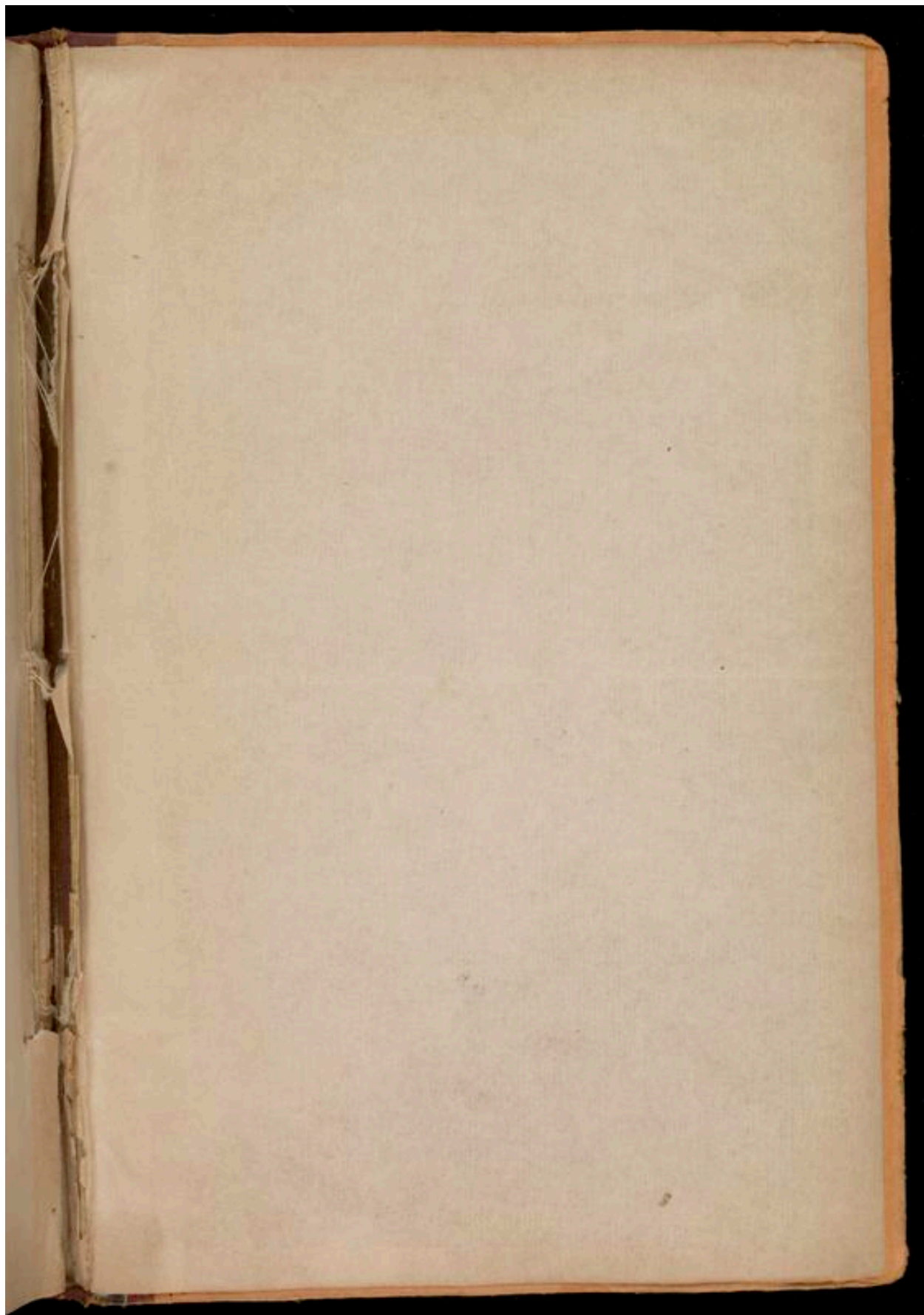
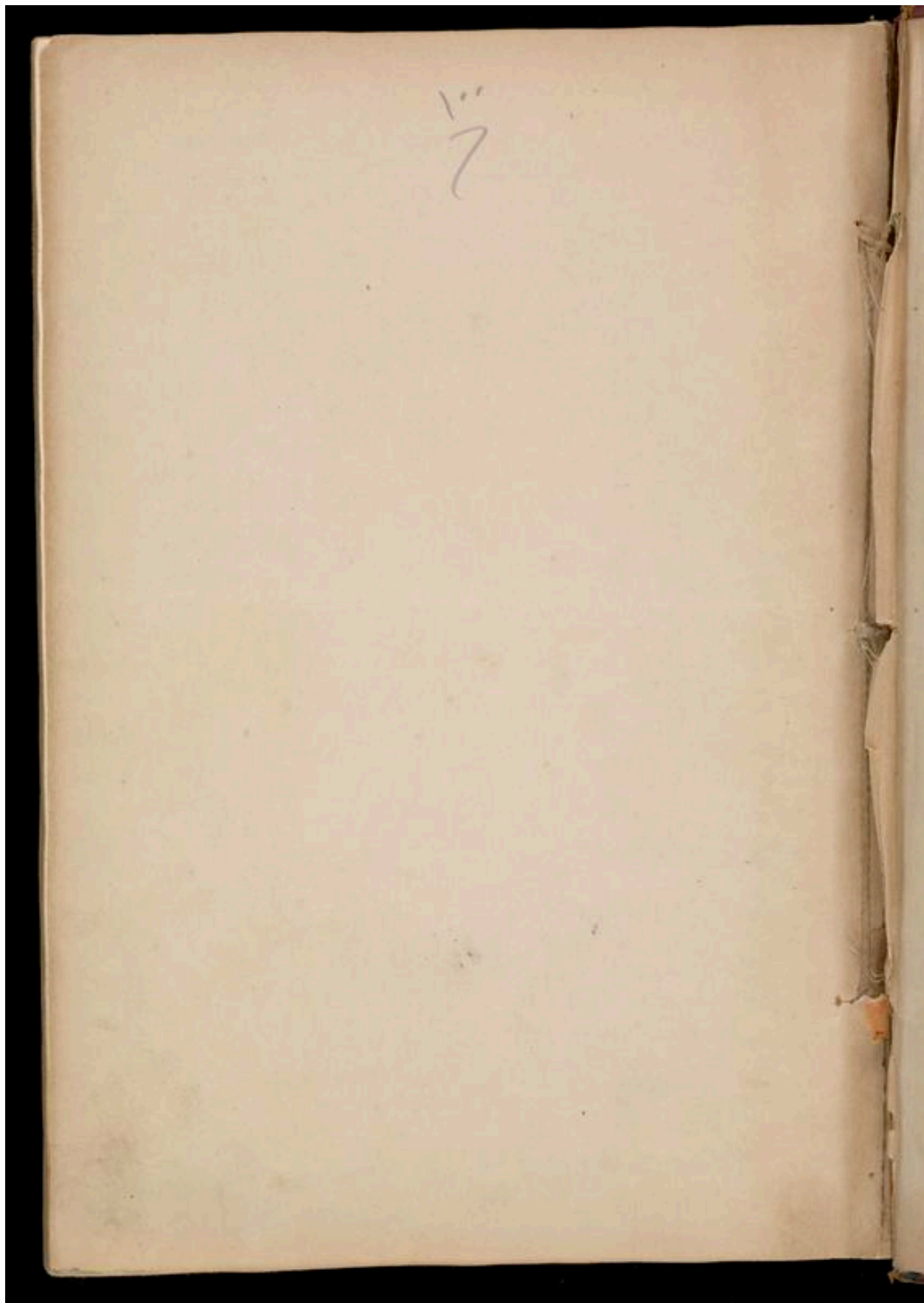
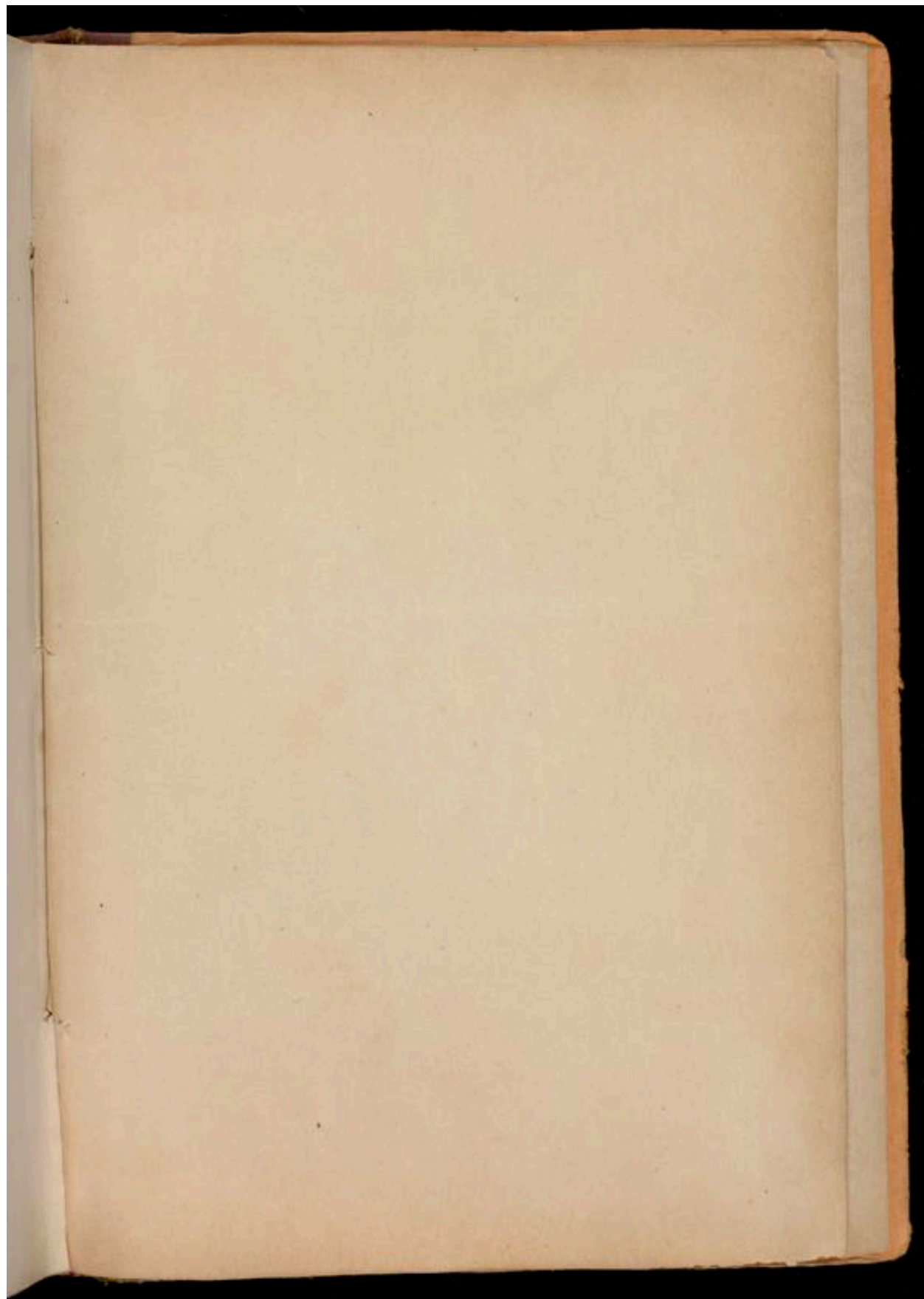


Ketabton.com

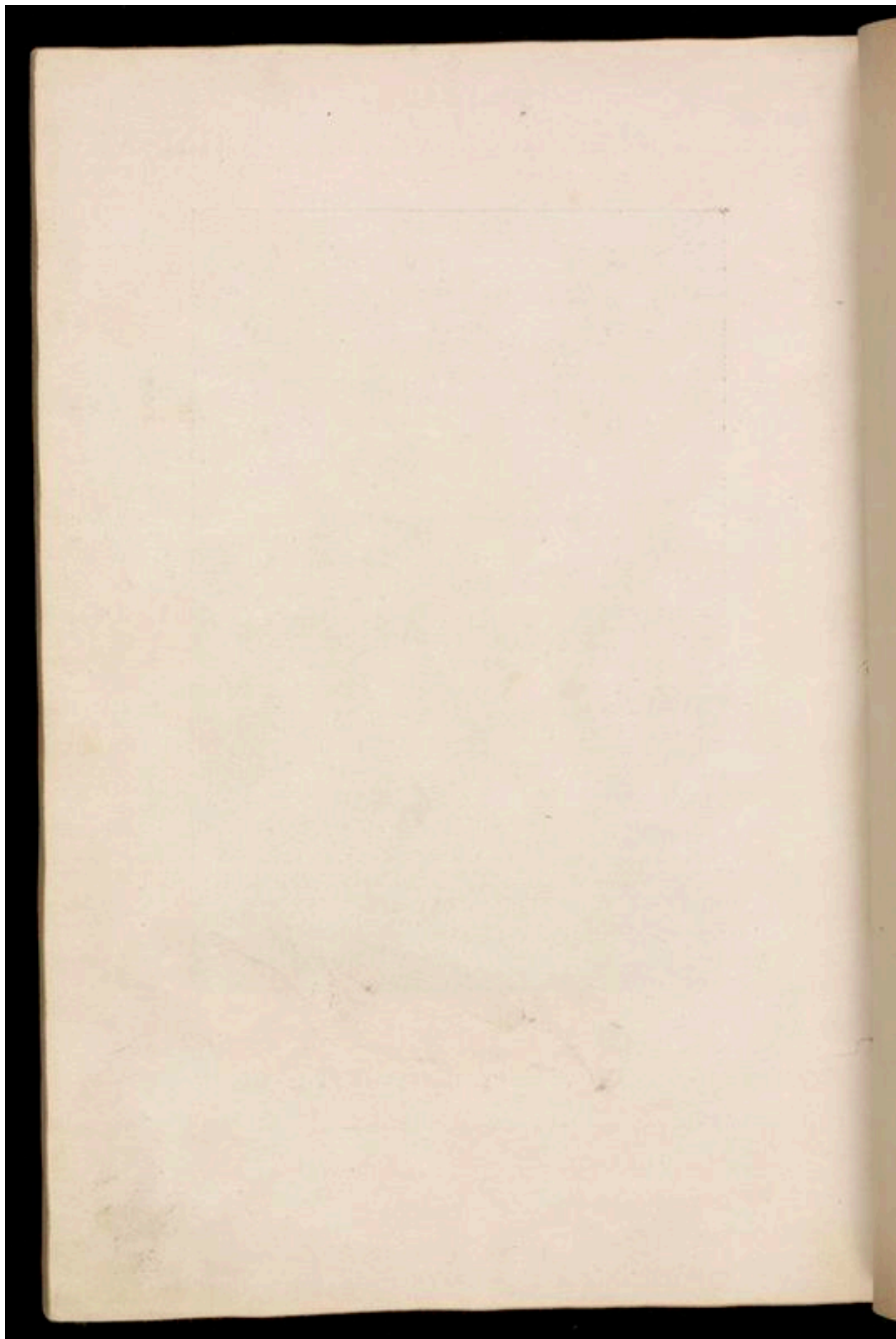














صاحب و مالک مطبعه عنایت  
شہزادہ جوانمخت معظم معین السلطنہ سردار  
— عنایت اللہ خان —





عدد  
( ۷ )

کتابخانه

عدد  
( ۷ )

کتابخانه  
قضاة

خبرنامه

قضاة دکان بالون

کتاب اول

مترجمش

محمد طهرانی

دارالسلطنه کابل در مطبعه عنایت بزور طبع آراسته گردید

سنه ۱۳۳۲

— ( ۲ ) —

هو

## بسم الله الرحمن الرحيم

یکد و سخن در باب طبع کتاب

حضرت خداوند یگانه بی شریک و مانند جل سبجانه را هزاران حمد و شناست که ما را توفیق رفیق نمود تا ( مطبعة عنایت ) را تأسیس نمودیم ، و به روشن ساختن فکر ها و ذهنهای هموطنان عزیز خود به آثار مطبوعه فنی و ادبی و اخلاقی تا یکدرجه کوشش و ززیدیم . و این نیست مگر بسایه معارف و فیروری ذات شوکتسمات ( اعلم حضرت سراج الملة و الدین ) قبله افدس امجد اعظم روحی له فداء که در باب توسیع معارف وطن عزیز ما افغانستان سعی و کوشش شاهانه را مصروف داشته اند ، و موجب شوق و آرزوی ما به تأسیس این مطبعه شده است .

در بنابر طبع و اشاعت « جزیره پنهان » نام ناول فنی بسیار شیرین و عجیبی را در مطبعة عنایت امر نمودیم که این ناول نیز از آثار قلمی ( ژول ورن ) فرانسویست و عزیز بیان ( محمود طرزی ) آنرا از نسخه که بزبان ترکی عثمانی ترجمه شده بوده است بزبان شیرین بیان فارسی ترجمه کرده است .

این ناول با ناول ( بیست هزار فرسخ سیاحت در زیر بحر ) که قبل ازین طبع و نشر نمودیم لازم و ما زوم هم دیگر شمرده میشود . زیرا احوال کشتی نوتیلوس کپتان نمود را این ناول جزیره پنهان تمیم و تکمیل مینماید . و چنانچه سیاحت زیر بحر مصور طبع شده بود این ناول نیز مصور طبع گردید که اینهم یک دلیل ترقی مطبعة عنایت



— ( ۳ ) —

شمرده میشود •

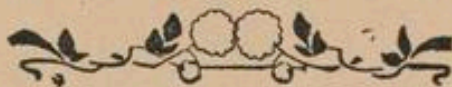
بفضل و کرم خداوند . تعالی جل جلاله و توجهات ذات اعلا حضرت بادشاه  
محبوب القلوب مراحم خصال خود امید میکنیم که مطبوعه عنایت ترقی روز افزونی  
کرده هنوز بسی آثار نافع و پسندیده بروی کار آرد • و من الله التوفیق •

— ❁ امضا ❁ —

محمد علی معینی

۲





— افادهٔ مراسم مترجم —

ذات اقدس حضرت صانع قدیم حکیم جلت کلمه نوع بی آدم را در ابتدای خلقت از همه و سایط مدنیه، و از همه لوازمات احتیاجیه محروم خلق فرموده عقل و ذکا احساس نمود تا بواسطهٔ آن جوهر کرانه‌ها شایستهٔ آبدفع حضرت و جاب منفعت خود کوشش ورزیده کمال مدنی بالطبعی خود شان را بروی کار آوردند و به اینهمه ترقیات محیر العقول امروزه روز خود واصل گردیدند.

این رومان -- یعنی ناول -- که به ترجمهٔ آن ابتدا ورزیده ام عیناً حال ابتدائی بشریت را تصویر میکند. پنج نفر آدم بی همه چیز در یک جزیرهٔ غیر مسکون هجرا و تنهایی بواسطهٔ قضای ناگهانی یک بالون سواری می افتند. بجز عقل و ذکا، و علم و فن معتنا، و سعی و کوشش بیگانه‌گی همراه هیچ چیزی ندارند. در ظرف سه سال که در آن جزیره میمانند، غیر از آنکه محافظهٔ وجود خود شان را از کرم و سرد حوادث روزگار میکنند، جزیره را نیز تا یکدرجه بقوت علم و فن، و سعی و جهد خود ها به آثار مدنیت آباد میسازند.

( جزیرهٔ پنهان ) از مهمترین، و مصلح ترین آثار تصویری و قلمی ( زول ورن ) فرانسوی تژاد است که درین اثر خود کمال مهارت ادبیه و فنی خود را نشان داده است، و از طرف انجمن معارف فرانس مظهر تحسین و تقدیر گردیده است. ذاتاً هیچ یک



اثر او نیست که مظهر تحسینها و تقدیرهای عموم او روپان شده باشد، و هر اثر او بارها بار چاپ و بفروش رسیده باشد. زول ورن، غیر از آنکه شرف و شان و نامداری عظیمی برای خود حاصل کرده است [ زیرا که در فن ناول نویسی فنی از هیچ ملت در هیچ مملکت ما نیز او دیگر یک محرری بسر نرسیده است ] یک توانگری و ثروت بسیاری نیز بواسطه این اثرهای بدیع خود بدست آورده توانسته است.

در زبانهای غربی او روپانمیدانم، اما در زبانهای شرق ناولهای فنی زول ورن، تنها بزبان ترکی عثمانی ترجمه و نشر شده است که در مخصوص غیرت و همت جناب ( احمد احسان ) بیگ افندی، صاحب جریده مصوره ( ثروت فنون ) شایان تقدیر و تحسین است. اگر بحقیقت نظر کرده شود احمد احسان بیگ به این همت پسندیده خود یک خدمت عظیمه برای قوم و ملت خود بجا آورده است. زیرا بسکونه اثرها چون در زبان یک قوم و ملتی تألیف و یا ترجمه شود غیر از آنکه موجب توانگری علم و فن آن زبان گردد یک شان و شرفی نیز برای آن زبان حاصل میکند.

احمد احسان بیگ، در وقت حاضر به سرمایه بازرده بیست هزار پوند یک ثروت جسیمه تأسیس مطبعه و اداره خانه خود را نموده است که اگر در اساس نخستین این سرمایه و ثروت تحقیق و تقییس بعمل آید به اداساسی آنرا از سایه ترجمه همین آثارهای فنی زول ورن می یابیم. زیرا در سوانح عمری جریده خود مینویسد که اول خود او در یکی از دو ایر حکومتنی به تخوای فیهام دو پوند یک کاتبی بود، و دیگر ثروت و سامانی نداشت. اول کتاب ( سیاحت بر دورادور زمین بهشتاد روز ) نام ناول فنی زول ورن را ترجمه کرده، و از تخوای جزوی که داشت کم کم پس انداز کرده در یکی از مطبعه های استانبول آنرا بطبع رسانید. در آنکه مدت بقدر دوسه هزار نسخه آن بفروش رسید، و آنقدر سرمایه برای او حاصل شد که یکپایه ماشین مطبعه کوچک با چند سیر حر و فوات آن تدارک کرده توانست، و به ترجمه دیگر ناولهای فنی مانند ( سیاحت زیر بحر ) و ( جو هوا ) و غیره پرداخته و اخبار را نیز بروی کار انداخته رفته رفته به این ثروت و سامان امر و

زه روز خود و اصل گردیده است .  
 این بنده عاجز ناتوان ( محمود طرزی افغان ) از ترجمه این آثار بدیع ادبیه  
 هیچگاه امید و آرزوی ثروت و ثواب نگری را نکرده ام ، بلکه مشوق یگانه این عبد  
 احقر همانا قدر شناسی معارف و روانه ذات شوکتست بادشاه حقایق آگاه محبوب القلوب  
 مقدس ما اعلیحضرت ( سراج المله و الدین امیر حبیب الله خان ) بادشاه دولت  
 قوی شوکت خداداد افغانستان شده است . بعد از مسافرت مدیده که در ممالک دولت  
 علیه عثمانیه بسر آورده ، بوطن عزیزم افغانستان رجعت کردم نخستین بار به ترجمه  
 همین ناول ( جزیره پنهان ) از ترجمه ترکی آن پرداختم . و بخط نستعلیق بقر خودم  
 نوشته تقدیم پیشگاه معارف اکتناه اعلیحضرت بادشاهی نمودم . ذات اعلیحضرت  
 هایونی آنرا بیک مراق و ذوق علم پسندانه شاهانه مطالعه فرموده بسیار پسند فرمود  
 دند ، و ازین خدمت قلمیه که همچنین یک اثر برگزیده را بزبان فارسی ترجمه کرده ام  
 عبد احقر با خالک برابر خود را مظهر تحسین و آفرین فرمودند . پس برای یک محرز  
 احقر : برتر ، و عالیتر ، و شوق آور تر ازین چه چیز تصور خواهد شد که یک بادشاه  
 بزرگ بیک دولت سترگ او را آفرین بخواند ، و سزاوار تحسینش بفرماید !  
 دیگر چیزیکه موجب شوق و هوس عاجزانه در خصوص ترجمه های آثار ادبیه  
 و فنیه جدید گردیده است این است که در خارج وطن مدت سی سال از عمر گرانمایه  
 را بسر آوردم ، به آموختن زبانهای غیره موفق شدم ، عاجزانه تحصیل علوم و فنون  
 جدید را نمودم . لهذا آنچه استم که محصولات فکریه و تحصیلیه خود را در مخزن دماغ  
 در زیر انحصار و احتکار آورده افراد ملت نجیبم را ، و اولاد وطن عزیزم را ازان محروم  
 گذارم . از همان سیاحت سی ساله ام را بنظر از باب مطالعه وطن عزیزم تقدیم نمودن  
 خواستم . و به ترجمه های ناولهای فنی ( ژول ورن ) از ترجمه های ترکی جناب احمد  
 احسان بیگ بیکان بیکان پرداختم . و دیگر بعضی آثار ادبیه و فنیه و اخلاقیه نیز بوجود  
 آوردم . ولی هزار افسوس که مقصد یگانه عاجزانه که عبارت از استفاده اولاد وطن



-( V )-

بود بر غیر رسید . زیرا ترجمه و یا تالیفی که میشد تنها عبارت از یک - و ده میماند که خود م آرمینو شتم . و بعضی را بواسطه میرزاهای خوشخط یا کتو یس و تیبیض نموده تنها یک نسخه کتاب از آن بوجود می آمد ؛ و چون یک سرمایه نداشتم که تدارک یک مطبعه خصوصى کرده بتوانم ، وهم برای آن - شاه مشکلات زیادی موجود بود ، از آن رو بسبب عدم انتشار یافتن آثار عا جزانه همیشه جگر خون میبودم . چونکه یک شرط . یا یک ناوه باران برای محو ساختن ابدى آنها کافی بود .

حالا نکه اراده ازلى و مشیت لم یزلى حضرت خداوند لایزال جل اسه میخواست که افغانستان را بنور علم و عرفان منور سازد . لهذا بمانند وجود سعود اعلم حضرت سراج الملة و الدین یک باد شاه معظم معارف کستر عرفان پروری را مشعله افروز مالک و مات کردا نیده برای احضار مطایع تیبو کرافى امر و اراده شاهانه شرفصدور یافت ، و استمزا جادانسته شد که برای انتشار یافتن یک جریده و طنى چیزی مانعی نیست . ازین آرزوی شاهانه استفاده رانديشیده امتیاز جریده ( سراج الاخبار افغانیه ) را استحصال ، و به اجرای خدمات قلمیه خودم که اخص آمل بندگانه ام بود کا . یاب آدمم .

از دیگر طرف شهزاده جو انجنت معظم حضرت عالی ( سردار عنایت الله خان . . . بین الساطنه ) صاحب انجمن که فرزند اکبر و ارشد ذات اعلم حضرت شان میباشد ، و یک مجسمه ذکا و حماسه و عرفان و فطانت شمرده میشوند از کمال ذوق و شوقی که به احیای علم و فن ، و تنویر اذهان او لاد وطن در ضمیر ، نیر عالی شان مرکوز است یک چاپخانه خصوصى بنام ( مطبعه عنایت ) تاسیس و بنیاد نهاده انتشار آثار عا جزانه ام را بر عهده آن مطبعه مبارکه محول فرمودند .

چه سعادت ، چه بختباری ؛ این است که این عرفان پرور یهنای حامیان علم و معرفت کیت خامه عا جزانه ام را در میدان خدمات قلمیه و وطن چار نعله بناخت آورد و شوق و هوسم را دو بالاساخت . حتی یک دلیل افزونى شوقم را ازین قیاس باید نمود



— ( ۸ ) —

که این کتاب ناول جسیم «جزیره پنهان» را در سنه ۱۳۲۵ ترجمه نموده بودم و چون تنها یک نسخه بقلم خود نوشته بودم و دیگر نسخه از آن موجود نبود قضا آن نسخه ضایع و تلف گردید. این است که دوم بار به ترجمه آن پرداخته ام. از باب ترجمه و تخریر بر انکار نخواستند فرمود که عیناً یک اثر را دوبار ترجمه کردن ناچه درجه بر طبیعت و ذهن شاق و دشواری آید! . . .

از جناب حق و فیاض مطلق جل و علی نیاز میکنم که مرا توفیق کرامت فرماید تا در راه خدمات قلمی عاجزانه تا جان در بدن دارم بر موافق رضای ذات اعلی حضرت باد شاه محبوب القلوب مقدس خود جد و جهد بعمل آرم، و مطبعه مبارکه عنایت به نشر بسی آثار نافع و جدیده رونق افزای عالم مطبوعات گردیده رضای شهنشاه دمه معظم افخم خودم را استحصال نمایم و زبان شیرین بیان فارسی که کم بضاعه ترین آثار این عصر ترقی و تمدنست بواسطه نشریات این مطبعه مبارکه توانگر گردد.

و من الله التوفیق .

— امضا —

محمد طهرانی



# خبر از پنجه کتا

— کتاب اول —

— قضا زدگان بالون —

— باب اول —

— فهرست —

صداها در هوا — طوفان باد در سنه ۱۸۶۵ — يك بالونی كه

بطوفان گرفتار آمده — غیر از بحر دیگر چیزی دیده نمیشود

— پنج نفر سیاح — در بالون چهارمیشود — در

افق يك ساحل — نتیجه این حال الم انگیز

يك صدا میگوید: — آیا بلند میشویم؟

دیگری . . . : — نی نی! یکرنگ فرومی آیم .

دیگری . . . : — از آنهم بدتر که پایان می اقیم .

باز همان صدا: — کار ما بمرحمت خداوندی ماند . ( سفره ) ( ۱ ) پند از یزد .

دیگری . . . : — این است که همین يك توبره آخری مانده آنرا نیز انداختم .

باز همان صدا: — آیا بالون بالا بر آمد؟

دیگری . . . : — نی!

( سفره توبره های رنگ رامیگو بند که بالونچیان آنرا در بالون با خود در بالون میبردند، و هر وقتیکه  
بخواهند بالون را بر هوا بالا ترکند یکی از آن توبره ها را می اندازند )



دیگری . . . : — من مانند صداهای موج یکچیزی میشنوم .  
 دیگری . . . : — بلی ، دیدم ! بجز ذخار در زیر پای ماست !  
 دیگری . . . : — بخدا راست میگوید ! از بجز اله که بخصد قدم بالا باشیم !  
 بعد ازین گفتگو ، این صدای پرتا می شنیده شد :  
 — هر چیزی که سنگینی داشته باشد همه را بپندازید ، همه را بپندازید ! عنایت  
 و مرحمت از جناب خداوند است .  
 این است صداها تیکه در روز ( ۲۳ ) م ماه مارت در سنه ۱۸۶۵ در روی بجز  
 [ محیط کبیر ] از روی هوا شنیده شده است .  
 حالا ضرور شد که کیفیت این سخنهای تیکه در روی هوا مابین یک چند نفری گفتگو  
 شده بر خوانندگان گرام خود اشکار سازیم که چه بود و چه شد :  
 این یک هنوز از خاطر ها فراموش نشده خواهد بود که در سنه ( ۱۸۶۵ ) میلادی  
 دی یک طوفان باد دهشت انگیز بسیار شد سناکی از جهت شمال شرقی بوزیدن آمده  
 دنیا را بلرزده در آورده بود . در آشنای طوفان مد هشت مذکور ( بارومتر ) ها ، یعنی  
 ( میزان هوا ) ها بقدر هفتصد و ده ( ملی متره ) فرو آمده بود . این طوفان آنچنان یک  
 گردباد دهشتناکی بود که از ( ۱۸ ) م ماه مارت فرنگی تا به ( ۲۶ ) م ماه مذکور دوام نمود  
 ده است . ضررها و زیانهای تیکه این باد ، در آسیا ، و امریکا ، و اور و یا بهم رسانیده  
 بود خیلی بسیار بود . خط و زش این باد در مابین ( ۳۵ ) درجه عرض شمالی ، و  
 ( ۴۰ ) درجه عرض جنوبی بصورت ماوازه در وزیدن بود . هر گاه در باب درجه  
 دهشت و هیبت این باد هم بقدر بگوئیم که بسی قصبه ها را محو نمود ، بسی جنگلها را از بیخ  
 و بن بر افکند ، بسی ساحلها را در زیر آب بخر غرق ساخت ، بسی کشتیها را از بجز بخشکه  
 انداخت ، بسی کشتزارها را از زیر و زبر نمود ، هزارها انسانها را در خشکه و دریا غرق  
 و هلاک کرد ازین سخنهای بقدری درجه دهشت و هیبت این باد بلا نیاید ادا نمانده خوا  
 هم توانست . این باد دهشت نهاد قبل ازین نیز بار بار بوزیدن آمده در سنه [ ۱۸۱۰ ]



شهر (هاوانه) را، و در سنه (۱۸۲۵) شهر (غوآدلوب) را خراب کرده است. ولی درین بار این آفت سهاوی ازان آفتها هم مد هشت، و خرابیهایش بیشتر بود. در آشنایی که در بحر و بر این خرابیها و زیانها بوقوع می آمد، در روی هوا نیز یک حادثه بسیار عجیبی پیش شده بود. چونکه یک بالون بدم این باد آفت نهاد افتاده مانند یک گله نیکه از ذهن طوب براید در ساعتی (۹۰) میل مسافت را قطع کرده، و در طبقات هوا به پرواز افتاده روان بود.

در میان - بد این بالون که مانند کوبی بچوکان این باز با بیداد انتساده بود پنج نفر سیاح موجود بود که بسبب بخار ما، و قطرات بارانی که گاه گاه میبارید خوب دیده نمیشدند.

آیا این بالون که باز بجهت طوفان خرابی رسان شده از کجای آید؟ آیا از کدام نقطه روی زمین بهوشده؟ بهر صورت در آشنای طوفان باد بهوشده خواهد بود، زیرا در وقت اینچنین باد در بالون نشستن و بهوالا بر آمدن بجز خود کشی دیگر هیچ چیزی نیست. البته که قبل از وقوع این طوفان بهوشده باشد. و چون از وقوع طوفان باد پنج روز می شود از روی حساب چنان معلوم میشود که در هر روز دو هزار میل قطع کرده باشد. و به این حساب از هر جا شیکه حرکت کرده باشد خیلی از خیلی دور افتاده خواهد بود.

با وجود اینهم میبایدش کردن مسافت شیکه قطع کرده اند از طرف سیاحتین بالون سوار نمکن نیست. بلکه بسبب که بالون با باد یکجا رفتار کرده ازینهم خبر ندارند که ایستدر مسافت بسیار را قطع کرده باشند. بالون حرکت میکند، بر محور خود دورها اجرا میکند، اما بالون نشینان ازین خبر ندارند. بسببیکه بالا و پایین و همه اطراف شان باد می پوشیده شده نمیدانند که در اطراف شان چیست؟ و چون زیر و بالای شان را بهای ابرهای بسیار کثیفی احاطه کرده به اینهم نمیدانند که آیا شب است یا روز؟ از وقتی که در طبقات بلند هوا بدم باد افتاده رفتار دارند از روی زمین، و از رو

شنی آفتاب و از بحر هیچ اثری ندیده اند. تا آنکه بسبب قضای مدش یاره شدن بالون و  
بر آمدن (غاز) ازان، و پایان آمدن بالون در زیر خود سطح بحر را دیده دانسته اند  
که بسوی چگونه يك گرداب مرگ مجسم بویان هستند!  
این است که آن سخنها و صدا هائیکه ما شنیدیم از همین بجنفر سیاح بالون سوار  
است که در چنین وقت هولناک با هم رد و بدل کرده اند.

بعد از آنکه مانند خوردنی، و پوشیدنی، و اسلحه و همه چیزهای سنگین بار  
خود شانرا بدریا انداختند باز بقدر هزار و پنجاه قدم بالا برآمدند. سیاحان بیچاره  
چون در زیر پای خود دریای بر اواج بی پایانرا مشاهده کردند طبقات بلند هوا  
را برای خود شان ملجاء، امن و امان دانسته همه اشیایی که برای خود شان بسیار  
ضروری و الزم بود نیز به پایان انداختند. و برای ضایع نشدن (غاز) خفیی که  
بالون را در طبقات هوا بالا گرفته بود برای جستجو کردن چاره آغاز کردند.

شب را بجنان اندیشه های خوفناکی بسر آوردند که اگر از سیاحتین ماناژ کمتر  
دیگر آدمائی میبودند بهمه حال زهره شان آب میشد. در وقت صبح طوفان يك  
قدری سکونت پیدا کرد. ابرها هم بلند شدند. کرد باد دهشت ناک طوفانی، بيك  
باد تند شدت ناکی تحویل یافت. و تا یکدیگر چه دیدن اطراف ممکن گردید.

درین اثنا باز فرو آمدن بالون بطبقات پایانی هوا آغاز نهاد، شکل محفوظه جسم بالون  
نیز بر هم خورده از آمدن وزی به بیضوی تحویل یافته بود که اینهم برای بر آمدن غاز  
در و ن آن يك دلیل واضح و روشنی بود، نام در وقت زوال؛ بالون از سطح بحر بقدر  
هزار قدم بلند بود. ولی لحظه بلحظه فرو می آمد. سیاحها همه چیز هائیکه در جیبها  
و پاش شان بود یگان یگان می انداختند. بسبب حساس بودن بالونها به هر انداختن  
يك چیزی بالون يكقدری بالا میر آمد و باز به نزول آغاز میکرد. پس معلوم شد که  
هلاک برای شان مقرر است!

در هر طرف که نظر میکنند هیچ يك خشکۀ بنظر شان بر نمی خورد. در زیر شان



بجز از بحر محیط که امواج دهشت آماج آن بشدت تلاطم میکنند ذکر هیچ چیزی دیده نمیشود. با وجودیکه بسبب بلندی وقوع شان بقدر چهل میل مسافت در مد نظر شان است باز هم در هیچ طرف بحر محیط هیچ یک نقطه علامت بنظر خوف نظر شان بر نمیخورد! دریا بشدت باد آتقدیر متموج و بر طلاطم بود که بالون نشینان همه سلع دریا را با یک طبقه سفید کفهاستور میدیدند.

سیاحین بجزاره برای آنکه با بالون خود یکجادر گرداب نایاب دریا محو و نابود نشوند هراقدر سعی و کوششی که در وسع بشری شانست در باب تأخیر کردن افتادن بالون خود صرف میکنند. ولی چه فائده که سعی و کوشش شان هیچ نمره بخشیده بالون لحظه بلحظه نزول میکنند. وهم از شرق شمالی بسوی جنوب غربی یکسر بسرعت تمام قطع مسافت میکنند!

ایحال این سیاحان بجزاره مد هشت نیست؟ البته که بسیار مد هشتت زیر محقق میداند که مانع نزول بالون خود شده نمیتوانند! درون خیمه بزرگ بالون آهسته آهسته از غا ز خالی شده میرود، نزول هم دوام میکند، بند کردن پارچه کئی خیمه بالون برای سپید نشینان بجزاره محال مینماید، و تا آن پارچه کئی بند نشود ضبط کردن غا ز در درون خیمه ممکن نمیشود. پس ازین مد هشت حال چه تصور شود؟ از پیشین یکساعت بعد از سطح بحر بقدر پنجصد قدم بالا بودند. اگر چه به انداختن اسبابهای سنگین از یکی یکبار افتادن بالون در قعر بحر خود را تا یکدرجه محافظه کرده توانسته اند ولی اگر تا بشام یک خشکه پدیدار نشود غا ز باقیانده بالون تمام شده بالون با بالون نشینان خود در میان امواج بر شور و شر بحر محو و نابود شدنش محققست. در چنین زمان هرا نچه چاره نجاتی که بخیال شان میرسید همه را اجرا میکردند. زیرا این آدهم از مردمان بسیار تجربه کار و باغیرتی بودند. از انرو میخواستند که تا به آخر دقیقه با مرگ پنجه داده بعد از آن مغلوب شوند.

از پیشین دوساعت بعد بالون، بقدر چهار صد قدم از سطح بحر بالا بود. درین



۱۱۱ (تاریخ کابل و اسباب طوبی اسفند) ۱۱۵ (انبار کنگره کابل)  
۱۲۱ (دانشگاه کابل در عهد سلطنت (دوره اول) ۱۲۵  
۱۳۹ (تاریخ کابل در عهد سلطنت (دوره دوم) ۱۳۹  
۱۴۲ (سیاست و عملیات سفارت) ۱۴۲  
۱۴۵ (کتابخانه کابل در عهد سلطنت) ۱۴۵  
۱۶۰ (اوز سوخته کابل در عهد سلطنت) ۱۶۰  
۱۶۲ (تاریخ و کتب کابل در عهد سلطنت) ۱۶۲  
۱۶۹ (تاریخ کابل در عهد سلطنت) ۱۶۹  
۱۷۸ (تاریخ کابل در عهد سلطنت) ۱۷۸  
۱۹۰ (تاریخ کابل در عهد سلطنت) ۱۹۰  
۱۹۹ (کتابخانه کابل در عهد سلطنت) ۱۹۹  
۲۲۳ (تاریخ کابل در عهد سلطنت) ۲۲۳  
۲۳۸ (تاریخ کابل در عهد سلطنت) ۲۳۸  
۲۴۲ (تاریخ کابل در عهد سلطنت) ۲۴۲  
۲۴۸ (تاریخ کابل در عهد سلطنت) ۲۴۸  
۲۵۴ (تاریخ کابل در عهد سلطنت) ۲۵۴  
۳۰۹ (تاریخ کابل در عهد سلطنت) ۳۰۹

مجموعه کتب - جزیره نیشاب

ص ۱۴ (انسان در دنیا و آخرت و مسائل گرو و خلق بکره ۱۰۱۵) ک  
 در زبان حال کفر و مشیت کفر که کفر بکره (ص ۶) هدف مکرر مکرر  
 کفر انکار است (۱) زعفران که شایع است در ممالک ایران و هند  
 و کجا (۲) (بهر طبعه او کوشش معهود شده بود که در ایران و هند  
 ۱۵ (۱۵) کون بر آید که با دانه و قوطی قبیله به هم پیوسته اند  
 شده (۱۶) (۱۷) در صورتیکه کلان اکتیو و پرفیض است (۱۸) (۱۹)  
 ۲۰ (۲۱) (۲۲) (۲۳) (۲۴) (۲۵) (۲۶) (۲۷) (۲۸) (۲۹) (۳۰)  
 (۳۱) (۳۲) (۳۳) (۳۴) (۳۵) (۳۶) (۳۷) (۳۸) (۳۹) (۴۰)  
 (۴۱) (۴۲) (۴۳) (۴۴) (۴۵) (۴۶) (۴۷) (۴۸) (۴۹) (۵۰)  
 (۵۱) (۵۲) (۵۳) (۵۴) (۵۵) (۵۶) (۵۷) (۵۸) (۵۹) (۶۰)  
 (۶۱) (۶۲) (۶۳) (۶۴) (۶۵) (۶۶) (۶۷) (۶۸) (۶۹) (۷۰)  
 (۷۱) (۷۲) (۷۳) (۷۴) (۷۵) (۷۶) (۷۷) (۷۸) (۷۹) (۸۰)  
 (۸۱) (۸۲) (۸۳) (۸۴) (۸۵) (۸۶) (۸۷) (۸۸) (۸۹) (۹۰)  
 (۹۱) (۹۲) (۹۳) (۹۴) (۹۵) (۹۶) (۹۷) (۹۸) (۹۹) (۱۰۰)



۳۱۴ (ردم بجز نامه) در شمار ستر و کوه با کوه (کوه) ۳۱۷ (کوه) سکن  
 و بزرگ حرف کوه (کوه) ۳۱۸ (مسافت کوه کوه) ۳۴۰ (کوه) سکن  
 ۳۴۶ (کوه) در کوه ستر و کوه (کوه) ۳۵۳ (انبار کوه) کوه ستر و کوه (کوه)  
 ۳۶۵ (کوه) در کوه ستر و کوه (کوه) ۳۶۷ (کوه) در کوه ستر و کوه (کوه)  
 که در کوه ستر و کوه (کوه) ۳۹۰ (کوه) در کوه ستر و کوه (کوه) ۴۱۱ (کوه)  
 کوه کوه ستر و کوه (کوه) ۴۲۲ (کوه) در کوه ستر و کوه (کوه) ۴۲۸  
 کوه ستر و کوه (کوه) ۴۳۰ (کوه) در کوه ستر و کوه (کوه) ۴۳۴ (کوه) در کوه ستر و کوه (کوه)  
 کوه ستر و کوه (کوه) ۴۳۶ (کوه) در کوه ستر و کوه (کوه)  
 کوه ستر و کوه (کوه) ۴۴۵ (کوه) در کوه ستر و کوه (کوه) ۴۴۷ (کوه) در کوه ستر و کوه (کوه)  
 کوه ستر و کوه (کوه) ۴۴۸ (کوه) در کوه ستر و کوه (کوه)  
 کوه ستر و کوه (کوه) ۴۴۹ (کوه) در کوه ستر و کوه (کوه)  
 کوه ستر و کوه (کوه) ۴۵۵ (کوه) در کوه ستر و کوه (کوه)



ملعون (الربيعي) و نصه ( ) 457  
458 (بالتعريف) (لغة) (جندستان) (باب) (الربيعي) ( ) 466  
473 (جزيرة) (نفسه) ( ) 476 ( ) ( )  
5 ( ) ( ) ( )

اتصاف ای يك آدمی که معلوم میشد که ترس و بیم عادت او نیست این سخن را گفت:

— آیا هیچ چیز انداختنی باقی نمانده ؟

چند صدای دیگر چنین جواب داد :

— يك کیسه ده هزار روبیه کمی طلا باقی مانده .

بعد از این سخن يك کیسه سنگینی بدر یافتند .

یکی پرسید : — آیا بالون بالاشد ؟

دیگری گفت : — يك کمی بالاشد ، اما باز فرو آمدن آغاز میکنند !

دیگری پرسید : — آیا دیگر چیز انداختنی داریم ؟

دیگری جواب داد : — نه ، هیچ چیزی .

باز همان صدای بر تائیر حاکمانه اولی گفت :

— مگر سیدی را که در آن نشسته ایم فراموش کردید ؟ خود را بر یسما نهی

بالون به بندیم ، سید را بدر بیایند ازیم !

براستی که برای بالا بردن بالون چاره آخرین همین بود ، لهذا همانند سیاحان

در مانده کن خود شا ترابر یسما نهی بالون بسته کردند . اینرا هم بگوئیم که يك سنگ

نیز بالیشان . وجود است که آنرا نیز فراموش نکرده بیک ریسمانی در آویختند ، و سید را

بدر یانداختند . بالون همانند بقدر دو هزار قدم بالا بر آمد .

معلوم است که بالونها بسیار حساس يك جسمی میباشد . بمجرد يك يك جسم

بسیار خفیفی از آن بیرون انداخته شود بسوی بالا بسیار بلند میشود ، ولی چون موا

زنه و مقاومت غازی نباشد باز رو بسقوط مینهد . این است که بالون سیاحان بجای نزل

بسیب انداختن سید دفعته دو هزار قدم بالا بر آمده باز آهسته آهسته روبه نزل نهاد

قریر آغاز از شکافی که در خیمه بالون پیدا شده بود بسیار بیرون میبر آمد .

سیاحان برای به هوا داشتن بالون هر آنقدر سعی و کوششی که در قوت شان بود

صرف کردند . ولی هیچ فایده نکرد . لهذا بعد ازین بغیر از مر حمت و معاونت خدا

در مانده کن خود شا ترابر یسما نهی بالون بسته کردند . اینرا هم بگوئیم که يك سنگ نیز بالیشان . وجود است که آنرا نیز فراموش نکرده بیک ریسمانی در آویختند ، و سید را بدر یانداختند . بالون همانند بقدر دو هزار قدم بالا بر آمد .

شماره



و ندی دیگر تکیه که و سناهی برای شان باقی نماند.

بشام یکساعت باقی مانده بود که بالون بقدر سه صد قدم بر سطح بحر فرو آمده بود. درین اثنا سگ دفعه یک عو عوه نمود. یکی از سیاحان گفت:

— گمان میبرم که (توب) یک چیزی دید. [توب نام سگ شاد است].

در عقب این سخن فریادها و فغانهای سیاحان بظنک بر شده همه بیک زبان گفتند:

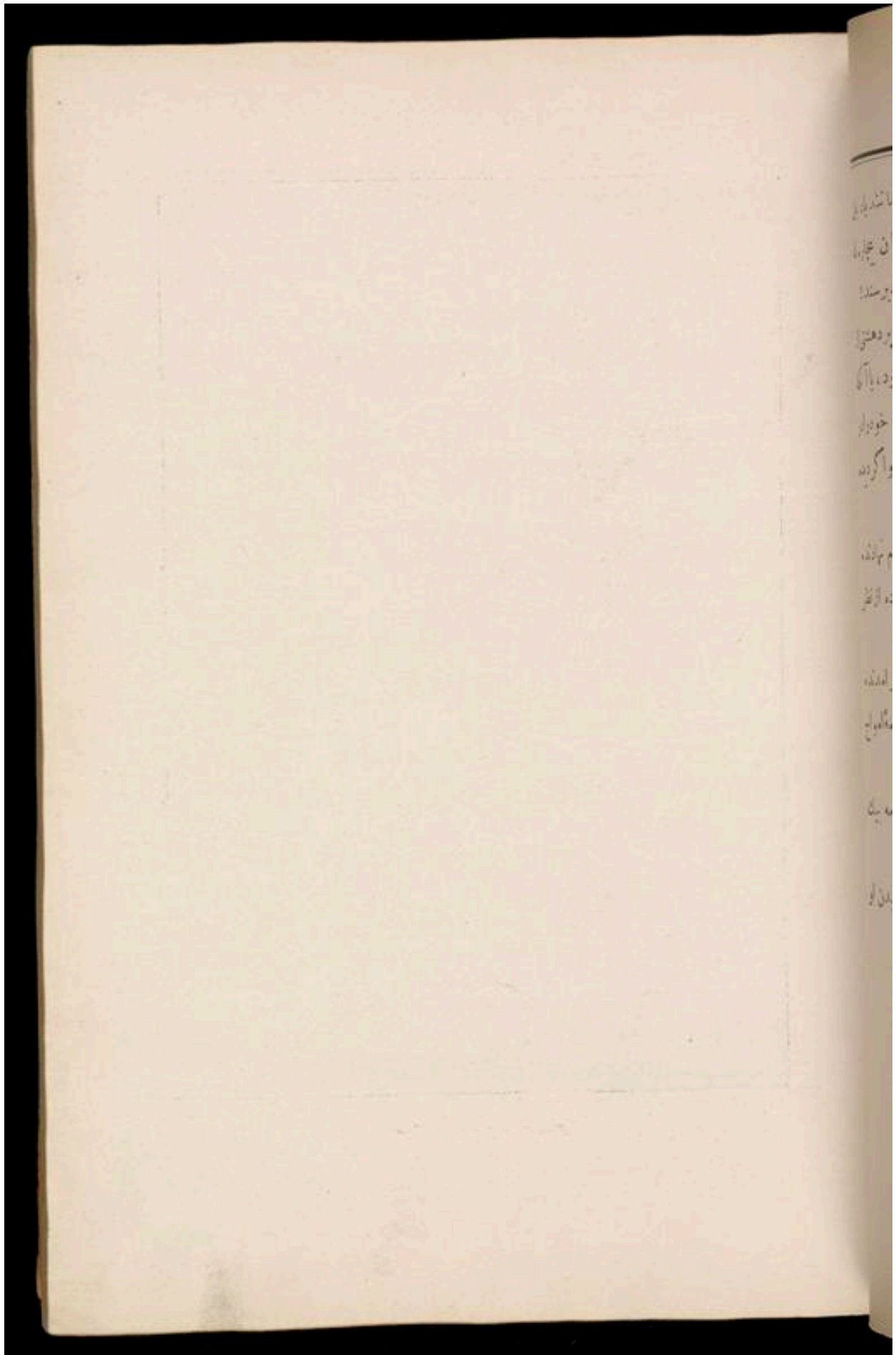
— خشکه! خشکه!

بحقیقت که در جهت جنوب غربی یک زمین بسیار بلندی بنظر سیاحان دست شسته از جان بر خورد. اما چون این خشکه نیز بقدر سی میل دور تر می نمود در سیدن بالون تا به آنجا کم از کم یکساعت قطع مسافه کردن، و آنهم بشرطیکه باد بالون را برابر بهما نظرف براند، و خط حرکت آنرا تبدیل ندهد و ابسته بود که آیا تا به آنوقت غاز بالون خواهد ماند یا نه؟ و باد بالون را برابر بران خشکه خواهد راند یا نه؟

این است مسئله دهشت انگیز مرگ، و زنده گی! سیاحان بیچاره نقطه سلامت را بچشم می بینند، ولی امید رسیدن آن برای شان مجبول! اینرا هم نمیدانند که آیا این خشکه جزیره است یا قطعه؟ زیرا سیاحان مابدم باد افتاده از چشم خبر ندارند که بکدام سمت و کدام طرف میروند؟ بهر حال اگر جزیره باشد، یا قطعه باشد، مسکون باشد، غیر مسکون باشد یگانه نقطه سلامت همانست. بهرحال به آن رسیدن لازم است.

در ساعت چهار بالون بدرجه رسید. بود که خود را بر هوا گرفته نمیتوانست و بر سطح بحر مالش یافته میرفت. یکچند بار و وجهای بحر بر سیاحان بیچاره آب پاشی نیز نمود. این آب افشانی سنگینی بالون را زیاده تر میکرد. بالون مانند مرغی که پبال آن سرب بسته شده باشد بکمال زحمت خود را بر میداشت!

بعد از نیمساعت بخشکه بقدر نیم میل مسافه باقی مانده بود. لکن بالون هم سراسر از غاز خالی شده بحال غرق شدن رسیده بود. سیاحان بیچاره یکچند بار در آب شو طه خورده باز بر آمدند. درین اثنا خیمه بالون بسوی ساحل بحر میل نموده غلطیدن





—(۱۷)—



مهندس سیروس سمیت

— ( ۱۶ ) —

گرفت که به این سبب باد از شکاف بازه شده کمی خیه داخل بالون شده مانند باد بان  
کشتی سیاحان را بسوی خشکه راندن گرفت . بلکه به اینصورت سیاحان بیچاره که  
یاهای شان در میان آب ، و دستهای شان بطناب مربوط بود بمنزل مقصود برسند !

بالون بخشکه یکچند صدگز نزدیک شده بود که دفعته صداهای بسیار پردهشتی از  
سیاحان برآمد . مگر یکی از سیاحان بیچاره را یک موج مد هشی در بر بود ، یا آنکه  
خود را خود در بر بود ! در عقب آن سگ نیز یک عوعوه بسیار حزینی خود را در  
آب پرتاب نمود . بالون چون به ایندرجه خفیف و سبک شد یکی یکبار بر هوا گردیده  
بعد از کمی مائلا بر ریگزار می فرو آمد .

بیچاره گان در اینجا معاونت یکدیگر خود را از زمینها باز کرده برخاک قدم نهادند .  
بالون نیز مانند یک مرغ بال بسته نیکه دفعته بالهایش باز شود پرواز نموده از نظر  
غائب گردید .

در حالتی که در بالون پنج نفر آدم و یک سگ بود ، در خشکه تنها چهار نفر برآمدند .  
مگر یکی از نجففر ، برای رهایی دادن چارنفر رفیق دیگر ، خود را فدا نموده طعمه امواج  
برد هشت دریا نموده است !

چارنفر سیاح بمجر دیکه برخشکه قدم نهاد ، رفیق خودشان را اندیشیده همه بیک  
زبان فریاد برآورده گفتند :

— بلکه آب بازی کرده بساحل رسیدن میخواهد ، زود شویم ، برهانیدن او  
کوشش ورزیم .





\*\*\*\*\*  
 ❦ باب دوم ❦

مخاربه ریشه‌وند — مهندس سروس سمیت — زده تون سبيله  
 ناب‌زنگی — باقر وف کشتی‌بان — هار برنوجوان —  
 يك تکلیف ناگهانی — ملاقات — حرکت در طوفان

سیاحتی که با بالون بخشکه افتاده اند نه از بالونجیانی هستند که برای سیاحت طبقات هوادر بالون نشسته اند ، و نه از ارباب فن ( زه تولوزی ) میباشند که برای کشفیات فیه بر طبقات هوایه بالا برآمده اند . فی‌نهایت بلکه اینها مردمانی هستند که در جنگ بدست دشمن اسیر شده اند . و به دلاوری فوق العاده خود به راهی دادن کریبان خود از جنگ دشمن کامیاب آمده‌اند . اینها در محاربه امریکای جنوبی و شمالی بدست جنوبیها گرفتار آمده در شهر ( ریشموند ) نظر بند بودند ، و از آنجا فرار کرده بعد از آنکه صد هابار تهلکه مرگ را بچشم دیدند با بالون یازده شده خود به این سرزمین قدم نهاده اند .

کیفیت فرار این اسیران حرب به اینصورت است :

در ماه شباط سنه ۱۸۶۵ میلادی جنرال ( غرانت ) شهر [ ریشموند ] را محاصره کرده بود ، و برای بدست آوردن آن اگرچه چند بار هجوم و یورش برده بود ولی هیچیک فائده حاصل نشده بود . درین گیرودار ها از اردوی جنرال ( غرانت ) بمضی افسران بدست لشکریان محصورین قلعه اسیر افتاده در درون شهر نظر بند بودند که مشهورترین این اسیر افتادگان ( سروس سمیت ) نام يك شخصی بود که از اراکانهای حرب جنرال ( غرانت ) بود .

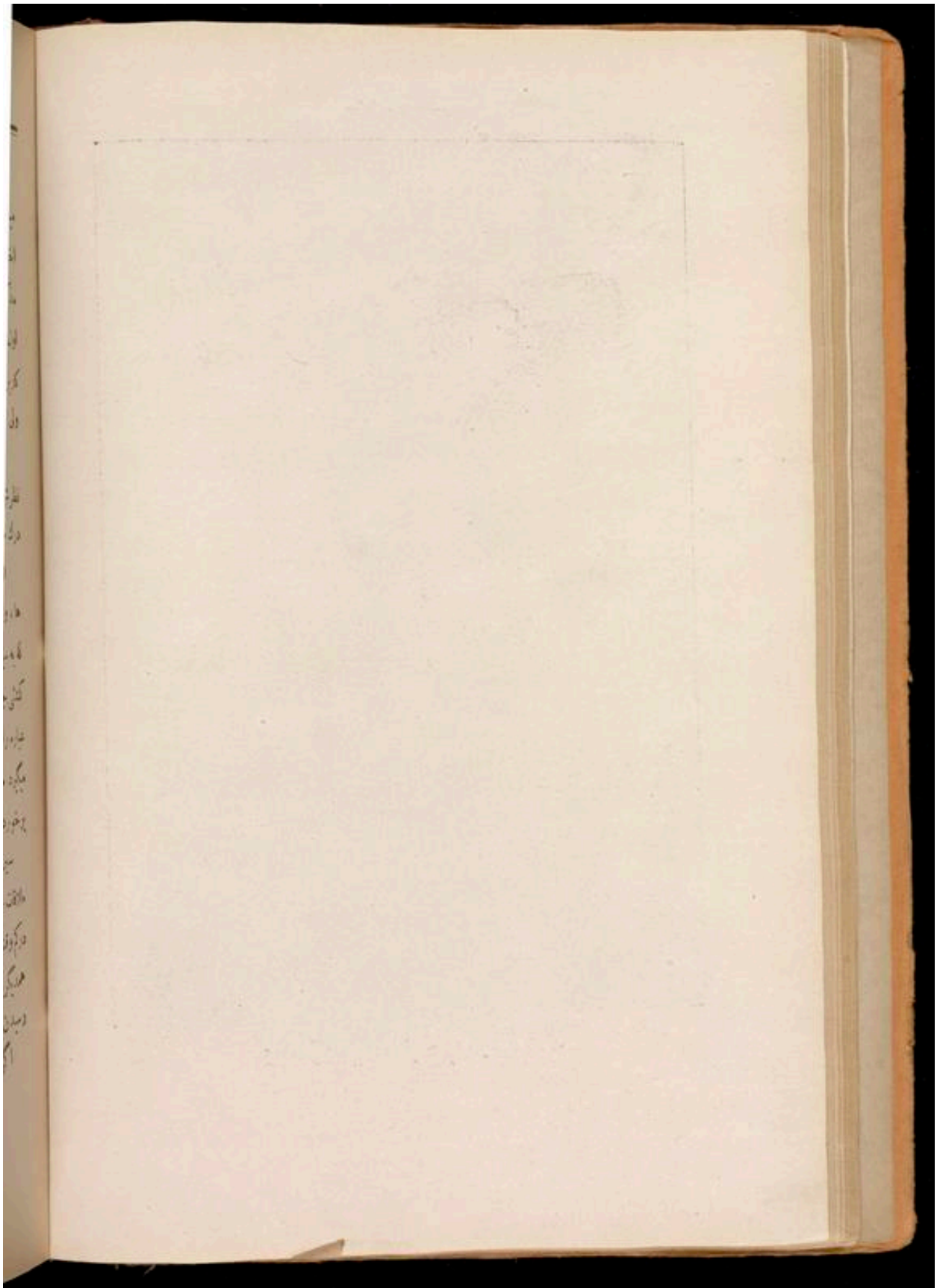
( سروس سمیت ) يك آدم بسیار عالم و پرفنون است که در مهندسی یگانگانه در هر شمرده میشود . در اثنای این محاربه حکومت [ جماهیر متفقہ ] ساختن راه های آهن را به او محمول نموده بود . این مرد امریکای شمالی لاغر اندام ولی کلفت استخوان ، میانه بالا ، تقریباً چهل و پنج ساله يك آدمیست که بروتهای از دریش در از ترش رو به



ژده ده نون سپيله . مخبر جريدۀ نيورک هرالد

ن ميدان  
هارالد  
ن استر  
و قورال  
ن بهمين  
يشوعا  
ن بدو  
ن خبر  
نتر دست  
نست  
ن می که  
ن سياه  
ن بالاکر  
ن قن بلک  
ن نظريه  
ن طرف  
ن کرده





سفیدی نهاده است . کسانیکه بسیاری سیروس سمیت نظر کنند ، بیک دیدن میدانند که جدیت ، وصمیمیت ، و ذکا ، و معرفتش بدرجه فوق العاده است .

چنانچه ذکاوت و فرطه را مالک است دستهایش نیز قابلیت هرگونه کارها را دارد . یعنی هم به ذهن ، و هم به فعل کار میکنند . بسیار عالم است چرا که متفقی است . برکاریکه اقدام کند ، اگر آن هر قدر مهلك و دشوار باشد اصلا تمکین و وقار را از دست نداده آن کار را بسر میرساند .

( سیروس سمیت ) بیک جسارت و دلآوری مجسمیست ؛ در زمان محاربه همیشه در میان آتشها درآمده که در بسی محاربه ها کامیاب هم آمده ولی درین محاربه ( ریشموند ) اول زخمی بعد از آن اسیر شده است .

در روزیکه ( سیروس سمیت ) اسیری شد ، بیک شخصی دیگری نیز که بدرجه اوصاحب شهرت و معرفت بود بدست جنو بیها اسیر افتاده بود که آنهم مخبر حرب اخبار مشهور ( نیورک هرالد ) [ زده ده تون سیبله ] نام بیک آدمیست .

( زده ده تون سیبله ) برای اینکه خبرهای راست و صحیح را از هر کس پیشتر بدست آورده ، و از همه کس پیشتر به اخبار خود برساند از هیچ چیزی روگردان نیست . اخبار ( نیورک هرالد ) از اداره ها و دفترهای دولتی شمرده میشود . آرمی که به این اداره منسوب باشد در هر جا خیلی معروف و معتبر است . از انزو ( زده ده تون سیبله ) در میان اردو از مردمان بسیار نامدار و بااهمیتی شمرده میشود .

( زده ده تون سیبله ) عالم فاضل ، دلاور ، جسور ، برای هر کار حاضر و همیابا فکر بیک آدمیست . بسیاحت ، و عسکری دنیا را گردش کرده است . برای آموختن بیک چیزی ، و آزرابه اخبار خود رسانیدن مانده گی ، عذاب اضطراب ، تهلکه در نظر او هیچ است . زده ده تون در وقتیکه گله مانند باران میبارید ، و گله های طوب هر طرف راناز و مار میکرد بیک ستنش طپانجه ، و بیک ستنش کتانبجه در صف پیشترین لشکر رفته است . گله های طوب و تفنگ هیچگاه قلم پندل او را بلرزه نیاورده است .



با وجود اینهم [ زده تون ] بعضی حالهای عجیب هم دارد . مثلاً يك روزی  
 میخواست که يك خبری را به اخبار خود روانه کند، از بهر آنکه آن خبر را مخبرهای دیگر  
 اخبارهایشتر از اخبار « نیورک هرالد » نشر نتوانند بعد از آنکه در تلگراف خانه خبر  
 مذکور را به اخبار خود رسانید از پیش میز تلگراف برنخو است، و دو ساعت کامل فصلهای  
 اول تورانت شریف را به اداره خانه اخبار خود به تلگراف نوشته کرد. اگر چه این  
 کار برای اداره اخبار ( نیورک هرالد ) . واجب دو هزار دلار مصرف شده است ،  
 ولی این هم شده که خبر مذکور را بیشتر از کسی نشر نتوانست !  
 ( زده تون ) بلند بالا ، قوی و توانایک آدمیست . عمرش از چهل افزونتر  
 نظرش مستقیم ، اطوارش جدی و مستریح است . هر چیزی را ازود می بیند ، و زود  
 درک میکند .

( زده تون ) از ده سال است که مخبر اخبار ( نیورک هرالد ) میباشد و در راه خبر  
 ها ، و تصویرهاییکه فرستاده ؛ به اخبار مذکور خدماتهای بزرگی کرده است . چون  
 که به سیاه قلم خیلی رسام ما هری هم هست . حتی در وقتیکه اسیر می افتاد به تصویر  
 کشی جنگ مشغول بود . و در کتابچه حوادث خود درها نوقت بعد از آنکه این  
 عباره را : « يك عسکر جنوبی تفنگ خود را بسوی من دور داد ، این است که نشان  
 میکرد . . . . . » نوشت از جای خود برجهیده گله بر زمین که او از آن جهیده بود  
 پر خورده است . اما اگر چه گله خالی رفت ولی خود او نیز اسیر افتاد .

سیروس سمیت ، وژه ده تون سیبله غا شبانه یکدیگر خود را میشناختند اول بار  
 ملاقات شان در شهر ( ریشمونند ) که اسیر افتاده اند دست داده است . زخم مهندس  
 در کم وقت جور شد . در انای اسارت خود با هم خیلی محبت میکردند ، و قدر و قیمت  
 همدیگر خود را بخوبی میشناختند . فکریگانه شان نیز بجز فرار ، و به اردوی خود  
 رسیدن دیگر چیزی نبود .

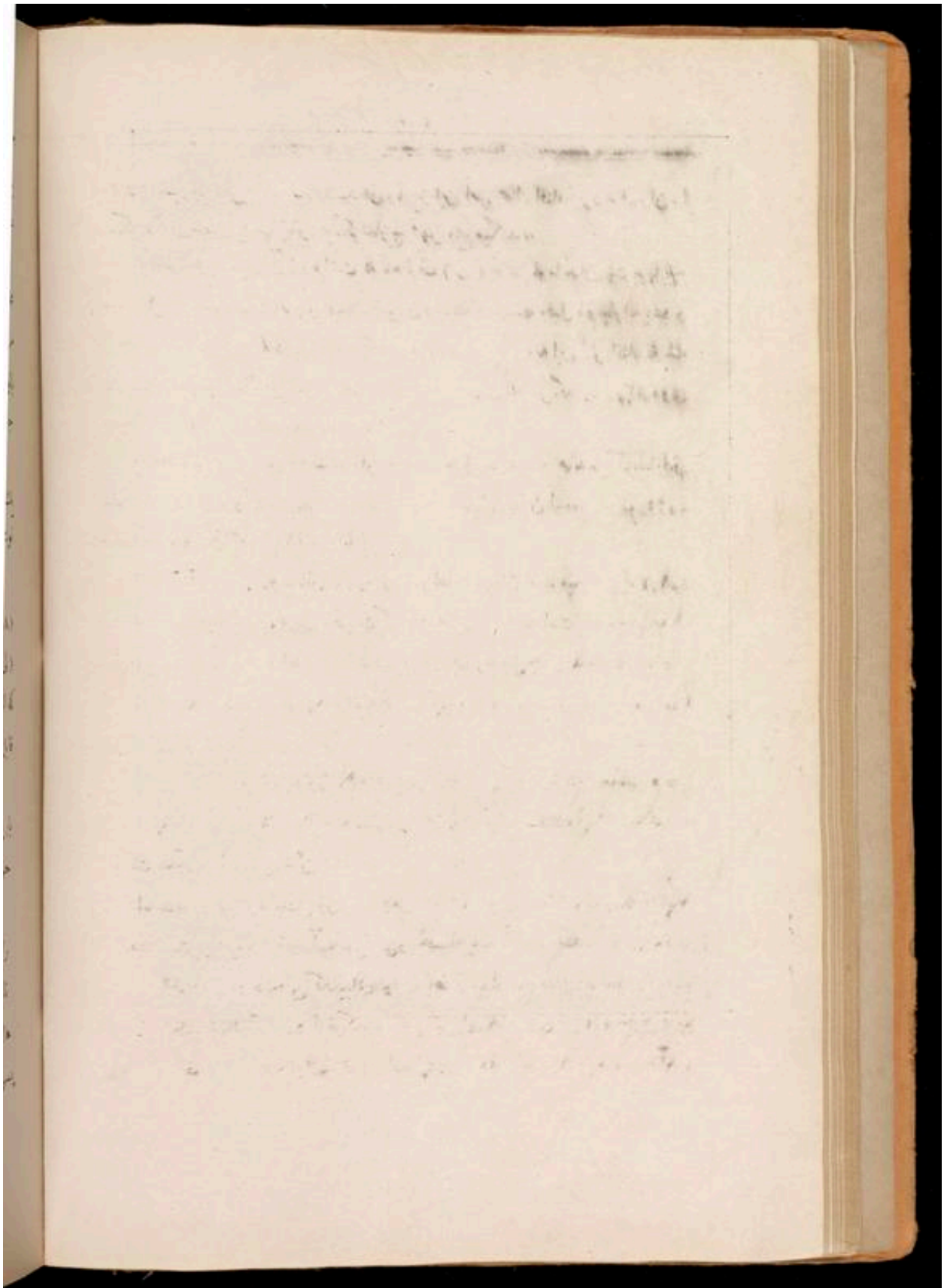
اگر چه در میان شهر آزاد و بند و زندانی نداشتند ، ولی چون شهر بکمال دقت



ناب

سال زنگی  
سازن  
کرد  
وی بر  
انه شد  
را دو چ  
پرو  
اصل شد  
ر، لک  
ین جا  
اید  
د، و  
د خ  
ود، ا  
یز  
چا  
ر س  
س (ز  
اچ





در زیر محافظه و نگهبانی گرفته شده بود و ایام انتظار یک فرصت میبودند .  
 سیروس سمیت ، یک خدمتکاری هم داشت . این خدمتکار در اصل زنگی بود ،  
 و غلام بود ، ولی سیروس سمیت چون فکر او قلباً همیشه طرفدار لغو کردن اسارت غلامان  
 بود او را آزاد کرده بود . اما غلام از بدار خود جدا شدن را قبول نکرده عهد کرده بود که  
 تا بوقت مرگ از دوری نکند . نام این زنگی ( نابخت نصر ) است ، ولی برای آسانی  
 تخفیف کرده ( ناب ) میخواندندش .

وقتی که ناب از اسیر شدن بدار خود خبر شد بطرف ریشموندر روانه شد . بعد  
 از آنکه بسی حيله ها و دسيسه ها بکار برد ، و بقدر ریست باز زندگی خود را دوچار تهاکه  
 نمود بشهر ( ریشموندر ) بدر آمدن کامیاب آمد . شادمانی که برای سیروس سمیت  
 از آمدن ناب ، و فرحت و سروری که از دیدن مهندس برای ناب حاصل شد خارج  
 تعریف و بیانست .

ناب اگر چه بشهر داخل شده توانست اما بر آمدن از آنجا خارج دایره ، امکانست .  
 زیرا سیرها به بسیار دقت در زیر نظر و نگهبانی گرفته شده است . بنا برین چاره فرار  
 در وقت حاضر مفقود است . مگر که یک وسیله خارق العاده ظهور نماید .

جنرال ( غرانت ) اگر چه حمله ها و هجوم های شدید بر شهر می آرد ، ولی کامیاب  
 نمیشود . ( زده تون سپله ) بسببیکه از داخل شهر به اخبار خود خبرها و حوا  
 د تها نوشته نمیتواند بیک قهر و غضب بر جوش و خروش در آمده بود . اگر چه  
 چند بار بر فرار قرار داده بود ولی بموانع و مشکلات عظیمی برخورد .

محاصره لایستقطع بشدت دوام میورزد . عساکر محصوره شهر نیز مانند اسیرها  
 به تنگ آمده برای بر آمدن از شهر ، و بار دوهای دیگر خود شان یکجا شدن را آرزو  
 میکنند ، و اگر هیچ نباشد در باب احوال خود رابه اردوهای خود رسانیدن و از  
 اردوهای خود شان احوال گرفتن چاره هائی اندیشند . علی الخصوص ( ژولستان  
 فورستر ) نام یک برکدی در مخصوص بسیار اندیشه هایید و اند . اما چنانچه بیرون



- ( ۲۱ ) -

برآمدن اسیرها ممکن نبود اسیر کنندگان را نیز این امر محال افتاده بود . اسیران را  
عسکر داخل شهر ، و شهر یازا عسکر خارج شهر منع میکنند .

محافظ شهر بسیار آرزو داشت که باجنرال ( لی ) که سر قوماندان جنوبیها بود  
مخبره کرده مددطلب کند ولی بسبب نبودن واسطه و وسیله خیل دوچار اندیشه و  
مراقب بود . این است که درین اثنا برکد ( ژونستان فورستر ) به این فکر افتاد که یک  
بالونی ساخته و بواسطه آن بالون بر هوا شده از سراردوی محاصر بگذرد ، و با اردوی  
جنرال ( لی ) التحاق کند .

محافظ شهر این تصور ژونستان فوروستر را خیلی پسندید . هماندم برای ساختن  
یک بالون بسیار بزرگ امر داده شد . در میان سبد این بالون اسلحه ، خوردنی ،  
نوشیدنی ، و دیگر کار آمدنیها گذاشته شد .

ازین تدارکات ، ( ژونستان فوروستر ) ورفقاییش چنان امید میکردند که در شب  
( ۱۸ ) م مارت بایک شمال غربی حرکت کرده در ظرف یکچندساعت به اردوی جنرال  
( لی ) رسیده بتوانند . اما آن باد شمال غربی رفته رفته آنچنان یک شدتی نشانداد  
که از باد گذشته به طوفان رو نهاد . البته که به اینچنین باد بلا بنیاد حرکت بر روی هوا  
قابل نیست .

در میدان واسع شهر بالون باهمه ضروریاتی که در آن گذاشته شده حاضر و همپا  
باریسمانها بزمین مربوط ایستاده بود در نوزدهم و بیستم ماه بادزیاده تر شدت نمود .  
حرکت بالون سراسر غیر ممکن شد .

اینستکه درینروزها یک روزی سیروس سمیت در کوجه بایک شخصی که هیچ او  
را نمیشناخت برخورد . این آدم سی سی و پنجساله یک آدم تنومند بر قوتی بود که  
نامش ( یانقروف ) و صنعتش کشتیانی بود . یانقروف از حال صباوت خود در دریا  
های امریکای شمالی گشت و گذار کرده درینوقتها برای یک کاری همراه ( هابز ) نام  
پسر کپتان خود که آنرا از اولاد خود زیاده تر دوست دارد بشهر ( ریسموند ) آمده .

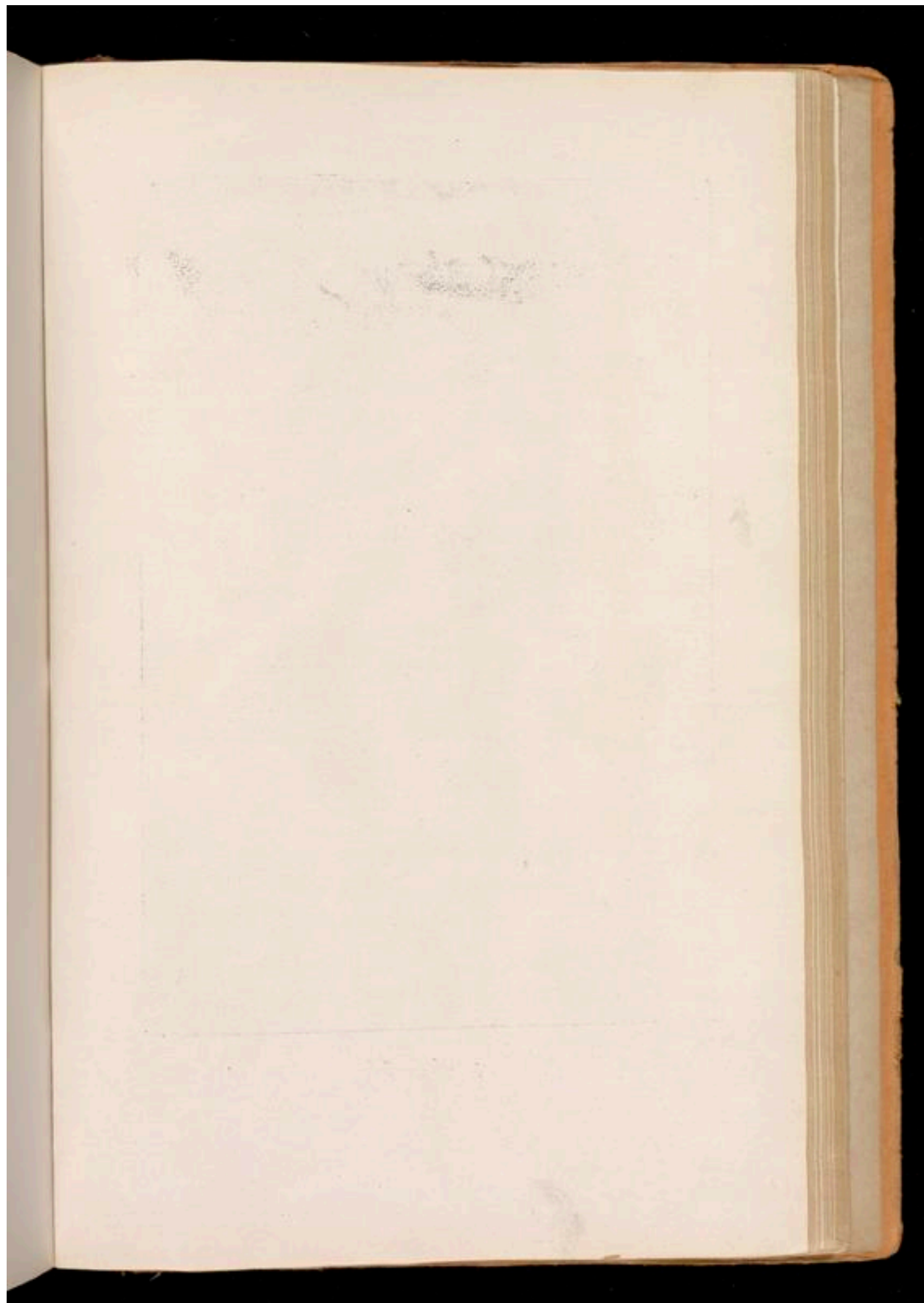
— ( ۲۲ ) —

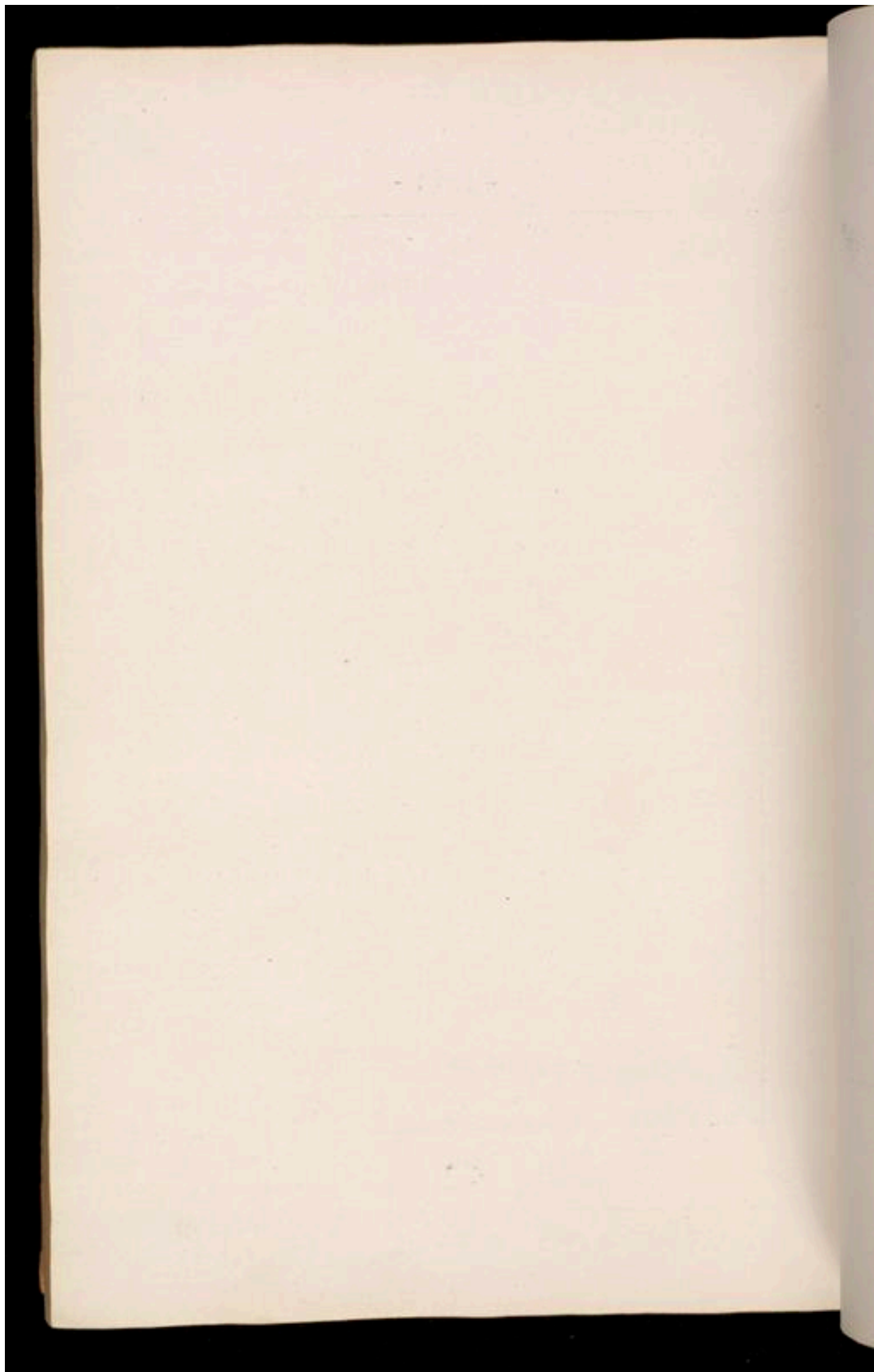


یا تقریف کاتبیان

اند، و فکر  
وی یکنار  
آز دیدن او  
یازن بر  
ی مخط  
آزی گفت  
له: این  
د. با  
ن فکری  
زیده  
و چنان  
بشر است  
و در  
ت. اگر









— ( ۲۳ ) —



هاریس

است، ولی چون شهر قلمه سند شده بمجبوریت در انجا محبوس مانده اند. فکر یگانه  
این آدم نیز بجز اندیشه فرار دگر چیزی نیست.

یا تقروف، سیروس سمیت را بخوبی میشناسد، و میداند که آرزوی یگانه او نیز  
بجز فرار کردن دگر چیزی نیست. چون امروز در کوجه با او برابر آمد بالاتر دبه او گفت:

— موسیوس سیروس! آیا از ( : بشموند ) دل تان تنگ نشده ؟

• مهندس، حیران حیران بکمال دقت بسوی یا تقروف دیدن گرفت کشتیبان باز پرسید که:

— موسیوس سیروس! آیا میخواهید که فرار بکنید؟

• مهندس گفت — آیا چه وقت ؟

این سوال بی اختیارانه از زبان مهندس برآمده باز بدقت بیشتر بروی مخاطب خود

قظر کرد، و علامات سیاهی اورا بر صافتی دلش دلیل یافته بیک صدای تیزی گفت:

— آیشا کیستید ؟

یا تقروف خود را شناختاند. • مهندس پرسید که :

— خوب اما با کدام واسطه فرار خواهیم کرد ؟

یا تقروف — واسطه رامن یافته ام. بسیار ساده و آسان بیک واسطه : این بالون را

ساختند، بیهوده آزار نکرده گذاشتند. این است واسطه : ...

• مهندس فکر یا تقروف را دانست. از دست او گرفته بخانه خود برد. یا تقروف

در انجا فکر خود را تمامه پایان نمود. این فکر حقیقتاً بسیار ساده و آسان بیک فکری بود.

چونکه بشدت طوفان التفات نکرده، و بیک دلایری فوق العاده بکار برده، و در

بالون نشسته فرار کنند.

سیروس سمیت بی آنکه سخن یا تقروف را قطع کند سرا باشند. و چشمهاش

همیدر خشید. البته، چاره خلاصی که از بسیار وقت آزایی پالیدند حاضر است. در

تاریکشی شب بشدت طوفان باد نظر نکرده، و خود را بکسی نشان نداده، و در بالون

نشسته، و در سمانهای آنرا بریده و فرار کردن هیچ کار دشواری نیست. اگر چه



اگر بدست بیفتند مراک برای شان محققست ، اما فرار هم ممکن است نی ؟

مهندس سمیت گفت که :

— اما من تنها نیستم .

یا تقروف پرسید که :

— چند نفر هستید ؟

مهندس -- سه نفر ، یکی خودم ، یکی دوست من ( ژده تون ) دیگری خدمتکار

من ناب .

یا تقروف -- این سه ، دو نفر هم من و هاربر شد پنج نفر . حالا نکه بالون برای

شش نفر ساخته شده .

مهندس -- بسیار خوب فرار میکنیم .

وقتی که مهندس این مسئله را به ژده تون گفت ، ژده تون هیچ علامت انکار نشان نداد .

تنها به این حیران شد که آیا بتقدیر یک فکر ساده و آسان چرایش از یا تقروف برای خود او

وارد نشد . آمدیم بر ناب : ناب مانند سایه افندی خود است . افندیش هر جا که

برود او بر رفتن با او حاضر است .

یا تقروف گفت :

— چون چنین است امشب در میدان بالون با هم یکجا شویم .

مهندس -- بلی بلی ، امشب ، یعنی بساعت ده . اما خدا کند که باد از شدت نیفتد .

یا تقروف ، از مهندس وداع نموده برفت ، و در اقامتگاه خود در پیش هاربر بیامد .

هاربر نوجوان نیز حقیقتاً جسور و دلاور یک بچه ایست . به بسیار بیصبری یا تقروف

را انتظار میکشید . چون از زبان یا تقروف خبر ارضی شدن رفقا را شنید خیلی

مخون شد . پس دیده میشود که هر پنج نفر اینها آدمان بسیار جسور و دلآوری هستند .

و عزم شان هم قویست .

طوفان باد ده بدم شدت مینمود که اینهم برای فرار آنها واجب مسرت میشد زیرا

در چنین باد تند طبعاً (ژوانستان فورستر) و در فقایش در بالون نمی نشینند . و بالون بدست پنج نفر رفیق میزداید . تنها خوفیکه برای مهندس هست همین است که بالون بشدت بادپاره نشود . مهندس تا بوقت شام در میدانی که بالون در آنجا مربوط بود گردش نمود ، یا قروف یزدستهای خود را بحیث پتلون خود انداخته ، و خیمازها کشیده ، مانند آردمان بیکار از بالابیان و از پایان به الارفت و آمد کرد . و بی آنکه با هم آشنایی و سخن بگویند بالون را پاسبانی نمودند .

شام شد ، شب بسیار تاریک بود . ابرهای سیاه تیره بسطح زمین مالیده مالیده میگذشتند ؛ یک باران ببارف آمیخته همی بارید ؛ هوا خیلی سرد بود . همه روی شهر را یک دمه تیره فرا گرفته بود ؛ گویا برای مانع شدن مجازبه از طرف حق امشب این طوفان دهشتناک برخواستہ بود ؛ بجای صدا های طوب صدا های مد هش طوفان قایم شده بود .

گوچه های شهر سراسر از انسان خالی بود . محافظ شهر در چنین طوفان شدید ، برای بالون بهره گذاشتن را لازم ندیده بود . اگر چه اینها همه برای آسانی فرار فراریها فایده میرساند اما آیا با طوفان شدید چه باید کرد ؟

در ساعت نه و نیم از راههای مختلف هر پنج نفر رفیق در جای ملاقات با هم یکجا شدند . تاریکی آنقدر تیره بود که بالون با آن بزرگی نیز دیده نمیشد . هر پنج نفر در پیش سبد نشیمن که به بالون مربوط بود جمع شدند . هیچ کسی آنها را ندیده بود . بعد از نیمه نخواهد دید . زیرا آنها از دیدن همدیگر خود نیز عاجز اند .

بی آنکه یک کلمه سخن بگویند سیروس سمیت ، ژمده تون سپیله ، ناب هاربر در میان سبد درآمدند . یا قروف بکشیدن توپره های ریگ که برای سنگینی بالون گذاشته بودند مشغول شد . این کار هم تمام شد . یا قروف کلام خود را بر سر خود بچق کرده گفت :

— اگر چه باد بسیار تند است اما مدد کار ما خداست .



اینرا گفته در سید در آمد . بالون چون باریسها نما بزمین مریوط بود تنها بریدن  
 ری-جا نما . و بر آمدن بر طبقات هوا دیگر کاری نداشته بود . درین آسادر میان سبب بالون  
 یک سگی بر جهیده در آمد . این ( توپ ) نام سگ مهندس است که مهندس از بیم تکبشتی  
 بالون سگ صادق خود را در شهر گذاشته بود . ولی ( توپ ) ریسمان خود را بریده  
 از عقب افندی خود آمده است .

با تقریف گفت :

— اینهم باشد ! از بودن یک سگ چه خواهد شد ؟

• اینرا گفته و یک دو توپ به یک دیگر نیز بیرون بر آورد . و ریسمانها را بریده ،  
 بالون پستایر باد مانا بالا شدن آغاز نهاد . در اول امر یک چند دود کتهای خانه  
 ها خورده و خراب کرده از نظر نهان گردید .

درین آسنا طوفان بصورت مدهش شدت خود را زیاد نموده بود . مهندس در  
 شب بالون را بروی زمین نزدیک کردن نحو است . و قتیکه صبح شد در زیر پای خودشان  
 از زمین هیچ اثر نیافتند . هر چار طرف شان بادمه های بسیار کثیف و غلیظی محاط  
 بود . اینستکه بعد از آن به بخور و هوا یک قدری صاف شده بختفر رفیق بکمال دهشت  
 در زیر خود بجز محیط را دیدند .

حالا خواننده گان گرام مامیدانند که ازین بختفر سیاح چار نفر شان بچه صورت  
 و هایی یافته در روزیست و چارم ماه مارت به خشکه افتاده اند و آد . یک از میان شان  
 غائب شده ، رئیس شان مهندس سیروس سمیت بود .

### ۵۰۰ باب سوم

تجساعت بعد از وقت ظهر — آدم غائب شده — نا امید ی ناب —

یکسر بسوی شمال برجستجو — جزر و مد — یکشب بسیار

غم انگیز — دیده شدن یک زمین — ناب شناوری

میکنند — گدشتی از آسنا .

بجازه مهندس ! طعمه لطمه های امواج بجزرها گردید . سگ وفادار آن

نیز در عقب آن خود را اینداخت !

زه ده تون ، بمجر دیکه برخشکه قدم نهاد صدا کرد که :

— بیالم ، بیالم ! بلکه بشناوری خود را بخشکه رسانیدن میخواهد ؟

هرچار نفر رفیق بیک زبان :

— بلی بلی ، بیالم !

اینرا گفته حرکت کردند . ناب بیچاره از غائب شدن افندی خود که از جان خود  
اور از یاده ترمیخواست زار زار میگریست . از افتادن سیروس سمیت تابه اینوقت دو  
دقیقه گذشته است . لهذا از راهای یافتن مهندس نا امید نیستند .

از اینجا تا بجاییکه مهندس در دریا افتاده بقدر نیم میل مسافه دارد . درین اثنا  
ساعت ( ۶ ) بود دمه اگر چه بر طرف شده بود ولی ، شب خیلی تاریک بود . چار  
نفر رفیق کنار ساحل را گرفته بکسر بجهت شمال پالیده پالیده روانه شدند . زمینی  
که بران میگذرند بکار و سنگستان است . از سبزه و نبات هیچ اثری در آن دیده نمیشود .  
در بعضی جاها آفتاد رسخت و بی گذر است که چار نفر رفیق از هم جدا شده در پی یکدیگر  
بر فرق مجبور میشوند . گاه گاهی بعضی مرغان بال بزرگ بسیار کلان نیز از پیش روی  
شان بکمال خوف میبرند .

در هر چند قدم قضا شده کان بالون می ایستند . و بطرف دریا گوش میدهند که  
آیایک صدای انسانی از انطرف می آید یا نمی آید ؟ هر گاه مهندس بخشکه افتاده باشد ،  
و بفریاد کردن مقتدر هم نباشد . توپ البته بصدای خود رفتار از همنای خواهد کرد ؛  
اما بجز صدا های مهیب موجهای بحر که با ساحل مصادف میکند دیگر هیچ صدایی  
شنیده نمیشد .

یا تقرو ف برسید که :

— آیا شناوری میداند ؟

ناب — بلی میداند ، وهم توپ نیز با اوست .



زه ده تون — انشاء الله می یابمش !

ناب صدای هول انگیز بحر بر طلائع را شنیده بکمال حسرت و ناامیدی سر خود را بجنبانید .

قضایه کان بچاره به مانده گی و بیتابی خود اهمیت نداده متصل پیش می رفتند . و هر چیزیکه در کنار ساحل بچشم شان بر می خورد بزودی و تلاش بر آن هجوم میگرداند و چون مطلوب خود را نمی یافتند باز ما یوس میشدند .

بعد از آنکه بقدریست دقیقه در میان همین امیدها و ناامیدی هارفتار کردند خشکه تمام شده . و وجهای بحر راه را بر آنها برید . یا تقرووف گفت :

— اینجا يك دماغه تشکیت . پیش ازین راه نیست . باید که باز بر همان سمتی که آمده ایم برگردیم .  
ناب گفت :

— وای ! افندی من چه خواهد شد ؟ اگر هنوز در دریای باشد ؟

یا تقرووف — چون چنین است آواز کنیم !

پس هر چار نفر يك آواز تا که میتوانستند بصوت بسیار بلند « سیروس سمیت » گفته فریاد کردند . و يك قدری خاموش شده هیچ جواب نیامد . باز همه بيك صدا فریاد کردند . باز همان سکوت !

چاره رفیق ساحل دیگر دماغه را گرفته پس بسوی جنوب برگشتند . یا تقرووف درینطرف از جهت مقابله از بعضی سایه ها و علامتها چنان تخمین و گمان نمود که در آنطرف دریا بعضی تپه های بلند . وجود باشد . مرغهای بزرگ بال نیز درینطرف کم تر . و آب بحر نیز آرام و کم . و جتر بود که از خسته هم گمان و تخمین یا تقرووف انزونی میگرفت . ازین رفتار خود سیاحان چنان مینداشتند که ازین دماغه سنگ بعد از آنکه یکچند قدم بسوی جنوب بروند باز راه شان بسوی شمال برگردد . حال آنکه چنین نشد . راه شان یکسر بسوی جنوب دراز شده . برفت که سمت جنوب نیز بکس سمتی است

که مهندس از بالون به آن طرف افتاده.

با وجودیکه بقدریکنیم میل راه زدند ساحل بسوی شمال برگشت، و متصل بسوی جنوب میرفت. بعد از کمی بازیک دماغه پیش روی شان برآمده و وجهای بخر راه شان را برید که درجه یأس و افسوس شان خیلی زیاده گردید. با تقروف گفت: — ما بیک جزیره کک کوچکی افتاده ایم که چار طرف آنرا نیز دور دور گردش کردیم. این سخن کشتیمان راست بود. قضایه گان بیچاره دانستند که نه در بیک قطعه، و نه در بیک جزیره بزرگ افتاده اند. بلکه در بیک جزیره کوچکی افتاده اند که آنرا هم کاملاً دور کرده اند. درازی این جزیره را نیز بقدر چار کیلومتر تخمین کردند، و بر آنرا نیز خیلی سنگ دانستند زمین این جزیره کک سنگستان و ریگستان بوده از گیاه در آن اثری دیده نمیشود. این جزیره کک خشک و خالی که ملجا و ماوای بعضی مرغان بزرگ دریایی میباشد آیا از بیک جزیره بزرگ دیگری جدا شده خواهد بود. یا آنکه همینقدر محصور و محدود بیک جزیره کک است؟ اگر چه اول بار که از بالون دیده بودیم بیک خشکه بنظر شان در راه در بود، ولی بزرگی و کوچکی آنرا بخوبی ندانسته بودند. اما با تقروف کشتیمان میگویند که در جهت غربی این موقع که هستیم یعنی در آن طرف دریایی که کم و جز است بیک خشکه میبینیم. اما دیگر رفقاً هنوز برین قول با تقروف سراسوا از شبهه خالی نمیشدند. زیرا آن خشکه که او میگوید دیده نمیشود. بهر صورت اگر اینچنین بیک خشکه باشد هم در چنین شب تاریک و تاریک به آنجا رسیدن و از دریا گذشتن محال است. حتی بسبب تاریکی فوق العاده جستجو کردن مهندس بیچاره را نیز بفردا گذاشتن لازم است. زده تون گفت:

— از پیدا نشدن هیچ آرزویوس بسیاره ایوس نیاید شویم. البته فردا چون بروشنی روز بخوبی جستجو کنیم بیک نتیجه خوبی کامیاب خواهیم شد. بعد ازین گفته زده تون رفقاً چنان مناسب دیدند که بیک آتشی در داده به مهندس بیک اشارت رهنمایی بدهند. اما هزار افسوس که این فکر خودشانرا اجرا کرده.



توانستند . زیرا در جزیره بغیر از سنگ وریک دیگر هیچ چیزی پیدا نمی شود .  
 درجه غم و ناامیدی چارز فیتی که در باب پیدا نشدن سیروس سمیت برای شان  
 حاصل شده خواننده کان کرام آنرا تصویر کنند . محبت و اعتمادی که بر رئیس خود  
 دارند دلهای شان را در گرداب یأس و الم انداخته . در هر حال تا صبح معلوم میشود  
 که چیست ، یا این است که مهندس به شناوری خود را بسا حل سلامت رسانیده  
 در یک کوشه خزیده است ، یا آنکه ابداً محو شده رفته است .  
 هوا بسیار سرد بود . تا صبح بمشکلات تمام و هزار گونه غم و آلام بسر آوردند .  
 قضا زده های فلاکت دیده ها کرسنه کی ، مانده کی ، نشسته کی ، خود را هیچ نمی اندیشند .  
 هر چار نفر شان خودشانرا فراموش کرده ، و بشدت سردی هوا ندیده بر این جزیره  
 کک خشک و خالی بالا و پیاپی گردش میکردند ، و باز در همان نقطه تیکه از بالون در انجا  
 افتاده بودند جمع میشدند . فریاد ها میکنند ، آوازا میکشند ؛ اما هزار افسوس که  
 هیچ جواب دهنده پیدا نمیشود . گاه گاه صدا های شان بطرف مقابل برخورد یک  
 آزانگه عکس صدا حاصل میکند که اینهم نظردقت قضا زده ها را بخود میکشد .  
 هازیر ، این مسئله را بنظر دقت یا تقروفا نشان داده گفت :

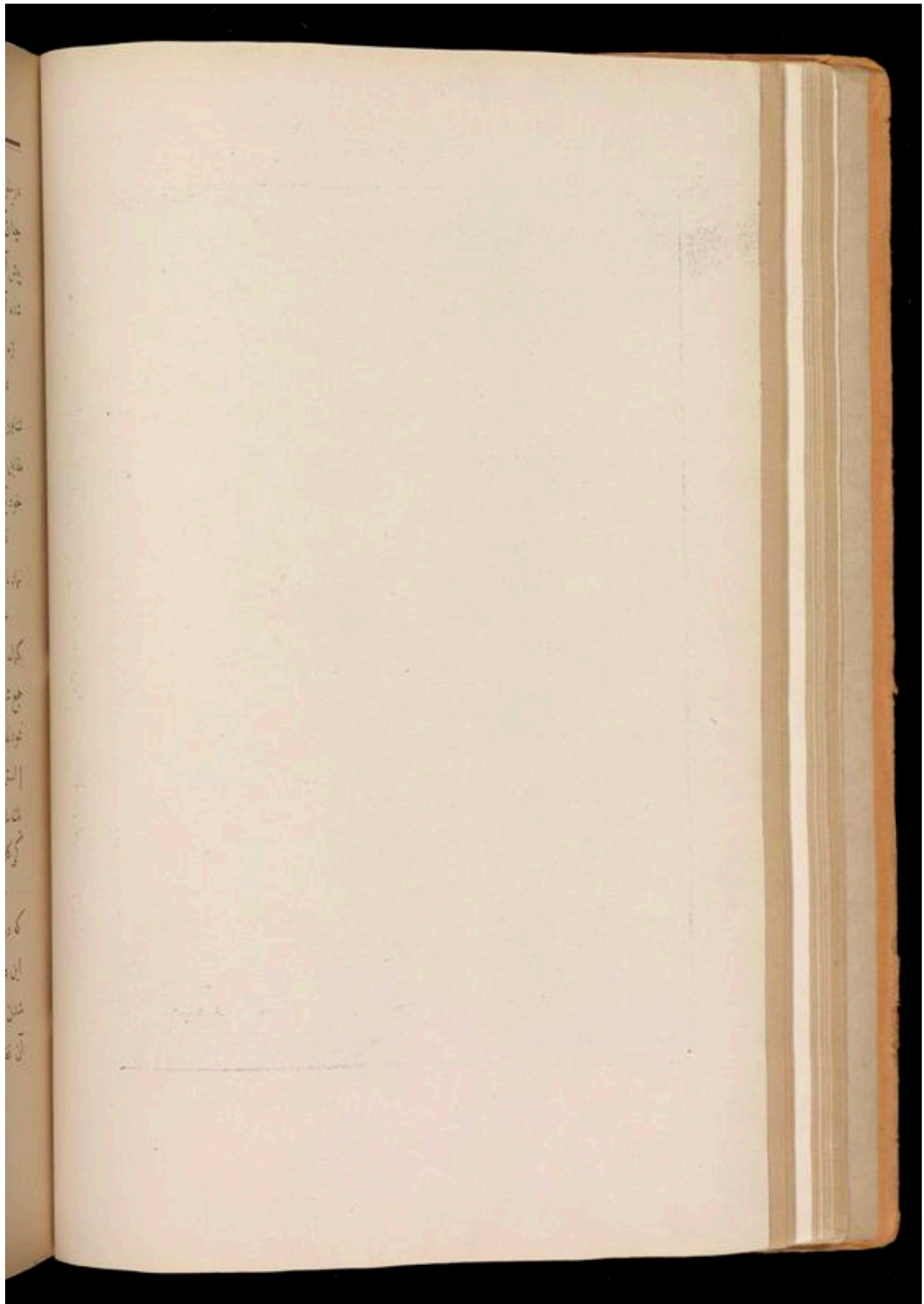
— چنان معلوم میشود که در طرف غرب به این نزدیکها یک ساحلی وجود باشد .  
 کشتیهای بجای باور کردن کله جنبانی کرده تبسم نمود .  
 آهسته آهسته هوا از زده ها خلاص شده کشاده کی میگردد در نیم شب در آسمان  
 بعضی سیارات دیده شد . اگر مهندس حالاً در انجا حاضر میبود میدید که این سیاره  
 ها از آن سیاره های بی نیست که از آسیا و اوروپا دیده شوند . چونکه کواکب قطب شمالی در  
 جای مخصوص آن پیدایست . بعوض آن نجوم درخشان جنوبی پدیدار است .  
 شب گذشت ، روز دیگر یعنی روز ( ۲۵ ) م مارت بوقت صبح بساعت پنج قبه  
 سیاروشنی آغاز نهاد . ولی باز زده بدرجه کثافت و غلاظت پیدا کرده که بیست قدم به  
 آنطرف دیده نمیشد . درینوقت درجه یأس و افسوس قضا زدگان بیچاره افزونتر



يك ساحل بسيار لطيفي كه بادر خنثاي بسيار بزرگ و خرمي مزين بود در نظر فلا كزودگان جاو و نمود

شوند  
خودشان  
بودند  
چون  
نظري  
بسيار  
بزرگ  
و خرمي  
مزين  
بود  
در نظر  
فلا كزودگان  
جاو و نمود





— ( ۳۰ ) —

کردید . زیرا با وجودیکه روزم شد باز بدیدن هیچ چیزی کامیاب نمیشوند . ناب ،  
وزه ده نون بطرف دریا نظر دوخته اند ، که بلکه از رفیق ضایع شده خود شان يك  
انری به بیندازبر ، و یا تقرو ف نیز بطرف جهت غربی نظر دقت خود را بسته اند  
که بلکه يك نقطه سلامت وزنده گانی بیابند . حالا آنکه هیچیکی شان چیزی که آنرا  
میخواهند نمی یابند ، و نمی بینند .

یا تقرو ف گفت :

— اگر چه بچشم نمی بینم اما بخوبی حس میکنم که در پیش روی ما يك قطعه موجود  
است و هم ازین مسئله آفتد را بین و خامارجم که در نبودن خودم در ریشموند !  
والحاصل یکدینم ساعت بعد از طلوع شمس ده یکقدری بر طرف شده هر طرف  
جزیره یکقدری بیدار و آشکار کردید . رفته رفته هوا خوب صاف شد . از یکطرف  
چنانچه بحر محیط که در پیش روی شاست بشامها دیده شد ، از دیگر طرف يك ساحل  
بسیار لطیفی که بادر حتهای بسیار بزرگ و سبز و خرمی مزین بود در نظر ممتونیت و شکر  
گذاری فلا کترده کان بیچاره جلو نمود .

بلی ! نقطه سلامت در آنجا است . در ما بین این جزیره گسسی که قضا زده کان  
در آنجا است ، و ساحلی که در مقابل شان دیده میشود بقراخی نیم میل يك آبائی موجود است .  
بجزر دیده شدن ساحل ، یکی از قضا زده کان بی آنکه با کسی مشورت کنند دفعه  
خود را در آبنا بر تاب نمود . این آدم ناب و فاما آب بود که برای جستجوی بادار خود  
يك آن اولتر خود را به آن ساحل رسانیدن میخواهد . تا که یا تقرو ف او را ایستاده  
کردن . میخواست ناب خود را در آب انداخت . زده ده نون نیز خواست که در عقب  
ناب خود را به آب بیندازد . ولی یا تقرو ف مانع آمده گفت :

— آیا میخواهید که از آبنا بگذرید ؟

زده ده نون — بلی !

یا تقرو ف — چون چینیست از من بشنوید . ناب برای معاونت افندی خود



در بنوقت کافیت . اگر ماوشما نیز خود را به آب بیندازیم جریان ما را گرفته میبرد  
چنان گمان . بر مکه این جریان آسنا از مد و جزری که در بحر های محیط مخصوص است  
پیش آمده است . هر که بیک قدری صبر کنیم بحر از جریان می افتد ، و جزر حاصل  
شده آب آسنا کم میشود . که در انوقت به بسیار آسانی آسنا را کذشته میتوانیم .

زه ده تون — راست است . صبر کنیم .

درین اثنا ناب بکمال دلاوری با جریان آسنا پنجه میداد . ناب جریان را مانا ناپه  
شناوری قطع مینمود . اگر چه دایما از نقطه حرکت خود پایان ترمی افتاد اما بساحل  
مقابل نیز نزدیک شده میرفت . تا آنکه بعد از نیم ساعت شناوری از جهت نقطه حرکت  
خود بیکجند میل پایا تر بساحل پیشرو بیرون برآمد .

ناب در پیش یک سنگ بزرگی خود را از آنها تکان داده بطرف شمال بدویدن آغاز  
نهاد ، و در میان خر سنگهای کنار ساحل از نظر نهان گردید .

سه نفر رفیق دیگر که در جزیره مانده بودند صداقت و فداکاری رفیق خود را  
بکمال اندیشه و بیم تماشا میکردند . و چون رسیدنش را بساحل سلامت دیدند خاطر  
جمع شده نظر خود شانرا بطرف زمینی که برای شان ملجاء و مأوا خواهد شد عطف  
نمودند . بعد از آن ( استریدیه ) ها که در میان ریگهای ساحل پیدا کردند خوردند .  
| استریدیه از حیوانات نوع صدفی بحریست که از میان غلاف گوش ماهی مانند آن  
یک ماده خوردنی میرابد | اگر چه این طعام مغذی کامل نیست ولی برای دفع گرسنه  
گرمی کافی است .

در پیش روی این سه رفیق ساحلی که دیده میشود یک کمانه بسیار واسعی تشکیل داده  
که در طرف جنوبی آن بایک دماغه بسیار دراز و بی درخت و بی علفی نهایت یافته است .  
این دماغه باصل از ارضی بیک صورت ضریب و عجیبی یکجا میشود که در نقطه بهم یکجا  
شدن شان سنگها تا نهایی جسم سنگهای غرائت موجود است . و چون بطرف شمال  
آن نظر کرده شود از ساحل جهت غربی تا به شمال شرقی یک دماغه دوشاخه امتداد

میکنند. در مابین این دو دماغه مسافتی ساحل بقدر (۸) میل تخمین میشود. اراضی در اول امر باریکستان، و سنگستان سیاهی آغاز میکنند. از ساحل تا بدانه سنگستان یک ریگ بسیار نرمی فرش شده است. در عقب این ریگزار از سنگهای غرایت یک سنگستان بسیار جسیمی موجود است که این سنگستان مانند یک دیوار طبیعی بسیار بلندی بالا برآمده، و بلندی آن از سه صد قدم کمتر تخمین نمیشود. این دیوار طبیعی سنگهای غرایت کم از کم بقدر یک یک و نیم میل بطرف راست دراز شده رفته است، و در آنجا یکی یکبار بریده شده است. در انتهای افق چون مدنظر کرده شود یک جنگل بسیار غلوه که از درختهای جسیم بزرگ و انبوهی متشکل است دیده میشود. غیر از این در جهت شمال غربی [ ۲۰ ] میل دورتر یک کوه بسیار بلندی دیده میشود که زروء آن ببارف سفید مستور است.

اما این زمینی که در پیشگاه نظر فلا کتر دکان بالون افتاده، و اوصاف آن تا یکدرجه بیان گردید معلوم نیست که آیا یک جزیره است یا آنکه یک زمینی است که یکی از قطعات معلومه روی زمین مربوط است؟ با وجود اینهم هرگاه یک شخصیکه بفن (طبقات الارض) آشنا باشد بصورت انتظام سنگهاشکه در ساحل امتداد دارد نظر کند ما ندیم حل میکنند که این زمین (وولفانیک) یعنی (آتش فشانی) میباشد.

زه ده تون، یا تقروف، هار بر این قطعه زمینی را که در پیشگاه نظر حیرت شان افتاده بکمال دقت تماشا کردند. که میداند؛ در دلهای بیچاره گان چه نا امیدها، و چه حسرتها میگذرد. هرگاه درین نزدیکیها یک کشتی از اینجا نکند در باین بی اسبابی و بی اوضاعی که دارند بلکه این سرزمین قبرستان ابدی شان خواهد شد؟

هار بر، به یا تقروف گفت:

— خوب! چه میگوئی به بنم؟

یا تقروف — چه بگویم، هنوز یک حکمی کرده نمیشود. این است که جزر آغاز نهاده، یک ساعت بعد به آنطرف گذشته موسوسمیت رامی یابیم، به حال خود یک



— ( ۳۳ ) —

چاره می اندیشیم .  
 برستی که یا تقرووف خطا نکرده بود . بعد از یکساعت بموجب قاعده طبیعی مد  
 و جزر آب آبنایی که مابین جزیره کک، و قطعه مد نظر شان واقع است فرو نشست .  
 و از جریان و جوش و خروش باز ایستاد . و از هر طرف ریگها بمیدان برآمد .  
 پیش از پیشین بد وساعت هر سه نفر رفیق کالای خود را کشیده و مانند عمامه  
 بر سر خود بسته و در میان آسنا که از پنج قدم عمق آن تجاوز نمیکرد در آمدند . در جا  
 های که چقوری آن بیشتر میبود هار بر مانند ماهی شناوری میکرد . در کم وقت بدون  
 مشکلات بساحل پیش روی خود گذشتند ، و بعد از آنکه در آفتاب خود را خشک  
 کردند کالای خود شان را پوشیده بکار آغاز کردند .

— باب چارم —

منصب یعنی جای آبرزش يك نهر — شنبه ها — دوام برجستجو —  
 جنگل در ختان سبز — آتش در دادن — انتظار جزر —  
 قطار چوب — برگشتن بسوی ساحل .

زده نون ، بر یا تقرووف در همانجا ماندن شان را تنبیه کرده خودش یکسر بسوی طر  
 فیکد ناب رفته بود روانه شد و بعد از کمی از نظر غائب گردید . هار بر نیز اگر چه بازده  
 نون رفیق میخواست ، ولی یا تقرووف مانع آمده گفت :  
 — تو باش فرزند ! هر کس يك وظیفه دارد ، ناب و موسیوژده نون برای معا  
 و نت و جستجوی موسیو سمیت کفایت میکند . بر ما توهم دیگر وظیفه هاست ،  
 اولایك جای سر بنام ، و يك لقمه خوردنی تدارك کنیم . رفقای ما که مانده و هلاک  
 بیایند به این چیزها احتیاج کلی دارند . پیش از آنکه آنها بیایند ما تو ایخدا . تنها را بکنیم .  
 هار بر — بسیار خوب ! من حاضرم یا تقرووف .

یا قروف — بسیار خوب، حالا بقاعده باید حرکت کنیم، اول یکقدری خوردنی،  
و یک آتش برای مالایم است. در جنگل چوب بسیار است، در آسیانهای مرغان  
تخم هم پیدا میشود، میانیک سربناه نشیمن.  
هازبر — آنهم چندان مشکل یک کاری نیست. در میان این سنگلاخ البته یک غاری  
یک سوراخی یافته در آن خواهیم درآمد.

یا قروف — چون چنینست، یا الله، مارش!

هر دو رفیق از دامنه سنگلاخ بر روی یک کمانه ای که بسبب جزر بر کنار ساحل پدیدار شده  
بود رفتار آغاز کردند. و روی رفتن خود را بسوی جنوب گردانیدند. زیرا با قروف  
از بعضی علامتها دانسته بودند که یک کمانه ای با یاقوتیک جونی موجود خواهد بود. لهذا  
بطرف جنوب رفتند. و اینترام امید میکردند که بلکه جریان آب موسیوسیت را به  
آنطرف انداخته باشد.

در سنگلاخ سه صد قدمی کنار بجز هیچ یک غار و سوراخی که قابل یک سرپناهی  
باشد بنظرشان بر نخورده این سنگلاخ مانند یک دیوار است که از سنگهای بسیار سخت  
خراشیت بالا شده. حتی بسبب بسیار سختی صدمات امواج بحر نیز آنرا نخورده است.  
بر سر سنگهای بزرگ بسی مرغهای نول کوچ بزرگ حبشه موجود بودند که اینترغها از  
دیدن و نزدیک شدن یا قروف و هازبر هیچ ترس و بیم نشان نداده، اگر بختند که از این  
معلوم شد که اینترغها گاهی انسان را ندیده اند، و اینهم معلوم شد که درین جهتها هیچگاه  
پای انسان نرسیده. در طرف زیر سنگلاخ دیوار مانند مذکور در یکجایی که در زمان  
ما در زیر آب بوده بر بعضی سنگها هازبر از نوع (میدیه) که آنهم از نوع حیوانات  
صدفیه بحریه میباشد بسیار چیزها دیده یا قروف را آواز داده گفت:

— بفرمائید. دم تقدشهاز ایک طعام حاضر!

یا قروف — وای! (میدیه) است؟ چقدر اعلا، این از تخم مرغ هم بهتر است!

هازبر — فی. این میدیه نیست (لیتودوم) است.



یا تَقْرُوف — آیا خورده میشوند؟

هاریز — البته، البته!

یا تَقْرُوف — چون چندینست (لیتودوم) بخوریم.

هاریز نوجوان که هنوز عمرش به بیست نرسیده، در علم تاریخ طبیعی صاحب معلومات زیادی میباشد. زیرا پدرش دایمادریاب تحصیل او به علوم طبیعی سعی و کوشش ورزیده است، و او هم در اسباب سعی و غیرت فوق العاده بکار برده. در علم مذکور صاحب ید طولی شده است، لهذا هر سخن او در خصوص علم حیوانات، و نباتات، و غیره سند درست است.

(لیتودوم) هائیزمانند میدیه هادریاز ترك صدفی شکل است و بر سر سنگهای زیر بحر کوه کوه می چسبند، و سختترین سنگها را نیز کاویده. در آن جاهی کاویده کی خود می چسبند. و هر قدر که بزرگ شوند دو طرف آنها یک کلاه کفی پیدا میکنند. و فرقی که در مابین میدیه، و لیتودوم، موجود است همین است.

هاریز، و یا تَقْرُوف لیتودومها را امانند میدیه هاباز کرده خوردن گرفتند. لیتودومها در طعم ولذت هم از میدیه هافرق دارند چونکه لیتودومها یکقدری تنیدی فلفلی را هم دارند که از بسبب از تدارک کردن نمک و فلفل هم آزاده است.

اگر چه بعد از خوردن [ لیتودومها ] هاریز و یا تَقْرُوف کرسنه کی خود را بر طرف کردند لکن حرارت تشنه کی شان زیاد شده بجهتجوی آب نوشیدنی مجبور شدند. و بر راهیکه داشتند به پیش رفتن آغاز نهادند.

دو صد قدم رفته بودند که صدای شرشر يك آبشاری بگوش شان برخورد. یکجند قدم بعده پیش يك نهري رسیدند که در اینجا گویا تیشه صنعتکار طبیعت سنگلاخ را بیک قوه شدید از هم شکافته و يك نهري را که در اینجا بقدر (۱۰۰) قدم وسعت دارد جاری کرده به بحر می آیزاند.

یا تَقْرُوف بمجردیکه نهري را دید فریاد بر آورده گفت:

— این است آب! اینهم جنگل! حالا کار ما برای پیدا کردن يك ماواند .  
 آب نهر بسیار صاف و سرد بود . بحر هم چون بحالت جزر بود آب نهر با بحر نمی  
 آمیخت که از اینسبب بکمال خوشگوازی خود در ازان سیر آب نمودند . بعد ازان برای  
 يك ماوانی سر بناهی ب جستجو افتادند . ولی زحمت شان بیهوده شد . زیرا در میان  
 سنگلاخها هیچ يك مغاره مانند يك سوراخی پیدا نتوانستند . اما نمیدانند که از بالیدن  
 فارغ نشدند تا آنکه دفعته در بالای جای آبریزش نهر به بحر طاق نما مانند يك چیزی بنظر  
 شان بر خورد که این رواقی یا طاق طبیعی از بهم ریختن خر سنگها بر روی هم دیگر حاصل  
 شده بود . در سنگستانهای غرابت اکثر اینگونه رواقهای طبیعی دیده میشود که این  
 گونه رواقها را ( شمینه ) مینامند .

( شمینه ) هائز غلطیدن و تکیه کردن سنگپاره های بزرگ بر یکدیگر بوجود میآید  
 که گاهی آنقدر بيك موازنت و برابری عجیبی بر یکدیگر ایستاده . میشوند و چنان رواقهایی  
 بوجود می آورند که انسانرا حیرت دست میدهد . در درون این شمینه ها که اگر  
 سمجهای طبیعی نیز گفته شود جادارد تا یکدرجه گذران يك انسانهای بیخانه ولانه  
 میشود ولی چون از شکافها و سوراخهای گوشه و کنار آن ضیا و هوا وارد نمیشود  
 در درون آن دایم خنک شدیدی موجود میباشد . اما اگر یکقدری دستکاری  
 شده و شکافها و منفذهای آن بسته شود ، و انسانها هم یکقدری از مردمان بی تکلف  
 باشند قابل سکونت میشود .  
 یا تقرو ف گفت :

— این است برای ما خانه . تا بوقتیکه خدا مهندس ما را پیدا کرده بیارد البته بهتر  
 ازان را تدارک خواهد کرد .

هائز بر — بلی یا تقرو ف ، موسیوسمیت میآید . هم چون بیاید باید که ما را در يك  
 جای قابل سکنا بیاید . این شمینه را یکقدری اصلاح و درست میکنیم شکافها و سورا  
 خهای آنرا با چوب و سنگ و گل بند میکنیم . و يك سوراخ آنرا برای دودکش میسازیم



و در زیر آن يك او جاع بخاری مانند برای آتش در دادن ساخته خانه بسیار مکهلی بود  
چو دمی آوریم .

هار بر و یا نفروف بعد از آنکه از شمشینه ها بر آمدند ساحل چپ نهر را گرفته به  
پیش رفتن آغاز نهادند . آبهای نهر بسبب مد و جزر بجزر هم به پیش و هم به پس حرکت  
میتواند که انحصار را یا نفروف بنظر دقت گرفته برای سهولت حمل و نقل اشیای سنگین  
را بواسطه آن بخوبی تخمین نمود . کشتیدان ، و هار بر بقدر يك ربع ساعت  
رفتار کرده تا به گوشه که نهر در اینجا بطرف چپ يك خمی پیدا کرده بود رسیدند . این است  
که سرازیرین نقطه مجرای نهر در درون يك جنگلی که با اشجار لطیفه سبز و خرمی مزین  
است می رود . درختان این جنگل از جنسیست که دایما سبز و خرم میباشد . با وجود  
دیکه موسم زمستانست باز هم درختان جامه سبز و طراوتناك خود را از بر آکشیده  
اند . طبیعت شناس نوجوان در میان درختان بعضی درختهای خوشبو و فایده مند را  
بنظر کشتیدان عرض میکرد . زیرهای درختان با بوته های خاردار و غیر خاردار .  
و گونه گونه سبزه زارها مستور بود یا نفروف چون شاخهای خشکیده بسیار برادر  
زیر پای خود میدید که میشکنند به هار بر گفت :

— فرزندان من ! اگر چه من به این نمیدانم که این درختان در علم نباتات چه نام  
دارند ، اما اینقدر میدانم که این چوبهای خشک در عالم زنده گانی برای سوختاندن ،  
و گرم شدن ، و چیزی بختن به آن خیلی کار آمد يك نبات است که درینوقت برای ما هم  
لازم همین است .

هار بر — چون چندست جمع کنیم .

کار چوب جمع کردن بسیار آسان بود . زیرا شاخها را از درخت بواسطه تبر و تیشه  
و اره مفقوده به یکن و کندن حاجت نبود چونکه چوبهای خشک روی هم بحال طبیعی  
افتاده بود . چوبها هم بسیار خشک بود و چابک میسوخت لهذا شمشینه ها زیاد تر باید برد .  
اما آیا بچه واسطه باید برد ؟

باتقروف گفت :

— حالا اگر یک صراحه ، وایک قایق میداشتیم باز ما را بخوبی برداشته میبرد .  
 هازر — اگر آنها نیست نهر خود هست !  
 باتقروف — درست . اشیای خود را درینوقت با نهر میبریم در آینده به بیم که  
 چه میشود ؟

هازر — بلی همچنین است ولی درینوقت چون نهر بسبب مدبخر به اینطرف معکوس  
 در جریانست چو پهای ما را بطرف اقامتگاه ما برده نمیتواند .  
 باتقروف — یکقدری صبر میکنیم . هیچ ضرر ندارد . ما حالا بدیگر کارهای خود  
 آغاز کنیم .

کشتییان و نوجوانان باید چه نیکه وسیع شان میکشید دسته های چوب خشک را  
 جمع کرده ، و باعلفهای منجی خشک شده بسته بکنار نهر نقل دادند ، و در انجا یک  
 خرمی تشکیل دادند . دو نفر رفیق از علامتهای این زمینها اینرا هم میدانستند که  
 در نجاها هیچگاه پای انسان نرسیده . بعد از آن دو چوب بسیار درازی آوردند و آنرا  
 بشکل یک جاله بامنجاها بسته ، و دسته های چوب جمع کرده خود را بر آن باز کردند .  
 این کارها تا یک ساعت دوام نمود . جاله هم حاضر شد . حالا انتظار کشیدن  
 جزر لا زم است .

چون برای زمان جزر هنوز دو ساعت دیگر باقی بود ، برای وقت خود راه بیپوده  
 نگذرانیدن بگردش آغاز نهادند . در میان جنگل در طرف چپ نهر از میان سنگلاخها  
 یک بلندی دیده میشود . هر دو نفر پاچه هار از بر زده برین بلندی بالا بر آمدن گرفتند .  
 و بر سر تپه واصل شدند . در انجا اول نظر خود را بطرف دریاعطف نمودند . و بکمال  
 دقت جهت شمال ساحل را از نظر گذرانیدند . نقطه نیکه موسیوس و سوس سمیت بدریا  
 افتاده بود در پیش نظر شان بود . هر طرف را بکمال تحقیق و تدقیق از نظر گذرانیدند .  
 ولی نه از جهت س ، و نه از بون هیچ اثری ندیدند . زرده تون و ناب را نیز در انجهتها



ندیدند . هازبر گفت :

— چه میگوی یا تقروف ؟ من گمان میکنم که موسیوسروس از چنان آدمهایی نیست که اینچنین زود زود هلاک شود . البته بیک ساحل سلامت رسیده خواهد بود ، آیا همچنین نیست یا تقروف ؟

یا تقروف که دیدن موسیوسروس را امید داشت ، و از حیات او سراسر ناامید شده بود بکمال تأسف سر خود را جفا نیده ، و هازبر را برای آنکه دوچار نومیدی نسازد گفت :

— البته ، البته ؛ من پس ما آدمی نیست که به اینگونه تهاکه امید شود .

کشتیبان ساحل بحر را بکمال دقت از نظر گذرانید . چشمه‌هایش بزرگستان ساحل معطوف ماند که طرف چپ این بزرگزار بایک سنگلاخ بزرگ دیوار آسائی نهایت یافته بود . طرف جنوب ساحل بایک دماغه بجه آسائی نهایت می یافت که از آنسوی به آنطرف چیزی دیده نمیشد که اینهم کشتیها را بشبهه می انداخت که این زمین جزیره است یا قطعه ؟ در طرف شمال ساحل بایک بزرگستان خالصی دراز شده رفته و بایک کجی پیدا کرده معلوم نمیشد که به آنسوی خواهد بود ؟ بعد از آن بسوی غرب نظر کردند ، چشمهایشان بکو بلندی که ببارف مستور است برخورد که از اینجا به آن که شش هفت میل مسافه است . در مابین اینجا و کوه جنگل واقع شده که در میان این جنگل سبز آب نهر دیده میشد . کشتیبان گفت :

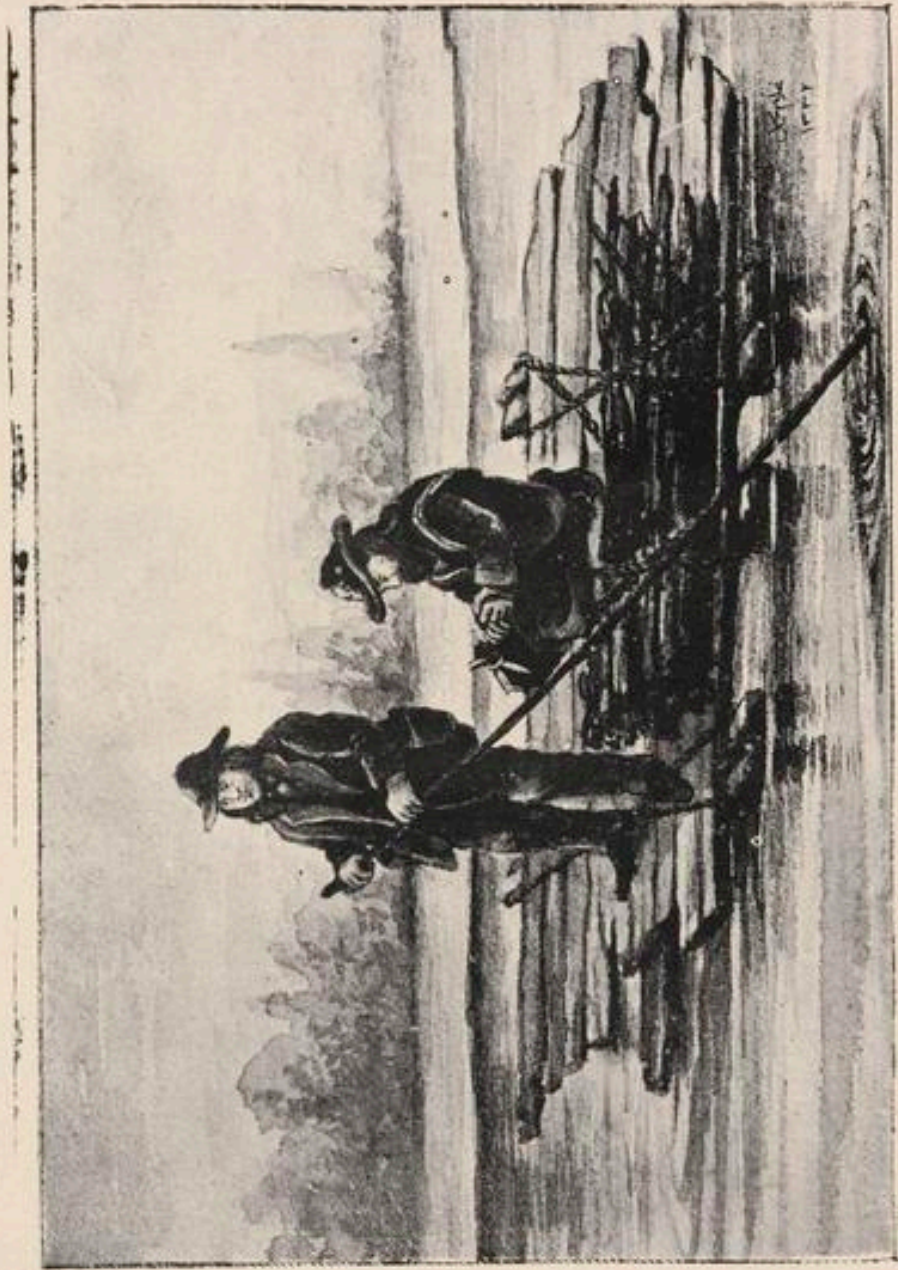
— آیا این یک جزیره خواهد بود ؟

هازبر — اگر جزیره هم باشد خوب بزرگ یک جزیره است .

یا تقروف — هر قدر بزرگ باشد جزیره باز جزیره است .

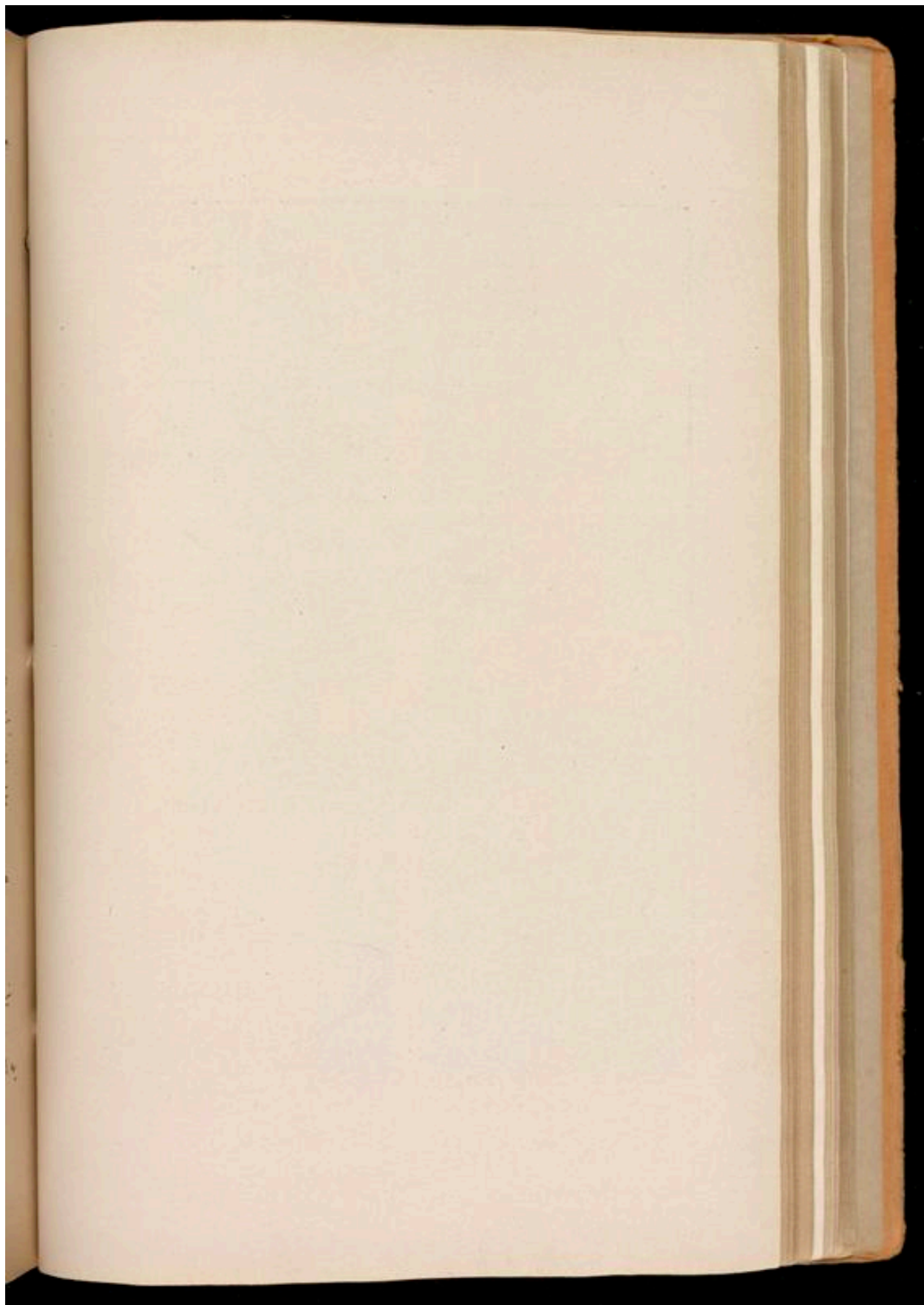
اما با وجود اینهمه اینستله هنوز حل نشده است . حل این باز بیک وقت دیگر موقوفست . اما هر چه که باشد اراضی زیاده مثبت و برکت دارد دیده میشود اطراف و جوانب آن نیز بسیار لطیف است . آب نهران نیز بسیار خوشگوار .

— ( ۴۰ ) —



حاله پیران چوپان خود سازانده بسوی ماوای خودشان روان شدند





کشتیبان گفت :

— هیچ نباشد ازین جهت محروم نماندیم .

هزاربر — هزار بار بخداشکر باید کرد .

از جایکه بودند آهسته آهسته فرو آمدن گرفتند . در میان سنگستان ضریب  
الاشکال اطراف در شکافهای سنگها ، ولای های بوته های هزارها مرغها موجود بود  
هزاربر آنها را تور داده گرفتند و گفت :

— اینها کبوتران صحرائیست .

یا تقریف — آیا خودشان ، و تخمهای شان خوردنی هست ؟

هزاربر — هم خوردنی ، هم بسیار لذیذ !

یا تقریف — چون چنینست ، آشیانههای شان را بیا بیا

لهذا یا تقریف و هزاربر در میان سنگها پالیده پالیده یکچند در جن تخم کبوتر جمع کردند ،  
و در سهال های خودشان بسته کردند .  
یا تقریف گفت :

— اوخ ! چقدر اعلا ! مکمل یک تخم مرغ میزیم .

هزاربر — واه ، واه ! آیا کدام قاب ؟

یا تقریف — او ! توهم بسیار ، شکل بسندی میکنی . اگر قاب نباشد در زیر خروج  
آتش کرده میزیم .

هر دور فیک باز به پیش نهر آمدند که نهر در آنوقت از مدبحر رهایی یافته پس بجزر  
آغاز نهاده بود . و بسوی ساحل جریان گرفته بود . یا تقریف یک ریسمان درازی از  
منجها ساخته به جاله خود بست ، و هزاربر نیز یک چوب بسیار درازی یافته جاله پر از  
چوب خود را در نهر مایل کردند . یا تقریف ریسمانرا بست گرفته ، و هزاربر باعصا  
چوب خود آزارانده بسوی ماوای خودشان روان شدند .

باینصورت برکنار نهر بر ساحل نهر روان شده بعد از نیمساعت در پیشگاه شهبینه ها

سازنده پیرال جوی خورده آزارانده بسوی ماوای خودشان روان شدند



انحاز کرده اند جالۀ خود را رسانیدند .

### بَاب پنجم

اصلاح و تعمیر شمشینه ها — مسئله مهمه آتش — قوطی کبریت —  
در ساحل جستجو — برگشتن زه ده تون و ناب — یکدانه گو  
گرد نازدانه — اوجاع شمله افشان — طعام شب اول  
— شب اول —

بعد از آنکه جالۀ خوب خود در اخالی کردند کار اول با تقرووف همین بود که شمشینه های خودشان را تعمیر و اصلاح کنند تا آنکه برای سکونت شان تا یکدر چه قابلیت پیدا کند . زیرا یک اندیشه بزرگ شان همین است که اگر موسیوسمیت را زه ده تون و ناب یافته بیازند یک جای گرم و یک طعام مغذی برای آنها حاضر باشد .

لهذا گل ، سنگ و چوب و خاشاک جمع آورده شکافها ، و چاکهای شمشینه ها را سد کردند . و تنهایی سوراخی برای دودکش و در زیر آن یک اوجاع بخاری مانند بنا کردند . و باینصورت شمشینه ها را بر چهار پنج قسم تقسیم کردند . ولی اینرا هم بگوئیم که درین شمشینه ها که یا تقرووف آنرا اوتاقها نام نهاده است بسبب بستنی سقف آن بر بالاستاده شدن ممکن نیست . درین اوتاق یعنی شمشینه های یک رنگ نرم بسیار لطیفی طبیعت فرش کرده بود . یا تقرووف و هار بر هم به تعمیرات شمشینه ها میکوشیدند و هم حرف میزدند . هار بر میگفت :

— بلکه رفقای ما از ما بهتر یکجایی پیدا کرده باشند .

یا تقرووف — اگر یافته باشند هم این کوشش بد نیست . زیرا اینهم محتلمست که نیافته باشند .

هار بر — آه ! اگر موسیوسمیت را یافته بیازند ، چه قدر ممنون میشدیم ، و چه قدر به استراحت وقت میگذرانیدیم .

یا تقرووف — بلی! موسیو سمیت یک آدم ناپایی بود.  
 هازبر — بود چرا میگوئید، مگر از بودن آن امیدوار نیستید؟  
 یا تقرووف — نی!  
 هازبر به یک اندیشه و هراس بزرگی فرورفت. تعمیرات خانه هم به انجام رسیده بود. که ازین رهگذر یا تقرووف بسیار متون شده گفت:  
 اگر رفقای ما بیایند، البته یک ماجرا بسیار بالاستراحتی خواهند یافت.  
 حالا کار بیک اوجاغ ساختن، و تخمه‌ها را بختن مانده بود. اینهم بسیار کار آسانی بود. در زیر سوراخی که برای دودکش باز گذاشته بودند یک دوستکی گذاشته آنرا بیک اوجاغی تحویل دادند. و چو بسا و هیزه‌های خشک را در آن انداختند، و دیگر هیزه‌های خود را در یکی از شعینه‌ها گدام کردند.  
 در اثنا شیکه کشتیبان به اینکار هاشغول بود هازبر از او پرسید که:  
 — آیا کبریت داری یا تقرووف؟  
 یا تقرووف — البته دارم! اما اگر کبریت نمیداشتم کار ما بسیار خراب میشد.  
 هازبر — چه خراب میشد؟ یکد و چوب خشک را بر یکدیگر مالیده مالیده آتش بوجود می‌آوردیم!  
 یا تقرووف — از نخچین خیال‌ها در گذر فرزند، اینجیزی که تو می‌گویی هیچوقت نمیشود. و شدنی نیست!  
 هازبر — چرا شدنی نیست؟ در نزد وحشیان جزا بر او قیانوس این اصول بسیار جاری بوده است.  
 یا تقرووف — آجان من! یا این است که وحشیان در ینباب یک قاعده و اصول مخصوصی دارند، و یالینکه در چه‌های آنها یک کرامتی موجود است! زیرا من چند بار به این اصول آتش در دادن آرزو کردم، اما هیچ کامیاب نشدم.  
 یا تقرووف این را گفته قطعی کبریت خود را پالیدن گرفت. چونکه یا تقرووف



بسیار عملی توتون کشیست . از آنرو کبریت هیچ وقت از وجود نمی شود . اما با وجودیکه هر جیب خود را یا تزرده بیست باز پالید ولی هزار افسوس که پالیدنی خود را نیافت . رفته رفته رنگ یا نقروف . بپیرید . دستهایش می لرزید . دلش می طپید !  
بصدای لرزان لرزان گفت :

— هاربر ! هاربر ! ...

— خیر باشد یا نقروف ! چیست ؟

یا نقروف — قطعی خود را کم کرده ام ! فلاکت بزرگست . آیا در پیش تو کبریت ، یا قاف ، یا دیگر چیز آتش در دانی نیست ؟  
هاربر — نی !

یا نقروف بیرون بر آمد . از قهر و تلاش بسیار جیبین خود را مالیدن گرفت . هر دور فبق در جا هائیکه بر آن گردش کرده بودند بجهت جو آغاز کردند . ولی از قطعی کبریت اثری نیافتند .  
هاربر گفت :

— یا نقروف ! در وقتیکه در بالون بودیم . باد اقلیت را انداخته باشی ؟

یا نقروف — نی نی ، در آنوقت نینداخته ام . کم کرده ام . چو آنکه پپ توتون کشی من هم نیست . هر دو یکجا از جیم افتاده .

و الحاصل هر طرف را بدقت تمام پالیدند . نه جنگل کنار نهر ، نه سر تپه ، نه ساحل بحر را گذاشتند . همه را جستجو کردند هیچ فائده حاصل نشد . این مسئله يك مصیبت بزرگی برای فلاکتزدگان بیچاره شد . آتش که مدار زندگی نیست آیا از کجا بدست خواهند آوردند ؟

هاربر — یا نقروف ایستد ر افسوس مکن ، صبر کن که رفقای ما بیایند بلکه در پیش آنها کبریت مبریت پیدا شود ؟

یا نقروف — کمان نمی برم . زیرا اوسوسه سیت . و ناب توتون کش نیستند . اوسوسه

سیله بهمه حال کتابچه حوادث نویسی خود را نگهداشته قطعی کبریت خود را از بالون  
انداخته است .

هزار جواب نداد . پانقروف بچاره چنانچه از آتش محروم ماند از توتون کشی  
خود نیز قطع امید نمود . از همه بدتر که از یکطرف سردی هوا ، از دیگر طرف خام  
ماندن نخها ، و اندیشه مانده و کرسنه آمدن رفقا ، و موجود نبودن هیچ اشیا پانقروف  
بچاره را سراسر بریشان داشت .

هر دو رفیق باز (لینودوم) بسیاری جمع کردند ، و نزدیک بوقت شام بشمینه ها  
برگشتند . باز درون شمینه را بدقت پالیدند ولی بجز ناامیدی دیگر چیزی حاصل نکردند .  
هزار برای دیدن و انتظار کشیدن رفقا بربک سنک بلندی برآمده ساحل را دیده  
بانی میکرد . و قتیکه شمس تابان غروب میکرد از دور آمدن زده نون و ناب را دید .  
و به پانقروف خبر داد .

هر دوی شان تنهایی آمدند ! . . . هزار چون سیروس سمیت را با آنها دید  
دوچار یأس و الم شدیدی کردید . بواقعیکه کشتیبان خطا نکرده بود ! یافتن مهندس  
در روی دنیا محال افتاد ! . . .

مخبر ، بی آنکه یک کلمه سخن بگوید آمده بربک سنکی بنشست مانده کی کرسنه کی  
ناب و توانش را محو کرده بود ناب بچاره ، از شناخت برآمده بود . چشمانش مانند  
کاسه های خون سرخ ، و اطراف آنرا یک کیودی احاطه کرده بود .

زده نون کیفیت جستجو و پالیدن خودشانرا نقل نمود . هر دوی شان باقدر هشت  
میل برکنار ساحل گردش کرده اند . بدیدن هیچ چیزی کامیاب نشده اند ، و هیچ  
نشانه و علامتی نیافته اند . حتی در جاهائیکه گردیده اند از موجود بودن انسان درین  
سرزمین نیز هیچیک اثری ندیده اند . پس معلوم شد که مهندس بچاره در میان امواج  
بحر غرق و ناپدید گردیده . . . .

بنا برین سخن ناب بر پا خواسته گفت :



— نی نی ، افندی من نمرده است ! او از کسانی نیست که بمیرد ، همه حال رهائی یافته است .

اینرا گفته به وایلا و فغانها بیتابانه بر زمین افتاده گفت :

— آه مجال سخن گفتن ندارم !

هار بر در پیش ناب دویده گفت :

— ناب ، موسیوسیت رامی یاچم توغم مخور ، اورا خداها عنایت میکشد . حالا

کرسنه و مانده شده . بگیرد یکقدری ازین ( لیتو دوم ) بخورید .

اینرا گفته و در پیش ناب یکچندان لیتو دوم گذاشت . باوجودیکه ناب از بسیار ساعتها عوت بدهنش نرسیده بود . باز هم از خوردن و آشامیدن روگردان شد . بیچاره خدا . نکار ! بجز افندی خود دگر هیچ چیزی نمبخواد . . . .

ژده تون ، لیتو دوم هارا بکمال اشتها خورده در همانجا بر سر ریگها بخوابید هار بر به ژده تون نزدیکشده گفت :

— موسیوسپله ! مایک اقامتگاه پیدا کرده ایم . در اینجا خوبتر استراحت میکنید .

خردا باز به اتفاق مجستجو آغاز میکنیم .

ژده تون ، بریا خواست ، و در عقب هار بر به شینه ها آمد . درین اثنا یا تقروف

به ژده تون نزدیکشده از بودن و نبودن کبریت از او پرسید . ژده تون بعد از آنکه جیبهای خود را پالید گفت :

— داشتم لکن انداخته ام .

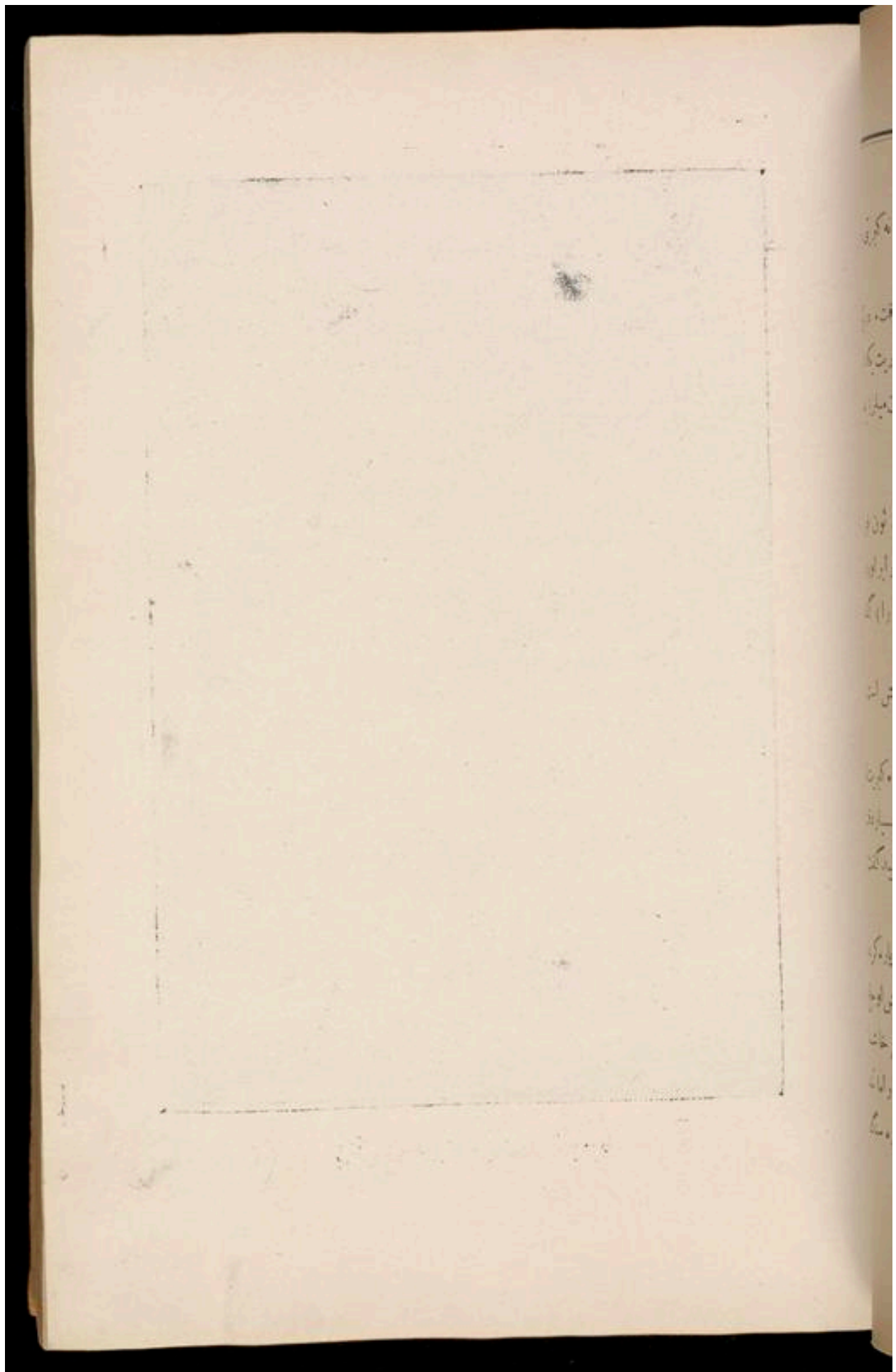
یا تقروف از ناب هم پرسید . از او هم همین جواب را گرفت . یا تقروف « امنت »

گفته فریاد کشید که بنا برین فریاد او ژده تون به او نزدیکشده پرسید که :

آیا یکدانه هم نیست ؟

یا تقروف — نی ، یکدانه نی بلکه نیم دانه هم نیست . بناه علیه آتش هم نیست .

چاره فریاد بکمال حیرت یکی بروی دیگر نظر کردند . هار بر به ژده تون نزدیک





— ( ٤٧ ) —



یا تقریف در اول امر تخمه‌ها را اندیشید

شده گفت :

— موسیه زده تون ! شما توتون کش هستید . البته يك دانه نیم دانه کبریتی در کدام جیب تان پیدا خواهد شد . یکبار خوب برآید .

زه ده تون همه جیبهای خود را یکان یکان به بسیار دقت پالیدن گرفت . در یکی از جیبهای و ازکت خود مانند کبریت يك چوبکی حس کرد . حالا کبریت یکدانه نازدانه را بی آنکه خراب شود بر آوردن لازم است . همه رفقا دستهای شان می لرزید . دلهای شان می طپید ! هار برگفت :

— باشید ، برای من بگذازید .

بکمال دقت و احتیاط انگشت شهادت ، و ابهام خود را در جیب زه ده تون فرو برده به نوك دوناخن خود آن جوهر کراتنهای مدار یکانه زنده گی بشر را بر آورده . کبریت یکدانه نازدانه درست و سالم بود . یا تقرو ف چون آنرا بیدید ( هور را ) گفت فریاد بر آورده و گفت :

— يك دانه کبریت ها ! این برای ما يك گنج است گنج ! يك داش آتش است ، یکدش ! ...

یا تقرو ف کبریت را گرفت . و بار فقای خود در پیش او جاع نزدیک شد . کبریت نه در هر جا بکمال بیقیدی و بی احتیاطی صرف میشود در اینجا یکدانه آن را به بسیار دقت و احتیاط استعمال کردن لازم است . کشتیبان بعد از آنکه خشک بودن آنرا فهمید گفت :

— حالا یکقدری کاغذ لازم است .

زه ده تون بعد از یکقدری تردد از کتابخانه دفتر حوادث خود يك کاغذ پارچه کرد . به یا تقرو ف داد . یا تقرو ف پارچه کاغذ را گرفت . بدو زانوی ادب در پیش او جاع نشست در پیش خود هیزم ، و خاشاک خشکی کوت کرد . در میان او جاع خاشاکها و هیزمها را بیک ترتیب بسیار آسان در گرفتن بر چید . بعد از آن کاغذ را مانند پوش قند بجانیده در میان خاشاکهای خشک در آورد . و بدست خود یکبار سنگ



درشت و خشکی را گرفته . و نفس خود را بند کرده آهسته کبریت را بر سنگ مالد .  
 در اول باز کبریت آتش نگرفت .  
 یا تقرو ف گفت :

— فی فی ، من نمیتوانم ، چرا دستهایم می لرزد .

اینرا گفته ، و بر پا خواست و کبریت را بدست هار برداد . هار بر به بسیار ترس  
 و لرز کبریت را گرفته بسرعت بر سنگ مالد . کبریت يك چرچرك كوچكي برانده  
 و يك دود سفیدی بر آورده شعله کشید . به بسیار آهسته کی کبریت را به کاغذ نزدیک  
 کرده آتش داد . بعد از يك ثانيه شاخهای خشك چوبها را آتش گرفته با يك ولوله و  
 غلغله مسرت انگیزی بسوختن آغاز نهاد . در داخل شمعینه يك گرمی بسیار لطیفی آتش را  
 یافت . حالا اصل کار همین است که آتش را هیچ خاموش نکنند . چونکه اگر یکبار خاموش  
 شود باز دزدان آن محل اندر محال است اینهم آسان است ، زیرا چوب بسیار است .  
 دم بدم چوب انداختن و آتش را بخاموش شدن نگذاشتن لازم است .

یا تقرو ف در اول امر تخمها را اندیشیده بختن آرا آر زو نمود . لهندابه آشنی  
 آغاز نهاد . زه ده نون بيك گوشه خزیده به افکار فرو رفته بود آیا سمیت زنده خواهد  
 بود ؟ اگر زنده باشد آیا چرايك اثری از او معلوم نشد ؟ آهیم بر ناب ؛ آن خد متکار  
 صادق بچاره بکمال یأس و حسرت در ساحل گردش میکنند .

یا تقرو ف طعام را حاضر کرد . ناب را بزور برای طعام آور دند . به اینصورت  
 چار نفر رفیق فلاکتزده اول باز در بنسر زمین مجهول طعام شب را تناول کردند . تخم  
 مرغ چون همه مواد غذائیه را مالک است قضا دگان از خوردن آن خوب استراحت  
 کردند . اما اگر درینوقت هر پنج رفیقی که از ( زیشموند ) فرار کرده اند یکجادر پیش  
 این آتش بیبوندند مسعودیت و استراحت شان کامل میگردد . اما چه چاره که اصل  
 رئیس شان مهندس سیروس سمیت از میان ضایع شده است که از انزو و مسعودیت همه  
 شان مبدل فلاکت گردید .

این است که روز ( ۲۵ ) م مارت به اینصورت گذشته شب شد . در خارج شمعینه ها باد شدت میوزد صدا های امواج بحر که بساحل بر میخورد حال هلاک شدن مهندس را در میان آنها بخاطر رفق داده . و جب حسرت و زار نالشی شان میشود . زده تون ، حوادث دیشب را که در جزیره مک کوچک گذرانیده بود ، حوادث امروزه را جمله از افتادن موسیو سمیت گرفته تا واقعه کبریت و غیره را در کتابچه خود قید و ثبت نمود . و بعد از آن بسبب مانده کی و کوفته کی که داشت بخواب راحت فرورفت .

هار بر هم بخواب رفت . یا تروف برای خاموش نشدن آتش شب زار در میان خواب و بیداری بسر آورد . یکی از قضا زده ها بود که در شمعینه ها استراحت نکرده است ، که آنها هم خدمتکار صادق ناب و فاما آب است که شب زار تا صبح بگردش کنار ساحل و آواز دادن انندی خود بسر آورده است .

### باب ششم

دفتر اشیای موجوده قضا زده گان — جمع آن هیچ — گشت و گذار

در جنگل — درختان سبزه زار — جا قمار گریخت —

آر نقش پای جانور — مرغان — یک شکار عجیب

اشیایی که قضا زده گان بر آن مالک اند حساب آن بسیار آسان یک دفتری تشکیل میکنند . چونکه این بیچاره گان فلاکت زده گان در وقتیکه از بالون به این سرزمین غیر مسکون می افتادند بجز لبسه که در سر و برشان است از اسباب و اشیای نام هیچ چیزی در پیش شان نیست .

تنها در پیش ( زده تون سپله ) یک کتابچه جیبی حوادث ، و یک ساعت باقی مانده باقی دیگر همه اشیای خود شانرا مانند سازح ، آلات فنی ، حتی یک کارد یا یک چاقو هرا نیجه که داشتند برای رهائی دادن جان خودشان و سبک ساختن بالون پرتاب کرده اند . این بیچاره گان از چیزهاییکه روز مره به آن احتیاج دارند و برای دفع هر گونه



لوازمات خودد. بدم به آن محتاج هستند هیچ چیزی را مالک نیستند. بسا ختن و یافتن هر چیزی سر از نو مجبور میشوند. یعنی حالشان به احوال ابتدائی خلقت نوع انسانی مشابهت میرساند. جمع حساب اشیای موجوده شان (هیچ) میراید.

اگر سیروس سمیت موجوده بیودبسیایه. معلومات فنیه خود برای بسیار نواقصات خودشان چاره ها کشف و پیدا کرده میتوانست. ولی چون مهندس بیچاره ابدأ محو وضایع گردیده برای این چار رفیقی فلاکتزده بجز الطاف خداوند، و معاونت خودشان دیگر هیچ ملجأ و پناگهی نیست.

در اول مسئله مهمه مشکل همین است که آیا این سرزمینی که قضا و قدر ایشان در آن انداخته جزیره ایست که از هر طرف با بحر محاط است؟ یا آنکه بیک قطعه از قطعات خمسة روی زمین مربوط است؟ این است اول مسئله که حل و فصل آن از ضروریات لازمه شمرده میشود. بعد از آنکه این مسئله معلوم شود خط حرکت خود را تعیین کرده میتوانند که آیا چه کنند؟ حل این مسئله زبیه این میشود که بسیاحت برآمده اطراف و جوانب را کشت و کذار نمایند. امارائی با تفر و ف این است که پیش از آنکه برای کشت و کذار برآمده شود بکچند روز صبر باید کرد. زیرا در اول امر برای خودشان یک نشیمنگاه، یک خرج خورا که تدارک باید کرد زیرا تا یک زاد و توشه نباشد به ایستادگی سیاحت دور و دراز چسان برآمده میتوانند؟ اگر چه شنبه هایک نشیمنگاه دفع الوقتی شمرده میشود اما بدرجه احتیاج دفع کر ماو سرما کافی نیست. درینوقت از همه بدتر اینکه مسئله بی آتشی هم بمیدان آمده که از پیش او جاع دور شدن همان، و خاموش شدن آتش همان! آیدیم بر مسئله تدارک کردن خورا که: در وقت حاضر لیتودوم، و تخم مرغ بسیار است. اینهم ممکنست که کبوتر مویری هم گرفته و یازده بتوانند. بلکه در میان جنگل بعضی درختان میوه دار هم بیابند. لهذا بکچند روز درینجا اقامت کرده و ازینگونه چیزهایک زاد و توشه بدست آورده، و بعد از آن برای معلوم کردن قطعه سویا جزیره بودن این سرزمین بیرون برآمدن معقولتر و موافقتر شمرده میشود. پس

بر همین قرار همه رفقا اتفاق کردند .

ازین رأی و اتفاق از همه بیشتر ناب خوشنود شد . زیرا بهیچصورت از همین جاها  
تیکه ضایع شدن افندی او در آن محتملست جدا شدن نمیخواهد ، و باز اور ایالیدن میخواهد .  
در وقت صبح ( ۲۶ ) م مارت باز ناب از طرف ساحل شمالی برای جستجوی بادار خود  
حرکت نمود .

طعام صبحینه امروز باز از تخم مرغ ، ولیتو دوم مرکب بود . هار بر از کنار بحر  
بر سر بعضی سنگها نمک ترسب شده بحر بر اینزیافته بود که باین سبب طعام امروزه قضا  
زده گان بیچاره خیلی لذت ناک شده بود . بعد از طعام یا تقروف و هار بر برای تدارک  
کردن غذا و خوردن که بطرف جنگل روانه شدند . ناب هم همان بود که برای جستجوی  
یک خبر و اثر افندی خود روانه شده بود . زه ده نون نیز وظیفه خاموش نشدن آتش  
را بعهده گرفت یا تقروف گفت :

— هاله هار بر ! به بینیم که بقسمت ما چه میبراید ؟

وقت صبح ساعت ( ۹ ) بود . هوا آسند شده میرفت . باد از طرف جنوب شرقی  
میوزید . هار بر و یا تقروف از شیمینه ها بر آمده . از میان خر سنگها فرو آمدند . و  
بسوی دودهای آتش شیمینه یک نظر ممنونیت و مسرتی انداخته از کنار نهر راه جنگل  
را گرفتند .

یا تقروف دودخانه بسیار در از و راستی از درختها کند . و هار بر نوکهای آزار  
سنگهای سر تیز درشت سوهان مانندی مالیده تیز نمود . و هر دوی شان برای پیدا کردن  
وزق در جنگل درآمدند لکن برای آنکه راه خود را در جنگل گم نکنند از کنار نهر  
جدا نشدن شان لازم بود .

یا تقروف بکمال دقت بسوی تشکلات ارضیه نظر کرده میرفت زمین طرف چپ  
نهر را میدید که نسبت بطرف دیگر پست تر است و هر چه بالا تر رفته شود بلند تر شده  
میرود . در بعضی جاها زمین تر و رطوبت ناک دیده میشود . از زیر زمین بعضی رگهای



آب زام زده پدیدار است که از اثر که اما نند زام چشمه سازها به نهر همیر یخت . ساحل راست نهر سخت تر و خشک تر دیده میشود که در انطرف جنگل زیاد تر غلوه و انبوه بوده از انطرف هیچ چیزی دیده نمیشد .

این جنگلها نیز مانند کنار دریا اثر برای و نقش قدم انسان سراسر خالی دیده میشود . اما در راهها نیکه بران میگذاشتند بعضی نقشهای قدم حیوانات چارپا را میدیدند که یا تقرووف نوع و جنس آنرا تعیین کرده نتوانست . اما بتایر قبول هاربر این نقش قدم از پایهای بعضی جانورهای درنده گذاشته شده است . اما در بقدر راهها نیکه رفت و آمد کرده اند در هیچ جایک اثر از اثرهای انسان ندیدند . مثلاً در هیچ یک درختی یک علامت تبر و تیشه ، و یادریکجایی یک علامت آتش در دادن مشاهده نکردند که از سنهم معلوم میشود که این سرزمینها هیچوقت با انسان مسکون نبوده ، و قدم انسانها در نیجاها نرسیده است . اینهم غنیمت است . زیرا در چنین قطعات جنوبیه بودن انسان از چیزهایی نیست که آرزو شود . چونکه اگر انسان در نیجاها باشد بموض آنکه به همجنسهای خود . معاونت و مدد برسانند ضرر روزیان میرسانند . زیرا در چنین جاها اگر باشند هم مردمان وحشی و خونخوار خواهند بود .

یا تقرووف و هاربر باهمدیگر بسیار کم سخن میگویند . زیرا در راه بکمال زحمت پیش رفته . میتوانستند باوجودیکه از یکساعت زیاد راه رفته اند باز هم بهیچ شکاری موفق نشده اند . درین اثناها زبردیک جای آبگیرمانندی از نوع مرغان نول و پای درازی دیده به یا تقرووف نشان داد و هم خواست که بمرغان مذکور نزدیک شود . یا تقرووف پرسید که :

— اینچه مرغست ؟

هاربر — اینرا ( جاقمار ) میگویند .

یا تقرووف — بسیار خوب اما آیا گوشش خوردنیست ، آیا کباب آن چسان خواهد شد ؟ و از همه راست تر اینکه آیا بدام ما خواهد افتاد ؟

هار بر جواب نداده و به بسیار درستی نشان گرفته يك سنگی بر آنها پرتاب نمود .  
سنگی بر بال مرغ خورده بزمن افتاد . ولی باز گریخته در میان بوته ها و خاناک ها  
غایب گردید .

یا نقروف و هار بر از پیدا کردن و بدست آوردن مرغ جاقمار . مایوس شده بر را  
هیکه داشتند دوام نمودند . هر چه که پیش میرفتند در خندان لطیف و خوشنما تر شده  
میرفت . اما برین درختها از جنس میوه هیچ يك اثری دیده نمیشد . یا نقروف را با  
درخت خرما را میباید . حال آنکه آن درخت درین منطقه ها وجود نیست اکثر درختها  
از جنس ( ارچه ) و ( دوغلاس ) نام درختهای بسیار بلند است .

درین اثنایک سیل مرغکان کوچک خوش بر لطیف . منقری از میان شاخهای  
درختان در پرواز آمدند . هار بر گفت :

— اینها ( قوز و قو ) نام مرغانست .

یا نقروف — هر چه که باشند باشند ، چون گرفته نمیشوند بجاچه ؟ اگر بجای همه اینها  
حالایک خروس خانگی میبود بسیار خوبتر میشد . اما این مرغکان آیا خورده میشوند ؟  
هار بر — خورده میشوند هم سخن است ؛ آنقدر لذیذ یک کوشی دارند که حدیثا  
رده و بسیار هم خورنده هم نیستند که اگر آهسته آهسته به آنها نزدیک شویم بلکه بکند  
دانه آرا زده بتوانیم .

هار بر و یا نقروف در زیر درختی که مرغکان مذکور بران نشسته بودند به نرمی و  
آهسته گی در آمدند . مرغکان بر درخت نشسته ، و برای گرفتن بعضی حشرات هوا  
شبه که غذای شانست آماده شده بودند .

یا نقروف و هار بر خوب بسخو کرده بر یک شاخی که بصدها از مرغکان صف بسته  
نشسته بودند خاده های خود شان را بیک مهارت تمام حواله کردند . بقدر صد دانه  
از آنها ما سدابازان بر زمین ریخته باقیانده شان پرواز نمود . یا نقروف مرغکان را جمع  
کرده بیک چوب باریکی در کشید . و بر راهیکه داشتند دوام ورزیدند .



یکانه مقصد یا تقرووف ازین گشت و کداری امروزی همین است که شکار بسیاری بشمینته ها ببرد. اگر چه صد دانه مرغکان کوچک زدند، ولی یا تقرووف به این قناعت نکرده میخواهد که یک چیز بزرگتری بدست آرد. اما در اینجا بر نبودن یک تفنگ، و سگ، مهندس خیلی تأسف نمود. بعد از نیم روز سه ساعت بر کداری نهر باز بیک خیل مرغان برخوردند. درین آن زمان صدای طنبور با چه خانه های کصدای گوش شان بر خورد که این صدا در امریکا از (تتراس) نام یک مرغی بر می آید. بعد از صد دانه پانزده دانه (تتراس) ها پدیدار شدند. یا تقرووف چون این مرغهای بزرگ چرب را دید اشتباهی شکار آن ها اورا پشیمان نموده هاربر را گفت:

— شکار اینرا میگویند! هر گاه ازینها یکدوسه دانه بدست آوریم ما را هم شکاری میگویند.

هاربر — اما اینها از ان مرغانی نیست که بخاده چوبهای مازده شوند، یا ما را بخود نزدیک کنند.

یا تقرووف — چون چینیست، ما هم آنرا بخاده چوب خود نمیزنیم. بلکه خاده چوب خود را شست ما میگیری ساخته آنها را میگیریم. پس همینقدر شود که آشیانه های شازرا بساییم.

هاربر — آیا اینها را مانند ماهی گمان کرده اید؟

یا تقرووف — نه ماهی گمان نکرده ام. اما مانند ماهی آنرا شکار میکنم. و الحاصل هر دو رفیق عقب تتراس هارا گرفته آشیانه های شازرا پیدا کردند. بعد از ان از انجا دور شده به ساختن قلاب ماهیگیری خود مشغول شدند. اولاً از علفهای تازه مانند دراز درازی یک ریسمانی تاب دادند درین ریسمان بقاصله یک یک قو لاج خارهای بسیار بزرگ محکم و سرکچی که در جنگل بسیار بود با یکیک نار دیگری بسته و بران خارها کره های سرخ لب جورا خلاصیدند.

یا تقرووف دام خود را برداشته به آهسته گی و اصول تمام در نزد آشیانه های تتراسها

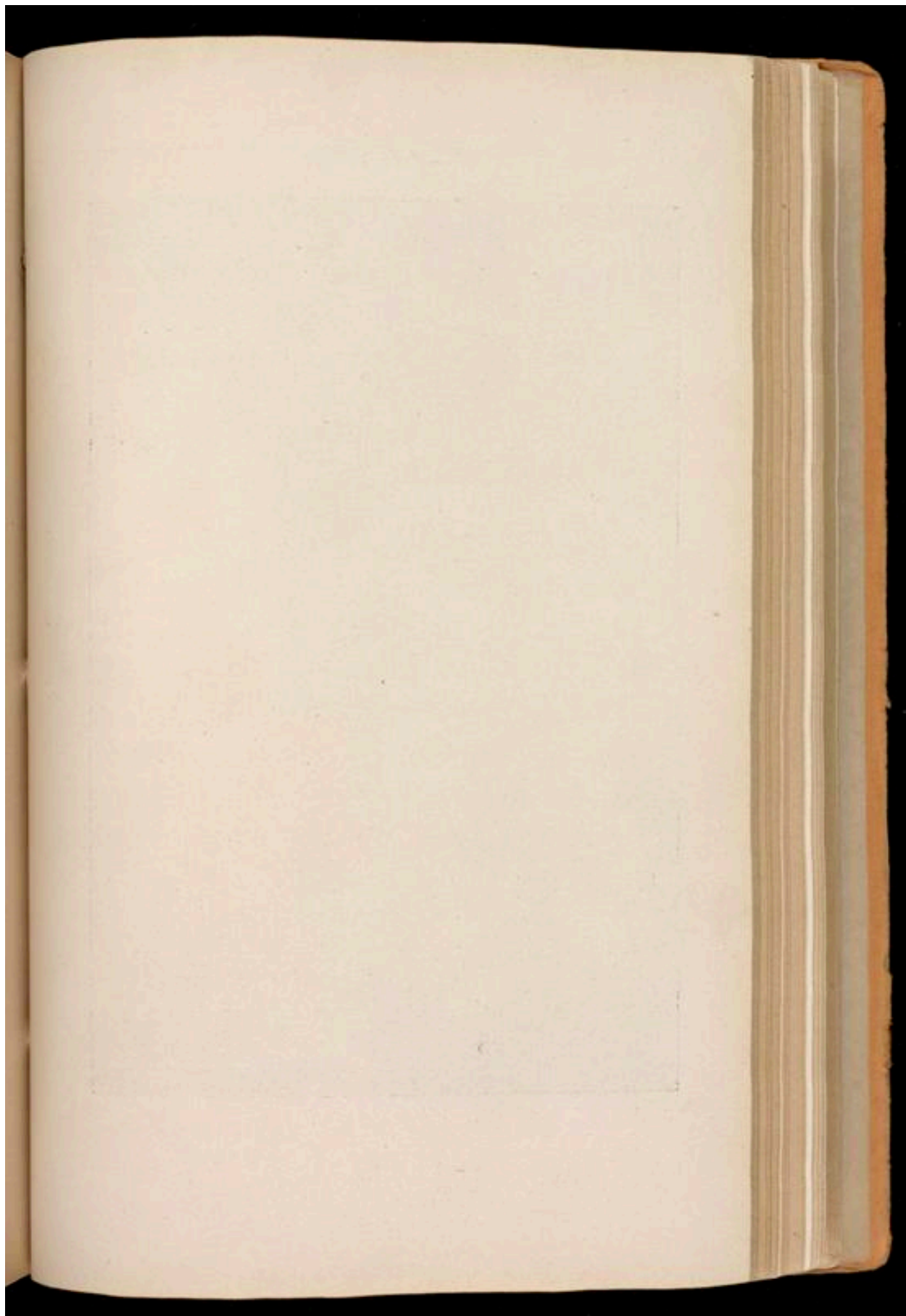
— ( ۵۴ ) —



باغابرد و درخت یکدمرستی پنهان شدند

سازار  
و دایمی  
ش آید  
ش یک  
رکت  
مهر  
آدم  
دن  
سها  
س که  
وی  
و اخ  
خو  
ای





نزدیکشد، و آنرا باصوالتام در پیش آشیانها بگسترانید نوک دیگر ریسها را بدست گرفته با هار بر در پشت یکدیگر ختی پنهان شدند. هار بر چون در عمر خود اینچنین یک شکار برانندیده بود کامیاب شدن این کار را امید نمیکرد.

بقدر تیماعت انتظار کشیدند. درین اثنا یکجند عدد تراسها در پیش آشیانهای خود برگردش آغاز کردند. شکاریان به بسیار دقت حرکات مرغزار هوش میکردند. چون دیدند که مرغان بسوی کر مهها هوششان نیست آهسته ریسها را حرکت دادند. به این سبب هوش مرغان بسوی کر مهها شده سه عدد تراس بیک یک حمله کر مهها را غرور کردند. بانقروف از صدای بال زدن آنها دانست که تراسها گرفتار آمد. هاندم دویدند هر سه آنها را گرفتند.

هار بر چون چنین شکار را کاهی ندیده بود از شادی بسیار کف زدن گرفت. بانقروف گفت:

— این گونه شکار را من نو ایجاد نکرده ام. بلکه در ملک خود ما تراسها را همگی بهمین اصول شکار میکنند، حتی خود من نیز پنج شش بار بهمین اصول تراس گرفتارم. هار بر — بهر حال بسیار یک اصول اعلاست.

بانقروف شکارهای خود شاز را بصورت منتظم بر چوب در کشید بسوی نشیمنگاه خود روان شدند. وقت شام که تاریکی شده بود بحال بسیار مانده کی بشمینته ها داخل شدند.

### ۵۰۰ باب هفتم

ناب برنگشت — ملاحظات زده ده تون — طعام شب

— شب بر طوفان — صدای یک سک — مجادله

بمقابل باد و باران — از مسکن هشت میل دورتر

درین اثنا زده ده تون سبیله در ساحل بر سر یک سنگی نشسته نظر خود را بر یک نقطه بجز محیط که بایک لکه ابر سیاهی اجتماع کرده بود عطف نموده بود که این بار آفت



آهسته بسوی جوسها بالا شده میرفت . باد که از صبح به اینطرف تند میوزید باغروب آفتاب زیاده تر شدت نمود .

هار بر به شمعینه درآمد ، یا تقروف به نزد زه ده نون رفته گفت :

— موسیوزه ده نون ! این علامتها نیکه در هوا دیده میشود چنان نشان میدهد که

امشب یک باران شدتساکی بهبارد .

زه ده نون روی خود را گشتانده این سخن را گفت :

— موسیو یا تقروف ! وقتیکه ما بالون می آمدیم آیا از جا نیکه موسیوسمیت بدریا

می افتاد تا بساحل چقدر مسافه بود ؟

گشتیبان چون به اینچنین سوال هیچ منتظر نبود ، بعد از یکقدری ملاحظه جواب داده گفت :

— بقدر دوصد و چهل قولاج .

زه ده نون — قولاج چند قدم است ؟

یا تقروف — پنچ قدم .

زه ده نون — پس معلوم میشود که موسیوسمیت از هزار و دوصد قدم دورتر از

ساحل بدریا افتاده بود .

یا تقروف — تخمیناً همینقدر .

زه ده نون — سگ هم .

یا تقروف — بلی .

زه ده نون — چیزیکه مرا بحیرت انداخته همین است که موسیوسمیت وسگش

در مسافه بدریا غرق شده باشد ، و وجهها آنرا بخشک نینداخته باشد . البته که

قمش آنها بخشک می افتاد .

یا تقروف — در اینجا شایان حیرت هیچ یک چیزی نیست در چنان طوفان نیکه دریا

میچنان موجهای بلا انگیزی متموج بود البته که جریانهای بحر آنها را از ساحل به بسیار

دور ها انداخته است .

ژده تون — پس معلوم میشود که شما هم بهمین قناعت حاصل کرده اید که رفیق ما  
در بحر غرق شده مرده است ؟

یا تقرووف — بلی ، فکر من همچنین است .

ژده تون — اما بفکر من چنین نمیرسد که موسیو سمیت و سگش به اینگونه تلف  
بشوند ، و نعلشان بساحل نه بر ایدیک معبایست که معنی آن هیچ دانسته نمیشود  
یا تقرووف — منم اگر چه همچنین تصور کردن میخواهم ، ولی هزار انبوس  
که فکر من بعقل و منطق نزدیکتر است .

اینرا گفته و ژده تون را با خود گرفته بشمینه ها آمدند . هار بر در او جابگ آتش  
اعلابی افروخته بود . شعله های چوبهای کم دود خشک هر طرف را گرم و روشن تو  
ده بود . طعام امشب خیلی خوب و لطیف بود که آنهم از کباب مرغان تراس که گوشت  
بسیار چرب و لذیذی داشت تشکیل یافته بود . شب شد ناب هنوز بر نگشته بود . یا تقرووف  
بسیار به اندیشه افتاده بود . میترسید که میاد ایچاره ناب بیک قضایی افتاده باشد ، باز  
تو میدی و غم بسیار بیک کار ناگواری اقدام ورزیده باشد . هار بر نیامدن ناب را در بگر چیز  
ها احتمال میداد . بنا بر قول هار بر نیامدن ناب بر یافق . موسیو سمیت دلالت میکند .  
البته ! اگر ناب مظهر امید نمیشد آیا بر نمیگشت ؟ این است که هار بر چنین می اندیشد .  
این فکر خود را بر فقای خود نیز بیان کرد . ژده تون ملاحظات هار بر را موافق حقیقت  
یافت . یا تقرووف بدل باور نکرده در ظاهر با آنها ساز شد .

هار بر باین ملاحظات خود بچوش آمده یکجند بار خواست که از عقب تاب روله  
شود . اما یا تقرووف او را منع کرده گفت :

— در چنین شب تاریک طوفانی رفتن کار معقولی نیست . اگر تا فردا صبح ناب  
نیاید همه ما یکجام برویم .

هار بر سخن یا تقرووف را قبول کرد ، ولی این پسر عالیجناب از ریختن قطران



سرشک خود نیز خود داری نتوانست . زه ده نون نیز هار بر رادر آغوش کشیده بر  
رقت قلب ، و صفوت و جدان آن عالیجناب پسر تحسین نمود .

هوارفته رفته بسیار بد شده میرفت . باد از جهت جنوب شرقی بکمال شدت  
میوزید . آبهای بحریک جوش و خروش عجیبی آمده بیک صدا های گوش خراشی  
یا ساحل مصاد ، می نمود . باد طوفان نهاد رفته رفته حال و خیمی میگرفت . باران  
باریک آلوده نیز باریدن گرفت ، آبهای نهر نیز شکل سیلاب را گرفت . در خارج شمیمه  
هایک و اوایلای عظیمی برپاشده است . موجهای شدید بحر بشدت بسنگهای ساحل  
بحر خورده آوازه های مدهشی برمیخیزاند ، باد چون در میان سوراخهای سنگ لایخ  
هامیدر اندصفیرهاو ایشپلاقهای عجیب و غریبی میرازد . باد بر دودهای دودکش شمیمه  
فلاکتزده کان خورده شمیمه ازدود بر می شود .

بنا علیه یا تقروف بعد از طعام آتش را خاموش کرده . و یک چند آتشیهای قوغ  
بزرگ رادر میان خاکسترها خوب پنهان ساخته هر یک بیک گوشه خزیدند . هار بر  
در پیش پای یا تقروف بخواب رفت زه ده نون نیز در یک گوشه خزیده ولی در میان خواب  
و بیداری به اندیشه مهندس و نیامدن تاب بسر می آورد .

هر آنقدر که شب بیشتر میگذشت طوفان نیز افزونی میگرفت . طوفان امشب شبابه  
بطوفانیست که قسازده گانرا از ( ریشمونند ) به اینجا انداخته بود شدت باد شمیمه هارا  
بلرزه میدر آورد . اما صد شکر که سنگهای شمیمه هابه یک وضعیت بسیار متینی بر  
همدیگر تکیه کرده است . ولی بعضی سنگهای سنگلاخ که موازنه شان درست نیست  
بشدت تمام باد مقاومت نتوانسته . میغلطید و بیک ولوله عجیبی تا ساحل می رسید . یا تقروف  
این ولوله غلطیدنهار احس کرده دوچار خوف و اندیشه میگردد . حتی یکبار یک سنگ  
بزرگی غلطیده تابه پیش مدخل شمیمه های شان افتاد . یا تقروف از شمیمه بیرون  
برآمده اطراف و جوانب را از نظر تفتیش گذرانید ، و بر محکم بودن شمیمه خود  
خاطر جمع شده باز پس در پیش او جاغ خود برگشت .

هزار بر بسبب جوانی و مانده کی روز بخواب راحت فرورفته بود، و ازین غلغله و ولوله طوفان بیخبر بود. یا تقرووف هم که به اینگونه طوفانها عادت دارد نیز بخواب رفت. تنها زده تون از اندیشه بسیار خواب نرفته است. بسیار پشیمانست که چرا بابا یکجا نرفته است. زیرا زده تون باها بر هم فکر است. میگوید آیا باب چرا نیامد؟ بلکه مهندس ریافته حال در پیش او باشد؟ بلکه بیک معا وقتی محتاج باشد؟ و الحاصل به این گونه اندیشه ها بر ریگها از یک پهلو بدیگر پهلو غلغلبده هیچ راحت نمیکند. حتی فکرش آنقدر مشغولست که بطوفان نیز حواله سمع اعتبار ندارد. یکقدری که چشمه اش بسبب مانده کی پوشیده میشود باز کشاده میشود.

شب در گذشتن بود. بعد از آنکه دو ساعت از نیمشب گذشته بود یا تقرووف را بشدت از خواب برخیزاند. یا تقرووف ترسناک از خواب برخواسته پرسید که:

— خیر باشد، چیست؟

زه ده تون به تلاش تمام گفت:

— بشنو یا تقرووف، بشنو.

کشتیهای گوش نهاد. دید که با صدای طوفان یک صدای دیگری نیز آید.  
است. گفت:

— بگذار بابا، باد خواهد بود!

زه ده تون — نی، من چنان گمان میبرم که ...

یا تقرووف — چه؟

زه ده تون — صدای یک (سک است).

یا تقرووف به تلاش از جای خود برجهنده گفت:

— آیا صدای سک؟

زه ده تون — بلی عووه سک است.

یا تقرووف — نی بابا! این ممکن نخواهد بود.



ژه ده ثون — این است بشنو .  
یا تقرووف بکمال دقت گوش نهاد . بواقمیکه از دور يك صدای سگ بگوشش بر خورد .  
ژه ده ثون پرسید که :

-- آیا شنیدی ؟

یا تقرووف — بلی ! بلی ! بلی ! ...

هار بر بشدت از خواب برخواستہ فریاد بر آورد که :

— بخدا صدای ( توپ ) است .

هرسه رفیق به تلاش تمام از شمینہ برجهیدند . باد بسیار به تسدی میوزید ایستادن  
قابل نبود . سنگهار محکم گرفته ایستادند . برسخن کفین مقتدر نبودند . در اطراف  
يك ظلمت تیره و کثیفی حکمفرماست . بحر و سما وزمین در میان تاریکی باهم آمیخته  
شده است .

یکچند دقیقه هرسه رفیق در زیر باران و باد متأثر شده ایستادند در نجات صدای  
سگ بگوششان بر خورد . صدا از بسیار دور می آمد . این صدا مطلق صدای سگ  
مهندس است . توپ تنها خواهد بود . زیرا اگر ناب بالو میبود برا بر شمینہ هامی  
آمد . از اثر و تنها و نابلد است .

یا تقرووف دست ژه ده ثونرا فشار داده بشمینہ در آمد . و یکدسته شاخه چوب  
را مانند مشعل در داده بیرون بر آمد . شاخه هار در تاریکی بهوا دور داده تیز تیز  
فریاد بر کشید .

بنا برین صداها : آواز سگ نزدیکشد . بعد از کمی در پیش پایهای یا تقرووف يك  
سگ خود را اینداخت . هرسه نفر در شمینہ در آمدند . هاندم در او جاغ یکدسته  
چوب خشک انداختند . شمینہ هار روشن شد هار بر بمجر دیکه سگ را دید ( توپ )  
گفته فریاد کشید .

بمحققیت که این سگ ( توپ ) نام سگ صادق و ماهر مهندس است اما توپ تنهاست .

مهندس، و ناب با او نیست. آیا توپ را کدام حس به اینجا رسانیده توانست. علی الخصوصی در چنین شب تاریک و بر طوفان!... این است یک مہائیکہ دانستہ نمیشود. از ہمہ عجبتزکہ توپ نہ تر شدہ است ونہ مانده!!!... آیا در چنین باران تر شدن ممکن هست؟

ہا برسگ را در میان پاہای خود گرفتہ بنواز دادن و دست بروکشیدن آغاز نہاد. زہ دہ تون گفت:

— چون سگش پیدا شد، افندیش را نیز می یابیم.

یا تقریف — انشاء اللہ! بر خیزید کہ برویم. توپ مارا رہنمایی میکند.

یا تقریف یکد و کندہ چوب را در او جاغ انداختہ و آتشها را خوب باخاکتہ

پوشانیدہ، و طعام باقیماندہ را برداشتہ (مارش) گفتہ براہ افتادند.

درین اثنا طوفان باد و باران بسیار شدت کردہ بود. قرص قرکہ بحال بدر تہ بود

و ز برابرہای کثیف پنهان بود. ہر سہ رفیق در پس توپ افتسا دند. در آسای رہا

چنانچہ سخن زدن ممکن نمیشد. رفتار نیز خیلی مشکل بود. اما باوجود آنہر باد چون

از پشت قضازدہ کان میوزید رفتار شا تر اسہولت میبخشید. دلہای قضازدہ کان با بید

ہای بزرگی مالا مالست. مشکلات راہ را ہیچ پروا نکرده بکمال سرعت پیش میروند.

بہ این یک قناعت حاصل کردہ اند کہ ناب افندی و خود را پیدا کردہ سگ را برای

خبر دادن اینہا فرستادہ است. زیر اسگ متصل برہان را می کہ ناب رفتہ است و بروہ

اماشایان. ملاحظہ یک چیز است کہ رفتار بہ اندیشہ می اندازد! کہ آنہم این است کہ آیا

ناب افندی خود را ز ندہ یافته و سگ را بسوی ایشان فرستادہ است؟ یا آنکہ در بنوقن

در پیش جسد بیروح سیروس سمیت بہ آہ و فغان مشغولست؟

بعد از آنکہ از سنگلاخ دیوار آسا گذشتند برای دم راست کردن یکقدری توقف

کردند. در جائیکہ ایستادند سنگلاخ مانع باد شدہ است کہ در اینجا بقدریک ربع ساعت

لمستراحت کردن خواستند.



مکالمه آغاز کردند . در اثنای مکالمه چون نام سیروس سمیت ذکر میشد توپ  
بعضی صداهایی میراورد که گویارهایی یافتن افندی خود را میفهمانیدهاز بر به توپ میگفت:  
— آیا سیروس سمیت رهایی یافته است توپ ؟

سگ باز همچنان صداهای برمی آورد . سه رفیق باز برای افتادند . از نیمشب دو  
ساعت گذشته بود . قضا زده کان و قتیکه از سنگالان گذشتند باز باد شدت نمود . رفقا  
بشدت باد که از پشت شان میوزید چابکی و تیز رفتاری پیدا میکردند . توپ نیز در پیش  
روی شان بلا تردد در دویدنست . دایما بجهت شمالی میروند . بعد از آنکه بقدر دو ساعت  
رفتند قطع کردن پنج میل مسافه را تخمین کرده توانستند .

قضا زده کان اگر چه از باران بسیار تر شده اند ولی هیچ آثار شکایت نشان نداده  
به امید یافتن رئیس خود در پی توپ گام میزنند بعد از نیمشب به پنج ساعت هوا یک قدری  
صاف ، و باد رو به آرامی نهاد ، سپیده صبح دم نیز بدیدن آغاز کرد . در عقب آن  
در طرف افق یک خط ضیاء داری پدیدار گردید . رفته رفته آفتاب جها نتاب بر گوشه  
افق ظهور نمود . از آنرو راه و اطراف را بخوبی میدیدند .

بقدر یک ساعت دیگر راه میبودند . ابرها بسرعت تمام پراکنده شده بسوی شمال  
میرفتند . از شمینته ها تا به اینجا بقدر شش میل دوری کردن خود را دانستند . درین  
وقت در میان یک ریگزاری رفتار دارند . طرف دریا سنکستان ، و طرف چپ ریگ  
زار است . یکان یکان درخت هم در اطراف موجود است .

درین اثنا توپ بنای هیجان و اضطراب را نهاد . یکبار بسیار پیش میدود ، باز  
پس در پیش با تفریف می آید . گویا میگوید که زود بروم . توپ کنار ساحل را گذاشته  
بطرف تپه های ریگ برگشت سه قضا زده نیز در پی سگ روان شدند . اطراف همه  
خالی و تنهاست . هیچیک مخلوق جان داری پدیدار نیست .

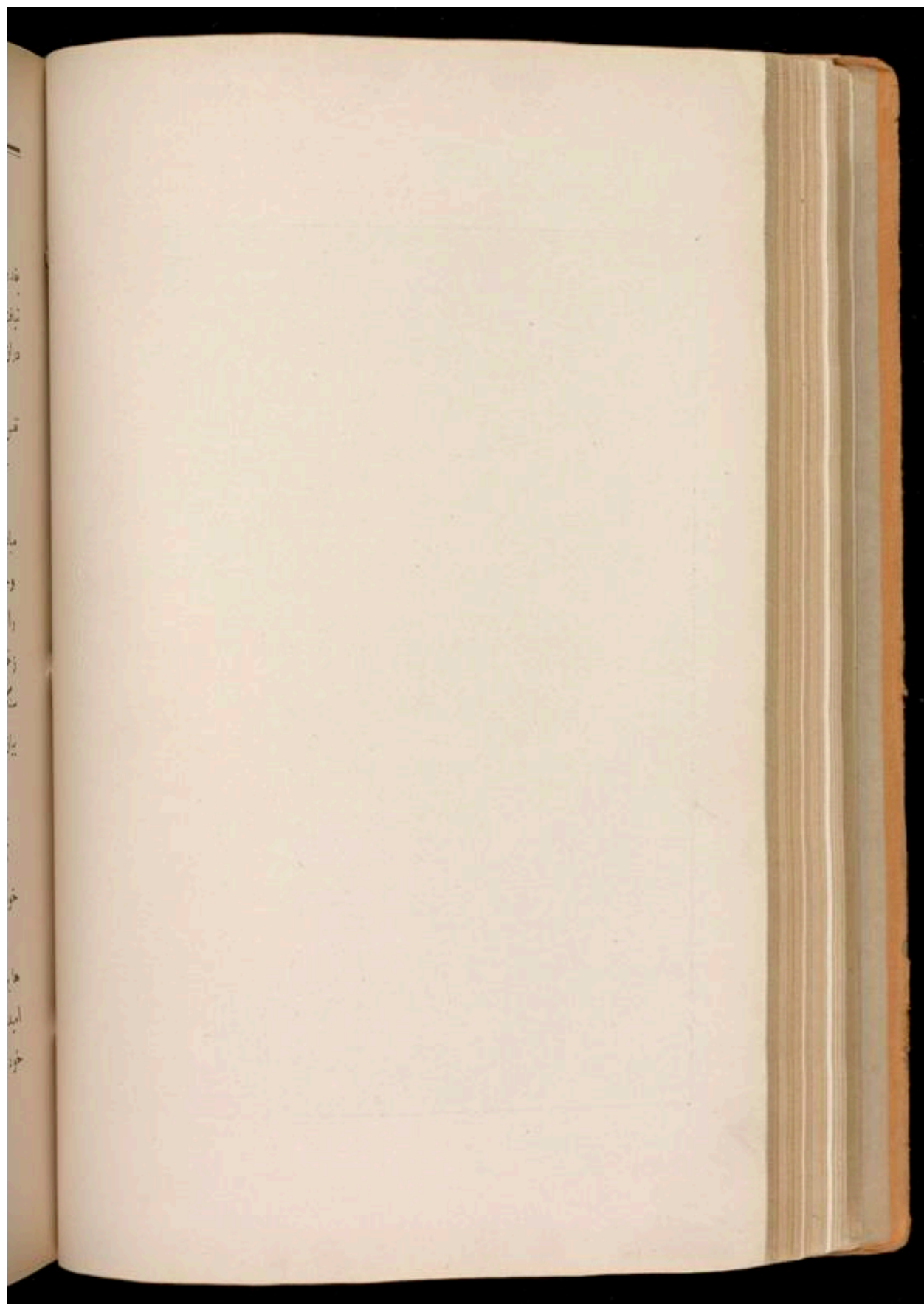
درین جاها از ریگ بسی تپه ها حاصل شده است که از میان آنها راه را پیدا کردن  
بجز حس سگ دیگر کسی را میسر نمیشود بعد از پنج دقیقه قضا زده کان در زیر یک تپه

— ( ٦٢ ) —



این جسد سیروس سمیت است





— ( ۶۲ ) —

به نزدیک کاواکی مغاره مانند آمدند . توپ در نجاشدت عو عوه آغاز کرد .  
ژده تون ، با نفروف ، هاربر به این مغاره درآمدند . ناب را دیدند که در پیش  
یک جسدی که بر روی سبزه هادر درون مغاره بر زمین افتاده بود بردوز اتونشته و  
دستهای خود را بر روی خود گرفته آهسته آهسته میگردید !

این جسد ( سیروس سمیت ) است .

### — باب هشتم —

آیا سیروس سمیت زنده است ؟ — حکایت کردن ناب — نقش یا

— اول سخن سیروس سمیت — معاینه نقش های یا —

برگشتن بسوی شبینه ها — حیرت با نفروف .

ناب از جای خود حرکت نکرد .

کشتیبان پرسید که :

— آیا زنده است ؟

ناب جواب نداد . ژده ده تون سینه و یا نفروف به اندیشه افتادند . هاربردستهای  
خود را بر سینه بست . و بجز حرکت بماند . اما اینهم اشکار است که زنگینی بیچاره از غم و  
المی که دارد آمدن رفیقان خود را ندید . و نه حس کرده است .

ژده ده تون ، در پیش جسد سمیت زانو زد ، سینه اش را باز کرده گوش بران نهاد .  
معاینه بقدریک دقیقه امتداد نمود . اما پنداشتی که یکمصر است !

ژده ده تون بعد از معاینه بر پا خواسته گفت :

— زنده است .

ناب از شنیدن این سخن بهوش آمده متحیرانه بسوی رفقا نظر کرد . زنگینی بیچاره  
از شناخت برآمده . مانند کسی ، غم و الم ، گرسنگی سراسر سیاهی آن بیچاره را تبدیل  
داده . بگمان این خدمتگار صادق رسیده که افندیش مرده است .



— ( ۶۳ ) —

بعد از آن یا تقروف معاینه نمود. او نیز در مهندس عالیم حیات را مشاهده کرد.  
 بنا بر اشارت ژنرال ده تون هاربر بیرون برآمد. در اطراف بختجوی آب افتاد.  
 بقدر صد قدم به آن طرف اگر چه يك ناله آبی یافت ولی ظریفی که در آن آب بردارد  
 نیافت. لهذا دسپال خود در آب فرو برده و هر دو کف خود را کاسه ساخته دسپال را  
 در آن نهاد. و بدو دیدن خود را در پیش رفقا رسانید.  
 همین آب دسپال کفایت کرد. لبهای مهندس را آر کردند. از دهن مهندس يك  
 نفس درازی برآمد. ژنرال ده تون گفت:  
 — بشارت! زنده شد.

ناب از بس خنجا آمد بیدار کرد. مهندس را برهنه کردند. چونکه مینرسیدند که  
 مبادا در وجودش از اثر خوردن بسنگهای ساحل زخم دار نشده باشد. اما در هیچ طرف  
 وجود مهندس از زخم و یا خراشیدگی هیچ اثری نبود. حالا نکه موجهامهندس  
 را بساحل انداخته، ساحل هم همه کی سنگلاخ. پس لازم بود که در یکجای آن اثر  
 زخم میبود. قضا زده ها به این حیران ماندند که بی هیچگونه زخم چسان از میان  
 سنگستان ساحل تابه اینجا آمده باشد؟ البته که این را بجز خود سیروس دیگر کسی واضح  
 بیان نمیتواند. حالا اصل کار این است که مهندس را به صحت و عافیت رجوع دهند.  
 یا تقروف از ناب پرسید که:

— آیاتو افندی خود را مرده پنداشته بودی؟

ناب — بلی، اگر توپ شمار پیدا کرده در بخانمی آورده من افندی خود را دفن کرده  
 خود را نیز بر قبرش میکشتم.

بعد از آن ناب به اینصورت حکایت خود را بیان نمود: ناب بعد از آنکه از شمشینه  
 ها برآمده از همان راهها تیکه هر روز میگذاشت بجهت شمال روانه شده است. اگر چه  
 امیدش بر زنده کی افندی نبود، ولی میخواست که جسد افندی خود را یافته بدست  
 خود دفن نماید. بقدر سی کیلومتر پیش رفته است ولی هیچ يك اثر و نقش قدمی نیافته.

بر زمینها نیک گذشته همه را از اثر انسان خالی یافته ، ناب یکسر بسوی بالا رفتن میخواست  
است . زیرابه این واقف بود که موجهایک جسم مغروق را همه حال بساحل می اندازد .  
تاب بعد از آنکه تابه اینجا حکایت نمود گفت :

- اینهمه زمینهارا بار بار گردش کردم ، ساحلی را که در انشای مد و جزر از زیر  
آب میبرامدم بدقت میدیدم هیچ یک اثری نیافته بودم . تا آنکه دیروز بوقت شام  
بر سر ریگهای ساحل نقش پای انسان دیدم .  
پا تفراف - نقش پای ؟

ژده تون - این نقش قدم از سنگستان کنار ساحل آغاز کرده بودنی ؟  
تاب - نی ، اصل از ریگهای زیر آب بحر که در وقت جزر بود از طرف خود  
دریا آغاز میکرد . من چون این نقشهای قدم را دیدم دیوانه شدم . نقشهای قدم  
زایروی کردم ، یکچند دقیقه بعد صدای یک سنگ بگوشم آمد . دیدم که توپ است .  
توپ هم مرا به اینجا آورد . در جواهر انقدر کوشش کردم که افتادی خود را بهوش آورم  
کامیاب نشدم . پس دانستم که وفات کرده . باز با خود اندیشیدم که پیش از آنکه دفن  
کنم شمار اینز خبر بدم . از آن توپ را بر راه سمت جنوبی برابر کرده و چند بار تابه  
شمارا گرفته و بسمت جنوب اشارت کرده روانه نمودم .

تاب حکایه خود را تابه اینجا سائیده سخن خود را ختم نمود . رفقا بحیرت افتادند .  
چونکه یافتن توپ شمشیر هار ایک قوه خارق العاده موقوفست . زیرا با وجودیکه شمشیر  
هار هیچ ندیده به یافتن آن کامیاب شده است هم بی آنکه در چنان باران شدید ترم نشود  
رفقای ناب حکایه را بکمال دقت شنیدند . ازین حکایت از حیرت بحیرت می افتادند .  
آیاه و سیوسمیت چسان از دریایی آنکه و جها اورابه سنگهای ساحل زده یک جایش  
و افکار کند برآمده توانسته است ؟ شایان حیرت یک نقطه دیگر اینست که موسوسمیت  
بعد از آنکه از دریای برآمده به این مغاره که گویا از بسیار وقتها آنرا پیشناخته و بقدر نیم میل  
از ساحل دور افتاده سر راست آمده است .



ژده تون از ناب پرسید که :

— معلوم است که افندی خود را توبه این مغاره آورد؟

ناب — فی من نیاورده ام .

یا نفروف — مطلق که . و سیوسمیت تنها خودش درین مغاره آمده است .

ژده تون — البته همچنین باید باشد اما باور کردن این یکقدری مشکل میباشد :

این مسئله حل شدنی نیست . مگر که . و سیوسمیت بسخن کفتن مقتدر شود .

رفقا دستها و پاها و وجود مهندس خود شانرا مالیده مالیده دوران دم آنرا آسانی

دادند . مهندس بیچاره آهسته آهسته جان پیدا میکرد . اولاد ستهای خود را . بعد

از آن سر خود را حرکت داد . از دهنش بعضی سخنانی که دانسته نمیشد بر آمدن گرفت .

ناب به افندی خود نزدیک شده متصل سخن میگفت . مهندس غیثشید . چونکه زنده  
گانی هنوز تمام اعودت نکرده بود .

یا نفروف از وجود نبودن آتش بسیار متأسف بود . جیبهای مهندس را پالید

که بلکه یک کبرتی پیدا کند ، ولی واسفا که بجز یکساعت دیگر هیچ چیزی در جیبهای

او وجود نبود . بنا برین قرار دادند که مهندس را بشمینه هابرنند .

مهندس آهسته آهسته بجان گرفتن رو نهاد . یکقدری آب در حلقش نیز چکانیدند .

بعد از کمی مهندس چشمهای خود را باز کرد . رفقا از ایک . سروریت عظیمی استیلا

نمود . ناب فریاد بر آورده گفت :

— هزار بار شکر ! افندی من . آم افندی من !

مهندس رفقای که در اطراف او بودند یگان یگان از نظر گذرانید . و بسوی هر

یک جدا جدا ایک تبسمی نمود . باز همان سخنی را که قبل ازین گفته بود و دانسته نشده

بود بر زبان راند اما این بار دانسته شد که میگفت :

— آیا جزیره است ، یا قطعه ؟

بنابرین سوال یا نفروف تحمل نکرده گفت :

— ( ٦٦ ) —

— او موسیوسمیت ! حال حیات شما برای ما لازم است جزیره باشد ، یا قطعه آن  
چا لازم نیست .

مهندس در مقام تصدیق سر خود را جنبانید ، و بخواب رفت . رفیقها او را  
براحت گذاشته کنار کشیدند . و به چاره این افتادند که مهندس را بیک صورت راحتی  
به شعبته ها نقل بدهند .

ناب ، با تقرووف و هاربر بیرون برآمدند ، و بسوی تپه ریگزاری که بران بکچد  
درختی معلوم میشد روانه شدند . در راه با تقرووف دم بدم با خود میگفت :

— در وقتیکه انسان بزور و جبر نفس برارد آیا کسی این بخیالش میرسد که بگوید :  
« جزیره است ، یا قطعه » ؟ عجب آدمیست ! عجب مخلوقیست !

والحاصل با تقرووف اینرا گفته ، و کله جنبانی تعجبانه نموده به تپه رسیدند .  
در انجاشاخهای مناسب درختان برآمده ، و در شاخ راست محکم و دراز را به قدریکه کم  
از هم دیگر دور تر موازی یکدیگر نهاده ، و دیگر شاخها را بر سر در مابین آن چیده ، و  
آنهارا باخمیچه ها و شاخه ها خوب بهم ربط داده ، و بر سر آنها را کلاه و شاخه ها گستر  
نیده یک سدیبه یعنی زنبیلی که بیمار از ابران بر میدارند بوجود آوردند . ساختن سدیبه  
به چهل دقیقه تمام شد . وقتی که هر سه رفیق با سدیبه در پیش زه ده تون آمدند بوقت  
ظهر دو ساعت مانده بود .

درین اثنا مهندس از خواب بیهوشی که بکقدری بیشتر در آن رفته بود بیدار شد ،  
بر رویش که تا بحال سر اسر زرد و بیرنگ بود بکقدری رنگ پیدا شده بود . یک عطسه  
زده دست لرزان لرزان خود را بسوی رفقای خود پیش کرده با یگان یگان دست  
فشازی کرده گفت :

— بکقدری مرا راست کشید . ناب به آهسته کی تمام از پشت سر در زبر بگلهای  
مهندس درآمده ، و با تقرووف از دستهایش گرفته بکقدری تکیه دادندش . زده تون گفتند :  
— موسیوسروس ! بی آنکه بر شما زحمت شود آیا سخن مرا شنید . و جواب داده . بنویسید



• مهندس — بلی •

یا تفریوف — موسیوزده ده نون! من میگویم که اگر مهندس ما ازین گوشت تتراس  
یک کتری بخورد، سخن شمارا بهتر شنیده میتواند •

اینرا گفته از سینه مرغ یک پارچه بدهن مهندس کرد •

• مهندس گوشت مذکور را یکقدری جوید • دیگر باقیانده گوشت تتراس را بر  
تاب و دیگر فقا که از کرسنه کی بحال فلاکت رسیده بودند تقسیم شد • توپ را نیز فراموش  
نکردند کشتیبان گفت :

— هر چه که باشد، درینوقت همینقدر! هاموسیوسمیت : اینرا هم بشما بگویم که ما  
در جهت جنوبی یک خانه بسیار مکمل داریم که اوتا قها، و حولی و تحویلخانه، و صندوق  
قخانه و همه چیز را مالکست • یکجند در جن مرغهای شکار شده که هار بر آنرا (قو  
رو قو) میگوید نیز داریم • برای شما یک سدیبه نیز حاضر کرده ایم • در هر وقتی که بخوا  
هید شمارا به اقامتگاه خود برده میتوانیم •

سیروس — تشکر میکنم دوست من، خوب بگو به بنم زه ده نون چه میگوئید؟  
زه ده نون همه واقعه هائیکه بر سر شان آمده بود از وقت افتادن مهندس به بحر  
تابه ایندم همه را یکان یکان نقل و بیان نمود •

سیروس سمیت بایکصدای لرزانی پرسید که :

مهندس — لکن آيا شما بر سر سنگهای ساحل نیافته اید؟

زه ده نون — فی، ماشمار ادر همین مغاره یافته ایم •

• مهندس — آیا درین مغاره شما را نیابورده اید؟

زه ده نون — فی •

مهندس — آیا این مغاره از دریا چقدر — افه دارد؟

زه ده نون — بقدر نیم میل که ما هم این مسافه را دیده از آمدن شما تا به اینجا متعجب  
مانده بودیم •

• مهندس — اینستله بسیار عجیب است •

کشتیان در اینجا پرسید که :

— • و سوسومیت ! آیا لطفاً با حکایه می‌توانید که بعد از افتادن تان بدریاچه حالها را  
شما آمده است ؟

سیروس سمیت یاد آورهای خود را جمع کرد که آنهم بسیار مختصر یک چیزی بوده  
بعد از آنکه بدریا افتاده بقدریک چند قولاچ در زیر دریا فرو رفته است و قتی که بر سطح بحر  
بالا برآمده در پیش خود یک چیز دیگری را در حرکت یافته است که آنهم ( توپ ) و تا  
دار بوده ، و چون سر خود را بالا کرده از بالون اثری نیافته است ، ساحل را بقدریست  
میل مسافه تخمین کرده بشناوری آغاز نهاده است ، اما بعد از کمی یک جریان شدت ناکی  
گرفتار آمده موجها او را یکسر بسوی شمال برده است . در اینجا توپ یکجا غرق شده  
از خود در گذشته است • بعد از آن نمیداند که چه شده و چه نشده •  
یا تفریغ گفت :

— بعد از آن امن می‌گویم که چه شده ؟ شماره او و جهای آب بخشکه انداخته شما هم تابه  
اینجا پهای خود روان شده آمده اید • چونکه ناب شماره ایه اثر قدم شما یافته است •  
مهندس به اندیشه فرو رفت • بعد از آن گفت :

— بلی ، همچنین باید باشد • چونکه دیگر چیزی صورت نمیگیرد اما آیا شما در اینجاها  
هیچ اثر انسان ندیده اید ؟

ژده تون — نی ، هیچ اثر انسان را ندیدیم • هم اگر انسان شما را رهائی میداد ،  
بعد از آنکه در اینجا آورده بود چرا ترک داده میرفت ؟

مهندس — راست می‌گویی دوست من ، بین ناب ، مبادا که تو مرا در کنار دریا یافته  
در اینجا آورده نباشی و باز فراموش کرده باشی ؟

ناب تا میخواست که در مقام انکار چیزی بگوید ، مهندس سخن او را بریده گفت :  
— • منم عجیب سخنهایی می‌گویم • ناب ، ما نماند من غرق نشده بود که عقل خود را



ضایع کرده اینچنین سخن بزرگوار فراموش کرده باشد! خوب آیا اثر قدم من تا بحال موجود است؟

تاب - بلی، دیگر نقشه‌ها را اگر چه باد و باران خراب کرده اما در دهن مغاره هنوز یکدو نقش باقیست.

مهندس - ترا بخدا یا تقرووف، همین بوت مرا گرفته بین که بران نقش برابر هست یا نی؟ یا تقرووف برای اجرا کردن امر مهندس بیرون برآمد. بعد از کمی یا تقرووف و هاربر درآمده از برابر بودن بوت با نقش قدم خبر دادند. دیگر هیچ شبیه‌باقی نماند. چونکه معلوم شده که نقش یا از بوت های خود مهندس بوجود آمده. بناءً علیه حکم شد که سیروس سمیت پهای خود به این مغاره آمده است و السلام!

مهندس بگرداب تفکر فرورفت. بعد از لحظه برای قطع نمودن شبهه ها و سواس های رفقا سر بر آورده گفت:

— معلوم شده که در وقت آمدن خود در اینجا بصورت وقتی قوه مفکره ام را غائب کرده ام. و مانند یک آدمی که بنوم مقناطیسی یعنی ( خواب صنعتی ) گرفتار آمده باشد بی آنکه از حرکات خود خبردار باشد به اینجا آمده ام. زه بلد من هم توپ شده است. بیا ای سگ وفادار من بیا! . . . .

حیوان وفانسان به این گفته افندی خود هماندم برزانه های افندی خود بر جهید، و بمسرو ریت تمام یکصدانی بر کشید.

بواقعیکه در باب رهایی یافتن مهندس بجز همین تاویل دیگر یک جهت معقولی پیدا نمیشود. نزدیک بوقت پیشین بود که یا تقرووف از رفتن مهندس بسوی شمیمه ها سوال کرد. مهندس خواست که بر یا بخیزد. اما از بیقوتی بر شانه هاربر به تکیه کردن مجبور شد. یا تقرووف گفت:

— زحمت مکشید. موسیو سمیت. شمارا در دولی میبریم.

بعد از آن سدیتر که ساخته بودند آوردند. مهندس را بران خوابانیدند تا بیا تقرووف

از دو طرف آن گرفته برآه افتادند . از اینجا تا بشمینه ها ۸ میل مسافه دارد که بسبب  
سدیه به شش ساعت قطع کردن آن لازم میآید با اگر چه شدت میوزید اما هوای آن  
و باران ایستاده شده بود . مهندس بردست خود تکیه زده اطراف را از نظر تقشیر  
میگذرانید . بقدر دو ساعت رفته بودند که خواب بروغلبه کرده از خود در گذشت .  
زردیک شام بود که بشمینه ها داخل شدند . مهندس هنوز از بیهوشی بیکه داشت  
بهوش نیامده بود . با نقرووف بکمال حسرت و نومیدی خرابیها و زیانها بیکه طوفان  
در شمینه ها بهم رسانیده بود مشاهده کرد . چونکه موجهای بحر در داخل شمینه ها  
درآمده آتش و مرغغان شکار شده ، و هیزم و همه موجودات شمینه را پاك شسته و  
رفته بود . پس ازین يك حسرت و الم با نقرووف را حساب باید کرد !!! . . .

### بَاب نَهْم

مهندس در نجاست — تجربه های با نقرووف — آیا جزیره است  
یا قطعه ؟ — فکرهای مهندس — آیا کدام نقطه بحر محیط  
است ؟ — شکار — بیکه دود پرسود .

با نقرووف بیک چندگانه خبر دهشت اثر محو شدن آتش را بر قفاها نیدان و الله  
بر هر يك از قضا زده گان جدا جدا تا تیرها اجرا نمود . تاب از فرحت و سرور بکیران  
شدن افتدی خود داشت پروا نکرد . هار بر تا بیکدر چه به تأسفات با نقرووف اشتراك  
ورزید . آمدم بر زده ده تون : او بخواه با نقرووف گفت :  
— اگر راست میرسی این مسئله چندان کاری نیست که موجب استقدر اندیشه و  
افسوس باشد !

با نقرووف — توجه میگوئی بابا ! آتش نیست آتش ، بعد ازینهم بی آتش ماندم .  
زه ده تون — بگذار بابا ! اینچه سخن است که تو میگوئی ! . . .



یا تقرووف — میگویم که هیچ چاره آتش در دادن هم نیست .  
 زه ده تون — عجب فکرها ...

یا تقرووف — اماه و سیو سینه ! خود تان هم میدانید که ....  
 زه ده تون سخن اورا بریده گفت :

— جان من یا تقرووف ! آیاههندس در نجاست ؟ البته برای ماچا آتش در دادن

رامی یابد اندیشه مکن .

یا تقرووف — آیایا چه چیز ؟

زه ده تون — باهیج .

یا تقرووف به این سخن یک جوابی نیافت . زیرا یا تقرووف را هم همین اعتقاد بود  
 که مهندس چاره آتش را میکند . زیرا مهندس یک آدمیست که بر همه معلومات و  
 فنون بشریه آگاهست . در پیش این چاره تقرووف مهندس در یک جزیره خالی یکجا بودن .  
 و بی مهندس در یکی از شهرهای متمدن امر یکجا بودن یکسانست . چون سیروس سمیت  
 موجود باشد همه کارهای خود را تمام میدانند . چون او باشد هیچ نومییدی نمی  
 افتند . اگر یک کسی بیاید و به ایشان بگوید که شما بیک جایی ایستاده اید که آنرا حالا  
 یک زلزله مدهشی زیر و زبر کرده در میان امواج بحر محو و ناپدیدش میسازد . اینها  
 بجوابش میگویند باش تا از مهندس پرسیم .

اما درینوقت مهندس بخوابست از و هیچ استفاده نمیشود . در اول امر مهندس  
 را در اوتاق نخستین شمیینه هابردند ، و از علفهای خشک برای او یک بستری ساخته  
 بی آنکه از خواب برخیزانندش آهسته بران خوابانیدند که این خواب برای مهندس  
 درینوقت از غذا نافعتر بود .

طعام شمیینه قضا زدگان خیلی خفیف بود . یعنی تنها از ( لیتودوم ) عبارت بود . اما  
 هار بر نوجوان یک نبات بجمری شیکه خیلی مغذیست نیز با آن علاوه کرد که قضا زدگان آنرا  
 بر سر لیتودومها چه یدم خیلی لذت از آن گرفتند . شب هوا خیلی سرد شد ، چون طوفان

دیشبه شمینه هار ا خراب کرده بود، وشکافهای آرا که هار بر ویا تقروف بسته بودند به آب شسته بود جریان هوا شمینه هار اخیلی سرد -اخته بود که اگر قضا زده کن مهندس خود را بالباسهای خود شان نمپوشانیدند بچاره بسیار خراب میشد .

رفته رفته سردی هوا بیشتر شده میرفت . از همه بد تر اینکه چاره دفع آن که عبارت از آتش است نیز موجود نیست . یا تقروف ازین حال بسیار مضطرب شده بچاره پیدا کردن آتش آغاز نهاد . اولایک دو سنگ خشک پیدا کرده آنها را بسکدیگر زدند گرفت . ناب نیز بمعاونت برخواست هرا نقد رکه کوشش کردند هیچ یک شرریکه چیزی را در داده بتواند حاصل نشد .

یا تقروف سنگهار اقههر بیکه و افکننده یک دو باره چوب خشک را گرفت و بشدن هرچه تمامتر بر بیکه دیگر بمالیدن آغاز نهاد . بقدر یک ساعت کامل ناب و او به این عملیات مشغول شدند که از چوبها کرده خود شان زیاده تر گرم شدند . بچاره هار ا میان عرق غرق شدند ولی هیچ فایده حاصل نشد یا تقروف بغضب تمام چوبهارا بیکه و افکننده گفت :

— هرکس بگوید که وحشیان به اینصورت آتش در میدهند گوی اورا فشار خواهم داد . هرکس که بمالیدن چوبهارا بر بیکه دیگر آتش در داده بشود من خرد را در میدهم . پارچه های چوبیکه یا تقروف بیکه و افکننده بود هار بر آرا گرفته بشدت زیاده تر از ان مالیدن گرفت . کشتیبان اینرا دیده از خنده خود داری شو انسته گفت :

— هله ، هله شیر بچه ، به بیتمت !

هار بر — نی مقصد من آتش در دادن نیست بلکه خودم را گرم کردنست . و الحاصل از آتش در دادن نا امید شده هرکس بیکطرفی افتاده بخواب رفتند . روز دیگر یعنی در ( ۲۸ ) م مارت وقتیکه مهندس از خواب برخواست رفقای خود را دید که بدورش جمع آمده اند . امر و زبان اول سخن مهندس همین بود که گفت :

— آیا جزیره است ، یا قطعه ؟



پس دیده . بشود که فکر یگانه . مهندس بر همین نقطه معطوفست . یا تقرووف گفت :

— . و سیوسهیت ! این را الزما بر سید . چرا که . نمیدانیم .

مهندس — آیا شما با بحال نمیدانید ؟

یا تقرووف — فی تا بحال نمیدانیم اما چون برگردیم البته خواهیم دانست .

مهندس — چون چنین است گردش کنیم .

اینرا گفته . مهندس بر پا خواست .

یا تقرووف — ماشاء الله ! این از همه خوبتر ! چقدر زود ! . . .

مهندس — بسیار کرسنه ام . اگر یکقدری خوردنی بمن بدهید . ضعف و ناتوانیم

سراسر رفع خواهد شد .

یا تقرووف بعد از یکقدری سکوت گفت :

— و احیفا که خوردنی نداریم . زیرا آتش موجود نیست . و هم امید پیدا شدن

آنان را نداریم .

اینرا گفته و مسئله آتش را از اول تا آخر بیان نمود . مهندس گفت :

— به بینیم ، اگر یک جسمی مانند قف و سنگ چقماقی نیایم !

یا تقرووف — خوب ، اگر نیایم ؟

مهندس — کبریت . میسازیم .

یا تقرووف — آیا کبریت مساله دار ؟

مهندس — بلی .

زه ده تون — دیدی یا تقرووف ! نگفتمت که استقدار جای تأسف نیست ؟

اگر چه یا تقرووف این کار را چندان آسان ندید اما اعتراض هم نکرد . آسمان صاف

بود . آفتاب طلوع کرده باشعاعات زرین خود اطراف را تزیین نموده بود .

مهندس بعد از آنکه هر طرف یک نظری انداخت بر یک سنگی بنهشت . هاربر

پیش آمده یکچند دانه ( مدیه ) و یکقدری سبزه بجزی مهندس تقدیم نموده گفت :

— این است موسیوسمیت ، خوراك ما عبارت از همین است .  
 — مهندس تشكر میكنم فرزندم برای امروز صبح كفایت میكند .  
 اینرا گفته و ( مدیه ) هارا كه نیز از جنس حیوانات صدقیه بخریست تناول نمود .  
 بر سر آنهم آبی كه هار بردر میان پوست يك مدیه بزرگ آورده بود نوشید . بعد از آن  
 بر فیقان خود گفت :  
 — پس معلوم شد كه شما نمیدانید كه اینجا جزیره است یا قطعه ؟  
 هار بر — فی موسیوسیروس نمیدانیم .  
 مهندس — اینرا فردا بخود معلوم میكنیم كه چیست ، و تا فر دادی كه هیچ كاری نداریم .  
 یا تروف — فی فی ، كار بسیار مهمی داریم .  
 مهندس — چه كار ؟  
 یا تروف — آتش در دادن !  
 مهندس — اندیشه مكن یا تروف آتش می یابیم . دیر و زكه مرابه اینطرف می آور  
 دید در جهت شمالی يك كوهی بنظرم برخورد . بود آیشاهم آن كوه را دیده اید ؟  
 رفقا — بلی يك كوه بلندی را زرد دیده ایم .  
 مهندس — این است كه فردا بر آن كوه بر آمده می بینیم كه آیا این يك جزیره است یا قطعه ؟  
 یا تروف — آیا آتش چنان خواهد شد ؟  
 مهندس بمسئله آتش جواب نداد . و چنان معلوم میشد كه به اینمشه كویا هیچ  
 پروا ندارد . بعد از آنكه يكچند مدت ساكت با ندر بر او رده گفت :  
 — دوستان من ! اگر چه حال ما چنان يك حال بدندیده كوار اینی نیست ،  
 ولی خیلی ساده و آسان يك حالیهست . زیرا از دو حال خالی نیست : یا اینست كه در يك  
 جزیره افتاده ایم یا در يك قطعه . اگر در قطعه افتاده باشیم راه زده زده آخر يك شهر  
 یا يك قصبه می رسیم ، و اگر جزیره باشد باز هم از دو حال بدر نیست یا این جزیره بالسان  
 مسكونست ، و یا از انسان خالی و غیر مسكونست . اگر مسكون باشد با ساكنان آن راست



آمده يك چاره برای خود جستجو میکنیم . و اگر خالی وبی انسان باشد خود ما يك چاره می اندیشیم .

یا تقرو ف — الحق که بسیار ساده ، و بسیار آسان . اما آتش چسان خواهد ؟ باز در ین باب به یا تقرو ف کسی جراب نداد . بچاره یا تقرو ف يك آه سردی کشیده خاموش ماند .

زده تون — مویس — سمیت ، قطعه ، و یا جزیره بودن اینجار افراد خواهیم دانست ، اما آیا اینرا چسان خواهیم دانست که در کدام نقطه کره زمین خواهیم بود ؟

مهندس — بصورت محقق نمیدانم . اما از روی تخمین چنان گمان میکنم که در کنار بحر محیط کبیر هستیم . تا وقتی که از ریشمونند بهوا شده ایم باد از جهت شمال غربی بسوی جنوب شرقی دروزیدن بود . شدت وزش آن نیز اثبات میکند که از همین جهت وزش خود بدیگر جهت تبدیل وزش نکرده باشد . لہذا به این سبب حکم میشود که باد مازاد جزایر ( یو. و. تو ) یا ( زه لاند جدید ) انداخته باشد . پس اگر چنین باشد بر کشتن مابسوی وطن آسان میشود البته درینسرزمینها يك معاونی برای خود پیدا خواهیم کرد . اما اگر دریکی از جزیره های خالی و غیر مسکون بحر محیط افتاده باشیم در انصورت میباید که چاره معیشت و زندگی خود را بصورتی که هیچ برآمدنی نیستیم بیندیشیم که اینرا هم فردا خواهیم دانست .

زده تون — چه !! هیچ برآمدنی نیستیم گفتید ؟

مهندس — البته ! اگر دریکی جزیره خالی و غیر مسکونی باشیم بیهوده امید خلاصی را چسان بکنیم .

یا تقرو ف — بسیار خوب ! اگر این يك جزیره خالی هم باشد ما چنان امید کنیم که از راه واپورهایرون نیست . روزی از روزها خواهد شد که يك واپوری دریخبا بیاید و ما را راهی دهد .

مهندس — اینرا نیز فردا که برکوه برائیم خواهیم دانست .

یا تقروف - آیا وجود شما تحمل و توانایی فردا بر آمدن گوه را خواهد داشت ؟  
 مهندس - امید دارم . اما بشر طیکه امروز شکارهای خوبی برای ما بیازد .  
 یا تقروف - موشیوس سیروس ! هر گاه شما برین یک اعتماد دارید که شکارها سیکه آور  
 ده شود با آتش کباب کرده خواهد شد من هم بشما خاطر جمعی تمام میدهم که شکارهای  
 خوب و اعلا برای شما بیارم .

مهندس - چون چنین است بیغم باشید که کباب حاضر است .  
 بنابراین زده تون و مهندس در شمشینه ها مانده ، یا تقروف ، هاربر ، ناب توب  
 را با خود گرفته برای شکار و هیزم بسوی جنگل روانه شدند . هر سه رفیق بعد از  
 طلوع بدو ساعت راه افتادند . هاربر مسترچ ، ناب مسرور بود . یا تقروف با خود میگفت :  
 - هر گاه بشمشینه ها بر گردیم و مهندس آتش افروخته باشد الحاق که کرمان  
 کرده خواهد بود !

و قتیکه به کج گردی نهر رسیدند یا تقروف پرسید که :

- آیا اول شکاری شویم ، یا هیزم کش ؟

ناب - اول شکاری ، ببینید که توب از حال اینجستجو افتاده !

هاربر ، یا تقروف ، ناب هر یک از یک درخت بزرگ ارجه بیک عصارچوب  
 راست و صفایی کننده و سر آنها را با سنگها تیز کرده از عقب توب در جنگل درآمدند .  
 درختهای جنگل همه از نوع ارجه ، ونشتر و صنوبر میباشد . حتی در بعضی جاها  
 درختهای ارجه آنقدر بزرگی و جسامت پیدا کرده که اگر آنرا مهندس میدید میندا  
 نست که این سرزمین بکدام بقعه منسوبست . شاخهای خشکیده از هم ریخته در بعضی  
 جاها خرمها تشکیل کرده بود . هر آنقدر که بیشتر میرفتند جنگل غلو شده میرفت  
 و راه را بر هر روان دشوار میساخت . از راه هیچ اثری در جنگل دیده نمشود . و چنان  
 معلوم میشود که از وقتیکه این جنگل خلق شده هیچ انسانی در آن قدم ننهاده . لهذا  
 یا تقروف برای آنکه در وقت برگشتن راه را کم نکنند بر تنه های درختها بعضی اشارتها



و نشانه ها میگذاشت .

بقدر یکساعت بهمینصورت در جنگل راه میزدند . ولی هزار افسوس که هیچ شکاری  
بر نخوردند . کشتیبان خطای خود را دانست . زیرا اکسار نهر را گذاشته در میان جنگل  
در آمده بودند . لهذا باز پس گشته ساحل نهر را گرفتند . ناب یا تقروف را خطاب  
کرده گفت :

— خوب یا تقروف ! اگر شکای که به افندی من وعده کرده عبارت از همین باشد  
به آتش بسیار احتیاج ندارد !

یا تقروف — صبر کن ناب ! تنها شکاری بلکه : . . . .

ناب — بلکه چه ؟

یا تقروف — بلکه آتش هم . وجود نخواهد بود !

ناب — اگر شما بر سخن افندی من اعتماد ندارید ؟

یا تقروف — دارم .

ناب — پس چرا بر آتش افروختن او باور نمیکنید ؟

یا تقروف — اگر راست بگویم تا آتش را بچشم خود نه بینم باور نمیکنم والسلام .

ناب — چون افندی من بگوید که آتش افروخته خواهد شد البته کمی افروزد .

یا تقروف — دیده خواهد شد !

شمس تابان هنوز ربع دایره سهارا تجاوز نکرده بود شکار نیز تا بحال پیدا نشده  
بود . ولی توب و رفقا از تجسس و تفحص وانه ایستاده بودند . درین اثناء نظر هاربر  
بر یکدرختی برخورد و فریاد بر آورده !

— آه به بنیید ! درخت بادام .

الحق که درخت بادام بود ، اما بادام جنگلی ، و بادام بسیاری داشت . این نوع بادام جنگلی  
در اوروپا و امریکا بسیار پیدا میشود ، و خوب لذت دارد .

رفقا بر درخت مذکور هجوم بردند ، و بادام بسیاری جمع کرده جیبها و بغلهای خود را

پر کردند . با تقرو ف گفت :

-- برای کسانی که در جیب شان یکدانه کبریت پیدا نشود اگر بجای گوشت (میدیه)  
خام ، و بجای نان سبزه دریایی ، و بجای میوه بادام جنگلی میسر شود بسیار است !  
هاز بر - شکر کنیم ، شکایت نکنیم .  
با تقرو ف - اولاد ! من شکایت نمیکنم ! بلکه هزار بار شکر هم میکنم : اما چه یاد  
کرد که دم بسیار کباب میخواهد ، آه . . . .  
درین اثنا ناب آواز داده گفت :

-- بخدا توپ یک چیزی دید ! اینست که گوشهایش تیز شده دویدن میخواهد .  
هنوز این سخن را تمام نکرده بود که توپ عو عو کرد در یک سوراخ بغله (از خود  
و ابرتاب نمود . و از سوراخ بعضی صداهای عجیب یک حیوان غریب بر آمدن گرفت .  
با تقرو ف باها بر و تاب از بی سگ در میان بوته زارهای بهم پیوسته برگ و  
آب در آمدند ، دیدند که سگ از گوش یک حیوان عجیب الحلقی گرفته ، و حیوان  
دست و پا میزند که خود را بر هاند . ناب تا میخواهد که عصا چوب خود را بر حیوان  
حواله نماید حیوان گوش خود را بدهن سگ گذاشته فرار نمود . سگ از عقب آن  
دوید در اثنا سگ میخواهد به او برسد حیوان در یک دند آبی که در آن جا وجود بود  
خود را پینداخت ، و غوطه خورده از نظر پنهان گردید .  
این حیوان بطول دو نیم قدم بود . جامه اش خاکی بسیاری مایل ، و پنجه هایش  
مانند مرغ آبی پرده دار ، و دمش مانند دم قوندز ، و بوزش بمنقار قوتان مشابه بود .  
هار بر طبیعت شناس از روی در سهای تاریخ طبیعی که خواننده بود نام این حیوان را  
( اور نیورنگ ) بیان کرد که از نوع حیوانات ( قاضمه ) میباشد و هم از نصاب  
( ذومعیشین ) است که هم در آب و هم در خشک زنده گانی میکند .  
و الحاصل اگر چه سگ خود را در عقب آن به آب پینداخت ولی حیوان چون  
در زیر آب غوطه خورده بود فائده حاصل نشد .



هار بر گفت — صبر کنیم حالا برای نفس گرفتن بر روی آب میباید .  
 ناب — آیا در زیر آب خفک نمیشود ؟

هار بر — فی این از حیوانا نیست که هم در آب وهم در خشک زیست میتوانند .  
 اما هر چند که در آب باشد باز برای نفس گرفتن مجبور است که بر سطح آب بر آید .  
 سخن هار بر راست بر آمد . بعد از یکچند دقیقه حیوان بر سطح آب بالا بر آمد .  
 توب بیک حمله از گوی حیوان گرفته بر و نش کشید . عصا چوب ناب نیز بیک ضربه  
 او را بر زمین شلطانید . یا تقرو ف به آواز بلند گفت :

— هور را ! اگر یک آتش خوب داشته باشیم چه اعلا کبابی خواهیم خورد !

هاندم شکار را بشانه انداخت . وقت چون قریب بعصر رسید بود اشارت  
 عودت را بداد . در خصوص رهنمایی بسوی شمشینه ها توب بسیار مدد رسانی مینمود .  
 زیرا جنگل آنقدر بهم پیوست و جری بود که رهروان راه آمده کی خودشان را پیدا شواری  
 پیدا میکردند . بعد از نیمساعت بکنار نهر واصل شدند . در انجا به اصولیکه پیش ازین  
 کرده بودند حاله هیزم خود را تنظیم داده و آنرا بر هیزم کرده در نهر انداختند ، و  
 دیمان آنرا گرفته بر کنار نهر روانه شدند .

یا تقرو ف چون از آتش امیدوار نبود این زحمت هیزم کشی را بیهوده و نافع  
 مینداشت . اما چون بشمشینه ها نزدیک شدند یا تقرو ف بیجا با « هور را » گفته فریاد  
 بر آورده شمشینه هار انشان داد که یک دود بسیار لطیف و شیرینی از میان سنگها بالا بیبر آمد .

### — باب دهم —

یک اختراع مهندس — ملاحظات مهندس — جنگل —  
 اراضی و ولقائیک — گوسفند های کوهی —  
 سطح مایل — نخستین شب خوابیدن .

بعد از یکچند دقیقه شکارها در پیش یک او جانگی که یک آتش بسیار اعلائی در آن می

سوخت جمع آمدند، مهندس، و مخبر در آنجا بودند یا تقرووف شکار خود را بردوش داشته بی آنکه يك كلمه سخن بگوید بيك حيرت و الهانۀ مسرورانه گاه بسوی آتش و گاه بسوی مهندس همینکریست .

زه ده تون به یا تقرووف گفت :

— چنان دوستم ! آیا خوب آتش نیست ؟ این شکاریکه آورده اید آیا به این آتش بخوبی بخته نمیشود ؟

یا تقرووف — از برای خدا بگوئید ، که در داد ؟

زه ده تون — آفتاب !

بواقعیکه جواب زه ده تون صحیح بود . آتش شانرا آفتاب در داده بود .

یا تقرووف زیاده تر بحیرت افتاده هیچ نگفت :

هاز براز مهندس پرسید که :

— آیدر نزد شما پرتوسوز یعنی ذره بین موجود بود ؟

مهندس — فی اولادم ! پرتوسوز موجود نبود لکن پرتوسوز ساختیم .

مهندس اینرا گفته و پرتوسوزیکه ساخته بود و آتش را به آن افزوده بود

نشان داد .

این پرتوسوزی که مهندس ساخته بود از آئینه های روی ساعت خودش و

ساعت زه ده تون مرکب شده بود که مهندس هر دو شیشه ساعت را کشید . طرف

محدب یعنی برآمده آنها را بسوی بیرون آورده طرف معقر یعنی طرف مقعر آنها را

همدیگر برابر آورده ، و درون آنرا از آب پر کرده ، و کنارهای آنرا با کتبره چسبک

در ختان جنگل باهم چسبانیده ، و خس و خاشاک بسیار باریک و خشک را باضیای

محرّاق پرتوسوز در داده این آتش را بوجود آورده است .

یا تقرووف بعد از آنکه این آله را تماشا کرد بکمال حیرت بسوی مهندس نظر کرد

و از فرحت و مسرت بی اندازه که به او روی داده هیچ چیزی نگفته تنها به زه ده تون



همینقدر گفت :

— مخبر افندی ، اینرا بکتابخانه یاد داشت تان قید بکشید .

مخبر — خاطر جمع باشید قید شده است .

پانقروف شکار یکه آورده بود پوست کرد ، و پاک نمود بیک چوب محکمی در کشیده بر روی آتش چرخ داده چرخ داده یک کباب بسیار مکمل و اعلائی پخته کرده و قتیکه مهندس و زه ده تون سهامانده بودند غیر از آتش افروختن در خصوص صورت کاری شینه ها نیز بخوبی کوشش ورزیده خرابیها تیکه از طه فان دیشبه بظهور رسیده بود آنرا اصلاح کرده همه سوراخها و شکافهای شینه را بست کرده بود .

بعد از آنکه این کارها را به انجام رسانیدند ، سروس سمیت بسوی کوهی که از دور بنظر می آمد عطف نظر کرده یک مدت نگر بستن گرفت . و ازین دیدنش چنان معلوم میشد که مسافت آنرا تا به اینجا تخمین کردن میخواست . مهندس دوری این کوه را از جای خود شان بقدر شش میل و بلندی آنرا از سطح بحر بقدر ۳۵۰۰ قدم تخمین کرده توانست . پس یک آدمیکه برین زروه برآید اطراف خود را در داخل یک دایره شیکه بوسعت پنجاه میل باشد دیده میتواند . لهذا مهندس گمان بیکرده که از اینجا محل کردن مسئله مهمه که « آیا جزیره است یا قطعه ؟ » موفق و کامیاب آید .

امشب یک طعام بسیار مکملی تناول کردند . کباب بسیار لذیذ شده بود . بعد از کباب تخم مرغ ، و سبزه در یانی ، و میدیه ، و بادام جنگلی برای فلاکت زده کان بالون عاد تایلک ضیافت و مهمانی بزرگی شمرده میشد . در اثنای طعام مهندس هیچ سخن نگفت ، فکرش با سیاحت فردایی مشغول بود .

پانقروف یکجند بار در باب بعضی کارها تیکه بعد از این بروی کار آید اگر چه یکچند فکر و رأی بیان کرد اما مهندس سر خود را اجنبانیده به این جواب اکتفا ورزیده گفت :

— فردا مسئله را بخود معلوم کرده بعد از آن بکار و حرکت آغاز خواهیم کرد .

بعد از طعام یک بغل چوب دیگر نیز در اوجاع انداختند . همه مسافران که سگ

تیز با آنها داخل بود بیک خواب بسیار عمیقی فرورفتند . در نیش هیجیک حادثه  
 بوقوع نیامد . روز دیگر یعنی در ۲۹ م مارت چون بوقت صبح از خواب برخاستند  
 هر کدام در وجود خود یک توانایی و قوت کامل برای اجرای کشفیات در خود حس  
 میکردند .

باقی ماندهٔ طعام دیشب تا به یست و چهار ساعت برای سد رمق کرسنگی فلاکتره  
 کان کافی مینمود . اینرا هم امید داشتند که در راه شکار هم بیایند ، و اینرا نیز امیدوار  
 بودند که در بقدر راه دور و در از سنگ چقمق نیز پیدا کنند . لهذا برای احتیاط با تفرووف  
 فصف یکدانه سهال نازدانه کتایش را که در جیب داشت پاره کرد برای درگیران  
 سوختنند و سوختهٔ آنرا با خود برداشت .

هنگامیکه فلاکتره کان با عصاچو بهائیکه بر شانه داشتند از دروازهٔ شپینهای  
 خود برآمدند هنوز نوصبح دمیده بود . بنا بر رأی با تفرووف از راهیکه در داخل جنگل  
 تا بحال یکدوبار از آن گذشته اند رفته بکوه بر ایستاد ، و در وقت برگشت از یک راه دیگری  
 بشعبه های خود بیایند . بر همین رأی قرار بر حرکت داده کنار چپ نهر اگرچه  
 تا بحالیکه بحال جنوب غربی نهر یک دور خمی پیدا کرده بود برقتند . و از آنجا  
 در ترک داده در میان جنگلی که تا به یکجای آن دیروز رفته بودند داخل شدند . و وقت  
 یکساعت زه بجایی کرده به نقطهٔ انتهای غربی جنگل رسیدند .

زمینهای مرطوب کل آلودیکه تا به اینجا دوام نموده بود تمام شده از نخور و پیش  
 زمین یک بلندی خفیفی پیدا کردن گرفت گاه گاهی بعضی حیوانات عجیب و غریب  
 فزظهور کرده از پیش روی شان بگریخت . توپ درختی آنها میدوید ، و ولولهٔ آنرا  
 میکرد اما هندس سگ را فریاد داده از دویدن مانع میشد . زیرا هندس سگ آهست  
 که چون یکبار فکر و خیالش بیکچیزی مشغول شود ممکن نیست که بدیگر چیزی حواله  
 سمع دقت نماید . درینوقت یکانه فکر و خیال آن آدم همین است که بر کوه بالا برآمده  
 مسئلهٔ مهمه ( آیا جزیره است یا قطعه ؟ ) را حل کند . شکاررانی بلکه راهپای را که



بران میگردد نیز از نظر دقت خود نمیکذرائند .

بعد از آنکه بقدر دو نیم ساعت راه رفتند از جنگل بدامنه دشت برآمدند که ازین دامنه صورت تشکل اطراف و جوانب زمینها بخوبی بمیدان برآمد . کوهیکه در مقابل شان بود از دو زروء متشکل شده بود . زروء اول آن که بلندی آن بقدر دو هزار و پنجاه قدم تخمین میشد بیک شکل غریب و عجیبی بر دیگر زروء ها موضوع شده بود . در مابین تپه ها شیکه کوه ازان تشکل یافته بسیار مجرا ها و شیله های تنگ تنگی حاصل شده است که میان این دره ها و شیله ها بادر ختان سبز و خرم جنگلی مزین شده است . بر سر زروء اول یک زروء کوچک مائل دیگر نیز موجود است که سطح خارجی این زروء از سنگهای سرخرنگی مرکب است . این است که فکرههندس بالابرامدن همین زروء است در حجاب فقایک قدری مکت و آرام نموده بر پشته ها و تپه های کوه بالا شدن گرفتند .

سیروس سمیت گفت :

— مادر یک اراضی و ولکاتیک میباشد .

در راه متصل بسنگهای بسیار بزرگ و جسیمی بر میخورند که برای بالابرامدن و گذشتن ازان قضا شده کان معاونت و مددکاری همدیگر خود محتاج میشدند . در میان سنگها در ختتهای بوته مانند غلوه موجود است .

در راهیکه بران میگذاشتند هار بر اثر قدم بعضی جانوران بزرگ تیزخنده را که پتازمکی از آنجا گذشته بودند نشان داد .

یا تقریف گفت :

— چنان میباشد که این آقایان محترم به آسانی این جا های خود را برای ما و اگذار نشوند .

مخبر زده نون که در هندستان شکار بلنگ ، و در افریقا شکار شیر را بار بار اجرا کرده بود بجواب یا تقریف گفت :

— يك چاره رهایی برای جان خود خواهیم یافت . اما حالا میباید که به بصیرت و آگاهی حرکت کنیم .

فضازده گان آهسته آهسته بالا میباشند . در راه به بسیار جاهاستیکه گذشتن از آن خیلی دشوار مینمود تصادف مینمودند . حتی گاه بیکبار در پیش روی شان چنان شکایته کپهای چقور چقوری میبرآمد که بقدر ساعتها وقت خود را ضایع کرده بدور آن بگردش مجبور میشدند . در وقت پیشین بود که فلاکت زده گان بالون برای طعام خوردن و استراحت کردن در زیر درختهای صنوبر بسیار بلند ، و در کنار يك جویبار کوچک بس لطیفی که شالاه ها و شرشره ها تشکیل داده در جریان بودن توقف و آرام ورزیدند که تا به اینجا تنها نصف سطح مایل نخستین را طی نموده بودند . و به این حساب چنان تخمین میکردند که امروز همین سطح مایل نخستین کو را طی ستوانند .

درین نقطه بجز خیلی فراتر در پیشگاه نظر سیاحان عرض وجود مینمود . اما این معلوم نمیشد که آیا این جزیره است ، یا از یکطرفی بخشه مربوط است ؟ ازین سبب مسئله مهمه که موسیوسمیت را بمراق فوق العاده انداخته بود درینوقت حل نشد . بعد از وقت پیشین بیست ساعت باز به برآمدن آغاز نهادند . یکسر بسوی جنوب غربی بالا بر آمدن ، و از میان بیشه بهم پیوست درختهای بوته مانند کد شق شان ضروری گردید . در میان این بیشه بهم پیوست بسیاری از ( تراپوگان ) نام مرغهاییکه از جنس ماکیان خانگی میباشد دیده شد . چیزی که این تراپوگانها را از مرغ خانگی تفریق می داد این بود که در زیر کوه ، و باله های این مرغان پرهای بسیار دراز دراز لطیف موجود بود . ماده این مرغان که بحجم است و بزرگ گئی خروس خانگانی بسیار مایل ، و بر آن رنگ سرخ بسیار تیره میباشد که بر آن خالهای سفید افشان شده است . بخت يك سنگی که بکمال مهارت زده ثون سیدله پرتاب نمود یکی ازین مرغان بدست آورده شده یا قروف که بسبب مانده کمی بسیار کرسنه شده بود شکار نو خود را بکمال حرص و اشتها بگرفت .



بعد از آنکه از بیشه زار بر آمدند خر سنگهای بسیار بزرگی که يك بر دیگر مانند  
دایه‌های دیوار موضوع شده بود در پیش روی شان بر آمد . سیاح ها يك بر دیگر معا  
وقت کرده دست هم دیگر را گرفتند و يك بر دیگر شانه داده بر سنگهای مذکور بالا شدن  
گرفتند . جاها تیرکه بر آن میگذشتند از اشجار عاری بود . علامتهای وولفانی یعنی کوه  
آشفشانی بودن این کوه معلوم میگردد . رفته رفته به تحقیق رسید که این کوه آتش  
فشان خاموش شده میباشد . به بسیار دشواری بالا میبر آمدند . از همه پیشتر هار بر  
وناب میرفتند ، مهندس و ژمده تون در میان . یا تقروف از همه عقبتر میبود . در راه  
ها تیرکه میگذشتند بعضی اثرهای قدم حیوانات بزرگ بچه را میدیدند که در چنین  
جایهای سخت مشاهده شدن اینچنین اثرهای قدم البته از طرف جا نوران بسیار مد هشی  
کداشته میشود .

درین اثنا یا تقروف بعضی حیوانات را دیده فریاد بر آورد که :

— وای کوسفند هارا ببینید .

سیاحها در پیشروی شش عدد حیواناتی کوسفند مانند بر پشم بزرگ جنبه شاخ  
تاب خورده خود را یافتند . هار بر حیوانات مذکور را شناخته گفت :

— نی یا تقروف ! اینها کوسفند نیستند . ( موفلون ) نام حیوانات بیابانی تیرکه  
به کوسفند مشابهت دارند میباشد .

یا تقروف پرسید :

— آیا از گوشت این ها کباب بپخته میشود ؟

هار بر — بلی ، بسیار خوب گوشت دارند .

یا تقروف — چون چنینست هیچ شبهه نیست که کوسفند است !

حیواناب مذکور بعد از آنکه بکمال حیرت بسوی انسانها تیرکه در پیش روی شان  
استاده بودند نظر کردند دفعته رم خورده و از سر سنگها جهیدن گرفته از نظر پنهان  
شدند .

با ترقوف گریختن آنها را بدید گفت:

— حالا خوش آمدید! باز انشاء الله با هم خواهیم دید!

دیگر رفقا ازین سخن با ترقوف خنده خود در ابداع کرده نتوانستند.  
رفقای قضا زده باز بر رفتار خودشان دوام ورزیدند. در جاهاییکه بران میگذاشتند عمرا  
های ماده سیاله نیکه آنرا (لاو) میگویند و از دهنه های کوه های آتشفشان در اوقات فوران  
شعله فشانیشان جریان می یابد و بعد از آن سرد شده و خمالکهای آهن مانندی تشکیل میکند  
دیده میشود. اکثر به کوه های معدن کوگر د نیز تصادف میگردند که بدور خوردن اطراف  
آن کوه ها مجبور میشوند. در بعضی ازین کوه ها کوگر د بحال تبلرد دیده میشود.  
هر آنقدر که بالا شده میرفتند اشجار و نباتات کم شده میرفت. تا بجایی رسیدند که  
بجز بعضی درختهای بسیار قوی هیکل (چام) که از جنس از چه است در یکن یکجا  
دیده میشود. دیگر هیچ درختی پیدا نبود که آنها هم بهمه حال بسیار متین و محکم درخت  
هایی باشند که در چنان جاهای بلند پایداری توانسته اند. از طالع سیاحان هوا خیلی  
خوب بود بلکه یکتقدری بسردی مایل هم بود. قبه سها در هر طرف بسیار صاف و در  
خشان بود. در همه اطراف قضا زده های یک سکونت و سکوت عمومی حکمفرما بود.  
شمس تابان در پشت زروه کوه در آمده چشم های سیاحانرا از تابشای جسم منیر خود  
محروم ساخت. سایه کوه این طرف کوه را که سیاحان بران میرامدند احاطه کرده  
بود. در جهت شرقی بعضی سحاببارهای بسیار خفیفی رونما گردید که آنها را از آنیکند  
شعاعات زرین آفتاب رنگهای مختلفه بوجود می آوردند.

تا بزروه نخستینی که قضا زده کان امشب بران رسیدن و شب را در آنجا گذرانیدن  
میخواستند هنوز بقدری بچسبند قدم راه باقی مانده بود اما برای قطع کردن اینقدر مسافت  
دو هزار قدم راه رفتنشان ضروری دیده میشود. زیرا کوه ها را اگر گذر کردن و  
از مجراهای لاو که در یک زمانی کوه آتشفشان آنها را بوجود آورده گذشتن بهینقدر  
راه نبودن قضا زده کان را مجبور میداشت. و این مجراها چون اکثر از لاوهای آنجا پدید



بر کانه تشکیل یافته بود بسیار براق و جلادار بود که ازین سبب در هر دوسه قدم یکبار یکی از قضاذه گان بیچاره بران میله خشیدند .

آخر الامر بعد از آنکه آفتاب غروب نمود سیروس سمیت باز فقی خود در حالتی که از مانده گی تاب و توان شان زایل شده بود بر زروه مطلوب خود شان و اصل شدند . یافتن يك غاری که شب را در آن بسر آرند در میان سنگهای آنجا آسان شد . با تفریق غار را بدست آورده و يك او جانمی در آن ساخته ، و چوب و خاشاکی پیدا کرده و نیم سوخته د سبالی که با خود آورده بود برای درگیران در میان خاشا کهای بسیار خشکی مانده و بوط خود را از بار آورد بواسطه نعل آهنین و سنگ پاره چقباقی که در راه یافته بودند آتش را بی فروخت .

این آتش تنهایی را روشن ساختن و گرم کردن درون مغاره خدمت نمود . مرغی که زده ده تون زده بود برای فردا گذاشتند . طعام شام شان را باقیانده شکار دیر و وزی و بادام کوهی تشکیل نمود .

سیروس خواست که تا بوقتیکه هنوز دنیا خوب تاریک نشده اطراف و جوانب را يك سیر و دوری کرده راه بالا بر آمدن زروه اصلی را که اصل مطلوب بست پیدا کند ، و کشفیات حل کردن مسئله جزیره است یا قطعه را بفردا بگذارد . زیرا از همین طرفی که قضاذه گان هستند چنان معلوم میشود که احتمال بالا بر آمدن بران نباشد ، و اگر بران زروه بالا بر آمده نشود زحمتی که تا به اینجا بر خود گوارا کرده اند بیهوده و هبامیرود ، و مهندس مسئله مطلوبه خود را حل کرده نمیتواند . لهذا سیروس سمیت با تفریق و ناب راه حاضر کردن طعام و زده ده تون سیبیه را بنوشتن و قوعات امر و وزی مشغول گذاشته خودش هار بر را با خود گرفته بیرون بر آمد .

شب بسیار لطیف و ظالمت هم کمتر بود . سیروس سمیت و هار بر بی آنکه با هم سخن بگویند بهلوی همدیگر به پیش رفتن آغاز نهادند . تا بجایی رسیدند که همه اطراف زروه مطلوبه را دور کردند ولی راه بالا بر آمدن آن زروه را که از سنگ پاره های بسیار

جسیم روی همدیگر چیده شده مانند یک کاسه برج بسیار عظیمی بالا برآمده بود یافتند .  
 از آن رو توقف کردن شان ضروری گردید . اما یک حسن تصادف بداد شان رسید  
 بر آمدن شان بر زروه مذکور ممکن شد . زیرا درین آنجا غازی در میان بونه های دامنه زروه  
 بنظر سیروس در آمده شناخت که ازین غار تا بسرزروه برج مانند بالا شدن ممکن است . این غار  
 از غارهایی بود که در وقت فوران آتشفشانی کوه قوت لاو یعنی مواد مذاب شده که در  
 وولکانها پدید آمده بعد از آن از اطراف کوه جریان یافته این غار را بوجود آورده است که  
 این غار ایشا ترا تا بزروه رسانیده میتوانست .  
 بدین غار آمدند . به تیره کی و تاریکی آن ندیده در آمدند مواد مذاب شده بعد  
 نیه نیکه در یک زمانی از آن ریخته و متصل نموده یک زینه طبیعی بوجود آورده بود .  
 به احتیاط تمام از آن زینه ها بدرون غار بالا شدن گرفتند . این غار در میان دهانه تنوره  
 اصل مجرای وولکان که تا بدرون مرکز زمین پایان رفته بسوی دهانه مخرج زروه اتانی  
 کوه بالا برآمده است . آمدیم بر مجرای این کوه آتشفشان درین هیچ شبهه برای مهندس  
 و هار بر نمائیم که کوه مذکور از سالهای بسیار درازی سراسر خاموش و منطفی شده است .  
 زیرا در درون مجرای بزرگ عمیق مهیب او که تا بحیث مرکز زمین فرورفته هیچ از  
 دود دیده نمیشود . و صداها نیکه مخصوص کوه های آتشفشان میباشد از درون این  
 مجرای نمی آید . در درون مجرای سکونت و آرامی . مطلقه حکمفرماست . هوای نسیبی  
 نیکه درون مجرای آن بر است سراسر صاف و با جزئه معد نیه نیکه مخصوص مجرای  
 کوه های آتشفشانست ممنوع میباشد . خلاصه این کوه آتشفشان سراسر خاموش  
 میباشد .

سیروس سمیت بواسطه این غاری که بدرون مجرای باز شده است و بیک آب موری  
 زیر برجهای قلعه ها مشاهبت میرساند چنان معلوم کرد که از دهانه مخرج بزروه کوه  
 برآمده بتوانند . هر آنقدر که بالا میبر آمدند داخل تنوره مجرای فراخی پیدا میکرد . و  
 در نقطه نیکه مجرای از زروه بهم چسبیده بود آسمان که پدیدار میکرد رفته رفته بزرگ



- ( ۸۹ ) -

شده میرفت ، و ستاره های درخشانی که در همان قسم سما معلوم میشدند رفته رفته بسیار  
میشدند .

به نصف شب چار ساعت باقی مانده بود که مهندس و هزار بر از بحر ابر آمده بر زروه  
قدم نهادند .

بسببیکه ظلمت بسیار کشیف بود اطراف و اکناف بصورت بسیار واسع دیده  
میشد . باز هم استقدر معلوم میشد که سه طرف بحر است . تنها جهت غربی در يك  
تیره کمی عمیق مانده معلوم نمیشد که آیا بکدام خشکه مربوط است یا آنهم با بحر محاط است ؟  
اماد برین اثنادر افاق محیط يك نقطه ضیاداری پدیدار گردید که این ضیاء طلوع قر  
نشر نموده ، اگر چه قر بعد از طلوع خود بکمی پس غروب نمود ولی بهما تقدیر شعاعیکه  
نشر نمود نقطه مجهوله را بیکقدری ضیادار کرده توانست .

مهندس دست هزار بر را گرفته گفت :

— مگر جزیره بوده !

### — باب یازدهم —

زروه کوه — درون بحر — اطراف همه بحراست —

هر چه که می بینند دگر خشکه بنظر نمی آید — آبا جزیره

مسکونت — نام گد اشتن جاها — جزیره

اینقولن .

بعد از نیمساعت مهندس با هزار بر از راهیکه آمده بودند برگشتند ، و در مغاره خود  
بر فقای خود پیوستند . مهندس گفت :

— رفقا ! طالع ناساز مار اینک جزیره انداخته . فردا نظریه جزیره بودن اینسر

زمین يك چاره کاری برای خود می اندیشیم .

قضا زده ها طعام خود شانرا بیک سکونی خورده در مغاره شیکه دو هزار و پنجاه

قدم از سطح بحر ارتفاع دارد بکمال راحت بخوابند .

فردای آن که ( ۳۰ ) م ماه مارچ بود مهندس با همه رفقای خود با زر زره کوه  
بر آمدن خواست زیرا اگر این جزیره از جزیره های خالی و غیر مسکون بحر محیط باشد که  
از راه مرور و عبور کشتیها و واپورها بیرون افتاده باشد در انحال برای قضا زنده گن  
بجایه تابوقت مرگ مسکن دائمی شان خواهد بود پس مسکن دائمی خود را بپایند  
که بخوبی به بینند و بدرستی بشناسند .

صبح وقت بود که مهندس با رفقای خود که سگ صادق هم داخل حساب بود از  
مغازه بر آمدند . مهندس امید میکرد که همه احتیاجات خود شان را از جزیره تدارک  
کرده بتوانند . زیرا جزیره را از هر چیزی توانگر یافته بود که همه موجودات آن بحال  
طبیعی بود . قابل استعمال ساختن آنها را سببی و کوشش نهادی موقوف میدید  
رفقای مهندس نیز بشرطیکه مهندس شان باشد از ان مردمانی نیستند که از هیچگونه  
سعی و کوشش روگردان شوند . علی الخصوص با تقرووف بعد از مسئله آتش افروزی  
مهندس چنان اعتدای بر مهندس پیدا کرده که نهایت ندارد .

سیروس برای بالا بردن زر زره بازها تراش دیدشبه را گرفت . بعد از آنکه همه  
اطراف زر زره برج مانند را دور کردند از غار مذکور داخل بحر شدند . امر وزهوا  
لطیف و بی ابر بود . بحر اوسمت و بزرگی هزار قدم بیک قیفی مشابهت برساند که  
کناره های دهن قیف عبارت از زر زره کوه است . داخل بحر از تصلب و انجماده معادن مدال  
شده شکلهای بسیار لطیفی پیدا کرده بود . این یک معلوم نمیشد که آیا آخر بحر آنجا  
ها فرو رفته باشد زیرا چونکه چقوری آن در میان یک تاریکی تیره درونی کم شده  
رفته است .

بعد از نیم ساعت هر پنج رفیق از دهن قیف مانند بحر ای کوه آتشفشان بر کناره های از  
و که با سنگ باره های مخروطی مزین بود بالا بر آمدند . هر پنج رفیق به هر طرف  
قطر انداخته فریاد کشیدند :



— هر طرف دریا! هر طرف دریا!

بواقعیکه همچین بود. هر طرف. موقعی را که اینها بران بودند بهر محیط کبیر استیلا کرده بود. مهندس به این امید بود که با یک بچشم روز در نزدیکهایک خشکه دیگری دیده بتوانم. حالا نکه در هیچ یکطرفی نه یک خشکه. و نه یک واپور. و نه یک کشتی باد بانی دیده میشد. گوید یک دایره بی انتهای این نقطه افتاده است که آن دایره نیز از بحر متشکل بوده است.

مهندس و رفقاییش یکجند دقیقه بی آنکه یک کلمه چیزی بگویند بکمال سکونت در اطراف بحر محیط کبیر نظر دوختند. چشمهای با ترف بد رجته یک دور بینی پر قوتست همه محیط افق را بکمال دقت از نظر گذرانیدند. هیچیک نقطه نیکی بخشکه. مشابه باشد دیده نشد. اول بارزه ده تون راه سخن را باز کرده گفت:

— آیینز کی این جزیره چقدر تخمین خواهد شد؟ زیرا اینجزیره که در میان ابحار محیط نامحدودی واقع شده آقدر بزرگ یک جزیره نیست.

مهندس بعد از یک چند دقیقه ملاحظه گفت:

— اگر بگویم که این جزیره از (۱۸۰) کیلومتر زیاد تر وسعت را مالک باشد. میندازم که خطا نکرده باشم.

پس اگر سیروس سمیت درین تخمین خود خطا نکرده باشد چنان معلوم میشود که این جزیره به بزرگی جزیره (ماله) یا (زانطه) خواهد بود. اما سواحل اینجزیره خیلی درآمده کپها و برآمده کپهای دارد که به آن سبب یک شکل منظمی ندارد. شکل اینجزیره از استقرار است که بیان میشود. ذاتاً از ده تون سیله به بسیار دقت نقشه و خریطه جزیره مذکوره را که بحقیقت بسیار بزرگ بود در ورق کتابچه خود همین صورت که بیان میشود رسم نمود:

نقطه ساحلیکه قضاوده کان دران افتاده اند بعد از آنکه یکسر بسوی جنوب شرقی دراز شده. بیرون بانک دماغه سرتیزی نهایت می یابد. باز از همان نقطه نیکی بران افتاده

اند چون ساحل ارسوی شمال شرقی امتداد دهم می بینیم که بادو دماغه نهایت می یابد  
که در میان این دو دماغه يك خلیج بسیار تنگی واقع شده است که دماغه های مذکور  
خلیج میان آن بدهن باز شده يك سکاهی مشابتهت میرساند .

در حد وسط سواحلی که از شمال شرقی بجنوب غربی تمتد شده است زمین يك  
محدب بزرگی پیدا کرده که کوه آتشفشان مذکور در طرف غربی این محدب میباشد  
بعد ازین موضع محدب ساحل يك معقري پیدا کرده بایک دماغه بسیار درازی که بدین  
يك حیوانی مشابتهت دارد نهایت می یابد .

عرض این جزیره بقدر ( ۹ ) میل تخمین میشود . این عرض در مابین ساحل  
که شمینه ها در آنست و محدب که کوه در آن میباشد واقع شده است طول جزیره از دو  
دماغه نیکه در طرف شمالست تا به دماغه شبه جزیره مثالیکه در جنوبست بقدر ( ۱۰۰ )  
میل تخمین میشود .

تشکیلات ارضیه جزیره ازینقرار است : سه قسم زمینهای جزیره عبارت از سنگستان  
ورنگستان غیر منبتست . يك قسم دیگر آن سبزه زار و جنگل بهم پیوسته بر درخت  
آب دار است . قضاذه کان این راهم بکمال حیرت دیدند که در مابین کوه آتشفشان و  
شمینه هایک تالاب بسیار باصفایی موجود است . از زرو کوه اگر چه این تالاب باسط  
بحر برابر بنظر میخورد ، ولی مهندس بعد از ملاحظه دانست که تالاب از بحر تخمیناً بقدر  
سه صد قدم بلندتر است . یا تفروفت گفت :

— چنان معلوم میشود که آب این تالاب شیرین باشد .

هائبر — من چنان میبینم که يك جوی آب هم در تالاب میریزد .

مهندس — ها ، چون چنینست البته که آب تالاب بدررفت هم داشته باشد که آنرا  
در وقت بازگشت می بینیم .

سیروس سمیت و رفقاییش بقدر یکساعت بر زرو کوه نشستند جزیره در پیشگاه  
نظرشان تمامها جلوه گر بود . علی الخصوص سبزی و خر می جنگل و زردی رنگارنگ



— ( ۹۳ ) —

ساحل ، و آبی رنگی تالاب و نهر هایك . نظره لطیفی تشکیل داده بود . حالا برای  
قضازده ها حل کردن يك مسئله مانده بود که آیا جزیره مسکونست یا خالی ؟ این سوال  
از طرف زده تون پرسیده شد . بجواب این سوال از حالا گفته میشود که جزیره غیر  
مسکونست . زیرا سیاحان از وقتیکه جزیره افتاده اند و تا بحال هر انقدر که گردش کرده  
اند هیچ يك اثر انسان تصادف نکرده اند . از زروه کوه نیز هر طرف که نظر می اندازند نه  
يك دودی ، و نه يك خانه ، و نه يك بنایی که بودن انسان را نشان بدهد پدیدار نیست . اما  
با وجود اینهم چون درونهای جنگل ، و آخر های دماغه جنوبی هنوز بخوبی دیده نمیشود  
يك حکم قطعی داده نمیتوانند .

حالا دو مسئله دیگر هنوز مانده که آیا جزیره بر راه رفت و آمد و ابور ها میباشد یا نه ؟  
آیا از جزیره های نزدیک آن که گاهی در بخامردمان بومی اینسرزمینهای آید یا نمی آید ؟  
اینستکه جواب این سوالها در بنوقت یکقدری مشکل مینماید . اگر چه در نزدیکهای  
جزیره نابدجه شیکه چشم کار میکنند دیگر خشک معلوم نمیشود اما احتمال دارد که مردمان  
بومی اینسرزمینها با کشتیهای خودشان آمده بتوانند . آمدیم بر مسئله شیکه آیاراه  
وابور ها برین جزیره هست یا نه ؟ این مسئله آنوقت حل میشود که سیروس سمیت عرض  
و طول جزیره را تعیین بکنند که آنهم بدون آلات حل نمیشود : و مهندس نیز آلات  
ندارد .

زده تون خریطه جزیره را کشیده و به اتمام رسانیده بود . جنگلها ، نهرها ، تپه  
ها همه مرقم گردید . در انشا شیکه از زروه کوه میخواستند حرکت بکنند . مهندس گفت :  
— دوستهای من ! حالای بنیند که طالع ناساز ما را بیک جزیره انداخته که همه او  
حساف و احوال آن نایکدرجه بر ما ظاهر و هویدا گردید . از روش حال چنان معلوم میشود  
که تا بسیار وقتها در اینجا ماندنی باشیم ، بلکه اگر کدام وابوری بایک تصادف فوق العاده  
پیش نشود تا بوقت مرگ در اینجا بمانیم .

زده تون — دوست عزیز من ! اگر چه طالع ناساز ما را در اینجا انداخته است ولی

شکر است که همه یکجا همتیم . علی الخصوص که همه ما از سخن شما بیرون نمیرویم .  
آیا همچنین نیست دوستهای من !

هزار دستهای مهندس را گرفته گفت :

— من همیشه به شما مطیع .

ناب فریاد بر آورده گفت :

— من همیشه برای افتدی خود بنفدا ساختن جان خود میبالم .

یا تقرووف -- سخن آمد بر من . من میگویم که از برکت علم و فن شما وسی و کوشش شما

این جزیره را در کم وقت مانند یکی از شهرهای بازیافت امریکا آباد میکنیم . درختان

ها میسازیم . تلگرافها را بنا میکنیم ، و بیک حال مملکت بسیار تمدنی در آورده

روزی از روزها رفته بچگونه متبوعه خودمان تقدیم میکنیم ! اما یک چیزی میخواهم

که ما خود را در اینجا نماندنی بلکه مهاجرانی که برای آبادی اینجا آمده باشیم بدانیم .

سیروس سمیت ازین سخن یا تقرووف خنده خود را منع نتوانست نمود . آرزوی

یا تقرووف به اتفاق آراء قبول کردید . یا تقرووف گفت :

— چون چنانست بر خرید که برویم و بکار و بار خود آغاز کنیم .

مهندس -- یکقدری به ایستید دوستان ! جزیره خود را دیدیم نقشه آنرا گرفتیم .

حالا چنان ببیندازم که برای خود جزیره ، و نهرها ، و جنگل ، و کانه ها ، و خلیجها ،

و دماغه های آن بیک نامی بنهیم .

زده تون -- بسیار خوب میشود .

یا تقرووف -- هم بسیار ضرور و لازم چیز است . زیرا اگر نامهای اطراف

نباشد بهر طرفی که برویم بجه نام وجه عنوان خواهیم رفت ؟

هزار -- آیا نام شمینه ها نیز تبدیل خواهد یافت ؟

یا تقرووف -- اگر برای من باشد نام این مسکن اولین خود را تبدیل ندیم .

سمیت -- بلی ، یا تقرووف درست میگوید . شمینه بنام خودش باشد .



یا تقریف — بسیار خوب . حالاماهم چنانچه ( رو بنون ) کرده بود بکنیم مثلا  
( خلیج قدرت ) ( دماغه قشالو ) ( دماغه نویدی ) نامها بگذاریم .  
هاربر — ازینکه اینچنین کنیم چرابنامهای موسیوس پیروس ، و موسیوزده ده تون ،  
وناب جاهارا نام ندهیم .

ناب دندانهای سفید خود را بچند دندان نامی نشان داده گفت :

— بنام من هم ها ؟

یا تقریف — البته ، چرانشود ؛ مثلا اگر ( خلیج ناب ) یا آبسای ( زه ده تون )  
بگوئیم چه میشود .

زه ده تون — من چنان میدانم که نامهای شاهیر مردمان ملک خود ما را بنویسم  
که به اینصورت هیچ نباشد آهرا یاد آوری میکنیم .

— سیروس — بلی ، برای آبسا ، و خلیج و دیگر چیزهای کلان فکر زه ده تون  
مقبولست . مثلالین کمانه بمری جهت شرقی را ( کمانه جهایر منفقه ) بگوئیم ، و کمانه  
بزرگ جنوبی را ( کمانه واشینگتون ) ، این کوهیکه بر سر آن هستیم ( کوه فرانکلن ) .  
این تالابن که دیده میشود ( تالاب غرانت ) بگوئیم چه ضرر دارد . و دیگر جاهای  
خوردوریزه را در وقت کشت و گذار نامهای مناسب شکل و موقع شان بنویسیم .

این تکلیف مهندس به اکثریت آراء قبول گردید . زه ده تون درخریطه که  
نقشه کرده بود کمانه جهایر منفقه ، و کمانه واشینگتون ، و کوه فرانکلن ، و تالاب غرانت  
را چنانچه مهندس گفته بود قید و ثبت کرده گفت :

— این شبه جزیره جهت جنوبی را [ شبه جزیره مار ] و دماغه شیکا درمتهای  
آنت « دماغه مار » بگوئیم . زیرا بمار بسیار مشابهاست دارد .  
مهندس — قبول است .

هاربر — خلیج جهت شمالی را که درمابین دو دماغه مانند دهن حیوانی بازمانده  
است ( خلیج سگهای ) بگوئیم چرا که بدهن سگهای بسیار میماند .

— ( ۹۶ ) —

یا تقروف — اینهم بسیار خوب . به دو دماغه شیک در دو طرف آنست ( دماغه  
ماندیبول ) گفته شود .

ژده تون — امامدماغه دو عدد است .

یا تقروف — چه میشود ما هم ماندیبول جنوبی ، و ماندیبول شمالی بگوئیم .

ژده تون — بسیار مناسب . نوشته شد .

یا تقروف — ایندماغه طرف جنوب شرقی را چه نام بدهیم .

ناب — بگذارید که برای این دماغه من یک نامی بگذارم چونکه این دماغه به بجه

یک جانوری میباشد آنرا « دماغه بجه » بگوئیم چه ضرر دارد .

همه قبول کردند . یا تقروف ازین کار بسیار محفوظ مینماید . یک کمی سعی کرده

برای نهریکه در پیش شینه های شانست ( نهر مرسی ) ، و برای جزیره کک کوچکی

که اول بران افتاده بودند [ جزیره سلامت ] ، و برای میدان بلندی که بر سر شپه

ها و سنگستان دیوار مانند لب دریا واقعه شده ( منظره وسیعه ) ، برای جنگل ( جنگل

فاروست ) نام نهادند که به اینصورت جاهای مشهور جزیره تقسیم و نویسم گردید .

آمدیم بر مسئله تعیین کردن . موقع جزیره که در کدام خط طول و عرض گرفته

واقعه شده . این مسئله را نیز مهندس وعده نمود که فردا بسایه طلوع وغروب شمس آرا

نیز تعیین میکند که تفصیلات آن بعد ازین ذکر خواهد شد .

این کارها همه کامل شد . در اثنا شیکه میخواستند از کوه فرو آید یا تقروف بصدای

بلند گفت :

— باشید کجا میروید ! حقیقتاً ایان هم بسیار مردمان بیفکری بوده ایم .

مهندس — چرا ؟

یا تقروف — آیا جزیره خود را چه نام بدهیم ؟ آیا اینرا فراموش کردیم ؟

ها رو دیگر فقط جزیره را بنام مهندس . و سوم کردن میخواستند اما سروس

سمیت گفت :



— دوستان من! برجزیره خود نام بزرگ ترین آدم مملکت خود ما ترا بنهیم،  
و (جزیره لینگولن) بگوئیم.

این رأی نیز از طرف جمله رفقا قبول گردید.

این حادثه در (۳۰) ماه مارت سنه (۱۸۶۵) جریان کرده است که (جنرال ابرا  
هم لینگولن) مشهور ازین تاریخ پانزده روز بعد ترك حیات کرده بود.

### — باب دوازدهم —

برابر کردن ساعت ها — یا تقرووف دیوانه است — دود — شهر فریق روز —

مجموعه نباتات جزیره لینگولن — مرغان کوهی — قانغوروها —

تالاب غرانت — عودت بشینه ها .

پنج نفر سیاحی که در جزیره (لینگولن) مهیانشدند از مجرای کوه آتشفشان فرو آمدند.  
بعد از نیم ساعت به زره دوم سطح مایل واصل شدند. یا تقرووف از رسیدن وقت طعام  
چاشت خبر داد. مهندس وزه ده نون برابر کردن ساعت های خود شانرا لازم دیدند.  
ساعت زه ده نون يك (قرونو مترو) ی مکملست که از ریشمونند تا به اینجا مکمل در  
رفتار، و به افق شهر مذکور کامل العیار شده است. مخبر زه ده نون هیچگاه کوك کردن  
ساعت خود را فراموش نکرده است. اما ساعت مهندس بسبب دوسه روز غائب بودن  
او طبعاً استاده شده بود. مهندس بوضعیت شمس نظر کرده عیار ساعت خود را تخمیناً  
برابر نمود. زه ده نون نیز خواست که ساعت خود را برابر کند اما مهندس او را  
نگذاشته گفت:

— شما باشید عزیز من سبيله آیا ساعت شما عیار شهر ریشمونند نیست؟

گفت — بلی، تبدیل نداده ام.

مهندس — بنا برین ساعت شمارا دایره نصف النهار شهر مذکور میدانیم که شهر

ریشمونند و شهر واشینگتون چنانست که بریک زمین واقع شده باشد.

ژه ده تون - بلی هیچ شبیه نیست! همچنین است .  
 مهندس - چون چندینست ساعت خود را بحال خودش بگذار بعقرش هر کردست  
 تزئید . چونکه این با لازم میشود .

مرغ ترا بونا ترا یا تقروف یک کباب بسیار اعلائی کرده یک طعام بسیار مکمل  
 خوردند . شکار موجوده نیکه دردست داشتند تمام شد . اما یا تقروف از نمشله هیچ  
 اندیشناک نبود . زیرا ازین یک خاطر جمع بود که تا رسیدن بشمین هاتوب البت یک چیزی  
 بدست خواهد آورد . و باخود میگفت که : « از مهندس رجاکم که یک قدری بارون ،  
 و تفنگ بسازد تا ازین مشکلات بی شکاری واریم . » عجب خیال خام! یا تقروف دیوانه است!  
 در وقتیکه از سطح مایل حرکت میکردند سیروس سمیت رفیق خود شاز اینگونه  
 ها از یک راه دیگری تکلیف نمود . مهندس میخواست که تالاب بسیار لطیفی را که از  
 بالادیده بود از نزدیک مشاهده نماید . لهذا بهمانسو فرامده کنار یک نهر خوش جریان  
 براق کوچکی را گرفته روان شدند . این نهر همان نهریست که به تالاب میریزد ، هیچ  
 شبیه نیست که سیاحترا بصوب مقصودشان می رساند . در انستای راه باهمدیگر سخن زده  
 و اختلاط کرده میرقنند . اطراف جزیره را بنه های نیکه رفقا بر آنها نهاده بودند یاد میکرد  
 دند . یا تقروف بکمال مسروریت میگفت :

— هاربر! راههای جزیره خود را خوب آموختیم . مثلاً اگر راه تالاب غرائت  
 را بگیریم ، و یا از جنگل فاروست کنار نهر مرسی را بگیریم همه حال میدان منظره  
 وسیع و از انجا بکمانه جواهر متفقه می رسم .

رفقا اینرا هم در مابین خودشان قرار دادند که تا یک ماده مهمی روندند از همدیگر  
 خود هیچگاه جدا نشوند . در جزیره بسببیکه اثرهای قدم حیوانات در نده و جنبه  
 دیده شده از انرو به احتیاط حرکت کردن لازم است ، و برای آنکه نفس خودشان را  
 از آنها جدا فم کنند همیشه یکجا بودنشان لازم است . در راه هاربر و یا تقروف و اب  
 توپ را به پیش روی خود انداخته پیشتر میروند . ژه ده تون و مهندس از عقبشان می



آیند . زده تون هر دیدنی خودش را در کتا بچه جیبی خود ثبت دفتر مینمود .  
 مهندس چشمهای خود را بر زمینی که بران میرفت دوخته هر بار چه معدنی یا نباتی را  
 که میدید برداشته معاینه میکرد و بعضی از آنها را در جیب خود پر میکرد . یا تقرووف  
 بدیگر رفقای خود گفت .

— ترا بخدا بگوئید که این موسیوسیروس ما از زمین چه جمع میکند من هر چه که می  
 بینم هیچ چیزیکه ارزش داشته باشد نمی یابم .

درین اثنا هاربر و ایس گفته به نزد مهندس بیامد . زده تون پرسید که :  
 — چیست اولاد ؟

هاربر — صد قدم بیشتر از میان سنگها بالا بر آمدن دود را دیدم .

زده تون — یعنی معلوم میشود که در اینجا آدم خواهد بود ؟

مهندس — تا خوب ندانیم که حقیقت چیست زنهار که خود را نشان ندهیم . از همه بیشتر  
 من از وحشیهای این سرزمینها میترسم . آیا توپ کجاست ؟

هاربر — توپ از همه بیشتر پرود .

مهندس — آیا عووه نمیکند ؟

هاربر — نی .

مهندس — خیلی عجب است . یکبار بخوا هیمش .

اینرا گفته مهندس ، و مخبر ، و هاربر در نزد پانقرووف و ناب که پیش بودند رفته  
 همه شان در پشت یک سنگی پنهان شدند . در اینجا قدر صد قدم بیشتر از میان سنگها یک دود  
 زرد رنگی را دیدند که بهو ابالامیو آمد . مهندس بایک اینشلاق پستی توپ را آواز داد .  
 رفیقهای خود را بمنظر شدن امر نموده خودش تنها بطرف محلی که از آن دود  
 میبر آمد روان شد . چار نفر رفیق در حالتی که بازگشتن مهندس خود شانزابه بسیار  
 بیصبری انتظار میکشیدند بنا بر آواز دادن مهندس همه کی بسوی دود دویدند .  
 مهندس ذاتاً از بوی آن دانسته بود که دود از چیست ؟ چار نفر رفیق چون به نزد مهندس

— ( ۱۰۰ ) —

بیامدند اول بقوه شامه شان يك بوی بسیار بدی رسید. مهندس گفت :

— دوستان ! دود ازین معدن کو کردیکه در نجاست میراید . اگر امراض جنونیه داشته باشید بواسطه غسایکه درین آب بکنید دفع میشود .

یا قروف — بسیار افسوس میکنم که بهمچنین يك مرضی گرفتار نیستم تا شرف غسل این آب دود آلوده ببارک نایل میشدم . هیچ نمیدواید بکاش یکقدری ریش کرده بودید . قضایه ها تا بجا نیکه دود از ان بالا میرامد پیش شدند . در انجا يك معدن کو کرد صوده داری دیدند که بصورت مایع یعنی آبکین . از زمین میرامد . آب این معدن با هوا اختلاط کرده جوهر ( مولدالموضه ) را که آنرا ( ایدروژن ) گویند بلع کرده ( حامض کبریت ماء ) جوهر بدبویی را حاصل کرده نشر مینماید .

سپروس سمیت دست خود را در میان آب معدن در آورده دید که بدرجه دست سوز زانیدن نبود . مزه آنرا چشیده دید که شیرین مزه است درجه حرارت آنرا درجه سی و پنج سانتیگراد یافت . هاربر پرسید که :

— از چه دانستید که درجه حرارت آن ( ۳۵ ) است ؟

گفت — وقتیکه دست خود را در آب فرو بردم هیچ يك گرمی وسردی حس نکردم که ازین دانستم که حرارت آب مساوی باحرارت وجود انسانی که عبارت از حرارت غریزی میباشد هست که آنهم ۳۵ درجه است .

معدن کو کرد درینوقت برای مهاجرین جزیره لینگولن — بلی بعد ازین قضایه که ترا بابت تسلیب یا قروف مهاجرین مینامیم — هیچ فائده نمی بخشد . لهذا از انجا باز بر راه خود روانه شدند ، و در يك درختزاریکه بسیار درختهای صاف و بلندی داشت در آمده کنار نهر مذکوری که بران می آمدند پیروی کردن گرفتند . زیرا مهندس میدانست که این نهر کج و بیج آخر ایشا نراه تالاب غرانت خواهد رسانید . جوی مذکور در میان این پیشه لطیف از مجراهای ماریچی در جریانست . بسببی که در آب آن حمض حدید آمیخته شده است و رنگش سرخ دیده میشود که به آنسبب زود تمام آن



پیدا شده ( قریق روز ) یعنی ( جوی سرخ ) نهادند . این نهر واسع و چقور يك نهر  
 يست که آبش خیلی صاف و بر اقصت . اگر چه اکثر مجرای آن ریگ است ولی در بعضی  
 جاها از سنگلاخها جریان یافته شالاهای بسیار لطیف و خوشهائی تشکیل میدهد .  
 بقدریکنیم میل امتداد نموده به تالاب میریزد . عرض آن بقدرسی قدم است . آب  
 نهر خیلی شیرین و خوشگوار بود که به اینسبب آب تالاب نیز شیرین باید بود . اگر در  
 کنار این تالاب يك جای قابل سکنا بیابند برای مهاجران يك نعمت عظمائی شمرده میشود .  
 در ختانی که در کنار این نهر ( قریق روز ) است بدر ختانی که در کنار نهر ( مرسی )  
 میباشد مشابه نیست . این در ختان از جنس در ختان راست و بلندیکه سرهای شان  
 مانند یکیک سایبان بزرگی و مخصوص منطقه قطمه اوسترالیا و ناسهانیاست میباشد ،  
 مادرین ناول خود ما همیشه ماه مارت را که تقریباً مطابق ماه حمل است ذکر میکنیم  
 که بخیمال قارین گرام خواهد رسید که موسم هم اول بهار خواهد بود . حالآنکه اینخیمین  
 نیست . در مملکتها نیکه در نصف کره جنوبی واقعت ماه مارت آن مقابل ماه ایلول است  
 که مطابق ماه میزان نصف کره شمالیست . لهنذا در جزیره لیتقولن که در نصف کره  
 جنوبی واقعت درینوقتی که قضا زده گان در آن افتاده اند موسم تیر ماه است . بر گهای  
 در ختان نوبه افتادن رو نهاده است . اکثر در ختها از جنسیست که مانند نیشکر يك ماده  
 شیرینی بعمل می آورند . مهاجران در میان در ختها اگر چه درخت جوز هندی را  
 جستجو کردند ولی نیافتند . بر در ختان بیشه مرغان مختلف الجنس مخصوص این  
 منطقه همانند ( قاقانوس ) و ( دودو ) ، و [ طوطی ] و « فلوریه » بنظر بر میخورد .  
 دفعته از طرف در ختهای بهم پیوست و غلوی جنگل يك صدای غیر منتظمی مرغان  
 آمده هار بر شناخت که صدای ( سوکلون ) نام مرغیکه [ مرغ دشتی ] میگویند  
 میباشد . لهنذا احتیاط را فراموش کرده باناب به آنطرف دوید ، و يك دودانه از آنها  
 را بسنگ و چوب بدست آوردند هار بر کبوترهای جنگلی ، و دیگر نوع مرغان خوش  
 کوشی نیز اگر چه در جنگل دیده بود ولی از بی اسبابی یکی از آنها نزدیک شده نتوانسته بود .

— ( ۱۰۲ ) —

بعد از کمی بعضی حیوانات چارپای بسیار نزدوی دیدند که هاربر آنها را شناخته گفتند:  
— وای قانغور و !

یا تقروف — آیا کوشش خور دنیست ؟

زه ده نون — اعلا یک مهبانی شکمهاست .

بمجردیکه از زبان زه ده نون این سخن بر آمد ، ناب و یا تقروف در بی قانغور وها بدویدن افتادند . هر قدر که رفقای شان فریاد کردند که گرفته نمیشود ولی آنها گوش نداده بردویدن دوام نمودند . بعد از چند دقیقه بیپوده مانده و خسته شده پس گفتند .  
توب نیز گرفتن چیزی کامیاب نشده بود . یا تقروف نفسک زده بیک اضطراب مهندس را گفت :

— موسیوسیروس همه حال تفنگ ساختن لازم است . آیا این ممکن خواهد بود ؟  
مهندس — بلکه ممکن است اما در اول امر تیروکن بسازیم بعد از آن برای تفنگ می اندیشیم .

یا تقروف — آیا تیروکن ؟ او تیروکن بجه کار می آید ! آن یک کار بجه بازیست !!  
زه ده نون — کبر نکنیم موسیوسیروس . باروت و تفنگ هنوز از اختراعات بیرو زه است . حالا که تیروکن از صد ها عصر بیشتر سلاح یگانه جمعیت بشره است .  
زیرا اگر چه آلات ناربه نوبک چیز است اما بکمال تأسف بیان میشود که محاربه ها بسیار قدیمست .

یا تقروف — حقدارید موسیوسیروس . من همیشه همچین سخنان بیفکرانه میگویم .  
هر اعدو را بداندید .

هاربر — ذاتا گرفتن اینجیوانات نیز بسیار مشکلست . چونکه این قانغور وها بقدر دوازده قسم میباشد که یک رقم آن سرخ و دیگر آن ...  
یا تقروف سخن هاربر را بریده گفت :

— هاربر ! برای من بدنیایک نوع قانغور و است که آنها هم رقم خوردنی است و السلام



— ( ۱۰۳ ) —

این اصول تقسیم یا تقرووف هر کس را بخنده آورد . لکن خنده کردن خود یا تقرووف محال بود . زیرا بسببی که شکار کملی که طعام شام را بشکم سیری تشکیل بدهد موجود نبود اما طالع باز به امداد یا تقرووف رسید . چونکه توپ درین اثنا بکمال دقت هر طرف را میباید . اما از وضعیتش چنان معلوم میشد که دریندفعه سگ وفا کار برای نفس خود شکار خواهد کرد . ناب این وضع که سنگی توپ را دانسته هیچگاه او را از زیر نظر دور نمیداشت . بعد از یک کمی سگ بساخت شده خود را میان یک بوته زاری بر تاپ نمود . هماندم بعضی صداهای چغچغ یک حیوانی بر آمد . ناب دانست که سگ شکاری بدست آورده است . او نیز بهمان طرف خود را پرتاب نمود . دید که توپ بر یک آشیان خرگوش هجوم نموده سه چار چوچه های میانه سالی دارد . توپ بر دو سه چار چوچه مذکور حمله آورده بضر به دندان آنها را زخمی کرده بود و یکی از آنها را خودش گرفته بکمال اشتها تناول مینمود . ناب سه چوچه خرگوش که هر یک از مرغ سوکاون بزرگتر بود بدست خود گرفته در نزد رفقآ آمد . هاربر چون حیوانات مذکور را بدید گفت :

— اینها از جنس حیوانات قاضمه میباشد که خالهای سبز بر آنهاست و از خرگوش بزرگتر و سر لسریدم میباشد . . . . .

یا تقرووف باز سخنش را بریده گفت :

— از کوشتش سخن بگوئید که چسانست ؟

هاربر . — کوشتش از کوشت خرگوش بهتر است .

یا تقرووف — مطلوب همین است . جنس و نوع آنرا بعد از جویدن استخوانهای شان می اندیشیم .

قضایزده کان باز بر راهیکه داشتند دوام نمودند . هر قریق روز درینوقت از زیر درختان بسیار جسم (ساقز) که آزاره مصطکی میگویند، و درختهای [بانتیاسی] در گذر بود . دیگر بعضی درختانی هم بود که طبیعت شناس نوجوان ما آنرا نمیشناخت .

هر آنقدر که پیش میرفتند نهر فراخ شده میرفت . سیروس سمیت دانست که  
 آبریزش نهر نژد یکشده اند . بعد از کمی از میان بیشه زار آبریزش نهر که عبارت از  
 تالاب غرانت است پدیدار گردید . نهر به تالاب می آویخت . نقطه آمیزش نهر در  
 جهت ساحل غربی تالاب بود . این موقع که مهاجران به آنجا رسیده اند الحقی که  
 شایان تماشا یک جا نیست . چار طرف این تالاب صفا ناب خوش آب با اشجار لطیفه  
 و خرم محاط است . وسعت سطح خارجی آن بقدر دوصد جریب می آید . از میان  
 درختان سبزی که ساحل شرقی تالاب را در بر گرفته بحر معلوم میشود . در طرف شمال  
 تالاب یک دایره منحنی رسم میکنند . در ساحل جنوبی آن بر سر یک سنگ بزرگی که  
 مانند یک جزیره در تالاب واقعه شده بود بسی مرغهای آبی مختلف نشسته بودند که  
 در میان آنها بسی مرغهایی که نظر شکار یا نرا بخود جلب میکرد و وجود بود .  
 آب تالاب شیرین ، و بسیار صاف و یک کمی سیاه رنگست در میان آن موجود  
 بودن انواع ماهی دیده میشد . زه ده تون گفت :

— این تالاب بسیار لطیف است . در اطراف آن ساکن باید شد .

مهندس — ساکن میشویم .

مهاجران چون میخواستند که از کوتاه ترین راهها بشمینه هارسند از ترواز  
 ساحل جنوبی تالاب برفتن مجبور شدند . از میان فیزار کنار ساحل بزحمت برای  
 خودشان راه پیدا کرده بسوی میدان ( تپه منظره وسیعه ) متوجه شدند که از آنجا  
 بشمینه هافرو آمدن آسان بود . بعد از آنکه بقدر دو میل در کنار تالاب رفتند در  
 ختها شیکه تپه منظره وسیعه را احاطه کرده بود پدیدار شد . این میدان تپه را که از میان  
 قطع کنند بر جای کج کردی نهر مرسی فرو می آید که از آنجا بشمینه رسیده  
 آسان میناید .

مهندس به این مراق افتاد که بدر رفت آب تالاب را پیدا کند که از کدام نقطه آبی  
 زیادی را که نهر قریق روز دران میریزد بخارج میبرد . هیچ شبهه نیست که آب



های تالاب از میان سنگ های سنگلاخ بلندی که بطرف بجزر است و مانند دیوار سنگی طبیعی بالا برآمده بساحل ریخته با بجزر خواهد آمد بیخت . مهندس خیال آنرا داشت که از نزول آب به این بزرگی از بقدر . موقع بلند قوت بسیاری حاصل میشود که در مال از ن فائده گرفتن لازمست . لهذا ساحل بلند تالاب را که بطرف ساحل بجزر است نیز گردش نمودند ولی از بجزر ای بدر رفت آب تالاب هیچ اثری نیافتند . بدیگر اطراف تالاب نیز نظر انداختند باز هم هیچ یک جوینی یا شالاله ندیدند .

ساعت چار شده بود . برای حاضر کردن طعام شام و استراحت کردن بشهینیه ها رفتن لازم بود . لهذا قضا زده گان از ساحل تالاب پس عودت نموده و میدان تپه وسیع را از میان قطع کرده بر ساحل چپ نهر مرسی فرو آمدند و از آنجا بشهینیه ها واصل شده هماندم آتش افروختند . بانقرووف و ناب بخاطر کردن طعام مشغول شدند . طعام حاضر شد ، و بکمال اشتها شکم سیر تناول کردند . در وقتیکه هر کس میخواستند بخواب بروند سیروس سمیت سنگ بازه هاشیکه در راه جمع کرده بود یکان یکان از جیب بر آورده گفت :

— دوستان من ! به بنید : این آهن است ، این از مرکبات کبرئیه است ، این کیل است ، این کلس است ، اینهم زغال سنگ . این است خزینه هایی که ما بران مالک می باشیم . پس اگر کوشش و رزیم از همه اینها فائده میبرداریم .

### ۵۰۰ باب سیزدهم ❦

بر توپ چه پیدا میشود — ساختن تیر و کان — دستگاه خشت بخته —

دانش کللی — ظرفهای مختلف مطبخ — دیگ نخستین —

فر نعل بیابانی — مطالعه مهمه در باب علم هیئت .

روز دیگر بوقت صبح بانقرووف پرسید که :

— خوب ، و سیوسمیت ! اول از کدام کار آغاز میکنیم ؟

-(۱۰۶)-

مهندس - از کار اول .

بواقعیکه مهاجران در هر چیزی از اول آن به آغاز کردن مجبور اند . در دست شان هیچ يك اسباب و آلاتی موجود نیست . دیگر آلاتی که به آن آلات بسازند نیز مفقود است . برای صبر کردن فرصت هم ندارند ، زیرا بهر چیزی بشدت احتیاج دارند . لازم است که بساختن اسباب دفع احتیاجات خود آغاز کنند . اما با چه چیزی و کدام آلات ؟ آهن شان هنوز در میان خاک و سنگ . کاسه و کوزه شان هنوز بحالت کپل ، والحاصل هر محتاج الیه شان « باده در تآك و شیشه در سنگ است » . بنابراین اول آهن باید حاصل کنند تا از آن آلات و ادوات بسازند ، و با آن آلات و ادوات احتیاجات خود را رفع کنند . بواقعیکه مهاجران آدمان فوق العاده با غیرت و همت مردمانی هستند . معلوم است که هر بر در علوم طبیعی دارد خیلی منفعت بخش میشود ، ناب يك مجسمه صداقت ، در هر کار مهارت دارد ، عاقلست ، مانده گی را هیچ نمیشناسد . قوتمند و قوی البینه است . يك می آهنگری هم میدانند . یا تقرووف در هر بحر کشتیانی کرده . نجار بسیار مکمل است . کشتی ساز است ، در وقتی که در عسکری رفته بود بخیاطی عسکری کار کرده است . بکشتکاری و باغبانی مرافی زیادی دارد . والحاصل ما نند هر کشتیانی هر چیزی واقفت .

(کار اول) که مهندس گفته عبارت از يك اسبابیست که مواد نخبین کار را از حالی بحالی تبدیل بدهد . در بنیاب حرارت ، واسطه بسیار بزرگ و یکنانه کار هاست . حرارت از آتش بحصول می آید که زغال سنگ و چوب در جزیره خیلی وافر است . اما چیزی که اول لازمست همان ساختن يك داشبست که آتش در آن افروخته شود .  
یا تقرووف پرسید که :

- آیداش برای چه بکار می آید ؟

مهندس - رای ساختن کاسه و کوزه بیکه بآن احتیاج داریم .  
یا تقرووف - آیداش را با چه خواهیم ساخت ؟



مهندس — باخشت بخته و چونه .

یا نقروف — خشت بخته را از چه خواهیم ساخت ؟

مهندس — با کیل (۱) برویم بخیر، و بکار آغاز کنیم . برای آسانی کار دوش خود را در جاییکه کیل موجود است میسازیم . ناب خوردنی پیدا میکنند . ما هم آتش را حاضر میکنیم .

زده تون — چون اسباب شکار را نداریم اگر شکار بدست نیاید و گرسنه بمانیم چه خواهیم کرد ؟

یا نقروف — هیچ نمیبود یک کار را اگر میداشتیم ؟

سیروس سعیت خود بخود گفت : « راستست برای بریدن یک کار ضرور است . »  
یکی یکبار چشمهای مهندس بدرخشید : و سگ خود را آواز داده گفت :  
— توپ اینجا بیا .

سگ در پیش افندی خود دوید . مهندس سر سگ خود را گرفته تسمه فولاد نیک در گردش بود بیرون بر آورد ، و از میان دوباره کرده گفت :  
— بگیر یا نقروف ! دو کار د !

تسمه کردن سگ از فولاد بسیار اعلا و نازکی ساخته شده بود که اگر دم آن را بر یک سنگی زده زده باریک سازند و باز بر یک سنگ صافی مالش داده بگو کنند اعلا کار دی میشود . یا نقروف در حال فولاد پاره هارا بحال کار در آورد ، و یک بلو سنگ اعلائی نیز از لب دریا بر آورده دم آنها را آن تیز نمود . و یک سر آنرا بسنگ زده زده گول و تیز ساخت ، و بیک دودسته محکم چوبی در آورده کاردهای کلمی بوجود آورد که مهاجران بآلک شدن این دو کار در چنان گمان بردند که مالک یک خزینه شده اند . مهاجران برآه افتادند . بساحل غربی تالاب که مهندس در آنجا کیل یافته بود رفتند . در آشنای راه هار بر از شاخهای درختانی که وحشیان امریکا از آن گمان میسازند چوبهای مناسبی بریدند . ولی احتیاج بزهی که بران به بندند مانده بود . بکنوع درختی (۱) کیل ، گل سرخ کللی را میگویند که بونه های آب ساختن فزات و برای بسی چیزها بکاری آید .

— (۱۰۸) —

که هار بر نام آنرا (هیلسوس) گرفت یافتند که پوست ایندرخت بسیار قوی و نرم است .  
یا تقرووف پوست ایندرخت را تاب داده و مانند زهی ساخته بر کمان ها به بست . حالا  
کار بر تدارک تیر بود . تیر هار نیز اگر چه از خمیجه های راست و صاف بعضی درخت های  
قوی بریدند ولی بیگانی که بر نوك آن پندازند نیافتند . یا تقرووف گفت :  
— آنرا نیز البته خواهیم یافت .

قضایه کان یخا نمان بجاییکه یکروز بیشتر مهندس نمونه جمع کرده بود و اصل  
شدند . خاك این محل برای ساختن خشت بخته کار آمد و صالح بود که اگر این خاك  
باز یک آمیخته شده خمیر کرده شود ، و با آتش بخته شود بخته اعلا بی از آن  
بوجود آورده میشود .

خشت بخته اگر چه در قالب خشك میشود ولی مهندس در بنوقت بساختن خشت  
بخته را بدست اکتفا ورزید . چند روز مهتاب یا مهاجران کوشش ورزیدند و سعی و  
غیرت فوق العاده بخرج دادند . عمله های ما هر خشت سازی آنکه داخل ماشین در آن  
باشد در دوازده ساعت دوازده هزار خشت بوجود می آورد . حالا نکه این بخت  
سیاح غیور ما با وجودیکه سه روز مهتابیا کار کردند بسبب بی قلبی و بی اسبابی تنها بخت  
خشت غیر منتظم بیک کلانی ساخته توانستند . حالا این خشتهارا میباید که بقدر سه  
روز بر حال خودشان ترك کرده بگذارند تا که خشك شوند ، بعد از آن با آتش آنرا  
بخته کنند .

روز دوم ماه نیسان بود که سیروس سمیت به تعیین کردن موقع جغرافی جزیره  
لینقولان اشتغال نمود . یک روز بیشتر ازین سیروس سمیت زمان غروب آفتاب را به  
تمام دقت انتظار کشیده تحقیق نمود که بچند بجه غروب کرد . امروز نیز بوقت صبح  
باز بهمان وقت طلوع را بساعت برابر کرد که ازین معلوم کرد که در مابین غروب و طلوع  
۱۲ ساعت و ۲۴ دقیقه مرور نموده بود . پس دانست که بعد از مرور ۶ ساعت و  
دوازده دقیقه شمس بدایره نصف النهار میدراید و در انوقت نقطه نیکه آنرا کرده



- ( ۱۰۹ ) -

باشد جهت شمال خواهد بود . لهذا سیروس سمیت دو عصا چوب راست و مستقیم را  
بر زمین خلائیده سایه چوب را در هر جا نیک می افتاد بر همانجا بر زمین اشارت میکرد .  
به اینصورت ارتفاع موقع مذکور را گرفته يك دائره طول یاد ابره نصف النهار بدست  
آورد که آن را در عملیاتی که بعد ازین در باب تعیین موقع اجرا کردن میخواهد استعمال کند .

درین دوروزیکه برای خشک شدن خشتهها انتظار میکشیدند مهاجرین بجمع  
کردن چوب و هیزم اشتغال ورزیدند . بسیار چوبهای خشک از جنگل جمع آوردند .  
یا وجود این کار از شکار هم فارغ نمیشدند . حتی دیروز ناب و یا نقر و ف به معاونت توپ  
يك چوچه گر از جنگلی را نیز شکار کردند هار بر از گوشت آن به دندا نهی آن زیاده تر  
خشنود گردید زیرا دندا نهی گر از بچه برای پیکان تیرها نیک ساخته بود آنقدر نافع و  
مناسب يك چیزی بود که نهایت ندارد . دندا نهی تیرها ربط گردید . هار بر و زده  
نون ماهرانه تیراندازی را آغاز نهادند . بنابراین هر نوع مرغهای شکار شده در شعیته  
ها جمع آمد . در روزها که کار میکردند و شام پس می آمدند . مکمل طعام خورده  
اعاده قوت مینمودند . شکارشان اکثر در ساحل چپ نهر مرسی در بیشه زازی که مذکور  
گردیده بود اجرا میشد که این بیشه را نیز ( جا قمار ) نام نهادند .

شکاری که میکنند همه را کباب کرده میخورند . قولو نهی ازین قسم طعام دلزده  
شدند حالیکه در رقم طعام میخواهند ، ولی چه باید کرد باید ناچار دیک و کاسه  
ساختن را پیدا انتظار بکشند . در اثنا نیکه برای شکار گشت و گذار میکردند آنچه بعضی  
حیوانات را میدیدند که از دهشت آن بر خود می لرزیدند . مهندس بررقای خود  
احتیاط فوق العاده سفارش میکرد . بعد از دوروزیک سیاه مد هشته را دیدند که از  
میان جنگل گذر نمود . این حیوان را هار بر شناخت که ( ژا غار ) نام ( بلنگ ) امریکا است  
که از بلنگ بسیار درنده تر و خونریز تر يك جانور ریست . ژا غار بی آنکه بر مهاجران  
هجوم کند گذر نموده گذشت . ژه ده نون و یا نقر و ف با هم سخن را برین يك کردند که  
بعد از آنکه بساختن باروت و تفنگ کامیاب آیند باین جانوران يك محاربه باز کرده و

چود شان از جزیره بردارند .

درین روزها به تعمیرات و ترمیمات شمشینه های خود شان فیزیعی و کوشش ورزیده اند . زیرا تا بوقتیکه مهندس يك مسکن مناسبتر پیدا کند و یا بسازد اقامت کردن شان در شمشینه حاضر وری دیده میشد . لهذا اطراف و سقف آنها را با سنگ و چوب و گل پوشیدند و زمین آنها را باریک و لخت های بسیار نرم فرش کردند . روزهایی را که در جزیره افتاده اند حساب کردند . دیدند که ( ۱۲ ) روز تمام شده که بجزیره آمده اند . در ششم ماه نیسان هر پنج رفیق در جائیکه خشت مالی کرده بودند جمع شدند . تا بوقت شام به خشت پزی مشغول شدند . از خشتهای مذکور يك او جاغ بسیار بزرگی ساختند بوقت شام او جاغ را آتش کردند . شب را بنوبت بهره دادند ، و در خاموش نشدن آتش کوشش ورزیدند . او جاغ را تمام چهل و هشت ساعت بلا فاصله آتش کردند خشتهها مانند سنگ بخته گردید . بعد از آن خشتهها برای سرد شدن بخیل خود گذاشتند . مهاجران برفاقت مهندس خود شان در ساحل شمالی نالاب رفتند که مهندس در اینجا سنگ چونه را یافته بود و آن سنگ از ( کار بنیت کلس ) مرکب بود . سنگهای مذکور را جمع کردند و تا بشام به نقل و حمل سنگهای مذکور مشغول شدند . سنگهای مذکور را در او جاغ انداختند . جوهر حامض کار بون آن بسبب حرارت پرواز نمود ، تنها کلس یعنی چونه خالص بماند . چونه را نیز باریک آمیختند و يك ماده بسیار گیرنده از آن بعمل آوردند که به اینصورت برای ساختن داش کلالی خود شان یکچند هزار خشت و چونه و افری بوجود آوردند .

تمام بنجر و زکامل به بنایی مشغول شده يك داش دودکش دار يك او جاغ کلالی بوجود آوردند که در ازی دودکش آن بدر ازی پست قدم بود و در روز دیگر سعی و کوشش نموده از معدن ذغالیکه مهندس در کنار قریق روز دیده بود زغال بسیاری نیز جمع نمودند . داش را آتش کردند . در جزیره لینگولن از ابتدای خالقش این اول بار است که دود سیاه سنگ زغال از دودکش دراز که نشانه مدنیت است در هوای بالا بر آمد .



خمیره کک کلالی خود ساز از کیک که مهندس آنرا در انشای کشفیات خود یافته بود و دیده کی چونه و دیده کی سنگ چقماق ترکیب دادند و بکار آغاز کردند از دیگر بزرگ رخت شویی گرفته تا به پیوی تنها کو کشتی هر نوع آلات و ادوات محتاج الیه خود را مانند دیگر سرپوش کاسه طبق چمچه حتی قاشق همه کی را ساختند اگر چه اینچیزها ثقیل و کلفت چیزهایی بودند ولی چون بدرجه بسیار بلند حرارت پخته شده بودند بسیار کار آمد و متین بودند . یا تقرووف در وقت ساختن آلات . مطبخ یکد و دانه پیوی نیز ساخته حسرت و تأسف توتون کشتی خود را که بسبب نبودن توتون جگر کباب بود تازه نمود . خود بخود گفت :

— باشد بلکه آنرا هم بیایم .

والحاصل . مهاجران تمام ده روز کامل بصنعت کلالی گری اشتغال کردند . مهندس در خصوص کارها چون بسیار ما هر بود هر چیز را باقاعده اجرا میکرد . روز دیگر عید یسقلیه بود . مهاجران آنروز را به استراحت قرار دادند .

در یا نزدیکم پیمان به صنعت کلالی نهایت دادند . همه معمولات صناعیه خود ساز را برداشته بشمینه ها آمدند . روز دیگر بیدگر صنعت آغاز میکردند . در وقت بازگشت مهندس يك نبات بسیار نافعى یافت که این نبات از نوع نباتات اسفنجیه ( قاو ) نام نباتی بود که در اصطلاح ملك ما آنرا ( قف ) میگویند . و بعد از خشك شدن به ادنا شررد میگیرد . مهندس از این نبات ده پانزده برکهای بزرگی که مانند پارچه های نمد بودکنده بیا تقرووف پیش کرده گفت :

— بگیرد یا تقرووف ! ازین تخفه بسیار ممنون خواهید شد .

یا تقرووف برکهای بت دارم مذکور را بدست گرفته گفت :

— این چیست . و سیو سمیت ؟ مبادا توتون نباشد ؟

— مهندس — نی توتون نیست . ( قاو ) است که در گبران کبریت آسانست .

بواقع که این در گبران بعد از آنکه خشك شد در باب آتش در دادن خد متتهای

بزرگی برای مهاجران ایفانمود .

امشب مهاجران در شمیته های خود شان يك طعام بسیار مکملی خوردند . باب در میان دیگهای نوساخته کی خود شان يك کواج بسیار اعلایی پخته بود . هاربر در پهلوی آن (قالودیوم) نام يك سبزه نیز علاوه کرده بود . که جای نان رامیکرفت . از وقتیکه قضاذه کان از ریشمونند برآمده اند از خوردن نان خشک محروم مانده اند .

بعد از طعام مهاجران از شمیته هارآمده برکنار ساحل آمدند ، شب لطیف هوا آرام بود . اگرچه کره قرهنوز بحال بدر نیبود که اطراف راضیا دار ستواندولی نجوم لطیفه در خشا نیکه قبه سهار از تئین داده بود علی الخصوص کوکب قطبی که مهندس آرا از زروه کوه (فرانقلن) دیده بود بکمال لمعه نتاری بود . سیروس سمیت بعد از آنکه کوکب مذکور را تماشا نمود از [ هاربر ] پرسید که :

— آیا ! امشب یا نزد هم ماه نیسان نیست اولاد ؟

هاربر — بلی ، و سیوسیروس . در یا نزد هم نیسان هستیم .

مهندس — فردا تساوی لیل و نهار یک در سال دوبار بوقوع می آید خواهد شد . یعنی فردا يك روزیست که شب و روز بد رازی یکی میشود . تساوی لیل و نهار یک در ماه ایلول ملک های مامیشود در اینجا یعنی در نصف کره جنوبی در ماه نیسان میشود . بناً علیه فردا در وقتیکه به زوال یکچند ثانیه بماند شمس از دایره نصف النهار بگذرد . اگر فردا هوا خوب باشد طول جزیره خود را به صورت تقریبی تعیین میکنیم .

زه ده تون — آیبی اسباب و آلات ؟

سیروس — بلی ، ذاتاً شب بسیار روشنست . حالا ازین صافی و روشنی شب استفاده کرده ارتفاع قطب جنوبی را یعنی مسافه دوری قطب جنوبی را از اینجا حساب کرده عرض جزیره خود را تعیین میکنیم . همچنین نیست رفیقان ؟ پیش از آنکه بکار های بزرگ جدی آغاز کنیم . بیاید که بعد مسافه جزیره خود را از قطعات مسکونه بداییم که چقدر است ، و اینهم معلوم نمیشود مگر به تعیین کردن طول و عرض آن .



- (۱۱۳) -

ژوده تون — بلی بسیار درست . اگر بدانیم که یکدام قطعه مسکونه نزدیک هستیم ازینکه در اینجا بساختن خانه و دیگر چیزها مشغول شویم بساختن یک کشتی کوچکی مشغول میشویم .

مهندس — این است که منم ازینسبب امشب عرض وفردا طول جزیره را تعیین کردن میخواهم .

اگر بدست مهندس (سکستان) نام آله . وجود میبود تعیین مسافت کوکب قطبی بسیار آسان میشد . ولی چه فایده که آن آله موجود نیست . مهندس بشمینه ها در امد با کاردیک دوچوبی تراشیده ، و سرهای چوبی را با یک خاری بهمیدیکر ربط داده نوعی یک پرکاری بوجود آورد . مسافتی که از روی افق تا کوکب قطبی موجود است برای مساحت کردن آن لازم است که افق صرف از بمر متشکل باشد . حال آنکه در جائیکه بودند افق جنوبی باد مانع پنجه مستور شده بود . اگر چه برای این عملیات بسوی جنوب جزیره رفتن هم ممکن بود ولی گذشتن از نهر مری لازم میآمد که آنهم یک کار مشکلی مینمود . لهذا مهندس اجرای عملیات خود را در تیه منظره وسیعه قرار داد .

مهاجران بر تیه منظره وسیعه برآمدند که از اینجا بسوی جنوب بلا مانع سطح بحر مشاهده میشد . سیروس سمیت یک نوك پرکار چوبی را که ساخته بود بسوی نقطه افق که سما باختریکی شده بود متوجه ساخت . نوك دیگر آنرا به نحی که در زیر کوکب قطبی بود متوجه نمود که به اینصورت پرکاری زاویه تشکیل داد . بعد از آن از برای آنکه زاویه مذکور خراب نشود یک چوب یاره دیگری در میان هر دو پای پرکار نهاده یا پای پرکار را با یک نارنج بسته کرد . بعد از آنکه این زاویه بمیدان برآمد کار بر پیمایش این زاویه متوقف ماند . برای این پیمایش در اول امر بلندی و دوری تیه منظره و سیعه را که عملیات زاویه گرفتن بر آن اجرا شده بیودن لازم است . بعد از آنکه این پیمایش هم اجرا شود از مساحت زاویه مذکور ارتفاع تیه نیکه بر آن تعیین زاویه شده تنزیل می شود که مقدار باقی مانده آن مساوی و برابر مسافت کوکب قطبیست با افق . و چون عرض

هر جامساوی با مسافت قطب و افق آنجا میباشد از آنرو بنا بر آرزوی مهندس عرض  
جزیره دانسته میشود .

### بَاب چاردهم

مساحت سنگلاخ غرانیت — جهت تطبیق قاعده زوایای مساویه — عرض  
جزیره — يك سیاحتی بسوی شمالی جزیره — استقریدیه —  
مرو در شمس از نصف النهار — کیت وضعیه  
جزیره لینگولن .

روز دیگر که روز یکشنبه ۱۶ ماه نیسان بود به سببی که يك روز معزز شمرده میشد  
مهاجران بوقت از شعیبه ها بر آمده بر خت شویی و جان شویی خود شان مشغول  
شدند . تا بوقتی که مهندس موادیکه برای ساختن صابون بکار است بدست برآید پیدا  
که با آب خالی شست و شو بکنند . آمدیم بر تبدیل دادن البسه : در بنیاد چنان قرار  
دادند که تا ششماه دیگر همین البسه شان کفایت میکند بمداخان در بنیاد سخن خواهند  
گفت امروز هوا خیلی خوب بود . از روزهای لطیف . موسم خزان يك روزی بود .  
آفتاب نوظلوع کرده اطراف را مستغرق انوار ضیائتاری کرده بود .

مهندس برای کامل ساختن عملیات دیشبه خود اول خواست که ارتفاع تپه را  
پیمایش کند . هار بر گفت که :

— آیا برای اینکار نیز بر کار دیشبه را استعمال میکنید ؟

مهندس — فی اولاد من ! بایک اصول دیگر این پیمایش را اجرا کرده بصحت  
نزدیکتر پیدا میکنم .

هار بر بسببی که در باب تطبیقات فنیه بسیار شایق و هوسکار بود از مهندس جدا  
نشد . زه ده تون ، یا نقره و ف ، ناب بدیگر کارها مشغول شدند . مهندس از زور  
سنگلاخ جدا شده تا بکنار ساحل آمد . مهندس بسببی که قد خود را پیشنهادت که



چند متروک و راست از انزویه برابری قامت خود یک عصا چوبی برید. چوب راست مذکور را به قدم بجایش کرده بدست گرفت. هار بر نیک شاقولیکه عبارت از ربط شدن یک سنگی بیک تازی بود با خود گرفته از بی مهندس روان بود.

مهندس عصا چوبی را که در دست داشت بقدر دو قدم در زمین ریگزار کنار دریا بخلانید. بواسطه شاقول عصا چوب را یک وضعیت مستقیمی که تماماً به افق عمود باشد بداد. محلی که بر سر تپه منظره وسیعه بود از جائیکه حالا مهندس در آنست بخصد قدم مسافه در پیش واقع شده است.

مهندس بعد از آنکه مسافه مذکور را پیود. و عصا چوب را بر زمین خلانید بر سر ریگها راست دراز کشید. و همچنین بر سینه پس کشیده تا بجائیکه نوك عصا چوب، و چشمه‌هایش، و سر تپه یکجا برابر گردید، یعنی خط شعاع نظرش از نوك عصا چوب مرور کرده به تپه منتهی گردید یک وضعیت گرفت که این وضعیت چنان بود که رویش بر زمین بود، و از نوك عصا چوب سر تپه را مشاهده میکرد. سیروس به هار برگفت:

— آیا خودت از قواعد اولیه هندسه چیزی میدانی؟

هار بر — بل کم و پیشی میدانم. موسیوس چیست.

مهندس — آیا میدانی آری که خواص دوزاویه متساویه عبارت از چه میباشد؟

هار بر — اضلاع متشابه بایکدیگر متناسب است.

مهندس — آفرین اولاد، حالا بگو که من در بنیاد و عدد زاویه قائمه تشکیل کردم

که یکی بزرگ و دیگری کوچک است. یک ضلع زاویه کوچک این عصا چوب عمودی،

ضلع دیگر آن از نقطه بیخ عصا که بخاک فرورفته تا بچشم من خط مستقیمی که کشیده

شده است میباشد. آمدیم بر زاویه دوم که زاویه بزرگ است: یک ضلع این زاویه بزرگ

این سنگلاخ عمودی است که آنرا بجایش کردن میخواهیم. ضلع دیگر آن همان خطیست

که از بیخ سنگلاخ عمودی تا بچشم من کشیده شده است.

هار بر نمره خوشی زده گفت:

- آه و سوسپروس فهمیدم! این چیزیکه شما تشکیل کردید دوزاویه قائمه است.  
 اضلاع زوایای قائمه هاباید بگرمتناسب است. بنابراین خطیکه از چشم شما بسیخ عصا  
 چوب است و ضلع اول زاویه کوچک گفته میشود با خطیکه از چشم شما تا به بیخ سنگلاخ کشیده  
 شده است و ضلع اول زاویه بزرگ گفته میشود متناسب است. ضلع های دوم هر دو  
 زاویه های معنی ارتفاع عصا چوب با ارتفاع سنگلاخ نیز متناسب است.  
 مهندس - شایاش اولاد! حالا کار ما و تو این است که این مسافت های اضلاع این  
 زاویه ها را پیمایش کنیم.  
 اینرا گفته به پیمایش آغاز نهادند. خط اول که مسافت مابین جای افتادن مهندس  
 با نقطه بیخ عصا چوب است یا زده قدم بود. خط دوم که باز از جای افتادن مهندس تا  
 بیخ سنگلاخ بود بدرازی پنجصد قدم برآمد.  
 بعد از آنکه اینهار اچمودند مهندس و هار بر بزمینه ها آمدند. مهندس هر کجیکه  
 در کوه کشت و گذار داشت یک تخته یازم سنگ سلیت که در مکتبها ازان تخته مشق برای  
 اطفال میسازند باخود آورده بود. بایک سنگ یازم تیزی بعضی حسابهای عمده  
 نوشته بر کار میشب خود را گرفت. زاویه که درین بر کار دیده میشد عبارت از  
 مسافت بود که در مابین نجم قطبی و سطح بحر واقع شده است. مهندس با همان بر کار  
 دایره رسم نمود. این دایره زاویه (۳۶۰) قسم مساوی تقسیم نمود. زاویه  
 بر کار تشکیل کرده بود به اینجا تطبیق نمود. زاویه اول کوکب قطبی از خود قطب  
 (۲۷) درجه است. این مسافت را بر درجه شیکه که بر کار برداریه نشان داده بود  
 علاوه نمود. ازان ارتفاع تیه را طرح و تزییل نمود. حاصل طرح [۵۳] درجه  
 برآمد. این (۵۳) درجه را از (۹۰) درجه شیکه مسافت قطب از خط استواست  
 بیرون بر آورده دید که (۳۷) درجه بوجود آمد. بنابراین سوسپروس سمیت حکم کرد  
 که جزیره لینگوان تمام در (۳۷) درجه عرض واقع شده است. اگر در حساب  
 جزیره ی یک خطایی پیش آمده باشد جزیره را بهمه حال در مابین (۴۰) و (۳۵) درجه



های عرض جنوبی می یابیم .  
حالا کار بر تعیین کردن درجه طول مانده است که آنرا هم . مهندس تام در وقت  
زوال تعیین خواهد کرد .

بنابر تئیسب مهندس رفقا برین قرار دادند که امروز را به گشت و گذار ساحل شمالی  
جزیره بگذرانند ، و اگر ممکن باشد تا بحلیج سگهای و دماغه های ماندیبول نیز گردش کنند .  
در تیه های ریگزاریکه مهندس در آنجا پیدا شده بود طعام چاشت را خورده باز بشمینه ها  
عودت کنند .

بعد از تعیین کردن عرض برکنار ساحل آبنایی که در میان جزیره لیتقولان ،  
و جزیره کلک سلامت واقع شده بود برقرار آغاز کردند . بر جزیره سلامت بعضی مرغهای  
جسم الجثه ثقیل صدایی دیدند که در آب غوطه میخوردند و باز میبرآمدند . یا نقر و ف  
از هزار بر از چگونه بودن خوردن گوشت شان پرسیده دانست که اگر چه رنگ گوشت  
شان سیاهست ولی طعام شان بد نیست لهذا از بدست نیامدن آنها بسیار افسوس نمود .  
در جزیره کلک سلامت از جنس ( فوق ) نام حیوانات بزرگیکه هم در آب و هم  
در خشکه زیست دارند ، وجود بود . یا نقر و ف این حیوانات کلفت و غلیظ بزرگ جثه  
را می شناخت و از دستکرمه و بدئی گوشت آنها با خبر بود از آنرو حاجت به پرسیدن از  
هارر نداشت . اما چون مهندس از لازم بودن شکار آنها و بکرو ز بجزیره رفتن و  
شکار کردن آنها بحث نمود یا نقر و ف را حیرت دست داد .

مهاجران درکنار ساحلیکه بران برآمده برقتند درکنارهای بحر از نوع حیوانات صدقیه  
چون استریدی ، و میدیه ، و لیتود یوم و غیره به اشکال بسیار لطیفه در نظر شان جلوه  
کر میشد . چارمیل از شمینه ها دور شده بودند که ناب درکنار بحر یک خرمن گاه  
استریدی را پیدا کرد که بملیونها استریدی در آن موجود بود . مهاجران از یافتن این  
خرزینه بسیار ممنون شدند . یا نقر و ف گفت :

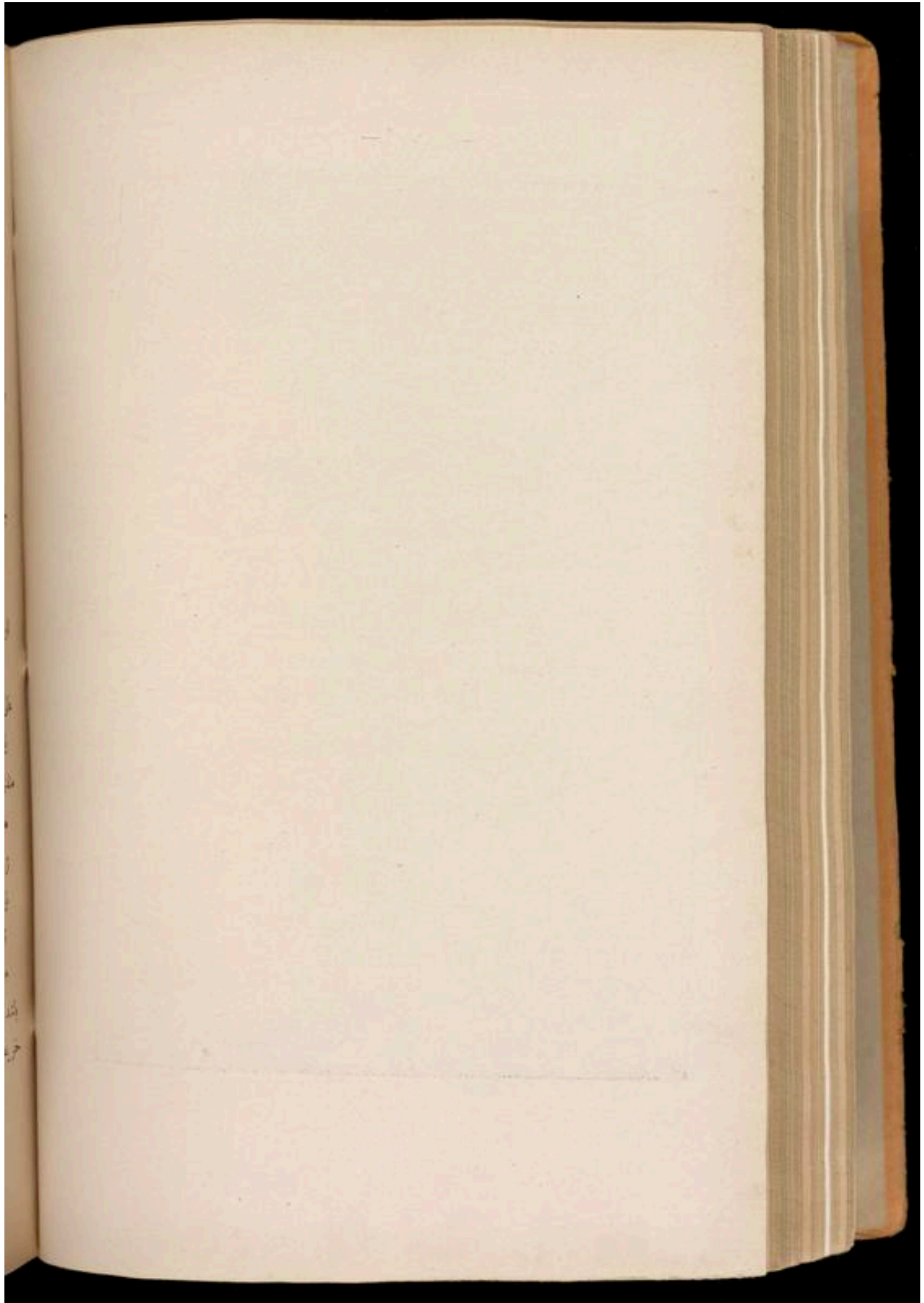
— ناب امروز را بیهوده نگذاشت . آفرین ناب خوب نعمتی یافتی .

— ( ۱۱۸ ) —



تاب و یا قروف بکندن استریدیه آغاز نهادند





زه ده تون — بواقعیکه این اعلا یک خزینه ایست . چنانچه میگویند اگر برای  
ستی در هر سال هر یک از آنها شصت هزار تخم بدهند این معدن استریدیه که ناب پیدا  
کرده الحقی که یک خزینه لایقنایی شمرده میشود .  
هار بر — اما استریدیه بسیار مغذی یک غذایی نیست .

سمیت — بلی ، از مواد آزو تیه در استریدیه بسیار کمست . اگر کسی بخواد  
که تنها شکم خود را به استریدیه سیر بکند میباید که کم از کم در روز دوصد دانه آن را بخورده  
یا تقرووف — حالا از نجار برای طعام چاشت خود مایک پنجاه شصت دانه برداریم بعد  
از آن شما سائل فنیة خود را مذاکره میکنید .

ناب و یا تقرووف بکندن استریدیه آغاز نهند . و در یک سبده شیکه از اثر چیره دینی  
مهارت ناب از خمیجه ها و لخته ها ساخته شده بود گذاشتند و باز بر راهیکه داشتند دوام ورزیدند  
سیروس سمیت برای دانستن رسیدن وقت زوال متصل بساعت خود نظر میکرد  
تابه عملیات تعیین در چه طول به بردازد تا بجای شیکه گمانه جها هیر متفقه تمام شده دمانه  
ماند ببول آغاز میکند یک قسم جزیره تماما غیر مثبت است . در اطراف آن رنگ پر  
شده است . بغیر از پوستهای صدف و استریدیه و آثار سیاله کوه آتشفشان که در بکوئی  
در انظار فها سیلان نموده دیگر هیچ چیزی دیده نمیشود .

مرغهای بحری مانند مار طی و غیره در راه بسیار بودند . با تقرووف برای تجربه  
یکی از آنها را به تیرو کمان زدن خواست . ولی تیرش کارگر نیامده دماغش بسوخت .  
و مهندس را خطاب نموده گفت :

— می بینید . و سیروس ، اگر بکچند تفنگ شکاری بدست نیاریم حال ما باها  
همچنین خواهد ماند .

زه ده تون — بسیار خوب اما کار بدست خودت است یا تقرووف ، برای میل تفنگ  
آهن ، برای چقمقهای تفنگ فولاد ، برای بازو آن شور . و کو کرد و زغال ، برای  
پتاقی سیاب و حامض آزوت ، برای کله و صاچه سرب و افر و بسیاری پیدا کرده بیاورد



من ضامن شما که موسیوسمیت همه حال تفنگ برای ما بسازد .  
 مهندس — همه این چیزها شیکه گفتید در جزیره ما پیدا میشود . اما ساختن خود  
 تفنگ آنقدر نازک یک کاریست که به بسیار آلات و ادوات متعددی محتاج است . باز هم  
 در بناب پسان یک فکری خواهیم کرد .

یا تقروف — آه ! آه ! چقدر غلط کرده ایم . آیا چرا در وقت آمدن ما این همه آلات  
 و اشیای خود ما را استهلاک میاید یا انداختیم ؟

هاربر — اگر ما آنها را بدریانی انداختیم آنها ما را بدریانی انداخت .  
 یا تقروف — اینهم راستست . اما هر وقتیکه بیادم میآمد که ( ژولستان فوروستر )  
 چون صبح برخاسته باشد و بالون خود را در میدان نیافته باشد آیا چقدر بقهر شده باشد ؟  
 هاربر — بخدا ، منم بسیار مراق دارم که آیا چه گمان کرده باشند که بالون شان چه شد ؟  
 یا تقروف بیک عظمت و غرور گفت — علی الخصوص که این فکر فرار را با بالون  
 اول من عطا نمودم .

تاب — الحق که اینچنین فکر عالی را افلاطون هم مالک نبود . حالا بنگرید که افکار  
 عالی شما را بچه جانی انداخت ؟

یا تقروف — چه مگر خوشت نیامد ؟ بخدا در نزد من با موسیوسمیت واری یک آدم  
 متفنی در جزیره آزاد بودن هزار بار بهتر است از اینکه در دست جنویها اسیر ماندن .  
 هاربر — البته البته همچنین است یا تقروف . ذاتاً چه کمبودی داریم که شکایت کنیم ؟  
 زه ده تون — دیگر هیچ کمبودی نداریم . مگر یک چیز .  
 یا تقروف — آیا چه ؟  
 زه ده تون — از نیجهایی یافتن .

مهندس — اگر در نزدیکیهای جزیره ما دیگر یک قطعه ، و یا مسکون یک جزیره  
 باشد از نیجهای رودی رهایی می یابیم که اینرا هم بعد از یکساعت خواهیم دانست اگر چه  
 خریطه بحر محیط در دستم نیست اما مشکلات آن در ذهنم بخوبی مرتسمست . از قرار

— ( ۱۲۰ ) —

عرضیکه دیروز یافته ام چنان گمان میبرم که جزیره لینگولن در جهت شرقی [زه لاند جدید] و جهت غربی ممالک شیلی باشد. حال آنکه مسافه نیکه در مابین این دو عسلت بقدر ده هزار میل می آید. حال مسئله مهمه این است که درین مسافه ده هزار میل و سعت وقوع جزیره خود را یافته از آن رو کار خود در راه بنیم که آنهم بعد از یک ساعت بدانستن طول جزیره حل میشود.

درین اثنا مهاجران از شمیمه ها بقدر شش میل دور، و به غاریکه مهندس در آنجا یافت شده بودند نزدیک شده بودند. در نیجا برای استراحت نشستند. برای زوال نیم ساعت باقیانده بود. سیروس سمیت در ساحل یک زمین صاف و هموار ریگزار ای انتخاب نمود که آب دریا آنرا خوب هموار ساخته بود. مهندس برین زمین بدرازی شش قدم یک عصا چوبی را اخلا نید، و یک قدری آنرا بسوی جنوب میل داد. هرگاه این تعیین طول در جهت شمالی گره میشد در آنوقت مهندس این میل عصا چوبی را بسوی شمال میداد. هر بر در نیجا یک قدری دانست که مهندس تعیین طول را چنان میکند. مهندس زوال را از روی سایه نیکه از چوب بر روی ریگ می افتد استخراج کردن میخواهد. سیروس سمیت بمجردیکه دانست که وقت زوال نزدیک شده بر سر ریگ نشست و بسایه نیکه چوب بر ریگ انداخته بود حصر نظر دقت نمود. هر آنقدر که سایه چوب کوچکتر میشد هماندم بانوگ کارد بر ریگ یک خط اشارت میکشید. زه ده نون ساعت بدست منتظر رسیدن «ساعت چند؟» مهندس ایستاده بود زیر سایه چوب رفته رفته کوچک شده تا بجایی میرسد که باز رو بدرازی مینهد که آنوقت تمام وقت زوال میباشد. لهنها ساعت زه ده نون که عیار آن بوقت زوال ریشمونند و واشینگتون بر اوست در وقت انتها یافتن کوچکی سایه چوب به هر بجه نیکه بود همان بجه را استاد گرفته تعیین درجه طول آسان میشود.

آفتاب پیش شده میرود، سایه نیزها تقدر کوناهی میگردد. سایه جدا صغر خود را حاصل کرد. بمجردیکه پس رو بدرازی نهاد مهندس پرسید که،



ساعت چند است ؟

زده نون - از پنج یکا دقیقه میگذرد .

بعد از آنکه تعیین وقت زوال شد استحضار طول جزیره لینگولن آسان شد . حالا به بید : که در جزیره لینگولن وقت زوال که نام به دوازده بجه نصف روز بوقوع می آید در امریکا از روی ساعت زده نون که عبار آنجاست وقت به پنج بجه عصر رسیده میباشد که از زوال پنج ساعت گذشته است پس معلوم شد که در میان امریکا و لینگولن پنج ساعت و پنج دقیقه فرق موجود است . حرکت ظاهری شمس بر اطراف ارض هر درجه را در چهار دقیقه بر روی زمین قطع میکنند که در ساعتی پانزده درجه را می پیماید . پانزده درجه را چون به پنج ساعت ضرب کرده شود ( ۷۵ ) درجه حاصل میشود .

در امریکا چون مبداء طول ( غروب و یوج ) اعتبار میشود مسافه نیکه در ما بین واشینگتون ، و ( غروب و یوج ) موجود است عبارت از ( ۷۷ ) درجه و ( ۳ ) دقیقه ، و [ ۱۱ ] ثانیه است . در ما بین واشینگتون ، و لینگولن از روی حساب ساعات ( ۷۵ ) درجه بعد مسافه حاصل آمد که اینرا هم بران ۷۷ درجه ضم نموده به تحقیق پیوست که جزیره لینگولن در ( ۱۵۲ ) درجه طول غربی غروب و یوج کان و موجود شده است . سیروس سمیت این حساب خود را به رنقای خود بیان کرده خواه در طول و خواه در عرض اگر یک غلطی و خطایی بوقوع آمده باشد آنرا هم تخمین کرده اخبار نمود که جزیره لینگولن در ما بین ( ۳۵ ) و ( ۳۷ ) درجه عرض جنوبی و ( ۱۵۰ ) و ( ۱۵۵ ) درجه طول غربی واقع شده است .

ازین عملیات ریاضی امروزی تحقیق پیوست که جزیره لینگولن از همسواحل روی زمین بدرجه نیکه با کشتیهای کوچک قطع شدن آن ممکن نیست دور و بعید افتاده است . نزدیکترین سواحل که به این نقطه طول و عرض لینگولن واقع شده جزایر « تایتی » و ( پوموتو ) میباشد که بعد آن ( ۱۲۰۰ ) میل است . دوم درجه سواحل « زم لاند »

— ( ۱۲۲ ) —

جدید است که ( ۱۸۰۰ ) میل بعد دارد . سوم درجه سواحل امریکاست که مسافت  
( ۴۰۰۰ ) میل واقع شده است .

سپروس سمیت اینموقع جزیره لینگولن را چون در خریطه و نقشه ها نیکه دیده بود  
بزیر نظر یاد آوری خود در آورد . بهیچصورت در موقع مذکور وجود یک جزیره را  
یاد آوری نتوانست . معلوم شده که نام این جزیره در هیجیک خریطه موجود نیست .  
و به اینسبب از راه رفتار جمله کشتیها برکنار است .

### باب پانزدهم

قطعیاً زمستان را باید بگذرانند — مبحث استخراج معادن — شکار در جزیره  
سلامت — ماهیان فوق — مورچه — قوبا — ساختن آهن —  
فولاد چسان حاصل میشود .

روز دیگر که ( ۱۷ ) ماه نisan بود یا تروف از زده ده نون سیله این سوا را برسد که :  
— خوب غنچه افندی ، امروز بکدام صنعت سلوک میکنیم ؟  
زده ده نون — سپروس هر صنعتی را که بگوید بهمان صنعت .  
مهاجران سر از امروز بکار کاری سلوک میکنند . امروز بعد از طعام صبح بها  
جران از موقعیکه درجه طول را تعیین کرده بودند برخاسته از میان تپه های رنگ بر  
راه خود دوام نمودند ، و تا بد ماغه ماندیبول پیش رفتند سر از انجا تپه های رنگ نام  
شده اراضی بازوولقانیست شده رفته است . بعوض سنگلاخهای منتظمی که دیوار آ  
سا اطراف تپه منظره وسیعه را در بر گرفته در انجا بصورت غیر منتظم سنگهای غرائب  
جمع آمده است . تا به انجا که رسیدند مهاجران باز پس بسوی شمشینه های خودشان  
عودت کردند . اما تا بوقتی که مسئله این زمستان را در جزیره لینگولن گذرانند و  
نگذرانیدن را حل نکردند و به نتیجه مطلوبه آن نرسیدند خواب نکردند .  
جزایر ( پوموتو ) که نزدیکترین سواحل است به لینگولن ( ۱۲۰۰ ) میل راه است



که بسیار راه دراز است . که این راه را باقیقیهای کوچک قطع کردن محال میباشد .  
 برای ساختن يك كشتی بزرگ اگر چه آلات و ادوات هم باشد باز هم بسیار مشکل يك  
 عملیاتی میخواهد . حال آنکه به این بی اسبابی نیکی دارند اولاباید آلات و اوزار بسازند و  
 بعد از آن بساختن كشتی شروع کنند که اینهم در وقت حاضر غیر ممکن میباشد . ذاتاً  
 موسم هم سرزمستانست بجزر ها هم متموج و طوفانیست . بناه علیه برین يك قرار  
 دادند که ای موسم زمستان را چار ناچار در جزیره لینقولن بگذرانند ، و اول کارشان همین  
 باشد که برای گذرانیدن سرماهای شدید جنوبی يك جای محفوظ و امنتری از شمیمه ها  
 برای خود تدارك کنند .

حالا اول کاری که مهندس بران اقدام میکند همینست که معدن آهن را که در شمال  
 غربی جزیره کشف کرده آنرا استخراج کرده بحال آهن یا فولاد درآورد .

معادن در زیر زمین که باشند بحال صافیت و خالصیت معدنی خود نمیداشند بلکه بادیگر  
 اجسام مختلفه منقوش میداشند . این است که نمونه دو معدن آهنی که مهندس پیدا  
 کرده نیز همین است . یکی ازین معادن ( معدن آهن مانیه تیک ) است که کار بون  
 ندارد . دیگر آن باکو کردمزوج است که بحال ( کبریتیت حدید ) میباشد . معدن  
 آهن مانیه تیک را مهندس زیاده تر بسندیده است که این معدن را بقوت حرارت بسیار  
 افزونی از جوهر و ولدالموضه آن وارهانیده استعمال میکنند . و چون معدن زغال سنگ  
 نیز نزدیک این معدن است برای مهاجران کار بسیار سهولت میباشد . یا نقروف پرسیده که :

— خوب حالا به بر آوردن آهن از معدن مشغول میشویم ؟

سیروس — بلی ، اما برای آغاز کردن به آهنگری در اول امر بجزیره سلامت رفته  
 ماهی فوق شکار میکنیم .

یا نقروف به ژده تون رو آورده گفت :

— آیا ماهی فوق شکار میکنیم ندانستم ؟ برای آهنگری ماهی فوق آیا لازم است ؟

ژده تون — چون مهندس میگوید البته که لازم است .

— ( ۱۲۴ ) —

مهندس از شمیمه ها بر آمد ، یا تقروف نیز بی آنکه سبب شکار ماهی فوق را بداند  
برای رفتن حاضر شد . بعد از کمی مهاجران به کنار آبسای تنگی که در حال جزر گذشتن  
از آن قابست و اصل شدند . بسببی که بحر فرونشسته بود مهاجران بعضی جاها را  
بر او بعضی جاها را بشناوری از آبناگذشته به جزیره کک بر آمدند .

سیر و سمیت اول بار و دیگر رفقایش دوم بار برین جزیره قدم نهادند . بر جزیره  
اگر چه بسی مرغهای بزرگ بزرگی موجود بود ولی از بسببی که ماهیان فوق که  
آنطرف ساحل بر ریگها افتاده بودند رم نخور ندیده احتیاط و آهسته گئی تمام به آنطرف  
م توجه شدند .

در طرف شمال جزیره در سطح آب بعضی جسمهای سیاه سیاه بزرگی مانند  
سنگپاره های بزرگی دیده میشد که این جسمهای شناور ماهیان فوق است . ماهیان  
فوق در دریا بسیار سریع الحركه شناوری میکنند که شکارشان در آب بسیار مشکست .  
اما چون از نوع حیوانا نیست که در خشکه هم به بر آمدن مجبور میشوند در وقت بر آمدن  
شان بخشکه زود بدست آورده میشوند . پاهای ماهیان فوق کوتاه و راه رقیق شان بسیار  
بدشواری میشود .

یا تقروف و هار بر آهسته آهسته و سنگها را پناه کرده بسوی کنار ساحلیکه فوقها  
از آنطرف بخشکه بر آمده بودند برای بریدن راه شان روان شدند زده تون و مهندس  
و ناب نیز عصاچوبهای خودشان را برداشته بر فوقهای یخبر هجوم بردند . فوقها به انسان  
هیچ ضرر رسانیده نمیتوانند . بسیار بیچاره و عاجز مخلوقی هستند . دو عدد ازین  
فوقها از طرف مهاجرین بقتل آمده ما بقشعی شان فرار نمودند . یا تقروف در نزد مهندس  
آمده گفت :

— این است ماهیان فوق ، حالا بگوئید که اینرا چه میکنند ؟

— مهندس — ازین دم آهنگری میسازیم که کوره های آهنگری ما بی وجود  
آن هیچ ممره نمی بخشد .



— ( ۱۲۵ ) —

یا تَقْرُوف — آیا دم؟ پس معلوم شد که این ماهیان بسیار طالع مند بوده اند.  
 ماهیان فوق بدرازی شش هفت قدم میباشد. سرهای شان بزرگ میباشد،  
 وجود های شان کلوله، و پوستهای شان بسیار محکم و قوی میباشد. فوقه ابراهیمین صورت  
 به شمشینه هار دن مناسب ندیدند. لهنداناب و یا تَقْرُوف به پوست کردن آنها آغاز نهادند.  
 بعد از یکچند ساعت عملیات پوست کردن تمام شد. مهندس دو نخته چرم بسیار صریضی  
 بدست آورد. مهندس بی آنکه این چرمهارا آتش بدهد میخورد که دم بسازد. هاجران  
 برای وقت جزر یکچند ساعت دیگر نیز در جزیره انتظار کشیدند. نزدیک بمغرب بود  
 که از آبناگذر کرده به شمشینه ها آمدند.

پوسته اباتارهای الیاف پوستهای درختان باخارهای سر تیز قوی دوختن و بحال  
 دم آنها را در آوردن چنان يك کار مشکلی بود که حد ندارد. بچاره قضا زده گان بجز دو  
 کار دیگر از تسمه کردن سگ بدست آورده اند که هیچ آلائی را مالک نیستند. نام سه  
 روز کامل کوشش کردند. از نتیجه آن کوشش مالک يك دم بسیار بزرگی که برای معدن  
 کری شان لزوم قطعی داشت گردیدند.

در ( ۲۰ ) ماه یسان مهاجران آهنگر شدند. معدن آهن شان در دامنه کوه  
 فراتقان که از شمشینه هاده میل مسافه داشت موجود بود. لهندا برای آنکه هر روز رفتن  
 و آمدن شان مشکل مینمود برین قرار دادند که در نزد معدن ساکن شده شب و روز  
 کوشش ورزند. ذاتاً زغال سنگ نیز در پیش شان بود.

علی الصباح از شمشینه ها حرکت کردند تا بیا تَقْرُوف دم جسم خود شان را بر يك  
 چوبی انداخته دو نفره بشانه گرفتند. دیگر فقط از کاسه و کوزه و خوراکی خودشان را بر  
 داشته از میان جنگل ( جا قمار ) بر ساحل دست چپ نهر مرسی روانه شدند. جنگل  
 مذکور را از جنوب شرقی بسوی شمال غربی مرور نمودند. در اثنای راه هار بر يك  
 بوته یافت که بیخ آن چون پنخته شود يك طعام بسیار لذیذی ازان بوجود می آید.  
 علی الخصوص که قابل اختصار هم هست که بعد از اختصار يك شراب بسیار لطیفی ازان بعمل

— ( ۱۲۶ ) —

میآید . مهاجران ازین بیخ مقدار بسیاری جمع کردند .  
 در بهیانی شان تابشام دوام ورزید . ولی بی فایده هم نگذشت در اثنای راه دوعدد  
 قانغورو ، و یک دوسه مرغ ، و یک حیوان خاریشت مانند ی که از یک کر به بزرگتر  
 بود ، و بوز بسیار درازی که حیوانات کوچک را به آن میکرفت شکار کردند . مهاجران  
 در باب انجیوان که آیا بجه میماند ؟ بمذا کره آغاز نهادند . بانقرو ف گفت :

— آیا وقتیکه بدیک دراید بجه میماند ؟

هاریر — بگوشت گاو بسیار اعلا .

یا نقرو ف — مطلوب کالی ما هم همینست . بهر چه که میماند بماند !

در راه اگر چه به بعضی گرازهای وحشی جنگل برابر شدند ، ولی این جانورها  
 بر مهاجران هجوم نمود . به ( قولاً ) نام حیوان بسیار تنبلی نیز تصادف کردند . بیخ  
 ساعت بعد از زوال مهندس اشارت بر استراحت نمود . مهاجران از صبح که روانه  
 شده اند حالا از جنگل برآمده اند در نزدیکی پیشه زاری که از درختهای بوته مانند  
 تشکیلی یافته بود ، و جهت شرقی دامنه کوه فرافقان را احاطه کرده بود یکجند قدم دور  
 تر از نهر ( قریق روژ ) توقف نمودند . در ظرف یکساعت یک کلبه کوچکی که سر آزا  
 باشاخها و برگهای درختان پوشانیدند بوجود آورده ، و یک آتش خوبی در کلبه مذ  
 کوره افروخته یک قانغورو را کباب کردند . مکمل یک طعامی خورده ، و بنوبت پرمداری  
 خود را کرده بخواب رفتند .

صبح وقت سیروس سمیت با هاریر بجا شیکه نمونه معدن را یافته بود رفت . در نزدیکی  
 قریق روژ در دامنه کوه فرافقان معدن نمونه مذکور را یافتند که معدن در سطح ارض  
 بحال طبیعی موجود بود . این معدن بمعدنهای آهن قورسیقا که آنهم بر سطح زمینست  
 مشابهت بهم میرساند که استحصالی کردن آهن از سنگونه معدنهای شیکه نسبت به معدنهای شیکه  
 بکندن حاجت داشته باشد آسانتر است . مهندس بسببیکه از عملیات بسیاری رهائی باید جمع  
 کردن پارچه های معدن و زغال سنگ رفقار تشویق نمود . دوز روز تادیاب کوشش در



- ( ۱۲۷ ) -

زیده . مقدار و اقیری از معدن وزغال سنگ را در میدان نزدیک کابله خود شان خرمن کر  
دند . بکروز دیگر نیز بشکستن و کوچک ساختن آنها و پاک کردن آنها مشغول شدند .  
مهندس يك صنف زغال سنگ و يك صنف معدن روی همدیگر چیده يك كمب بزرگی  
بوجود آورد .

مهندس بعملیات آغاز نهاد . در دهن مشك دم يك نوله گلین بخته شد که در وقت کلالی گری  
ساخته بود و با نفرو و آنرا نشناخته بود که برای چیست ربط نمود . نوله مذکور را در  
زیر كمب معدن وزغال سنگ درون نمود ، بعد از آن يك سه پایه بلندی از سه چوب ساخته  
بر سر دم استاده کرد . بر دم يك تخته گذاشتند بر روی تخته سنگهای سنگینی نهادند . تخته را  
يك ریسمان لخی ربط داده نوله ریسمان را از يك چوب لوله گولی که بموض چرخ مانیوله از سه  
پایه آویخته بودند گذرانیده به اینصورت به کش کردن ریسمان به دم گری آغاز کردند .  
عملیات اگر چه خیلی مشکل شد اما بهمت و غیرت مهاجران کامیابی حاصل آمد .  
يك کلبچه آهن بزرگی که مانند اسفنج یعنی ابر سوراخ سوراخ بود بوجود آمد . حالا  
لازم شد که این کلبچه را بدرجه حرارت زیادی گرم کرده جنیبات معدنیه آنرا بیرون  
برازند که آنهم بگو بیدن آهن را با چکش و سندان محتاج بود . حال آنکه این آهنگران  
بیماره ما مانند همان اشخا صیبه اول آهنرا یافته بودند و هنوز چکش و سندانرا از آن  
بوجود نیاورده بودند بجای سندان يك سنگ یاره محکمی و بجای چکش يك سوته چوب  
سرکاوله بسیار سختی پیدا کردند . کوشیده کوشیده هزار جگر خونی دو پارچه آهن  
بسیار غلیظ و کلفتی ساختند که یکی را بشکل سندان و دیگری را بشکل چکش در آوردند  
نهایت الامر بعد از آنکه چار روز دیگر شب و روز کوشیدند پانزده میل آهنین بوجود  
آوردند که آنرا نیز بحال آتشگیر ، وانبور ، وچکش ، و خالک انداز و کفگیر در آوردند .  
اگر چه شکلا بسیار ثقیل و بد نما بود ولی در کار خیلی نافع و کار آمد بودند که با نفرو و  
تاب برای این آلات و ادوات بهیچصورت يك قیمتی تخمین کرده نتوانستند .  
چیزیکه برای مهاجران خدمت بتواند تنها آهن معمولی نیست بلکه برای آنها

فولاد لازم است که آنهم بدو صورت بوجود می آید . یکی آنکه قاربون زیاد آهن را بیرون برارند . دیگر آنکه آهن معمولی را قاربون بدهند . سیروس سمیت چون آهن ریخته شده بدست ندارد از آنرو قسم دوم را ترجیح داده آهن معمولی بیکه بدست داشت آنرا باخالک زغال تسخین نموده به حاصلکردن فولاد موفق آمد . این نوع فولاد بسببی که بجزارت و پروت تبدیل نمیکند از آنرو بعد از آنکه بدرجه سرخ شدن گرم کردند برسدان آنرا کوفته تبروتیشه ، بیل ، کلنگ ، بیکانهای تبر ، آهن رنده ، یک دوسه عدد کاردهای قه مانند ، و میخهای بسیاری ساختند که اینها کارهای چیزهایی کلفت و غلیظی بودند و لی قابل استعمال و کار آمد چیزهای بود .

در روز پنجم ماه مایس مهاجران همه معمولات صنایع آهنگری خود شازراب داشته بشمینه ها عودت کردند ، و موقتاً به آهنگری خودشان خانه کشیدند . بعد از این بدیگر صنعت سلوک خود اهدا کرد .

### باب شازدهم

مسئله اقامتگاه — مراق یا نقره — در طرف شمال تالاب سیاحت —  
جهت شمالی سطح مائل — مارها — منتهای تالاب — در توب  
تلاش — توب شناوری میکنند — در میان آب مجادله — دو غوغی

روز ششم ماه مایس شد ششم ماه مایس به ششم ماه تشرین ثانی نصف کره شمالی مقابلست . بناء علیه هوا با بخراب شدن ، و آهسته آهسته سردیها به رونمودن آغاز نموده بناء علیه از شمینه ها موافقت و محفو ظتريك اقامتگاهی تدارك کردن ضروری دیده میشود . اگر چه یا نقره بشمینه هایك محبت مخصوصه دارد ولی چون طوفان سخت روز های اولی بیادش می آید که . و جهای آب دریا هجوم آورده آتش شازرا خاموش نموده بود مجبور میشود که به رأی دیگر رفقای خود تابع شود . سیروس سمیت گفت :

— غیر از سردی سرما ذاتاً به دیگر بعضی احتیاطها نیز مجبوریم .



ژه ده تون - چرا، در جزیره انسان نیست که ازان حذر و احتیاط نمائیم .  
 - ایمنشله اگر چه قطعاً هنوز بمرتبه ثبوت نرسیده ولی چون در جزیره جانور  
 های بجه نیز خونریز موجود است برای محافظه کردن خود را از شر آنها و علی الخصوص  
 از شر هزنان دریایی مالیزی يك مسکن محفوظ و مناسبی برای خود ما بسیار ضرور است .  
 هار بر - وای؟ از اراضی مسکونه به ایندر چه دور جاها هزنان دریایی آمده . میتوانند؟  
 سیروس - بلی اولاد من هزنان دریایی مالیزی کشتیپانان بسیار جسور و سارق  
 های بسیار خونریز و مدهشی میباشد . بنا علیه به احتیاط کردن از آنها از جانورهای  
 درنده زیاده تر مجبوریم .

یا تقرووف - آیا اگر پیش از آنکه بمحافظه خود از حیوانات چارپا و دوپا آنا از کنیم  
 یکبار هر طرف این جزیره را گردش کنیم چه خواهد شد؟

سیروس - راست میگوشید یا تقرووف . اما از کوه فراتقلن دیدیم که در جهت جنوبی  
 و غربی جزیره نه تهر موجود است و نه جنگل . ما مجبوریم که مسکن خود را در نزدیک  
 آب و جنگل تدارک نمائیم که آنهم در مابین نهر مرسی و تالاب غرانت است .

یا تقرووف - چون چنینست در کنار تالاب يك خانه بسازیم . تا بحال کلالی و آهنگری  
 کردیم يك کمی نیز بنایی کنیم چه میشود . الحمد لله آلات داریم خشت پخته نیزه و جو داست .  
 سیروس - آخر کار ما بهمین منجر خواهد شد . اما آیدر میان این سنگلاخ غرانت  
 يك مغاره یا يك غار و سوراخی بچشم تان بر نخورده؟

یا تقرووف - نی ندیده ایم ، آه ! . ووسبو سیروس ، اگر در میان این سنگلاخ دیوار  
 مانند سنگ سماق يك مسکن بسیار بلندی ساخته بتوانیم چه سعادت خواهد بود !  
 هار بر به تمسخر خنده کرده گفت :

- بسوی دریا که پنجره های آنرا نیز باز کنیم چقدر لطافت خواهد داشت !

تاب - برای بالاشدن آن يك زینة نیزه بسازیم :

یا تقرووف ( بقهر ) چه میخندید واه ! آلات داریم . سنگهار اسوراخ میکنیم .

موسیوسمیت هم باروت میسازد . يك چند سنگی که بر اندیم کار میشود و السلام .  
 سیروس سمیت سخن یا نفرو ف را شنید . سنگهای سابقی غرانیت راشکافتن .  
 و آنرا با باروتی که هنوز در کتم عد مست بر اندن کار بسیار در از بست لهندا مهندس بی آنکه  
 به یا نفرو ف يك جوانی دهد و یا يك تکلیفی بکند و وصیت و تنبیه کرد که هر طرف این دیوار  
 سنگی طبیعی را بنظر غور و تدقیق تفتیش و تحقیق نمایند .

در اطراف سنگلاخ غرانیت یابه تمیر دیگر دیوارهای بسیار جسیم طبیعی که قدر  
 دو میل امتداد نموده بود دور کردند . بهیچ يك مغاره و سوراخی بر نخوردند . آشیان  
 های کبوترهای سحرانی نیز در جاهای بسیار بلند دیوار بود . بعد از آنکه تفتیشات شان  
 به انجام رسید مهاجران به نقطه منتهای دیوار سنگلاخ غرانیت رسیده بودند که از آنجا  
 تابسا حل تالاب يك بلندی ریگزار و سنگزاری امتداد میکند .

مهندس در بنیاب بسیار به مراق و اندیشه افتاده بود که آیا آبهای زیادی که از نهر  
 ( قریق روژ ) در تالاب غرانت میریزد از کجا پس برآمده به بحرمی آمیزد ؟ هرا قدر  
 فکر و اندیشه نیکه در بنیاب نموده بود از هیچ طرف هیچیک سحرانی برای آن نیامده بود .  
 مهندس از سر بالایی بر ریگ و سنگ مذکور برآمده رفقای خود را بگردش سواحل  
 شمال و شرق تالاب تکلیف نمود . تکلیف قبول شد . بعد از یکجند دقیقه هار بر  
 وناب بر سر بالایی مذکور برآمدند . در عقب ایشان مهندس وزه ده تون و یا نفرو ف  
 می آمدند . دو صد قدم بیشتر از میان در ختهای لطیف بهم پیوست منظره روحفرانی  
 تالاب صفاتاب مشاهده گردید . در ختهای نونها و اشجار کهنه سال که بر کهای شان  
 بتا میرخزان زرد شده بود در پیشه های اطراف تالاب دگر گونه نظر داری داشت .  
 بعضی تنه های خشکیده در ختان فر توت نیز دیده میشد که به اینطرف و آنطرف افتاده  
 و سبزه ها و بوته و خها اطراف آنرا پوشیده ، و سوراخهای کاواکی آنها برای مرغان ( قق  
 قوس ) آشیان شده بود . بسبب بهم پیوسته کی اشجار و بوته زار پیشه آفتاب درون آنرا  
 دار نمیتوانست نمود . هرا قدر که پیش میرفتند در ختهای یک کشاده کی پیدا میکردند

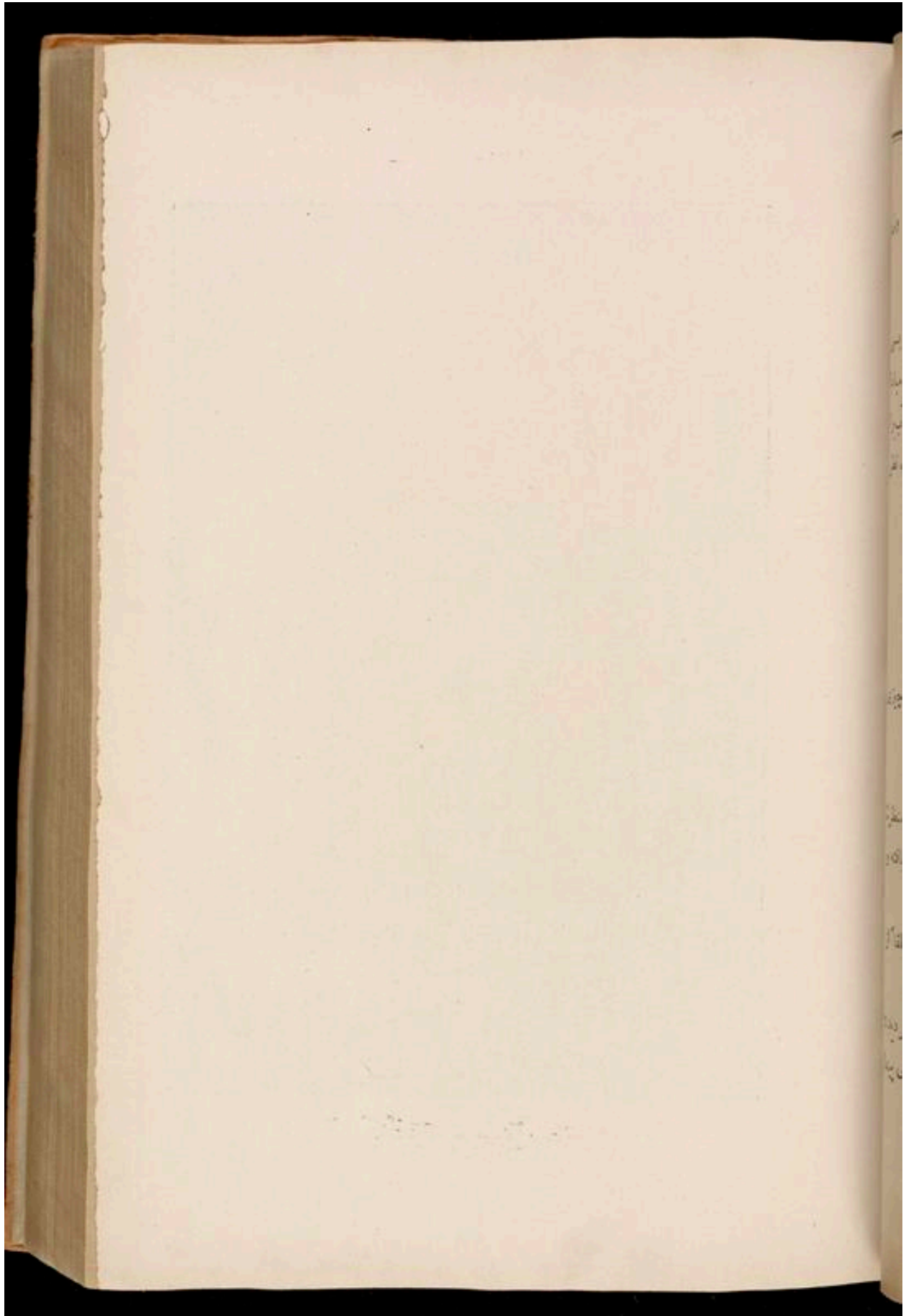


رفتن آسان میشد. این است که درین نقطه نیکه این اول بار قدم نهادن مهاجران بر آنست  
رفقا تیر و کمان خود شانرا حاضر گرفته به احتیاط تمام پیش میشدند. اگر چه در نیجاها  
هیچ اثر قدم جانوران خونریز دیده نشد، ولی یک کئی بیشتر بدرازی پانزده قدم یک  
ماری در پیش روی توپ بایستاد. ناب هماندم بضر بیک عصا چوب مکملی مار را اهلاک  
نمود. مهندس بعد از معاینه دانست که این مار از جنس مارهای زهر دار نیست بلکه  
از جنس مارهای بزرگ (بوآ) است که بصورت مص حیوانات را فرو میبرد ولی چون  
بودن تیر مار و کفچه و غیره مارهای زهر دار نیز ملحوظ بود توپ را مهندس از بشور  
آوردن مارها منع نموده بر راه خود دوام ورزیدند.

بعد از کئی مهاجران بجائیکه آب نهر قریق روزه تالاب میریخت رسیدند. در اول  
که از کوه فرانکلن فرو آمده بودند ساحل جنوبی آبریزش نهر مذکور را دیده بودند  
در بنبار از ساحل شمالی آن آمدند. در نیجا بدند که آب نهر خیلی وافر و زیاد یک آبست  
که به تالاب میریزد آیا بقدر آب تالاب مخرجی نداشته باشد که از تالاب براید خود تالاب  
اینهمه آب را در بجای خود محافظه خواهد توانست. مهندس دانست که همه حال تالاب  
باید یک مخرجی داشته باشد که آبار به بحر بریزاند. این است که آن مخرج را باید پیدا کرد زیرا  
از قوت آبریزش آن مهندس استفاده کردن میخواهد.

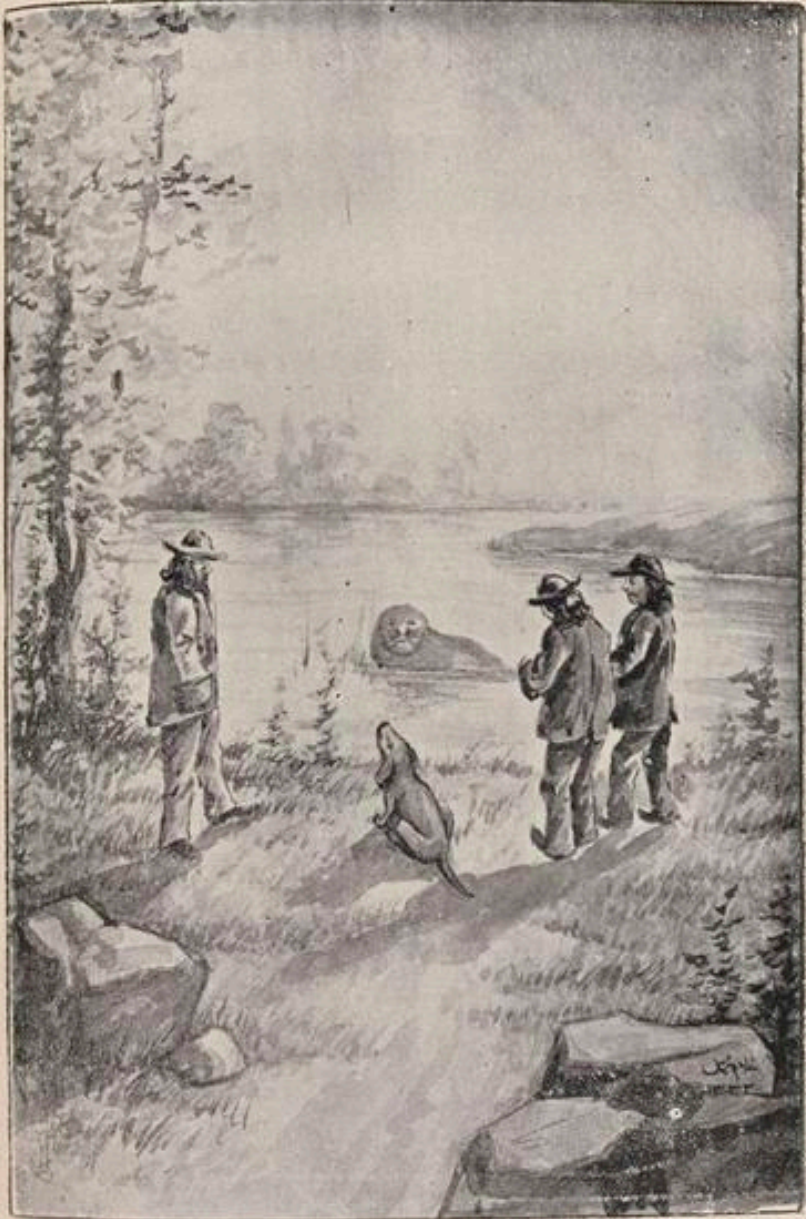
پنج رفیق از نهر عبور نموده بر ساحل تالاب بر فنار خود دوام نمودند. در آبهای  
تالاب ماهیان بسیاری دیده میشد. با تقریف بدل خود صمم نمود که یکچند قلابی  
ساخته ازین ماهیان شکار کند. هار بر درین اثنان نوع کبک یک مرغی را به تیر زده در  
میان لخ زارها انداخت. توپ دوباره آنرا آورد. مهاجران ساحل شرق تالاب را به  
تعمیب کردن دوام ورزیدند. مهندس چون در بنظر ف نیز مخرجی آب تالاب را نیافت  
بجیرت افتاد.

درین اثنان توپ بنای بیتابی واضطراب را گذاشت. در کنار ساحل میدود، پشت  
عوهه میکند، میروود، و بازمی آید، زمین را باهای خود میکند بازمی یکبار خاوش





— ( ۱۳ ) —



گفت: — خرس بجزریست

— ( ۱۳۲ ) —

شده چشمهای خود را بتالاب میدوزد .

دراول امر اگر چه مهاجران به این خلیجان و هیجان توپ هوش نکردند ولی چون صداهای سگ شدت کرد مهندس سگرا آواز داد . گفت :

— چیست توپ ؟

سگ در پیش صاحب خود دویده ، و باز یکچند بار بسوی تالاب جهیده ، و پس آثار هیجان نشان داده دفعته خود را در آب پرتاب نمود . مهندس از بیم آنکه بانها بسگ چیزی ضرری برسد سگرا آواز داد ، توپ بصدای صاحب خود باز از آب پرتاب شد ولی از آثار هیجان و جوش و خروش وانه ایستاد . بانقر و بسطح آب نظر کرده پرسید که :

— آیا در آب چه باشد ؟

هائبر — گمان میبرم که توپ در آب یکجیوان بزرگی را حس کرده است ؟  
ژم ده تون — بلکه تمساح امریکا باشد .

مهندس — گمان نمیبرم ، زیرا تمساح امریکا درین منطقه زیست ندارند .

یکچندبار مهاجران توقف نموده بدقت بسوی تالاب نظر دوختند . اما هیچ چیزی ندیدند . مهندس زیاده تر بمراق افتاده گفت :

— تا به آخر تالاب برفتن دوام نمائیم .

بعد از نیمساعت ساحل جنوب شرقی تالاب را نیز گذر کرده به میدان تپه منظره وسیع نزدیک شدند . مهندس درینطرف نیز مجرای بدر رفت آب تالاب را پلایه و حیرتش زیاده تر کرده گفت :

— همه حال این تالاب را یک مجرای خواهد بود . اگر در ظاهر نباشد مطلقاً از زیر سنگها بدر رفت داشته خواهد بود .

ژم ده تون — عزیزم من سیروس ! آیا در باب یافتن مجرای تالاب بسیار مراق کردید ؟

مهندس — بسیار . زیرا اگر آبهای تالاب از زیر این سنگلاخ یک مجرای پیدا



کرده باشد بمجر دیکه آبهای تالاب را بدیگر طرف بگردانیم آن سوراخ مجرا را بیرون  
بر آورده قابل سکونت یک مسکن و مأوایی را مالک میشویم .  
هاز بر - موسیو - یروس ، آیا آبهای تالاب تا از زیر تالاب یک مجرای نداشته  
باشد ؟

مهندس - ممکنست اگر چنان باشد که شما میگوئید آنوقت بساختن خانه برای  
خود مان مشغول میشویم .

وقت چون بشام نزدیکشده بود مهاجران بنای عودت را گذاشته بودند که توب باز  
بیتاب و بر اضطراب گردید ، و در بنبار بصدای افندی خود حواله سمع دقت نکرد . بیک  
عوعوه و لوله پر هیجانی خود در تالاب پرتاب نمود . هاز بر و بانقر و ف در بی توب  
بکنار تالاب دویدند ، و توب را فریاد کردند . سگ از کنار بقدر بیست قدم دور شد .  
نام در همین وقت بود که در همان محل که بسیار چقور نمینمود سر مد هش یک جانور  
بسیار بزرگی پدیداز گردید . این سر را که چشمهای بسیار بزرگ و دهن فراخ اطراف  
بر روی آن خیلی بردهشت مینمود هاز بر شناخته گفت :

— خرس بخر بست .

مهندس - بلی از همان نوعست ولی چون سوراخهای پیش بر روی بینی اوست  
این حیوان ترا ( دوغونق ) میگویند .

این جانور مد هش عظیم الجثه بمجر دیکه دید سگ به او نزدیک شد هماندم بر سگ  
حمله آورده توب را بر بود . و هر دو ی شان بیکبار رهگی در زیر آب فرو رفته از نظر  
غایب شدند .

تاب میخواست که برای رها نیدن توب خود را در آب انداخته با جانور مد هش  
دست و گریبان شود ولی مهندس خدمتگار صادق خود را منع نمود . درین اثناء  
زیر آب یک مجادله مد هشی بوقوع می آمد که چنان معلوم میشد که این مجادله با سگ  
نیست زیر اسگ با آنچنان حیوان مد هش بزرگ جثه مدافعه و مجادله نمیتواند ، و بیک

— ( ۱۳۴ ) —

حمله در دندانه‌های بزرگ و مد هس آن محوشده هلاك ميشود . بنا بر مجادله نيك در  
زير آب ميشد روى آب تالاب تموج زيادى پيدا ميكرد . يكي يكبار سطح آب يك موج  
انگيزى شديدى پيدا نموده از زير آب بيك قوت فوق العاده سگ بر هوا كرديد . و بعد  
از آنكه از سطح آب بقدرده يا نزده قدم بالا بريد پس بر سطح آب افتاده و بنى آنكه يكجا  
يش زخمى شده باشد شناورى كرده بساحل سلامت برآمد .

مهاجران به اين حادثه خارقه نما بكمال حيرت مى بينند ! نا مفهوم يك مشه  
حالا هنوز مجادله در زير آب دوام دارد . اما مجادله بسيار دوام نمود . يكي يكبار سطح  
آب سرخ كرديد . در عقب آن دو غونق مرده بميدان برآمد . و نعلش در بگرف  
ساحل نزديك شده در لبح زار كنار تالاب كه آبش كم بود در گى بند ماند .

مهاجران به آنطرف دويدند ، دو غونق بدر ازى ۱۵ ، ۱۶ قدم و لاقبل به قلن  
يك خروار يك جانور مد هسى بود . در زير گلو كاهش يك زخمى كه گويابا كه بسيار  
تيزى كشاده شده باشد موجود بود .

آيا اين چسان جانور مد هسى بوده كه دو غونق را با اينچنين يك ضربه مد هسه هلاك  
كرده است ! اين معنائست كه حل نميشود . سيروس سميت و رفقائش نيز اين مشه را  
ملاحظه كرده بشمينه ها عودت كردند .

### — باب هفدهم —

رفتن تالاب — جريان آب — تصور سيروس سميت — روغن  
دو غونق — مركبات كبريتيه شيشيه — كبريت خديد —  
غليسرين چسان ساخته ميشود ؟ — صابون —  
شوره — حامض كبريت — حامض آزوت —  
شلاله نو —

روز ديگر سيروس سميت نابرابراى بختن طعام گذاشته خودش بازه ده نون سياه



بمیدان تپه منظره وسیعه برآمدند. هار پرویا نقره و ف برای چوب آوردن بچنگل رفتند. مهندس و مخبر بعد از کمی بجایشیکه نعلش دو غونق افتاده بود واصل شدند. از حال ابله ها مرغان لاشه خوار بر دو غونق جمع آمده جسدش را منقار کوبی داشتند. هر دور فقی مرغان را بسنگها زده دوز کردند. زیرا مهندس بکشیدن روغن آن امید هامیبروراند که بسی کار بکشد. گوشت دو غونق مخصوص بر نسهای ما از یابی یک طعام بسیار نادری شمرده میشود. لهذا برین قرار دادند که یک پارچه آنرا بریده به ناب حواله کنند تا بخر به شود.

واقعه دیروزه دو غونق هنوز از یاد مهندس زرفته است. هر دم خود بخود بمیر سده که «آیا چگونه یک جانور مد هشی دو غونقی را باینصورت هلاک کرده است؟» سیروس سمیت سطح آب را بدقت نظر میکند. هیچ چیزی نمی بیند. در جائیکه دو غونق بود آنها بسیار نبود اما رفته رفته چقور شده میرفت. زه ده نون گفت:

— از اینجا چیزی معلوم نمیشود تی؟

مهندس — تی عزیز من، حیرانم که این واقعه عجیبه را بر چه حمل کنیم. زه ده نون — بواقعیکه زخم دو غونق بسیار عجیب است. علی الخصوص برانیدن توپرا از زیر آب زیاده تر جالب مراقبت. چنان پنداری که یک دست پر قوتی بعد از آنکه سنگ را بیرون برتاب نمود همان دست با خنجر یک داشت گوی دو غونق را بشکافت. مهندس — همچنین معلوم میشود. اینرا بگذار، آبارهایی دادن من از بحر و بمغاره آوردن من چه میگوئید! خلاصه کلام در سخن بره یک سری حکم فرماست که دانسته نمیشود. در خصوص درینوقت فکر تازی و خیال بازی نکنیم بکار خود به بینیم.

سیروس سمیت اینرا هنوز ندانسته بود که آیا آبهای تالاب از کجا بدرفت دارد. درینبار در جائیکه بودند در آب تالاب یک جریانی حس نمود. در آب یک چوبی پنداخت. جریان چوب را بردن گرفت، دور فقی نیز آنرا بیروی نمودند تا آنکه با چوب بندهای جنوبی تالاب واصل شدند.

— ( ۱۳۶ ) —

جریان تابه ایجادوام ورزیده درنجا آبهایک جوش زیروز برشدنی گرفته جریان  
آب منقطع میشد. سیروس سمیت گوش خود را بر زمین نهاده یک صدایی که از جریان  
شدید یک شلاله برآید شنید. مهندس برپا خواسته.

گفت — این است که آبهای تالاب از نجا می رود. مطلقاً در میان سنگلاخ های دیوار  
مانند غرایت یک مجرای دارد. از ایجاد ریاضی آمیزد من ازان مجرا استفاده کردن  
میخواهم.

مهندس یک شاخ دراز چوبی را از درخت کهنه برکهای آنرا بکند و در جاییک  
بودند در آب فرو برد. از سطح آب دو قدم پایا تریک سوراخ فراخی را یافت که ازان  
سوراخ آبها بشدت روان بود. بدرجه شدید یک جریانی بود که چوب را از دست  
مهندس ربوده برد مهندس گفت:

— این است که یافتیم. ایجاد هت مجرایست که آبهای تالاب را میبرد. من این ده را  
بمیدان میبرازم.

زه ده تون — آيا چسان؟

مهندس — آبهای تالاب را دو سه قدم فرو آورده ...

زه ده تون — آبهای تالاب را چسان فرو آورده میتوانید؟

مهندس — برای تالاب دیگر یک مجرای کشیده این مجرا را از زمین ستایم.

زه ده تون — از کجا مجرا میکشید؟

مهندس — از نزدیکترین جاها تیکه باحل مجرا باشد.

زه ده تون — آن ساحلی که شما میگوئید سراسر سنگ است.

مهندس — منم آن سنگها را برانیده مجرا میکشم، و این سوراخ را بمیدان میبرازم.

زه ده تون — عجب کاری میشود. در نقطه تیکه آبهای تالاب با ساحل بریزد.

یک شلاله بلند و بزرگی نیز بوجود می آید.

مهندس — بلی ازان شلاله نیز استفاده میکنیم.



— (۱۳۷) —

اگر از نقطه نیکه - سوراخ دهنه مجراست یک قدری بسوی پیش یعنی بسوی ساحل  
بمجر رفته شود بر سر سنکلاخهای بلندیکه مانند دیوارهای طبیعی از طرف ساحل بمجر  
بلند شده است میرسیم . پس معلوم میشود که آبهای بمجر از میان همین سنکلاخ برای  
خود یک مجرای یافته از زیر زمین بدریا التحقاق میناید . این سنکلاخ غرایت که بر سا  
حل بمجر عموداً بلند رفته خیلی بلند است . و از سطح بمجر تا به بیخ دیوار سنکلاخ دو  
صد قدم مسافت موجود است . مهندس باریق خود از کنار تالاب جدا شد . زده تون  
در خصوص نیز از کامیابی مهندس اصلاً شبهه نمود . اما به ایندرجه آلات ناقص این  
قدر سنگ پاره های بزرگ را بر هوا کردن ، و برای آبهای تالاب یک مجرای نوی تشکیل  
دادن ، و به اینصورت آبهای تالاب را فرو آوردن ، و مجرای قدیم زیر زمین را بیرون  
بر آوردن حقیقتاً مشکل کارها نیست .

سیروس سمیت ، وزه ده تون و قتیکه بشمینه ها برگشتند دیدند که با تقرووف و هزار  
بخالی کردن جاله هیزم خودشان مشغولند . با تقرووف پرسید که :

— و سیروس سیروس ، هیزم کشتی را تمام کردیم . آیا بسایر را چه وقت آغاز خواهیم نمود ؟

مهندس — حالاً بسایر نی بلکه کیمیاگری میکنیم .

زه ده تون — بلی ، جزیره را بر هوا میرانیم .

با تقرووف — چه میگوئید ؟ جزیره را چسائ بر هوا میکنیم ؟

زه ده تون — اما همه جزیره را نی یک حصه آزا .

مهندس — از من بشنوید دوستان من :

اینرا گفته ، ملاحظات امروزی خود را یکان یکان بیان نمود . نظریه قول مهندس  
آبهای تالاب از دهنه نیکه دو قدم از سطح آب تالاب فرو تر است در زیر تپه ، نظاره و  
سبعه در میان دیوار سنکلاخنی طبیعی یک مجرای بسیار جسیم و فراخی برای خود کشاده  
از زیر زمین بر زیر سطح آب بمجر با مجرمی آمیز یزد . لهذا در میان این مجرا البته یک  
یک مغاره موجود است که آبهای تالاب را فرو آورده آن سوراخ را بیرون بر آوردن

لازم است که ازان سوراخ درآمده . مغاره مذکوره را بحال يك مسكنی در آوردن  
ممکن است .

مجرای نور اسیر و سسمیت . میخواهد که از میان سنگها شيکه بساحل نزدیکتر برود  
آرد . لهذا برای این کار از باروت کرده زیاده تریک اجزای نازیبه قویه احتیاج کلی  
دارند . آیا آن اجزای اچسان باید ساخت ؟

این تصورات سیر و سسمیت بسیار خوش یا نفرو ف آمده است . سنگها بر این  
سراز نوبك شلا لئ بر آوردن ، مغاره ها کشف کردن آیا چقد ر شیرین کارهای ساخت  
تیر است ؟ یا نفرو ف . میگوید که ( مادام که مهندس گفت که کیمیا کر شویم ما هم میشویم .  
حتی اگر بخوانند ، من معلم رقص هم میشوم ) اینرا گفته و یکدوسه چرخ رقص  
مسرت نمود .

تاب و یا نفرو ف برای کشیدن روغن دوغوتق ، و یاز . یاز . کردن کوش آن ما  
مور شدند . هاندم حرکت کردند . سیر و سسمیت و زه ده نون و هار بر مجاشیک معدن  
زغال سنگ بود . توجه شدند که مهندس از انجا از مرکبات کبریتیه يك نمونه آورده بود .  
آن روز را تا بشام جمع کردن و نقل دادن مرکبات مذکورم کوشش و زیندند . و در  
جبه کافی ازان در شمیمه ها جمع آوردند . روز دیگر مهندس بعملیات کیمیه آرد  
نهاد . این مرکبات کیمیه به که از زمین استخراج شده از زغال ، و سیلیسیم ، و آلومین  
و کبریت حدید مرکب است که کار آمدنی ترین آنها در بنوقت کبریت حدید است که مهندس  
آنرا به کبریت حدید تجویب داده ازان ( حامض کبریت ) حاصل میکند .

حامض کبریت که آنرا ( تیزاب ) میگویند از چنان وسایط کیمیه ایست که در  
عالم صنایع بیشتر از همه چیز استعمال میشود . مهندس از جسم مذکور اگر چه بعد از این  
برای شمع ساختن و چرمها را دباغی کردن نیز استعمال خواهد کرد اما در بنوقت برای  
دیگر چیز استعمال میشود .

سیر و سسمیت در پشت شمیمه هابك جای صاف و همواری را انتخاب کرده چوب



- ( ۱۳۹ ) -

و هیزم فراوانی در انجا خرمین نمود . بر سر آن چوبها از نوع سنگ قایغان ( شیت )  
 نام سنگها را که با مرکبات کبریته بهم آمیخته با معدنها آورده شده بود وضع نمود . و بر  
 سر آن مرکبات کبریته را بقدر فندق خورد خورد کرده یک صدف بریخت . بعد از آن  
 چوبها را از هر طرف آتش دادند ، بحرارت آتش سنگهای شیت که زغال و کور کرد  
 داشت نیز آتش گرفتند . باز یک صدف دیگر نیز از مرکبات کبریته علاوه نمود . و بعد از آنکه  
 چوبها سوخته و یک خرمین آتش بوجود آمد روی آن را با خاک و شاخ و برگ پوشیدند  
 تا از هوا محفوظ بماند . این خرمین را بر حال خود ترك نمود . زیرا بعد از آنکه مدت  
 دو اوزه روز این خرمین همچین بماند کبریت حدیدی که در آنست بالا مزاج به ( کبریتیت  
 حدید ) ، و آلومینی که در آن موجود است به ( کبریتیت آلومینه ) تحول میکنند . و  
 سیلیسیم ، و زغال موجوده آن سوخته محو میشود .

بعد از آنکه خرمین مذکور را برای حاصل شدن امترجات کیمیوی ترك نمودند  
 سروس سمیت با دیگر رفقای خود بدیگر کارها مشغول شدند . ناپ و یا تقرووف روغن  
 را که از ( دو غونق ) کشیده بودند آب کردند و صاف ساختند . مقصد مهندس این  
 بود که روغن مذکور را تحلیل نموده غلیسیرینی که در آن موجود است بیرون برارد که  
 این عملیات هم نمیشود مگر اینکه روغن مذکور را به حال صابون تحول دهند .

برای بر آوردن غلیسیرین را از روغن و تحول دادن آن بصابون تنها آنها ، معامله کردن  
 آن با چونه یا سودا کفایت میکند . چونکه اگر با چونه یا سودا روغن معامله شود در  
 حال غلیسیرین را جدا میکند و روغن را بصابون تبدیل میدهد . و چیزی که برای  
 مهندس با کار است غلیسیرین آنست برای حاصل کردن غلیسیرین چون روغن با چونه  
 معامله شود صابونی که از آن حاصل میشود در آب حل نمیشود . حال آنکه اگر با سودا  
 معامله شود صابون معمولی شیکه ، دشناسیم بوجود می آید . حالاً سودا را از کجا بیابند ؟  
 در ساحل بحر بعضی نباتات بحری که از جنس صباریه بود جمع آمده خرمین تشکیل  
 کرد . بودند که این نباتات خلقة سودا را حاوی میباشد . لهذا از این نباتات استحصال

کردن صود بسیار کار دشواری نیست . اولاً این نبات مقدار بسیاری جمع کردند . و در آفتاب انداخته خشک کردند . بعد از آن يك چغوری کنده در آن بر کردند و آتش دادند . و تا وقتی که بغبار منقلب میشد دوام نمودند . که این غبار را علی العموم (صود دای طبیعی) تسمیه میکنند .

این است که مهندس غبار مذکور را باروغن دوغونق معامله کرده قابل استعمال يك صابونی با مقدار کافی غلیسیرین حاصل نمود . حالیکه جزو مهم دیگر بکار دارد که آنهم عبارت است از (آزویت پوتاس) یعنی شوره !

برای استحصال آزویت پوتاس لازم است که بعضی نباتاتی را که کاربونت پوتاس را حاوی میباشد با حامض آزوت معامله بکنند . آیا حامض آزوت را از کجاستدارند ؟ این است که این مسئله جداً شکل يك مسئله ایست . مهندس حیران مانده ولی بطریق طالع مهاجران مددگاری کرده در دامن کوه فرانقلن ها بر معدن آزویت پوتاس خالص را پیدا نمود . کار تنها بر صاف کردن آن شوره شیکه طبیعت حاصل کرده بود تا آنکه خلاصه کلام این کارهای مختلف کیمیاگری بقدر هشت روز دوام نمود . پیش از آنکه مدت مینه دو اوزه روزانه تحویل یافتن کبریت حدید به کبریتیت حدید به انجام رسیده مواد لازمه شیکه مهندس را بکار بود حاضر گردید . برای بسر رسیدن مرکبات کبریتیه که در زیر خاک برای امتزاج یافتن پوشیده شده مانده بود هنوز سه روز دیگر باقی بود که مهاجران این سه روز را نیز بیکار نگذاشته اند . بساختن بونه و دیگر بعضی ظروف و اوانی که برای تقطیر و غیره عملیات کیمیاگری بکار بود در دامن کلالی خود ساختند . حتی يك داش بسیار فنی شیکه برای تقطیر کبریتیت حدید لازم بود نیز وجود آوردند . هر چیز در ۱۸ ماه مایس به انجام رسید . ژده تون ، یا تروف ، هاربر ، آب سیاه مهندس خودشان در عملیات کیمیوی به عملهای بسیار ماهری شده بودند .

بعد از آنکه تحول مرکبات کبریتیه ختام یافت ماده شیکه حاصل شد مرکبات کبریتیت حدید ، کبریتیت آلمین ، و خاکستر سیلیس و زغال بود که اینها را در يك حوض آب



چون شده سیکه خود شان برای همین کار حاضر کرده بودند انداختند . آب را شور داده . ادمرکبات را خوب بهم آمیختند . بعد از آن گذاشتند تا نه نشین شده آبر از حوض مذکور در تغارم ها گرفتند . خاکستر سیلیس و زغال چون در آب غیر محلول بودند در زیر باند . در آبی که گرفته شد کبریتت جدید با کبریتت آلمین محلول بود . این محلول چون تحلیل شد بلورهای کبریتت جدید تر سب نموده تنها کبریتت آلمین با آب آمیخته بماند . حال در پیش سیروس سمیت مقدار بسیاری از کبریتت جدید موجود شد که اصل مقصد ازینها استحصال کردن حامض کبریت بود . در عالم صنایع برای استحصال حامض کبریت دستگا ههای مخصوصه سیکه بمصارف کرافی ساخته شده است . وجود میباشد . اگر چه برای اینکار یک فابریک بزرگ ، آلات مخصوصه ، ادوات پلاستی ، حجره های سربی که حامض بران تاثیر نکند و بسی چیزهای دیگر لازم دارد که از عزاریکی ازان آلات و ادوات را قضا در کان بچاره مالک نیستند . امامهندس چون در [ بوهیمیا ] یک اصول بسیار آسانی دیده بود که خود او نیز همان اصول را پیروی میکند .

سیروس سمیت برای استحصال حامض کبریت در قابهای سر پوشیده کبریتت جدید را تکثیف کرده حامض کبریتی که ازان حاصل میشود بحال بخار صمود میکند که این بخار جمع کرده اجزای مطلوبه را بوجود می آورد . این است که مهندس برای این کار بوتله های سر پوشیده و داشهای مخصوصی ساخته است اما لامح کبریتت جدید را در درون بوتله های سر پوشیده مذکور گذاشته در داش تسخین نموده شد . خلاصه بعد از دو ازان ده روز تمام حامض کبریتی که مطلوب بود بمیدان بر آمد .

آیا سیروس سمیت این حامض را چه میکند؟ مهندس میخواهد که شوره موجوده خودش را با آن معامله کرده حامض آزوت استحصال کند سمیت نزدیک شده که بمطلب خود نایل شود . مهندس غلیسیرینی که پیش ازین آنرا تکثیف کرده بود با حامض آزوت معامله نمود . ازان یک مایع زرد رنگی حاصل شده . مهندس این عملیات آخری خود را از شمیمه هادور تر و تنها بسر خود ساخته است . زیرا این اجزای سیکه بوجود

آمده بسیار تهلکه ناك يك چیز است .

مهندس پرفنون از اجزای مستحصله خود در يك صرف کلی شبیه ساخت يك مقدارى آورده بر فقای خود گفت :

— عزیزان ، این ( نیترو غلیسیرین ) است !

بواقعکه این مایع زرد رنگی که مهندس استحصال کرده نیترو غلیسیرین بود که قوه مخربیه آن ده بار بیشتر از باروت است . نیترو غلیسیرین مانند باروت به آتش در نمیگیرد ، ولی به تماس و ضرب آتش میگیرد . بنابراین استعمال آن بسیار تهلکه ناکست . یا نفرو ف بکمال بیقیدی پرسیده که :

— آیا همین مایعك زردك آن خرسنگهای سخت غرانیت را میبراند ؟

مهندس — بلی رفقا ! هم قوه نیترو غلیسیرین چنان قویست که هر اقدر بجزیه های

سخت مانند سنگهای غرانیت تصادف کند هم اقدر زیاد تر شدت خود را اجرا میکند .

یا نفرو ف — آیا این چه وقت اجرا خواهد شد ؟

مهندس — فردا ! بعد از آنکه در سنگها يك سوراخی کنده این مایع مخفر زرد رنگ

را در آن پر سازیم !

روز دیگر یعنی در ( ۲۱ ) ماه مایس کیمیا کران ما در نقطه شیکه در مابین ساحل تالاب

غرانیت و سنگلاخ موجود بود رفتند . این نقطه از سطح تالاب پست تر است . آبهای

تالاب بواسطه خرسنگهای بزرگ کنار ساحل تالاب ایستاده شده است که اگر آن خر

سنگها رفع شود آبهای تالاب از مجرا شیکه کشاده شود از سنگلاخهای دیوار آسای غرا

نیت که [ ۲۵۰ ] قدم ارتفاع دارد بر ایوان ریخته از انجا بدریامی آمیزد . و این مجرای

جدید چون بسیار بزرگ میشود آنها بکثرت ریختن گرفته بزودی مجرای مطلوبیکه

همه کارها برای آن شده بمیدان میبراید .

یا نفرو ف بزرگتر انخی مهندس در میان سنگها شیکه بر اندن آن لازم است بکندن

يك سوراخی مشغول گردید . سوراخ در میان سنگها از يك نقطه آغاز کرده بکدر بطرف



— ( ۱۴۳ ) —

تالاب ما نالا کشاده میشود. این عملیات در از شد مهندس میخواستند که بقدر ده لیترو نیترو غلیسیرین استعمال کرده یک نتیجه مدهشته حاصل کند. رفقا بیک کوشش بسیار بلینی تا به چار بجه سوراخ مطلوب را کشادند.

حالا کار برد دادن نیترو غلیسیرین. و قوف ماند. کفاندن نیترو غلیسیرین بیک ضربه شدیدة محتاجست. زیرا اگر به آتش در داندن بخوانند بی آنکه بکشد آهسته آهسته سوخته میرود. اگر چه آسانترین کفاندن نیترو غلیسیرین همین است که یکچند قطره نیترو غلیسیرین بران سنگ انداخته و بایک چکشی محکم بران بزنند. حالا آنکه اینگونه کفاندن آن موجب بار بار شدن زنده آن نیز میگردد که آنهم بدرده. هاجران نمیخورد. سیروس سمیت بر سر سوراخی که در سنگ کندم بود ندیک سه پایه چوبی بلندی برپا نمود، و از لجه او پوست سند ما نند بعضی نیاتات بیک ریسمان بسیار درازی ساخته یکسر آنرا از سر سه پایه مذکوره گذرانیده یک سنگ بسیار سنگینی را بر محاذی سوراخ مذکور برپا و بخت. سردیگر ریسمان را بقدر سی چهل قدم دور تر برده ریسمان را با کو کرد و شورده. معامله نمود بمقام قتل قائم نمود که به اینصورت ریسمان سوخته تا بجائیکه نوک ریسمان بر سر سه پایه گره یافته میرسد و گره را سوختانده سنگ یارم را بر نیترو غلیسیرین می اندازد.

مهندس بعد از آنکه سه پایه را، برپا و قتیله هاز تنظیم نمود، سوراخی که در سنگ کنده شده بود تا بدهن آن با نیترو غلیسیرین پر و مملو نمود. در روی سنگ نیز بعضی قطرات نیترو غلیسیرین را چکانیده سی چهل قدم دور تر آمده قتیله را آتش داد و بتاخت دویده دویده از تبه، نظره وسیع فر و آمده بشمینه هادرا آمدند.

از روی حساب قتیله تمام به بیست دقیقه تا بجای مطلوب میسوخت بواقعی که بعد از بیست و پنج دقیقه بیک دهشتی که تصویر آن ممکن نیست نیترو غلیسیرین کفید. چنان گمان شد که جزیره نالزته دای بلرزه درآمد. سنگها چنانچه از دهنه یک کوه آتشفشانی که اول بفوران می آید بر روی هوا پدید گرفت. در جو هوا حرکت بدرجه شدت

نمود که سنگهای شهبینه هار ابلرز در آورد و مهاجران را بی اختیار بر زمین غلطانید .  
 • مهاجران بر پا خواستند . برای دیدن نتیجه سعی و غیرت چند روز خودشان  
 بسوی تالاب دویدند . از دهن همه شان بیکبار کمی یک ندای حیرت و مسرت برآمد  
 سنگلاخ غرائبی که حایل آبهای تالاب بود بصورت بسیار واسعی از هم گشاده شده  
 و آبها از آن مجرایک شدت فوق العاده یک جریانی تشکیل داده ، و بعد از آنکه از  
 روی سنگها کف کرده تا بکنار دیوار سنگلاخ روانی میگردد از آنجا از (۲۵۰) قدم ارتفاع  
 برپایان میریزد ، و از آنجا بعد از دو صد قدم یک نهری تشکیل داده بدریای آمیزد !

— باب هجدهم —

یا تقروفا از هیچ چیزی شبیه نمیکند — مجرای اول تالاب —

تحت الارض گشت و گذار — در میان غرائبها یک راه —

توپ گم شد — مفارقه میانه — چاه — اسرار —

عودت —

سپروس سمیت به تشبث خود موفق شده است ، اما مهندسان بنا بر عادت که دارد  
 اصلا اعلام نمونیت نشان نداده و چشمهایش بشالاله معطوف مانده بی آنکه چیزی  
 بگوید ایستاده بود . هار بر نوجوان کفها بهم زده آثار شادمانی مینمود . ناب از خوشی  
 بر میجهید . یا تقروفا بیک شیوه مخصوص خودش میگفت :

— او ! برای خدایی بگوئیم . حقیقتاً مهندسان ما بسیار رفتون یک آدمیت !

بواقبیکه نیر و غلبه سیرین از مطلوب زیاد تر خدمت کرده است . مجرای نوی که

برای تالاب باز شده آنقدر واسع و فراخ بود که نسبت بمجرای قدیم از پناه سه برابر

آن آب بدر میرفت . بنا برین بعد از کمی همه حال آبهای تالاب فرو می نشیند .

مهاجران بشهبینه هار گشته بیل و کانهک و چکش و ریسمان لخی خود شان را بر

داشته باز بکنار تالاب آمدند . در راه یا تقروفا بمهندسان گفت :



— اما موسیوسمیت ! اگر با این مایع زرد رنگی که ساختید اگر بخوایم که جزیره را بر هوا کنیم میتوانیم فی ؟

مهندس — پیشک میدوایم، کار بمقدار اجزاء و قوفاست. کره ارض نیز برانده میشود. یا تقروف — آیا این اجزاء در تفنگ استعمال کرده نمیتوانیم ؟

مهندس — خیر یا تقروف، شدت نیترو غلیسین خیلی زیاد است. اسلحه را باره باره میکند. اما چون در دست ماحاض آژوت، شوره، گوگرد، زغال موجود است باروت را نیز به آسانی ساخته نمیتوانیم. ولی چه سود که تفنگ بدست نداریم.

یا تقروف — بگذارید بابا! یک قدری که سعی و کوشش کردیم آنرا نیز میسازیم و السلام.

چنان دیده میشود که یا تقروف از کتاب لغت جزیره لیتقولن کلمه ( غیر ممکن ) را بیرون بر آورده است.

مهاجران چون بر میدان تبه، منظره وسیع و اصل شدند یکسر بطرف مجرای قدیم تالاب که بیرون بر آمدن آنرا تخمین میکردند و دیدند. بواقعی که از کنار سنکلاخ به کنار تالاب دهنه مجرای قدیم آن میدان برآمده بود. بسببیکه آبها فرونشسته بود از کنار سنکلاخ تا به پیش دهنه مجرا فرو آمدن آسان گردید. دهنه مجرا اگر چه بدرازی یعنی به بلندی بقدر بیستقدم می آمد ولی بر آن ازدو قدم بیشتر نبود. ازینقدر بر در آمدن مهاجران ممکن نبود. لهذا یا تقروف و ناب کلنک و چکش و قلمهای سنگ کنشی خود را گرفته در ظرف یکساعت بقدریکه یک انسان در آمده بتواند دهنه مجرا را باز نمودند.

مهندس در دهن غار نزدیکشد. دید که در درون مجرایک سر نشیمنی که بر آن فرو آمده شود. وجود است. اگر چنانچه حالادیده میشود بلندی آن پستی نکند تا بسطح بحر ازین مجرا رفتن ممکنست و غیر ازین در پایانهها بلکه مانند مغازه یک محل واسعی پیدا شود که قابل نشیمن باشد.

یا تقروف گفت :

— خوب موسیوسیروس برای چه ایستاده اید؟ نمی بینید که سنگ درون درآمده  
 سقف هم بلند درون مجرا هم مانند دهنه اش تنگ نمی نماید.  
 مهندس — بلی میدرا نیم، اما درون غار بسیار تاریکست. تاب رفته يك چند دست  
 لیخ و چوب خشك بیارد که آنرا افروخته در نیم.  
 تاب و هار بر هماندم بکنار تالاب دویده چند دسته چوبهای خشك شاخه در ارجه  
 کنده بیاور دند. آنها را مانند مشعله افروخته در حالتیکه توب و مهندس به پیش  
 بودند بمجرا در آمدند.

مجرا برخلاف ملاحظه مهاجران رفته رفته وسعت پیدا میکرد بعد از کمی آنکه  
 خودشانرا خم بکنند قد راست راه میرفتند. در درون مغاره از زمانهای نامحدود یک  
 این آب جاری بوده بسیار سبزه های آبی که آنرا (بوسون) میگویند پیدا شده بود  
 که راه رفتن مهاجران را دشوار مینمود. بناءً علیه مهاجران به بسیار احتیاط بوده  
 نشیبی پیش میرفتند. بوسونهاییک از سطح فوقانی مجرا رو بپایان آویخته شده  
 بود هنوز قطرات آنها از آن در چکیدن بود. جاها شیک بر آن میگذاشتند مهندس آنرا  
 بکمال دقت معاینه میکرد. مهندس از بی علامت دانست که این مجرا از جریان آب  
 حاصل نشده بلکه از شدت آتش مرکز زمین یعنی از تأثیرات کوه آتشفشان بوجود  
 آمده بعد از انقراض میدید آن آب تالاب در آن جاری شده رفته است.

در مجرا هرا قدر که پایان شده میرفتند مهاجرانرا يك ترسی پیدا شده میرفت  
 و اگر چه بایکدیگر چیزی نمیگفتند ولی بدل هر يك حادثه دوغرفق آمده در هر قدم  
 قوه مخیله شان پنهان بودن يك جانور مد هشت دریایی را در نظر شان نجسم میداد.  
 معنایه توب در پیش مهاجران میرود، اگر يك تهنک به بند چابک خیر  
 میدهد. بعد از آنکه بقدر صد قدم پیش رفتند مهندس توقف نمود. رفتایش  
 بدورش جمع آمد. این جایشیک ایستاده بودند تا یکد رج خرابك مغاره بزرگی بود  
 که از سقفش هنوز قطرات آب در چکیدن بود. هوای این مغاره اگر چه بکفتری آلود



مینمود ولی هیچ اثر معنی در آن دیده نمیشد. زه ده تون گفت:

— عزیزم سیروس، این جا خیلی پنهان و ناقابل پیدا کردن يك جا نیست. ولی  
قابل سکنا نیست.

یا تقروف — چرا قابل سکنا نیست؟

زه ده تون — زیرا هم بسیار تازیک، و هم یک قدری تنگ است.

یا تقروف — آیا اگر یک قدری کوشش کنیم آنرا بزرگتر نخواهیم توانست؟

و یک چند سوراخی برای روشنی کشاده نخواهیم توانست؟

مهندس — ما بر راه خود دوام بکنیم. بلکه در پایاها جاهای موافقتر پیدا کنیم.

هاجر — چنان تخمین میکنم که هنوز از بلندی دیوار سنگلاخ از سه حصه يك حصه  
آزاد قطع کرده باشیم.

سیروس — بلی نلت راه را پیچوده ایم. زیرا از دهنة مجرانا بحال صد قدم آمده ایم  
که هنوز صد قدم پایا نتر...

درین اثنا باب پرسید که:

— تو بچکاست؟

درون مغاره را پالیدند. سگ موجود نبود.

یا تقروف — بلکه سگ پشت رفته باشد.

سیروس — هله بسک خود را برسانیم.

مهاجران پنجاه قدم دیگر فرو آمدند. درین اثنا از پیش بعضی صداهای عجیبی  
شنیدند. هاجر برگفت:

— این صدا که شنیده میشود صدای توپ است.

یا تقروف — راست است، هم به بسیار قهر عوعوه میکنند.

مهندس — تیرهای پیکان آهنین مابدست ماست به احتیاط پیش شویم.

مهاجران برای امداد سگ خودشان جا بکی نمودند. سگ رفته رفته عوعوه

را بیشتر میکرد . آيا به پنجه کدام جانور مد هس افتاده ؟ مهاجران يكچند دقیقه بعد  
شصست قدم پيا تترتوب را ياقتند .

جا شيكه سگ رادران ياقتند بسيار لطيف و واسع يك مغاره بود . تاب و هاربر  
شعله های خود شانرا تکان داده درون مغاره را روشن کردند . سيروس سميت ،  
وژه ده ثون و پانقروف تيرهار ايزم کرده آماده ايستادند .

این مغاره جسيمه سراسر خالی بود . مهاجران اطراف آنرا تماماً گردش کردند .  
هيچ چیزی نديدند . اما سگ حالا بر عوعوه خود دوام دارد . سخنها و نوازشهای  
مهندس هيچ فائده نمیکند . مهندس گفت :

— اينجا يك مغاره بزرگ پيش از بنهم راه نيست هر طرف باديوارهای سنگی غرايت  
محاط . مطلقاً برای آب يك مجرای بايد باشد .

پانقروف — بلی ، موسيو سيروس . دقت كنيم مبادا در کدام غار ماری نيقيم .

مهاجران پيش پای خود شانرا ديده ديده به احتياط تمام بسوی آخر مغاره گسگ  
در انجا عوعوه بسيار ميگردد روانه شدند . در اينجا يك چاهي ديديدند كه در ميان سنگهای  
غرايت كشاده شده بود كه آبهای تالاب از راهها شيكه مهاجران بران گذر کرده آمده  
اند تا به این مغاره آمده و بعد از آنکه این را اما نند حوض انباری بر کرده بوده از دهان این  
چاه به بحر ميریخته است . این چاه از چاههای معمولی كنده کی دست بشر هيچ فرقی  
نداشت . بدرون آن در آمدن غير قابل مينمود . شعله هار ابدن غار كفتند در درون  
آن چیزی نديدند . مهندس يك ياره چوب در گرفته را بچاه انداخت . شعله چوب  
ياره مذکور ديوارهای درون چاه را روشن کرده تا به پايان رفته از جزی که کرده معلوم  
شد كه به آب بحر تماس نمود .

از زمان سقوط چوب شعله وز مهندس عمق چاه مذکور را نود قدم تخمين نمود  
سيروس سميت گفت :

— این است كه اينجا برای ما مسكن بسيار عالی ميشود .



زه ده نون - امامهندس افندی اینراهم بدانیدکه اینجا مسکن دیگر جانور بود !  
 مهندس - چه کنیم ، آن جانور ازین جا فرار نمود . ازو آگاه خود را بما گذاشت !  
 یا تقریف - درین وقت بجای توپ ، سگ بودن خود را آرزو میکنم تا بدانم که سبب  
 عروغه او چیست .

سیروس - سیت بسوی سگ خود دیده آهسته تر گفت :

- بلی توپ در بسیار چیزها از ما کرده زیادتر واقف میباشد .

حالا قسم اعظم آرزوی مهاجران گویا بسر رسید . هر چند بسبب کمئی روشنی  
 مشعلها جسامت و قابلیت آن بخوبی دانسته نمیشود ولی باز هم معلوم میگردد که دیوار  
 هائیکه در آن بنسبند بر او تاقها و دالانها تقسیم آنها ممکن است اگر چه درینوقت مغاره  
 طوبست . ولی چون بعد ازین آب در آن نمایا بد در کم وقت رطوبت آن زایل میشود .  
 حالا دو نقطه مشکل میباشد : یکی مسئله روشن کردن مغاره . دوم آسان کردن  
 در آمد و بر آمدن آن . از سقف مغاره سوراخ کشادن ممکن نیست . زیرا بر سر آن به ستری  
 صدمتر سنگلاخ وجود است . اگر بشود باید که از جهت جبهه یعنی از طرف دیواری  
 که بسوی بخر است پنجره باز شده ضیا گرفته شود . مهندس از وقتیکه از مدخل مغاره  
 در آمده مسافرا که قطع نموده بذهن خود حساب کرده دانستکه دیوار مغاره بطرف دریا  
 بسیار کلفت و ستر نیست . هر گاه پنجره باز کردن ازینطرف ممکن شود دروازه وزینه  
 خروج و دخول نیز آسان میشود . مهندس این فکر خود را بر فقای خود بیان کرد .  
 یا تقریف گفت :

- موسیو سیروس بکار آغاز کنیم . آلا تم با منست . من راه سوراخ کردن این

دیوار را پیدا میکنم . آیا از جا بزدن آغاز کنم .

مهندس چقور تر و فرورفته ترین جاها را نشان داده گفت :

- از اینجا .

کشتیان تنومند بکوشش جانسپارانه بکار آغاز نهاد بقدر نیمساعت کوشش نمود سنگ

— ( ۱۵۰ ) —

های بسیاری را بر طرف براند . بعد ازان کلنگ را تاب گرفت . آنهم چون مانده شد زده تون بسنگ کنی آغاز نهاد بقدر دو ساعت این عملیات دوام ورزید . کبر بدر چه رسیده بود که مهاجران نو میباشوند که درین اثنا یک ضربه میل آهنین زده تون سنگ را شکافته میل از سوراخ بخارج افتاد .

همه مهاجران بیک زبان ( هور را ! ! ) گفته فریاد بر آوردند صداهای شان در سقف مغاره طنین انداز گردید . کلفتی دیوار یک سوراخ شده بود در نجاسه قدم بود . مهندس از سوراخ بخارج نظر انداخت . از ساحل بقدر نود قدم بلند بودند . ازین دیوار طبیعی سنگلاخ بقدر دو صد قدم یک میدان ریگزار صاف و همواری تالاب با دوام . پنهانید . بعد ازان آبسای کوچک ، بعد ازان جزیره سلامت ، بعد ازان بحر محیط جلوه گر بود .

از سوراخ یک ضیای شدت ناکی در آمده مغاره را بصورت بسیار لطیفی لکه دار نموده طرف چپ مغاره بدر ازی صد قدم ، و عرض و ارتفاع سی قدم بود . طرف راست آن خیلی وسیعتر و بلندی سقف آن بقدر صد قدم می آمده که درین طرف ستونهای سنگی طبیعی بسیار عجیب و غریبی نیز موجود است . اگر چه سقف و دیوار ها و صحن و ستونهای این مغاره بصورت منتظم و هندسه مکمل صناعی نیست ولی هیئت مجوه آن خیلی لطیف و بخشاست .

مهاجران از بسیاری حیرت و اله شده اند . در حالیکه امید یافتن یک مغاره کوچکی را داشتند یک قصر طبیعی دلفز آری یافتند . از دهن هر کس ندهای سرت میبر آمد . سیروس سمیت گفت :

— رفقای عزیز من ! بعد از آنکه این مغاره خود را بدرجه کافی روشن ساختم در طرف چپ او تا قها و نحو بلخانه های خود را میسازیم . و میدان جسیم طرف راست را برای خود ما دالان تجربه خانه و موزه خانه اتخاذ میکنیم .  
 هاربر — آیا این جارا چه عنوان خواهیم داد ؟



• هندس — غرانیت هاوز • [ یعنی قصر سماقی • ]

درین اثنا مشعله هابه تمام شدن رسیده بود ، لہذا پیش از آنکه مشعله ها خاموش شود بر آمدن لازم است • بقیہ کار را برای روز دیگر میگذارند پیش از رفتن سیروس سمیت باز بر سر چاه مذکور بیامد • بدقت گوش بران نهاد ولی هیچ چیزی نشنید • در میان آن بازیگ مشعلہ انداخته داعی شبہہ یک چیزی ندید • پس چنان معلوم میشود کہ جا نور یک درین مغارہ بود و توپ بران عوعوع میکرد خود را بجای انداخته بسبب منقطع شدن آب از چاه بہ بحر فرار کرده رفته است •  
اما مہندس بحیرت بسوی چاه مذکور نظر دوخته هیچ چیزی نمیگفت • بانقر و ف بہ او نزدیکشده گفت :

— موسیو سیروس مشعله ها خاموش میشود •

• هندس — چون چنینست برویم •

• مهاجران از راهیکه فرو آمده بودند پس بیالاشدن آغاز نهادند توپ در پیش پیش میرفت بمشکلات براہ میرفتند • تا بہ مغارہ نخستین بالایی رسیدند در انجا یک قدری مکت و آرام نموده باز بر رفتن آغاز نهادند • ہر آنقدر کہ بالا میبر آمدند ہوا سردتر میشد • در دیوار ہاویوضو نہا قطرہ های آب باقی نمانده بود • مشعلہ سیکہ بدست ناب بود خاموش کردید • مهاجران بہ استعمال مجبور شدند • مشعلہ دیگر نیز رو بخا موشی نہادہ بود کہ مهاجران از دهنہ مجرای قدیم تالاب غرانت بر آمدند •

### • ————— • • باب نوزدهم •

نقشہ ویلان سیروس سمیت — برون غرانیتہاوز — زینہ ریسمانی —

تخیلات بانقر و ف — سبزہ های خوشبو — تبدیل مجرای

آب — نظارت بحیرہ غرانیتہاوز — آب جاری در غرانیتہاوز

روز دیگر را مهاجران بہ اصلاح مسکن نو خودشان یعنی ( غرانیتہاوز ) گذرا

نیدند . مهاجران در باب ترك كردن شمينه ها و آمدن به اين مسكن جديد خود نشان  
كه دست قدرت آرادر ميان اينچنين يك ديوار سنگي غريبه كه از هر گونه تعرض واد  
وبازان و بجر محفوظ و مضمون است انشاءموده خيلي آرزو و استعجال ميكرند . اما فكر  
مهندس اينست كه شمينه ها را نيز سراسر ترك نكنند و آنرا براي بعضي عمليات چسبه  
يك كارگاه جسيمي اتخاذ كنند .

كار نخستين مهندس اين شده كه بسوي ساحل رفته ديوار طبيعي سنگلاخ غرايتن را  
ملاحظه كنند كه سوراخ غرايتن ها و زردر كدام جاي ساحل تصادف ميكنند . آهي كه از  
دست زده تون خطا خورده بساحل افتاده بود رهبر آشكاري براي مهاجران بود كه  
بواسطه آن تعيين موقع آسان كرديد . آهن به آساني يافت شده . در جاييكه آهن افتاده  
بود هشتاد قدم بلندتر از آن در ديوار يك سوراخي مشاهده ميشد . كه از حال بعضي كيه  
تران در آن رفت و آمد را بنا نهاده بودند .

فكر مهندس اين بود كه مغاره را بر پنج قسم و يك سالون تقسيم كند . از طرف  
ساحل پنج نخيره و يك دروازه باز كند . يا تقرووف لازم بودن نخيره ها را تصديق و  
قبول نمود ، اما معنای لزوم دروازه را ندانست كه چيست . زير ادر واژه غرايتن ها و زرا  
عبارت از مدخل مجرای تالاب كه در بالاست ميداند . مهندس گفت :

— دوستان من . فكر من آنست كه آن مدخل را بسته ها سد و بند كنيم كه هيچكس  
آنرا نهد و نداند . حتى در وقت لزوم در پيش مجرای جديدی كه باز كرده ايم يك سدی  
ساخته مدخل قديم را سراسر در زير آب پنهان سازيم . زير ادر چنانچه ما لزين را در وقت  
آمد ميتوانيم براي ديگران نيز آسانست .

يا تقرووف — خوب از چكارفت و آمد كنيم ؟

مهندس — از ين طرف يك زينه . يسازيم . و قديك زينه را برداريم آمدن هيچكس  
در نچانم كن نميشود .

يا تقرووف — آيا به اينقدر احتياط از چه لزوم مي بينيد ؟ تا بحال از جانور ها چيزی



ضرری بآر سیده . جزیره مانیزه سکون نیست که از مردم وحشی بوئی آن اندیشه کنیم .  
مهندس - آیا از بن بخوبی امین هستید ؟

یا تقریف - چون همه المراف جزیره را کردیدیدیم قطعاً امین . بشویم .  
مهندس - بسیار خوب ، گریم که در جزیره انسان نیست اما از خارج آمده میتواند .  
اینظر فهای بحر محیط بسیار تها که ناکت . بنا برین به احتیاط حرکت کردن اولاً تر است .  
یا تقریف زای مهندس را پسندید ، و بکار آماده گردید . نقشه مهندس در باب  
تعمیرات غرایت هاوز ازینتر است : اولاً در دیوار طرف پیش روی مغاره پنج بخره  
بسیار کملی بایک دروازه باز کردن . و در سالون یعنی دالان بسیار بزرگ طرف راست  
مغاره نیز یک بخره بزرگی کشیده هر طرف مغاره را خوب ضیادار ساختن . این بخره  
ها چون نام بجهت نقطه شرق ناظر میباشد شعاعات نخستین شمس خاوری همیشه در آن  
انعکاس میکند غرا یا باوز چون در مابین سنگستانی که شمیته ها تشکیل داده ، و خم نهر  
مرسی واقع شده لهذا آباد های مدعش شمال شرقی معروض نمیشد . ذاتاً مهندس  
بخره ها را چون باجو کاها و بله های محکم ترین میدهد از آنرو به بسیار مضبوطی سد  
و بسته میشود که بباد ها مقاومت میتواند .

اول کار یک مهاجران به آن شروع کردند سنگ کتی بود که بخره ها را باز گفتند .  
سنگهای دیوار غرا نیزهاوز خیلی سخت بود که با آهن و کلنگ شکافتن آنها مشکل  
و دیر میشد . لهذا از نیز و غلبه سیرانی که بدست مهندس موجود بود مقدار کمی استعمال  
کرد پنج بخره و یک دروازه ، و یک بخره بزرگ را باز کردند . سوراخها نیکه باز شده  
بود اطراف و کنار های آنرا یک شکل منظمی دادند و بعضی جاهای آن که بگل و خشت  
عحتاج بود تعمیر نمودند . در طرف یک چند روز همه این کارها را به انجام رسانیده بخره  
های باز غرا نیزهاوز ضیا و هوای صافی را در مغاره جاری ساخته رطوبت و عفونت  
آنرا سراسر زایل نمود .

بنا بر پلان مهندس مغاره بر پنج قسم تقسیم میشود . قسم اول عبارت از جایست

که دروازه و زیننه در آنست و این قسم مانند دهلیز خانه شمرده میشود بعد از آن فراخی  
سی قدم یک مصلح، و بوسعت چهل قدم یک اوتاق طعام خوری، و بوسعت پنجاه قدم  
یک اوتاق خواب، و در پیش دالان بزرگ یک اوتاق مهمان خانه.

این تقسیمات طرف چپ مغاره را سراسر پر نمود. لہذا در مابین اوتاقها، و مغاره  
یک در و هر وی مانده آنطرف را برای نحو یا خانه نیک که هر نوع ماکولات و مشروبات را  
در آن نگه دارند مخصوص نمودند. مهاجران یک مغاره دیگری نیز بر بالای این مغاره  
دارند که آنجا را برای کدام چوب و زغال و هر نوع ارزاقی تخصیص کردند.

برای اجرا یافتن این پلان مهندسان مهاجران باز محشت مالی و چو نه سازی آغاز  
کردند. چند روز مشغول شده خشت و چو نه بسیاری در زیر دیوار غرابینها آورده  
آوردند. تا بحال برای رفتن و آمدن غرابینها و زوالا بر تپه منظره وسیع بر آمدن و رفتن  
از آن بدرازی و وسعت قدم محرار افرو آمدن بهبوده وقت شان صرف میشد. مهندسان  
هماندم فکر خود را بتوقع اجرا نهادند. بساختن یک زیننه مینی آغاز نهادند.

در اول امر دوسه روز بر پیمان سازی مشغول شدند. در پیمانهای کوتاه گن  
باریک و کلفت و دراز و کوتاه از لیفهای درخت (کوری زوانق) که خیلی محکم و متبر  
است ساختند. در پیمانها در پیش دیوار غرابینها قرار دادند. و یک زیننه فراختر  
پت پابه های آنرا از چوب محکم درخت سرو ساخته بودند از دروازه غرابینها باز آویختند.  
یک پیمان با یکتر دیگری را نیز از یک مقاره (۱) گذرانیدم برای بالا کردن خشت و گن  
و غیره استعمال کردند. خشتها و چو نه ها و چوب و آب و سایر لوازم را آنجا بالا کشیدند  
و بکار سازی خود شان آغاز کردند. بعد از یک هفته درون مغاره بمرجوب پلان و خشت  
مهندسان بر اوتاقها و دالان و مصلح و غیره تقسیم یافتند.

همه این عملیات در زیر نظارت مهندسان از طرف همه مهاجران بکمال شوق و همت  
شطارت اجرا میشد. علی الخصوص یا تقرووف که گاهی در پیمان ساز و آگاهی ستو آگاهی  
سنگ کن میشد بذله گوشها و لطفه ها و مزاج حیوانی میکرد که رفتار احمقانه های او را

(۱) مقاره چرخهای کوچک غلطک داری را میکوبند که برای بالا کردن اشیا را بجا می آید و در پیمان بران به آسانی کش میشود.



-( ۱۵۵ )-

یا نفرو ف بدرجه بر مهندس امدیت و اعتماد پیدا کرده که مسئله ملبوسات و تنویرات را هیچ  
 بخاطر نیاروده تا بساختن راه آهن و تلگراف فکر خود را دراز نموده بود .  
 مهندس سخنان یا نفرو ف را بلذت میشنید ، و نیت های مبالغه کارانه او را خراب  
 کردن نمیخواست . اما که گاهی بیک اندیشه بسیار دور و درازی فرو میگرفت که آنهم  
 عبارت از اندیشه چنان رهائی یافتن شان بود از بجزیره خالی و تنهایی که از همه راه های  
 کشتیها برکنار افتاد . حتی نام آنهم در خرید طبله هامذکور نیست که کشتیها به آن نام در انجا بیایند .  
 در انشای عملیات هاربر کوشش مندی و غیرت خود را نشان داد که تاچه در چه جوهر  
 قابلیت . نوجوان . و کوشش مندی یک پسریست ، زود میفهمد ، زود اجرا میکند .  
 مهندس رفته رفته به این پسری محبتش زیاد میشد . هاربر نیز بمقابل مهندس روز بروز  
 حسن احترام کارانه اش زامی افزود .  
 ناب با زهمان نایست . با با صداقت ، جسارت ، و غیرت مجسمه است . افندی  
 خود را بدرجه برستش دوست میدارد . با یا نفرو ف بزودی عقد رابطه محبت نموده ،  
 و در میان شان یک دوستی صمیمی حاصل شده بی تکلف به صاحب آقا نهاده اند .  
 زه ده تون نیز بسیار غیور است هر کار از دستش می آید . زینت غرائتها و زرد روز  
 بیست و هشتم مایس قطعاً آجیجا گردید . این زینت که بدرازی هشتاد قدم بود برصد  
 پته پایه تقسیم یافت . مهاجران بزودی بر بالاشدن و فرو آمدن زینت عادت گرفتند .  
 یا نفرو ف پسپی که در کشتیها بوا - عالمه انجین زینت هاربر دکلهای بلند بلند بالا و پایان شده  
 درین باب . علم اول دیگر رفقاشده بزودی و آسانی مهارت و مهارت پیدا کردند ، اما  
 توپ بجزاره بسیار بزخت و دشواری به آن عادت گرفت . تا بسیار وقتها حیوان را بر شاهانه  
 بالا و پایان میکردند . ذاتاً مهندس فکر آنرا دارد که بقوت آب شلاله یک ما کینه جر  
 انتقال ساخته خود را اور فقای خود را ازین عذاب بالا و پایان شدن و از هاند .  
 درین انشای کارهای متنوعه موسم زمستان نیز نزدیک شده بود . مهاجران در پی  
 ذخیره آذوقه زمستان خود افتادند . هر روز زه ده تون و هاربر یکچند ساعت بشکار

— ( ۱۵۶ ) —

مشغول میشوند . صید و شکار خود شانرا اکثر در ( پیشه جا قامار ) اجراء میکنند .  
هنوز يك واسطه شيكه از نهر ( مرسی ) گذر کرده بنوانند نيافته اند از آنرو در جنگ  
بزرگ ( فاروست ) رفته نتوانسته اند . گشت و گذار جنگل مذکور در ايرای بهار آينده  
گذاشته اند . ذاتا در پیشه جا قامار نیز شکارهای متعدد قانغورو ، و کراز ، و انواع مرغها  
وجود ميشد . هار بر نیز در اين انا در يك طرف جنوب غربی پیشه يك جزيری يافه  
که در آن هرگونه نباتات خوشبو ، و نباتات طبي موجود بود . از هر نوع و رقم آن که  
برای سينه ، و تب ، و مسهل و غيره نافع است بغل بغل در غرايتها و زمی آورد يا تقرو ف  
چون اينهار اريد بر سید که :

— اين سبزه ها بچه کاری آيد هار بر ؟

هار بر — خود را با آنها نداوی میکنيم .

يا تقرو ف — آيا چه وقت ؟

هار بر — هر وقت که ناخوش شوم .

يا تقرو ف — مادامیکه در جزيره ما حکيم نيست چرا اينهار بشوم ؟

ايندختر يا تقرو ف بچنان يك طور جدی و حقیقی گفت که مزح از او معلوم نميشد .  
مگر به فکر يا تقرو ف محقق همین است که ناجوری و بیماری را حکيم هار بر ملکا با خودی  
آرند . هار بر اگر چه بمجواب يا تقرو ف يك سخنی نيافت ولی بر کار خود دوام ورزید .  
بسی نباتات نافی دیگر نیز در غرايتها و زجمع نمود . حتی در میان نباتات مذکور  
( اوسوه غو ) نام نباتی نیز آورده بود که بعد از جوش دادن اعلايك جای سبزی ميشد .  
در انا شيكه صياد هار شکار خود دوام داشتند يك روز بيك ملك خرگوشها  
تصادف کردند که هزاران غارهای خرگوش را حاوی بود . هار بر فریاد بر آورده گفت :

— وای ، آشیا نهی خرگوشها را به بينيد .

زه ده نون — آيا بر خواهند بود يا خالی ؟

زه ده نون و هار بر در نزد آشيان هار زد يك شدند . از انجا دفعه بقدر صد دانه



خرکوشها بهر طرف بدو بدن شدند. بچنان سرعتی بدیگر غارها و طرفهای پنهان شدند که توپ نیز یکی از آنها را گرفته نتوانست. زه ده تون خیلی بهوس گرفتن یکچند دانه از آنها افتاده خواست یک دمی در پیش آشیان آنها بگذارد، ولی دام را باچه بسازد؟ هیچ! والحاصل باوجود آنهم از سعی و کوشش وانه ایستادند تا بهمت توپ و تک و دو خود چار عدد خرکوش را تلف کرده توانستند.

بوقت شام محصول شکار خود را بفراینها و ز آوردند. طعام شام را همین محصول تشکیل نمود. و هم چون به آشیان بزرگ آن ره بلدی پیدا کرده اند ممنون شدند که هر وقت از انجا بدم آورده میتوانند. در (۳۱) مایس پله های پنجره ها و دروازه ها را ساختند. کابرفرش کردن او تا آنها مانده که آنرا هم برای شبهای دراز زمستان گذاشتند. در مطبخ یک اوجاغ خشت بخته نیز ساختند. دودکش آنرا نیز از یک تنه درخت کواک ساخته و سر پنجره مطبخ را یک سوراخی کرده سردودکش را بیرون بر آوردند. مدخل قدیم بجز از اباسنگهای بزرگ بزرگی سد کردند و بسی چوب و خاشاک و گل و بوسون بران ریخته سراسر بسند نمودند. ولی نیت مهندس که آب را پس بالا کرده مدخل را سراسر در زیر آب پنهان نماید در بنوقت معطل ماند.

مهندس از مجرای قدیم نیز استفاده نمود. از زیر مدخل یک سوراخی باز کرده و از تالاب آب در آن جاری نمود. راه جریان این آب را نیز خوب تسویه کرده یک جو پنجه کوچک بسیار لطیفی در درون غرا نیتهها و ز جاری ساخت. آب مذکور در پیش مطبخ در یک حوضی جمع می آمد و از انجا در یک ناله تا انجا آخر مغار رفته به بجزه میریخت. هر چیزی تمام شد. زمستان نیز شدت خود را نشان داد. مهندس آئینه سازی را بیکوقت دیگری مانده در بنوقت پله های پنجره های خودشانرا آنها با تخنه حفظ و ستر نمودند. زه ده تون در اطراف پنجره ها از نوع عشق بیجان بعضی نباتات خوش گل خوشبویی کاشته اطراف پنجره ها را به آن تزئین نمود. بهاجران حقیقتاً از بخت خود شان ممنون هستند. اگر هر چه میکردند به این درجه محفوظ و موافق یک اقامتگاهی پیدا

محمیت و استند... نظریه بجزیره های خلی لطافت بخش است. بر کانه جواهر متفقه، دماغه مایه بول  
دماغه پنجه نظارت دارند. علی الخصوص که جزیره سلامت نیز در پیش چشم شاست.

— { باب بیستم } —

موسم باران — مسئله ملبوسات — شکار فوق — شمع سازی —  
کارهای داخلی غرایتهاوز — دیول کوچک — رفتن بمعدن  
استریدیه — هاربرد جیب خود چه می باید؟



بداخل شدن ماه جزیران زمستان نیز داخل شد. بارانهای بسیار شدید و باد  
های مد هس ظهور نمود... مهاجران قدر و قیمت غرایتهاوز را حالا شناختند. شینه ها  
در چنین هواها ناقابل سکنا نیست. حتی در ایامهای طوفان های بحر در آنتای مد و وجهای  
بحر تابدرون شینه در آمدن نیز ممکنست. بناه علیه سیروس سمیت آلات و ادوات  
آهنگری خود شانرا در یک جای محفوظی جا بجا کردن خواست. در ماه جزیران  
مهاجران بکارهای متنوع مشغول شدند. شکار خشکه و ماهیگیری آب را نیز ترک نکردند.  
یا تقریف از لایفها لیکه از آن ریهان ساخته بودند دانهای متعدد خرگوش و قلابهای  
ماهیگیری ساخت. مطلقا هر روز یکچند خرگوش و ماهی میگرفت. ناب شکارهای  
مذکور را به پاك کردن، و نمک زدن و قاق کردن مشغول میگردد.  
درین اثنا مسئله ملبوسات بموقع مذاکره درآمد. هنوز بهمان یک یک دست لینه  
شیکه از ریشمونددرد داشتند هستند. اگر چه البسه خود شانرا تا به اینوقت محافظه  
کرده و پاك نگه داشته اند ولی چون سردیهای سخت زمستان و بارشها کافی نمی آید  
مهاجران را به اندیشه انداخته است.

تابه اینوقت مهندس به تدارك مسکن و مأکولات مشغول بود، برای اندیشیدن  
ملبوسات وقت نیافته بود. و حالانیز چون موسم زمستانست برای تدارك کردن البسه  
وقت و فرصت نیست. بهمه حال این موسم زمستان را باید بسر آرند. در سال آینده



— ( ۱۵۹ ) —

کوسفند های کوهی را که در کوه فراقان دیده بودند بدست آورده از پشم آنها البته مهندس يك چاره یافته قماش برای پوشاک خواهد ساخت .  
یا تقریف گفت — بگذار بابا! در اتاقهای خود چوب بسیاری افروخته خود در راه آن گرم میکنیم .

زده تون — ذاناً لیتقولن ما در کرترین منطقه متعده از قرار طول و عرض واقع شده . زمستان بسیار شدتناک نمیشود . در طرف نصف کره شمالی به این عرض اسپانیا و اناطول واقع شده .

سیروس — بلی همچنین است اما در اسپانیا و اناطول نیز گاهی زمستانهای بسیار شدیدی تصادف میشود . در اینجا نیز ملحوظست که همچنان زمستانهای سخت پیش شود .  
معافیه چون اینجا جزیره است درجه حرارت بسیار تنزل نمیکند .

هاز بر — آیا چرا؟ موسیو سیروس؟

مهندس — اولاد من ، بحر حرارت صیف را بلع میکند ، و بمثابه يك انبار خانه بسیار جسیمیست که حرارت را در تمام موسم تابستان در خود ذخیره میکند . در موسمه های زمستان آن حرارت را افزایه میکند . و ازین است که در جزیره های میان آب و یاسواحل بحر بسیار سردیهای فوق العاده پیش نمیشود .

یا تقریف — اینسخنه از افسان می اندیشیم . حالا اینرا بگوئید که شهبادر از شد .  
بایدیک چاره برای روشنی بیایم .

مهندس — این آسانست .

یا تقریف — آیا مذاکره آن؟

مهندس — نی حل کردن آن .

یا تقریف — چه وقت آغاز میکنیم؟

مهندس — فردا .

یا تقریف — چنان؟

— ( ۱۶۰ ) —

مهندس — ماهی فوق را صید کرده .  
 یا نفرو ف — آیا ماهی فوق کاس میسازیم ؟  
 مهندس . — واہ ! واہ ! تو هم چه میگوئی . شمع میسازیم شمع .  
 این است که فکر مهندس از شکار ماهی فوق گرفتن روغن آنت برای شمع ربزی  
 که قابل اجراست . روغن ماهیان فوق از حد افزونست . چونه و حامض کبریت نیز  
 موجود است . لهذا شمع ساختن آسانست .  
 روز چارم جزیران روز یکشنبه و یوم مقدسی بود از آنرو مهاجران تعطیل اعمال  
 نمودند . مهاجران از نعمانی که به آن مظهر شده اند دعاهای شکر گذاری خودشانرا  
 دفع بارگاہ ایزدمتعال کردند .  
 روز دیگر اگر چه هوا مغشوش بود باز هم مهاجران برای شکار فوق بجزیره سلامت  
 رفتند . آبشار در حالت جزر عبور نمودند . و از امر و زور قرار دادند که برای گذشتن این  
 آبشار گذشتن نهر مرسی یک کشتی کسکی بسازند .  
 در جزیره کک سلامت ماهیان فوق بسیار بودند . صیادها عصاچوبهای برجه دار  
 خودشانرا به اصول و فائده نیکه کشتیبان قومانده میداد استعمال کرده پنج شش عدد  
 آنها را تلف نمودند . و در همانجا پوست کرده و روغن شانرا در پوست شان برگزیده  
 بغر اینتهاوز آور دند . پوستهای آنها برای پاپوش های شان بسیار کار آمد یک پوستی  
 بعمل می آرد . روغنی که از آنها حاصل آمد بقدر سیصد کیلو غرام بود .  
 شمع سازی به بسیار آسانی بموقع اجرا درآمد . سیروس سمیت برای شمع سازی  
 به عملیات دور و درازی مراجعت نکرده روغن را با چونه به صابون تبدیل کرد ، صابونرا  
 نیز با حامض کبریت معامله کرده در حال کبریتیت کاس آنرا رسب داد . باقیانده آن الطبع  
 سه حامض زیت شد که آنها هم [حامض اوله نیک] ، (حامض مارغاریک) ، (حامض  
 سته ریک) بود . اول آن چون بحال مایعیت بود بواسطه تصنیق تفریق گردید .  
 دو حامض دیگر که باقی ماند جسم سوزنده شمع را تشکیل نمود .



شمعسازی در بیست و چهار ساعت به انجام رسید. بعد از بسیار مذاکره و مشاوره  
 قبیل شمعهای الزلیلی که از آن زمین یافته بودند ساختند. قبیل رانانند قبیلهای شمعهای  
 ( اسپر مه چت ) با حاض پور معامله کرده شمع بر آن ریختند .

شمعهاییکه ساخته شد اگر چه سیاه و غیر منظم بود ولی از شمع های چربی  
 عذقی بار مگماتر بود . درین ماه نژدر درون غرا نیته ساز کارها تعطیل نیافت .  
 مهاجران باز به نجاری شروع کردند . بعضی انیائیکه به آن احتیاج داشتند ساختند .  
 به بسیار زحمت و دو عدد قیچی ساخته توانستند که بغیر از ناب و هار بر دیگر رفاقا و های  
 خودشان را با آن برینند . بعد از بسیار جد و جهد دو عدد ارتم های دستی ساختند که  
 با آن ارتم ها تخته بریدن ممکن شد با آن تخته چوکی ، میز ، الهاری ، آرام چوکی خواب  
 ساختند که اینها اگر چه بسبب بی اسبابی کلفت و غیر منظم بودند ولی کار آمد و متین  
 چیزهایی بودند .

بسترهای خواب مهاجران از ( زردستر ) نام نبات بحری مرکب است که این ( نزد  
 ستر ) در کنار های بجز پیدا میشود و یکنوعی از بوسون است . مهاجران از این نبات  
 مقدار بسیاری آورده بر روی تخته هایی که بمقام چارپایی برای خودشان ساخته اند فرش  
 کردند . مطبخ را نیز سیک حال مکملیتی در آور دند . با او چاقهای بلند خشت پخته بی ،  
 و ظروف و اوانی متعددگی اشجی باشی ناب بکمال جدیت ایفای وظیفه میکنند .

آبهای تالاب غرا نت بسبب بحرای نویکه برایش باز شده بر میدان تپه منظره وسیع ،  
 و رنگزار کنار ساحل بیکج جوینی بعمل آورده رفیق مهاجران را بسوی شمال به تعویق  
 می اندازد . لهذا قرار دادند که دویل بر آنها به بندند بیکج یلی که بدر ازی بیست و بیست  
 قدم باشد بر آنها به بندند . سه چهار روز به این کار مشغول شده بهار ساختند . اول  
 ناب از یل گذشته به کدام خانه استریدیه که پیش ازین کشف کرده بود رفت . بایک عرابه  
 دستی تریکه ساخته بودند از آن استریدیه ها تریکه طعام شان بسیار لذیذ میشود بکچند  
 هزار دانه بار کرده بر آورده . استریدیه هار ادر آب کم کنار در یار ریختند تا تازه بماند هر روز

-(۱۶۲)-

بقدر لزوم از آنجا گرفته میکردند .

پس دیده میشود که جزیره لینگولن با وجودیکه هنوز همه اطراف آن پالیده نشده  
باز هم هرگونه احتیاجات مهاجران را دفع میکند . اگر خوبتر جستجو شود البته بسی  
مواد لازمه دیگر نیز پیدا شود .

قولونهارای ما کولات و مشروبات خود بسی چیزها تدارک کرده توانستند .  
لحقی از اسفندان نام یک نیاتی شکر نیز استحصال کرده اند . و بعضی بختیار کرده  
یکنوع شرابی نیز از آن حاصل کرده اند . اما یک چیزی کمبودی دارد که علاج آن  
در وقت حاضر خارج امکانست که آنهم تاجمال هیچیک مواد نیافته اند که بجای آن  
کنندم قائم شود . این یک را امید میکردند که اگر در جنگل جنوب جزیره کشت و کاشت  
بکنند البته بعضی اشجاری که مواد مغذیه را که خواص آرد در آن باشد پیدا بکنند ولی  
تا یافتن آن از خوردن نان قطعاً محروم میباشدند .

در مخصوص نیز عنایت الهی به امداد قولونهار رسید که آنهم یافت شدن یکدانه  
کنندم است در جیب هاربر . هاربر یک روزیکه جالک و پاره البسه خود را میدوخت در  
دامن جا کتش در مابین استرو رویه دامن یک جسمی کوچک سختی حس کرد پس  
کار آنجا را باز کرده دید که یکدانه کنندم است . رفقا همه یکجانشسته بودند و از مشاهده  
های مختلفه بحث میراندند . هاربر گفت :

— موسیوسیروس بفرمائید شمار یکدانه کنندم بد هم .

مهندس — چه ؟ یکدانه کنندم ؟

هاربر — بلی ، موسیوسیروس ؛ اما چه فائده یکدانه کنندم .

یا تقروف — خوب اولاد من ! آیا این یکدانه کنندمک تان ماچه ساخته میتوانیم .

مهندس — ما با آن یکدانه کنندم نان ساخته میتوانیم نان !

یا تقروف — قح ، قح ، قح !!! چرا نمیکوشید بگوئید نان ساخته میتوانیم ؛ حلاً

ساخته میتوانیم ، بقلو ساخته میتوانیم . علی الخصوص حلیم ! در خموسه زمستان چه



— ( ۱۶۳ ) —

اعلاطعا، یست !! هاهاها !

هار برتامه بخواست که دانه گندم را ایندازد، سیروس سمیت از دستش ر بوده بعد از آنکه خوب معاینه کرده و درست و سالم بودن آن را دانسته از یا تقروف پرسید که :

— آیا پیدا نید که یک دانه گندم چند خوشه حاصل میکند ؟

یا تقروف — یک خوشه .

مهندس — فی . ده خوشه . آیا پیدا نید که در یک خوشه چند دانه گندم است ؟

یا تقروف — اگر راست بگویم نمیدانم .

مهندس — حدود وسطی آن هشتاد دانه است که به انتخاب هر گاه ماهمین یک دانه تک گندم را بکاریم هشتاد دانه گندم حاصل میگیریم . و چون دیگر بار بکاریم ششصد و چهل دانه میگیریم . در سوم بار که کاشتیم یکصد و دوازده میلیون دانه ، در چهارم بار چار صد ملیار دانه بوجود می آید که در آنوقت آسیا و انجی تا نرا به بینیم که چه میکند :

رفقای سیروس سمیت سخنان او را شنیده دوچار حیرت میشدند . مهندس بر سخن خود دوام نموده گفت :

— این است عزیزان . برکت محصولات زمین به ایندز چه باقیض است . علی الخصوص برکتی که در محصول خشخاش و توتونوست از گندم بار بار علاوه تراست . زیرا یک دانه تخم خشخاش سی و دو هزار دانه حاصل میکند . خوب این را بگوئید یا تقروف که آیا پیدا نید که چار صد ملیار دانه گندم چند بیبانه است ؟

یا تقروف — فی نمیدانم چیزی که میدانم . احقی نیست و بس .

مهندس — از سه میلیون بیبانه زیاده تر .

یا تقروف — چه ؟ سه میلیون ؟

مهندس — بلی .

یا تقروف — آیا در چار سال سه میلیون بیبانه از یک دانه تک ؟

مهندس بلی ، در چار سال . و چنانچه من امید میکنم اگر در سال دو بار محصول

برداریم در دو سال .

یا قروف برین سخن يك (هورراز را!) ی بسیار مد هشی بر آورده سکوت نمود.  
 مهندس - این است هاربر که تو بیا يك خدمت بزرگی کردی ، دوستان من  
 به این يك خوب بدانید که هر چیز برای ما بکار می آید ، هر چه که بیاید فولد آنرا از  
 نظر دور نکنید . خوب هاربر ، آیا این کندم در لای جاکت تو چسان در آمده ؟

هاربر - در ریشمونند یا قروف یکدو کیو تر صحرایی برای من آورده بود . برای  
 آنها از بازار دانه خریده در جیب می آوردم البته کدام دانه از سوراخ جیبم در بخادر آمده باشد  
 یا قروف - امین باشید . و سیوسیروس اگر همچنین يك دانه كك تخم توتون  
 بدستم بیفتد باز خواهیم دید که من آنرا چسان محافظه خواهم کرد ؟

مهندس - حالا میدانید که این دانه كك نازدانه كك را چه میکنیم ؟

هاربر - این دانه كك نازدانه كك را میکاریم فی ؟

ژ. ده تون - هم به بسیار دقت و کمال اعتنا زیرا ذخیره ما همین دانه كك نازدانه كك است .

یا قروف هماندم بکار آغاز کرد . در منظره وسیعه بسیار مناسب يك جانی انتخاب  
 کردند . خاک را بسیار خوب کنند سنگ و خاشاک و علف بیگانه آنرا بدقتی که کار باغ  
 رامی چینند پاک کردند . حتی از بسیاری احتیاط که کدام کرم مرمی نباشد بچند . يك  
 قدری چونه نیز با خاک آبیختند . دانه كك نازدانه كك را به بسیار چف و کف در خاک  
 و طوطنالك زمین فرو بردند . در اطراف آن يك کتاره معتنایی نیز کشیدند . یا قروف  
 يك ( ترس ) ترسناکی نیز بران برای ترسانیدن مرغان برپا نمود .

مهاجران این کار هار را ناخچه درجه هیجان قلب ، و اضطراب جان اجرا میکردند  
 که به بیان نمی آید . یا قروف اگر چه مسئله کبریت یکدانه نازدانه را بیاد آورد ولی  
 این یکدانه كك به آن یکدانه كك نمیانند . زیرا اگر محصول ندهد در چیزی نیست که  
 جای آنرا بگیرد .



— ( ۱۶۵ ) —

بَابِ یَاسْتِ وَ یَکَمِ

یکچند درجه پایتتر از صفر — گشت و گذار جبه زار جنوب شرقی —

منظرهٔ بحر — مکالمه در استقبال بحر محیط کبیر — منفسها —

کرهٔ زمین چه خواهد شد؟ — شکار — تادور —

مد و جزر .

یا تروف نام موضع کشت دانه کک ناز دانه را « کشتزار کندم » نهاده هیچ روزی نبود که یکبار آنرا زیارت نکند . وای بر حال کر می و یا دیگر خزندم نیکه در انحوالی دیده شود !

در آخر ماه حزیران هوا از یاده سردی پیدا کرد . درجهٔ حرارت سانتیمزاد از صفر یکچند درجه فروتر آمد . فردای آن سی ام حزیران بود که برابر با [ ۳۱ ] کانون اول منطقهٔ شمالی می آید . معلوم است که فردا رسال میلاد یست .

رسال بسیار هوا سرد شد . تالاب غرانت بتنامها انجامیاد یافت یک قسمی از نهر سرسی نیز یخ بست . چندبار مهاجران بجمع کردن هیزم مجبور شدند . یا تروف از پیشهٔ جاقمار و کوم فراتقان چوب و زغال سنگ بسیاری در غرانتهاوز جمع آورده بود که قدر و قیمت آنرا مهاجران در ماه تموز شناختند . زیرا در چهارم ماه مذکور سرما بدرجهٔ شدت نمود که سانتیمزاد از صفر به ( ۱۳ ) درجهٔ تنزل نمود . مهاجران در دالان نانواری غرانتهاوز یک بخاری خوش اختراع بزرگی ساختند . روزها را در کنار بخاری مذکور بسر می آرند .

در موسم سرما قدر و قیمت مهندس در نظر رفقای شان بیشتر گردید زیرا اگر آن جو یک آب را از زیر تالاب غرانت بدرون غرانتهاوز نمی آورد مهاجران تشنه می ماندند . چونکه آب تالاب تنها سطح خارجی آن یخ بسته از زیر آن داها آب جاری در غرانتهاوز می آید و حوض با صفای غرانتهاوز را پر کرده از انجا بجاها میریزد .

— ( ۱۶۶ ) —

با وجود سردی هواها . مهاجران برای برآمدن و کشت و گذار کردن حاضر و آماده شدند . چاشنی که میروند جبه زار است که در مابین نهر مرسی ، و دماغه نیجه واقع شده . درین جبه زار البته که مرغ های آبی مختلفه بسیار است . بلکه شکارهای تازه خون بدست آرند .

چاشنی که رفیق آنرا آرزو دارند هشت نه میل مسافه دارد . که برای برگشتن نیز همانقدر مسافه را میباید لازم می آید . دیگر اینکه به اینطرف هنوز نرفته اند . و راه و چاه آنرا نمیدانند . بنا برین قرار دادند که همه یکجا بروند . بوقت صبح تیرها و کوههای خودشانرا بدوش انداخته ، و عصا چوبهای سر نیزه دار خودشانرا بدست گرفته و در راه های خودشانرا با چیزی ماکولات نیز فراهموش نکرده و سگرا به پیش انداخته حرکت نمودند .

برای رفیق بمحل مطلوب کوتاه ترین راهها گذشتن بر روی پنجه از نهر مرسیست .  
ژده تون گفت :

— حالا اگر چه میگذریم اما این گذشتن مادر وقت بخوبیست اینجا را بی بل ماندن جایز نیست . لهذا این کار بل ساختن نزدیک میان نقشه کارها نیز که بعد ازین بسازند نیز داخل کرده . مهاجران در موقع جزیره که در ختان آن ببارف مستور و با وجود آنهم مانند زمرد سبزاند این اول بار است که قدم بینهند . هنوز بقدریک میل نرفته بودند که پیشه زار بهم پیوست یک گله حیوانات چارپا برآمده بسرعت فرار نمودند . هار برچون این حیوانات را دید شناخته گفت :

— اینها ( کولیو ) نام روپاه هایست که از روپاه های عادی بزرگتر و هم بودنی تر میباشد که در مابین ( ۳۰ ) و [ ۴۰ ] درجه های عرض پیدا میشوند . توپ چون تا بحال اینچنین حیوانات را ندیده بود حیران حیران بسوی آنها دیده در پی آنها افتاد .  
یا تقریف پرسید که :

— آیا خورده میشوند ؟



هزار بر — فی خورده نمیشوند. زیرا طبیعیون برای جدا کردن اینهار از جنس سنگ هنوز کامیاب نشده اند. چه نکه هنوز معلوم نشده که حدقه عینیة اینها آیامضی میباشد یا مظلّم؟ مهندس از شنیدن این مطالعة قتیة هزار بر یک تبسمی کرده بر ذکای خارق العاده او حیران ماند. با تقروّف چون همه حیوانات را از نقطه نظر خوردن می بیند به این مضی و مظلّم هزار بر هیچ فکر ندوانید. اما استقدر به اندیشه افتاد که اگر بسال مرغانچه ها ساخته شود و مرغان در آن به پروازند از دست این دزد های چارپاها به احتیاط حرکت باید کرد.

ازد ماغۀ اول که دور نمودند مهاجران بیک ساحل بسیار بزرگی واصل شدند. از وقتیکه حرکت کرده اند تا بحال دو ساعت گذشته است. سیروس سمیت و رفقاییش بسببی که زاه رفته اند سردی راهیچ حس نکرده بودند. آسمان بسیار صاف و درخشان بود. باد نبود. شمس از کناره افق بحر محیط طلوع نموده بود، ولی شعاعات زیرینش هیچ گرمی نداشت.

بحر را کد بود. لطافت رنگ دریا نیز شایان تماشا بود که ضیای شمس با سطح آن امتزاج نموده یک منظره روح فزاینی تشکیل مینمود. دماغه پنجه چارمیل پیشتر نمایان بود. جنبه زار طرف دست چپ مابرتو آفتاب یک شکل آتشی گرفته بود. چارمیل بطرف غربی گفته درختهای انبوه جنگل فاروست نمایان میشد. درینطرف جزیره در زمان طوفان هیچ یک کشتی نزدیک شده نمیتواند. زیرا از هر طرف بهاد معروض است، و از رنگ آب آن نیز چنان استدلال میشود که آبهای اینطرف فوق العاده عمیق و چقور باشد. انسان در بنجادر بخوسم خود را در یک جزیره خالی بحر منجمد شمالی گمان میبرد. مهاجران طعام صبح خود شانرا در همین موقع صرف نمودند. تاب بزودی از خس و خاشاک یک آتشی افروخته کوشتی که با خود برداشته بودند گرم کردند. جای (اوسوه غو) را نیز حاضر کردند.

در انشای تناول طعام متصل اطراف را از نظر دقیق میگذرانیدند. ژمه ده نون

میگفت که :

— اگر مالول به اینطرف می افتادیم ، در حق جزیره خود اعتقاد بدی پیدا میکردیم .  
 • هندس — بلکه جزیره را پیدا هم کرده نمیتوانستیم . زیرا بحر اینطرف بسیار  
 عمیقست . دیگر اینکه در اینطرف مانند شمشینه هایک سر پناهی نیز نمی یابیم . اگر  
 بدریای افتادیم محو میشدیم .

زه ده تون — با وجودیکه جزیره خیلی کوچک است ، باز هم در اراضی آن موجود  
 بودن اینقدر تضاد طبایع شایان حیرت یک مسئله ایست . جهت غربی جزیره عاده  
 اراضی مکیستقامت یابند . و اینطرف آن به صحراهای افریقا مشابیهت میرسانند !

• هندس — بلی زه ده تون منم حیرت کردم . هم شکل این جزیره نیز شایان  
 دقتست . اگر بگویند که این جزیره در یکوقتی قطعه بود و بعد ازان خورد شده  
 جزیره شده است یاور میشود .

یا تروف — اما عجیب چیزها میفرمائید ، در میان چنین بحر محیط آیا قطعه چنان میشود ؟  
 • هندس — چرا نمیشود ، اوسترالیا ، و ایرلاند جدید و دیگر جزیره هادر یکوقتی  
 بیک قطعه بودند بعد ازان بسبب حرارت مرکزیه ارض قسم اعظم آنها در زیر آب  
 فرو رفته بسیاری از جزیره ها وجود آمده است .

یا تروف — پس چنان معلوم میشود که جزیره لینقولان نیز از هم چنان جزیره  
 هایست که قطعه بوده و باز جزیره شده است .

• هندس — محتملست . زیرا در جزیره ما اینهمه اختلاف طبایع اراضی و محصولات  
 نیز بران دلیلت .

هاربر — علی الخصوص با وجود کوچکی جزیره به ایندرجه موجود بودن حیوانات  
 مختلفه و افراد آن چه میگویند ؟

• هندس — بلی اولاد من ، گفته شمار استست . اینقدر کثرت حیواناتها ، و اختلاف  
 انواع آن دلیلت برینکه این جزیره نیز در یکوقتی قطعه بزرگی بوده و بقوه برکاتی



— ( ۱۶۹ ) —

حرارت مرکزیه ارضیه قسم اعظم آن در زیر بجز در آمده کوجک شده است .  
یا قروف — دگر اینرا هم بگوئید که يك روزی از روزها قسم باقیانده آن نیز محو  
شده خواهد رفت .

مهندس — های های ! هیچ شبهه نیست که يك روزی محو شده در زیر دریا رود .  
ولی مزدور کاران چایکد ست طبیعت دیگر بسی جزیره های خواهد ساخت !

یا قروف — وای ، وای ! این را بشنوید ! مگر این چنین صنمکاران و مزدور  
کاران جزیره ساز نیز در دنیا موجود بوده است و ما خبر هم نداریم ! قح ، قح ، قح ، قح .

مهندس — خنده مکن یا قروف . ( قورای ) نام بعضی حیوانات کوچکی وجود  
است که آنها در زیر دریا حاصل میشوند . به بسیار زودی افزونی میکنند ، وزود بجان

میشوند . همان قسم بجان آن مانند سنگ تصلب میکنند و بر همدیگر چسبیده برور  
زمانهای پیشتر جزیره ها تشکیل میدهند . در بحر محیط جزیره هاییکه از ( قورای )

متشکلت خیلی بسیار است . مثلاً جزیره ( فالر مون لوز ) از جزیره هاییکه است که از  
( قورای ) تشکیل یافته است . نمک بحر و دیگر موجودات بحر به نیز با آنها منظم آمده در

زیر بحر بعضی اجسام صلبه بوجود می آید که سختی آن با سختی سنگ غرایت معاد است .  
جزیره های ارض در او اهاستایر حرارت مرکزیه زمین بوجود می آمدند . اما چون

در وقت دیده میشود که بسی کوههای آتشفشان خاموش شده اند از نخسته استدلال  
میشود که حرارت مرکزیه زمین شدت خود در آن تقیص کرده است . بنهء علیه بعد از این قطعات

و جزایر با تا میر حرارت فی بلکه بسایه جمع آمدن بسیاری از حیوانات ( میقرو سقو  
بیک ) بیدان می آید بنا برین بعد از بسیار عصرها در داخل بحر محیط اراضی شیکه از

خرمنهای [ قورای ] متشکل شده بظهور می آید ، و مسکون شدن آن نیز قطعاً  
داخل احتمالات است .

یا قروف — اما بسیار دیر بعد میشود !!

مهندس — برای عمر ما و شما دیر است اما برای عمر کائنات دیر نیست .

هاربر - اما کره زمین بدیگر قطعه چه احتیاج دارد . قطعه های موجوده امروزه  
روز برای جمعیت بشر به کافی بلکه زیاده هم هست .

مهندس - درست میگویند اما در اینجا هم يك مسئله مهمه دیگری هست که آنرا  
برای شما بیان کنم .

رققا - میشنویم .

مهندس - از باب فن چنین حکم میکنند که حرارت موجوده زمین رفته رفته سرا  
سر زایل میشود که در انوقت بران هیچ مخلوق باقی نماند اما در مابین آنها قطبهای  
منزاع فیه است جهت ورود و برودت است . بعضی میگویند که بعد از چند هزار سال  
جهت شمس این برودت وارد میشود ، بعضی را افکار برینست که بسبب غیبت  
حرارت مرکزیه زمین بوقوع می آید که خود من هم بهمین فکر هستم . مثلاً کره  
درینباب برای ما یک نمونه ایست که مشاهده میشود ، قمر در اوایل مسکون بود و بسبب  
غیبت حرارت مذکوره مرکزیه اش برودت گرفته از ذیجبات سراسر خالی و محروم  
مانده است و با وجودیکه شمس همه حرارت خود را بران می تابد ولی هیچ فائده حیاتی  
بران حاصل نمیشود . پس من هم میگویم که یک روزی خواهد آمد که کره ارض هم  
کسب برودت کند . اما این فعل تبرد خیلی آهسته بوقوع خواهد آمد . در انوقت بده خواهد  
شد که در قطعه های مسکونه منطقه معتدله نیز همان انجمادیکه در منطقه های قطبهاست  
بظهور میرسد . وقتیکه برودت بظهور نمودن آغاز شد در روی زمین يك مهاجرت  
بزرگی بوقوع می آید . جمعیت بشریه مانند سیلابی که بجزر بان آید از طرفهای شمال  
و جنوب و منطقه های معتدله بکسر بسوی خط استوا که گرمترین جاه در انوقت میباشد  
هجوم می آورند . در انوقت حوالی خط استوا قطعه های مسکون روی زمین میشود  
لاپونها ، صاه و شیدها بسواحل بجزر سفید انجام میکنند . مردمان قطعه های معتدله بحوالی  
خط استوا می آیند که آنحوالی گنجایش اینهمه مردمان را نمیداشته باشد . لهذا حکمت  
حضرت خلاق کائنات این جزیره های نوبر آمدیکه (قورای) نام حیوانات صغیره را بر آن



ساختن آنها را مورد فرموده برای مهاجرت عمومی، مردمان آنوقت است که در انوقتها بران ساکن شوند. بناً علیه مردم آنیکه بسیار عصرها بعد ازین بیاباندر شهرهای امروژه روز و زرا قلمه، قطعه هار انجر میبینند حتی کوههای [مالایا] را که در آسیاست یک جزیره خواهند یافت. مانند قریستوف قولومب برای کشف کره خواهند برآمد، چه میکنند در فیقا، مسئله را در از کردیم. میخواستیم از قورا به پایان کنیم به بعضی مسئله های مهمی که از اسرار خالق کائنات نقل کلام نمودیم.

ژه ده نون — این فرضیات تو عین حقیقت است — پیروس.

مهندس — خالق کائنات میداند.

پانقروف — همه اینها خوب، اما اینرا بگوئید که آیا اینجزیره ما نیز از خرمن قورای تشکیل یافته است؟

مهندس — فی جزیره ما و ولقانییک است.

پانقروف — یعنی محتمل است که روزی از روزها حرارت مرکزی اورا باز غائب کند.

مهندس — بلی البته.

پانقروف — در انوقت انشاء الله ما هم در اینجا نخواهد بودیم.

مهندس — امین باش پانقروف، انشاء الله در اینجا نخواهد ماندیم. رهائی خواهیم یافت.

ژه ده نون — امامان در هر حال، بیاید چنان حرکت بکنیم که در اینجا ماندنی عمری میباشیم.

در اینجا، کلمه منقطع شد. طعام هم به انجام رسیده بود. مهاجران در جای جبه

زار داخل شدند. درازی این جبه زار تا بدماغه جنوبی جهت شرقی امتداد مینماید.

سطح آن بقدر بیست هزار قدم مربع می آید. جبه زار از گل ولای، و نباتات مختلفه

فی ولغ و غیره و در بعضی جاها آبهای دند مرکب است. درین جبه زار هیچ یک جوینی

یا یک نهری جاری نیست. استقدر آبهای دند بسیار از باران هم حاصل نمیشود. مطلقاً

در درون خود جبه زار بعضی چشمه های موجود خواهد بود.

در اطراف و درون جبه زار خیدها خیل از مرغان متنوعه نیکه اشتهای شکم پروری

شکار یا ترا بجوش آرد در پرواز بودند . اگر بدست يك تفنگی میبود قسم اعظم اینترغان زده میشد . اما چه چاره که تفنگ نداشتند با تیر و کمان مهاجمه کرده بکم شکار اکتفا کردند . معاینه صدای تیر چون بالا نمیشد و در مرغان رم نکرده بخوبی نشان گرفته میشدند . و خوب زده میشدند . مهاجران به اینهم قرار دادند که از ترغان بدم آورده و در کنار تالاب غرانت مرغانچه ها ساخته مرغان مذکور را خانگی بسازند و از تخم و چوچه گیری شان استفاده کنند درین جبهه زار چون ( تادورن ) نام مرغان بسیار بودند نام آنرا ( جبهه زار تادورن ) نهادند . نزدیک شام بود که مهاجران بعد از حاضر شدن یک ساعت از شام گذشته بغرا نیتها و زدر آمدند .

— ♦♦♦♦♦♦♦♦♦♦ —  
 — { باب بیست و دوم } —

دام — روباه ها — باد شمال غربی — طوفان برف — سبد  
 سازی — خنکترین زمانها — شکر اسفندان — اسرار  
 چاه — گشت و گذار — یکدانه صاچه .

در جزیره لینقون سردیهای شدید تابه یا نژدم آگستوس دوام نموده در درجه حرارت اصلا بالا شدن پدیدار نشد . دایم در تنزل بود . در روز هائیکه باد نمیبودا گرچه تا یکدرجه بخنک طاقت میشد ولی بعضی روز هائیکه باد میشد خیلی شدت میکرد . یا تقروف بسیار افسوس میکرد که از خرسهای پرموشیکه پوستهای شان در چنین موسمه بسیار فائده مند است در جزیره چرا موجود نیست و میگفت :

— البسه هائیکه خرسها پوشیده اند بسیار گرم پوشاک است اگر درین جزیره تشریف میداشتند پوستینهای شان را به ابریت از پیش شان می گرفتیم .

ناب — خوب اگر خرسها لباس دوش خود را بتودان نمیخواستند چه میکردی؟  
 یا تقروف — بزور می گرفتیم ناب آغاچه میشد .

بواقعیکه در جزیره لینقون خرس وجود نبود . یا بود ولی مهاجران ندیده



بودند . هار بروناوب و یا تقرووف احتیاطاً بر تیه منظره و سیمه دامها نهادند . به این دامها و تلکهای حیوانی که سیفتند مظهر حسن قبول میشود .

این دامها و تلکهای هار بروناوب عبارت از یکیک چقوری بود که روی آنها را خس پوشک کرده طعمه بر آن نهاده بودند . و این چقور چهار در جاها شیکه نقش های قدم حیوانات بسیار تردیده میشد کشته شده بود . چند روز تا یاد برین دامها از (کو لپو) نام روپاه ها افتادند .

یا تقرووف چون سوم بار نیز افتادن روپاه را در آن نظر کرد فریاد بر آورده گفت :

— چه عجب کار ! بجز روپاه دیگر چیزی نخواهیم دید ؟ اینها بچه کاری می آیند ؟

زه ده تون — چه میگوئید ؟ آیا پوشاک اینها را نه می پسندید ؟ دیگر اینک و جود شان برای دیگر حیوانات طعمه میشود .

یا تقرووف از تازه های دامهای خرگوش گیری ساخته در جا شیکه مملکت خرگوشها را زده ده تون یافته بود وضع نمود . لاقول روزیک خرگوش می گرفتند .

در تلکهای بزرگ نیز بقرار گرفته زده ده تون لاشه های روپاه ها را گذاشته بسی حیوانات مختلفه افتادن گرفتند . درین دامها از گرازها شیکه در جزیره دیده بودند نیز می افتاد . (به قاری) نام یک نوع حیوان فریه و خوش گوشتی نیز در افتاد .

در پانزدهم آگستوس حال هوا تبدیل نمود . بادیکی یکبار بسوی شمال غربی گذشت . اگر چه درجه حرارت زیاد شد ولی یک برف دهشتناکی باریدن گرفت . باریدن برف سه روز متاد یا دوام گرفت . جزیره یک لباس بیضایی در بر کرد . بعد از سه روز باد طوفان نهادی ظهور کرد . از غرا نیتها و ز تا لطم شد شیکه امواج بحر شنیده میشد . باد بر قهارا بهر هر سوی افشاند . در خشک کرد بادهای برف بظهور می آید . غرا نیتها و ز ازین دهشتهای سرما محفوظ مانده بود . مهاجران دایما بجهت و شکر الهی میرداختند . زیرا اگر غرا نیتها و ز نمیبود حال شان بجهت منجر میشد . اگر از خشت و گل خانه می ساختند به این بادها و بر فها طاق آوردن آنچنان کلبه های بی اسباب مشکل

— ( ۱۷۴ ) —

مینمود . شمشینه ها از حال بلغمه های امواج معروض مانده . موجهای شدید بجز  
جزیره کک سلامت راسراستور نموده است .

مدت پنجره و زههاجران مجبور آذر غرا نیتهاوز محبوس ماندند . زیرا به اینجه  
هاوسردیها بالباسیکه داشتند مقاومت کردن ممکن نبود . اما بازم اوقات خودشان  
بیکار بسر نیاوردند . نقصانهای کارهای نجاری درون غرا نیتهاوز را اکل کردند . در  
ازان به سبب سازی آغاز کردند . درینکار هم ترقیات خوبی نشان دادند . در  
شمال تالاب غرائت نیهای بسیار نافی برای سبب سازی یافته بودند . آنها آورده و  
کرده انواع سبب ها و صندوقها ، و بکسها ازان ساختند .

در روزهای آخر ماه آگستوس هوا سر از نو تبدیل نمود . سردی زیاده شد . طوفان  
باد خفیفتر شد . مهاجران هماندم از غرا نیتهاوز بر آمدند . اگر چه بقدر دوووجیه  
برف بر زمین بود ولی چون بسبب سردی منجمد شده بود . در فتن بران آسان بود  
مهاجران بر میدان تیه منظره وسیعه بر آمدند . چه تبدلات ! همه اطراف و درختان  
بایک برف کثیفی مستور شده بود . تالاب غرائت . کوه فرانکلن جنگل فاروست  
را برف با هم در آمیخته بود . شالله جدید بصورت غیر منتظم بخت بسته شده  
ستونهای بلوری دراز و کوتاه عجیب و غریبی بظهور آورده بود .

مهاجران کرک دامها ، و تلکها ، و دامهای خود را دیدن خواستند بیسی که  
در زیر برفها شده بودند یافتن شان مشکل شد . علی الخصوص اگر در جاهیکه  
کنده بودند خودشان می افتاد بسیار عجیب یک کاری میشد ! بعد از بسیار تفحص یافته  
درون همه آنها خالی بود . ولی باز هم بر سر برفها از قدم بسیار حیوانات دیده میشد .  
حتی هار در میان اثرهای قدم حیوانات نقش پنجه یک جانور خزریزی را که  
جنس ( فلیه ن ) نام پلنگ است شناخت . پانقرهوف پرسید که :

— فلیه ن چیست ؟

هاربر — پلنگ است .



یا تقریف — آیا بلنگ در چنین جاهای سرد پیدا میشود؟

مهندس — بلی، در امریکا نیز در همین منطقه ها بلنگ میباشد.

هوآرفته رفته کسب اعتدال نمود. بر قهارو به آب شدن نهاد باران نیز بارید. بر قهارا کا. لا شست. مهاجران در پی ارزاق و ماکولات دویدند. چوب زغال، بادام جنگلی، جای، اسفندان و شکارهای متنوع نقل نمودند. در راهاتیکه میگذاشتند. خرابیهای طوفانرا امیدیدند. در جنگل بسیار درختها را دیدند که از بیخ و بن بر افتاده. داش کلانی خودشانرا با کورده آهنگری، و دستکاه کیمیاگری شان به تعمیرات زیادی محتاج یافتند. شمشیه ها از موجهای دریا زیر و زبر شده بودند. اما آلات و ادوات آهنگری و غیره که مهندس آنرا در یک جای بلندی محفوظ نگاهداشته بود سلامت بودند. مهاجران زغال و چوب و ماکولات خودشانرا با عصاهای دستکلی که ساخته بودند نقل میدادند. به این ذخیرهتیکه دوم بار جمع آوردند بسیار پسندیده و معقول یک کاری کرده بودند زیرا در او آخر ماه آگستوس که مقابل ماه شباط منطقه شمالیست برو دت باز کسب شدت نمود. در [ ۲۵ ] ماه آگستوس بعد از آنکه برف و باران زیادی بارید. بادیکی یکبار بجهت جنوب شرقی در آمده سردی بدرجه نهایت رسیداگر مهاجران میزان الحرازه میداشتند تخمین مهندس را که سائیمزادرا ( ۲۲ ) درجه پائینتر از صفر حکم مینمود موافق صحت می یافتند.

مهاجران بمجبوریت از غرابیهها و زیر و زبر نبرادند. اکثر اوقات خودشانرا برای صرف نشدن شمع بسیار در کنار بخاری که در دالان گذاشته بودند میگذرانیدند. چند بار اگر چه آرزوی برآمدنرا کردند ولی نتوانستند. زیرا در پیمان و تخته های زینتشان یکبار به بخی بسته بود دستها را میسوزانید. سیروس برای رفقای خود باز یک کار پیدا کرد.

چنانچه تا بحال شکر را تنها بچوش دادن و غلیظ ساختن اسفندان اکتفا میکردند. در پیار مهندس از بسکازی بیگاری را رجیح داده قند ساختن را پیشه گرفت. اسفندان

را خوب بقوام آوردند و در قالبهای نخته سبب را دادند قند اعلائی خوش طعمی بعمل آمد  
 سردیها تا به پا زده ماه ایلول دوام نمود . مهاجران دلتنگ شدند . اگر مهاجران  
 يك كتبخانه میداشتند گویا یکی از لوازمات عالم تنهایی شان مکمل میبود . اما به این حاجت  
 نداشتند . زیرا مهندس شان يك كتبخانه جا ندارد و روانی بود . مهندس دایماً از تطبیق  
 فنون با صنایع بحث را نده افکار رفقای خود را تسویر مینمود .

از شدت برودت از همه زیاد تر توپ به تنگ آمده است حیوان صادق ، در  
 غراینها از هیچ صورت نمیکنجید . هر وقتیکه توپ بسوی چاه غراینها وز میرفت  
 بوعوه آغاز میکرد . سرپوش نخته بی که بر روی آن نهاده شده برداشتن میخواست  
 که این حالهای سگ نظر دقت مهندس را خیلی بخود جلب مینمود . مهندس هیچ نمیدانست  
 که درین چاه آیا چه اسرار است . آیا ازین چاه بدیگر طرف چیزی برسد . اما در ابطه وجود  
 است ؟ آیا گاه گاه کد ام جا نور بزرگ دریایی درین چاه آمده تنفس میکند ؟ این است که  
 اینهمه اسرار مجهول مانده . تنها چیزی که معلوم است آثار تلاش و هیجان توپ است  
 از انجا . آیا تا یک سببی نباشد سگ چرا این تلاش و هیجان را نشان میدهد ؟  
 نهایت سردیها منقطع شد . باران و برف بازید . طوفان شد اما آنها هم رفع کردید .  
 در نهایت ماه ایلول مهاجران شکار بسیاری کردند . یا قروف همیشه برای تفنگ ساختن  
 از مهندس را جامی کرد . ژده تون نیز میگفت :

— اگر این جا توهای خونریزیکه اثرهای قدم شان را در جزیره می بینم . وجود  
 باشد به تفنگ احتیاج کلی دیده میشود زیرا محو کردن آنها از جزیره قطعاً لازم باشد  
 حال آنکه فکر مهندس تفنگ را بسببی که آلات و ادوات ساختن آن مفقود است  
 بدرجه دوم و سوم لازم میدانند . ازان کرده ملبوسات را الزم می شمارد . لباسهایی که  
 در بردارند بدرجه رسید که از پوشیدن برآمده است . بهمه حال يك چاره آنرا باید  
 اندیشید . مهاجران به فکر ملبوسات بودند که يك واقعه دیگری ظهور کرده هر کس  
 را بمراتی و اندیشه بزرگی انداخت .



واقعه مذکور از سنقر است که در ۲۴ تشرین اول یا تقریف در آنجا شیکه دامهارا  
معاینه میکرد در میان یکی از چقور پهای کرگ دام یک به قاری ماده و دو چوجه آنرا یافت.  
کشتیبان بکمال ممنونیت بغرا اینهاوز آمده بنابر عادت مزاجانه شیکه داشت گفت:  
— موسیوسپروس، اعلا یک ضیافت میکشیم. چسان موسیوزده ده تون، شما هم  
درین ضیافت داخل هستید یانی؟

زه ده تون — بسیار خوب امدارین ضیافت چه میخوریم؟

یا تقریف — به قاری تازه.

زه ده تون — بگذار بابا! منمهم گمان کردم که درین ضیافت با کبکهای پر کرده سهاروق  
دار میخورانی!

یا تقریف — چه؟ اگر شما گوشت به قاری را نمی پسندید؟

زه ده تون — چرا نمی پسندم، ولی خورده خورده دلزده شدم.

یا تقریف — اخبار نویس افندی، وقتیکه اول بجزیره افتاده بودید برای یک تکه  
گوشت (به قاری) جان میدادید حالا بدرجه رسید که گوشت به قاری را نمی پسندید!  
زه ده تون — شما هم دانستیدنی، انسان هیچ وقت شاکر نمی شود!

یا تقریف — شما باشید که من و ناب در باب بختن آن مهارت آشپزی خود را صرف  
کنیم باز به بیفید که اگر سخا های تا را با آن نخوردید باز بگوئید.

در وقت شام در دالان طعمانخوری غرا اینهاوز مهاجران بکمال خوشی و شطارت  
بر سفره طعام جمع آمدند. کباب و کواج گوشت به قاری بسیار لذیذ شده بود. ناب  
بکثرت شیرینی بقلوا نمانی از بادام و قند نیز ساخته بود.

در آنای جویدن لقمه یکی یکبار یا تقریف فریاد برآورد گفت:

— وای، دندانم شکست! وای، وای!!

مهندس — چرا، آیا در میان گوشت سنگ بود؟

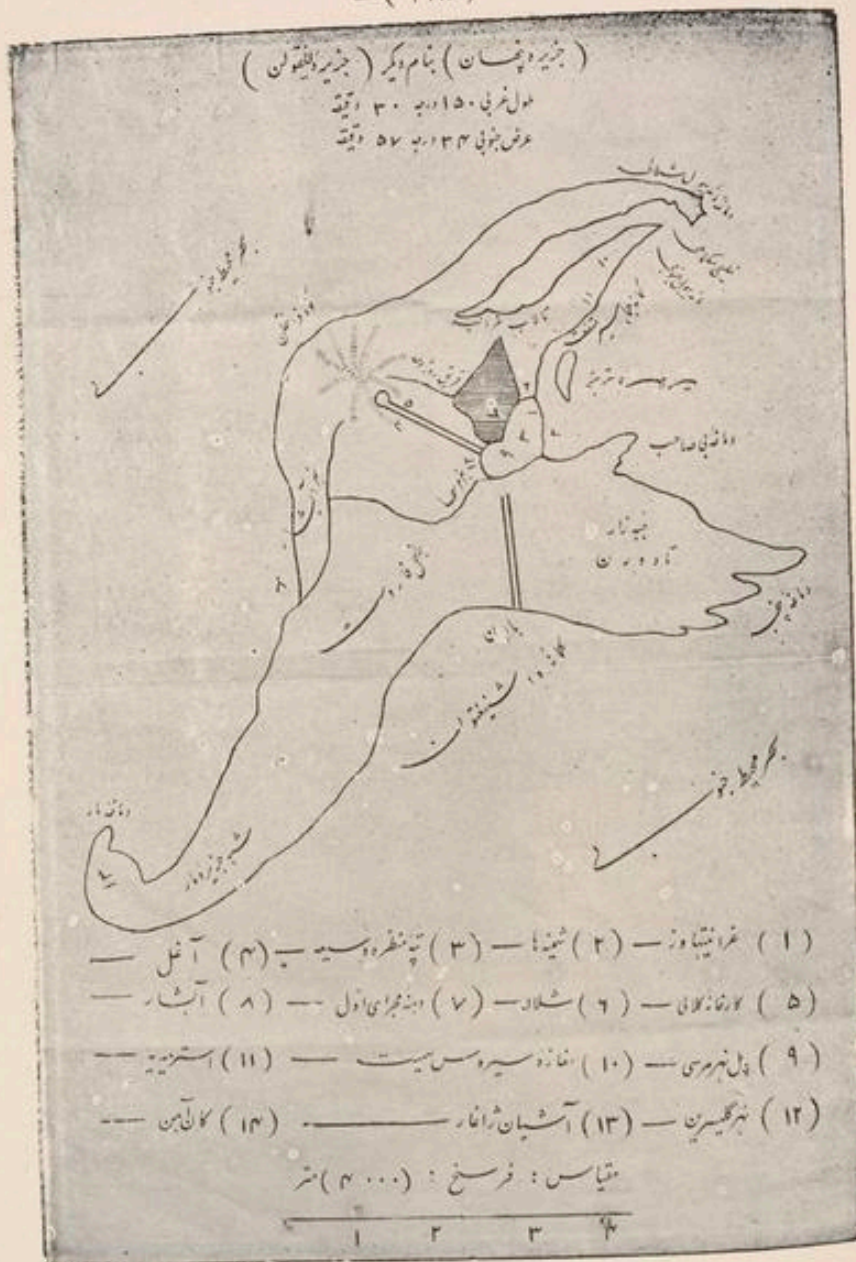
یا تقریف — همچنین معلوم میشود که سنگ باشد.

— ( ۱۷۸ ) —

( جزیره پنهان ) بنام دیگر ( جزیره الفنون )

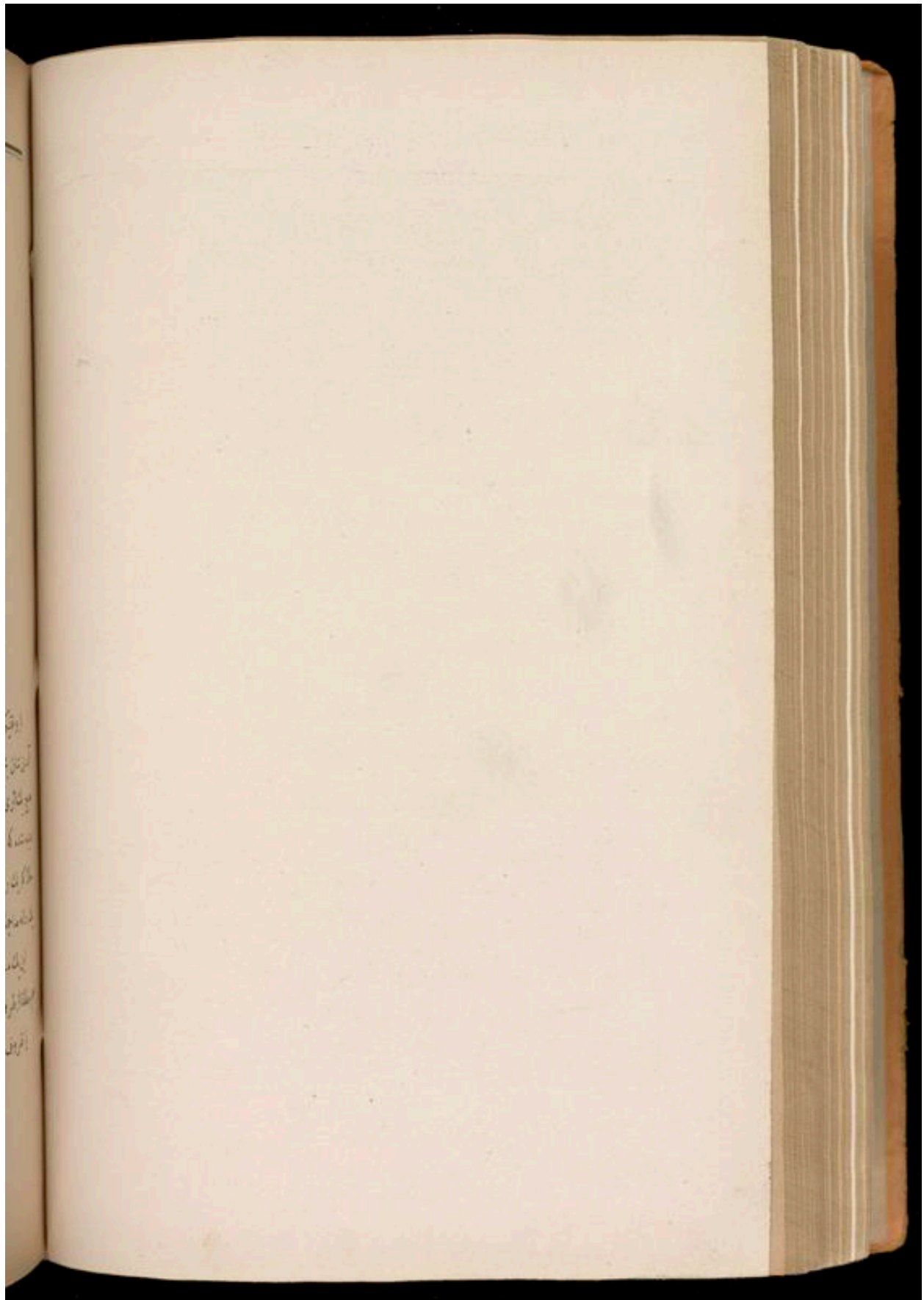
طول غربی ۱۵۰ درجه ۳۰ دقیقه

عرض جنوبی ۳۳ درجه ۵۷ دقیقه



نقشه جزیره پنهان





— ( ۱۷۸ ) —

اینرا گفته و چیزیکه در میان سوراخ دنداننش رفته بود بیرون بر آورد .  
چیزیکه با قروف از دندان خود بیرون بر آورده بود . سنگ فی بلکه یک دانه که  
صربنی کوچک تفنگ بود .

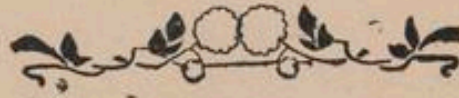
— انتهای —

کتاب اول

محمد نظری





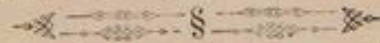


## خیزش پنهان

— کتاب دوم — آدم متروک —

— باب اول —

دانه گله — ساختن يك كشتی — شکارها — تبه — هیچ اثری  
از انسان نیست — شکار ناب و هار بر — سنگ بشت چه  
شده — سنگ بشت گم میشود — ملاحظه مهندس



از وقتیکه مهاجران به جزیره لینگولن افتاده اند تمام هفت ماه میشود. از ابتدای آمدن شان بجزیره تابه اینوقت هر طرف را پالیده اند، جستجو کرده اند در جزیره هیچ يك اثری که بودن انسان را نشان بدهد پیدا نشده است. حتی از بسیار علامات چنان دیده شده که نه جزیره مسکونست و نه هیچوقت پای انسان بران رسیده است. اما حالا کار يك رنگ دیگری پیدا کرد: چونکه در میان کوشش ران يك جیوانك کوچکی يك دانه صاجه کوچکی پیدا شد که به این سبب همه افکار مهاجران از روز بر کرده. این يك مسئله اشکار است که يك دانه گله البته از ميل يك تفنگی برآمده و آن تفنگ هم مطلقاً از طرف يك انسانی انداخته شده است.

با تفرّف صاجه را زدندان خود کشیده بر میزمانده. رقیقتش همه به حیرت افتادند.

— ( ۱۸۰ ) —

سیروس سمیت دانه صاچه را بدست گرفته معاینه نموده پرسید :

— آیا فکر شما که این حیوانکی که این صاچه از وجودش برآمده سه ماهه یک حیوانیست؟  
یا قروف — بلی، موسیو سیروس، زیر او قتی که از دام گرفتمش هنوز از سینه مادرش  
شیر میخورد .

• هندس — چون چنینست . هیچ شبهه نیست که از سه ماه به اینطرف در جزیره  
مایک تفنگ انداخته شده است .

زه ده تون — نی بلکه ده تفنگ انداخته شده است تا یک صاچه آن بر حیوان  
اصابت نموده است .

• هندس — پس ازین معلوم شد که یا جزیره ما مسکونست و یا آنکه در میان این سه  
ماه به اینجا یک کشتی بی انسان برآمده است ، و این را هم میدانیم که جزیره ما مسکون  
نیست . آمدیم بر سکه بجزیره انسان آمده است : آیا این انسانها رضای خود آمده  
اند یا اینکه طوفان آنها را در اینجا انداخته است ؟ این مسئله بسیار پساها معلوم خواهد شد آیا  
آسندگان او رویا نیست ، یا مالیزیایی ؟ یعنی دوست هستند ، یا دشمن ؟ اینهم بعد از بدین  
آشکار خواهد شد . آیا درینوقت در جزیره هستند یا رفته اند ؟ اینست که مادر اول  
به تحقیق این مسئله اخیره کوشش بایدورزیم . زیرا این مسئله ما را به تحقیق که بسیار  
اندیشناک میکند .

یا قروف — نی موسیو سیروس ، شما هیچ اندیشه مکنید ، جزیره ما مسکون نیست .  
اگر میبود همه حال یک علامتی از انسان میدانیم .  
زه ده تون — معافیه اینهم محققست که این حیوانک این گله را از شکم مادر باخود  
نیاورده است .

ناب — بلکه در دهن موسیو یا قروف . . . .

یا قروف — وای ، وای ناب ! مقصدت این است که گویا من از هفت هشت ماهه  
اینطرف از ریشم و ند بدهن خود یک دانه گله را نگهداشته و هیچ خبر نشده ام ما



ما شاء الله به این فراست . بیابین اگر درسی و دودند نام بکش از چنان خراب یافتی که  
دانه صاچه در آن بکشد دو از ده دانه آنرا بکشیدن شرط میکنم .

مهندس — فکر ناب سراسر خطاست . بجز اینکه بگوئیم در ظرف این سه ماه در همین  
جزیره ما یک تفنگ انداخته شده و آن تفنگ هم از طرف انسان انداخته شده . دگر  
هیچ سخنی معقولی نمی یابیم . آیا حالا آن انسان در کجاست ؟ و تا بمال در نیجا هستند یا  
رفته اند ؟ این است که این را باید حل کنیم .

زه ده تون — هم مجبوریم که در نیاب بسیار احتیاط باید کنیم .

مهندس — بلی ، باید همچین کنیم . زیرا ما اولست که اینها هر نان مالیزیایی باشند .  
یا قروف — موسیو سروس اگر پیش از آنکه برای کشفیات برائیم یک کشتی کک کو  
چکی بسازیم ، و اول با آن کشتی در داخل نهر مرسی میان جنگل یک سیاحتی اجرا کنیم ،  
و دیگر ساحلها را نیز با آن یک گردش اجرا کنیم بدینخواهد بود ؟

مهندس — فکر خوبست یا قروف ، اما وقت برای انتظار کشیدن نداریم . زیرا  
تا ما یک صندوق بسازیم لا اقل یکماه میگذرد .

یا قروف — بلی صندوق مکمل و منظم همچین است که شما میگوئید . اما من برای  
گردش نهر مرسی یک صندوق عادی را در ظرف پنجروز میتوانم بسازم .

ناب — آیا در پنجروز ؟

یا قروف — بلی ناب ، به اصول هند یک صندوق .

ناب — آیا از چوب ؟

یا قروف — بلی از چوب اما از پوست درخت . موسیو سروس شما مرا پنجروز  
مهلت بدهید در پنجروز صندوق را از من حاضر بگیرید .

مهندس — بسیار خوب در پنجروز حاضر کن به بنیم .

هاربر — درین پنجروز ما هم خودمان را بدقت محافظه کنیم .

مهندس — بلی به بسیار دقت . حتی شکار را هم از اطراف غرائبها وز به بیرون

نباید اجرا کنیم .

به اینصورت برخلاف امید یا تقرووف ضیافت، شبهه به بسیار کدورت و اندیشه در گذشت . ازین دانه صاچه به تحقیق پیوست که در جزیره همه حال غیر از مهاجران دیگر ساکنان هم . وجود است که اینهم برای . مهاجران مدار اندیشه بسیار بزرگی شمرده میشود . سیروس سمیت و ژده تون پیش از آنکه بخوابند در بناب بسیار مذاکره و مباحثه کردند . بعد از آنکه در باب واقعه رهایی یافتن مهندس و این مسئله دانه گله که آیدرما بین این مرد و مسئله یک رابطه هست یا نیست بسی گفتگو کردند آخر الامر مهندس گفت : — عزیزم سبیلله آیا فکر مرا میخواهید که در خصوص بنجه مرکز است ؟

ژده تون — بلی میخواهم بدانم .

مهندس — چون چنینست محقق بدانید که اگر هر طرف جزیره را از بر و زیر سازیم هیچ کس را نخواهیم یافت .

یا تقرووف روز دیگر بکار آغاز نهاد . صندالیکه او میسازد بسیار آسانست . در ختان بزرگ تنه بی را که باد بر زمین غلطانیده پوستهای تنه آنهار از طرف دوسه روز باناب جدا کردند و پارچه های آنهار ابایکدیگر ربط داده و میخ کاری و پر چیکاری آنرا به انجام رسانیده صندال را حاضر نمود .

در انشای کشتی ساختن یا تقرووف ژده تون و هار بر بر شکار دوام میورزندند و اگر چه از اطراف تالاب غرافت دوری نمیکردند باز هم بشکار بسیاری موفق میشدند . هار بر و ژده تون دایم در انشای شکار در باب دانه گله بحث میکردند . هار بر میگفت : — و سبیلله ، اگر در جزیره بعضی مسافران افتاده میبودند . آیا به اینطرفها دیده نشدن آنها شایان حیرت نیست ؟

ژده تون — بلی اگر تابه اینوقت در جزیره باشند شایان حیرت است و اگر نباشند ؟ هار بر — یعنی شهابه این فکر بد که رفته خواهند بود ؟

ژده تون — همچنین است میگویم . زیرا اگر نمیرفتند البته یک حادثه نیکه از



— ( ۱۸۳ ) —

وجودشان نشان بدهد ظهور مینمود.

هازبر — امامیدانید که موسیوسیروس بجای اینکه از ورود انسان بجزیره مائنون شود بالعکس خیلی اندیشه ناک و غمگین میشود؟

زه ده نون — بلی مهندس میگوید که مطلقاً هزان در یانست و از انسیب دریم می افتد. در اثنائیکه این کلمه میشد هازبر و زه ده نون در زیر درختان بسیار بلند جنگل رسیده بودند که آن درختان را ( قویزی ) مینامند و در بلندی مشهور اند هازبر بسوی این درختان نظر کرده گفت:

— اگر برین درختها بالا بریم تا بسیار جاهاز خواهد دیدم.

زه ده نون — بسیار خوب اما درختها بسیار بلند است آیا برآمده میتوانید؟

هازبر — شبایک ساعت صبر کنید تا یک نجر به بکنم.

اینرا گفته بر درخت بر آمدن گرفت. بعد از چند دقیقه بجستی و جالاکتی که داشت تا بر تالاق درخت بالا برآمد. قسم اعظم جزیره از تالاق درخت پدیدار بود. یعنی از حد دماغه بجه تا بد دماغه مار همه اطراف معلوم میشد. تنها جهت شمال غربی با کوه فراتقان پوشیده شده بود.

هازبر نوجوان اولابسوی بحر چشم خود را بدوخت، در هیچ طرف هیچ یک چیزی که علامت کشتی را نشان بدهد ندید، در طرف جنگل فاروست و دماغه مار و بجه نیز چیزی معلوم نشد. پس هرگاه جزیره مسکون میباشد در هیچ طرف هیچ یک دودی که از لوازمات بشر است دیده نمیشد؟

هازبر از درخت فرو آمد. هر دو شکاری بغرانیتها وز آمدند. سیروس سمیت سخنان هازبر را در باب مشهوداتش شنید. بی آنکه چیزی بگوید سر خود را شور داد. روز دیگر یک واقعه دیگری ظهور یافت که حل آن نیز مشکل یک معیابی شد:

هازبر و ناب از غرانیتها و زبر برای آوردن استریدیه بساحل رفته بودند. در راه هازبر یک سنگ پشت بسیار بزرگی را در ساحل دید. بر ناب که پس تر بود فریاد کرد که زود خود

را برساند . هر دو نفر با عصا چو بهائیکه دانستند راه سنگ پشتک را از در یازیدند . ناب فریاد بر آورده گفت :

— واه واه ! چه خوب حیوانست . آیا جسان بگیریمش ؟

هاز بر — بسیار آسانست ناب . سنگ پشت را چون یکبار به پشت بگردانیم دوباره خود را از استه کرده نمیتواند . هله چیه کنیمش .

سنگ پشت چون در اطراف خود نظر کرد خود را در کاسه خود پنهان کرده مانند یک سنگپاره ساکن بماند . ناب و هاز بر هزار جد و جهد سنگ پشت را به پشت چیه کردند . این حیوان بقدریک متردد ازی داشت که نقلش بقدر چهار هزار کیلو تخمین میشد . ناب گفت :

— این است یک مانده نفیسه ، آایا تقرووف چقدر ممنون خواهد شد .

بواقعه که گوشت سنگ پشت بسیار لذیذ است . ناب و هاز بر از برگشتن سنگ پشت خاطر جمع شده و برای احتیاط در دور آن یک دیوارک سنگی کشیده بسوی غربتهاوز روانه شدند تا عرابه دستکی را آورده حیوان را برانند . هاز بر از مسئله سنگ پشت به یاقرووف چیزی نگفت . میخواست که یکی یکبار با تقرووف را نشان داده حیوانش کند . اما بعد از آنکه عرابه را گرفته بجائیکه سنگ پشت را چیه کرده بودند بیامدند از حیوان اثری نیافتند . ناب پرسید که :

— مگر سنگ پشتها خود را از استه میتوانسته اند ها ؟

هاز بر — ( بحیرت ) ظاهر همین است که میبینم . اما موسیوسمیت بسیار حیوان خواهد ماند به بینیم که اینرا چه گونه حل خواهد کرد !

هر دو رفیق با عرابه خالی پس های سر خود را خارا نیده در جائیکه کشتی میساختند آمدند رفقا آنجا بودند . هاز بر مسئله را بیکم و کاست بمهندس بیان نمود .

یاقرووف — آه چه قدر بود لا آدمانی هستید . پنجاه بشقاب طعام را برای کتان از دست دادید ها !



— ( ۱۸۵ ) —

ناب — قباحت بر ما نیست ، زیرا ما سنگ پشت را چیه کردیم . راسته شدن سنگ پشت چیه شده را کسی ندیده چکنیم ؟

پاتقروف — مطلق شما خوب چیه نکرده اید ؟

هازر — خوب چیه نکرده اید هم کپ است ؟ حتی در اطراف آن سنگ غاله هم کردیم .

پاتقروف — چون چینیست درین مسئله یک معنایی موجود است .

هازر — ووی-ویروس ، آیا سنگ پشت را چون یکبار چیه کنند خود بخود را سته شدنش محال هست یانی ؟

سیروس — همچین است اولاد من .

هازر — چون چینیست آیا چسان شد که خود را راسته توانست ؟

مهندس بعد از ملاحظه پرسید که :

— جاشیکه شما سنگ پشت را گذاشته بودید از دریا آیا چقدر دور بود ؟

هازر — بقدر پنجاه قدم تخمین میشود .

مهندس — و قایقک سنگ پشت را چیه میگردید آیا بجز فرو نشسته بود یعنی در حالت

جزر بود یانی ؟

گفتند — بلی .

مهندس — چون چینیست اگر چه سنگ پشت در خشکه راسته نمیشود ولی در آب

راسته شده میتواند . زیرا بعد از آنکه شما آمده اید دریا بالا برآمده سنگ پشت را شنا

ور کرده است .

ناب — براسئیکه ما هم یک بودلایی بوده ایم .

پاتقروف — من هر وقت بخدمت شما راست بودن اینسخن را گفته کسب شرف

مینمودم آقای من ! که شبهه دارد که شما بود لایستید !

مهندس مسئله سنگ پشت را نیز به اینصورتی که بیان شد حل نمود . لکن آیا خود

او به این حل خود قطعاً قانع است یانی این است که این معلوم نیست .

— ( ۱۸۶ ) —

— ﴿ باب دوم ﴾ —

تجربه نخستین صندوق — اشیائیکه در ساحل یافت میشود — ربط  
دادن اشیاء را بکشتی — دماغه بی صاحب — آلات ، اسلحه ،  
ادوات ، ملبوسات ، کتاب و غیره — کیبود یا قزوف  
چیست ؟ — انجیل .

در ( ۲۹ ) تشریح اول صندوق پوست سته درخت یا قزوف حاضر شده بود  
طرف سر و دنبال این کشتی تخته های محکمی برای نشستن ربط شده است . دو چنگ  
برهای کلفت و یک سکان از جمله متممات این صندوق است . انداختن کشتی را بدین  
بسیار آسان بود . صندوق را در انشای جزر دریا بر ریگهای کنار ساحل دریا در پیش که  
ضرائع آنها وز نهادند بمجرد شروع مد آب در زیر کشتی در آمده شنس و ریش ساخت .  
یا قزوف هماندم در کشتی جهیده و بکمال مسرت نعره زده گفت :

— هور را !! هور را !! با این صندوق دور . . . .

— عالم میخوانید بکنید ؟ . . . . چه قدر به الفه !

— فی تو بگذار که من سخن خود را تکمیل کنم . دور عالم فی دور جزیره بکنیم .  
برای صفره آن یکچند سنگ میگذاریم و یک باد بانی هم از قماشیکه بعد ازین موسیو  
سیروس بسازد چون کشیدیم دور جزیره را بخوبی باو دور کرده میتوانیم . حالا  
ایستاده اید در آنجا که به بنیم که آیا هر پنج ما را برداشته میتواند ؟

یا قزوف بیک بر صندوق را بساحل نزدیک نمود . هر پنج رفیق در صندوق دریا  
مدند . و قرار دادند که تا بدماغه اول جنوب رفته یک تجربه اجرا کنند .

صندوق از ساحل دور شدن گرفت . امروز هوا بسیار لطیف بحر مانند یک حوضی  
صاف و آرام بود . صندوق بکمال سهولت به پیش رفتن آغاز نهاد . هار بر و تاپ بر هار  
بدست گرفتند . یا قزوف سکان را بدست گرفته بعد از آنکه آبانی ما بین جزیره کنگ سلامت



و جزیره لینگوان را عبور نمود سر کشتی را بسوی دماغه اولی که در طرف جنوب است متوجه نمود . صندوق را بقدر دو میل از ساحل دور کردند زیرا مهندس میخواست که جزیره را و علی الخصوص کوه فراقان را از خارج بنظر غور تماشا کنند .

یا تقریف باز بسوی ساحل میل کرد . دماغه شیکه جبه زار ( تاورن ) را در بر گرفته بود دور نمودن گرفتند . بی‌هی و همت برز نهایی با غیرت صندوق بکمال انتظام بساحل نزدیک شده . میرفت . بعد از آنکه بقدر دو ساعت رفتند دماغه شیکه . مطلوب بود رسیدند . مهندس بطرف وضعیت اراضی دیده بگرداب حیرت فرورفته بود در اثنا شیکه میخواستند دماغه را دور کنند هار بر فریاد بر آورده گفت :

— به بینید . در کنار ساحل یک چیز سیاهی می بینم آیا چه باشد ؟

همه رفقا نظر شان به آن طرف متوجه شد . مخبر گفت :

— بلی راست . بگوید در اینجا یک چیزی هست . چنان گمان میبرم که یکبار بسته در ریگ فرورفته باشد .

یا تقریف — من شناختم که چیست ؟

ناب — چیست ؟

یا تقریف — پیب است . آه اگر بر باشد !

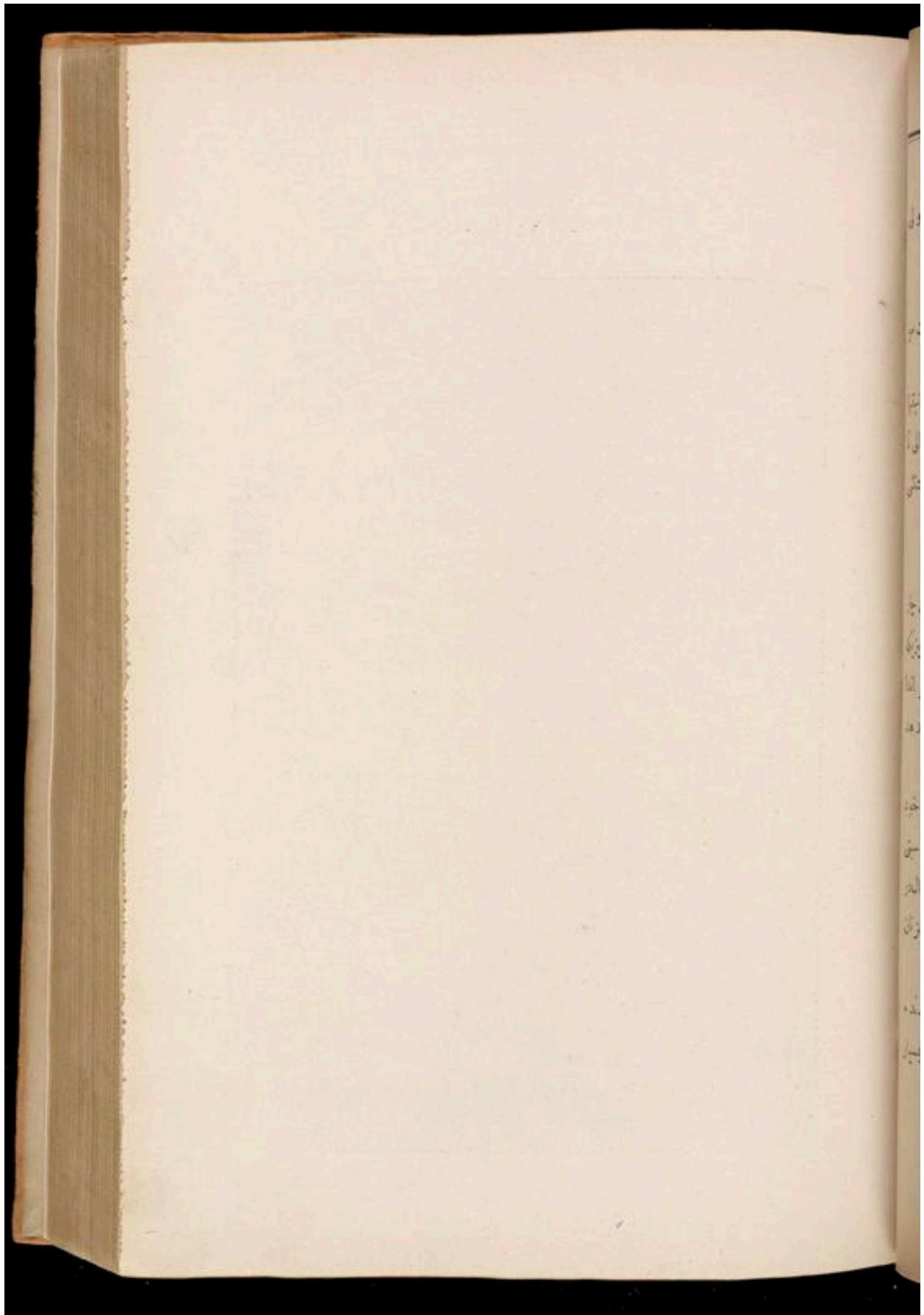
مهندس — همان بساحل نزدیک شویم .

بدو بر صندوق بکنار دریا نزدیک شد . کشتی نشینان بساحل برجهیدند . حقیقتاً یا تقریف خطا نکرده بود . بواقعیکه دو پیب بزرگ بود که باریسما نهاییک صندوق بسته شده بود که آن صندوق را این دو پیب خالی شناور ساخته بساحل انداخته و در ریگها گور نموده است . هار بر پرسید که :

— آیا ازین معلوم نمیشود که کدام کشتی در بنظر فها غرق شده و این بار از ان باشد ؟

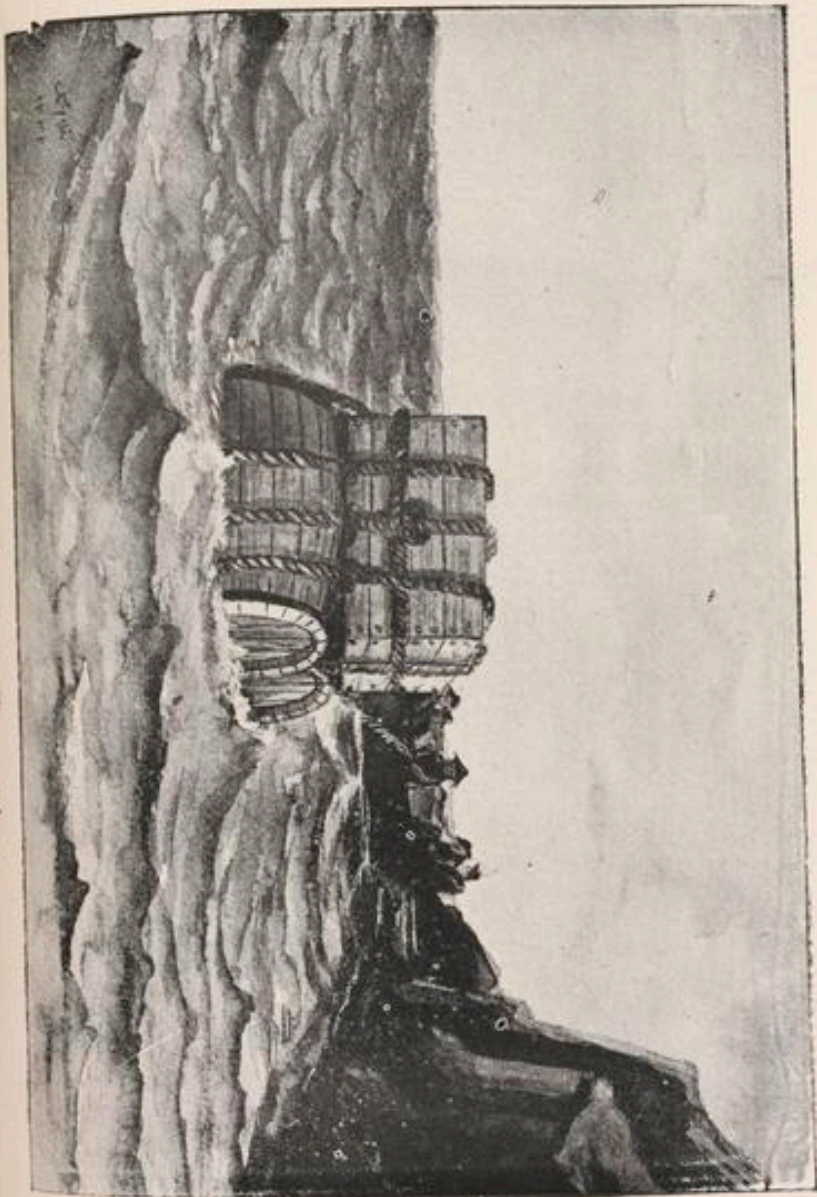
ژده تون — درین هیچ شبهه ندارند .

یا تقریف — آیا درین صندوق چه خواهد بود ؟ صندوق بسته ، اسباب باز کردن





— ( ۱۸۹ ) —



درین آبشار سه سد بنا شده است و در هر یک از این سدها یک دروازه بزرگ قرار دارد که در زمان سیل میبندند و در وقت عادی باز است و آب از دروازه ها در رودخانه جاری میگردد.

آن نیز در پیش ما نیست .  
اینرا گفته و یک سنگ بزرگی را گرفته میخواست که صندوق را بشکند ولی  
مهندس من مانع آمده گفت :

— دوست من یکساعت صبر کنید .

یا تقریف — اما موسیو سمیت ، بلکه درین صندوق اسبابی که ما را لازم است و  
چود باشد ؟

مهندس — خوبست فی ، ما هم آرا بخود معلوم میکنیم . این صندوق را بفرانسیسها  
وز میبریم . در اینجا بی آنکه بشکنیم باز میکنیم . مادام که صندوق را بیسپای خلی تا  
به اینجا شناور نموده آورده است چون باز بدریا بیندازیم ، و بایک ریسمانی بکشتی  
خود ربط دهیم تا بساحل غرانیتهاوز به آسانی نقل میدهیم .

یا تقریف — حق دارید موسیو سمیت . من عجول یک آدمی هستم .  
آیا این صندوق از کجا آمده باشد ؟ این است مسئله مهمه مشکله ؛ مهاجران چیز  
طرف صندوق و سپهرا از نظر گذرانیدند . در هیچ طرف ساحل دیگر هیچ چیزیکه  
بساحل افتاده باشد نیافتند . هزار بر سر یک سنگ بلندی برآمده بهر طرف نظر انداخت  
حت . نه در دریانه در خشکه هیچ یک علامتی که غرق شدن یک کشتی را نشان بدهد  
دیده نشد .

این یک محققست که یک کشتی غرق شده ؛ و این صندوق به آن کشتی بوده . زیرا خود  
بخود این صندوق از هوا نیفتاده . بلکه مسئله این صندوق بادانه صافه یک مناسبتی  
دارد . بلکه صاحبان صندوق بدگر طرف جزیره برآمده باشند ؛ بلکه هنوز تا بحال در  
جزیره باشند ؛ اما استقدر دانستند که بیگانگان نوی که در جزیره برآمده اند در هزنان  
مالیزی دریایی نیستند . چونکه در پیش آنها انجین صندوق پیدا نمیشود .

مهاجران در نزد این صندوقیکه بدرازی پنچ قدم و عرض سه قدم بود آمدند .  
صندوق از چوب میشه ساخته شده بود . بر روی آن چرم گرفته شده بود و بهسپار



دقت میخ شده بود . دو پیپ سر بسته نیکه از زدن آن و صدائیکه ازان میبرآمد خالی بودن آن معلوم میشد باز یسما نه‌ای بسیار کلفت و محکم از دو طرف به صندوق مربوط شده بود . با تقرووف چون به گره ریسمانها دید فهمید که گره کشیبا نمانست . اینرا هم دانستند که اشیای درون صندوق به بسیار خوبی محفوظ باشد . زیرا صندوق از هیچ طرف زده و زخمی نشده بود اینرا هم استدلال نموده توانستند که این صندوق در بجز بسیار وقت نمانده باشد . و هم معلوم میشد که یک قطره آب هم در درون صندوق ندرآمده باشد .

از قزاق تخمین بها جران چنان معلوم میشد که صاحبان کشتی چون دیده اند که کشتی شان غرق میشود اشیای لازمه خودشان را درین صندوق انداخته و باد و پیپ خالی آنرا بسته بدریا انداخته اند که اگر بساحل برسند بی اسباب نمانند . مهندس گفت : — حالا ما این بار را تا به غرانیته‌ها و زکش کرده میبریم در اینجا آنرا باز کرده می بینیم . باز جزیره را دور میکنیم . اگر در دیگر طرف جزیره آدم یا قتیتم و صاحب صندوق بودند اشیای شان را بدست شان میدهیم ، و اگر نیاقتیتم .....

با تقرووف — برای ما میماندنی ؟ اما آیا در میان صندوق چه خواهد بود ؟

درین اثنا بجزر عمده آغاز نهاده بود . آب تابز بر صندوق و پیهها آمده بود . یکی از ریسمانها نیکه باره آن بسته شده بود باز کرده شد ، و ریسمان بکشتی ربط گردید . تاب و با تقرووف در یکبار از اطراف باریس کردند . هر کس به صندوق سوار شدند ، و کشتی را از آنده بار را با خود کشیدند . نام این دماغه را ( دماغه مال بیصاحب ) نهادند .

بار خوب سنگین بود . پیهها صندوق را بدشواری بر روی آب نگاه میداشت . با تقرووف از بیم آنکه باد از ریسمان کننده شده بار بدریا غرق شود برخه دهمیلر زید . نهایت بعد از یکساعت ساعت بساحل غرانیته‌ها و زواصل شدند . بجز چون بجزر آغاز نهاده بود کشتی با بار در درگاههای کنار دریا نشسته توقف نمود . تاب بتاخت شده انبوسر و چکش را از غرانیته‌ها و زبیاورد .

— ( ۱۹۰ ) —

با تقروف بسیار به تلاش است . اولاد و پپ را از صندوق باز نمود . بعد از آن  
 قفل صندوق را بر اندند . سرپوش صندوق باز شد . در درون صندوق يك صندوق  
 نازك جستی دیگر موجود بود . تاب نعره زده گفت :  
 — آیا این چه باشد که به استقدر دقت محافظه شده است ؟ آیا از خوار که برخو اهد بود ؟  
 مهندس — گمان نمیبرم .  
 کشتیبان — اگر هیچ نباشد اینکاش چیز بی بود . . . .  
 تاب — چه چیز ؟  
 با تقروف — هیچ .

صندوق جستی را از میان بریدند . و بدو طرف لوله کردند . از صندوق اشیای  
 مختلفه متنوعه بر آمدن گرفت که هر يك از آنها که میبر آمد . کشتیبان ( هور را ) گفته  
 فریاد میبر آورد . تاب هر بار چه اشیای را که بدست می گرفت يك رقص مسرتانه میکرد .  
 هزار بر کفهای شادی هم میزد . از صندوق برای طبیعت هر کس موافق اشیای میبر آمد .  
 زده تون قلم و کتابچه خود را گرفته اساسی اشیای موجوده را از سقر از ثبت دفتر نمود :

آلات	عدد	آلات	عدد
چاقوی هزار پدشه	۳	چکش	۳
تبر فولادی چوب شکنی	۲	پیچ	۳
تبر نجاری	۲	پیچ بزرگ	۳
رند	۳	میخ عادی	۱۰
تیشه خورد	۲	اره بزرگ و کوچک	۳
تیشه دو دهه	۱	قطعی سوزن	۲
انبور آهن بر	۶	قطعی نخ	۳
سوهان	۲		



عدد	﴿ اسلحه ﴾	عدد	﴿ اسلحه ﴾
۲۴	زیربیرا هنی از قماش علی دریایی	۲	تفنگ چقمقی
۳۶	جراب از همان قماش	۲	تفنگ بتاقی
۵	دیک مسی	۲	تفنگ چره انداز دور نشان
۵	قاب چودنی	۶	شمشیر و قه
۱۵	قاشق، پنجه، کار داز هر یک پنج پنج	۲	پدپاروت دوسیره بی
۲	چایسک	۱۲	قطعی بتاقی
۶	کارد بزرگ	۱	سکستان نام آلت فن هیئت
۱	نورات شریف	۱	دور بین
۱	کتاب اطلس مکمل	۱	دور بین بزرگ
۱	لغت زبان مالیزی	۱	صندوقچه پرکار مکمل اسباب با قلمهای سری
۱	شش جلد لغت فنون طبیعی	۱	پوسانه یعنی قطب نمای مکمل
۳	کاغذ سفید سه دسته	۱	میزان الحراره
۲	کتاب بجه سفید	۱	میزان الهوا
۳۰	قلم پندل	۱	ماکینه فوتوگراف با همه لوازماتش

اسباهائیکه از صندوق برآمد عبارت از همین چیزهای بود که زه ده نون آزاد در دفتر خود بموجب سیاهه مافوق قید و ثبت نموده گفت که :

— صاحب این صندوق حقیقتاً که مرد بسیار تجربه کاری بوده است که از همه جنس اشیای لازمی صندوق خود را بر کرده است گو یا بخوبی میدانست که در چنین جزیره خالی غیر مسکونی خواهد افتاد و این صندوق دفع احتیاجات او را خواهد نمود .

سیروس سمیت یک قدری تفکر و ملاحظه نموده گفت که :

— حقیقتاً که هیچ چیزی کم نیست .

— ( ۱۹۲ ) —

هاربر — ابن بک بخوبی معلوم شده که صاحب این صندوق رهنان دریایی مالیزی نیست .  
 زده تون — بگمان من می آید که یک سفینه اوریوایی یا امریکائی در بنظر فها افتاده  
 باشد ، صاحب سفینه چون غرق شدن کشتی خود را دانسته این صندوق را به اسبابهای  
 لازمی برگزیده بدریا انداخته تا آنکه در خشکه آرایافته دفع ضرورت نماید .

یا قروف بیک طور استهزا کارانه و تمسخرانه گفت :

— بلی بلی ! ما کینه فوتوگراف را نیز در چنان وقت تنگ غرق شدن در صندوق  
 مانده تا فوتوگراف غرق شدن کشتی خود را بگیرد !!

— اینست که منهم لازم بودن این آلت را ندانستم که چرا در صندوق نهاده اند ؟

— آیا بر اسباب و اشیائی که ازین صندوق برآمده یک نشانی یا نمبری نخواهد بود که  
 بدانیم از کدام جهت و کدام مملکت وارد شده است ؟

مهاجران همه اسباب و اشیاء را بگمان از نظر گذرانیدند . بر هیچ یکی از آنها  
 هیچ علامت و نشانی نیاقتند .

حالا بکبر چنین اسبابها عادتست که نام شهر و نمبر ماشینخانه که در آن ساخته میشود  
 نوشته میباشد و هم این اسباب و اشیاء خیلی نو هیچ استعمال نشده است . علی الخصوص  
 که هرگاه این اسباب در وقت طوفان و زمان غرق شدن کشتی و صندوق گذاشته میشد  
 باید درجه منظم و به ترتیب جایجا بیکدیگر دید ، و صندوق آهن حلبی باید در خوبی و محکم  
 لپیتم نمیشد که این مسئله هائیز افکار . مهاجران از خیلی متحیر و سرگردان . بساخت کتابها  
 اگر چه بزبان امریکی نوشته شده ولی نام مؤلف و چاپخانه که در آن چاپ شده باز  
 معلوم نیست . اطلس نیز بزبان فرانسوی فصیح نوشته شده بود و هر قسم کره زمین  
 جدا جدا بصورت بسیار مکملی نقشه شده بود ولی در آن نیز نام مؤلف و چاپخانه آن  
 تصریح نشده بود . الحاصل هیچ معلوم نشد که این اسباب از کارخانه های کدام ملکهها  
 بعمل آمده حتی اینهم مجهول ماند که آیا این صندوق از واپور یا سفینه کدام قوم و ملت  
 بدریا انداخته شده باشد . لاکن هر چه که باشد و از هر جائیکه آمده باشد اشیای مذکوره



— (۱۹۳) —

بسیار دردهای مهاجران را در اواز آنها بسی منفعت و فایده حاصل میشود. تا به این وقت مجبور بودند که تنهایی و غیرت خود احتیاجات خود را رفع و دفع نمایند اما حالا به پیدا شدن این صندوق مظهر معاونت الهیه نیز گردیدند.

در میان مهاجران تنهایی تقرووف بسیار سرور و خوشنودن گردیده گفت:

— همه این چیزها شیکه صندوق با داد خیلی خوب و بسیار اعلا مایک چیزی که مرا بکار

بود در آن پیدا نشد.

تاب — اما تو هم خیلی مشکلیستی. میکنی. توجه میخواستی که پیدا نشد؟

— هرگاه یکقدری توتون هم میبود آنوقت نشاط و سرور مرا تا شام میکردی.

مهاجران برین یک قرار دادند که هر طرف چیزی را برداشتن کنند، و اگر قضا زده گان نوی بیایند به آنها مدد برسانند و اسباب شان را نیز بخودشان بسیارند و اگر نیایند اسباب مذکوره را بکمال آزادی بمصرف خود رسانیده با آلات نجاری نوی که پیدا کرده اند بنای ساختن کشتی مکملی را بگذارند. لپذا اسباب های مذکوره را یگان بگان بفرایند و از نقل دادند و به احتیاط تمام آنها را در المارها او دولاها شیکه داشتند محافظت و نگهبانی کردند.

— ❦ باب سوم ❦ —

— ❦ فهرست ❦ —

بر آمدن برای گشت و گذار — مد — درخت سیاه چوب —

نباتات مختلفه — منظره جنگل — درخت اوقا لیتوس —

گله بوزینه — آبشار — منزل.

❦ — ❦

روزی که یعنی در ۳۰ ماه تشرین اول مهاجران برای سیر و گردش اطراف جزیره حاضر گشتند. این فلاکتزدگان بیچاره که تا بحال خودشان بمعاونت و مددکاری دیگران محتاج بودند امروز خودشان برای مدد رسانی دیگر انسانی جنس فلاکت رسیده خویش که بودنشان را در جزیره گمان و تخمین کرده اند میبرایند.

- ( ۱۹۴ ) -

چنان قرار دادند که با کشتی پوست درختی خود اول تابسر چشمه نهر مرسی بروند که  
اینوسیله دو طرفه نهر مذکور را تا بجاییکه آب نهر گنجایش کشتی را نماند داشته باشد پیش  
کنند. باینسبب هم از مانده گی و امیر هندو هم تا بجهت غربی جزیره ۵۰ تا بحال رفته اند میروند  
لهذا در میان کشتی خودشان آذوقه سه روزه خودشان را مانده گوشت خشک کرده  
و شراب، و چیزی شکر، و سبزه که آنرا بجای جای استعمال میکنند و نقل و جایدانی  
را که از صندوق کشیده اند بار کردند. مهتدس مدت کشت و کذا از خود در از پاره از سه  
روز امید نمیگرد اما اگر زیاد هم بشود در راه تدارک کردن غذا را با گوشت شکار امید  
وار بود. برای راه کشادن در جنگل دو تیر بزرگ را نیز برداشتند قطب نیاورد و بین را  
نیز فراموش نکردند. به دو تفنگ چاقهائی و یک تفنگ چره انداز دور نشان و یک شمشیر  
و چهار قه خود را مسلح ساختند. اگر چه تفنگ بتائی هم داشتند ولی بسبب صرف  
نشدن بتائی سرفه جوئی کرده تفنگ چاقهائی را برداشتند چرا که سنگ چاقهائی در  
جزیره بسیار است. یکمقدار باروت نیز برداشتند. مهتدس چون امید ساختن باروت  
و اذارد از آنرو با سراف کردن باروت خود داری نمی کنند. مهاجران چون به این  
صورت مسلح باشند. از چه پروا دارند؟

صبح وقت کشتی را بدریا فرو آوردند. ببح رفیق که توپ هم با ایشان بود در کشتی  
نشستند، و برکنار کناره ساحل رانده تا بجاییکه نهر مرسی بدریای آبیخت رسیدند. با تیر  
ده دقیقه برای مدتی مانده بود صبر کردند. تا مدی ببح حاصل شد لهذا بتائی تکلف بر کشیدن  
در بجرای نهر داخل شدند. و در صرف چند دقیقه بجاییکه پیش از هفته اول بار  
یا نفرو ف حاله هیزم کشی را ترتیب داده بود و اصل گشتند. ازین نقطه هر چه که بالا  
رفته میشود دو طرفه نهر بدر ختن بسیار بزرگ بزرگی مزین میگردد. و بجرای نهر  
رفته رفته بسوی غرب جنوبی میل مینمود. منظره نهر مرسی حقیقتاً خیل لطیف  
و نظار باست. مهاجران هر چه که پیشتر میرانند منظره های بسیار و خفرائی بر میخور  
دند. در بعضی جاها شاخهای سایه دار در ختن نبروی آب نهر آویزان شده. مهاجران



-( ۱۹۵ )-

بفر و آوردن سرهای خود مجبور میشدند بر بعضی شاخهای فرو آمده درختان کونا کون آسیانهای سرنگان بوقلمون دیده میشد که به نزدیک شدن کشتی صداهای مخالف آهنگ عشاقانه ، و نواهای راستی آونگ صباخانه برآورده پرواز میکردند .

جنگ فاروست رفته رفته خیلی غلو و بهم پیوست میکردید . درختان نیز انواع مختلف پیدا میکرد . درختانی که چوب شان برای کشتی سازی بکار می آید و در آب بسیار مدت می باید دیده میشد . و درختان شمشاد و آبنوس ، و یک نوع درختی که از پوست آن بسیار ریسمانهای محکم ساخته میشود ، و یکجنس بادامی که روغن بسیار قیمندی از آن میراید بکثرت پیدا میشد .

گاه گاه کشتی را بکنار نهر نزدیک میکردند . زه ده تون ، و هاربر ، و ناب توپ را به پیش انداخته به جنگل میرامدند . و با تفنگ های خوشنای خود شکار بسیاری کرده ، و نباتات بسیار فایده مند مختلفی جمع نموده بکشتی می آوردند . مثلاً از نوع سوزی پالک ، و سیب زمینی ، و دیگر انواع سوزی کاری بیابانی را باریشه و گل برکنده می آوردند که در تپه منظره وسیع برده بکارند ، و بعد از تربیه و پرورش باغچه سبزی کاری مکتبی بوجود آرند . مهندس به تفکرات و ملاحظات دور و درازی فرورفته اصلاً از کشتی بیرون نمیراید . با ترفوف نیز به آرزو و خیالات شیرین توتون کشی مستغرق گشته با خود رأی میزد که : هر گاه از صندوق یافت شده کی شان یک عرابه منتظم اعلا پالک جوهر اسپان ویله تیز رفتار و دوسه پاکت توتون ظهور می یافت دگر هیچ نقصان و کمبودی برای شان باقی نمی ماند !!!

زه ده تون یک جفت مرغان قازمانند آبی را زنده بچنگ آورد پایهای شان را بسته در کشتی گذاشتند تا آنکه در غر اینتها اوز برده پرورش دهند و چو چه گیری کنند . هاربر نام ایفر غاز را « تینامو » نشان داد .

بعد از چهار ساعت کشتی رانی بیک کناره نزدیک شده از کشتی برآمدند . در زیر درختان بلند آبنوس و شمشاد طعام چاشت خود را تناول کردند . بر نهر مرسی

- (۱۹۶) -

رفته رفته کم شده . می رود . تابه ایجا بر نهر در مابین شست و هفتاد قدم میبوده است ،  
 و چغوری آب آن تا بحال هیچگاه از پنج شش قدم کمتر نشده است . در نهر مذکور  
 آب دیگر جوهای کوچک کوچکی از اطراف نیز ریخته آب مرسی را زیاد میگرداند .  
 جنگل فاروست از دو طرف نهر مذکور تا بجایی که چشم کار میکند بصورت بسیار غلوه  
 درختان بهم پیوسته دراز شده رفته است که آخر آنرا چشم دیده نمیتواند . در هیچطرف  
 جنگل از آثار و علاماتی که وجود انسان را نشان بدهد دیده نمیشود ، و بخوبی آشکار است  
 که هیچگاه انسان در نخلزیره داخل نشده باشد . چرا که هیچ نشانه نبروریده شدن  
 شاخی در درختان جنگل دیده نمیشد هر گاه بعضی بیجار گانی در جزیره افتاده هم باشند  
 معلومست که تا بحال از کنار ساحلی که افتاده اند جدا نشده اند . بناء علیه مهندس  
 میخواهد که يك آن اولتر بسا حل غربی برسد و اگر فلاکتزده در انجامعانت محتاج  
 باشد زود تر مدد رسانی کند . ازین جائیکه مهاجران مکث و آرام کرده اند تا بساحل  
 غربی تخمیناً پنج میل مسافت دیگر باقی مانده است . در فقا بعد از طعام خوردن و بیکتدری  
 در جنگل گردش کردن باز در کشتیکنگ خود نشسته و بر آه عزیمت گردیدند . هر چه  
 که بالاتر میبر آمدند مجرای نهر از طرف ساحل غربی بسوی کوه فراتقلن دور مینمود  
 و بر نهر نیز کمتر شده میرفت جریان آن نیز شدت پیدا میکرد چرا که زمین رو بسرالائی  
 مینهاد . خرسنگها نیز در مجرای نهر یگان یگان ظهور می یافت . مهاجران مجبور میشدند  
 که دود و نفر بهر بر کشتی چسبیده بر کشتی نمانند . رفته رفته درختان جنگل نیز از غلوه  
 و بهم پیوستگی آزاد میشد ، و بیکه بیکه شده کمتر شده . میرفت . درختان هر آنقدر که کمتر  
 میشد آنقدر جسامت و بزرگی پیدا میکردند که مهاجران را بجزیرت می انداخت .  
 بزرگترین درختان جزیره لاند جدید ، و قطعه ، اوستراليا دیده میشد . حتی  
 درخت ( اوقالیپوس ) نام که تابه صد قدم بلند میشود ، و تنه آن به کلفتی بیست  
 قدم میشود نیز دیده شد . هاربر چون این درخت را دید فریاد بر آورده گفت که :  
 — موسیوسمیت ، درخت معتبر اوقالیپوس را به بینید .



پانقروف — بغیر از بزرگی و کلفتی چه اعتبار دارد که آنرا معتبر میگویند پس زمین  
 هاربر — او قالیتیوس از فصیله و جنس درختان است که درختان بسیار نافع و کار  
 آمدنی درین فصیله میباشد . قر نفل ، دار چینی ، فلفل ، و غویاد نام میوه که از آن  
 شراب بسیار مفید و منفعت بخشی بعمل میآید و امثال آنها همه کی از درختان است که  
 بهمین فصیله قالیتیوس منسوب میشوند .

زه ده نون — چوب خود درخت او قالیتیوس نیز برای کارهای بسیار لطیف و  
 نازک نجاری بکار میآید .

مهندس — درخت او قالیتیوس چنان یک منفعت و خدمتی دارد که حقیقتاً آنکار  
 شدنی نیست .

پانقروف — به بینیم که آن خدمت جناب او قالیتیوس آقای ما چه خواهد بود ؟  
 مهندس — آیامیدانی که این درخت را در زلزله اند جدید و اوستریا بجه نام یاد میکنند ؟

— نی ، نمیدانم . و سبب چیست .

— اینها را درخت تب مینامند .

— یعنی بسبی که تب آوراست .

— نی ، بسبی که دفع کننده تب است .

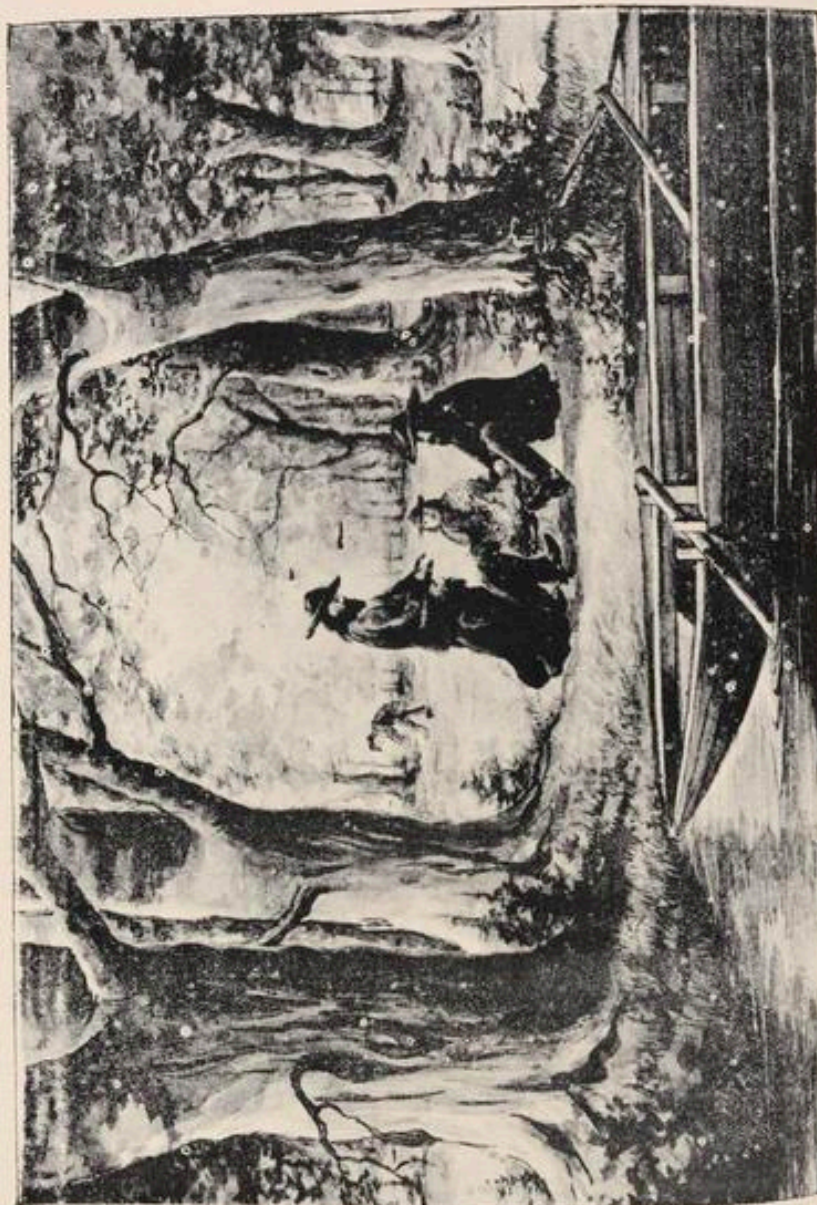
— موجود بودن این درخت در جزیره مادلیل بزرگست بر لطافت هوای او ، من  
 چون جبه زارتادورن را دیده بودم خیلی به هراس افتاده بودم که در موسم گرمای  
 جزیره ماراخیلی زهرناک خواهد ساخت و تنهای من منی بعمل خواهد آورد ولی  
 چون درختهای او قالیتیوس را دیدم دانستم که حضرت ووخامت هوار این درختهای  
 نافع رفع و دفع خواهد نمود . در بعضی شهرهای اروپا که تب بسیار داشت از افریقا  
 ازین درختها آورده کاشتند و فایده بسیاری از آن حاصل شد .

— واه ، واه ! چه جزیره با نمر مفید است ! تنها یک چیز نقصان اوست که توتون ندارد .

— آنرا نیز خواهیم یافت پانقروف .

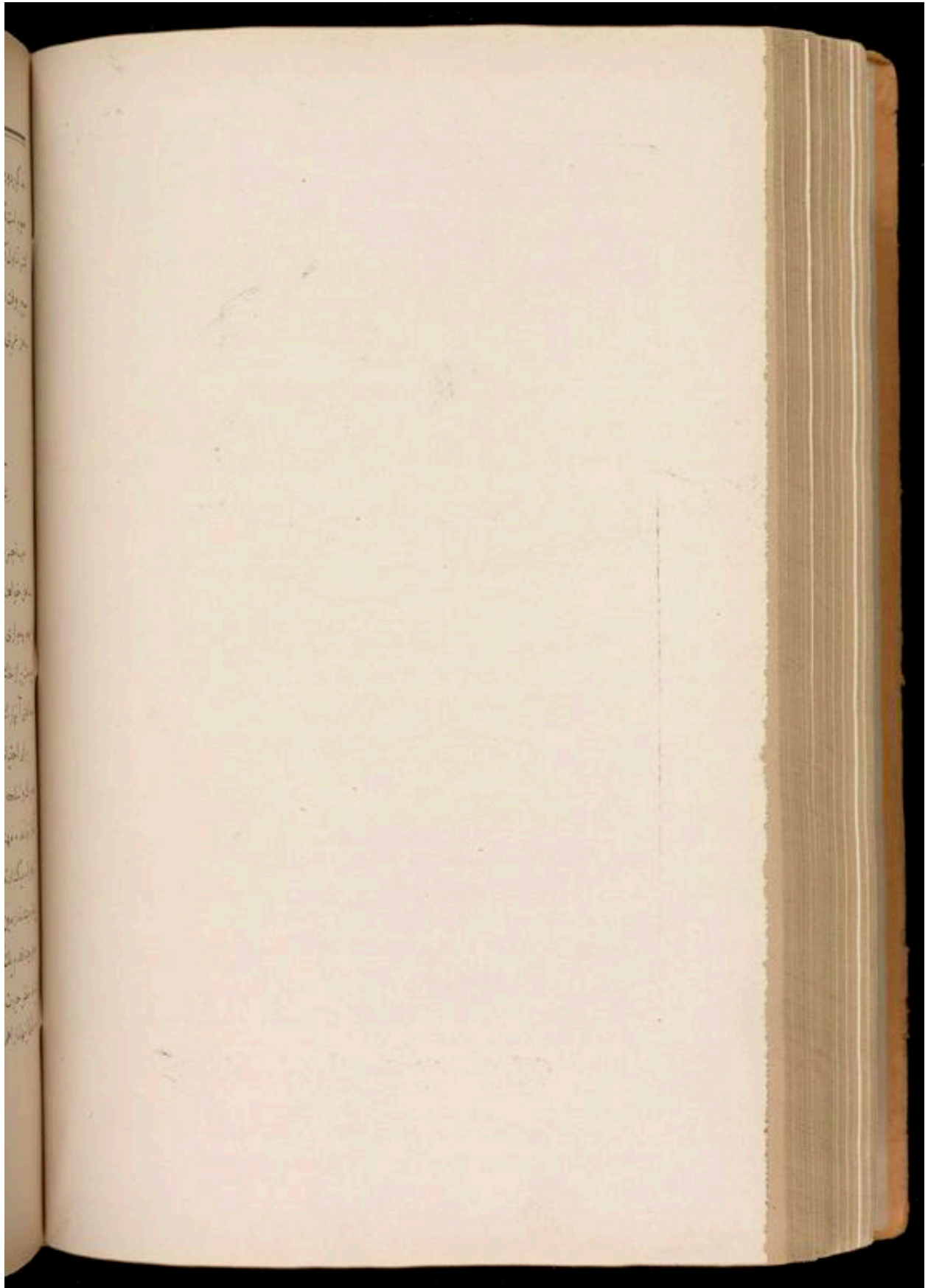
مقدردو ساعت دیگر نیز بکشتی زانی دوام ورزیدند . تا بدرجه که رفتار کشتی خیل

— ( ۱۹۸ ) —



کشتی را بیک کنار بهر بسه کرده خودشان بیرون برآمدند





— ( ۱۹۸ ) —

بدشواری رسیدن برارفته رفته مجرای نهر بلندی وشالاه پیدا میکرد آب نیز کمتر شده  
میرفت . سنگها نیز در مجرا بسیار میشد . باز جنگل غلو و پیوستگی پیدا کرده در یکطرف  
نهر میان درختان غلوی جنگل یک کله بوزینه های بزرگ بزرگی دیده شد . که  
از وضع و هیئت دیدن آنها بسوی مهاجران چنان معلوم میشد که این اول بار است که  
انسان رامی بیند . زیرا هیچ آثار خوف و احتراز نشان نمیدادند ، و نمیدانستند که انسانها  
چگونه مخلوقیست . یا نفرو ف خواست تا یکچند از آنها اهداف کوله نماید ولی مهندس  
مانع آمده گفت که :

— بوزینه ها هیچ کاری آیند نه گوشت شان خورده نیست و نه پوست شان کار آمدنی ،  
علی الخصوص که این بوزینه ها از جنس اورانغ اوتانست که بزرگترین اجناس بوزینه  
می باشند ، و خیلی قویند اند که هر گاه ضرری به آنها برسانیم همه کی اتفاق کرده با  
ضرر کلی میتوانند رسانید . نزدیک شام بود که پیش رفتن کشتی در میان نهر مشکلان  
افتاد سنگها ، و در یکجا در مجرای نهر بسیار شد . یا نفرو ف گفت :

— بعد از یک ربع ساعت به ایستادن مجبور خواهیم شد . و سیوسیروس .  
— بسیار خوب . ما هم می ایستیم . شب را در اینجا میگذرانیم یا نفرو ف .  
هائبر — آیا از غم اینها وز چقد دور شده خواهیم بود ؟  
— گمان میبرم که بقدر هفت میل دور شده خواهیم بود .

بعد از کمی کشتی سراسر از رفتار بماند . چرا که هم یک آبشار بلندی به پیش آمد  
و هم زیر کشتی بریگهای درون نهر بند شد . لهذا کشتی را بیک کنار نهر بایک درختی  
برایمان محکم و مضبوط بسته کرده خود شان بیرون برآمدند .

مهاجران وقتیکه از کشتی برآمدند آفتاب بغروب کردن نزدیک شده بود . در جاییکه  
برآمدند در زیر درختان بسیار بزرگ و بلندی یک چمنزار بسیار لطیف بود در اینجا آتشی  
افروخته گذرانیدن شب خود را در اینجا قرار دادند . از درون جنگل بعضی صداهای  
مد هسه جانوران درنده شنیده میشد . لهذا برای رم دادن ، و نزدیک نماندن جانوران



- ( ۱۹۹ ) -

مذکور دورا دور منزلگاه خودشانرا تا صبح آتش بسیار بزرگی افر و خفتند . زیرا معلوم است که حیوانات وحشیه از آتش خیلی رم میخورند . طعام شام خود را بکمال اشتها تناول کردند . شب اینو بت باستانی کرده بکمال راحت بیواقعه و حادثه بسر آوردند صبح بوقت از خواب برخاسته قرار دادند که کشتی را در همین جا بسته گذاشته بسوی ساحل غربی حرکت نمایند .

- ( × ) باب چهارم ( × ) -

- ( × ) فهرست ( × ) -

حرکت بسوی ساحل غربی - حیوانات چاربا - يك نهر نو -  
بجای ساحل يك جنگل - دماغه میلان - تانی و درنگ زده تون

مهاجران جای و طعام صبحی خود را صرف نموده برای افتادند . آیا چه وقت بساحل خواهند رسید ؟ معلوم نیست اگر چه مهندس دو ساعت تخمین نموده ولی اینهم همواری و خوبی راه و موقوفست . اینطرف جنگل فاروست همه کی پیشه زار هم پیوسته پراز خاشاکست که به تبراه کشادن در آن لازمست ، و هرگاه جانورانی که دیشب صداهای آنها را شنیده اند ظهور نمایند با آنها نیز جنگ و مقاتله کردن ضروری دیده میشود . برای احتیاط کشتی خود را با يك ریسمان دیگری باز محکمتر بسته ، و بقدر دور ووزه خوراک و اسلحه و لوازمات ضروری خود را برداشته یکسر بسوی غرب بره بیانی آغاز نهادند . مهندس قطب نما را بدست گرفته رهنمایی میکرد ، با ترقوف ، و ناب به تبراه میکشادند ، زده تون و هار بر تفنگها را حاضر داشته باستانی میکردند هر چه که بیشتر میشدند زمین يك میلی بسوی نشیبی پیدا میکرد دیشبه زار نیز بهم پیوسته تر میشد . در هر چند قدم يك گه بوزینه دیده میشود ، ولی بی آنکه حمله و تعرضی بر مهاجران نمایند بنظر حیرت و دیده تعجب بسوی شان آنگریسته بیکسو میشدند با ترقوف گفت : بلکه اینها ما را همجنس خود و یا ناسخ خود می شمارند که با بقدر حیرت بسوی ما میگردند .

— ( ۲۰۰ ) —

غیر از بوزینه بسی حیوانات دیگر مانند گراز چنگلی و قانغورو، و آهوان جنگلی،  
و قولاً و غیر هم را نیز دیدند ولی چون مهندس رفقا از تفنگ انداختن و شکار کردن در  
وقت حاضر منع کرده است از آن رویا تقروفاً بسوی آنها یک نظر حسرتی دیده گفت:  
— ای دوستان گوشت فریه من! هنوز وقت شکار شما نرسیده، حال شما بکمال  
آزادی و خرمی خیزان و بویان باشید و خود را خوب فریه سازید. بعد ازین بسیار با هم  
ملاقات خواهیم کرد.

بعد از آنکه یک ساعت راه می‌دند دفعه در پیش راه شان یک جوی آبی ظهور نمود  
که تا بحال مهاجران از وجود آن آگاه نبودند. آب این نهر به بسیار تندی و تیزی در  
جریان بود، و بر آن بقدری قدم و چقوریش خیلی افزون می‌نمود. بحرای این  
نهر چون همه گهی بر از سنگ، و آبش نیز از بالائی به نشیبی به بسیار شدت و سرعت  
جاری میباشد از آن سبب با کشتی در آن سیر و سیاحت نمیشود. ناب گفت:

— افسوس که در اینجا بماندیم چرا که این جوی ما را گذر نخواهد داد.  
هاربر — چرا بمانیم ازین نهر کوچک که مابه آب بازی نگذاریم دگر چه خواهیم کرد.  
مهندس — نی، جان من! حاجت به آب بازی نیست. زیرا آب این جوی رفته  
رفته البته به بحر میریزد که ما هم کنار جورا گرفته تا بساحل بحر به بروی آن خواهیم رسید.  
زده تون — اما برای این نهر باید که یک نامی بگذاریم تا نقشه جغرافی جزیره ما نام نماند  
یا تقروفاً — راست گفتی. موسیوس پیله.

مهندس — پس من هاربر! برای این نهر تو یک نامی بگذار.  
هاربر — هر گاه تا بجائی که آب نهر بدریا میریزد برویم و بعد از آن یک نامی بر آن بنویسیم  
خوبتر نخواهد بود؟

— یروس — اینهم خوب. نه ایستیم برویم تا زود تر برسیم.  
یا تقروفاً — یک قدری صبر کنید.  
زده تون — چرا؟ چیست؟



پانقروف - آبرادر هر گاه شکار را منع کرده اید ماهی گیری را خود منع نکرده اید .  
صبر کنید که یکجند تا ماهی بگیرم .

سبوس - وقت هم نیست اسباب ماهی گیری هم نیست سبوس .

پانقروف - صاحب من ، شایک پنج دقیقه صبر کنید به بیند که من چه ماهیانی  
برای شما بگیرم .

مگر پانقروف در کنار تهریک آگیری در میان دو خرسنگ بزرگی دیده بود که  
یک دهنه تنگی با نهر پیوسته بود ، و ماهیان بسیاری در آن گرد آمده بود . بجاییک تمام  
یک سنگی را بدهنه مذکور انداخته راه گریز ماهیا ترا بند کردانید ، و دستهای خود را  
در آگیری مذکور فرو برده بدو سه بار قدر زده یا نژده ماهیان بزرگی را بیرون آورد .  
تاب نیز بجاییک از خمچه های باریک در ختان یک سیده ساخته ماهیا ترا در آن پنداخت .  
زده ده تون گفت :

- الحق که همین قدر صبری از زید . هم چقدر ماهیان خوب و اعلا نیست .  
پانقروف یک آهی کشیده گفت :

- چیزی را ماهر چیزش خوب و اعلاست ولی هزار افسوس که توتون ندارد .

و ما جریان کنار نهر را گرفته به پیش رفیق آغاز نهادند . در راههایی که میگفتند هیچ  
اثری از قدم انسان دیده نمیشود . تنها اثر پنجه های بعضی حیوانات در ننده بزرگ  
پنجه که برای آب خوردن بکنار نهر آمده دیده میشد پس چنان معلوم میکردند که دانه  
ساجمه که از گوشت ران آهو بر در دهن پانقروف را آمده از سطر فها انداخته شده است .  
سبوس سمیت بسوی جریان نهر نظر کرده گفت که .

- حالا وقت مد بخر است ، پس هر گاه بدز یا نزدیک دیده ایم آب نهر باشد و چه  
شدت و سرعت جریان نمیداشت . زیرا آب نهر البته با بخر متصل میشود و هر گاه بخر  
در مد باشد آب نهر در مد پیدا کرده رو به الپس میزد ولی چون در جریان علامت ده  
و پس زدن دیده نمیشود معلوم است که ساحل بخر هنوز بسیار دور خواهد بود .

— ( ۲۰۲ ) —

زم ده تون — حال آنکه هر چه بیشتر میرویم مجرای نهر کشاده کمی وسعت پیدا میکند  
که ازین نزدیک بودن بحر معلوم میشود .  
سپروس — منم باین تعجب میکنم .  
بعد از نیم ساعت هاز بر که در پیش میرفت فریاد بر آورد که :  
— دریا ! دریا !

ازین فریاد هاز بر سپروس سمیت بسیار متحیر شد چرا که از نبودن علامات مد  
در نهر یا بندر چه نزدیک بودن بحر را هیچ منتظر و امیدوار نبود . بواقعی که بعد از چند  
دقیقه مهاجران بر کنار دریا واصل شدند .

چه عجب حالیست ! در مابین این ساحل و آن ساحل که مهاجران اول بار در آن  
افتاده اند چقدر فرق و ضدیتی وجود است ! این ساحل با دریا و اصل و قطعاً بایک یکی  
زاری و کنار همواری بسته کی ندارد و بلکه ساحل عبارت از یک زمین بسیار بلند است  
که بیکبارگی از بحر بمانند یک دیواری بلند بر آمده است ، و در یادری آن دیوار در موج  
زنی میباشد . اما این کنار بیشه زار پر از اشجار بد اندر چه از آب دریا بلند است که اگر  
هر قدر امواج بلند کوه آما از طوفان حاصل شود باز هم یک قطره از آن بکنار نمی رسد .  
این کنار به درختان بسیار بلند و لطیفی زینت یافته که ریشه های بعضی از آنها از خاک  
بیرون بر آمده بطرف دریا آویزان شده و شاخهای بعضی از آنها نیز میلی بسیاری بسوی  
بحر پیدا کرده .

درین جایی که مهاجران رسیده اند چنان گمان میشود که بیک بام بسیار بلندی  
ایستاده اند ، و در یادری زیر آنست . در نجادریایک حوضه کک کوچکی تشکیل داده است  
که آب نهر مذکور از بلندی شصت هفتاد قدم بیکبارگی میمانند دهنه ناوه در میان  
حوضه کک مذکور میریزد . منظره این آبشار ، و لطافت دریای ذخار ، و هم پیوستگی  
اشجار بیشه زار کنار بلندی آمار آنقدر جلوه بدیع و ظریفی دارد که انسان از مشاهده  
آن بجزرت می افتد .



این آبشار از آبشاری که بقوت نیتروغلیسیرین از تالاب غرانت مهندس بعمل آورده خیلی بلندتر و آبش هم بیشتر و خیلی پر قوت تر است . در انسانی آمدن پیدا نبوده علامت مدد در نهر بسبب همین آبشار بود که از اثر و مهندس را بغلط انداخته بود . هاربر نام نهر مذکور را بسبب همین آبشار ( فالس ریور ) که معنی « نهر آبشار » را میگیرد نهاد . زده تون نیز در نقشه جزیره اسم این نهر را « نهر آبشار » قید و ثبت کرد . از جایکه نهر را دیده اند تا به اینجا فی که آبشار حاصل شده جنگل خیلی بهم پیوست و غلومیداشد . بعد ازین نقطه کنار بلندی ساحل بقدر دو میل بطرف شمال یعنی بسوی کوه فرانکلن همین بلندی و جنگلی اما کم درخت ترا متداد یافته است . مسافه که از حد آبشار تا به ماغه مار دراز شده رفته است نیز بقدر دو سه میل همچنین کنار بلند و پر درخت است . ولی بعد ازین رفته رفته زمین هموار و خالی از اشجار میشود . و ساحل با آب دریا متصل شده ساحل دیگر از بی عمل میآرد . هر گاه انسان های فلاکتزده مادر جزیره افتاده باشند در همین طرف ملجاء و ماوانی پیدا کرده میتوانند . دیگر طر قها همه کی زوینهای خشک بی آب و علفست .

هو بسیار لطیف و آرام ، آسمان نیز صاف و براق بود . مهاجران بريك جای بلندی بر کنار آبشار نشسته بهر طرف نظر انداز دقت گردیدند . هیچ يك علامت و اثر انسان آنه در دریایونه در صحرایونه در جنگل دیده توانستند . اما مهندس تا ماغه مار را گردش نکتد به نبودن انسان قناعت حاصل نمیکند . طعام چاشت را در اینجا خوردند و بر کنار ساحل بلند پیشه زار بسوی ماغه مار رهسپار گردیدند . مهاجران هم قطع مسافه میکنند ، وهم بطرف دریا نظاره . بلکه يك ديرك ، و یا نخته پاره کشتی غرق شده بنظر شان برخورد . اگر بگوئیم که هیچ کشتی بمهر هادرین جزیره نیامده ، و پای هیچ انسانی بخاك آن بر نخورده غلط نخواهد بود چرا که بسیار دلایل و امارات درین باب پدیدار است . ولی چون یکبار بسوی صندوق پری که یافته شده ، و واقعه دانه ساچه نظر کرده شود این فکر را سر اسر زبر و زبره بسازد . چرا که دانه ساچه بصورت قطعی

— ( ۲۰۴ ) —

انبات میکنند که پیش از سه ماه همه حال يك تفنگی در پنجبره انداخته شده است .  
از وقت زوال پنج ساعت گذشته بود . مهاجران همین ملاحظه ها و افکارها  
قطع مسافه کرده میرفتند . تابه مازدماغه دو میل دیگر باقی مانده بود . اینسافه را بزودی  
نموده قریب بغروب بود که بدماغه مذکور رسیدند شب را در انجا بسر آوردن لازم آمد .  
آزوقه و خوراک کافی هم دارند . شکار هم در جنگل بسیار است و گرچه گشت مگر  
تدارك يك مأوائی !

ازین دماغه عجیب الشکل یا اطراف شکل و هیئت ساحل تبدیل و بزید . تا بحال  
زمین خاکی و جنی بود اما بعد ازین سنگلاخی و زبکزاری شده میرفت . مهاجران منزلگاه  
خود را در همین جا که مفتهای دماغه بود قرار دادند . هار بر در میان درختان درخت  
بالس را ازین درینطرف دید که بسیار است . یا تقرووف را مخاطب نموده گفت :

— این درخت بسیار درخت قیمتمندار فواید نثار است یا تقرووف .

— چه قیمت و چه فائده دارد ؟

— از پوست این درخت تراشه های باریک و نازک کشیده سید ها و صندوقچه ها و  
قطیها ، و زوبهای چوکی ، و کلاه ها ، و بسی چیزهای دیگر ساخته میشود . و اگر  
میده کرده بحالت خمیر در اید از ان کاغذ بسیار اعلای عمل می آید . از شاخهای باریک آن چوبهای  
دست ، و لوله های توتون کشی و هزاران چیز دیگر ساخته میشود ، از سته نهی گفت  
اودیرکهای خیمه ، و لوله های تل آب ، و اگر تخته بریده شود برای سقفها و دیوارهای  
خانه ها خوب بسیار محکم و متینی که اصلا گرم آنرا نزنند بوجود می آید اینرا هم شو بگویم  
که در هندستان شاخهای نازک و نازده آنرا میخوردند . دیگر اینکه هرگاه تر که های  
نازک آنرا در سر که بگذارند برای بعضی مرضها دوائی بسیار نافع می شود از برکهای  
نور سته نازده آن يك شراب بسیار خوبی نیز بعمل می آید .

— آید گرچه میشود ؟

— همینقدر مگر کافی نیست یا تقرووف ؟



— اینرا بگو که آیا مانند سیگاره کشیده میشود و یانی ؟  
— و اسفا که این میشود .

— چون چینیست بیک پسه هم قیمت ندارد چرا که دردمرادوا نمیکند .  
بعد ازین محاوره هار بر ویانقروف در پی تدارك محل و ماوای شب گذرانی خود  
شان افتادند و در بنجاب بسیار زحمت نکشیدند زیرا در ساحل بسیار مغازه هایی یافتند که  
موجه های بجز برور ایام آنرا خورده و بعمل آورده بود . در یکی ازین مغازه ها که  
نسبت بدیگر مغازه ها بزرگتر و مکملتر مینمود میخواستند که داخل شوند که ناگهان از  
درون مغازه یک صدای مهب و دهشت آوری برآمده اینها ترسیده و دهشت انداخت .  
باقروف گفت :

— پس بگریزم هار بر . چرا که تفنگهای مابه ساجه بر است ، و این جانوری که  
این صدرا کشیده آنچنان مد هوش جانوریست که به ساجه هلاک شود .

اینرا گفته و از بازوی هار بر شدت کشیده در میان سنگهای سنگلاخ پنهان شدند .  
درین اثنا یک حیوان بسیار بزرگ جنه مهبی برون برآمد این جانور « ژاغار » نام  
بلنگ بسیار خونریزی بود که موهای پوستش سفید ، و خالهای سیاه بر آن بود . در  
حالتیکه چشمهایش بر گشته ، و موهایش بر خواسته و دمش را کج کرده بود غریبن  
آغاز نهاد . و چنان معلوم میشد که این بار نیست که انسان را دیده باشد بلکه میشناسد  
که انسان چه مد هوش ، و از خود او چقدر بیشتر خونریز تر است .

درین اثنا ده تون از کنار یک سنگی رو بروی جانور مذکور برون آمد . هار بر  
چون اینحالت را دید چنان گمان کرده ژه ده تون ژاغار را ندیده است لهذا خواست که  
فریاد دهد . ولی ژه ده تون او را بخاموشی اشارت کرده رو بروی جانور مد هوش پیش  
رفت ، بدرجه که ده قدم فاصله در مابین او و ژاغار باقی ماند . ژاغار خود را جمع نموده ،  
و دهن خود را بقدریکه از هم باز کرده ، و دندانهای مد هوش خود را بر یکدیگر  
ساییده بردشمن مقابل خود بنای حمله آوری را نهاد . بمجردیکه میخواست بر جهاد

تفنگ زه ده نون فریاد کرده حیوان مد هس بر خاك بفلطيد .  
 رقابستلاش تمام دريش جسد حیوان خون بزرد ویدند که تفنگ زه ده نون در  
 مابین دو بروی ژا غار خورده مغزش را از هم یا شانیده بود . زه ده نون از شکارین  
 بسیار بخته و ماهریست که در هندوستان و افریقا در بسیار شکارهای شیر و پلنگ اثبات شجاعت  
 و مهارت نموده است . هار بر اظهار حیرت نموده زه ده نون را گفت :

— سبحان الله ! این چقدر بی پروائی و درنگ ! و چقدر توانائی و دلاوری بود که از  
 شما ظهور نمود . بخدا که خیلی حیرت کردم .  
 — بسر من آنچه می که من کردم شما هم . بتوانید .  
 — آیا من ؟

— بلی ! هر که بخیمال خود محکم کردی که این ژا غار نیست آهوست ، و پهان تصور  
 نشان گرفته آتش دهی تو نیز مانند من خواهی توانست .  
 یا تقرو ف — اگر چنین باشد چه آسان کاریست .  
 زه ده نون — بغیر از بن دیگر چیزی نیست یا تقرو ف . دوستان من ! حالا ایستادن  
 بکار نیست . شام هم شد ، ژا غار هم . مغاره خود را تا ابد بجا و گذار شد . ما هم باید  
 مغاره را ضبط کرده شب خود را بکمال راحت در آن بسر آریم .  
 — اما اگر دیگر ژا غار های باشند ؟

— در دهن مغاره آتش بزرگی می افروزیم جانوران درنده از آتش رم میخورند  
 و بمانند نزدیک میشوند .  
 مهاجران بسوی مغاره متوجه شدند . تنها تاب به پوست کردن ژا غار مشغول  
 ماند . چونکه پوست ژا غار برای فروشات غرانیتها و زفرش کر انبھانی شمرده میشود  
 و قفاچو بهای خشکی بسیاری بدهن مغاره کرد آوردند درون مغاره . پراز استخوان  
 بود . استخوان هار ایسکو افکنده مغاره را پاک کردند . تفنگهای خود را نیز به گاو  
 کردند . چو بهار این آتش دادند . طعام شام خود هار بکمال اشتها تناول کرده و پلنگ



- ( ۲۰۷ ) -

يك نفر به نوبت به پاسبانی مقرر گردیدند .  
 سیروس سمیت از چو بهای خشك بانس نیز بسیار گرد آورده در آتش اداخت .  
 چو بهای بانس در انشای سوختن بر هر بندی که میرسید مانند يك تفنگی صدا میبر آورد  
 که این صداها برای نزدیک نگذاشتن حیوانات و حشبه علاج کافی دیده میشود . این  
 ترتیب و اصول نوی نیست که سیروس سمیت تنها امشب آنرا بر وی کار آورده است .  
 بلکه تا آن زمان در آسیای وسطی از عصرها برای دفع کردن حیوانات و حشبه چوب  
 بانس را میسوزانند . یا قروف چون اینصدا های گوش خراش چوب بانس را  
 شنید هار بر آگفت که :

- این فائده درخت بانس را نیز بقیامت هائی آن بیفزای ! ..

- [ باب پنجم ] -

- ( فهرست ) -

عودت برکنار ساحل - شکل و هیئت ساحل جنوبی - درخت قهاس

میوه - يك لیان طبیعی کوچک - رسیدن به نهر مرسی

در نیم شب پیدا شدن کشتی شان

~~~~~

سیروس سمیت و رفیقانش در غار ه زاغار بکمال استراحت تا صبح بخوابیدند .  
 صبح بوقت هر کس از خواب برخاسته بکنار ساحل فرو آمدند . دیده های خود را  
 بسوی دریا و کنار ساحل تابجویی که نظر شان کار میگردید و خندید . مهندس بادور بین بهر  
 طرف بکمال دقت تماشا کرد ولی هیچ يك آری از وجود کشتی و یا انسانی که با اینطر فها  
 افزوده باشد نیافت .

حالا در جزیره تنها يك سمت جنوبی باقی مانده که دیده نشده است . و باقی همه  
 اطراف گردش شده . درین دفعه که برای کشت و گذار بر آمدند بواسطه کشتی در نهر  
 مرسی بسوی غرب جزیره بر آمده وجود قضا دگانی را که تخمین کرده اند در ساحل  
 غربی جستجو کردن خواستند . حالا که ساحل غربی را سر اسر گردش کردند از

- ( ۲۰۸ ) -

وجود قضا زده گان . مظنون اثری نیافتند بلکه ساحل را نیز بیک وضعیتی دیدند که هیچ کشتی در آن طرف نزدیک نشده نمیتواند . زده ده تون گفت .

— اگر بخوایم که مسئله . مشکله وجود داشتن قضا زده گان را در جزیره حل و فصل نمایم ببیند که ساحل جنوبی را نیز تمامها کردش کرده از راه دماغه پنجه به خرابیتهاوز برویم . آیا نابد دماغه پنجه از بخاچقد ر. مسافه تخمین خواهد شد . موسیوس بیروس ؟  
— در آمده گیها و بر آمده گیهای ساحل را هم که داخل حساب کنیم بقدرسی میل تخمین میشود .

هاز بر — اما از دماغه پنجه تا بغرا اینتهاوز نیز بقدرده میل مسافه موجود است .  
زده ده تون — همه را چهل میل فرض کرده بر همین راه رهسپار گردیم بهتر است .  
چرا که با سوا سطله هم سوا حلی را که تا به اینوقت ندیده ایم تحقیق و تقابش میکنیم و هم مسئله را که فکر ما را سر اسر مشوش و پریشان داشته حل و خاتمه میدهم .  
یا تقرو ف — بسیار درست و خوب فرمودید اما کشتی خود ما را که در نهر مرسی گذاشته ایم چه خواهیم کرد ؟

زده ده تون — کشتی ما از بیست و چار ساعتست که در هانجا که بسته ایم مانده . یک دور روز دیگر هم اگر بماند چه ضرر دارد . چونکه دزد در جزیره مانست که برسیم که مبادا دزدی شود .  
— اما من هر وقت که مسئله سنگ پشت را بخاطر می آورم در نبودن دزد شهبه ناله میشوم .  
— جان من تو هم چه فکر ها میدوانی ، مگر کاسه پشت را آب دریا رسته کرده خبر ده بود ؟ همچنین بیست موسیوس بیروس ؟

هندس برینسخن کله « که میداند » را در میان لبهای خود زمزمه کرده دگر چیزی نگفت . ناب دهن خود را برای چیزی گفتن خواست باز کند ولی باز خاموش ماند .  
هندس گفت :

— بگو ناب چه میگفتی ؟

— اینرا عرض کردن میخواستم که هر گاه از راه ساحل جنوبی بغرا اینتهاوز رفتی



— ( ۲۰۹ ) —

خواهیم در پیش راه مانهر مرسی میآید که ازان بجه خواهیم گذشت ؟  
زده تون — یا به آب بازی و بایک جاله ساخته میگذریم . ازینکه دلای ما همیشه  
بوسه باشد اگر بیکقه ری تر شویم باکی نیست .

همه رفقا بر همین یک قرار دادند که ساحل جنوبی را بجا ماها گردش نموده از راه  
دماغه بجه بغرا نیشاو ز بروند . لهذا صبر کردن هیچ جایز نیست باید که بزودی بر راه  
افتند . چونکه چهل میل راه کم راهی نیست . نیمساعت پیش از طلوع مهاجران بر راه  
اتانند . ننگهای خود را با گله بر کردند . توپ مانند هر وقت در جلو افتاده روانه  
شدند . از دماغه مار بقدر پنج میل مسافه را بر ساحل محدب طی نمودند در بقدر مسافه  
باز هیچ اثر انسان و یا سنگسته پاره کشتی نیافتند ، قسم محدب ساحل را بی مانده کی  
و مشقت قطع کردند تا بقسم معترض ساحل که آخر های کانه و اشینغتونست واصل شدند .  
تابه این حدود قسم ساحل جنوبی جزیره را تمام نمودند که ازین حد به قسم جنوب  
شرقی جزیره داخل شدند . تابه نصف کانه و اشینغتون ساحل تمامهاریگز است که  
یکان یگان درخت نیز دیده میشود . بعد ازان تابد دماغه بجه زمین ساحل سنگستان  
غیر منظمی میشود . مهاجران اینطرفها را این اول بار است که می بینند . با تقرو ف  
گفت که :

— ساحل درینطرفها را ی کشتیها بسیار ناموار و تهلکه ناکست . هر کشتی که درینطرفها  
زرد بشود همه حال در ریگ می نشیند و غرق میشود .

زده تون — اگر غرق هم شود البته که یک تخته پاره یادیریکی ازان معلوم خواهد شد .  
— اگر کشتی در ساحل ریگز غرق شود هیچ اثری ازان معلوم نمیشود . اما اگر  
در سنگلاخ غرق گردد پاره های آن معلوم می شود .

— چرا ؟

— چونکه در ریگز از به بسیار زودی کشتی ناپدید میگردد .

بعد از ظهر بیکساعت مهاجران در وسط کانه و اشینغتون رسیدند که تابه اینجا تمام

بیست میل مسافه را پیچوده اند . مهسا جران برای طعام خوردن و استراحت کردن  
یکقدری آرام کردند . بعد از نیمساعت باز برام افتادند . هم راه میزنند و هم هر قطعه  
ساحل را بدقت از نظر میگذرانند . هر چیزیکه بنظر ناب و یا قشوع میدرآمد همان  
دویده آنرا ملاحظه و تدقیق میکردند . اما در هیچ طرف هیچ اثری از کشتی قنارزده  
نشان نمی یافتند . اگر کدام کشتی در بنظر فهای آمد و یا می شکست چنانچه صندوق  
تا بساحل رسیده یک تخته یاره یا یک علامه دیگر نیز پیدا میشد اما آن اثر و علامه کجاست  
بعد از دو ساعت در بچائی در کنار ساحل باب یک لیمان یعنی حوض طبیعی دریائی رسیدند  
که در میان سنگلاخها بیک وضع بسیار لطیف پنهان شده مانده بود که این حوض نیز  
مانند حوض آبشار جهت غربی ، منمود و ولی در حوض هیچیک نهر آبی نمی بیند .  
در پشت این حوض یک بلندی موجود بود که این بلندی بتدریج بلند گردیده در میان خشکی  
تا بنظره وسیع که نزدیک غرایتها و زاست امتداد می یابد . رفق با سر همین بلندی بر کنار  
حوض طبیعی دریائی بر آمده یکقدری آرام کردن و طعام خوردن را قرار دادند مهسا جران  
بسبب ماندگی ورم بچائی باز بطعام خوردن مجبور گشتند . در جاییکه طعام بخوردند  
یک جایی بود که از سطح بخرشست هفتاد قدم بلند یک زمین بلندی بود . و از طرف  
شرق بحوض طبیعی ، و از طرف غرب بجزگل محاطه بود . از بخاهر طرف مشاهده  
میشد . مهندس بادور بین بهر سو نظر اندازد دقت کردید . هیچیک علامه و نشانی  
نیافت . زه ده تون گفت که :

— در چیزی به هیچ کس بغیر از مایان موجود نیست لهذا کسی که صندوق یافته کی  
ما را دعوا کند وجود ندارد . ما هم بکمال آزادی بر استعمال کردن اشیای صندوق  
حق داریم .

هاریر — اما دانه ساجه که از دهن یا نفرو ف بر آمده آنرا چه کنیم ؟

— اینهم مسئله مشکل است در بنجاب چه بگوئیم ؟

مهندس — در بنجاب میگوئیم که پیش از سه ماه یک کشتی در بنجاب آمده و از طرف  
همجنسان مانفگی انداخته شده . و ساجه آن بر آن آهوبره خورده و باز عودت کرده اند



باب - پس معلوم شد که طالع نارسا ما را با اینها ملاقا نمود که باینسبب چاره یگانه  
عودت وطن را نیز از دست بردادیم .

با تقریف - چون چاره عودت وطن از دست برآمد حالا باید که چاره رسیدن  
بمسکن خود را بیندیشیم . بر خیز بید که براه اقیم چرا که وقت باقی نماند .

رفقار پاخواستند . و از کتار جنگل براه افتادند . درین اثنا توپ فریاد زده بتاخت  
از طرف جنگل در پیش صاحبان خود بیامد که بد هنش یک باره قماش گل پری گرفته

بود . با تقریف از دهن سگ قماش را گرفت مگر این قماش یک تکه سان بسیار کلفتی  
بود . توپ بشدت فریاد میکرد . و بحرکات خود چنان میفهمانید که بسوی جنگل

پرویم . مهاجران در پی سگ پیروی کردند ، و تفنگهای خود را حاضر گرفتند . در  
جنگل هیچ نشانه انسان و اثر قدمی ندیدند . توپ بقدر پنج شش دقیقه رفته در پای

درختی ایستاد ، و فریاد و فغان خود را بیشتر کرد .  
مهاجران هر طرف را دیدند و پدیدند هیچ چیزی نیافتند . با تقریف دفعه فریاد

برآورده گفت :

- من دیدم و دانستم که چیست .

- چیست ؟ کجاست ؟

- بر زمین نه بنید بالا نظر کنید بالا .

هر کس نظر خود را بسوی بالا دوختند . مهندس گفت :

- دانسته شد این همان قماش بالون ماست که بقیه آن را باد آورده در بند رختان بند  
کرده است .

با تقریف بکمال ممنونیت فریاد برآورده گفت که :

- اینست سان بسیار اعلا و محکمی که سالها از آن پیراهن وزیر جامه ساخته بتوانیم

و هیچ تمام نشود . اما راست بگو و سیوسپه چیزه که در ختان آن سان بار بدهد

پسندتان نیست ؟

- ( ۲۱۲ ) -

بحقیقت که پیدا شدن قماش سان بالون برای مهاجران يك نعمت غیر مترقبه شده  
میشود. برای رهائی دادن بالون از شاخه‌های درختان و فرو آوردن آن خیلی جد و جهد  
بعمل آوردند. ناب، و هاربر، و یاقروف بردخت بالا بردند، و بسیار زحمت  
کشیدند تا آنکه بدو ساعت تمام ریسماها، و سان، و اسباب آهنی و لنگر آهنین آنرا هم  
رهائی داده بزین انداختند. یاقروف گفت ه :

— موسیوسیروس! هرگاه از جزیره برآمدن خواهیم معلومست که با این بالون  
تخوایم برآمد. زیرا دانستیم که بیالون انسان بجائی که دلش میخواهد رفته نمیتواند.  
اگر از من میشنوید يك کشتی محکم و متینی یکمخرواری بسازیم و ازین سان يك بابایی  
برای او ببریم. باقی آنرا نیز برای لباسهای خود صرف کنیم.  
— این کارها را بعد ازین خواهیم اندیشید یاقروف حالا اینها را در یکجای خوبی  
بخوب صورت نکه داریم.

بواقعی که بالون با جمله آلات و لوازمات آن تا بغرائتها و زبردن محالست چرا که  
همه آنها بسیار سنگینست برای نقل دادن آن تا بوقتیکه عرابه بسازند و عرابه را آورده  
بالون را برینند باید که آنرا در یکجائی حفظ کنند.

مهاجران به بسیار کوشش و کوشش بالون را تا بحد سنگلاخهای ساحل رسانیدند و  
در میان سنگلاخهای شكاف بسیار بزرگی یافته بالون را با همه لوازمات آن در آن گنججا  
تیدند، و هر طرف آنرا باخته سنگها و شاخه ها پوشانیدند. تا بساعت شش به این  
عملیات زحمت کشیده و این حوضه را نیز «حوضه بالون» نام نهاد و راه دماغه نجی را  
پیش گرفتند.

یاقروف با مهندس در راه از کارهایی که بعد ازین ساخته میشود بحث رانده میگفتند که:  
اول يك پلی بر روی نهر مسی ساخته، يك سرک مکملی نیز از پشته منظره و  
سیعه تا بحوضه بالون کشیده میشود و يك عرابه سبك و محکمی بعمل آورده خود ما آنرا  
به نوبت تا بحوضه بالون کشیده، بالون را در آن بار کرده بغرائتها و نقل میدهم.



بعد از آن يك كشتی باد بان دار بسیار كملى بعمل مى آريم ، و بواسطه آن دور و پيش  
جزیره را گردش ميكنيم هنوز چها ! چها !

بوقت شام پدماغه بيصاحب كه صندوق اشبار ايافته بودند رسيدند . در نجانيز هر طرف  
را بكمال دقت پالیده هيچ اثرى نياقتند .

از انجا نيزى در نك براه افتارند . هنگا . ميکه بکنار نهر مرسى رسيدند از نصف  
شب گذشته بود . در نجانيز بقدر هشتاد قدم وسعت داشت . مهاجران ازین مانعه  
نهر مرسى بسیار دلنگ شدند . چونکه بسیار راه پيوده اند ، و از سبب کوشش بليغى  
که برای فرو آوردن و کنجا نیدن بالون بعمل آورده اند از حد زياده مانده شده اند .  
حالا که هيچ چيزى آرزو نداردند . گر اينکه در غرا آنهاوز در آمده بخواب راحت در اينند .  
حالا که در چنين حالت ماندى خود در ادر آب سرد انداخته بشناورى در چنين شب  
تيره گذشتن خيلى مهلك است . لهذا يا تقرووف بنا بر وعده که کرده لازمست که يك  
جاله تدارك نمايد .

با تقرووف و ناب بدون تانى و در نك يك درختى را انتخاب کرده به تبرزدن آغاز  
نهادند . سروس سميت ، وزه ده تون در يك کنارى نشسته ، به انتظار ماندند . هاب  
نيز بکنار نهر بگردش بود .

در بن اشاهار بر به نزد رفقاى خویش دویده روى آب نهر را نشانداده گفت که :

- بروى آب به بنيد ، اين جسم سياهى که ميايد چه چيز است ؟

با تقرووف کار خود را گذاشته بکنار نهر آمد ، و بدقت تمام بر روى نهر نظر انداخت ،  
وبعد از لحظه که ملاحظه نمود فریاد بر آورد که :

- کشتیست ! کشتی !

همه رفقا بسوى جسم مذکور متوجه شده ديدند که بحقيقت يك كشتی كوچکيست  
که آب آزاى آورد با تقرووف بصدای بلند فریاد بر آورد که :

- اووو ! ... کشتی والا !! .

— ( ۲۱۴ ) —

هیچ جوانی از طرف کشتی نیامده لحظه بلحظه نزدیکشده میرفت. تا آنکه بچایک  
• مهاجران بودند کشتی نزدیکشده رسید. یا تقروف چون خوب نظر کرد فریاد  
برآورده گفت که :

— وای ! این کشتی خود ماست ! به بینید که چه کشتی وفادار است. ریسمان خود را  
بریده دویده دویده آمده است.

مهندس — آیا استدال خود ماست ؟

یا تقروف — بلی ! بینید که بچه وقت و زمان مناسب خود را رسانیده است .  
بحقیقت که این کشتی خود مهاجرانست که در نزدیک سرچشمه نهر مرسی بدو ریسمان  
بد و درخت بصورت بسیار محکم بسته کرده مانده بودند . یا تقروف وناب بدو عصا  
چوب دراز کشتی را کشیده بکنار رسانیدند . از همه پیشتر مهندس در کشتی چیده  
ریسمانی که کشتی را بان بسته بودند معاینه نمود . دید که ریسمان بریده و خورده نشده  
بلکه باز گردیده است . دیگر رفقا نیز در کشتی سوار شدند . زده ده تون چون حالت  
ریسمان را بدید گفت :

— اینست مسئله که . . . .

مهندس — بسیار حیرت آور است !

زده ده تون — هم بسیار بسیار حیرت آور !

بواقعی که این مسئله خیلی غریب است . هر چه که باشد دم تقدیر برای مهاجران نعمت  
بسیار بزرگی شد . اما از همه غریبتر اینکه با اینچنین وقت لازم و موقع ضرورت رسیدن  
کشتی مسئله ایست که بجز کرامت و خارقه بر دیگر هیچ چیز حمل نمیشود . هر گاه یک  
قدری اولتر از رسیدن مهاجران میرسید البته که آنرا آب بدریامی انداخت .

اگر این واقعه در زمانهای پیش واقع میشد و از جای مهاجران هم مردمان کهنه  
عقل میبود همان لحظه حکم میشد که اینجزیره پرطمس است . و یا راز دیو و پریستولی  
مهاجران ما از آنگونه اشخاصی نیست که باینگونه چیزها باور کنند البته سبب حقیقی و



مقول آنرا باید بیابند در دم حاضر سبب معقول آن اگر چه مجهولست اما آخر پیدا خواهد شد . بیک چند پرکشی کشتی را با آن طرف نهر رسانیدند کشتی را بخشکه کشیده بر زمین مناسب نهادند . و بجایکی تمام بطرف زینته غرایتهاوز توجه شدند . درین اثنا توب بدست ولوله فغان برداشت . ناب که از همه بیشتر بزیر غرایتهاوز رسیده بود قدریاد بر او زد که :  
- زینه بجای خود نیست !

### ۱- باب ششم ۱-

#### فهرست

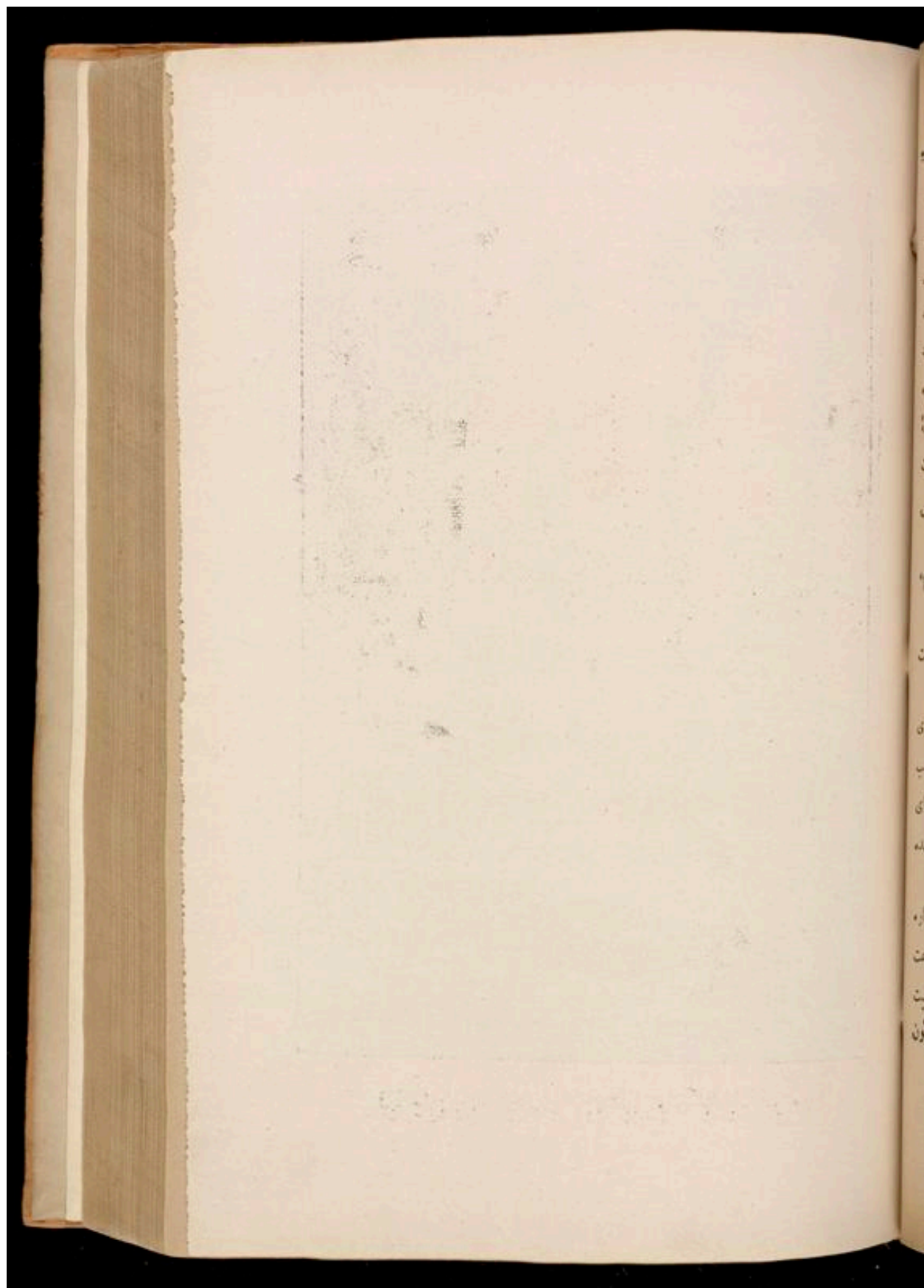
فهر و غضب با قروف - شب گد رانیدن در شینه ها - فکر  
سیروس سمیت - یک مسئله غیر منتظر - در غرایتهاوز  
چه چیزها شده - بخند مت مهاجران چنان یک  
توکری نوی میدارید .

سیروس سمیت از کم شدن زینه خیلی اندیشه ناک و اندوهگین گردیده مبهوت  
بایستاد . رفقای دیگر بگمان آنکه مبادا باد زینه را بیکطرفی انداخته باشد بیالیدن و  
جسجو آغاز نهادند . هر طرف فریالیدند زینه را نیافتند . شب هم چون خیلی تاریک  
بود . هیچ چیزی دیده نمیشد .

با قروف - اگر زینه را کسی بطریق لطیفه و مزاح برداشته باشد ، لطیفه شیرین  
و مزاح نمکینی نیست ! بعد ازین قدر مانده کی و خسته کی به پیش خانه خود بیاییم و  
زینه را بیایم ، چقدر مشکل ؟

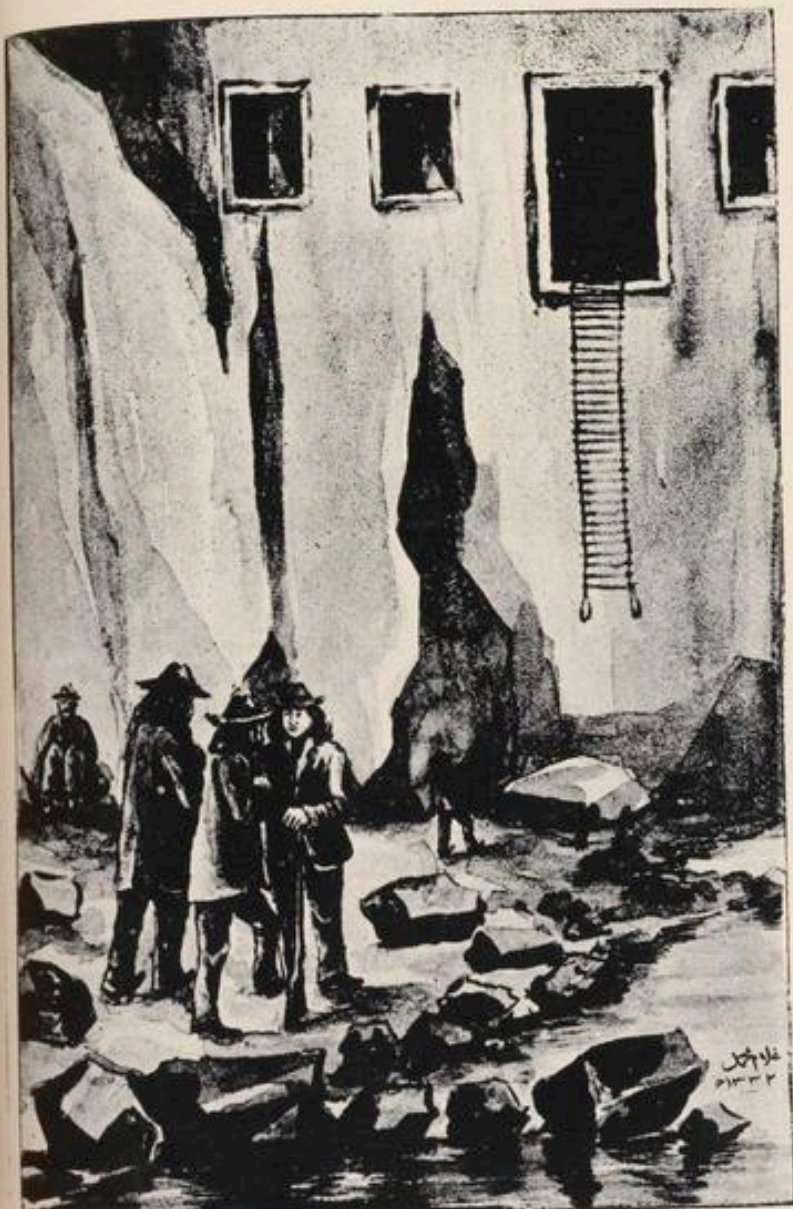
ناب - در جزیره لینه و لن معلوم است که چیزهای خارق العاده ناشدنی بوقوع می آید .  
زده تون - درین باب چیز خارق العاده نیست وقتی که مانده ایم دیگر کسی آمده  
در خانه مادر آمده ، و زینه را بیالا کشیده است .

با قروف - آیا دیگر کسی ؟ آندیکر کس کیست ؟  
زده تون - مگر دانه ساچه را نفراموش کردی ؟





— ( ۲۱۷ ) —



زینہ واسباب بالا کردن از جهت پایان نوبت آنها را بالا کشیده

— ( ۲۱۶ ) —

یا تقرو ف — هر گاه که میگویند در بالا کسی هست يك فریادی کنیم بلکه جواب بدهد.  
کشتیبان این را گفته و بيك صدای بسیار بلندی ( اووووو ) گفته فریاد بر آورده.  
مهاجران بچواب گوش گرفتند . اگر چه بعضی صدا های که ندانستند چیست  
از غرائنها وزمی آمد ولی صدای یا تقرو ف را کسی جوابی نداد . حقیقتاً که اینست  
تنها مهاجران را می بلکه هر قدر دلاور اشخاصی که باشند دوچار خوف و حیرت بسیارند  
مهاجران بچاره مانده گی و مشقت خود در افراموش کرده بغ از دست بر آمدن اقامتگاه  
نازنین خود افتادند . حالاً نکه غرائنها و زتنها اقامتگاه شان فی بلکه بتنا به خزینا  
بی های شانست . درین هشت ماه هر چیزی که ساخته ، و یافته اند همه کی در انجاست  
که اگر آنها از دست شان بر آید سر از نو آنها بوجود آوردن چقدر مشکل و دشوار  
است . سیروس سمیت گفت :

— برادران ! هر چه که آمدنی بود آمد . امشب را میباید که بشمین هارفته بسر آیم  
و تا بصبح انتظار بکشیم . فردا که روشنی شود به بینیم که چه میشود .  
یا تقرو ف — بسیار خوب ! اما من به این حیرانم که این آدم بی ادب لا ابا لی کیست  
که اقامتگاه ما را ضبط کرده است ؟

اینسخن را یا تقرو ف به نهایت قهر و غضب و روی خود را بسوی بچره های  
غرائنها و زکر دانیده با و از بلند گفت . و الحاصل این بی ادب هر کس که باشد امشب  
میباید که مهاجران بشمین هاروند ، و تا بفر داصر کنند . لهذا توپ را در میان سنگهای  
زیر دیوار غرائنها و زدر یکجای مناسبی گذاشتند که اگر واقعه ظهور کند بچای آمده  
مهاجران را خبردار گرداند ، و خود شان بسوی شمین هاروانه شدند .  
اگر بگوئیم که مهاجران بچاره شب را راحت گذرانیدند غلط محض است . بچاره  
ها تمام شب را تا بصبح بیصبرانه و نا آرامانه بهزار گونه عذاب گذرانیدند . هر ساعت  
بیرون میبر آمدند که مبادا توپ غفلت نماید ، و يك حادثه ظهور کند . سیروس سمیت  
از وقتیکه بجزیره آمده تا به اینوقت بچنین پریشانی خاطر گرفتار نیامده ، زده و تون



-( ۲۱۷ )-

نیز با مهندس هم افکار است چند بار آهسته آهسته با آمد بگرد در خصوص اسرارها سیکه در جزیره مشاهده شده و میشود سخن هار اندند البته که در جزیره یک سری موجود است آیا این سر را چگونه کشف نمایند؟ هزار نیز تخیالات گوناگونی افتاده تصورات عجیب و غریبی میپروراند. باب بسبی که اینگونه کارها به افندیان اورا جمع و عائد است خود را آنها برای کار و خدمت و معاونت آنها حاضر و آماده داشته از سیکونه افکارات سراسر آزاده و سیک کوشه خزیده بکمال راحت خوابیده است یا تقرووف خیلی بقر و غضب است. هر ساعت خود بخود میگوید:

- این بازی که با ما کرده اند هیچ خوش من نیامد. اگر کنند آن یکبار بدستم بیاید وای بر حال او!

سپیده صبح دیدیم... مهاجران تفنگها را حاضر کرده و قه هار ابکمر آویخته بساحل و بگزار پیش روی غرائینهاوز آمدند. بعد از کمی ضیای شمس بر توافشان گردیده بخیره های بسته غرائینهاوز را از میان سزه هانمودار گردانید.

اگر چه بخیره ها چنانچه که خود شان بسته گذاشته اند بحال خود است ولی در وازه غرائینهاوز را که در وقت بر آمدن محکم بسته بودند باز یافتند که ازین یک بخوبی معلوم شده یکی آمده و در وازه را باز کرده بغرائینهاوز داخل شده است. زینه، و ریسان اسباب بالا کردن و نیز از جهت پایان نوك آنها را کشیده باستان در وازه گذاشته اند که یک قسم بالائی ریسمان زینه نیز یکقدری آویزان است که ازین هم معلومست که غاصبان چگونه مردمانی هستند این مسئله هنوز هیچ معلوم نیست زیرا هیچ کسی معلوم نمیشود. یا تقرووف باز فریاد بر آورد: باز هیچ کسی جواب نداد. یا تقرووف غضبناک گردیده فریاد بر آورد:

- اووو! خائنه‌های ملعون! گویا که در خانه پدر خود نشسته‌اید که هیچ جواب نمیدهد. ای غاصبان مال مردم! ای دزدان دریائی! ای رهنان مالیزی! اگر مرد باشند اول بیایند با مردان بخجه بد هید بعد از آن خانه‌شان را غضب کنید! ای ژون بولزاده‌ها!

با تقروف هر گاه کسی را با رسول امریکا ژو نیول زاده طعن و تشنیع کند بداند  
 قهر و غضبش بدرجه نهایت شدت گرفته ولی این شدت وحدت او را هیچ جوی  
 دهنده پیدا نشد حتی مهاجران بشبه افتادند که بلکه کسی نباشد اما از بالا بودن زین  
 بواقعی معلوم میشد که این شبهه شان خطاست . هاربر بفرکر آن افتاد که اگر یک تیری  
 را بر ریسمانی بسته و تیر را بواسطه کان بیکی از پسته پایه های زینه بر تاب کنیم که تیر بسیار  
 از پسته پایه زینه بگذراند امید است که بکشیدن ریسمان زینه را فرو آورده بتوانیم .  
 این رای هاربر را همه رفقایستندیدند تیر و کان و ریسمان در شمشینه ها موجود بود تیر  
 دویده آنها را بیاورد . با تقروف ریسمان را به تیر بسته کرده به نوجوان بداد . هاربر نیز  
 یکی از پسته پایه های زینه را نشان گرفته تیر را بر تاب کرد . تیر بمجر دیکه از خانه کن بر آمد  
 به نشانه نگاه . مطلوب بر خورد ، یعنی بیکی از پسته پایه های نزدیک دروازه بر آمد  
 ریسمان را از آن بگذراند . هاربر ازین کامیابی خود شادان گردیده همان ریسمان را گرفت  
 میخو است که بکشد که دفعه یکدستی از دروازه بر آمده تیر را از بوده بدرون کشید با تقروف  
 فریاد بر آورده گفت که :

— وای خان ! وای ! دیدمش که چیست و کیست آخ ! اگر بیک که پایانت بداند  
 آدم نخواهم بود !

اینرا گفته بسوی تفنگ دوید . تاب گفت :

— کرامت منی ؟ کیست ؟

— وای مگر تو ندیدی ولی نشناختی که که بود ؟

— نی ! یکدستی دیدم و نشناختم .

— آن دست ، دست بوزینه بود . مگر وقتی که ما بر آمده ایم بوزینه کن آمده افتاد  
 ما را ضبط و استیلا کرده اند . زینه را نیز آن ماموران بالا کشیده اند .

درین اثنا شجره های غرا نیتها و زباز گردیده چهار پنج بوزینه های بزرگ قوی  
 الجنه پدیدار گردیدند . کویا صاحبان کهنه غرا نیتها و زرا اسلام میگردند . با تقروف گفت :



— من گفته بودم که این يك بازيست که باما کرده اند اما نمیدانستند که بامن بازي کردن چیست .

اينرا گفته و تفنگ را برداشت . نشان گرفته یکی از میمونها را بپایان انداخت و باقی آنها گریخته بدرون درآمدند . بوزینه که بپایان افتاد از بزرگترین جنسهای بوزینه هست که شکل آن نیز به انسان بسیار مشابهت دارد . هرچون این بوزینه را دید گفت که : — این نوع بوزینه را در علم حیوانات « اورانغ اوتان » میگویند که بزرگترین اجناس بوزینه شمرده میشود ، و مانند انسان بدویاره میروند دم هم ندارند .

یا نفرو ف — هر بلا که باشند باشند ! حالا وقت درس خواندن علم حیوانات نیست ! من باین حیرانم که حالا در غرض اینتهاوز چسان خواهیم درآمد .

سیروس — صبر کنیم ! این حیوانات باما بسیار وقت ایستاده کنی و طاقت نمی آورند . آخر يك چاره برای دفع آنها پیدا خواهیم کرد . شکر است که هر زمان دریائی مالیزی نیست . — و سیروس ! من تابه اوتانغ خود نداریم هیچ باور نمیکنم که با غرض اینتهاوز را صاحب شویم . چونکه بقدر دوسه در جن بوزینه بالاست . راه بر آمدن ما را نیز یکم از ماساب کرده اند ، هم که میدانند که چه خراسپاسا سائیده اند ؟

زه ده تون — هر گاه بازيك تیری بیندازیم بلکه زینه را بپایان آریم .

هر روز بازي تیر را بخانه کان کرده بر تاب نمود . باز اگر چه تیر به پسته پایه زینه رسید ولی چون زینه را بوزینه کان سراسر بدرون کشیده بودند بمجرد کشیدن طناب ریسپان لزم کسبخته زینه بپایان نیفتاد . یا نفرو ف از قهر و غضب کف بر لب آورده هزار هزار کفر میگوید . بحقیقت که حال مهاجران بسیار . شکل ولی خیلی خنده آور يك حالتیست . دوساعت گذشت ، میمونها دو باره در سبجها معلوم نشدند . اما گمان نشود که رفتند ، چرا که را بدرفت شان بجز زینه غرض آنها و زد کراهی نیست . و هم گاه که دستها ، و سرهای شان از گوشه و کنار پدیدار میشوند که همان لحظه به کله تفنگ نشان گرفته میشوند .

— ( ۲۲۰ ) —

مهندس — مایک گوشه پنهان شویم. ژه ده نون و هار بر در پشت یک سنگی پنهان شده تفنگهای خود را حاضر و آماده دارند بلکه میمونها باز معلوم شوند .  
این رأی و فکر مهندس قبول کردید ، ژه ده نون و هار بربک سنگی را سپر کرده تفنگ بدست حاضر نشستند دیگر رفتارهای شکار و تدارک کردن غذا بچنگل رفتند چرا که خوردنی هم ندارند .

دو ساعت دیگر نیز گذشت . باز اثری از بوزینه گان معلوم نشد . چنان معلوم میشود که بسبب کشته شدن یکی از آنها ، و صدا های دهشتناک تفنگها در خوردن در اوتاقهای غرا ایتهاوز پنهان گردیده اند . یا آنکه ذخیره خوردنی و نوشیدنی مهاجران بچاره را بچنگ آورده بخوردن و نوشیدن مشغول گردیده اند . مهاجران چون همراهم تلف شدن اسباب و ذخیره های خود را بدست این خبیثان می اندیشند دود از دماغ شان میراید . ژه ده نون گفت :

— اینکار را باید خاتمه بدیم چرا که بسیار دراز شد .

یا تقریف — هیچ چاره برای دفع این خبیثان نمی یابم . آیا چنان بالا برآمده خواهیم توانست ؟

— من یک راه و چاره اندیشیده ام .

— راه و چاره را چون شما اندیشیده اید منم حکم میکنم که بغیر از همان چاره دیگر چاره هیچ نیست !

— من میگویم که از راه مجرای اول غرا ایتهاوز که آنرا در تالاب بندوسد کرده بودیم باز کرده داخل شویم .

— آئی خدا از شما رضی شود ! حقیقت که خوب اندیشیده اید . اینراه هیچ بخاطر من خطور نکرده بود . بواقعی که برای داخل شدن غرا ایتهاوز و دفع کردن بوزینه گان غیر ازین هیچ چاره نیست . اگر چه مجرای مذکور از طرف مهاجران به بسیار محکم بند شده است ولی ناچار باید که باز شود . این فکر از طرف همه رفقا قبول گردیده



هان بکار آغاز کردند . بعد از پیشین بود که مهاجران از شعیبه هابیل و کلنگهار ابرداشته از زیر نخیره های غرا نیتهاوز گذر کرده بسوی تالاب غرانت روانه شدند . توپ را برای پاسبانی در اینجا گذاشتند هنوز بقدر نخیره قدم دور نشده بودند که یکی یکبار ولوله و فغان شدید توپ بلند کردید . مهاجران توقف نمودند . یا تقرووف گفت که :

— بدویم به بینیم که چیست ؟

همه رفقا بتاخت واپس گشتند . سبحان الله ! چه تبدلات غریب از نخیره های غرا نیتهاوز مانند باران بوزینه باریدن گرفته است .

آیا چه خوف و دهشتی برای میمونهادر داخل غرا نیتهاوز حاصل شده که چنین بی اختیارانه و خوفناکانه خود را ز دروازه . و نخیره ها برتاب کرده می اندازند ؟ حتی باوجود ذکاوتی که بوزینه ها دارند هیچ اندیشه مرگ خود را نکرده بی تانی و بلا درنگ یکی بر دیگر خود را از نخیره و دروازه برتاب کرده می انداختند حالا نکا کثر شان در زیر دیوار غرا نیتهاوز دست شکسته و پاشکسته و سرشکسته می افتادند . آیا ایچه بلای مرم ، و ترس دهشت توامی در غرا نیتهاوز برینهاوار آمده که مرگ را ازان آسانتر میسازند ؟

والخاص این غریبه و خارقه عجیبه را مهاجران بیک نظر حیرت و دیده عبرت نشان کرده برای غرا نیتهاوز آمدند ، و از آرامی و سکوتی که حاصل آمد دانستند که هیچ یک بوزینه در داخل غرا نیتهاوز باقی نمانده است . در پای دیوار غرا نیتهاوز بقدر ده پانزده بوزینه بصورت نیچان و بعضی مرده افتاده بودند . یا تقرووف بی هم « هور راه های شادبانه را با واز بلندتکرار میگرد ژه ده تون گفت که :

— یا تقرووف ! آنقدر آثار شادمانی منما .

— آیا چرا ؟ مگر همه شان مردار نشدند ؟

— همه گئی را مرده پندار ! اما برای ما چه فایده که هنوز راه بر آمدن غرا نیتهاوز برای ما پیدا نیست .

— ( ۲۲۲ ) —

— بمجرای اول بتازیم .  
 مهندس — بلی ، باید که بمجرای کهنه مراجعت کنیم اما یکاش اگر یک چاره  
 دیگری پیدا شود .  
 درین اثنا کویاسخن مهندس را جواب بود که دفعه زینه از دروازه بیایان افتاده  
 یا تقروف چون این را دید بطرف مهندس نظر کرده گفت :  
 — دیدید ، و سیوسیروس ! اینست مسئله که هیچ عقل بآن نمیرسد .  
 مهندس — بواقعیکه همینست یا تقروف .  
 اینرا گفته و بزینه بالا شدن گرفت . یا تقروف گفت :  
 — و سیوسیروس ! مبادا که هنوز از آن خبیثها کدام دانه موجود نباشد و بشما  
 ضرری نرساند . . .  
 — خواهیم دید .  
 رفقا نیز مهندس را پیروی کردند . بعد از کمی همشان بغرا نیتهاوز واصل شدند .  
 هر طر فر اگر دیدند هیچ کسی را نیافتند . یا تقروف گفت :  
 — آیانخواهیم دانست که این زینه را برای ما که انداخته باشد ؟  
 درین اثنا یک صدای خر خری بگوش شان آمد . مگر یک بوزینه بزرگی از  
 مطبخ برآمده در پیش روی یا تقروف بدو بدن آغاز نهاد . یا تقروف تبری که بدست دا  
 شت بالا کرده خواست که بر میمون حواله کند . ولی مهندس مانع آمده گفت :  
 — مزن یا تقروف .  
 — وای این ، و ذی خبیث را چسان بگذارم ؟  
 — بگذار چرا که زینه را او برای ما انداخته خواهد بود چرا که دیگر کسی نیست .  
 یا تقروف تبری را انداخته بمعاونت ناب و هار بردری بوزینه افتادند ، و بمشقت بسیاری  
 او را گرفته بار یسمان محکم بستند . بعد از آنکه از گرفتن و بستن آن فارغ شدند یا تقروف  
 یک (اوخ) درازی براورده گفت که :



— حالا اینرا چه خواهیم کرد؟

هاریز — اینرا خد متکاز خواهیم کرد .

هاریز اینسخن را بطرز لطیفه و مزاح نگفت بلکه باو معلوم بود که این جنس بوزینه اگر تعلیم و تربیت شود مانند انسان کار میتواند . هاریز و دیگر رفقا به بوزینه نزدیک شدند . هاریز جنس این بوزینه را بنام « اورانغ اوتان » نشان داد مهاجران دیدند که اینجیوان به انسان بسیار مشابحت دارد زاویه و جهته این بوزینه بازایه و جنبه مردمان هونتو ها ، و اوسترالیایها بسیار نزدیک و برابر است . آثار وحشت ، و بی فکری ، و بی صبری و ناپاکی که در دیگر بوزینه گان دیده میشود در این جنس بوزینه دیده نمیشود . این جنس بوزینه که مانند انسان برپاهای خود راه میروند هر که در خانه ها تربیه و تعلیم شود بکارهای جار و بگردن خانه ، و گذاشتن سفره ، و برس زدن کالا ، و رنگ دادن بوت و سی ازینگونه کارها خیلی بکار میآید . بکار دو پنجه نان خوردن ، و شراب نوشیدن نیز زود مائوف میگردد ( بوفون ) نام حکیم مشهور طبیعی ازین جنس یک بوزینه را در زیر تعلیم و تربیه گرفته بسیار سالها خد متکاز صادق اوشده مانده است .

این بوزینه که مهاجران آنرا بسته گرفتار کرده اند به بلندی شش قدم ، و وجودش قوی ، و سینه اش فراخ ، کاسه خانه سرش ، مدور ، پشمپایش نرم ، چشمه هایش کوچک و نرزد کایت در آن بیدار ، دندانهای سفید ، از دم و سرین سرخ نیز محروم ، دستپایش دراز یک بوزینه بود . در زقنش یک کسکی ریش سرخ رنگی نیز وجود است یا غروف گفت :

— یک خد متکاز تنو مند باهوشی معلوم میشود اما اینکاش که بزبانش میفهمیدیم که اجرت نوکری او را با او کوتاه و فیصله بگیردیم .

ناب لزمهندس پرسید که :

— آیا انندی من برستی این بوزینه را بخد متکازی خود قبول خواهند فرمود ؟

— آری ناب اما تو میباید که رشک نبوی .

- ( ۲۲۴ ) -

هائبر -- من امید قوی دارم که خد متکابر بسیار امین و صادقی خواهد شد. هنوز  
جوآنست تربیه و تعلیمش بسیار آسان، هر گاه چیزی زور بر و نکشیم، و خوب پرورش  
دهیم او نیز بماند بوط گردیده میباید، وجدائی نمیخواهد.

یا تقریف کین و غضبی را که به بوزینه کان پیدا کرده بود فراموش کرده گفت که:  
-- پرورش و تربیه بوزینه خود را من بعهده میگیرم.  
بعد از آن بسوی بوزینه دیده گفت:

-- ای رفیق نوما! بگو به بینم چه طور هستی؟

بوزینه بیک خرخری جواب داد. یا تقریف باز پرسید که:

-- خوب ای رفیق بعد ازین تو هم از ما مهاجران شمرده میشوی؟ آیا خدمتگاری  
موسیو سیروس را قبول میکنی؟

بوزینه باز بیک خرخری کرده کله جنبانی نمود.

یا تقریف -- اما تنخواه و منخواه نیست. تنها شکمت را سیر میکنیم.

بوزینه باز در مقام تصدیق خرخری بعمل آورد.

زده تون -- خد متکابر ما بسیار کم گو افتاده.

یا تقریف -- بسیار خوبست. چونکه بهترین خد متکبران کم گو ترین آنهاست.

اینستکه باینصورت بیک مخلوق نوی دیگر نیز در میان مهاجران آمیخته گردیده.

یا تقریف نام این بوزینه را بنا بر عایت بوزینه کوچکی که در مملکت خود داشت (ژوپیتز)

نهاد که برای تخفیف تنها (ژوب) فریاد کرده شود. این نام هم از طرف همزرقاقبول

گردید. استازوب نیز ریسما نهایش باز گردیده در غرض اینتها و باقی بماند.





— ﴿ باب هفتم ﴾ —

— ﴿ فهرست ﴾ —

یل زهرمرسی — نحو یل پشته منظره وسیع راه جزیره — یل  
تاریخی — حاصل گندم — جای — یلهای کوچک —  
مراغچه — کیو ترخانه — گرفتار کردن دو گوره خر —  
ساختن عرابه — رفتن به حوضه بالون .

مهاجران بسببی که بدون باز کردن مجرای کهنه به اقامتگاه خود در آمده توانسته  
اند، وی آنکه بزود و خور دبا بوزینه گان مجبور شوند خود بخود از شر آنها وارهیدند خیلی  
شاکر و مسرور میباشند. و تحقیقت که این مسئله شایان شکران و ممنونیت یک مسئله است .  
در حالتی که بیل و کلنگ را برداشته برای کشادن راه مجرای قدیمی . بر قند در آن محلات  
گرفتار آمدن بوزینه گان بیک خوف و دهشت مجبور سببی و انداختن خود را از پنجره  
های غرابنها و زحیقتاً که هم شایان حیرت ، و هم سزاوار ممنونیت یک حادثه است .  
آنروز را بتمامه به نقل دادن لاشه های بوزینه گان را از پیش غرابنها و زو انداختن  
آنها از زهرمرسی مشغول گردیدند . وقت شام به اقامتگاه خود آمده به انتظام دادن  
جای خود را پرداختند . بوزینه گان بسیار خرابی در غرابنها و زو سالیده بودند ، و  
هیچ چیزی را نشکسته بودند . تنها اشیا و اسبابا چهار از بر و زبر کرده بودند . ناب به ساختن  
و زرب دادن خانه ها مشغول شده بیکساعت باز هر چیزی را پس بجایش نهاده ، و او  
جانهار آتش کرده به حاضر کردن طعام سرگرم شد .

مهاجران چون خیلی مانده و کرسنه شده بودند بکمال اشتها شکمهای خود را سیر  
کردند . زو بر را نیز که نوکر نوشانست فراموش نکرده از خور دنیهای خود بسیار چیز  
ها در پیشش برینختند که او نیز بیک طور شکر گذارانه خوردن گرفت . بعد از طعام  
مهاجران بر گرد میز گرد آمده از بعضی کارها شیکه ساخته شود ، و نقشه ها شیکه کشیده  
شود مذاکره و مشاوره کردند .

مهمترین کارهاست که اولتر ساختن آن ضروری دیده میشود همانا ساختن يك پلست  
بر روی نهر مرسی که بواسطه این پل بسته منظره وسیع را با جهت جنوبی جزیره ضبط  
نمایند. دوم کاری که اجرا شود بوجود آوردن بعضی مرغابچه ها، و کبوترخانه ها است  
که در آن مرغ و کبوتر پروراند و از تخم و گوشت آنها فایده بگیریند. و دیگر اینکه  
برای پروراندن گوسفندان کوهی که در کوه قرانقلن دیده اند يك آغیل بسازند تا از چوپان  
چه گیری و شیر و پشم آنها منفعت بردارند.

روز دیگر مهاجران برای آغاز کردن بکار پل سازی جمله اسبابهای تجاری، و میخها  
و پیچها را برداشته بساحل فرامدند. زوب را در غرض اینها و گذاشتند و برای احتیاط  
که مبادا بگریزد يك زولانه چوبی اختراع کرده گئی خود پانقر و ف را به پایش انداختند.  
و هم برای احتیاط که مبادا زین را بالا بکشد در زیر غرض اینها و یکدوم میخ چوبی بسیار  
محکم بزره بین زده زین را آن محکم به بستند و بکنار نهر مرسی آمدند. در جائیکه نهر کج  
کردی پیدا کرده مهندس توقف نمود زیرا پیش ازین مهندس آنجا را برای پل ساختن  
و موافق یافته بود. و بحقیقت که به این محل هر گاه پل ساخته شود تا به حوضه بالون سه  
میل مسافه باقی میماند که تا آنجا راه را نیز یکقدری هموار و برابر ساخته تا بطرف جنوبی  
راه رفت و آمد و نقلیات بسیار آسان میشود.

سیروس سمیت در اینجا مسئله که از بسیار وقتها در اسباب تصور و تفکر دو اندیشه  
بر فقای خود بیان نمود. تصور مهندس اینست که بسته منظره وسیع که شمشه ها، و  
غرض اینها و، و کشتزار گندم، و چیزهایی که بعد ازین ساخته میشود. استند آغیل گو سفند،  
و کبوترخانه، و مرغابچه همه گئی در داخل آنست بحالت جزیره تحویل دهند تا آنکه  
از مهاجمه و تعرض حیوانات و حشیه و غیرهم محفوظ و مصون بماند. صورت اجرای  
اینکار نیز بسیار آسانست. چونکه در وقت حاضر سه طرف تپه منظره و سبزه با آب  
محاطست. باینصورت که در طرف شمال غربی از حد مجرای کهنه تا بحد مجرای نورا  
آب تالاب غرائت احاطه داشته است. جهت شمالی را نیز آب مجرای نو که بواسطه



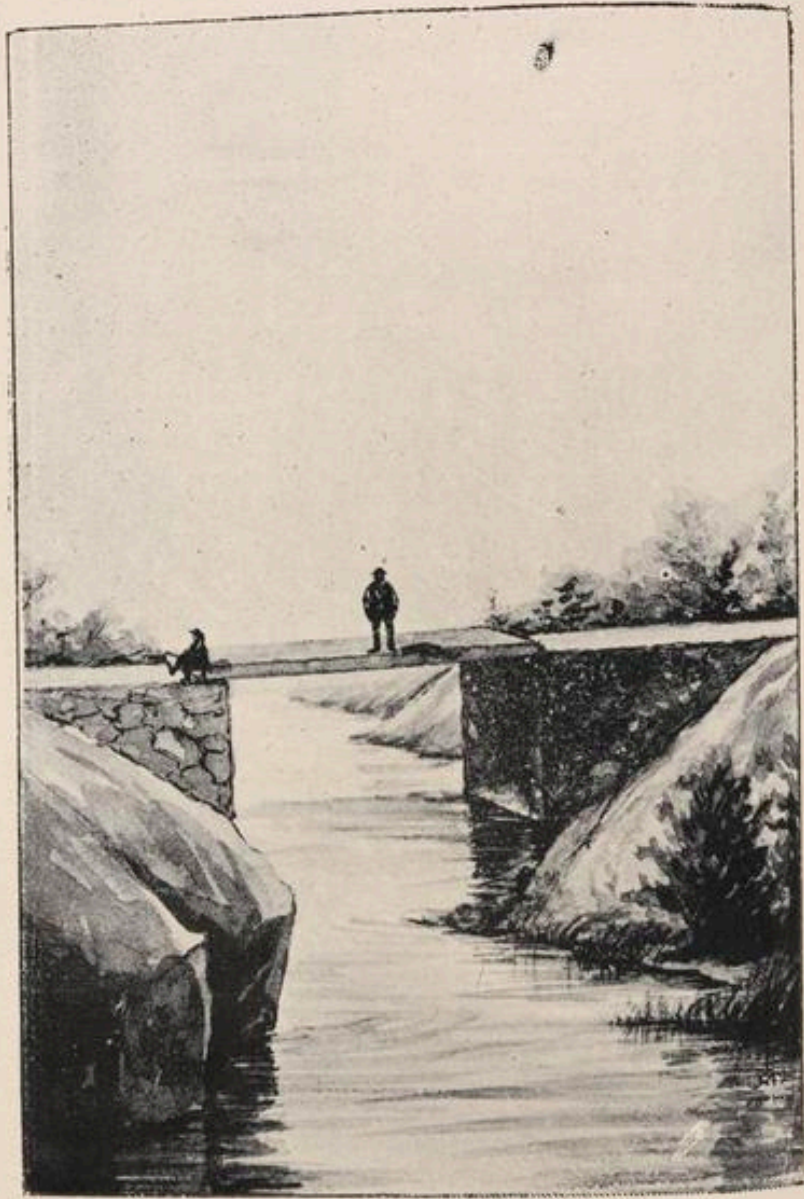
آبشار برکنار ساحل جوی آبی تشکیل داده است ، و بسببی که بواسطه نیر و غلیسرین  
مهندس آنرا بعمل آورده نام آنرا «نهر غلیسرین» نهاده اند احاطه کرده است جهت  
شرقی از حد آمیختن نهر مرسی تا بحد نهر غلیسرین با بحر محاطه است جهت جنوبی نیز  
با نهر مرسی گرفته شده است . مانند یک جهت غربی که اگر از تالاب غرانت نابه نهر  
مرسی یک جوی یا خندقی کنده شود بشته ، نظره وسیع از هر طرف با آب محاط گشته  
شکل جزیره مکملی را میگیرد . و از هر گونه تعرضات و مهاجمات محفوظ میماند . این  
جزیره بشته ، نظره وسیع را با سهیل متحرک عاریتی که شب برداشته شوند و روز گذشته  
با اطراف سازه متصل میگردد .

میروس سمیت برای آنکه فکر و تصور خود را خوبتر بر فقای خود بنهاند نقشه  
تیه وسیع را کشیده تصورات خود را بخوبی نشان داد که همه رفقا بخوبی دانستند و از  
طرف همگی با اتفاق از او کمال ممنونیت قبول کردند . با تفر و از شادی بسیار بر جهیده گفت :  
- اول از بل ساختن آغاز کنیم .

مهاجران بکمال شوق و گرمی به بل سازی ابتدا کردند . از جنگل ستونهار پدند .  
قدر لزوم آنها را تقسیم نمودند . این بل بدو قسم تقسیم میباید که قسم جهت تیه ، نظره و  
سبعه ثابت ساخته میشود ، و قسم طرف جنگل متحرک یعنی که در وقت لزوم گذاشته  
و برداشته شود . بر نهر مرسی بسبب بربری او بل سازی یکمدت درازی میخواستند .  
ولی هر گونه تخنه و ستون و چوبهای کار آمدنی در جنگل فاروست بسیار است . آلات  
و ادوات نجاری شان نیز کماست . مانند مهندس یک کار فرمائی و مانند رفقای مهندس  
مزدورانی هم موجود است که به این سببها هیچ مشکلاتی دیده نمیشود .

سه هفته کامل بی فاصله مهاجران سعی و کوشش بعمل آوردند ، هوا هم خیلی  
خوش و موافق بود تنها در وقت خواب بغر اینتهاوز میروند باقی تمام روز را بساختن بل  
صرف مینمایند . در ظرف ایامت زو پ بمهاجران خیلی از خیلی آموخته گردید .  
اما با غروف هنوز زو لانه پای او را برداشته . سراسر آزاد ماندن زو پ را معطل

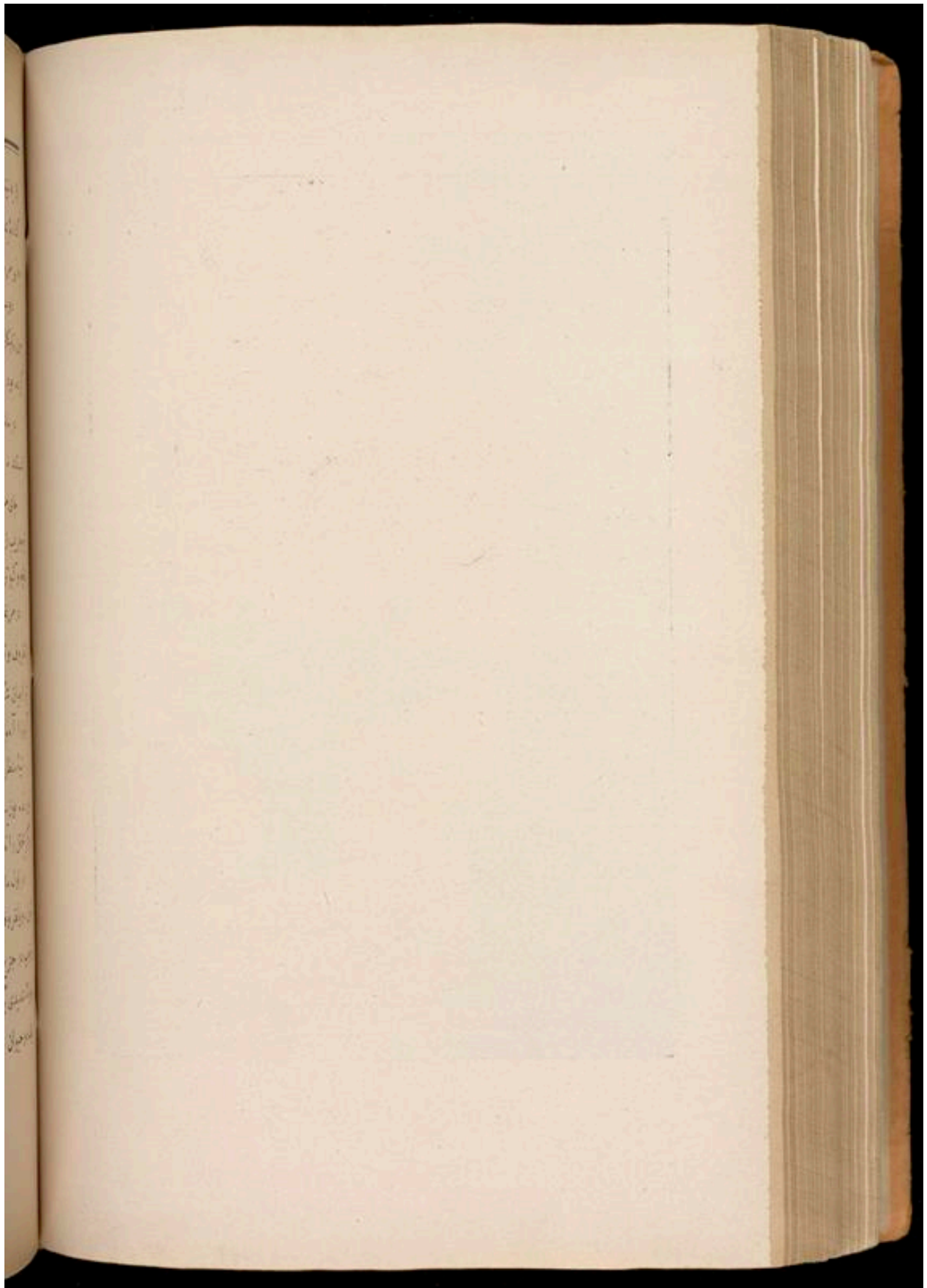
— ( ۲۲۸ ) —



در ۳۰ ماه آشرین اول یال به اتمام رسید

خوب  
واژه  
رذات  
حاصل  
آوردن  
بد آیم  
مایه و  
مجان  
کدام  
کم  
ده در  
ط کاه  
خیزد  
بست  
کن به  
نید  
نظره  
ودونه





مانده اند تا آنکه منظره وسیعیه حالت جزیره را بگیرد . توپ نیز با زوب خیلی خوب  
الفت پیدا کرده بدوستی گذران میکنند . زوب در خصوص چوب آوردن و آزار  
کشی و غیرهم بسیار معاونت به مهاجران میرساند .

در ۲۰ ماه تشرین ثانی پل با تمام رسید . قسم متحرک آن به بسیار آسانی برداشته  
و گذاشته میشود . هر وقتیکه برداشته میشود بقدر ریست قدم یک کنده گی حاصل  
می آید . بعد از آنکه پل تمام شد مهاجران بالون را آوردن خواستند ، ولی آوردن  
بالون موقوف بدو چیز دیگر است ، اولاً ساختن راه دوم ساختن عرابه . با وجود آنهم  
تاساخته شدن این دو چیز نایب و یا نفروغ یکبار به حوضه بالون رفته بالونز اما مایه و  
مشاهده کردند در جایی که حفظ کرده بودند دیدند که هیچ آسیبی بآن نرسیده و همچنان  
بحال خود مانده است .

روز دیگر یا نفروغ گفت که :

— آیا کشتزار کندم خود ما نرافرا موش کردیم ؟

حالا آنکه وقت درو رسیده است .

بواقعیکه دانه کندم بکمال رسیده بود ، چنانچه مهندس گفته بود همان بگدانه  
کندم ده خوشه بعمل آورده بود که باین واسطه مهاجران صاحب هشتصد دانه کندم  
گردیدند . محصول کندم چون در شش ماه بسر رسیده است ازین معلوم گردیده در  
سال دوبار حاصل گرفتن ممکن است . مهاجران پنجاه دانه کندم را برای احتیاط نگه  
داشته هفصد و پنجاه دانه دیگر آنرا در زمین شدیاز کرده که به بسیار دقت و احتیاط  
حاضر کرده بودند کاشتند . با نفروغ دورادور مزرعه کندم را یک دیوار خار بست  
بسیار محکم کشیده . و هم برای نزدیک نشدن مرغان و ضرر نرسانیدن برندگان به  
شکلهای مختلف و صورتهای مدهش چشمار و هاساخته در هر جای کشتزار بخلائید .  
در ۲۲ تشرین ثانی سیروس سمیت نقشه خندقی که در طرف غربی پشته منظره  
وسیعیه کندن آن تصور شده است حاضر نمود . در انطرف چون سنگستان موجود بود



- ( ۲۲۹ ) -

باز به نیتروغلیسرین مرا جمع کردند . بعد از پانزده روز سعی و کوشش يك جر بسیار  
 کثاده مطلوب موافق باز گردید ، و از تالاب غمرات آب درین جر جاری گردانیده تا  
 به نهر مری جوی جاری بعمل آوردند . نام این جر را نیز ( جوی غلیسرین ) نهادند .  
 دوسه روز دیگر نیز بساختن پل متحرک آن کوشش ورزیده در پانزدهم ماه کا  
 نون تمام کارهای جزیره ساختن پشته منظره وسیعه با تمام رسید و بنا بر تصویری که مهندس  
 کرده بود چار طرف پشته منظره وسیعه با آب و پلهای متحرک محاط آمد .  
 در ماه کانون اول هوا خیلی گرم گردید . ولی مهاجران بازم از کار و عمل فارغ نه  
 نشتند . به ساختن مرغانه و کبوتر خانه ها آغاز نهادند .

جای مرغانه و کبوتر خانه را در جهت جنوب شرقی تالاب انتخاب کردند . بقدر  
 نیم جریب زمین را بیک دیوار چوبی خار بستی جدا کرده در میان آن چند عدد مرغ  
 غلج و کبوتر خانه بنا کردند .

در مرغانه ها از نوع کلنگ ، و مرغ آبی ، و قاز يك يك جفت گذاشتند که آنها را نیز  
 با قروف و ناب به بسیار سهولت بواسطه دامها و تلتک ها گرفتار آوردند . کبوترها را  
 نیز از میان شکافهای سنگلاخهای کنار مری بدام آورده در کم مدت در کبوتر خانه ها  
 آنها را آموخته کردند .

نیة منظره وسیعه از وقتیکه بحالت جزیره تحویل نموده زولانه را از پای زوب برآ  
 وردند . بوزینه به افتدیان خود يك رابطه و دوستی عجیبی رسانیده که هیچ خیال جدائی  
 و کربختن را ندارد .

در اول ماه کانون ثانی يك واقعه عجیبی ظهور نمود : در حالتیکه مهندس ، وزه ده  
 نون ، و بانقروف و هاریر در غمرانیتهاوز مشغول به بعضی کارها بودند و ناب ، و زوب ،  
 و نوب در جزیره منظره وسیعه گردش میکردند . دفعته صدا های ناب و نوب بیک  
 ولوله شدیدی بگوش مهاجران برخورد . مهندس و رفقا بجا یکی برآمدند . دیدند که  
 يك دو حیوان بسیار خوش شکل و ظریف جا بکدوی که به بزرگی يك خری بزرگ

می آمدند با سطر ف و آن طرف بد ویدن بودند و ناب و توپ و زوب در بی آنها افتاده  
 « بگیرید ! بگیرید ! » گفته فریاد و ولوله میکردند مگر اینجها آنها در وقتیکه بل نهر مسا  
 سی بند بوده داخل جزیره نظره وسیع کرده اند و چون پلهها بر داشته شده در جزیره  
 اسیر گشته باقی مانده اند . اینجها از اسپ خورد تر ، و از خر بزرگتر متناسب الوجود  
 و خیلی چست و چالاک چار یابانی بودند . هاربر بمجردیکه آنها را دید گفت که :

— اینها اوناغاست ! اوناغا !

ناب — خر خواهد بود !

هاربر — فی ناب ! اینها را اوناغا میگویند . اگر چه از جنس خر شعرده میشود  
 ولی نمی بینی که گوشهای اینها از خر کوتاه تر و در جته و تنه بزرگتر و توانا تر هستند .  
 یا تقروف — هر چه که هست باشد . برای ما بسیار لازم و کار آمدنی میباشد . تو قف

لازم نیست بگیریم بدویم چونکه برای کشیدن عرابه ما را بسیار بکار است .

ناب و یا تقروف دو دیده یک دور یسمان آوردند . و از آن گندی ساخته بعد از بسیار تک  
 و تازیکی از آنها را گرفتار آوردند . پایها و گردن آنرا بسته در دایره که برای مرغان  
 نجبه ها و کبوتر خانه ها ساخته بودند در یک گوشه میخ کردند . ماده آن بعد از کمی خود  
 بخود داخل دایره کرده در پهلوی تر خود بایستاد آنرا نیز با سانی ریسمان بند کرد  
 ده از دست و پا بیخها بسته کردند .

• مهاجران چند روز متصل بساختن و هموار کردن راه سرك مانند حوضه بالون  
 کوشش ورزیدند . از حد بل مرسی تا بحوضه مذکور بقدر سه میل مسافه . وجود است  
 سنگ ها و درختها شیک پس کردن و زدن آنها لازم دیده میشد بر طرف کرده چنبر  
 رها و بلندها را بقدر ضرورت هموار و برابر ساخته بر کوتاه ترین راه های سرك مکمل  
 بوجود آوردند .

چند روز دیگر نیز بساختن گادی بازگشی بسیار سبک و محکمی مشغول گشتند .  
 بمهارت نجاری یا تقروف و مدد سانی رفقا آنهاهم بحسن صورت انجام یافت . مانند کار



ساختن جوت و لجام و دیگر اسباب عرابه که آنرا نیز بیک طور سردستی و کار گذرانی  
با تقرووف و مهندس بدوسه روز حاضر کردند.

در ظرف این چند روز هاربر و ناب از تیهار و تربیه اوناغها یعنی کوره خرها نیز فا  
رغ نه نشسته حیوانات مذکور را بخوبی رام و آموخته گردانیدند. در پنجم ماه کا  
نون ثانی کوره خرهارا بعرا به بستند. در اول امر زانند آنها خلی، شکل شد ولی  
عناد با تقرووف و قچین نواختن یا تقرووف رفته رفته کوره خرهارا مجبوراً برآورد. بعد  
بعد از آنکه یکچند بار در زمین های صاف بسته، نظره وسیع با سطر ف و آن طرف دوا  
نیدند با تقرووف لجام آنها را گرفته. و مهندس وزه ده نون و هاربر در عرابه نشسته  
و ناب کوره خرهارا قچین زده راه حوضه بالوزا اگر قند و در کم مدتی بیواقمه و حادنه  
بجوضه مذکور واصل شدند بالوزا با جمله لوازمات آن در عرابه بار کردند. و تا زیر  
دیوار غرا نیتهاوز رسانیدند. و قتیکه مهاجران بغرا نیتهاوز رسیدند شب شده بود.  
با تقرووف اوناغهارا از عرابه باز کرده و بجای شان بسته کرد، و آب و علف و تیهار آن  
را بجا آورده بغرا نیتهاوز آمد.

با تقرووف هنگامیکه در اوتاق خود درآمد بر خوابگاه خود دراز کشید. چنان  
(اوخ!) دور و درازی بر آورده عکس صدای آن در میان سنگهای غرا نیتهاوز  
بدر دوسه دقیقه طنین انداز گردید.

### — باب هشتم —

#### == فهرست ==

- ساختن کالا — ساختن یابوش — ساختن باروت — کشت کاری —  
شکار ماهی — خرمن تخم سنگ پشت — ترقی کردن ژوپ —  
شکار گوسفند و بز کوهی — نباتات و معادن نویدا —  
یاد آوری وطن .

هفته اول کانون ثانی را بدوختن و بریدن لباسهای خود حصر کردند. قماش

سان بالونرا از همدیگر باز کردند و آنرا تخته نخته ساخته در اول امر با جوهر اشقار و  
یوتاس پوست موم جامه کی آنرا برداشتند . بعد از آن آب بسیاری گرم کرده با سابون  
آنرا بصورت مکملی شسته مانند تخم مرغ سفید کردند . بعد از خشک شدن آنرا با شکر  
و جاکتیا ، و پیراهنها و جرابها حتی پوشهای نهالین ، و متکا ، و لحاف نیز بریدند .  
و آنها را با سبزه های خشکیده در یابی پر کرده بر تختهای خواب خود انداختند  
و لباسهای پاکسفید خود را پوشیده ، و شکرهای عظیمی بدرگه خالی کار ساز دادند  
استراحت کردند .

مهاجران از پوست ماهی فوق بوت های بسیار محکم و متین کار آمدنی که از زینت  
عاری بود ولی راه رفتن به آن خیلی آسان و راحت مینمود نیز ساختند .

گرمیهای بسیار شدید جزیره لینقولن نیز آغاز نمود . در زیر درختهای مهم پوست  
جنگل برکنار نهر مرسی شکار خیلی خوش و لذت آوری بعمل میآمد . فلنگ زده  
ده تون هیچ تیرش بخطا نرفت ها ربرو یا تقرووف نیز خیلی در نشان زدن مهارت پیدا  
کرده اند . مهندس اگر چه شکار انداز بسیار ماهرست ولی به شکار مشغول نمیشود  
چونکه بدیگر تصورات مشغولست .

سیروس سمیت به این فکر افتاده که یک چیزی بجای باروت بسازد چونکه کفایت  
کردن باروت یافته کی خود شازرا میداند . بسببی که معدن اسرب در جزیره بست  
مهندس از دانه آهن کله و ساچه ساختن را تصور کرده . ولی برای باروت همساز  
موجود است که ساختن آنرا مهندس آسان میداند . اما با وجود آن هم چون ساختن  
باروت بسیار وقت و احتیاط میخواهد . مهندس خواست که جسم دیگری بعمل آرد  
تا بجای باروت قائم گردد ، و هم کار آسانتر شود ، و هم قوت آن از باروت بیشتر باشد .  
یا تقرووف پرسید که :

— بموض باروت چه چیز را استعمال خواهیم کرد ؟

— پیرو سیل .



- ( ۲۳۳ ) -

— پیروقسیل چه چیز است ؟

— باروت پنبه .

— باروت پنبه باید که از پنبه ساخته شود ، پنبه کجاست ؟

— فی یانقرو فی ! باروت پنبه از پنبه ساخته نمیشود . بلکه از جسمیکه آنرا سلولوز میگویند ساخته میشود که این جسم نیز در جزیره ما بسیار است .

— سلولوز چیست .

— سلولوز تارهای غبار مانند است که بر لیفهای اولئی پوستهای نباتات موجود است .

و چون این تارهای غباری در پوست بوته پنبه بیشتر است از آنسبب اکثر آنرا جمع می کنند . اما در جزیره ما اگر چه پنبه نیست ولی دیگر نباتاتی که این مواد را در اندازه بسیار است . حتی درخت بیلسان نیز در اینجا موجود است که مواد سلولوز بر آن بسیار است .

— بسیار اعلا ، باروت سازی را بنا کنیم .

مهندس رفقای خود را بجمع کردن لیفهای درخت بیلسان امر نمود . رفقای نیز بسیار شاخهای نبات مذکور را آوردند ، و تارهای غباری لیفهای اولئی اینها را جدا ساختند . حالا این سلولوزها را پیروقسیل ساختن لازم است که آنهم موقوف بر تدا و تک کردن جوهر حامض آزوتست . و چون حامض کبریت نام جوهر را مهندس پیش ازین برای نیتروغلیسرین حاضر کرده بود و حالا مقدار کافی از آن جوهر بدست دارند و شوره خالص نیز بسیار است لهذا جوهر حامض کبریت را با شوره معامله کیمیوی به داده جوهر حامض آزوت که مطلوب است بعمل آورده شد . بعد از حاضر شدن حامض آزوت سلولوزها را در حامض مذکور بقدر یکشنبه روز بخوابانیدند . و بعد از آن کشیده و آب شسته خشک کردند که باینصورت پیروقسیل بوجود آمده حاضر گردید . این قسم باروت از باروت عادی بشدت وقوت بار بار افزونتر است . و هم در رطوبت خراب نمیشود ، و هم تفنگ را چرک نمیکند دودش نیز خیلی کم و رنگ آنهم سفید است . اما غائی که دارد وقوت و شدت فوق العاده اوست که باینسبب هر گاه یکقدری از درجه لازمی

— ( ۲۳۴ ) —

آن بیشتر گردد تفنگ را از هم می کفاند . برای دفع این علت دقت و احتیاط را پیش  
گرفتن لازمست . اینست که باینصورت خیلی باروت . مهاجران را بدست آمد .

بقدر دو جریب زمین را از تپه منظره وسیعه جدا ساخته بخوبی شدیدار کردند ،  
و دیگر طرفهای آن را برای چراگاه بحالت چمنزار گذاشتند . سرکهها و راهها منتظم و کرد  
بست های گلکاری نیز در جاهای مناسب تپه منظره وسیعه بوجود آوردند . در زمین  
شدیدار شده خویش که غیر از کشتزار کنند . مست انواع نباتات سبز کاری مانند سبزی پالک ،  
و پنیرک ، و سیب زمینی و غیر هم که هزار بر آنها از جنگل فاروست و دامنه کوه فراظن  
بحالت بیابانی و خود روی یافته جمع کرده بود کاشتند ، و آنها را تریبه و پرورش کرده  
محصولات خوبی از آن حاصل آمد در کرد بستهای گلکاری نیز انواع تخمهای گلکاری  
خود روی بیابانی را کاشته بعد از تریبه و پرورش خیلی گلکاری باغی بعمل آمد .  
سرکهها نیز رفته رفته بسبب گردش و مرور عرابه پخته و محکم گردید . و الحاصل بسته جزیره  
منظره وسیعه حالت زمینهای متعددی را پیدا کرد . در یکطرف کرد بستهای گلکاری  
یک صفت هشت رخ و بر سر آن یک چبری بسیار منتظم خوش هندسه نیز برای تزیین  
خود بنا کردند .

در کرک دامها ، و تلکهای که یا قروف در بیرون جزیره منظره وسیعه ساخته  
همیشه ، خرگوش ، و آهو ، و دیگر جانوران گرفتار می آمد . که از آنها یک یک زو  
ماده آنرا برای پرورش و چوچه گیری نگاه میداشتند . و غیر از این بادامهای اختراع  
کرده کی یا قروف از تالاب ماهیگیری نیز میگردند .

مهاجران یک روزی برای سیروس باحت بطرف دماغه ماندبول رفته بودند .  
در آنجا در میان ریگها بسیاری از تخم کاسه پست یافتند . کاسه پستهای دریایی چون از  
حیوانات بزرگ میباشد از آن و تخمهای آنها نیز خیلی بزرگ و بسیار لذیذ و مغذی  
میشود . کاسه پستها انجاریا کو یاری تخم دادن ، و چوچه کشیدن خودشان یک دار الو  
لاده قرار داده اند که هزاران تخم در آنجا دیده میشود . زیرا یک سنگ پست در یکسال بقدر



دو صد و بیست دانه تخم مینهد که از بحساب مهاجران در هر وقتی که دل شان بخواهد  
ازین دارالولاده تخم برداشته میتوانند .

مهاجران بقدر لزوم تخم سنگ پشت را با يك دو عدد خود سنگ پشت جمع و  
شکار کرده عودت نمودند . ژوب در یروزها بقدر يك پیشخدمت بسیار مکملی در کار  
و خدمت ترقی ورزید ، بوزینه رفته رفته بکار و خدمت ونان و نعمت افندیان خویش  
مجت و آموخته کی پیدا میکنند . برای ژوب از قماش بالون يك جاکت و پانتالون سفید  
نیز ساختند که بوزینه از جیبهای این لباس خود بسیار سرور و ممنون گردید . همیشه  
دستهای خود را در جیبهای خود گذاشته بدانصورت راه میرفت . علی الخصوص که  
جیبهای او را از بادام جنگلی نیز پر میساختند . هر گاه کسی بجیبش دست دراز کند از بیم  
آنکه مباداجیبش را بگیرند خیلی بد میبرد . تاب ژوب را بکارهای مطبخ نیز آشنا و  
ماهر گردانید . در مابین تاب و ژوب الفت و محبت خالصانه پیدا شده که ژوب بنابر همان  
محبت و وداد هر چیزی که از تاب می پند و میشنود بزودی می آموزد و اجرا میکند . علی  
الخصوص يك روزی بود که ژوب سفره طعام را بمحاضر کردن آغاز نهاد . مهاجران  
از مشاهده احوالت ژوب بسیار سرور گردیدند . ژوب آنقدر بمهارت و درستی طبخها ،  
و کاهها را میبرد از دو میگذارد که از افندیان خود صد ها آفرین میشوند . در انشای طعام  
خوردن با تقرووف میگوید :

- ژوب ، گوشت بیار .

بوزینه همان مطبخ دویده از پیش تاب در بشقاب گوشت گرفته میآورد .

- ژوب ، یکقدری شور بیار .

بوزینه باز مطبخ دویده کاسه شور بار میآورد .

- ژوب ، يك بشقاب خالی بیار .

بوزینه همان بشقاب را گرفته و بد سهالی که در کمرش آویزانست پاك کرده میگذارد .  
و الحاصل ژوب بسیار خند و تیکار کار گذار جالاکي بر آمد آرزوی فرار کردن نیز

— ( ۲۳۶ ) —

یکم از دلش بر آمد . بمهاجران یک محبت و اخلاص عجیبی بهم رسانیده در جنگ  
با ایشان یکجا می رود . و عصا چوب کلفتی که با تفر و ف برای او ساخته بر شانه خود کرده  
خیلی بنواز و غروری بر او می رود . هر گاه عرابه از راه بر آید و یاد جانی بند نماید  
های قوی خود آنرا تپله داده بر او می آورد . بر شاخه های بسیار بلند در خندان یکم آن  
بر آمده میوه . یا از آشیانه های مرغان تخم ها را جمع کرده و جیبهای خود را پر ساخته  
فر می آید .

در آخر ماه کانون ثانی به بعضی کارهای مهم دیگر نیز آغاز کردند . اول از خدیاب  
جوی غلیسرین نابدانته کوه فرا تعلقن یک سرک خوشنمای دیگر کشیدند چند روز متبدا  
در بن راه کار کردند . بعد از آن در دامنه کوه برای پرور آیدن حیوانات پشم دار  
مانند بز و کوسفند کوهی که گرفتار آوردن آنها را مهندس تصور کرده ساختن آغیل  
را بنا کردند . برای این آغیل در دامنه جنوبی کوه فرا تعلقن یک چنزار وسیع خوش  
هو او با فضائی را انتخاب کردند . این چنزار خیلی لطیف و دلکش است . موقعیست  
یکان در خندان خوشنمایند . آن وجود است یک جوی کوچک آبی نیز از نهر (قریق روز)  
جدا گشته از میان این چنزار گذر کرده پس به نهر مذکور می آمیزد . کار آنها کشیدن  
یک دیوار چوبی خار بستی محکم است که بر اطراف این چنزار ساخته شود . مهندس  
قش دیواری را که کشیده میشود بر زمین خط کشید . چوبهایی که برای دیوار لازم  
بود بریدند . و بر خطی که مهندس رسم کرده بود چوبها را با فاصله ده ده قدم خلاصه  
و مابین یک چوب بر انداخته اگر چوب شاخه های برگ دار یا خار را با هم دیگر بسته در ظرف  
پنج شش روز یک دیوار محکم و کملی که به بلندی یک قدم آدم بود بر پا کردند . در  
یک طرف آغیل مذکور یک دروازه مضبوط چوبی نیز ساختند . در داخل این دیوار  
چابچا چیزهای سر پوشیده بچیده زمستانی نیز بوجود آوردند . همه این کارها بقدر سه  
هفته دوام ورزید . در ظرف این مدت مهاجران صبح وقت در عرابه نشسته بر سرک  
هو اداری که بر کنار نهر قریق روز کشیدند اند در زیر درختان سایه دار می آمدند



و تا بشام کار کرده باز بغرا نیتها وز برمی کشند تا آنکه آغل بسیار مکمل و محکمی  
 بوجود آمد .

حالا کار بر شکار کوسفندان و بزهای کوهی ماند . کله های کوسفندان بر موی را  
 در دامنه های کوه بسیار بارها دیده بودند . مهندس برای گرفتار آوردن آنها نیز  
 یک تصور بسیار خوبی کرده در ۲۵ ماه شباط بنا بر تیب نقشه . مهندس هاربر وزه ده تون  
 بر او ناغله سوار گشته و توپ و زوب با آنها رفیق شده در پی یک کله بز را که از کوسفندان  
 افتادند و رفتای دیگر ازین طرف و آن طرف دسته های چراغ چوب را بدست گرفته و ما  
 نزد مشعله ها آنها را در داده کوسفندان مذکور را از بر آمدن کوه مانع میشدند تا آنکه  
 آهسته آهسته آنها را بر آغل برابر کردند . بعد از آن مهاجران و توپ و زوب بیک  
 وضع مناسبی بر اطراف و پی کله منقسم شده رفته رفته دایره فرار آنها را تنگ میکرد  
 دند و چون نزدیک دروازه آغل رسیدند بیکباره کی با مشعله ها و صداهای تفنگ ها ،  
 و فریادها و فغانها بر کله هجوم بردند . کله کوسفند ازین هنگامه و ولوله رم خورده بد  
 و بدن آغاز نهادند . بقدر دوصد حیوانیکه در کله موجود بودند تار و مار گردیده هر  
 یک بیکطرفی گریختند اما مهاجران چالاک و کوشش و زبیده بقدر سی دانه از آنها را از کله  
 جدا کرده و از هر طرف رام را بر آنها بریده جبراً بدر و از آغل سر راست توانستند .  
 حیوانات مذکوره نیز آنجا را رام نجاتی برای خودشان بنداشته در آمدند و باینصورت  
 گرفتار دام آغل گردیدند .

در حیوانات اکثر شان ماده و کم تر شان نر بود و غیر از کوسفند بز کوهی نیز  
 موجود بود . اگر چه بسیار زحمت کشیدند ، و خیلی مانده شدند اما مکافات زحمت خود  
 رام یافتند . دروازه آغل را محکم بند نمودند بغرا نیتها وز عودت کردند . آنشب  
 را یکبال استراحت و ممنونیت بسر آورده علی الصباح در عرابه نشسته به آغل آمدند .  
 دیدند که کوسفندان اگر چه برای بر آمدن از آغل و بر جهیدن از دیوارها بسیار سعی  
 و کوشش کرده اند ولی به بر آمدن کامیاب نشده اند . چند روز متتاداً با لفت دادن

وانسیت پیدا کردن حیوانات مذکور کوشیدند. تا آنکه بعضی از آنها را بیکدیگر رجح  
رام توانستند که به رام شدن دیگران نیز امید واری شان پیدا شد.

مهاجران بیکار نشستن را برای خودشان یکمذابی میشمارند. بعد از آنکه سرک  
رام حوضه بالون و سرک رام آغل را بخوبی پخته کاری و انتظام دادند یک سرک دیگری  
نیز بجهت غربی تا بحوضه نهر آبشار نیز بر آوردند و چند روز را متصل در سنگار بسر آوردند  
که این سرک از سرک آغل و سرک بالون بیشتر بزرگت بسوز رسید در جزیره لینگولن جای  
نامعلومی باقی نمانده که مهاجران برای کشف آن مجبور باشند. تنها پشته برآزنی و بلخ  
کوتاه درخت شبه جزیره ما را است که در مابین جبهه زار تا دورن، و جنگل فاروست  
واقعه شده است زه دهون این پشته را از بعضی علامات آن بخوبی میدانند که در آن بسیار  
حیوانات درنده وحشی خواهد بود. از آن و حرص شکارش روز بروز برای رفیق  
آنجا افزونی میگردد ولی منتظر فرصت میباشد.

کار کشتکاری شان نیز بومافیوم در تر قیست مزرعه کنندم شان سبز و خرم ایستاده  
مزرعه سبزی و ترکاری شان نیز بکمال خرمیست.

در آخرهای موسم تابستان مرغان مرغایچه ها و کبوتران کبوتر خانه ها کثرت و  
تنوع پیدا کرد. مطبخ ناب هیچ روزی نیست که از طعمایچه های گوناگون لذتبخش خالی نماند.  
اینست که بدینصورت مهاجران فلاکتزده جزیره لینگولن بهر چیزیکه رخ آوردند  
و کوشش ورزیدند مظهر عنایت ربانی گردیده. موفق و کامیاب آمدند. و بنا بر ضرب  
المثل مشهوری که گفته شده «یاک بدیگر معاونت کنیدا تا که خدا نیز پشیمان کند»  
این آدمان دلاور باغبیرت و کوشش نیز اولایا بیکدیگر معاونت میکنند. و بعد از آن مظهر  
عنایت ربانی میشوند.

در روزهای گرمی بوقت شهادت پیش باغچه گل کاری خود شان آمده بر سر صفا در  
زیر چپری خود در عالم مهتاب می نشینند. شیرین شیرین صحبتها میکنند. در انشای  
مصاحبت و طن خود شان را بخاطرمیاورند. هر کس اقربا و تعلقات خود را بخاطر



— ( ۲۳۹ ) —

آورده اشکری حسرت میشوند . گاهی نتیجه محاربه جنوبی و شمالی را که تا تمام گذاشته آمده اندمی اندیشند . زه ده تون برای رسیدن يك نسخه نیوراکه را در بوقت خیلی حسرتکش میباشد چو آنکه یازده ماه تمامست که از همه دنیا جدا افتاده اند و بجز از روی همدیگر خودشان روی دیگر هیچ انسانیرانندیده اند .

سپروس سمیت وقتیکه رفقایه مکالمه و صاحبه مشغول میشوند خاموش و ساکت میباشد . و تنهار نکته های هار بر و لطیفه های با تقرو ف يك تسمی میکند زیرا مهندس هم وقت خود راه اندیشه و فکر پیدا کردن اسرار عجیبه و ضریبه که در جزیره گاه گاه به ظهور آمده مصروف میدارد .

— ﴿ باب نهم ﴾ —

﴿ فهرست ﴾

بد شدن هوا — ساختن ماشین با لاشدن و پایان آمدن — ساختن

شیشه — پرورش گوسفند و بز — بزرگ شدن گله — يك

سوال مخبر — خط ترتیب جزیره لیتقون — تکلیف با تقرو ف

در هفته اول ماه مارت هوا تبدیل و وزید . در هوا الکتریك بسیاری موجود گردید . مهاجران دانستند که طوفان هوایی ظهور خواهد نمود لهذا لوازم احتیاط را از دست ندادند . بعد از کمی باد بسیار شدیدی بارعد و برق بوزیدن و غرییدن و لعه پاشی آمد . باران بسیار شدیدی باریدن گرفت . مهاجران به بستن نخچه ها و دروازه های خراپتهاوز عبورگشتند . رفته رفته شدت رعد و برق بیشتری گرفت . باران نیز به جاله تحویل یافت . با تقرو ف چون باریدن این جاله مد هشی را که به بزرگی تخم کبوتر بود بدید کشتزار گندم را اندیشیده خیلی غمگین گردید . لهذا موم جامه بزرگ باقی مانده بالون را با ریسمانهای آن بدوش کرده بجهدی تمام از خراپتهاوز فرو آمد . ناب و هار بر نیز لوازمی کردند تا آنکه دوان دوان به پیش کشتزار گندم برسیدند . گفتند مهاخوشه های سبز سبز تازه را آورده بودند . موم جامه را بر روی آنها از سردیوار خار بستی که بر

— ( ۲۴۰ ) —

اطراف آن کشیده بودند در کشیدن که باینصورت کندم هار از آسیب جاله وار هایدند  
اگر چه بخوبی تر شدند و بسیار زحمت کشیدند ولی بمطلوب خود هم واصل شدند .  
این هواهای طوفانی تمام هشت روز دوام نمود در عدها و بر قها از غرش و در خشنده  
کی هیچ وانه استاد . حتی چندبار صاعقه های بسیار مدش نیز افتاد یکبار صاعقه بر  
سردر خنهای بلند کنار تالاب غرافت نیز بیفتاد .

تا بوقتیکه هواهای بد دوام ورزید . مهاجران نیز در درون غرائها و ز به تکمیل کردن  
بعضی نواقصات خود دوام نمودند . يك الناری مکملی برای کذاشتن اسلحه خود  
ساختند که به اسلحه شان بواسطه این دولاب بکمال خوبی و پاکیزگی نگهانی شد . مهندس  
يك اسباب خراطی نیز ساخت که بواسطه آن برای کالای خود شان دو که های بسیاری  
ساختند زیرا از بی دکه کی بسیار به سنگ آمده بودند . برای ژوب نیز يك اوتاق  
جدا گانه مخصوصی ساختند . والحاصل در بیرون مرا تقدیر که صداهای رعد و برق  
حکمر ما میبود در درون غرائتها و ز نیز صداهای از و تیشه ورنده و کج خراطی  
دوام میورزید .

ژوب نیز روز بروز در کار و خدمت ، و پیشه و صنعت در ترقی بود . باقر و  
ناب را مخاطب کرده میگفت .

— ژوب بسیار خوش من می آید . چقدر بخوبی و درستی کار میکند . هیچ زرد  
و سرکشی هم ندارد آیا همچنین نیست ناب ؟

— بلی اول شاگرد من بود ولی حالا در هر کار با من برابر است .

— نی بیک چیز از تو هم بهتر است . چونکه تو بسیار یاوه گوئی میکنی ولی او کاری  
کند و سخن نمیگوید .

حقیقتاً که ژوب هر کار را بخوبی اجر میکند . کالای مهاجران را پاک کرده بدرستی  
قات میکند سیدهای کباب را چرخ میدهد . خانه را جاروب و صفائی میدهد . سفره  
را حاضر میسازد . در وقت نان خوردن بشقابهای طعام را میبرد و میگذارد . چوب



هارا بدستی میچینند . بر سر اینهمه پایهای یا ترفوف را نیز در وقت خواب چایی میکنند .  
 حال صحت . مهاجران نیز بکمال خوبی و شندرستیست . هوای جزیره لینگو این بسیار  
 صاف و از هرگونه عوارض آزاده است خوردنیهای خیلی مغذی و خوبی میخورند .  
 ریاضت بدنیشان نیز بسیار است پس جسان به صحت و شندرستی نباشند .

در نیم ماه مارت طوفان هوایی بر طرف گردید ولی ابرها هنوز جو سهارا تیرم  
 داشته بود . درین اثنا ماده اوناغاهایک چوچه زائید . در میان کوسفندان نیز بسیار  
 بره ها تولد یافت . شیر و ماست و پنیر و روغن مسکه و امثال آنها بر مهاجران کثرت  
 پیدا کرد . گوشت بره های تازه بالاتر .

یک روزی بود که یا ترفوف مهندس را گفت :

— شبایک وقتی گفته بودید که یک ماشینی خواهیم ساخت که بواسطه آن ماشین از عذاب  
 بر آمدن و فر آمدن زینه رهایی خواهیم یافت . آیا آن ماشین را فراموش کردید یا آنکه  
 از ساختن آن صرف نظر کردید ؟

— ساختن آن آسانست . اما شما آیا آنرا بسیار ضروری و لازم میدانید ؟

— البته لازم میدانم . چونکه هرگاه چاره آسان برای بر آمدن و فر آمدن غرانیتهاوز  
 در دست داشته باشیم بر آمدن بر اینقدر زینتهای دور و دراز و زحمت کشیدن چه معنی دارد .

— بسیار خوب یا ترفوف ، چونستو آرزو میکنی ما هم بکار آغاز میکنیم .

روز دیگر مهندس بکار ساختن ماشین بر آمدن و فر آمدن آستین همت بر زد .  
 اولاً جو بیجه گک آبی را که در غرانیتهاوز آورده بودند بقدر نیم گری دیگر چقور تر کردند  
 و بحر ای آبی را که از غرانیتهاوز برای آب این جو بیجه سوراخ کرده بودند فراختر  
 کرده بقدر یک ناوه آسیا آب را در جوی داخل غرانیتهاوز جاری ساختند . و آب جو  
 را در جاهیکه با آخر غرانیتهاوز موجود است بصورت آبشار روان کردند . اینکار  
 چون تمام شد مهندس از تخته چوبی که بر وانه داره مضبوطی ساخته بر دهن چاه  
 ربط نمود که این چرخ را نیز بر چهار چوب دارمانندی استوار ساخت بصورتیکه شدت

آب آبشار بکمال سهولت و آسانی چرخ مذکور را بواسطه پروانه هابسرعت و تیزی بدور می آورد . یکسر محور این چرخ پروانه دار را از دروازه غرا نیتهاوز بیرون بر آورد . یک ریسمان محکم زینه را باز کرده و یک تخته متینی که یک آدم بلکه دو آدم بر آن نشسته بتواند مانند پله تراز و پله ریسمان کوتاه محکم بیک نوک ریسمان کلفت به بست . نوک دیگر ریسمان را به محوری که از دروازه بیرون بر آورده بود بط نمود . وقتیکه قوت آب چرخ را بدور می آورد محور نیز بدور افتاده ریسمان را بالا میکشید و هر چیزیکه در تخته نشسته باشد بکمال آسانی بر می آمد . و یک حرکت دیگری نیز برای محور ساخت که در وقت فرو آمدن به آهسته گی و تند بیج فرو آید که بانصورت ماشین صعود و نزول حاضر و آماده گردید . در هفدهم ماه مارت اول بار ماشین بکار افتاد . مهاجران به بسیار آسانی و سهولت خودشان را و اسباب خودشان را بالا و پایین کردن گرفتند . ازین اصول نوازمه زیاده تر توپ نمون و مسرور گردید . زیرا توپ مانند زوب در فن بالا بر آمدن بر پله های زینه مهارت ندارد . علی الاکثر بر پشت زوب یا ر شانه ناب بالا و پایین میشد ولی حالا بواسطه ماشین مذکور بکمال راحت و سهولت میبراید .

مهندس بعد از ساختن ماشین صعود و نزول ساختن شیشه سازی را بنا نهاد . چونکه برای پنجره های غرا نیتهاوز شیشه بسیار ضروری مینمود . لهذا در بیست و هشتم ماه مارت داش کلالی را سر از نو آتش دادند . و بدرجه نیکه هر چیز را در آن آب و مذاب بتوانند گرم کردند . صد حصه ریگ ، سی و پنج حصه تباشیر ، چهل حصه کربنیت سودا ، دو حصه خاکه زغال را با هم آمیخته در بوتۀ بزرگ گلی که مخصوص برای این کار ساخته بودند بر میختند . بقوت حرارت اجزای مذکور باهم دیگر آب و مذاب شده بقوام یک معجون در آمد . مهندس یک عصای آهنین در از میان خالی باریکی که پیش ازین برای همین کار حاضر و آماده ساخته بود در میان بوتۀ معجون مذکور فرو برد بکف درای از آنرا بر نوک عصای مذکور برداشت و آنرا بر روی لوحه آهنین گرمی که برای کار شیشه سازی از پیش در داش حاضر شده بود در داده تا شکل مطلوبی که مهندس میخواست



— ( ۲۴۳ ) —

پیدا کرد . بعد از آن عصای میان خالی مذکور را به هار بر داده گفت که :

— درین عصا هر انقدر که نفست کار میکنند میدن گیر .

هار بر لوله آهنین را بدهن گرفته بشدت تمام دمیدن گرفت . معجون مذکور نیز  
آما سیده میرفت و باز معجون مذکور مهیندس بران علاوه میکرد ، و هار بر بد میدن  
دولم میوزید تا آنکه بقدریک هند وانه کردید . مهیندس عصارا از دست هار بر گرفته  
با سطر و آنطرف بجزخ دادن آغاز نهاد تا آنکه معجون مذکور شکل اسطوانه را پیدا  
کرد . دو نوك این اسطوانه مخروطی بود که هر دو نوك آن را بایک کارد با آب تر شده  
بر بند و اسطوانه مذکور را بر لوحه آهنین گرم شده گذاشته با همان کارد از میان یازده  
کردند . و لوحه مذکور را گرم کرده با لوله آهنین گرم شد چنانچه خمیر را برای آس  
پزانه هموار میسازند . معجون مذکور را بر لوحه آهنین سطح و هموار نمودند . بعد از  
سرد شدن و هموار گشتن لوحه های بلوری بسیار مکملی بوجود آمد . برای بجزخ و در  
وازه و الهاری های غیر اینتهاوز بقدر بخواه لوحه بلوری لازم بود که به بخواه بار همین گونه  
عملیات لوحه های بلورین مذکور را بعمل آورده بغیر اینتهاوز رفتند . و بجزخ های خود  
شانرا همین آینه همزین ساختند . اگر چه این شیشه ها بسیار سفید و منتظم نبودند  
ولی بدرجه که انسان را زیاد و باران و هواهای مخالف محافظه کند و مانع نظاره بیرون  
هم نشود و ضیاء هم بخوبی داخل گردانند بودند که مطلوب مهاجران هم همینقدر راست .  
یک روزی در انشای گشت و کدازی که در جنگل فاروست میگردند بیک درختی  
بر خوردند که ازین درخت نیز فایده کلی برای مهاجران حاصل آمد . این درخت که  
( سبقت زده لوتا ) نام دارد در میان درون شاخهای آنهایک موادی موجود است  
که عیناً خاصیت و رنگ ولذت آرد گندم را دارد . و در همه زبانها ایندرخت را ( درخت  
نن ) میخوانند . مهاجران جای و راه ایندرخت را نشان و علامه کرده بغیر اینتهاوز  
عودت کردند . روز دیگر عرابه دستکی خود را به پیش درخت مذکور آورده از چوبهای  
مذکور بار کردند و بغیر اینتهاوز برده مواد آردی آنرا از میان شاخهای مذکور کشیدند .

- ( ۲۴۴ ) -

از آرد مذکور آشپز ماهر، مانتاب بغیر از نان خشک دوسه رنگ بقلوا و برانه و شیریندها نیز  
بجخته کرده بر سفره طعام شام در پیش روی افتدیان خود بنهاد. اگر چه نان و حلوا  
شیکه ازین آرد بجخته شده بقدر آرد گندم لذت ندارد ولی باز هم از آردیت سرسبز  
نیست. یا ترقوف از خوردن این آرد خیلی ممنون و مسرور شده گفت:

- آیا این یک را باور نکنیم. و سیوسیروس که خدا برای قضا زده کن فلاکت برسد  
جزیره های مخصوصی خلق فرموده باشد؟

- مقصدت را ندانم یا ترقوف!

- من چنان میگویم و اعتقاد میکنم که خداوند ما را برای بندگن خود بعضی جزیره  
های مخصوصی خلق فرموده که هر گاه بعضی بندگان فلاکت زده خود را در آنجا بپندارند  
هر چیزی که بکارشان باشد در آنجا بیابد.

- بلکه همین باشد.

- (بلکه) نمیخواهد! جزیره لینگولن برای اینسخن من شاهد عادلست.

اینست که باینصورت هر کار. مهاجران در جزیره لینگولن بخوبی سرانجام میکردند.  
اگر چه از وطن خود بیگ صورت بسیار فلاکت انگیزی دور گردیده اند ولی جزیره  
لینگولن را وطن ثانی برای خود شمرده یک محبت صمیمی بآن پیدا کرده اند  
با وجود آنهم باز وطن یک چیز است که آرزوی آن گاهی از دل انسان بیرون نمیراید.  
لهذا اگر امروز یک واپوری از پیش جزیره بگذرد ما لحظه به ترک کردن جزیره و  
عودت کردن بوطن خود حاضر میباشند. و هم ازین یک ترس و اندیشه دارند که بیا  
یک نتیجه و خجسته ظهور یابد و احوال استراحت شان بیگ فلاکتی منجر نشود.

از وقت ورود شان بجزیره تا بحال یکسال و چیزی بالا می شود. مهاجران هر روز  
بعد از طعام در زیر چتری که در میان باغچه بسته. منظره وسیع ساخته اند جمع می آیند.  
و همیشه از جزیره لینگولن بحثها می کنند. یک روزی بود که باز مهاجران بر منظره  
منظره وسیع گرد آمده از احوالات جزیره لینگولن مباحثه و مصاحبه میکردند.



— ( ۲۴۵ ) —

ژده تون بر سید که :

— موسیوسیروس ! آیا با آلت سکستان که از میان صندوق بر آمده هیچ بکار حد و  
قع و محل جزیره را معین کرده اید یانی ؟  
— نی .

— اگر یکبار بواسطه آن آلت طول و عرض جزیره خود را از روی حقیقت تعیین  
نمایم بدخواهد بود . چه که بواسطه آلت فنی البته صحیحتر و راست تر معلوم کرده خوا  
هم توانست .

یا قروف — ازین چه فایده حاصل خواهد شد ، زیرا این یک معلومست که جزیره  
ما پای نکشیده باشد ، و از جاییکه بود برام افتاده دیگر جا رفته باشد .

— نی یا قروف البته که جزیره پای کشیده نمیتواند و دیگر جا رفته نمیتواند . اما من  
میگویم که مبادا در تعیین طول و عرض اولی ما خطائی پیش نشده باشد .

— مهندس — راست گفתי ژده تون ! من این مسئله را باید از اول می اندیشیدم . اما باز  
هم اگر خطائی پیش شده باشد از پنچ درجه بیشتر نخواهد بود .

ژده تون — که میدانند . بلکه بیکی از زمینهای مسکونه نزدیک باشیم ؟  
مهندس — این را فردا خواهیم دانست .

یا قروف — موسیوسیروس در تعیین خود هیچگاه خطا نکرده است . هرگاه جزیره  
از جای خود حرکت نکرده باشد جزیره خود در ادر همانجائیکه یافته بودیم خواهیم یافت .  
— به بینم .

روز دیگر مهندس طول و عرض جزیره را با آلت سکستان تعیین نمود .  
در تعیین اول چنین یافته بود .

طول غربی از : ۱۵۰ تا ۱۵۵ درجه

عرض جنوبی از : ۳۰ تا ۳۵ درجه

حالا چون با آلت سکستان معین کردند چنین بر آمده .

— ( ۲۴۶ ) —

طول غربی! ۱۵۰ درجه و ۳۰ دقیقه .  
 عرض جنوبی : ۳۴ درجه و ۵۷ دقیقه .  
 پس معلوم شد که مهندس در معلوم کردن طول و عرض جزیره تنها در دقیقه ها  
 فرق کرده اما درجه را هیچ فرق نداده است . زه ده تون گفت :  
 — حال در نقشه اطلسی که بدست داریم نیز یک نظری بیندازیم . به پنجم که برین  
 خط طول و عرض دیگر جزیره نزدیک ماهست یانی !  
 هاربر دویده خریطه را از غرائبها و زیادهها مهندس خریطه را در پیش روی خود  
 باز کرد . بر کارر ابدست گرفته . موقع جزیره را معین نموده . مهندس دفته متحیرانه  
 توقف نموده گفت که :  
 — وای ! درین نقطه بحر محیط یک جزیره در خریطه نوشته شده است .  
 یا تروف — آیا هست ؟  
 زه ده تون — اگر باشد جزیره خود ما خواهد بود .  
 مهندس — نی جزیره ما نیست ! چرا که از جزیره ما دو نیم درجه بطول غربی ،  
 و دو درجه بعرض جنوبی دورتر افتاده است .  
 هاربر — آیا اسم این جزیره را چه نوشته اند ؟  
 — جزیره ( تابور )  
 — آیا از جزایر مسکونه معموره است ؟  
 — نی ، بلکه در نیجه نیز یای انسان هیچ وقت نرسیده .  
 یا تروف — مامیرویم ، درین جزیره قدم بینیم .  
 — آیا ما ؟  
 — البته ما ، یک کشتی بزرگترک بادبان داری که ساختیم ، و کپتانی آنرا نیز من بهمه  
 کر قتم . فتن بجزیره تابور چه چیز است . آیا از نیجا چقدر مسافه دارد ؟  
 — از نیجا تا بجزیره تابور بجهت شمال شرقی ۱۵۰ میل مسافه دارد .



— ( ۲۴۷ ) —

— یکصد و پنجاه میل مسافه چه چیز است هرگاه کشتی خوبی باشد در چهل و هشت ساعت آنسافه را قطع خواهد کرد .  
 زه ده تون — اما ازین رفتن چه فایده ؟ چونکه جزیره خالی ست، و مسکون نیست .  
 بعد ازین مکالمه قرار دادند که یک کشتی بسیار مکمل و خوبی بسازند .

— باب دهم —

— فهرست —

ابتدا کردن بساختن کشتی — حاصل برداشتن از گندم — یافتن نبات  
 بسیار نافع — ماهی بالینه — یاره یاره کردن ماهی بالینه —  
 جهت استعمال دندنا نهایی بالینه — خوشی یا نقروف

با نقروف هرگاه بزرگ چیزی قرار بدهد حکماً آنرا اجرا میکنند . حالادیدن  
 جزیره نابور را قرار داده تانه بیند امکان ندارد . و چون دیدن و رفتن جزیره نابور  
 متوقف بر ساختن کشتیست مطلق بایدکه کشتی ساخته شود .  
 در باب ساختن کشتی مهندس و یا نقروف قراری که داده اند باینصورتست :  
 طول این کشتی ۳۵ قدم باید شود . و عمق آن شش قدم . روی این کشتی سراسر  
 پوشیده باید بود برای فرو آمدن بزرگ کشتی دو دریچه از روی کشتی باز شود زیر این کشتی  
 بر دو اتاق تقسیم باید شود . سه بادبان کوچک و بزرگ برای آن ساخته شود . چونی  
 که کشتی از آن ساخته شود یا از سیاه چوب ، و یا از چوب ارچه باید بود .  
 بعد از قرار دادن باینصورت با نقروف و مهندس بکار کشتی سازی مشغول گشتند .  
 زه ده تون و هار بر نیز بکار شکار سرگرم شدند . ناب از مطبخ هیچ نباید که براید . زوب  
 هم شاگرد ناب است . توب البته که از شکار یان جدا نمیشود .  
 مهندس و یا نقروف در جنگل در آمده در ختھائی که چوب آن برای کشتی بکار بود  
 انتخاب کردند . تخته ها و چوبهای مکملی بر بدند برکنار در مابین شمشینه ها و سنگلاخ یک

جای مناسب را برای کشتی سازی، منتخب کرده بکار آغاز نهادند هشت روز تمام به امر کشتی و تبریزی سرگرم شده بطول سی و پنج قدم استخوان بندی کشتی بمیدان برآمده ولی به اتمام رسیدن آن چنان معلوم میشود که بقدر دو ماه کار خواهد خواست. با تفریق یکدقیقه از سرکار خود دور نمیشود. و میخواهد که یک آن اولتر کشتی به اتمام برسد. اما درین اثنا وقت در و گندم رسید لهدا یا تفریق یک دو روز به ترک کردن کشتی سازی مجبور گردید. در پانزدهم ماه نisan از در و گندم بقدر یک پیش ازین تخمین کرده بودند گندم حاصل آمد. یعنی پنج پیمان که عبارت از شش لک و پنج هزار دانه باشد. باز یک قدری برای احتیاط نگاه داشته باقی آن را بکاشت. که از حساب بدیگر در و چهار هزار پیمان گندم میبردند.

با تفریق کشتزار نو گندم خود را بخوبی و درستی شدیاریار و تربیه کرده و گندم را در آن کاشته و مترسهارا در آن خزانیده پس بر سر کار کشتی سازی خود بیامد. ده نون نیز باهار بر از شکار بیکار نمی نشستند. هر روز به جنگل فاروست رفته از هر گونه شکار بدست می آرند.

یک روزی در انهای کشت و کنار زده ده نون در میان جنگل یک نبات بسیار نافع و مفیدی کشف نمود. در ۳۰ ماه نisan در آخر جنگل فاروست شکار یان گردش داشتند. ده نون یک بوی سبز آشنا بدماغش رسیده بر زمین نظر کرد، و بعضی برگهای نبات را جمع کرده به هار برگفت:

— به بین هار بر، این نبات را میشناسی؟

— هار برگ چند قدم پس ترا زده ده نون بود نبات را گرفته و ماینه کرده گفت:

— این را از کجا پیدا کردید؟

— در اینجا پیدا کردم، و هم بسیار است.

— موسیوزده نون شما به این کشف خود یا تفریق را ناابد منت دار خود کردید.

— مگر این تو تونستی؟



— بلی تو توست . اگر چه از جنس بسیار اعلا نیست ولی بدگفتنی هم نیست .  
— بگو که یا تقروف مسعود و بختیار کردید . لکن همه راه او نمیدهم . برای خود  
بیز چیزی نگاه میداریم .

— موسیو سیله ، من دیگر چیزی فکر کردم یا تقروف راهیج خبر ندیم ، تو توهارا  
از نجایم کنیم ، بعد از آنکه آنرا خشک و میده کردیم بگروز بخبر در یک پیوئی برگر  
ده با تقروف پیشکش کنیم .

— بسیار خوب گفتی هاربر ، بعد از یافت شدن تو تون هیچ آرزوی یا تقروف باقی  
نمانده ده تون سیله و هاربر مقدار و اقری جمع کرده بغرانیتهاوز آمدند ، و بکمال  
دقت آنها را پنهان کردند و تا بوقت خشک شدن و میده کردن آنها همیشه به پنهان کردن ،  
و نشان نه دادن آنرا به یا تقروف کوشش ورزیدند . گویا که یا تقروف ما ، و رگریزی گرفت  
تو تون بوده باشد که اینها در پنهان نمودن تو تونرا از او استقدر احتیاط و دقت می کنند .  
و چون یا تقروف همیشه بکار کشتی سازی خود سرگرم میباشد ، و تاشب نشود بغرانیتهاوز  
نمی آید از او مسئله پنهان کردن تو تون آسان میشد .

در پنجم ماه مایس یک شکار بسیار بزرگی پیش آمد که همه مهاجران برای این شکار  
دست یک کردند . این شکار عبارت از یک ماهی بزرگ « بالینه » بود که چند وز با سطر ف  
در میان دریاه نزدیکهای جزیره در گردش و جولان میبود . معلوم است که ماهیان بالینه  
در تمام حیواناتی که خداوند عظیم الشان در بر و بحر خلق فرموده بزرگترین و جسمترین  
آهست . یک ماهی بالینه بقدر چهل فیل جسامت دارد . مهاجران که بهوس شکار آن  
آزاده اند محض از برای فایده برداشتن از روغن و استخوانهای دندان او است که در همه  
المطراف انجیوا از برای همین دو چیز فایده مند او شکار میکنند . یا تقروف گفت :  
— آه ، اگر این ماهی را بدست آورده میتوانستیم چه قدر نعمت بزرگی میبود ، را  
ستی اینست که از هنگام دیدن این بالینه چشمهایم را آنقدر حرص شکار آن دود آلود سا  
خته که هیچ کار کرده نمیتوانم . زیرا وقتیکه در ملک خود بودم بسیار بارها به شکار بالینه

— ( ۲۵۰ ) —

موجود کشته ام . آه اگر حالا يك كشتی متین و يك ژببقین یعنی تیر بالینه شکار بدستم  
میبود بلا محابا در پی آن می افندم .

زه ده تون — بخدا که منم بسیار آرزوی دیدن تیر اندازی ترا داشتم . چسان با تیر  
وف ! آياشکار بالینه ذوق آور شکاری هست یانی ؟

سیروس — خیلی ذوق آور و شایان تماشا ست اما تهاکه ناک هم هست . چرا که منم  
يك دوبار در كشتی بالینه شکار ان برای تماشا سوار شده ام . اما بسبب بی اسبابی محققست  
که حالا ما بشکار این بالینه کامیاب نخواهیم شد لهذا بهتر آنست که ازین شکار صرف نظر  
کرده بکار خود مشغول گردیم .

زه ده تون — من از دیدن بالینه را درین دریا ها متحیر شدم . چرا که اینها همان  
اکثر در بخرهای محیط شمالی و جنوبی پیدا میشود .

هازبر — فی موسیو سیپله ! دریای محیط هندی از حد افریقای جنوبی تا به جزیره  
زه لاند جدید خرمن بالینه شمرده میشود ، و چون ما هم در همین خط میباشیم از  
بسیار ندیدن بالینه متحیر باید شویم .

یا تفر و ف از سبب بی اسبابی و کامیاب نشدن به شکار ماهی يك آه سردی کشیده بسر  
کار كشتی سازی خود بیامد . دیگر رفقا نیز امر و زمد دگاری یا تفر و ف را بکار آرد و تینه  
ورنده بر خود لازم شمر دند . اما این يك شایان دقت و تعجب است که ماهی بالینه چند  
روز است که از اطراف جزیره هیچ دور نمیشود . در مابین کانه جواهر متفقه و دماغه ماند  
پیول که ببالا و گاه بیابان ، و گاه آهسته و گاه خیلی بسرعت رفت و آمد دارد . گاهی به  
جزیره کنگ سلامت بسیار نزدیک شده همه وجود آن پدیدار میشد که از سببهای رنگ و  
همواری سر آن معلوم میشد که از نوع بالینه های اوستریا است . در آشنای گردش از  
شکافهایی که در پیش سوراخ بینیش موجود است . آند دو فواره بسیار بلندی آب آنکه  
بخار ما در فوران میبود . اینرا آب یا بخار ما ازینسبب گفتیم که هنوز در نیاب يك حکم  
قدیمی از طرف حکمای طبیعت داده نشده که آیا این آبست یا بخار که از منفذ های بالینه



فوران می‌یابد . اما اکثر برینست که بخار است اما بعد از بر آمدن و تماس کردن هوا به آب تحویل می‌یابد .

پیدا شدن بالینه در آبهای دریای جزیره فکر مهاجران را مشغول ساخت . با ترقوف در آشنای کار دفته آره یا آیشه که بدست اوست گذاشته بسوی بالینه نظر میکند . ناب نیز هر گاه که بالینه بخشکه نزدیک میشود کفگیر را انداخته به تماشای آن میدود ، هار پرو زه ده نون از شکار صرف نظر کرده ، و دور بین بدست گرفته متصل بطرف دریای دیگر نهد . غلی الخصوص فکر یا ترقوف بدرجه بالینه مشغول گردید که در خواب نیز خود را بشکار کردن بالینه دیده « زبیقین ! زبیقین » گفته از خواب بر می‌جهد .

در دهم ماه مایس صبح ناب چون برای دیدن بالینه بلب پنجره آمد یک فریادی زده رفقا را طلبید . مهاجران دویدند . دیدند که ماهی بالینه سه میل دور تر از غرائبها و ز در مانع بیصاحب بخشکه افتاده است . همان لحظه همه مهاجران تیرها و تیشه و کاردها را برداشته بسوی دماغه بیصاحب بتاخت شدند .

اگر چه میدانستند که هر گاه ماهی بالینه یکبار در خشکه بیفتد دوباره خود در آهائی نمیتواند داد باز هم از شوق و هوس بسیار مهاجران میدویدند تا آنکه به نزدیک بالینه رسیدند . ناب بمجرد دیدن رم خورده فغان بر آورده گفت :

— وای ! ایچه بالا جانور است !

این تعبیر ناب بسیار صحیحست چرا که ماهی بدر ازی هشتاد قدم ، و بزرگی و جسامت چهار فیل یک بالینه بزرگی بود . اما این جانور همچنانکه افتاده هیچ حرکت نمیکند ، و برای زهائیدن جان خود کوشش نمیورزد . مهاجران از این حالت بالینه به تعجب افتادند . و قهقهه جزر حاصل شد و تمام وجود بالینه از آب بیرون بر آمد . سبب بی حرکت بودن ماهی معلوم گردید . مگر بالینه مرده است : در گرده چپ او نونک چوب زبیقینی هویدا است . زه ده نون گفت :

— گمان میبرم که درین نزدیکیها کدام کشتی شکاریان بالینه گذر کرده است .

— ( ۲۵۲ ) —

یا نفرو ف — از چه دانستید ؟

— مگر تیر انمی یعنی !

— ازین حکم نمیشود که ماهی این تیر را درین نزدیکیها خورده باشد زیرا باینکه اگر در دریای شمالی تیر بخورد تا بدریای جنوبی شناوری کرده میتواند بیاید .

• مهاجران به یازم یازم کردن ماهی بالینه آغاز کردند . یا نفرو ف چون بارها شکله

بالینه را کرده در فن یازم یازم کردن بسیار ماهر است . همه رفقا باینکار دست یک کرده

هان جاهای روغندار آنرا جدا کردن گرفتند . مهندس و هار بر بکشیدن دندانهای

آن مشغول شدند . تمام سه روز اسکار امتداد ورزید . دیکهای بزرگ گلی خود را

در انجا آورده بزوغن کشیدن آن آغاز کردند تنها از زبان و لب زیرین آن بقدر شست

سیر روغن حاصل آمد . از پوست خود ماهی بمهارت تاب و یا نفرو ف مشکهای بزرگ

و مکملی دوخته بقدریکنیم خروار روغن ماهی را در انجا بر کرده و دندانهای آنرا بزرگ

هریک بدرازی شش قدم در عرض دهن آن . وجود بود کشیده بواسطه عرابه خوبین

بغرا اینتهاوزر سانسیدند و باقی آنرا برای مرغان لاشه خوار گذاشتند . مهندس گفت :

— اینست برادران که بعد ازین سالها برای شمع ریزی ، و غلیسیرین سازی روغن

محتاج نخواهیم شد .

مشکهای روغن را در مغاره بالائی غرانیتهاوز که آنرا چوب خانه و زغال خانه

قرار داده اند نگاه داشتند . مهندس از دندانهای بالینه که در تاب و بیج خوردن مانند

پی نرم و در طبیعت و خاصیت مثل استخوان سختست بساختن بعضی مبلهاتی مشغول

گردید که هر دوسر آنرا بسیار تیز میکرد . رفقا حیران شدند که آیا این مبلها را مهندس

چه خواهد کرد . هار بر پرسید که :

— • و سوسپروس ! اینها را چه خواهید کرد ؟

— کرک ، و روپاه حتی زانها را با آن تلف و هلاک خواهیم کرد .

— آیا حالا ؟



— فی ، وقتیکه یخ بندی شود .

— ندانستم ، چسان ؟

— بدانم ، که چسان ، میشود بسم من ! اینکار اختراع کرده من نیست . در طرفهای  
مالک شمال بسیار مردمان اینکار را بعمل میآیند . هر دو نوك این مبلهارا قات کرده  
همدیگر میسازم ، بعد از آن در آب فرو برده آنرا یخ می بندد ، و یخ همان کجی و حلقه کی  
آنرا حفظ مینماید . بعد از آنکه خوب یخ گردید اطراف آنرا چربی و گوشت گرفته  
بر روی برفها میگذارم . حیوانات وحشیه آمده آنرا فرو میبرد و قتیکه در معده شان  
فرو رفت یخ آب کشته دفعته هر دو نوك آن بشدت باز میشود و معده حیوان را دو پارچه  
میسازد . حیوان در حال هلاک میگردد ، و به این سبب که و باروت ماسر فیه میشود .  
یا قروف — بخدا این عجب شکار خوب و آسان است !

تاب — از دام هم آسانتر است .

یا قروف — حالا خدا ز مستانرا زود بیارد .

کار کشتی سازی یا قروف نیز روز بروز رو به ترقیست یا قروف بشدت و سرعت  
فوق العاده کوشش میوزد اصلا اثر ماندگی نشان نمیدهد . از صبح وقت که بر سر کار می آید  
بعد از شام بفرانتها و ز عودت میکنند . در ۳۱ ماه مایس از طرف رفقای یا قروف یک . کا  
فات بسیاری تکلف و ساده برای کشتیهای ترتیب گردید : باینصورت که در آنروز همه رفقا  
در پیش دستگام کشتی سازی گرد آمده طعام چاشت را با هم یکجا تناول کردند بعد از طعام در  
آنسایک از سفره بر میخواستند از پشت سر یا قروف زده ده تون بر شانه اش دست نهاده گفت :  
— استایا قروف ! بر بخیز یکقدری هنوز صبر فرما . آیا بعد از طعام یکقدری

میوه نمیخورد ؟

— تشکر میکنم دوست من ، بیوه میل ندارم بگذار تا بکار مشغول شوم .

— آیا یک فنجان قهوه هم نمینوشی ؟

— فی ، آنرا هم آرزو ندارم .

— چون چندینست بفرمائید ، بشمایک پیو توتون پیشکش کنم .  
 یا تقروف رنگش زرد شده ، و وجودش بلرزه آمده بر یا خواست . زیرا پیوی  
 خوشنایکه زده تون پیش کرده بود ، و آتشیکه هار بر بدر دادن آن گرفته بود چشمان  
 یا تقروف را بدر کشیدن آورده بود . یا تقروف خواست که چیزی بگوید . ولی گفته  
 نتوانست همان پیورا جمله کرده بدهن خود برد . هار بر نیز آتش را بران بگرفت ، و  
 شش بار بلا فاصله کشیدن گرفت دو پیو بالا بر آمد . در میان دو داین سخن شنیده شد :

— صحیح توتونست ، توتون ، توتون ، هاهاها !!!

— مهندس — بلی ، یا تقروف ، هم از جنس بسیار اعلا توتونست .  
 — آه یارب ، هزاران شکر دیگر هیچ کمودی برای ما نماند .  
 اینرا گفته و متصل بکشیدن پیو مشغول گردید . بعد از مدتی که کیف خود را حا  
 صل کرد گفت :

— خوب ، حالا بگوئید که اینرا که یافت ، آیا تو یافتی هار بر ؟

— فی یا تقروف ، من نیافتم . موسیو سیله یافته است .  
 یا تقروف بشدت مخرور! بسینه خود کشیده . و فشار داده گفت :

— آیا موسیو سیله یافته ، موسیو سیله ؟

ژده تون بزور نفس خود را کشیده گفت :

— اوف ! یا تقروف خفکم کردی . قسم بزرگ تشکر خود را به هار بر ادا کن  
 که نبات را اوشناخت ، باز موسیو سیروس که نبات را به توتون تجویل نمود بعد از آن به  
 ناب که آنرا از تو پنهان ساخت .

— دوستان من ! بمن عنایت بزرگی کردید . همه تان تشکرها میکنم .





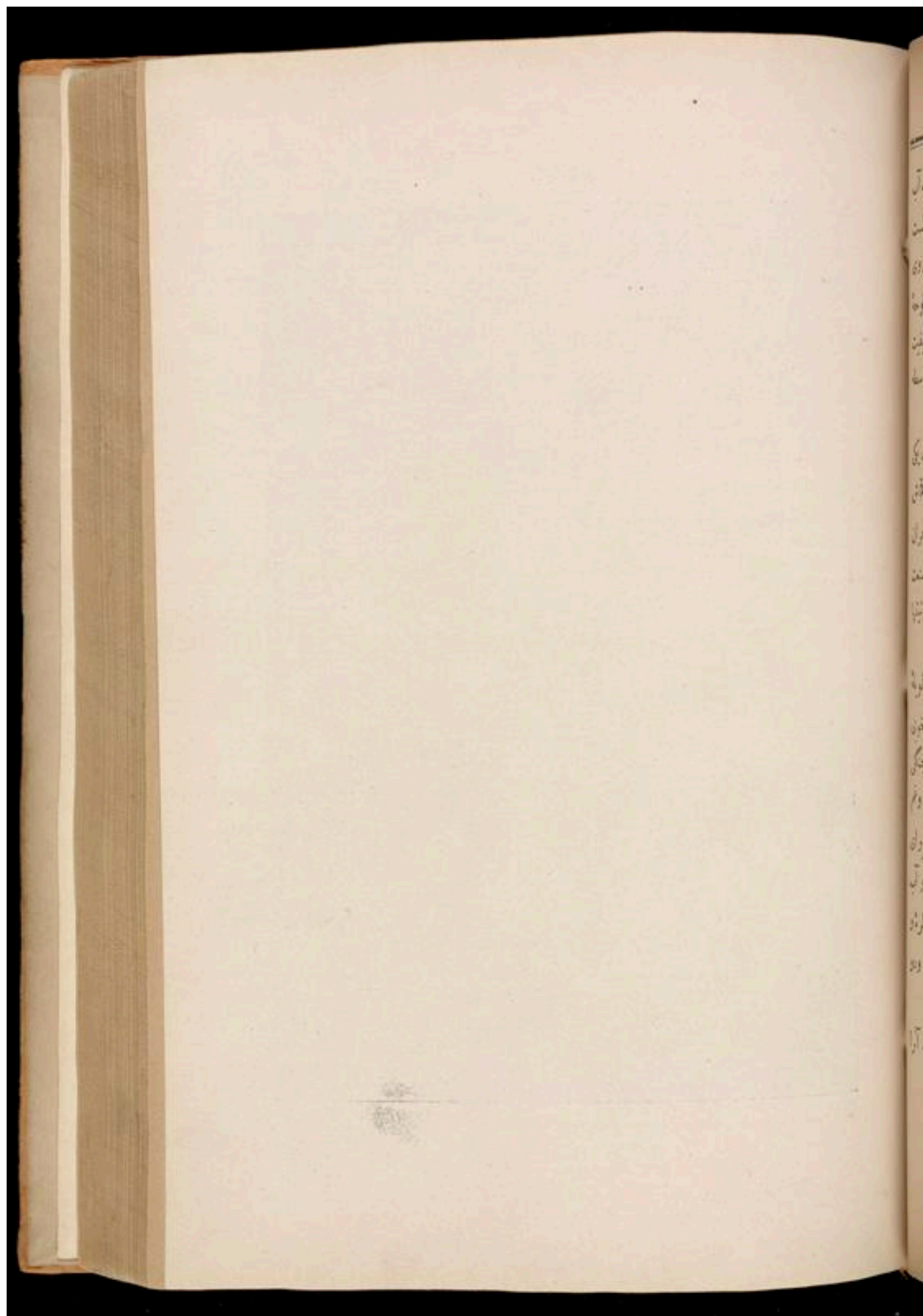
## - باب یازدهم -

## فهرست

- رسیدن موسم زمستان - بشم - ماشین - فکر یا نفروف -  
 دندانهای بالینه - مرغ آلباتروس بجه کاری آید - توپ  
 وزوب - طوفان - خورشیدن - سمیت و گذار  
 درجه زار - تنه ماندن سیروس سمیت -  
 تفتیش چاه غرایتها وز.

در ماه جزیران علامات زمستان در جزیره لینگولان هویدا گردید . در نصف  
 کره جنوبی که ماه جزیران باشد . در نصف کره شمالی ماه کانون اول میباشد . مهاجران  
 اول کاری که لازم دانستند ساختن لباسهای گرم بود .  
 کوسفند هائیکه در آغل بودند بشمهای بسیار خوب و کار آمدنی دارند . کار  
 موقوف بر ساختن قماش است از آنها . سیروس سمیت چون آلات و ماشینها بیکه بشمها را  
 پریشد ، و بباقد ندارد لهذا مجبور است که بشمها را در زیر تضییق و فشار آورده قماش  
 عا بعمل آرد .

مهندس معاونت رفیقان خویش بکار عباسازی آغاز کردند . یا نفروف با لجهوریه  
 کار کشتی سازی را ترک نمود در اول امر بشمهای کوسفند را بریدند . مقدار وافری  
 بشم حاصل آمد . بعد از آن بشمها را در آب گذاشته بهفتاددرجه حرارت جوشانیدند .  
 بیست و چهار ساعت در همین درجه حرارت نهادند . بعد از آن در آب سودا یعنی اشقار  
 آرا خوب شستند ، و به آفتاب آنرا انداخته خوب خشک کردند ، حالا کار ماند بر ساختن  
 لباسیکه بشمها را به آن تضییق و فشار داده بحالت قماش عبادرازند . مهندس سیروس  
 سمیت در بکار بازم مدد رسانی نمود . از قوت جریان آب چنانچه ماشین صعود و نزول را  
 ساخته بود این باز برای سفت ساختن و بهم مزاج کردن بشم ماشین تضییق یعنی فشار  
 دانند را بعمل آورد .





— ( ۲۰۷ ) —



Handwritten text in Persian script, likely a title or description, located on the left margin of the page.

این اسبابی که مهندس آنرا بساخت عبا رت از یک میل محور بیست که بقوت آب  
آبشار تالاب غرانت دور میکند، این میل محوری بیک میل دندانه دار دیگر مربوطست  
که آن دندانه هایک لوحه بزرگ چوبی را که روی زیرش خیلی صاف و هموار و روی  
بالای آن بیک تخته سنگ سنگینی گرفته شده بالا بر آورده بصورت لایسقطع ر لوحه  
چوبی هموار دیگری که پشم بران گذاشته شده بشدت فرو می آورد. و بدین کیفیت  
پشم همیشه در زیر فشار و کوفتن مانده میده و باهم مزج و چسبیده میشود که باسواسطه  
قاش عبا بمدتنی بسیار صاف ولی یکقدری غلیظ بعمل می آید.

مهاجران مدت بیست روز کامل را بساختن ماشین و قاش صرف کرده برای هر یکی  
از خودشان بقدر یک یک دست درستی زمستانی قاش حاصل کردند. اگر چه این فن  
در اور و پاوامریکا هیچ قیمت و التفاتی ندارد اما در جزیره لیتقولن برای اینگونه مهاجران  
بیماره برهنه در نیمه زمستان خیلی کراتنبها و مقبولست. اینستکه باسبورت یک صنعت  
دیگر نیز در صنایع جزیره لیتقولن ضم و علاوه گردید. چند روز دیگر نیز در غرابنها  
وز در آمده بدوختن و بریدن لباسهای خود مشغول شدند.

برف اول زمستان جزیره لیتقولن باریدن گرفت. آغل گوسفندان، و طویله  
کوره خران، و مرغانچه مرغان را مهاجران پیش از باریدن برف به بسیار دقت و خوبی  
پوشانیده و محافظه کرده بودند علفها و سبزه های بسیاری نیز بادانه های مختلفه نباتات جنگلی  
ذخیره کرده بودند. در بیست و چهار ساعت یکبار بنوبت یکی از مهاجران رفته تیار و نم  
آب ودانه آنها را میخورند. کرک دامها، و تلکها نیز ساختند. ترتیب مهندس که برای  
دندانهای بالینه تصور کرده بود نیز اجرا کردید. دندانهای مذکور را حلقه کرده در آب  
گذاشتند تا آنکه بیخ بست. بعد از آن بیسه و گوشت بران گرفته بیرون جزیره منظره و  
سبعه بر روی برفها گذاشتند و به اسواسطه بقدر دوازده روابه، و هشت گراز، و دو  
یلنگ را بر روی برفها مرده و هلاک یافتند.

در روز ۳۰ ماه جزیران یکی از مرغان بسیار بزرگ جسته تیز بال دور پرواز له آریا



« آبا تروس » مینامند در روی هوا دیده شد . هار بر همان تفنگ خود را برداشته مرغ  
هوا را نشان گرفت که برای مرغ مذکور رسیده بر زمین افتاد . هار بر دویده مرغ  
آبا تروس را زنده گرفت . بالهای این مرغ از دم زیاد تر بزرگ بود که بواسطه  
قوت و بزرگی این بالها از روی بجزایر محیط در گذشته مسافتات بسیار عظیمه را طی  
میتوانست کرد . هار بر مرغ مذکور را که بسیار کم مجروح شده بود زخم آنرا شسته  
و تیار کرده التیام پذیر نمود . و خواست که آنرا با خود آموخته کرده نگاهدارد . ولی  
زه ده ثون گفت :

— فی هار بر ، این عجب فرصتی بدست آمده بلکه بقوت این مرغ بقطعات مسکونه  
یک خبری از خود فرستاده بشوایم .

زه ده ثون حالا یک مقاله مخصوصه جمعی از کیفیت احوال خود ها بنام جریده  
نیورک هرالد نوشت ، و آن کاغذ را در میان یک کاغذ دیگری که در انهم استر حانامه  
بایضمون : که هر کس این کاغذ را بیابد به جریده نیورک هرالد برساند نوشته شده بود  
بود به بیجانید . و همه آنرا در یک . و مجامه بیجانید بگردن مرغ ربط نمود . مرغ را  
بزوایل کرده هوا کردند . مهاجران بکمال حسرت از بی مرغ نظر کرده تا از چشم شان  
پنهان گردید . هر گاه این مقاله به اداره خانه جریده نیورک هرالد برسد چقدر شرف  
و سعادت بزرگی خواهد بود و هم برای رهائی دادن مهاجرانرا از اینجزیره تک و تنها  
البته کوشش خواهد نمود چونکه طول و عرض جزیره را نشان داده با تقرو ف برسیده که :

— آیا مرغ نامه بر ما بر کدام راه و کدام استقامت میرود ؟

هار بر — بر استقامت راه زه لا ند جدید .

با تقرو ف — خدا سلامت دهد .

در موسم زمستان باز در غرانیتهای و زکارها ، و صنعتها گرمی و پیشرفت گرفت .  
مهاجران بکار خیاطی مشغول گشتند بنبه و پاره البسه های قدیمی ، و بریدن و دوختن  
کالاهای نو خود را بکمال شوق و ذوق اجرا مینمودند . علی الخصوص برای دوختن و

ساختن باد با نه‌های کشتی شب و روز کوشش می‌رزیدند .  
 در ماه تموز سردی بسیار شدت نمود . سیروس سمیت یک اوجاغ دیگری نیز در  
 میان دالان غرا اینها را ساخت . . . ها جران همیشه اوقات خود را در پیش بخار نه‌های  
 دالان غرا اینها و زمکله‌ها و محبت‌های شیرین شیرین میگذرانند . که گاهی مطالعه  
 کتاب ، و گاهی بحکایات و خاطره‌های وطن . و گاهی بمباحثات علمی و فنی امر را اوقات  
 مینمایند . در میان این دالان سنگ سبائی که بشمع‌های متعدد روشن ، و به بخار نه‌های  
 مکدل گرم کشته طعام‌های گوناگون خود را خورده ، و شراب و چای و قهوه اختراعی کرده  
 کی خود سازانوشیده ، و بیوه‌های توتون خوش دود خود را کشیده ، و لباس‌های گرم  
 پشمی خود ساخته کی خود سازانوشیده از پشت آینه‌های بخوره قصر سبائی خود  
 کرده‌های بازییدن برف ، و شدتهای وزیدن باد را بکمال بیقیدی و بی پروائی نشنا  
 میگردند . یک روزی زده‌تون سیله بسیروس گفت ه :

— موسیوسیروس ، اینحرکات جسیمة تجاریه و صنایعه که در وقت حاضر در فطرت  
 متمدنه حکمفرما میباشد آیا بکروزی دوچار تعطیل و انقطاع نخواهد شد ؟

— چرادر دوچار تعطیل شود . و بجه سبب منقطع گردد ؟

— بسبب تمام شدن معدنهای زغال سنگ که قیمتدارترین جمله معدن شمرده میشود .

یا تروف — اوه ! موسیوسیله ، اینچه سختست که شما میگوئید ! اول زغال سنگ

چرا تمام شود ، و کیرم که تمام شود آیا الماس بگر از جنس زغال سنگ نیست ؟ بعد از تمام

یافتن زغال الماس میسوزانند .

و تقابریانسجن یا تروف خنده بسیاری کرده . هندی گفت که :

— نی دوست من ! چنین نیست . معدنهای زغال بسیار بزرگ و توانگر است بدین

زود به تمام نمیشود .

زده‌تون — یعنی چقدر مدت دیگر دوام خواهد ورزید ؟

— هندی — تا صد سال دیگر هنوز خوب خواهد چلاید .



- ( ۲۵۹ ) -

با نفرو ف — برای ما خوب ، اما برای نواسته نواسته های ما بسیار زحمت و مشقت خواهد شد . چرا که اگر یکبار این معدن سیه روی بر نور از عالم مدنیت و داع نماید عالم را یک ظلمت ، و عطالت کلی فرا خواهد گرفت .  
زده نون — البته ، البته ! ماشین ها ، کارخانه ها ، شمد و فرها ، واپورها ، رو شنبهای شهرها همه کمی از عالم بر طرف خواهد شد .  
هازر — چه مد هس حال !

مهندس — بلکه يك واسطه دیگری برای سوزانیدن خواهند نیافت .  
هازر — آیا بجای زغال چه چیز قایم خواهد شد ؟  
مهندس — آب .

با نفرو ف — ماشاء الله . مهندس اندی ! دگر چیزی نیافتنند مگر آب ! هه هه هه !!  
هالهاله !! بگوئید که آب را با آب گرم کرده بخار حاصل میکنند ! اح اح اح !! قع قع قع !!  
آب — بسیار خنده مکن با نفرو ف ، مبادا که دلت را دزد بگیرد !

مهندس — هر قدر که خنده میکنی بکن با نفرو ف ! من باز میگویم که آب بجای زغال سنگ قایم خواهد شد و هم آب دریا های محیط ما نند معدنهای زغال سنگ یم نمی هم ندارد . ولی چنان گمان نشود که همان آب بحر را از دزد بار داشته و یک کبرخی زده در دهند ، فی چنین نیست . بلکه بواسطه الکتریک آب را تحلیل کرده جوهر های مولد الماء و مولد الخوضه آنرا میسوزانند که قوت حرارت این دو جوهر بار بار از حرارت آتش سنگ زغال بیشتر و قویتر است . بعد از تمام یافتن سنگ زغال واپورها و شمد و فرها ، و ماشینهای بجای سنگ زغال در آتشخانه های خود آب پر خواهند کرد ، و آن آب را قوت الکتریک حل نموده جوهر های آنرا خواهند سوخت لهذا آبهای بحر محیط زغال استقبالست !

با نفرو ف — خیلی افسوس میکنیم که اینکاش اینحال را این میدیدم .  
آب — چون چاینست بسیار وقت از خواب بیدار شده با نفرو ف .

— ( ۲۶۰ ) —

این است که مهاجران در دالان کرم روشن قصر غرانیته‌هاوزر با اینکه کلاهها و صحبتها بسرمیا وردند که درین اثنا باز توپ بقرار عادی که دارد در اطراف چاه آخر غرانیته‌هاوزر به ولوله و عوعو آغاز نهاد. و در چار طرف چاه مذکور بشدت گردیدن گرفت، و دستهای خود را در زیر تخته روی چاه فرو برده بالا کردن میخواست. با تفریوف گفت: — آیا این سگ درین چاه چه حس میکند؟

هازر — ژوب را به بیدید، او نیز با توپ همدستان گردید. در اطراف چاه گردش و خرنش دارد؟

بحقیقت که این هر دو حیوان در اطراف چاه به اندیشه و تلاش گردش میکردند. ژوب ده تون گفت:

— این چاه بسیدیکه با دریا اتصال دارد همه حال از جانوران بحری که گاهی درین این چاه آمده نفس میگیرد.

با تفریوف — اینستله بجز همین تا ویل دگر چیزی قبول نمیکند. توپ! توپ! ساکت شو، ژوب توهم بر و بجایت آرام بنشین!

حیوانات مذکور خاموش شدند. ژوب به کونه خود در آمد. توپ اگر چه از عوعو شدیدی که داشت ساکت شد ولی از غرزدن فارغ نشد. اگر چه از بنشله دیگر بحثی و سخنی رانده نشد اما ذهن و فکر مهندس را خیلی مشغول ساخت.

در آخرهای ماه تموز بارانهای شدیدی باریدن گرفت. سردی‌ها نیز شدت پیدا کرده اما امسال مانند بار سال زمستان سردی نداشت. درجه حرارت در زیر صفر از سریده نگذشت. ولی آنقدر طوفانهای بادهای شدیدی بعمل آمد که دهشت بخش دلها گردید. بحر آنقدر موجهای بلند و بزرگی پیدا کرد که به بیان نمی‌کنجد شعبه‌ها و جزیره سلامت در زیر وجها پنهان گردید. مهاجران از پشت آئینه‌های بخیره هابه‌کان استراحت شدت و طلاطم بحر را تماشا کردند. بحر از صد قدم بیشتر و وجهای بلندی حاصل میکرد که ساحل دیگر از بیان غرانیته‌هاوزر نیز در زیر کفهای سفید وجها پنهان می



ساخت . حتی بعضی موجه شدت تمام بساحل بر خورده چبه های آن نابه نصف دیوار  
غرا نیتهاوز میرید ، حتی قطرات آب تابشیشه های بخیره هامیرسید .

این طوفان بقدرسه چهار روز متصلاً دوام ورزیده مهاجران بالمجبوریه درین مدت  
پایان شده نتوانستند . در دوم ماه آگستوس طوفان کسب آرامی نمود . مهاجران بجای  
بکی برای خبرگیری مرغانجه ها ، و کبوتر خانه ها ، و آغل گوسفندها ، و طویله کوزه  
خرهای خود بشناقتند . اگرچه آغل و طویله را چیزی آسیبی نرسیده بود ولی مرغ  
نانجه ها و کبوتر خانه هارا خسارت بسیاری رسیده بود . ترمیمات لازمی آنها را کرده ،  
و غم دانه ، و تیار آب و علف حیوانات خود را خورده و ایس آمدند .

در سوم ماه آگستوس مهاجران کمر همت را برای یک شکار کام بزرگی چست بستند .  
و بطرف چبه زار تا دورن رفتن را قرار دادند . بغیر از مهندس که یک پمانه پیش گرفته  
نفت دیگر همه رفقا حتی توپ و ژوب نیز هسبار عزیمت کردیدند . مهندس میخواست  
که تصویر کی که از بسیار وقتها آنرا اجرا کردن آرزو داشت اجرا نماید لهذا تنهائماند .  
نصویر مهندس آنست که در چاه غرا نیتهاوز در آمده کشف نماید که آیا در نیچاه چه  
چیز است که توپ همیشه در اطراف آن ولوله . و اظهار تلاش و اندیشه نشان میدهد ؟  
علی الخصوص که ژوب نیز بانوب در بناب اشتراک ورزیده . آیا از نیچاه بغیر از دریا بدیگر  
طرف جزیره راهی و رابطه خواهد بود ؟ اینست که مهندس اینچیزها را بنخود معلوم  
کردن میخواهد .

مهندس زینت ریسمانی را که پیش از ما شین صمود و نزول بدر و از غرا نیتهاوز  
آویزان بود برداشته بکنار چاه آمد . بیکدست خود طیانجه شش لوله که از صندوق  
یاخته کی خودشان بر آمده بود گرفته ، و بکمر خود یک قمه آویخته ، و بدست دیگر شمععدانی  
گرفته بکطرف زینت ریسمانیرا بکنار چاه بیک چیز محکمی بدرستی ربط نموده آهسته آهسته  
از بنه پایه های زینت فرو آمدن گرفت . دیوار های اطراف چاه بطرز مخروطی الشكل  
منظمی رو بیابان دوام مینمود ، و در هر جا سنگهای بر آمده قدمه مانندی در دیوارها

— ( ۲۶۲ ) —

پدیدار بود که فرو آمدن و یا بر آمدن بر آن آسان مینمود. مهندس چون این را دید بدقت هر طرف نظر کرد. هیچ اثر قدمی که نوباشد یا کهنه نیافت. بیابان فرامدن دوام ورزید، و هر طرف را بدقت میدید. هیچیک چیز شبهه ناکی بنظرش بر نمیخورد. تا آنکه رفته رفته به آب رسید اطراف را بکمال دقت معاینه نمود. هیچیک سوراخها منفذی که از سطح آب بخارج راه داشته باشد معلوم نکرد دید آب هم آب بحر بود که بسیار آرام و صاف و هموار مینمود. مهندس بانوکه کار در هر طرف دیوارهای چاه را زدن گرفت دید که این چاه از یکپاره سنگ سماقی سخت مانند ریخته گسی و بره شده گسی میباشد. مهندس دانست که این چاه بغیر از بحر بدیگر هیچ طرفی راه و رابطه ندارد. و اگر کسی از راه انجام بیاید و بالا بر آمدن خواهد مطلق که از راه بحر و از زیر آب باید بیاید که اینهم برای هیچ کسی ممکن نمیشود. مگر حیوانات بحری حالا که بجز انسان دیگر هیچ حیوان بحری بر سنگهای برآمده قدمه مانند چاه بالا بر آمده نمیتواند. و چون هیچ انسانی که در زیر بحر زیست کند هم متصور نیست از آنروسته ولوله کردن توب، و تلاش نمودن ژوب در پیش مهندس مجهول بماند. اینهم حل نشد که آیا آخرین چاه در زیر آب تا بکجا امتداد یافته است؟

سیروس معاینه دقیقانه خود را اجرانموده از چاه بر آمد، زینه را نیز برداشته بجایش نهاد، سر چاه را باخته پس پوشانیده در حالتیکه بسیار متفکر و اندیشه ناک بوده به دلان آمده در پیش بخاری بر سر کرسی خود بنشست. و با خود گفت که:

— اگر چه من چیزی ندیدم اما مطلق حکم میکنم که درین چاه یک اسرار عجیبی هست!





## ﴿ باب دوازدهم ﴾

### فهرست

دیرکها و بادباناها - هجوم روباها - زخم دار شدن زوب - مداوات  
 کردن زوب - جور شدن زوب - کامل شدن کشتی -  
 کامیابی یا تقرووف - بوناد وانثور - اول تجریده  
 کشتی بظرف جنوب - پیدا شدن يك شیشه در بحر

بوقت شام شکار بان از شکار گاه عودت کردند. هر کس بقدر قوت خود شکار برداشته  
 بودند. حتی توپ و زوب نیز بشکار بار شده بودند. بقدر کفاف چهار و زه مهاجران  
 شکار حاصل شده بود. ناب گفت:

— افندی من! کار بر من بسیار شد. اینهارا باید ياك کنم نمك بزیم، جابجا کنیم،  
 لهذا يك مدد کاری لازم دارم آیا تو بامن مدد کاری میکنی یا تقرووف؟

یا تقرووف — فی ناب، من بکار بادبان و دک کشتی مشغول میشوم.

ناب — آیا شما بامن کار میکنید. موسیو هاربر؟

هاربر — فی نمیشود، من فردا به آغل میروم.

ناب — چون چنینست شما البته بامن معاونت خواهید فرمود موسیو سینیله!

زه ده تون — بسیار خوب ناب من با تو کار میکنم بشرطیکه اگر به اسرار آشپزیت  
 آگاه گشتم رشک فبری.

بنابراین زه ده تون و ناب در مطبخ بکار آشپزی مشغول شدند. همه مرغان شکار  
 و بالک و ستره و تمکزده نگاه داشتند، و بعضی از آنها برای نازه خوری در جاهای مناسب  
 پراو میخندند. در ظرف این هفته یا تقرووف بمعاونت هاربر بادبانهای کشتی را تمام نمود. دکلهای  
 کشتی نیز در هفته گذشته ساخته شده بود. ریسما نهی بالونز باز کرده بدگلهای بادبانها  
 بسته کردند. لنگر آهنین بالونز را نیز با بعضی اصلاحات به کشتی خود آویختند چرخهای  
 ریسما نهی، و لنگر کشید ترا نیز مهندسان بيك اصول و صنعت خوبی ساخته در جاهای

لازمی کشتی نسب نمودند و ناقه‌های زیرین کشتی بقدر کنجایش رفقا بعضی اسباب لازمی آراسته و مکمل گردید . يك مخزن کوچکی برای گذاشتن پیدهای آب و خوراکی که چند روزه را نیز در طرف بینی کشتی حاضر و آماده ساختند . یا تقرووف علاوه بر همه کارها يك بیرقی نیز به علامت نشان دولت امریکا ساخته ، و برنگهای نباتی جزیره آنها را رنگ سرخ و بنفش که رنگ بیرقی دولت امریکا است رنگ داده بر دیرک بزرگ کشتی بلوچت . در بیرق جها هیر ، تفقه امریکا نشان سی و هفت ستاره ، و وجود است که هر يك ستاره علامت يك حکو . تی از حکومتهای متفقہ میباشد . یا تقرووف بر بیرق کشتی خود يك ستاره دیگر که علامت جزیره لینقوان است نیز زیاد و علاوه کرده ستاره هارابه سی و هفت عدد ابلاغ نمود .

سردیهای زمستان رو به کمی نهاد ، مهاجران برای بعضی کارها ، و عملهای نوحاضر و آماده گشته بودند که درین اثنا جزیره تبه منظره وسیعہ دو چار هجوم رفقا و غارت گردیدند . کیفیت اینک در شب یازدهم ماه آگستوس در حالتیکه مهاجران بکمال راحت و آسایش بخواب شرین بودند دو ساعت بعد از نیم شب دفعته بولوله شدید توپ از خواب برجهیدند . اما توپ این بار برکنار چاه درون غرانتها و زولوله ندارد بلکه در پیش دروازه بزرگ روی خود را بطرف بیرون گرفته بشدت و لوله و فغان میکند . و بدرجه تلاش و هیجان مینمایاند که میخواهد خود را به بیرون ببرد از دو توپ نیز با توپ به تلاش و خرخرده ساز و هم آواز است . اول یا تقرووف از خواب برخاسته گفت :

— توپ ، چه خبر است ، چه دیدی ؟

سگ بولوله و فغان افزونی نمود . سیروس سمیت پرسید که :

— چه شده خواهد بود ؟

همه مهاجران به تلاش و هیجان افتاده به پیش دروازه غرانتها وزدویدند . بسبب تاریکی در پایان بجز سفیدی برفها هیچ چیزی دیده نشد . اما صداهای عجیب بعضی حیوانات بگوش شان از طرف نهر مرسی رسید که ازین صداها چنان معلوم میشد



- ( ۲۶۵ ) -

کدام کله بزرگی از کدام حیواناتی بر منظره وسیع هجوم آورده باشند. یا تقرووف برسید که:  
— آیا این صدای چه خواهد بود؟

ناب — یا صداهای کرک ، یا زانگار ، یا بوزینه خواهد بود .

زده نون — وای ! اگر بر جزیره بشته منظره وسیع برآیند؟

هارر — حال مرغابیها ، و کشتزارها چه خواهد شد؟

یا تقرووف — خراب ، اماندانستم که آیا این ملعونها از کدام راه داخل جزیره منظره  
وسیع شده باشند؟

مهندس — مطلق کدام پل را بسته گذاشته خواهید بود !

زده — برستی که این قیاحت بر منست . زیرا پل طرف ساحل را من فراموش کر  
دم که باز کنم .

یا تقرووف — بسیار خوب کاری کرده اید آفرین !

مهندس — هر چه که شدنی بود شد حالا چاره دفع آنرا باید اندیشید .

مهاجران همان لحظه اسلحه خود را گرفته از غرائبها فرور آمدند . زیرا غفلت

و درنگ بکار نیست . پیش از آنکه چیزهایی را که به استقدر زحمت ، و کوشش بسر رسانیده

اند خراب و تلف گردد یک علاجی باید کرد .

صداهای حیوانات رفته رفته شدت و نزدیکی میگرفت . مهاجران از صداهای

حیوانات مذکور شناختند که اینها کولیونام روپاهای بزرگ جثه میباشد که یکدوبار

که های آنها را در اطراف نهر مرسی دیده بودند . سیروس سمیت گفت :

— برادران ! این نوع حیوانات هر گاه بسیار باشند ، وهم گرسنه شوند هجوم شان

تهدیدناکست باید که بر جانهای خودتان هوش کنید چرا که از صداهای شان هم گرسنگی

و هم بسیاری شان معلوم میشود .

اما رفقا بالاتر دد و بی پروا بر کله کولیوها هجوم بردند و یکچند دست تفنگ انداخته

راه کشادند . سیروس سمیت و هارر و نواب و زده نون و یا تقرووف در مقابل هجوم کله

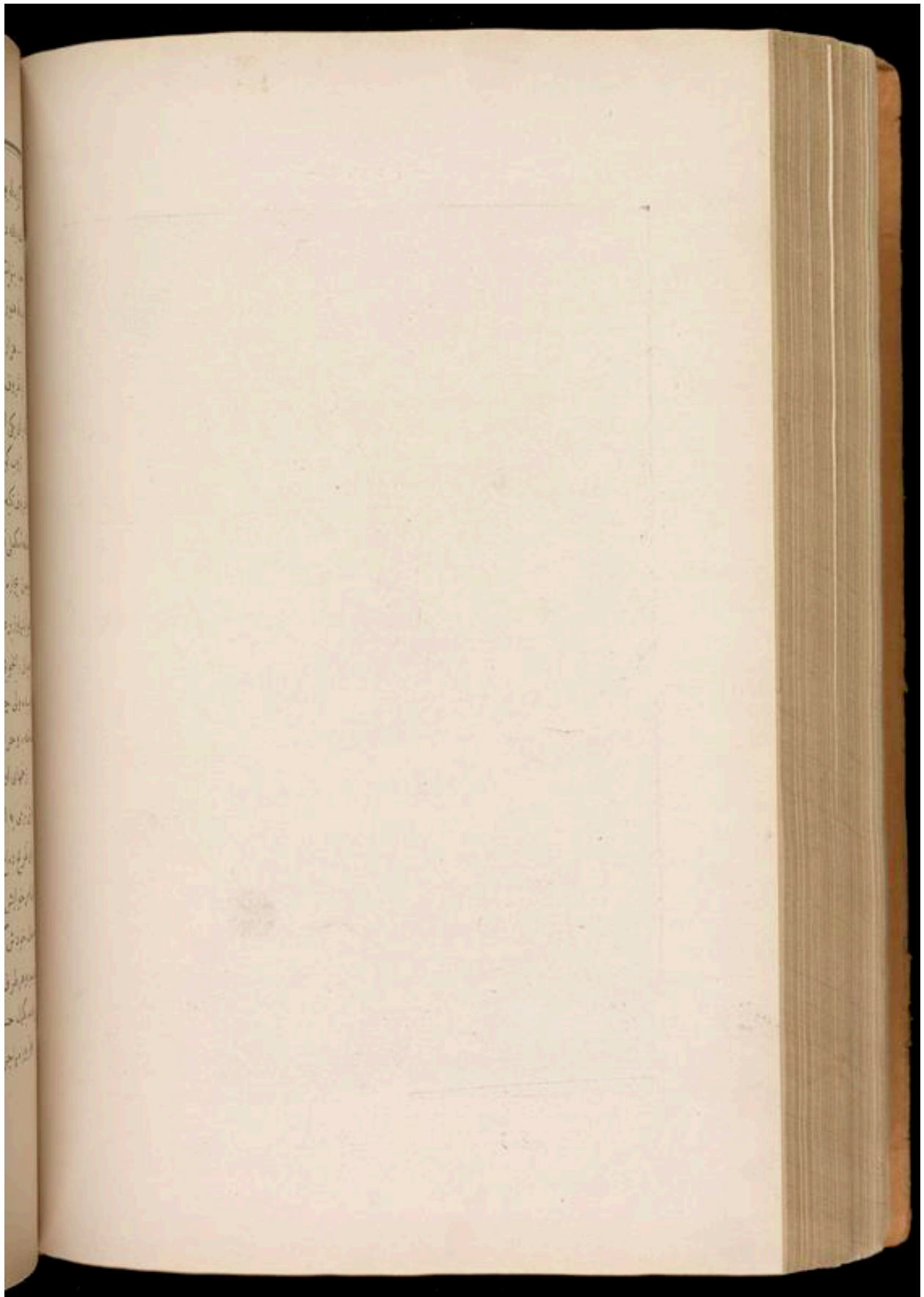
—( ۲۶۶ )—



زوب

نوب





— ( ۲۶۶ ) —

بزرگ کولیوها که بقدر دوصد دانه تخمین میشدند یک یک جانی مناسبی برای خودشان گرفته ، و توپ و ژوب نیز بمقام پیش جنگهادر پیش رو افتاده راه مرور کولیوها را سد نمودند .

شب بسیار تاریک و هوای سرد بود . مهاجران به تفنگ اندازی آغاز کردند . صف اول روپاهای چون هدف تیر تفنگهای مهاجران میگردد از بقی آن دیگر صف هجوم میآوردند . بعد از تفنگ جنگی مهاجران با کولیوها به تیر و تفنگ جنگی کردن مجبور شدند چرا که کولیوها هجوم خود را بیشتر و شدیدتر کردند . ده یا نژده کولیو بر یک آدم هجوم میبردند ولی مهاجران بعد از کمی مجروح شدن آنها را سلاخی کرده بر خاک هلاک می انداختند . توپ دهن فراخ خود را باز کرده بهر حمله یکی از کولیوها را هلاک میکردند . ژوب با چوب کلفت زخ دار خویش سر کولیوها را میدید . بوزینه بسبی که در تاریکی قوه نظرش بخوبی کار میکند در هر جا تیرک جنگ و هجوم کولیوها بیشتر بود خود را امیر سانسید . یکبار دیدند که ژوب را چند عدد کولیو ها از هر طرف بجانبه ولی او به بسیار دلاوری با سوطه دهشتناک خود با آنها بجنگ و جدال پایداری میکند . بقدر دو ساعت دوام ورزید . آخر الامر به کایابی و مفلقریت مهاجران خانه یافت . کولیوها از راهیکه آمده بودند بگریختن آغاز نهادند . تاب همان لحظه دویده بل را برداشت . بعد از کمی روشنی صبح جها تر از روشن ساخت .

مهاجران بقدر بجای لاشه روپاهای را بر خاک هلاک خفته یافتند . با تیر و توپ درین اشناقریاد بر آورد که :

— ژوب . ژوب کجاست ؟

مگر ژوب بجایه غائب شده بود . مهاجران به تلاش افتاده بجستجوی ژوب افتادند . بعد از پالیدن بسیار بوزینه دلاور را در میان لاشه های روپاهای یافتند که هنوز سوطه خود را که از میان باز شده بود در دست داشت . در چار اطراف او لاشه های کولیوها دیده میشد که بعضی سرش و بعضی کمرش شکسته افتاده بودند . پس هجوم



- ( ۲۶۷ ) -

کردید که بوزینه بچاره بسبب شکستن چوبش بخوبی مدافعه نتوانسته لهذا کولیوهارو غلبه یافته در سینه بچاره زخمهای بسیار مد هشی زده اند . ناب از دیدن اینحالت رفیق خود بنهایت درجه اندوهناک گردیده سر بوزینه را برداشته بر سینه خود بنهاد ، چون دید که هنوز نفس دارد فریاد بر آورده گفت :

- هزاران شکر . هنوز زنده است ، زنده .

پانقروف - برای زنده گی او کوشش و خدمت میکنیم . چنان پرستاری کنیم که برای یکی از خود ایان میکنیم .

زوب گویا ایندخن پانقروف را دانست که در مقام تشکر سر خود در برداشته بر سینه پانقروف تکیه داد پانقروف ، و دیگر رفقا نیز مجروح شده اند ولی جراحتهای آنها بسبب اسلحه کملی که داشتند نسبت به جراحی زوب هیچ نیست . جراحتهای مهلك را ميمون بچاره برداشته است . ناب و پانقروف بوزینه وفادقیه را بر يك زنبیلی انداخته بر آینههاوز بردند . از دهن حیوان بچاره نفس بسیار خفنی میراید . رفقا زخمهای حیوان را بخوبی دقت و معاینه کردند . اگر چه بچکر و دیگر اعضای داخلی ضرری نسیده ولی چون بسیاری ضایع کرده است وجود بچاره را خیلی بدتاب و توان ساخته ، و حرارت تب بسیار شدیدی بر وجودش مستولی گردیده است .

زخمهای او را با آب خوب شستند ، و بکمال دقت و اعتنا بخوبی تر بند کردند ، و بر فرش نرمی به احتیاط تمام بخوابانیدند . هیچ طعام ندادند . بعضی دوا های نباتی که برای تفریح دماغ و حرکت خون نافع بود نوشانیدند . زوب بخواب رفت اگر چه در اول امر خوابش منتظم نبود ولی رفته رفته کسب استراحت مینمود . زوب را بهمینصورت به حال خودش گذاشتند . توپ صداقت توپ هر لحظه در اطراف فرایش زوب گردش مینمود و هر طرف خوابگاه او را بوکشیده دستهای رفیق خود را که از زیر حلاف بیرون برانده بکمال حسرت و محبت می لیسید .

هاروز مهاجران پوستهای ر و باه هار ابرای پو-تین و کلاه بیرون کشیده لاشه های شاز را

در جنگل فاروست در میان کوه دالها انداخته باخاک پوشانیدند . ازین شبخون کولیوها که موجب خسارت بزرگی برای کشتزارها و مرغابچه های تپه منظره وسیع میشد ، مهاجران عبرت گرفته بعد ازین قرار دادند که تا همه پلها را بر ندارند هیچگاه بغرا نیتهای وز بر نیسایند .

زوب که در اول امر حال مرضش خیلی موجب اندیشه مهاجران گردیده بود آهسته آهسته بر مرض غلبه نمود . تبش کمتر گردید ، زخمهایش نیز کمترکی روه التیام نهاد . زه ده نون که یکقدری بعلیبت آشنائی داشت از رفاهائی یافتن زوب از تپه که امیدوار گشت . در ۱۶ ماه آگستوس زوب به طعام خوردن ابتدا نمود . ناب نیز برای رفیق صادق خویش طعامهای چرب و شیرینی حاضر میکرد . زوب یک قصوری که دادرز خواری و شکمپوری اوست . گاه گاهی که زه ده نون سیبله از پر خواری زوب به ناب شکایت میکرد ناب بجواب میگفت که :

— بوزینه بجز خوردن دگر هیچ ساعت تیری ندارد ، چرا او را ازین ساعت تیری محروم نایم . زوب بعد از آنکه ده روز کامل بر فرش بیماری افتاده بود بر پا خواسته مانند هر بیماری که از بیماری نومیخیزد او نیز اشتهاش باز شد . زخمهایش نیز سراسر التیام پذیر گردید . زه ده نون چون میدانست که حیوانات بواسطه خوراک بقوت می آیند از او هر چه که خواست میداشت به بوزینه میدادند . ناب چون اشتهای باز زوب را میدید طعامهای کونا کون را در پیشش خرمن کرده میگفت :

— بخور ای صادق و فاشعار بخور ! تو در راه خدمت ما خون خود را ریختی ، وظیفه ما حالا اینست که آن خون را پس بجای بیاریم .  
در یست و پنجم ماه آگستوس ناب دیگر رفقا را فریاد کرده بقیقه بسیار بلند زوب را نشان داده گفت :

— به بینید ، بینید !

رفقا دیدند که زوب بر یک چوکی در پیش بخره غرائیها و زنگیه زده نشسته و مانند



- ( ۲۶۹ ) -

عملی های پخته پیوی یا قروف را بدهن گرفته دودهای توتون را به او میگردانند یا قروف گفت: این چه؟ واه واه زوب! پیوی مرا گرفته میکشی! بسیار خوب بکش من این پیوی را بنویسیدم، من دیگر پیوی ندارم.

زوب هر نفسی که از توتون میکشید، دود آن را از دهن میبر آورد در رو و چشمهایش خیلی آزار فرحت و سرور پدیدار میگردد. سیروس از نحال میمون تعجب نکرد چرا که بسیار میمونهای خانه پروری را دیده بود که مبتلای توتون گشتی شده بودند.

سر از امر و پیوی کهنه یا قروف برای زوب مخصوص گردیده باخریطه توتون بدیوار اوتاق او آویختند. پیوی را خودش پر میکند، آتش را خودش بران گرفته در میدهد. عملی شدن بوزینه به توتون موجب زیادی محبت با قروف، و بوزینه گردیده.

در ماه ایلول زمستان سر اسر بر طرف گردید. باز بکارها آغاز نمودند. کارهای کشتی به بسیار سرعت پیش میرفت. تا آنکه در هفته اول ماه تشرین اول جمله لوازمات کشتی از بادبان تا دک، و لنگر و بیرق، و ذخیره و غیرهم بادور بسیار بزرگ جمله کامل و حاضر گردید.

مهاجران خواستند که برای دانستن و امتحان کردن کشتی که آیدر آب مقاومت میتواند یانی در اطراف جزیر بیک دور و سیاحتی اجرا کنند. لهذا در دهم تشرین اول کشتی را در دریا فرو آوردند. کار فرو آوردن را نیز به بسیار آسانی اجرا کردند.

چونکه کشتی را بر سر غلطکها نشانده تا بر سر ریگهای کنار ساحل در وقت جزر آورده بر سر ریگها گذاشتند. و قتیکه مد حاصل شد آب در یادر زیر کشتی در آمده کشتی را بالا برداشت.

مهاجران علی الخصوص با قروف چون شناوری کشتی را بر روی آب بکمال مقاومت و عظمت بدیدند خیلی سرور و ممنون شدند. با قروف هم سرور و هم مغرور مینمودند. زیرا هم کشتی را ساخته و هم حالا قبتان کشتی میشود.

حالا کار ماند بر نام گذاشتن کشتی. بعد از مذاکره و مشاوره بسیار به اتفاق آرا چنان قرار داده شد که تخلص با قروف که «بونادواستور» است بر کشتی نهاده شود لهذا نام کشتی را «بونادواستور» نهادند. بونادواستور چنانچه بر روی آب بخوبی شناوری میکند شکل

و هیئت آن نیز خیلی خوشنما معلوم میشود . تجر به را هماروز قرار دادند . هوا خیلی خوش ، دریا نیز بسیار آرام بود . باد چون بطرف جنوبی دروزیدن بود سیر و سیاحت بطرف جنوبی آسان مینمود . یا تقریف گفت :

— سوار شویم ، سوار شویم !

اما مهاجران پیش از اینکه سوار شویم طعام صبح را تناول کرده ، و برای احتیاط چیزی خوردنی برداشته در حالتیکه ژوب و توپ هم بودند پیش از زوال به یکساعت در کشتی نشستند . یا تقریف بکمال سرور و غرور زمام قبتانی کشتی را بدست گرفت . ناب و هار بر خدمت نفری خلاصی کشتی را در عهده گرفتند . لنگر برداشته بادبانها را کشاده برآه افتادند . بوق جزیره لینگولن بفرق دیرک بوناد و انتور بموجزنی آغاز نهاد . کشتی در اول حرکت خوب رفتاری و تیزروی ، وقوت و مقاومت خود در آب نشان داد . دماغه بیصاحب ، و دماغه پنجه را به بسیار زودی و حسن صورت گردش نمودند . کشتی نشینان بوناد و انتور خیلی ممنون و مسرور بودند چونکه دانستند که این کشتی بسیار بکارشان خواهد آمد . علی الخصوص درین هوای لطیف این سیاحت خیلی تفریحی شد . یا تقریف بمد از لیجان بالون کشتی خود در از ساحل بقدر سه چهار میل دور در میان قمر دریا برآید . هیئت عمومی جزیره لینگولن در نظر مهاجران جلوه گر گردید . منظره کوه فراقلن ، و جنگل فاروست ، و تالاب غرانت ، و جبهه زارتادورن بسیار خوش نما لوحه ها تشکیل میدهد . هار بر گفت :

— سبحان الله ! چقدر خوشنما جزیره ایست !

یا تقریف — حقیقتاً که جزیره ما بسیار مزین و لطیفست . اینجا را بقدر و الله می خورم . بجزیره خود دوست میدارم چرا که ما را امرایان و برهنه چنانچه نبودند آید . بانهم در آغوش شفقت خود گرفت ، بینید که حالا چه کمکی داریم !

ناب — هیچ کمبودی نداریم قبتان هیچ !

زه ده تون به دیرک کشتی تکیه زده به تصویر گرفتن جزیره مشغول بود . سیروس



— ( ۲۷۱ ) —

سمیت بکمال سکوت و تبحر بسوی شکل و هیئت جزیره نظر دوخته بود. با نفرو ف پرسید که:  
— خوب موسیو سیروس! بفرمائید که بوناد و انشور را چسان دیدید؟

— حالا خیلی خوب دیده میشود.

— من چنان امید دارم که بیک سفر دور و درازی نیز کشتی ما تحمل بتواند. مثلاً  
تاجزیره تا بوروبنجوبی رفت و آمد باین کشتی ممکن مینماید.

با نفرو ف اینرا گفته کشتی را باز بطرف ساحل نزدیک کردن خواست و روی توجه بوناد  
و انشور را بطرف حوضه بالون گردانید. زیرا حوضه مذکور را برای ایستگاه دائمی بو  
ناد و انشور یا ترف قرارگاه انتخاب کرده لهداراه در آمدن و بر آمدن حوضه مذکور انجو  
بی دانستن میخواهد زیرا در مدخل حوضه مذکور خر سنگها و ریگزارها بسیار است  
که از اثر و تهلکه خوردن کشتی بسنگ و یا نشستن آن در ریگ همیشه در پیش روست.  
ب ساحل نیم میل مسافه باقی مانده بود. هاربر که در پیش بینی کشتی ایستاده بود  
دفعه فریاد بر آورده گفت:

— ایستاده کن، با نفرو ف، که یک چیزی یاقتم!

— چرا؟ مگر سنگ منکی در پیش است؟

— نی، تو بایست، یک قدری بدست راست بگردان هاربر اینرا گفته برکنار کشتی  
برو خوابید، و دست خود را بطرف آب دراز کرد در حالتیکه بدستش یک شیشه بود  
پریاخواست و گفت:

— یک شیشه یاقتم. اما خالیست.

سر شیشه با کالک محکم بود. سیروس سمیت بی آنکه چیزی بگوید شیشه را از دست  
هاربر گرفت. کالک آنرا با سیج تاب چاقوی هزار پیشه که در جیب داشت باز نمود. از درون  
شیشه کاغذی بر آورد که بران کاغذ این عبارت نوشته شده بود:

( قضا زده . . . . در جزیره تابور . طول )

( غربی ۱۵۵ عرض جنوبی ۳۷ درجه ۱۱ )

[ دقیقه . در یابید ، مد در سانبید فقط \* ]

— ( ۲۷۲ ) —

— **باب سیزدهم** —

— **فهرست** —

قرارداد رفتن بجزیره تابور — تخمینات — حاضری — نقره‌فقای  
سفر — شب اول — شب دوم — جزیره تابور — پالیدن  
در ساحل — پالیدن در جنگل — هیچ کسی نیست —  
حیوانات و نباتات — يك كلمه خالی .

سیروس سمیت چون مضمون کاغذ درون شیشه را با و از بلند بخواند با نقره  
فریاد بر آورده گفت :

— واه واه ! در جزیره تابور که یکصد و پنجاه میل از ما دور است از اینای جنس ما  
قضازده موجود باشد و ما بمانت و مددکاری او نشناییم ! آنچه بی مروتی خواهد بود !  
آه . و سیوسیروس ! البته که برای این سیاحت ممانت نخواهید نمود !  
— فی با نقره ! هیچ ممانت نیکم . بلکه هر قدر که ممکن باشد چاکتر بر وید .  
— فردا .

— بسیار خوب ، فردا .

مهندس کاغذ مذکور را بعد از آنکه یکچند دقیقه تدقیق و تأمل نمود گفت :  
— دوستان من ! از اینکاغذ چنان معلوم میشود که قضازده که اینرا نوشته بقون عمره  
خیلی آشنا معلوم میشود . چرا که طول و عرض جزیره خود را به بسیار دقت و خوبی  
نشان داده است . و چون بزبان انگلیزی نوشته چنان معلوم میشود که یا انگلیزی است یا امریکایی .  
ژده تون — صحیح فرمودید . منم میگویم که این آدم خیلی طالعند است .  
زیرا اولاً با نقره ب فکر کشتی ساختن افتادن و تانیا امروز کردش مادر نجادلیل و انجی  
برخوش بختی اوست . اگر یک روز پس ترمی آدمیم مطلق که شیشه بسنگها خورده  
یا رچه میشد و ما هم ره و پی اورانمی یا قتم .

هازر — بحقیقت که این هم از حسن اتفاقات عجیبی شمرده میشود که هنوز شیشه



بسیاحل نرسیده بوناد وانتور ازینجا بگذرد!

مهندس ساکت شده بگر داب تفکر فرو رفت در اثنا ی این مکالمه با تقریفات روی کشتی در از طرف حوضه بلون گردانیده بسوی ساحل غرانیتهاوز سر راست کرده بود، و تمام بادبانها را کشاده کشتی را سرعت داده بود. هر کس بفکر قضا زده جزیره تانور افتاده بود. چونکه این مسئله نیز برای مهاجران از حادثه های بزرگی شمرده میشود. بعد از بقدر مدت مدید خط و کتابت یکی از بستای جنس خود را برینند، و او هم محتاج مددگاری و معاونت باشد، و در حالتیکه خودشان هم قضا زده و فلاکت رسیده باشند بمعاونت و مدد او در خود قوت و استمداد مشاهده کنند حقیقتاً از مسائل عجیب و غریبی شمرده میشود.

بوناد وانتور از وقت زوال چهار ساعت بعد در پیشگاه نهر مرسی واصل شده لنگر اقامت اداخت مهاجران از کشتی برآمده بقرا نیتهاوز آمدند. آتش را بنما کرده و مشا و رة سفر جزیره تانور بسر آوردند و چنان قرار یافت که یا تقریفات و هار بر که هر دو بغن ملاجی آشنا و توانا میباشند بجزیره تانور رهسپار عزیمت شوند. فردا یعنی در ۱۱ ماه تشرین اول هر گاه برام افتند باین باده موافق ۱۵۰ میل مسافرا در چهل و هشت ساعت قطع میکنند. در جزیره تانور هر گاه یک روز بمانند و باز عودت کنند در ۱۷ تشرین اول واپس بجزیره لینگولن می آیند. هوا هم خیلی خوش بود، میزان البوا همیشه بالا میراید. در باد هیچ علامت شدت معلوم نبود. و الحاصل هر چیزی به مطلوب موافق بود.

در اول امر اگر چه مهندس و ژنه ده تون و نوب در غرانیتهاوز ماندنی مقرر شدند، ولی ژنه ده تون بسببیکه مخبر جزیره نیورک هر آله میباشد از چنین سیاحت پس ماندنی برای او خیلی عیبی بزرگی شمرده میشود. لهذا ژنه ده تون گفت:

— هر گاه مراد زین سیاحت شریک نکشید خود را در دریا انداخته بشناوری خواهم رفت. چرا که در مخصوص اگر به جزیره خویش معلومات ندم نقصان کلی خواهد بود.

وقت شام بوناد وانتور خوردنی، و اسلحه و جبه خانه و قطب نما و دیگر لوازمات را جابجا کردند. آن شب را بصحبتها، و حسرتهای جدائی فردا بسر آورده علی الصباح

— ( ۲۷۴ ) —

در میان پنج رفیق مصافحه ها و معا نقه ها و وقوع یافته از همدیگر بسیار دلسوزانه یک  
وداعی بعمل آورده سه نفر رفیق در کشتی نشسته باد با تکشای عزیمت کردیدند . بوناد  
و انتور بقدریک ربع میل دور شده بود که از پشتة منظره وسیع مهندس وناب پادشاه  
لها بطرف ژه ده ٹون ویا نقروف و هار بر سلام میدادند و کشتی نشینان نیزه مقابلہ میکردند  
ژه ده ٹون فریاد بر آورده گفت :

— ای عزیزان ! این نخستین یار جدائی نیست که بعد از یا تزده ماه در مابین ماوشما  
بوقوع آمده .

آنروز تمام روز تا بشام بوناد و انتور از جهت جنوبی جزیره لیتقولن دیده میشدند  
از کشتی جزیره مانند یک سبد سبزی در میان دریا معلوم میکرد دید هر چه که دور تر میشدند  
وضعت جزیره چنان هیبتی میکرد که نظر هیچ کشتی را بطرف خود جلب نمیکرد  
ورفته رفته جزیره سراسر در پس برده افق مستور و پنهان گردید .

بوناد و انتور بر آه خود بخوبی دوام میدنمود ، بوجو جهت تمام سینه میداد . باد  
با نهار همه کی کشاده اند . رفتار بوناد و انتور خیلی بسرعتست . بوجوب رهائی قطب  
نما کشتی همیشه بیک استقامت یعنی یکسر بطرف جنوب غربی راه میزد . گاهی هار بر  
و گاهی یا نقروف زمام سکان کشتی را بدست گرفته کشتیرا میراندند . گاهی ژه ده ٹون  
نیز در کشتی رانی مدد میسرسانید . بعد از شام کره قر که بحالت بدر تمام میشد طلوع نموده  
ژه ده ٹون در شب بخواب رفته یا نقروف و هار بر هر یک دو دو ساعت به نوبت زمام  
سکان را گرفته کشتی رانی میکردند . یا نقروف از کشتی راندن هار بر خاطر جمع بود  
کشتی بقدریکسر و از راهی که لازم است تخالف نمیکند .

شب گذشت ، روز دیگر نیز بی عارضه مرور نمود . چون همیشه بر استقامت جنوب  
غربی رهسپار عزیمت میشدند امید است که بعد از کمی بجزیره تابور برسند .

این دریائی که بوناد و انتور در آن سیر و سفر دارند سراسر خالیست . بجز بعضی مرغان  
بزرگ بالی که در دامنه افق دیده میشوند دیگر هیچ اثری از جاندار می معلوم نمیشود و هار بر گفت :



— اما در موسم کشتیهای شکاریان ماهی بالینه درین جهت‌های بحر محیط باید که . و  
چوید میبود ، آیا چرا اینظر فها بدینصورت خالیست ؟

پانقروف — وای ! بخيال شما که در نگاهها هیچ کشتی و انسانی . و چو نیست ؟  
زده تون — البته نیست ، ما که نمی بینیم !

پانقروف — جانمن ! مگر یونادوانتور را کشتی و مار انسان نمیشمارید ؟ مگر بخيال  
شما که کشتی مابوست نارنج و ما هم سه تا مکسی هستیم که بران نشسته ایم ؟

ازین لطیفه پانقروف رفقا هم بخنده افتادند . نظر بحساب پانقروف از وقت حرکت  
یونادوانتور از جزیره لینقولن یکصد و بیست میل مسافه را قطع نموده ، و چون اینقدر  
مسافه راه سی و شش ساعت طی کردند بدینحساب در هر ساعت سه میل و یک ربع راه  
رفته است . لهدانرا داصبح وقت بحجزیره تابور رسید ترا امیدوار اند .

امشب کشتی نشینان ما هیچ خواب نکردند . درجه هیجان و اضطراب شان  
خیلی افزونست . چرا که امکان دارد که در بنسباحت شان بسیار غلطیها و خطاها پیش  
آید ! آیا جزیره تابور به ایشان نزدیکست ؟ در جزیره تابور آیا آن قضا زده موجود  
خواهد بود ؟ آیا این قضا زده کیست و چگونه آدمست ؟ آیا به آوردن این آدم راحت و  
آسایش جزیره لینقولن مختل خواهد شد ؟ اینست که بسبب فکر و اندیشه این تصورات ،  
و تخیلات هر سه رفیق تابصبح چشم بهم زدند . چشم همه شان بسوی افق معطوف  
مانده بود . بعد از آنکه شمس خاوری طلوع نمود پانقروف دفعته فریاد بر آورده گفت :

— خاک ! خاک !

پانقروف چون خیلی دور بین و تیز نظر بود در بنباب خطا نکرده بود . بحقیقت که  
بگذر یا زده میل دور تر جزیره تابور پدیدار گردید . سر کشتی اقیانان بطرف میان جزیره  
منوجه گردانید . آفتاب هر چه که بلند تر میشد ، و کشتی نزدیکتر تبه ها و درختهای  
جزیره نیز زیاد تر معلوم میشد . هاربر گفت :

— از ظاهر حال این جزیره چنان معلوم میشود که از جزیره لینقولن بی اهمیت تر

و خالیتر باشد .

رفته رفته هیئت عمومی جزیره نابور در پیش نظر دقت رفقاجلوه کره بگردیده در ختلهاییکه مشاهده میشود از جنس درختان جزیره لینگولن است اما شایان ملاحظه اینست که از هیچ یک طرف جزیره هیچ دودی بر نمیخیزد و است که آبرودن انسان از نشان بدهد . حالا آنکه کاغذیکه از میان شیشه برآمده موجود بودن قضاذه را در جزیره برستی و درستی نشان داده است . پس بیاید که آن قضاذه شب و روز به انتظار باشد و آتش بزرگی افروخته داشته باشد .

یا نفرو ف هر چه که بجزیره نزدیکتر میشد کشتیرا آرام تر میکرد تا مبادا بسنگی بخورد یا در زمینی بنشیند . هار بر زمام سکا ترا بدست گرفته در دنبال کشتی نشسته و یا نفرو ف ریسمان باد با زایدست گرفته در بیتی کشتی ایستاده است . تمام وقت ظهر بود که طرف سر کشتی به خشکه برخورد . هماندم یا نفرو ف ریسمان باد با آرام کشیده باد با ترا فرو آورد . هار بر نیز بجایکی لنگر انداخته بوناد و انشور را ایستاده کردند . باد باها را ایچانیده و کشتی را با ریسمان بخشکه ربط داده هر سه رفیق بخشکه بر آمدند .

هیچ شبهه نیست که اینجزیره نابور باشد . چرا که نوترین خریطه های یعنی نقشه های روی زمین درین دریاها بجز نابور نام جزیره دیگر هیچ نام جزیره را نمینویسد طول و عرض جزیره نیز همین جا و افقت . بعد از محکم کردن کشتی مسلح شده بر تیه که در پیش روی شان بود بالا بر آمدند بلندی این تیه بقدر سه صد متر و می آمد ژده تون گفت :

— از سر این تیه هر طرف جزیره بخوبی معلوم میشود چرا که بلندترین جاهای جزیره همین تیه میباشد ماباید که بر سر این تیه برائیم و هر طرف را نظر انداخته جستجوی خود را از انقرار بعمل آریم .

— یعنی مانند موسیو سیروس که بر کوه فراقلن بر آمد ما هم برین تیه میرائیم .

— البته ، ازین بهتر اصولی نیست !

سه رفیق اینچنین گفتگو کرده بدامنه تیه بالا شده میرفتند که زمین همه بیک جهرازی

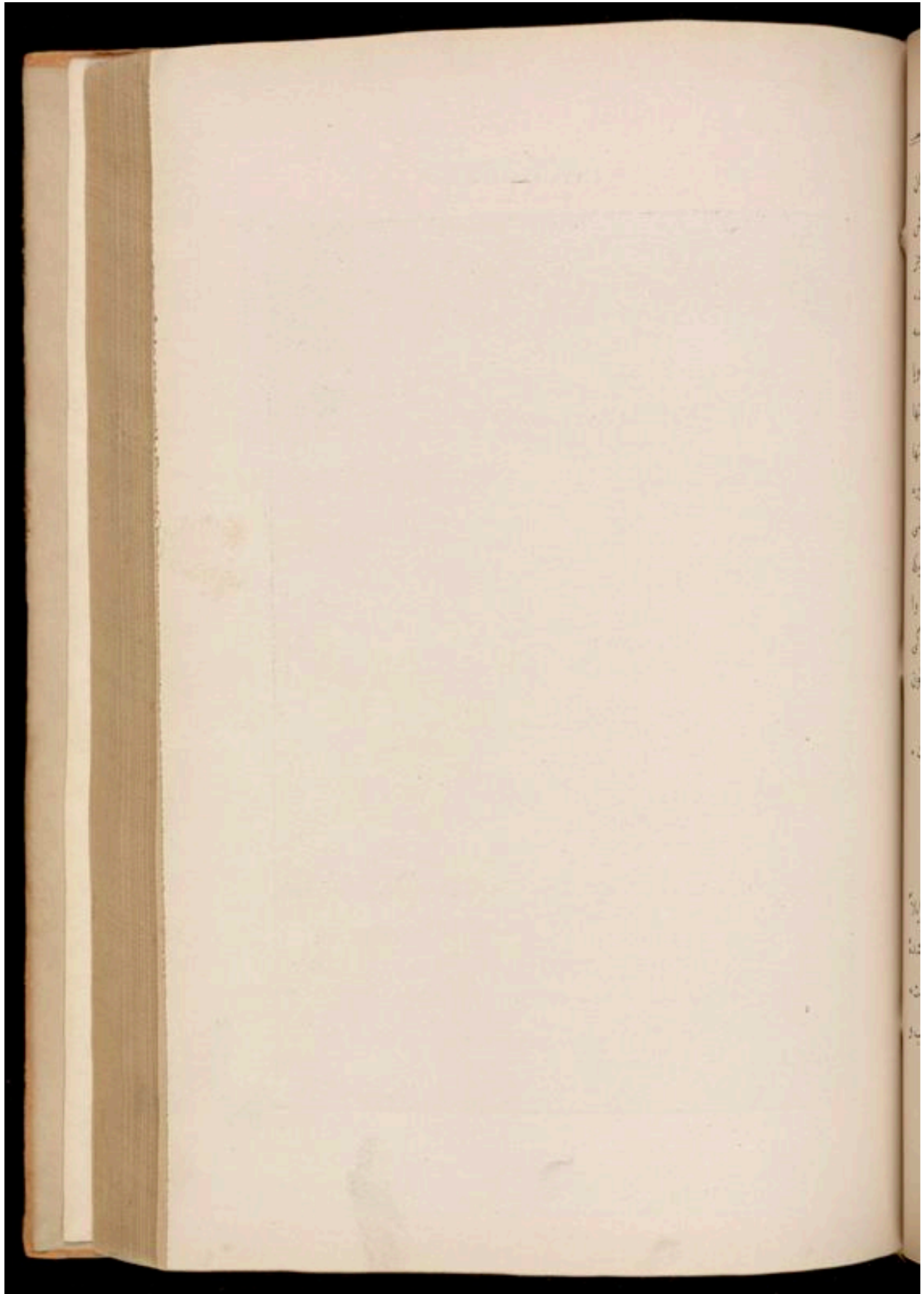


متصل بود . کبوتر های صحرائی و دیگر گونه مرغان جنگلی از پیش پای شان پرواز کرده دیگر بختند . از پشت بعضی بوته ها مانند خرگوش و روباه و دیگر حیوانات فرار میکردند . اما هیچ اثر قدم انسان دیده نمیشد . تا آنکه بر سر تپه رسیدند و بهر طرف نظر انداختند . دیدند که این جزیره بقدرش میل بزرگی دارد ، و بیضی الشكل یک جزیره نیست که در آمده گی و بر آمده گیهای سواحل هم ندارد . زمین این جزیره مانند جزیره لینگولن که یکطرفش ریگزار و یا سنگلاخ و غیره منبت باشد ، و یک سمتش جنگل و بر آب و سبزه زار باشد نیست بلکه همه اطرافش سبزه و خرم است . اگر چه دو سبزه های پست سبزه و خرمی دارد ولی کوه بلند سنگستانی در آن دیده نمیشود . از دامنه همین تپه که بر آن ایستاده اند یک جوی آب کوچکی بسوی غربی جزیره در جریان میباشد که در آخر ساحل سمت غربی بدریا میریزد . هاربر گفت :

— این جزیره بنظر ما خیلی کوچک و محدود بر میخورد .  
پانگروف — هم غیر مسکون دیده میشود .

هاربر — راستست ، هیچ يك آثار و علامتی که بر بودن انسان دلالت کند دیده نمیشود .  
زه نون — فرو آیم ، همه جزیره را گردش کرده بیایم .  
همه رفیق از تپه فرو آمده قرار دادند که اول ساحل جزیره را از یکسر تا دیگر سر دور و گردش کرده باز بداخل جزیره در آیند . لهذا در پیش کشتی خود آمده خورا که و کله و باروت بقدر کفاف برداشته بسمت ساحل جنوبی رفتار آغاز نهادند . سا حل دریا چون همگی ریگزار است سیر و سیاحت آسان مینماید . در هر هر جامرغها از پیش روی شان بهوا میشد . ماهیان فوق از سر سنگها خود را بدریای انداختند . زه نون گفت :

— از وضع و حرکت این حیوانات چنان معلوم میشود که مانند حیوانات جزیره لینگولن انسانرا اول بار نمی بینند بلکه انسانرا پیش ازین نیز دیده و ترس خورده اند . بعد از یکساعت به نقطه منتهای جنوبی واصل شدند از آنجا بطرف شمال برگشتند .





— ( ۲۷۸ ) —



به چشمه در میان آن در حصار بیت شاه کلک که چندی  
میشود در آنجا

اینطرف ساحل نیز ریگزار و در بعضی جاها سنگستانست . در هیچطرف از قدم انسان دیده نشد . در ظرف چهار ساعت هر جا از طرف جزیره را کردش نموده باز به پیش کشتی خود رسیدند . در اینجا طعام خورده و یکقدری استراحت کرده در داخل جزیره سیر و گردش را قرار دادند . و از طرف شرق بسوی غرب بجزیره داخل شدند . در پیش راه شان حیوانانیکه میآمد بجدی و چابکی فرار میکردند . از آن جمله یک دوسه بز و کوسفندی نیز بر خوردند که این بزها و کوسفند ها از جنس بز و کوسفندان اورویا تریه کرده شده معلوم میشدند که از جنس صحرائی و جنگلی که ازین یک معلوم شده که اینها از اورویا در اینجا آورده شده است . قرار دادند که در وقت برگشتن یک دو جفت از اینها را به لینقولن با خود ببرند . در درون جزیره از بسیار علامات معلوم گردید که در جزیره بسیار وقت انسان وجود بوده است . زیرا بعضی راههای کوچک کوچکی ، و بعضی درختهای با تبر بریده شده بیدار میکردید . ولیکن چنان معلوم میشد که آن مردمانیکه در اینجا آمده اند یا از بسیار سالها وفات یافته محو شده اند یا آنکه پیش از بسیار زمانها و پس عودت کرده اند . چونکه راه هار اسبزه ها و علقها پوشانیده ، و جاهای تیز زده گی نیز خیلی کهنه و قدیم بوده سر از نونشانه و علامه تیر و تیشه ، معلوم نمیشود . زه دهنون گفت که :

— چنان معلوم میشود که در جزیره انسان آمده و بسیار وقت در اینجا مانده است . آیا اینها که بوده ؟ و چند نفر بوده ؟ و حالا چند نفر از آنها باقی مانده ؟  
 هار بر — در کاغذیکه از میان شیشه یافته ایم تنها از یک نفر قضا شده بحث میراند .  
 یا نقر و ف — اگر هنوز در جزیره باشد . مطلق که او را خواهیم یافت .  
 — سه رفیق بر هر وی دوام ورزیده تا آنکه بکنار جوئی که در میان پشه مابلا جزیران داشت رسیدند . در اینجا ها کثرت حیوانات اهلیه و زمینهای گردبست شده کشتکاری شده . تر و لگ مانده اثبات میکرد که انسان در اینجا ها یکوقتی موجود بوده است . علی الخصوص نباتاتی که کشت شده اکثر مانند سیب زمینی ، و باقلی ، و کرم ، و ترب و



امثال آنها بود که بخوبی واضح میساخت که انسان اوروبائی آنرا کاشته است هاربر از دیدن این سبزه کارها بسیار ممنون و مسرور گردید. با تقرووف میگفت:

— او، او! برای ناب کار آشنیزی بسیار شد جانمن! اگر قضا زده را نیایم هم حالا سیاحت خود را بسپرده نمیشماریم، چرا که نباتات بسیار نافی بچنگ آمد.

زه ده تون — من چون بحال این نباتات نظر میکنم چنان حکم میکنم که جزیره از بسیار وقت خالی و غیر مسکون مانده است زیرا حالت این نباتات رفته رفته حال خود روئی و بیابانی گشتن را کسب نموده.

هاربر — راستست! اگر از آنها تنها یک آدم باقی میبود، این سبزه های خوردنی خود را چنین متروک نمیگذاشت.

با تقرووف — بلی، آن قضا زده مطلق که جزیره را ترک کرده رفته است.

— هیچ شبهه نیست. که بفریاد قضا زده یا کشتی و یا اوپوری آمده. او را وارها نیده است. — پس معلوم میشود که شیشه یافته کی ما از بسیار زمانها بر روی دریا شناوری کرده تا به جزیره ما واصل شده است.

— درین هیچ شکی نیست. لکن حالا وقت شام نزدیک شد. بیائید که به کشتی خود عودت کرده شب را بگذرانیم صبح باز به یالیدن و جستجو آغاز میکنیم.

بر همین فکر و نیت قرار داده میخواستند که برگردند که هاربر در میان درختان یک کلبه را نشان داده گفت:

— ببینید، در میان آن درختان یک خانه کک کوچکی معلوم میشود.

چون دقت کردند دیدند که برستی یک کلبه اقامتگاه کوچکی از چوب و تخته در میان درختان بنا یافته است. رفقا بسوی اقامتگاه مذکور روانه شدند. دروازه کلبه مذکور را بجا یافته با تقرووف بیجا با آنرا تپله داده باز کرد. رفقا داخل اقامتگاه گردیدند. اقامتگاه را خالی و بی انسان یافتند! . . . .

## - باب چاردهم -

## - فهرست -

اسبها - شب گذر آیدن - بکچند حرف - دوام برآیدن -  
 نباتات و حیوانات - دوچار شدن هار بر به تهلکه بزرگ -  
 شب گذر آیدن برگشتن - هوای دمه آلود - گمکردن  
 راه در دریا - به امداد رسیدن يك ضیاء.

یا تقروفا، زه ده تون، هار بر در اقامتگاه مذکور در تاریکی متحیرانه ایستاده ماندند.  
 یا تقروفا بصدای بلند فریاد بر آورده گفت:

- اووو صاحب خانه! ...

کسی جواب نداد! یا تقروفا از کبریت‌های ساخته کمی مهندس که با خود آورده بود  
 در داده شمع یاره که با خود داشت در بداد. بواسطه این روشنی درون اقامتگاه مذکور  
 روشن گردید. در يك طرف اوتاقی مذکور يك اوجانی بود که چو بهای خشک برای  
 در دادن در آن چیده شده بود. در یکسو يك فرش خوابگاهی پهن شده بود که رنگ  
 لحاف و نهالین آن سر اسر پریده و زرد شده بود. و آنقدر خاك و گرد و تار عنکبوت بر آن  
 جمع آمده بود که بیکنظر دانسته میشد که از بسیار وقتها بآن دست نخورده. در يك کنار  
 يك دیگ زنگ زده سی. و يك جای جوش چیه شده در میان خاکها افتاده بود.  
 در یکطرف يك دولابی که در آن بعضی لباسهایی کوبه زده کشتیانی دیده میشد. در یکجا  
 يك میز چوبی کلفتی که بر سر آن يك پانوس معدنی، و يك تور ات فرسوده شده و  
 يك دوپیراله و بشقابی موجود بود. در يك گوشه يك بيال و کلنگ و تبری اساده  
 بود. بر سر روف دو عدد تفنگ شکار که یکی شکسته و یکی درست بود باد و عود پیهایی کوچکی  
 که در میان یکی باروت و دیگری گله بود، و يك خریطه که سنگ چاقماتی بسیار در آن بود  
 پدیدار میشد که از خاك و غبار و تارهای عنکبوتی که بر آن هادیده میشد بخوبی آشکار بود  
 که از سالهاست به آن نخورده است. زه ده تون گفت:



- معلوم است که این اقامتگاه از سالهای بسیاری متروک مانده است .  
 - بلی از بسیار وقتها .  
 - موسیو - پیله! هر گاه! شب را درین اقامتگاه بسر آریم چیزی ضرری نخواهد داشت .  
 - بسیار خوب میشود ، اگر صاحب خانه هم بیاید . مهمانهای خود را دیده نمون  
 خواهد شد .  
 - انامن میگویم که صاحب خانه هیچ نخواهد آمد .  
 - یعنی شما حکم میکنید که قضازده از جزیره رفته باشد ؟  
 - نی چنین حکم نمیتوانم . زیرا اگر میرفت همه حال این اسبها را با خود بجاها  
 میرد . چرا که در پیش قضازده کان اسبهای زمان فلاکت شان بسیار عزیز شمرده میشود .  
 - اگر رفته باشد هم مرده خواهد بود . زیرا اگر زنده و در جزیره میبود خانه  
 اقامتگاه خود را بدی حال متروکیت نمیکداشت .  
 - کیرم که مرده باشد . خود را خود دفن کرده نمیتواند البته جسد فرسوده او  
 در یکطرفی پیدا خواهد شد !  
 در اقامتگاه مذکور شب بسر آوردن را قرار دادند چوبهای خشک بسیاری که در  
 بیرون کلبه در یکطرفی از اطراف خانه جمع آمده بود آورده در او جاغ انداختند و آتش  
 فراوانی افروختند ، و دروازه را بسته بنشستند . اضطراب و هیجان شان بسیار بود  
 هوش و کوش شان همه بردرمانده بود . این اقامتگاهی که از هر چیز آن متروک بودن  
 آن ظاهر و آشکار است درین اثناء که دروازه آن باز شده و یک آدمی داخل شود چه  
 قدر موجب حیرت و تعجب هر سه رفیق خواهد شد .  
 حال آنکه نه دروازه باز شد و نه کسی داخل کردید . سبحان الله ! این شب چه  
 قدر دراز کردید جمله شان . منتظر صبحست که کی صبح بد آمدن در جستجوی صاحب  
 خانه بیفتند . بغیر از هاریر که بسبب جوانی و صباوت یکدو ساعتی بخواب رفت زده نئون  
 و با غرور و اصلاح چشم فرو نه بست .

صبح شده سه رفیق بمعاینه کردن مدققانه اقامتگاه برداختند. اقامتگاه برداشته يك تپه كك كوچكى پزیاافته، اطراف آنرا پنج عدد درخت بسیار بزرگ مستكى احاطه کرده است. پیش روی اقامتگاه باتبر و میل خوب صاف و هموار شده است. و يك سرى از پیش اقامتگاه تا بکنار جوی کشیده شده که دو طرفه آن با يك کناره چوبی گرفته شده. از معاینه دیوارهای تخته‌ئى اقامتگاه اینهم معلوم شده که این تخته ها از باقى كشتى نكته ساخته شده است. مطلق که کدام كشتى درینسا حل افتاده و شکسته است. بفرای یکچند نفری دیگر همه كشتى نشینان غرق شده اند. آن چند نفر باقى مانده از باقى مانده كشتى این اقامتگاه را بعمل آورده اند. اینجمله به این ثابت گردید که ژم ده نون بزرگى از تخته های اقامتگاه اسم « برتانيا » را خواند که بعضى حرفهای آن باك شده بود، و این تخته که این لفظ بران نوشته شده از تخته های دنباله كشتیست که همیشه نامهای هر كشتى در اینجا نوشته میشود. یا تقرو ف گفت :

— ازین نام جنسیت و ملیت كشتى نشینان معلوم نمیشود چرا که به این نام بسیار كشتیها موجود است.

— بلی، اینسخن هیچنیست! بر ما پالیدن جزیره است هر گاه از طایفه كشتى برتانيا كسى را یاقیم البته ملیت، و قومیت او را هم خواهیم دانست. اما پیش از آغاز کردن به پالیدن یکبار رفته بونادواتور را به بینیم چرا که دلم بسیار پریشانست.

— راست كفتى یا تقرو ف! برویم.

هر سه رفیق بطرف كشتى خود متوجه شدند. بعد از بیست دقیقه راه رفیق بساحل رسیده كشتى خود را بسته و بحال خود یافتند. یا تقرو ف از دیدن كشتى خود را صحیح و سالم يك (اوه) دور و درازى کشیده اظهار مسروریت نمود. البته باید مسرور شود چونکه این كشتى را یا تقرو ف مانند اولاد خود عزیز میشمارد. هیچ پدری تصورى شود که هر گاه از جگر پاره خود دور شود برای او هزار گونه اندیشه نیفتد؟

رفقا بر سطح كشتى خود برآمده بکمال خوبی يك طعامى تناول کردند. بعد از طعام



— ( ۲۸۳ ) —

از کشتی فرو آمده باز به جستجو و پالیدن آغاز نهادند . این سه رفیق بر زنده یافتن قضا زده که ساکن جزیره میباشد هیچ امید و آرزوی نداشتند . بلکه محقیقت جسد مرده او را مییابند . تاوقت پیشین هر طرف جزیره را پالیدند هیچیک اثری نیافتند . مطلقاً که چهارم وفات یافته و جسد او را نیز حیوانات درنده پاك خورده تمام نموده است . دو ساعت بعد از پیشین در زیر یک درختی برای استراحت بنشیندند . یا تقرووف بر تقای خود گفت :

— فردا بوقت صبح باید که حرکت کنیم .

هاربر — اسپایر که در اقامتگاه یافته ایم البته با خود خواهیم برد ؟

ژده ده تون — البته ، چرا که میراث خواری قضا زده بجز قضا زده که خواهد شد .

هاربر — از نخه ها و نهالهای سبزه هائیزه میبریم .

یا تقرووف — بلی بلی ، حتی یک یک جفت از بزها و کوسفند هائیزه میبریم .

ژده ده تون — پس وقت خود را ضایع نباید کرد ، بر خیزیم بکار آغاز کنیم . هاربر به نباتات مشغول شود ، ما و توهم بگرفتن حیوانات .

اینرا گفته رفقا بر پا خواستند هاربر بطرف مزروعات روانه شد . ژده ده تون و یا تقرووف نیز بسوی جنگل رفتند . یا تقرووف و ژده ده تون دو بز را گیر کرده همان بگرفتن آنها مشغول بودند که بناگهان یکصدای مد هش خرخره از طرف هاربر که بقدر صد قدم دور تر از ایشان بود بگوش شان برخورد . یا تقرووف فریاد زده گفت :

— بخدا صدای هاربر است !

— بدویم .

هر دو رفیق بتاخت شدند . چون نزدیک شدند دیدند که یک جانور عظیم الجثه بسیار باهیمی هاربر را بر زمین خوابانیده . هماندم یا تقرووف و ژده ده تون خود را بر جانور مذکور انداخته جانور را از سر سینه هاربر بر زمین غلطانیدند و باریسپانی که برای گرفتن بزها خود حاضر داشتند او را محکم به بستند . اگر چه بستن جانور یک قدری بزحمت اجراء یافت ولی چون یا تقرووف خیلی پر قوت و توانا بود ، وقوت و حکمت ژده ده تون

نیز با او منظم گردید بسهولت انجام یافت. زده ده تون مجابکی بسوی هار بر پیش شده پرسید که:

— جایب افکار نشده هار بر ؟

— نی موسیوژده ده تون .

یا تقرووف — تو راست بگو هار بر ! بلکه این بیعون بد هیت یک جابت رازخی کرده باشد ؟

هار بر — نی بیغم باش هیچ زخم مخمی بمن نرسیده اما شما اینرا بوزینه قیاس میکنید خوب بینید که چیست .

یا تقرووف، وزه ده تون بنا بر بسخن هار بر بسوی مخلوقیکه بسته بر زمین افتاده بود نظر کردند. بحقیقت که این جانور بوزینه نی بلکه یک آدمی بود اما چه آدم؟ آدمی که لفظ «وحشی» هر انقدر معانی را که در بر گیرد همه آن معانی را وجود این شخص تفسیر محسم مینمورد. موهای بدنش راست برخواست. ریشش از ناف پایین تر آویخته، موهای سرنا بکمرش دراز شده، وجود سراسر عریان، چشمها در میان موهای رو و ابرو پنهان و چون شعل شعله زنان دستها بزرگ و درشت ناختمانند چنگال شیرسرتزوکنت پوست بدنش سیاه یا پاهایش مانند سنگ یا .

اینست حالت این مخلوقیکه بضرورت آنرا انسان باید بگوئیم . هار بر گفت :

— مگر قضا زده که ما آنرا جستجو میکردیم همین است !

زده ده تون — بلی همینست! اما واسفاه سالها سالها تنهائی او را وحشی گردانیده، و از آدمیت بیرون برآورده است .

حقیقتاً که سخن زده تون راستست . این مخلوق نیز در حالتیکه یک شخص متهمین بوده بسبب تنهائی و بی همجنسی رفته رفته کسب وحشت و ورزیده، و از مخلوقات جنکی گردیده! از خنجیر، اش بعضی احواتی که هیچ دانسته نمیشود، پیراید. دندانهایش از حالت اصلی طبیعی برآمده برای خوردن گوشت خام مانند حیوانات گوشتخوار تیزی و کمی پیدا کرده . قوه حافظه اش از بسیار وقتها غائب گردیده . اسباب و اشیائی که دارد در ته



رفق رسول استعمال آنها را فراموش کرده ترك داده است، حتی آتش را نیز نمیداند که چگونه  
و چنانست! اگر چه وجودش خیلی کافیتی و توانائی پیدا کرده ولی بموض توسیع  
باقی اعضای بدنیه حسابات عقليه اش محور ضایع گردیده است.

زه ده نون به آدم وحشی بیکچند سخن گفت. در وحشی هیچ علامت فهمیدن  
و شنیدن معلوم نشد. زه ده نون بدقت و تحقیق بطرف مرد مکهای چشمش نظر کرد.  
بلکمی آواز ذکاوت را در چشمش مشاهده کرده امیدوار گردید که بعد از انست و تربیه به  
انسانیت رجوع خواهد نمود.

وحشی برای رهانیدن خیش دست و پا نمیزند، و هیچ آرزوی گریختن نشان نمیدهد.  
همچنان بسته که افتاده ساکت و آرام مانده، و چشمان خود را بیکطرف زحیرت و تعجب  
بطرف سه رفیق دوخته مبهوت مانده است. آیا از دیدن همجنسان خود بعضی احوا  
لان، و یادداشتهای هنگام انسانیت خود را حس میکنند؟ و یا آنکه قوای عقليه و حسابات  
انسانیه اش کم کم چیزها بدماغش نقش میکنند؟ زه ده نون چون یکمدتی بسوی وحشی  
مدگرد بدقت ملاحظه نمود گفت:

— وظیفه انسانیت ما همینست که این مخلوق خدارا که از نوع خود ماست بجزیره  
لینقولن باخود برده تاسی داشته باشیم در راه آدم کردن او کوشش و ورزیم.

هازبر — بلبلیلی، بلکه مهندس قوه عقليه او را واپس برش آورده بتواند، و  
بلک چاره برای آدم کردن او بیندیشد.

باقروف شبهه ناکانه بلکله جنبانی کرده باز فقام و اوقت نمود، و بردن وحشی را  
بجزیره لینقولن قرار گیر کردید. باقروف پرسید که:

— آیا همچین بسته بماند؟

هازبر — اگر باهائش را با از کتیم بلکه با ما خود بخود برام برود!

باقروف پاهای وحشی را بکشاد. وحشی خود بخود بر پا خواست، و بطرف  
آنها بیکه بالوست باز بیک نظر متحیرانه انداخته با ایشان برام افتاد. اما از او ضاعش هیچ

معلوم نمیشد که بدانند که منجم یکوقتی مانند ایشان بودم . زه ده نون گفت :  
— اول اورا با قامتگاهش ببریم بلکه خانه واسبای خود را به بند حال اولش بیادش بیاید  
لهذا اول اورا به اقامتگاهش بردند . وحشی هیچ علامت شناسائی باخانه واسبای  
های خود نشان نداد .

گفتند بلکه آتش را به بند یک چیزی بخاطرش بیاید و یک تاگیری برو بکند .  
از او در او جاق آتش افروختند وحشی در اول امر بسوی آتش یک نظری انداخت  
ولی باز روی خود را گردانیده حالت اصلی خود را گرفت .  
تنهایی و بی مصحبتی سالهاین آدم بیچاره را بدرجه نهایت وحشت رسانیده است  
که جمله حواس خسته اش معطل و بیکار مانده است .

حالا بجز بردن وحشی را بکشتی دیگر کاری باقی نمانده سه رفیق وحشی را به پیش انداخته  
و در یسمان آنرا با ترقوف بدست گرفته بکشتی بردند و با ترقوف با او در کشتی مانده هرگز  
وزه ده نون واپس بجزیره آمدند . بعد از چند ساعت آنها نیز اسبای اقامتگاه را  
با یک جفت بز و تخمها و نهالهای نباتات برداشته بکشتی آمدند . شب را در میان کشتی  
گذرانیده صبح که مد آغاز نمود بر اه افتادند .

وحشی را در اوقات طرف بینی کشتی گذاشتند در انجام تفکر و ساکن بماند . با ترقوف  
چیزی خوردنی در پیش وحشی بنهاد ، ولی چون طعام پخته بود نخورد . اما چون یک  
کبوتر شکار شده خام را به او بخورد ، همان لحظه آنرا از دست با ترقوف ر بوده خام خام نخورد  
یا ترقوف از بحال وحشی سر خود را اجنبانیده گفت :

— آیا شاهنوز امید وازید که این وحشی باز پس آدم شود ؟

— البته ، زیرا بسبب تنهایی به ایحال گرفتار آمده بعد ازین تنها نمیانند از او باخالت  
او نیز رفته رفته تبدیل میوزد .

— به بنیم که چه میشود ؟ دانستی فکره و سیوسیروس را در حق این وحشی آرزو دارم که  
آیا او چه خواهد گفت ، ما برای جستجوی آدم در اینجا آمدیم حالا آنکه بعوض آدم جانور ببریم



شب گذشت . این يك . معلوم نشد که آیا وحشی خوابید یا نخوابید؟ اما هیچ حرکتی نکرد . سر کشتی را بجانب شمال شرقی سر راست کردند که باینصورت راست بسوی جزیره لینگولن میرود . روز اول سفر شان بی حادثه و واقعه بی پایان رسید . وحشی در کمره سر کشتی ساکت و ساکن يك بغله افتاده بود . اما ژمه ده نون که لحظه بلحظه هر حرکت و وضعیت وحشی را در زیر نظر دقت و ملاحظه میداشت دید که از رفتار کشتی و حرکت امواج دریا در چشمهای وحشی علامت مسرت و فرحتی پیدا میشود . لہذا دانست که قوه حافظه اش یکقدری بمرکت آمده حسیات کشتیبانیش بیادش می آید .

روز دیگر باد از سوی شمال بر خواسته دریا موج پیدا کرد . بوناد و انتور با موجها دست و کربان کردند با ترفوف باد با ترفاد ری سست کرده از احوال دریا به اندیشه بیفتاد ولی اندیشه خود را از رفتار پنهان . بینمود کشتی لحظه بلحظه از استقامت . مطالبه بیرون می افتاد ، و بر راهیکه لازم بود تیرفت باد و موج او را از استقامت راه لینگولن بدر میکشید . با ترفوف دانست که اگر هوا به اینصورت دوام ورزد رسیدن بجزیره لینگولن خیلی بطول خواهد انجامید .

در ۱۷ ماه تشرین اول از وقت حرکت بوناد و انتور از جزیره تابور مدت چهل و هشت ساعت گذشت ولی هنوز از جزیره لینگولن اثری معلوم نیست . در خصوص تعیین کردن جهت استقامت نیز بمشکلات افتادند چرا که باد بصورت غیر منظم میوزد . بست و چار ساعت دیگر نیز مرور نمود بازم از لینگولن اثری پدیدار نشد . باد هم ساعت بساعت زیاده شد . میوزد درین اثنا يك موج بسیار بزرگی به کشتی برخورد که تمام کشتی را از آب مملو نمود ، و اگر کشتی نشینان خود در محکم نمیداشتند همه بر دریا میریختند . در این واقعه از وحشی يك مددگاری بسیار عجیبی بعمل آمد چنانچه بمجر در برخوردن موج با کشتی و بردن کشتی از آب وحشی بجلدی و چابکی تمام از کمره خود بر آمده بيك لکديک نخته دیوار کشتی را بر کند و برای آب مجرای باز کرده کشتی را از آب خالی ساخت بعد از بسکاري آنکه چیزی بگوید به کمره خود پس داخل شده گویا درینوقت حسیات

کشتیبانی و وحشی عودت کرده است .

رقابه بسیار حیرت به این حرکت وحشی نظر کردند و امیدواری کلی به بازگشتی  
حال اصلی او حاصل نمودند .

رفته رفته کار کشتی نشینان کسب و خامت مینمود یا تقروفاً از کمکردن راه در میان  
این عمان بیابان خیلی بهراس افتاده بود .

در ۲۰ ماه تشرین اول باد آرامی و سکونت پیدا کرد ، ولی هوا خیلی دمه حاصل  
نمود ، و تاریکی و سردی بسیاری بعمل آمد . آنشب زار قبا به بسیار اضطراب و اندیشه  
و نا آرامی میگذاشتند . سمت حرکت شان یکقلم مفقود بود ، کشتی را به تخمین بطرف  
جزیره خود برانندند . بسبب دهیم آنرا نیز داشتند که بخبر و نادیده بخبر رسیده  
کشتی شان بسنگی برخورد کرده از هم پاره پاره شود . یا آنکه جریان شدید کشتی را به بسیار  
دور جاها کشیده ببرد .

با تقروفاً بنابرین اندیشه ها و تصور ها خیلی متأثر و اندوهناک زمام سکان کشتی را  
بدست داشته نا امیدانه در تاریکی تیره درون شب دیدن نقطه سلامتی را منتظر بود . بعد  
از نیمشب دفعه بر پا خواسته فریاد بر آورد که :

— آتش ! آتش !

بواقعیکه با تقروفاً در جهت شمال شرقی یک ضیای بسیار شدیدی دیده بود که بقدر  
بیست میل مسافه دور مینمود . ژه ده تون گفت :

— جزیره در انجاست . این ضیاء مطلق از آتشیست که مهندس برای رهنمایی مایان افر وخته است .  
بونا و انتور یکسر بسوی شمال رفتار داشت .

با تقروفاً روی توجه آنرا بسوی نقطه تابناک بزرگی که در افق شرقی بقدر یک ستاره  
بسیار درخشان بزرگی مینموده توجه ساخته و بادبان را بخوبی باز کرده بسرعت رفتار  
آورد . تا آنکه بوقت دیدن شفق بعد از آنکه مدت چهار روز بر روی آب دریائی شده بودند  
بسلامت در کنار ساحل آمیزش نهر مرسی با دریا بونا و انتور بخشکه توقف نمود .



— ( ۲۸۹ ) —

— باب پانزدهم —

فهرست

مذاکره — سیروس سمیت با شخص مجهول — حوضه بالون —  
صداقت مهندس — یک تاجر به مؤثر مهندس بر شخص  
مجهول — قطرات سرشک .

سیروس سمیت وناب بسبب دراز شدن مدت سفر رفقاً و ظهور یافتن طوفان در دریا  
بسیار مضطرب و پریشان شده پیش از شفق بر پشته منظره وسیع برآمده منتظر و متر  
صد نشسته بودند تا آنکه از دور بادبان سفید بوناد و استور را در افق دیده فریاد های  
سرور و شادمانی بر آوردند . بوناد و استور چون بساحل توقف نمود مهندس فریاد  
بر آورده گفت :

— خدا را هزاران ثنا! که سلامت رسیدید . ناب از شادی بسیار برقص آغاز نهاده  
بوده مهندس چون رفقای خود را حساب کرد تمام یافت . باز یک شکر میجا آورده  
فکر آن افتاد که یار فقا قضا زده را نیاخته اندیا آنکه قضا زده با ایشان به آمدن راضی نشده  
است! زیرا قضا زده در کمره کشتی بود، و بر سطح کشتی شهابه نفر رفیق وجود بودند .  
گفتی چون بساحل نزدیک شد هنوز رفقان برآمده بودند که مهندس گفت :

— عزیزان من! بدیر آمدن خود ما را بسیار پریشان کردید . انشاء الله چیزی  
فلاکتی و مصیبتی بر شما نرسید؟

زده تون — نی ، الحمد الله هیچ چیز ناگواری بظهور نرسید . حالامه حکایات  
خود را مفصلاً بیان میکنیم .

— امام بیستم که کامیاب نشده اید چرا که شمار سه نفر می بینم چارم کسی باشم نیست؟

یا خروف — عفو فرمائید . و سیروس ! ماسه نفرنی بلکه چهار نفر میباشیم .

— آیا قضا زده را یافتید؟

— بلی .

— ( ۲۹۰ ) —

— با خود آوردید ؟

— بلی .

— آیا زنده و سالم ؟

— بلی زنده .

— کیست ؟ و کجاست .

— در بناب همینقدر گفته میتوانیم که بحقیقت يك آدم قضا شده بوده است .  
بعد ازین محاوره همه وقوعاتی که درین سیاحت دیده و مشاهده کرده بودند هم  
در ایگان یگان بپندس بیان نمودند . در آخر حکایت با نفرو ف گفت :

— حتی ، اینرا هم نمیدانیم که آیا آوردن اینجین جانور را خود خوب کردیم یا بد ؟

— اینهم سخفست ! بسیار خوب کردید . اگر نمی آوردید جنابت کرده بودید .

— اما چه فائده که آن بیچاره از عقل محروم ، و انسانیت درو معدومست .

اگر چه حال همچین است لکن پیش از چند ماه او نیز مانند ما بوده است ! هر که  
همه ما بپریم و یکی از مادر بخیز بره تنها بماند او نیز بعد از چند سال همین حال دوچار  
خواهد شد . تنهائی کلی انسان از مدت کمی دیوانه میسازد .

هزار برسید که :

— آیا از چه دانستید که حال وحشت این آدم از چند ماه بوقوع آمده است ؟

— از کاغذیکه او نوشته است . چرا که نوشته کاغذ نواست .

زه ده ثون — بلکه این آدم رفیق داشته ، و او اینکاغذ را نوشته ، و بعد از نوشتن

وفات یافته است اما این آدم از سالها همین حال بوده است !

— این نمیشود موسوسبیله ! زیرا اینحالت او را سبب یگانه تنهائی کلی اوست هر که

يك رفیق دیگر با او میبود به اینحال نمیشد . دیگر اینکه در کاغذ یافته کی ما تنها از يك

آدم بحث میراند ذکر دو آدم نیست .

هزار بر حکایت طوفان ، و مدد درسانی شخص مجبور و لراد انسانی باز گشت نیز بیان نمود .



— ( ۲۹۱ ) —

مهندس از تحکایت مسرور گشته گفت :

— ازین عمل او امیدواری کلی بر شفا پذیری او پیدا میشود . بچاره آدم محض بسبب  
سپائی و نالامبیدی به ایحالت دوچار گردیده است . اما بعد از چند وقتی که در اینجا ماند  
خود آذماز به بند روحش تازه شده . حسابات عقليه اش پس عودت میکند .

شخص مجهول را از کمره بوناد و انتور بر آوردند . بمجر دیکه بر خاک قدم نهاد آرزوی  
گریختن را نمودار گردانید اما سروس سمیت به او نزدیک شده بر شانه اش دست نهاده بیک  
طور آمرانه برویش عطف نظر نمود ، و بیک بسم لطیف و شیرینی بطرفش کرده ساکن  
شدنش را اشارت کرد . هاندم آدم وحشی بکنظر اطاعتکارانه بسوی مهندس انداخته  
ساکن و آرام ماند . و سر خود را فرو و آویخته هیچ سرکنشی نمود . مهندس بر ققارو  
گردانیده گفت :

— بچاره آدم متروک !

مهندس بکمال دقت شخص مجهول را معاینه کرد . چنانچه زده ده تون گفته بود  
حقیقت که در چشمش اثر ذکاوت پدیدار بود . مهاجران برین یک قرار دادند که شخص  
مجهول را در یکی از اتاقهای غرا نیتهاوز جای دهند چرا که هم از اینجا فرار کرده نمیتواند .  
و هم رفته رفته با انسا نهانست پیدا میکند . لهدامه مهاجران با شخص مجهول  
بفرانیتهاوز بر آمدند .

در انشای طعام خوردن هاربروزه ده تون وقوعا تر با تفصیل بار دوم نیز بمهندس حکایه  
کردند به اتفاق آرا حکم کردند که شخص مجهول یا انکلیزاست یا امریکائی . زیرا نام  
« برانیا » اینستله را ثابت میکند و غیر ازین مهندس چون بن علم سپای اقوام خوب  
دسترس دارد در سپای شخص مجهول صفات « آنکلو ساقسون » هاراجامع یافت . زده ده  
تون هاربروزرا گفت :

— هاربروز با خوب حکایه نکردی که با اینوحشی چسان بر خوردی ؟

هاربروز — من بجمع کردن نباتات مشغول بودم ناگهان یک جسم بسیار کلفت و

غلیظی از سردرخت بسیار بلندی که در پشت سر من واقع شده بود بر زمین افتاد که  
روی خود را گردانیدم که به بینم چیست این شخص بر من هجوم نموده مرا بر زمین بخواب  
بانید . اگر با قروف ، وژه ده تون نمیرسید کار مرا تمام نموده بود .

سیروس - پس من ! بواقعیکه تهلکه بزرگی بر سرت آمده بود . شکر که بخیر  
گذشت ، اما اگر این تهلکه نمی بود با این آدم نیز بر نمیخوردید . هر چه که باشد خیر بوده  
ژه ده تون - سیروس ! آیا امید وار هستید که این وحشی را آدم بسازید ؟

- بلی !

بعد از طعام . مهاجران از غرائبها و زبر آمده بساحل فرو آمدند ، اسبابهای کشتی  
و ایرون کشیدند . مهندس اسلحه و آلات ، و اشبارا . عاینه کرده هیچ یک فکری  
برای هویت ، و شخصیت شخص مجهول پیدا نتوانست . حیواناتی که از جزیره آورده  
بودند به آغل برده برای زیاد شدن ذریت آنها را انداختند . باروت ، و گله را نیز  
بکمال ممنونیت قبول کردند ، بعد از آنکه حمله کشتیرایرون بر آوردند با قروف گفت :

- موسیو سیروس ! بوناد وانتور رادر یکجائی بسیار محفوظ و امینی باید نگه داشت ؟

- در جائی که آب مرسی بدریا میریزد چسانست ؟

- آنجا نمیشود چرا که بادهای تند کشتی را بسنگها زده خراب میکنند .

- پس بخمال تو کدام جا مناسب میآید ؟

- حوضه بالون ، چرا که از هر طرف بادیوارهای سنگلاخی بلند محاطست موج  
و باد در آنجا هیچ تأثیر نمی بخشد .

- اگر چه یکقدری دور است اما چون تو آنجا را بسندیده و مناسب دانسته آنجا برده  
فکر انداز اقامت میکردانیم .

هار با قروف در کشتی نشسته کشتی را به لیجان حوضه بالون بردند ، و در آبهای

ساکت و آرام حوضه مذکور لنگر کرده باریسهای محکم . مضبوط به بستند .

شخص مجهول در اول امر برای آزادی و بیقیدی که در جزیره تابور داشت دست



- ( ۲۹۳ ) -

و زنده خیلی حدت و شدت نمود . اما رفته رفته در حالت سکون و آرامی حاصل آمد .  
علامات حیرت و تعجب در حالتش پیدا شد . گاهی بطرف خود و گاهی بطرف رفقا بیک  
نظر حیرت دیدن آغاز نهاد ، و بعضی آه های سرد کشیدن گرفت . گوشت و طعام پخته را  
نیز بیک وضع حیرت و یک نوع لذت بخورد . مهاجران از حالت او یک امید بزرگی بشفا  
یابی او حاصل کردند . دستها و بازوهایش را باز کردند .

سیروس سمیت در وقتیکه شخص مجهول بخواب رفته بود . وی سر روی و ریش  
او را برید آرایش و ویرایش بداد که باینسب دهشت پر وحشت چهره و سپایش کسب  
لطافت انسانیت و وزید . یک دست لباسی نیز باو پیوشانیده . سراسر شکل انسانیت را حا  
مل نمود . شخص مجهول بعد از آنکه از خواب برخاسته خود را به آن حالت بدید وضع  
حیرت و تعجبش بیک وضع اند و هگینی و شره ساری مبدل گردید . علایم ذکاوت در  
چشمش زیاده تر هویدا گردید . این آدم . مگر در وقتیکه متمدن بود خیلی خوش شکل  
یک آدمی بوده است .

سیروس سمیت هر روز بقدر چند ساعت باشخص مجهول می نشیند . در پیش روی  
او کار میکند . تا بلکه نظر دقت او را بیک چیزی نی بیک چیزی جلب و جذب نماید . بواقعیکه  
برای خاندان و روشن ساختن فکر او که در برده ظلمت و وحشت و مجهولیت مستور مانده  
باشند تا بنیاد داشت ، و یک مهمیز تحظرات قدیم کافی دیده میشود . چونکه اثر آن در  
زمان طوفان در کشتی نیز دیده شده است .

سیروس سمیت برای حرکت یافتن قوه سامعه او نیز کوشش میوززد ، بصدای بسیار  
بلند از مسئله های کشتیانی حکایه ها و بحث ها میراند ، گاه گاهی بیچاره آدم از سخنان  
موسوسیروس خیلی متأثر میشد ، و بیک حالت بسیار عجیبی برویش می آمد ، و گوش  
و چشم خود را بطرف دهندس میدوخت که ازین معلوم میگشت که بعضی سخنان  
را درک و فهم میتواند . گاهی در چهره اش علایم کدر و الم ظاهر میشود که ازینهم معلوم  
میشود که بیک عذاب وجدانی ، و کدورت روحانی نیز گرفتار میباشد . ولی هیچ سخن

( ۲۹۴ ) -

نمیگوید. اما با وجود آنهم باز یکدوبازدهن خود را برای سخن گفتن باز کرده میخواست که چیزی بگوید، ولی باز سر خود را فرو افکندند خاموش ماند.

بیمار آدم خیلی ساکن و مکتد راست! در نینجا روز هفتاد یا در غرا نیتها و باها جبران یکجا میشیند، بر یک سفره طعام میخورد، یکنوع چیزها میبیند، خوب میوشد، خوب میخورد، خوب چیزها میشنود، زوب، و توپ را که از نوع حیوانت است به الفت و انسیت با انسانها میبیند. البته که بواسطه این چیزها طبیعتش آهسته آهسته او را بحال اصلیش رجعت میدهد.

بقول مهندس آدم متروک یک بیماری است که قابل مداواست. و از نسیب که مهندس خود را طبیب این بیمار مقرر نموده، هر حال و حرکت او را در زیر نظر تدقیق و تحقیق میدارد، و هر گونه مداوات روحانی را بر او اجرا میکند، هیچ یکدقیقه از سعی و کوشش و انمی ایستد، و هر صورتیکه باشد او را شفا پذیر کردن میخواهد. بغیر از یا تفر و ف که هیچ امید بر انسان شدن شخص مجهول ندارد دیگر رقاب این و طیفه انسانیت بر او مهندس و امید و اعتماد او مشترک میباشد.

شخص مجهول از اول خیلی فرق و تبدیلی نمود، اما سکوت و شرمساریش روز بروز در تزیاید است.

و مهندس روز بروز بزرگ ارتباط و اطاعت احترام کارانه حاصل میکند. سپروس سمیت خواست که بیمار را از غرا نیتها و زفر و آورده بر کنار دریا ببرد و جنگله او نشان بدهد. تا بجز به کند که بر حواس او چگونه تاثیر می بخشد؟ زه ده نون گفت:

— آیا اگر او را باز و آزاد فرو آورده بچنگل ببریم فر از نخواستند کرد؟

یا تفر و ف گفت — اینجا سخت است! بخدا بمجرد یک وحشی خانه خراب خود را آزاد بیاید دم خود را بر پشت خود قرقره کرده بدویانی بلکه بچهار پا فرار میکند!

مهندس — گمان نمیکنم.

زه ده نون — یک تاجر به بکنیم به بنیم که چه میشود؟



- ( ۲۹۵ ) -

روز اول ماه تشرین نانی بود که از آمدن شخص مجهول بغرا نیتهاوز تمام ده روز گذشته ، هوا خیلی لطیف و آفتاب گرم بود . سبروس سمیت و یا تقروف به اوتاقی که برای شخص مجهول مخصص کرده بودند داخل شدند ، دیدند که در پیش پنجره دراز کتیده بطرف آسمان نظر دوخته است . مهندس اورا آواز داده گفت :

- رفیق! برخیز!

شخص مجهول هماندم بر پا خواست . و نظر خود را بطرف مهندس دوخته از بی اوروانه شد . در پیش دروازه بچاره را در ماشین نزول و صعود بنشانند ، ژه ده فون و ناب ، و هار بر در زیر انتظار ایستاده بودند . مهندس و یا تقروف باشخص مجهول فرو آمدند .

. مهاجران از دور بچاره بکقدری دور شدند .

بچاره آدم بکچند قدم بطرف در پایش رفته توقف نمود چشمهایش بدرخشید . بسوی بر خوردن موجه با ساحل نظر دوخت ، ولی آرزوی فرار نشان نداد ! ژه ده فون گفت :

- این صحیح نیست ! چونکه در پیش رویش دریاست از آنرو جای فرار نمی بیند .

- بی ، بر منظره تبه و سیمه براریم ، در انجا ببینیم که چه میکنند !

ناب - پلهام باز است . گریخته نمیتواند .

یا تقروف - او هو . هو ! وحشی خانه آباد ازین گونه جو بهار وادارد ؟ همین که دم خود را قرقره کرده بیک خیز دیدی که با نظر جویست !

سبروس - به بینم که چه میشود !

وقتی که در پیش اول درختان جنگل رسیدند شخص مجهول توقف نمود . و بیکمتر از بیوشانه و ستانانه هوای نسیم روح افزائی را که شاخهای درختان را باهتر از آورده می آمد استشمام کرده خواست که بدویدن آغاز نهد . ولی باز پس گردیده بایستاد ، و بطرف رفقا دیده قطرات بزرگ بزرگ سرشک از چشمان شعله فشانش باریدن گرفت .

مهندس چون اینحالت اورا دید گفت :

— ( ۲۹۶ ) —

— چون گریه کردی معلوم است که انسان شدی مبارک باد!

— باب شانزدهم —

— فهرست —

اول سخن شخص مجهول — اقامت دوازده ساله در جزیره تاپور —

اعتراف — غیبوت — اعتماد سیروس سمیت — ساختن

آسیای بادی — نخستین نان — يك خدمت صاد

قانه — دستهای باناموس .

بنا بر آئین مهندس شخص مجهول بسایه گریه انسانیتش بازگشت نمود . بحقیقت که گریه چیز است که مخصوص انسانیت است .

• مهاجران شخص مجهول را یکمدتی بر پشت منظره وسیع تنها گذاشتند و یکفدری از دور شدند . دیدند که هیچ خواهش گریختن ندارد . بعد از مدتی که با چشمان گریه آلود در انجا گردش نمود مهندس او را بر رفتن غرانیتهاوز اشارت نمود . او نیز بدون سرکشی با ایشان روانه شده بغرانیتهاوز عودت کرد . بعد از این واقعه بدو روز آثار کالی زنده کی و هوشیاری در شخص مجهول نمودار گردید . هر چیز را بخوبی میشنود و میداند ، ولی از سخن گفتن با مهاجران اجتناب میورزد . مهاجران هر چه که با او سخن میگفتند او سر فرو انداخته بغیر از باریدن اشک و سر جنبانی دگر هیچ جوابی نمیداد .

یکشب بود که بانقر و ف از اوتاق شخص مجهول صدای سخن گفتن با گوشش رسید . آهسته آهسته در بی اوتاق او آمده گوش نهاد شنید که باخود تکرار نموده میگفت :

— من لایق سخن زدن ، و بودن با اینها نیستم اصلاً نیستم ! یکقلم ! . . . . .

کشتیبان چیزی که شنیده بود همه را یکان یکان به رفقای خود حکایه نمود . مهندس گفت :

— از این سخن او معلوم میشود که يك سر بسیار کدر انگیزی دارد .

• مهاجران از قید محافظت و پاسبانی شخص مجهول وارهیدند . چونکه شخص



— ( ۲۹۷ ) —

مجهول بغیر از یک سخن گفتن بد دیگر همه حالات انسانیت رجعت نمود. بیل و کلنگ را خود بخود گرفته اکثر اوقات خود را به تنهایی در رشته، نظره و سیمه به باغبانی و آبیاری کشت زراعت بسر میآورد. اکثر اوقات که از کار فارغ میشد وقت خود را به تفکرات و ملاحظاتی دور و دراز میگذراند. اگر یکی از مهاجران به نزدیکش برود آنجا اترک داده دورتر می رود. و بشدت تمام بگریه آغاز میکنند. آیا اینحال او را عذاب وجدانی سبب شده است یا چیست؟ زه ده تون گفت:

— بنظرمی آید که سبب سخن نگفتن او از آنست که گفتنیهای بسیار عذاب انگیز مدعنی دارد.

— صبر کنیم، به بینیم!

بگریه و زاری بود که شخص مجهول در آسای بیل زدن دفعته بیل را از دست گذاشته باز بگریه آغاز نهاد.

سیروس سمیت که از دور بحال او دقت میکرد بسیار متأثر شده به پیشش نزدیکشده، و پادشاه اش دست گذاشته گفت:

— دوست من!

شخص مجهول بسوی سیروس نخواست که بپند مهندس دستش را خواست که بگیرد. شخص مجهول بشدت دست خود را بکشید. سیروس سمیت بیگصدای تیز و موزی گفت:

— دوست من! بمن دردت را بیان کن! چرا ایستقدر متأثری بسوی من نظر کن! شخص مجهول بسوی مهندس بدید اما آنچنان یکدین متأثرانه که تصویر آن ممکن نیست. در رویش تبدل حاصل شد، چشمانش بدرخشید، وجودش بلرزید، زیاده می توانست، دستهای خود را بر بازوهای خود بهم بچوینده بیگصدای خفه و سنگینی پدید آمد:

— شما کیستید؟

- ( ۲۹۸ ) -

— مانند توقضا زده کان ! بین که ترا در میان همجنسان ، و همدردان تو آورده ام .

— آیا همجنسان من ؟ . . . . من همجنس ندارم ! . . .

— در میان دوستان خود هستی . . . .

— آیا دوستان من ؟ بمن دوست ها ! . . .

اینرا گفته و سر خود را در میان دو دست خود گرفته :

— نی ! نی ! . . . نیست . . . نیست ! بگذارید بگذارید . . . مرا ترك كنيد . . .

لایق نیستم !

بعد از آن دفعته دویدن آغاز نهاده بسوی آخر منظره وسیعه که بجهت دریابود

برفت ، و در انجا یکمدتی متحیر و بی حرکت ایستاده ماند . مهندس به پیش رقا آمده

چیزیکه در میان او و شخص مجهول وقوع عیافه بود حکایه کرده با تفری و گفت :

— اینچه عجب آدمی را با خود آوردیم . آدمی بلکه يك پاپ سر بسته اسرار است !

مهندس ما هم به اسرار او حرمت و رعایت میکنیم . اگر بعضی گناه و خطاهای

کرده باشد جزای آنرا نیز بصورت بسیار مد هشی داده پاك شده است . و در نظر ما

حالا او پاك و معفو دیده میشود .

شخص مجهول بقدر دو ساعت در انجا ایستاده بماند . . . . . طلق که در زیر تاثیرات خاطرات

و یادداشتهای مد هسه احوالات گذشته خویش زبون و دلخون مانده است . مهاجران

آدم بیچاره را بحال خودش مانده در پیشش نزدیک نشاندولی از زیر نظر هم دور نگردد .

بعد از دو ساعت گویا بیکقراری با خود داد که در پیش سیروس سمیت بیامد . چشمه اش

بسبب کریه بسیار سرخ شده بود . اما حالا کریه نمیکرد . در رویش بسینز آثار خجالت

و شرمساری مشاهده میشد . چشمهای خود را بر زمین دوخته بسیار ترسان و لرزان

از مهندس پرسید که :

— افتدی ! شاهور فیقان شما آیا انگلیز میباشید ؟

مهندس گفت :



نی، برادر! ما امریکائی هستیم.

خوب!

باز در میان لبهای خود با خود سرود.

این هنوز خوبتر!

مهندس پرسید که:

شما چه هستید؟

انگلیز.

گویا گفتن اینستکه یکمذاب بسیار بزرگی برای او بود که اینرا گفته باز دور شد و برکنار نهر مرسی رفته باز بقدمزدن آغاز نهاد. بعد از آن هاربر که در آنجاها گردش میکرد شخص مجهول به او نزدیکشده پرسید که:

در کدام ماه هستیم؟

در ماه تشرین ثانی.

سنه چیست؟

۱۸۶۶-

ایمان یارنی! دوازده سال! سبحان الله! دوازده سال! وای وای! . . . .

اینرا گفته باز دوری گرفت. هاربر به نزد در فقا آمده اینمجا وره شخص مجهول را حکایه نمود زه ده ثون گفت:

بچاره آدم از روزها و ماهها بیخبر مانده.

هاربر - بل، هم از بس سخنش معلوم میشو دک تمام دوازده سالست که در آن جزیره میباشد.

سیروس - پس انصاف کنید که تنهایی کلی دوازده ساله عقل انسانرا چنان اخلال نکنند؟

با نفرو - من میگویم که این آدم از اثر قضا در جزیره تابور نیفتاده است بلکه مجزای جنایتی که کرده دیگران او را آورده در آنجا انداخته اند.

مهندس — دوستان من! در بناب به تحقیقات و تحقیقات اگر نیتیم بهتر است.  
 من میگویم که این بچاره آدم هر قدر کناه بزرگی که کرده باشد جزای آنرا بیشتر از  
 کناه خود دیده است. ما اورا بحکایه کردن سرگذشت او مجبور نکیم البته يك روزی او  
 خود بخود سرگذشت احوال خود را آمده بما حکایه خواهد کرد.  
 با نفرو ف — يك نقطه هست که من آنرا ندانستم!

— چیست؟

— هرگاه این آدم از دوازده سال در جزیره تاپور مانده باشد معلوم است که پیش از  
 چهار پنج سال باین حال وحشت گرفتار آمده خواهد بود.  
 — احتمال قوی همین است که تو میگویی با نفرو ف اما مقصدت چیست؟  
 — مقصد من اینست که کاغذی که مادر شیشه یافته ایم خیلی نونوشته شده، و از خود  
 شیشه هم معلوم میشود که نواست و بسیار وقت در دریا مانده است.  
 سیروس فکر افتاده گفت:

— حقیقتاً که در نیمه يك نقطه مبهمی موجود است که هیچ فهمیده نمیشود.  
 هم خط و شیشه نواست و هم طول و عرض جزیره را بچنان خوبی و درستی نشان داده  
 است که از دست هر کشتی بان نمی آید. اما بر ما لازمست که صبر کنیم تا رفیق نوما بسخن  
 زدن بیاید آنوقت همه احوالها خود بخود هویدا میگردد.  
 یکچند روز شخص مجهول هیچ سخن نگفت، و از تبه منظره وسیع هیچ جدا  
 نشد. همه اوقات خود را بر اغرابانی و دهقانی صرف میکند. هیچ فارغ نمی نشیند،  
 دایما بیل بدست بکار مشغولست. اما هر وقت از مهاجران دوری و اجتناب میورزد.  
 شبها نیز بفرانتهاوز نمی آید.

دوم ماه تشرین ثانی بود که مهاجران در جزیره پشته منظره وسیع در زیر چپری که  
 داشتند نشسته بودند. شخص مجهول در حالتیکه چشمهایش بیک طرف غریبی بدرخشیدن  
 بود، و از همه اطوارش شدت وحشت هویدا می نمود در نزد مهاجران بیامد. مهاجران



— ( ۳۰۱ ) —

دانستند که بچاره آدم در زیر تأثیر هیجان واضطراب شدیدی میباشد . دندانهایش بر هر دیگر میخورد ، و بدنش میلرزد ، اشکهایش میریزد . رفقا از بحالت او بحیرت افتادند آیا بچاره را چه حال پیش شد ؟ آیا باز حال وحشتش بر وغلبه نمود ؟ مهاجران به این فکر بودند که آدم وحشی بسخن آغاز نهاده گفت :

— چه حق داشتید که مرا از جزیره من در اینجا آوردید ؟ مرا با شما چه مناسبت است ؟ آیا شما میدانید که من کیستم ، و چه کرده ام ، و دران جزیره چرا ، و بچه جرم ترک شده و تنهامانده ام ؟ آیا شما میدانید که من چه قدر ملعون و کافر نعمت یک بدبختی هستم ؟ بگوئید منی ! چرا مانند من یک نجس ملعون نایاک را بچه دلیل و چه سبب این جزیره پاک خود آورده اید ؟

مهاجران اینسخنان شخص مجهول را بکمال آزامی و سکوت بشنیدند سیروس سبت به شخص مجهول نزدیکشده خواست که با او یکدو کلمه گفته او را تسکین و تسلی دهد . اما وحشی بشدت وحدت خود را واپس کشیده گفت :

— نی ! ... نی ! ... یک سخن بگوئید ، آیا من اسیر و بندی شمایم ، یا آنکه آزادم ؟

— نی ، خدا نکند که تو بندی باشی آزادی !

— چون چنینست بخدا سپردیم !

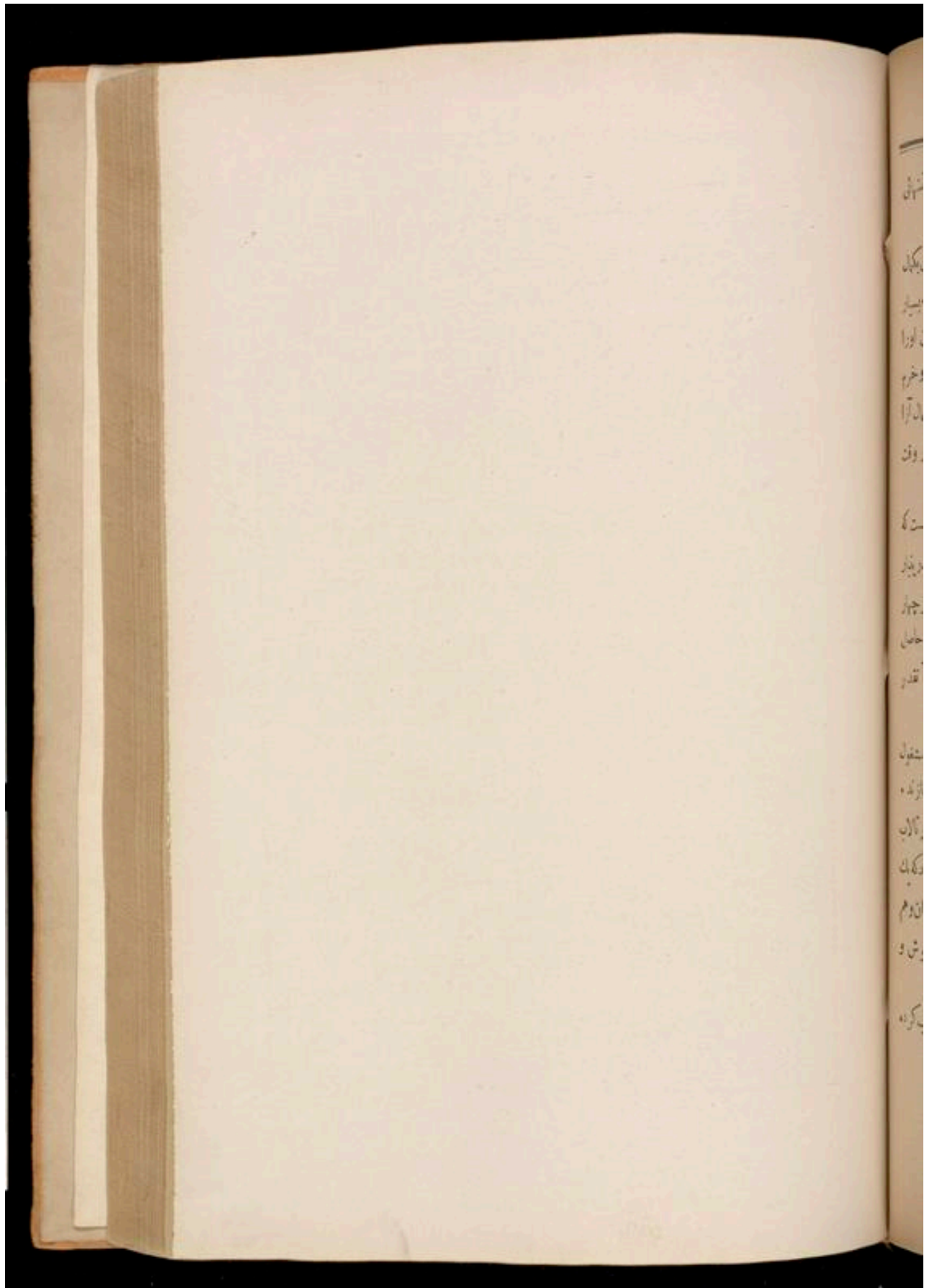
اینرا گفته و مانند دیوانگان رو بچنگل بفرار آغاز نمود . اگر چه رفقا در پی او رفتن خواستند ولی مهندس مناع آمده گفت :

— بگذارید ، بحال خود ش ترک کنید !

باقروف — این حریف دیگر هیچ نخواهد آمد !

مهندس — نی باقروف . می آید .

ازینواقعه بسیار روزها گذشت ، از وحشی مذکور هیچ اثری معلوم نشد . اما مهندس بگفت این عصیان آخری طبیعت شدید اوست .





— ( ۳۰۳ ) —



ساقی

— ( ۳۰۲ ) —

— حکما می آید. عذاب وجدانی او را در زیر حکم آورده است. بعد ازین از تنهائی دوچار خوف و هراس میشود، و بحالت قدیم خود طاقت نمیآورد.

درین مدت هر نوع بناها و کارها خواه در منظره تبه و سیمه و خواه در آغل بکمال گرمی دوام نموده. تخمها و نهالهای نباتات که هار بر از جزیره تابور آورده بوده بسیار دقت و اعتنا کاشته شد. کشتزار گندم نیز خوشه بسته باد نسیمی در هر وزیدن او را بموج میآورد. روی منظره تبه و سیمه تماماً یکحالت مزرعه بزرگ بسیار سبز و خرم و سیمی را کسب نمود، چار طرف تبه و سیمه با آب محاطست، او ناگاه بکمال آزار دی و بیبغی در میان چمنزارهای تبه و سیمه چرا و کردش میکنند و در وقت لزوم بدون سرکشی در زیر کار و بار می آیند.

در پانزدهم ماه تشرین ثانی مزرعه گندم را دفعه سوم درو کردند. اینست که در ظرف هجده ماه از یکدانه گندم بقدر یک جریرب گندم حاصل برداشتند. در پندار چهار هزار پیمانه گندم بعمل آمد. از گندم حالا تو انگری کلی پیدا کردند. از چهار هزار پیمانه که بانزده پیمانه را بکارند بقدر پنج جریرب زمین را کفایت میکنند که حاصل آن بسیار سالهای مهاجران را کفایت مینماید. ازین حاصل امساله نیز آنچه قدر گندم حاصل برداشته اند که بقدر دو سال شانزده بسیار خوبی کفایت مینماید.

تابه آخر ماه تشرین ثانی بدرو کردن، و خرمن ساختن، و باد کردن مشغول شدند. حالا کار دیگری نیاند مگر اینکه آسیائی بعمل آرند تا گندم را آرد بسازند. مهندس در اول امر خواست که بر نهر غلیسرین آسیا بسازد. چرا که بر آبشار نالاب خراشت کارگاه قماش سازی بنیافته اما بعد از مذاکره و مشاوره چنان قرار دادند که بک آسیای بادی بر تبه و سیمه بسازند. چرا که ساختن آسیای بادی هم آسان و هم چابک بوجود میآید، و غیر از اینها منظره شکل و هیئت آسیای بادی نیز خیلی خوش و نظردیامی افتد.

همه مهاجران دست یک کرده بکار آغاز کردند. چو بهای لازمی آنرا انتخاب کرده



— ( ۳۰۳ ) —

از جنگل بریدند و بر صراط راه باز کرده آوردند . در پیش کبوترخانه هایک جای بلندی راه همیشه باد بران میوزید انتخاب کردند . سنگهای بزرگی که در اطراف تالاب غرات موجود بود برای سنگ آسیا انتخاب کردند . چرخ بزرگ پروانه آسیا را از قماش بالون که هیچ نمانی ندارد ساخته شد . با تقوف ، و تاب در فن نجاری بسیار مهارت پیدا کردند از آن روز در ظرف چند روز بنا بر نقشه مهندس یک آسیای بادی چوبی به بسیار آسانی و ساده کی بوجود آوردند .

بسی و کوشش همه مهاجران در پنجم ماه کانون اول کار آسیا تمام پذیر شد . با تقوف ازین آزمایشات خویش نیز خیلی ممنون شده گفت :

— حالا کار ماند بروزیدن یک بادخوبی که گندم ما را آرد کند .

هاربر — برای آرد کردن گندم باد بسیار تند برای آسیای ما بکار نیست . باد شمال شرقی بخوب صورت دروزیدنست . بمطلوب ما کافست .

در خصوص آرد کردن گندم تاخیر کردن و معطلی رو داشتن جایز نیست زیرا مهاجران برای خوردن نان گندمی خیلی خوا هسکر هستند همان روز یک چند سیبانه گندم را آرد کردند . در روز دوم بر روی سفره طعام نان گندمی خمیری بسیار اعلا اثبات وجود نمود . اینهم حرف زانندست که بگوئیم مهاجران بجه مسرت فوق العاده نان را خوردند چرا آنجا که عیانست چه حاجت به بیانست !

شخص مجهول هنوز معلوم نشده که کجاست و چه میکند ؟ یکچند بار هاربر وزده نون در جنگل گردش کردند ولی با او بر نخوردند . مهاجران برای آدم بچاره پریشان و اندیشه ناک گردیدند . اما مهندس هنوز به امید برگشتن او هست و میگوید که :

— حکمای آید در نیجامیدانند که مانند جزیره تابور تنها و بی همجنس نیست لهذا حال وحشتش به این امید برور نمیگردد ، و چون یکقدری جرم خود را با اعتراف کرد باز آمده تمام حکایت خود را خواهد گفت .

در هشتم ماه کانون اول هاربر از غرات نیتهاوز داهای ماهی را برداشته در کنار تالاب

— ( ۳۰۴ ) —

غرائت برای صید ما می رفته بود . و بسببیکه در بنظر فهای جزیره نابه ایندم حیوانات  
وحشیه درنده دیده نشده است هار بر بی سلاح رفته بود .

ناب و پانقر و ف در مرغها بجه ها برای جمع کردن تخمها ، و آب و دانه دادن جوچه  
مرغها بکار مشغول بودند . همدس و ژه ده نون نیز در شمینه ها بصابون سازی مشغول  
بودند چرا که صابون تمام شده بود .

درین اثنا یک فغان و و او یلابی از طرف کنار تالاب بگوش ناب و پانقر و ف رسید .  
مگر این فغان و فر یاد هار بر بود که ( مدد ! مدد ! ) گفته نمره میزد ناب و پانقر و ف  
ساخت شدند .

هار بر در پیش روی زاغار نام حیوان درنده که یکی از آنها در شبه جزیره ما با تیره تفنگ  
ژه ده نون کشته شده بود بی سلاح و بسیمدد کار افتاده بود . جانور مذکور همان خود را جمع  
کرده برای حمله کردن و یاره یاره کردن هار بر حاضر شده بود که به ناگهان شخص مجهول  
جزیره تابور که هیچ امید نبود که او در اینجا باشد از شهر قریقروژ بر جهیده مانند برقی  
خود را به امداد هار بر رسانید . جانور مذکور چون شخص مجهول را نزدیکتر از هار بر  
در پیش روی خود بدید همان حمله که برای هار بر حاضر کرده بود بر او اجرا نمود . جانور  
درنده بیک غرش بسیار مدهشی بجالاکی بر جهیده و هر دو پنجه های مدهش سر تیر خود  
را بر هر دو شانه شخص مجهول بکمال شدت و قهر فرو آورد . شخص مجهول قوت و  
مهارت فوق العاده را مالک میباشد . لهذا بفرورفتن چنگالهای زاغار در گوشت خود  
نیفتاده بیکدست بر قوت خویش از گلوی زاغار گرفته و بدست دیگر با کار دیکه مهاجران  
به او داده بودند بر جگر گاه جانور درنده چنان بشدت بزد که زاغار هماندم بر زمین افتاد .  
شخص مجهول چنگالهای درنده را بقوت از گوشتهای شانه خود بیرون کشیده و از خود او  
را بدور انداخته باز فرار کردن آغاز نهاده بود که مهاجران رسیدند . هار بردا من شخص  
مجهول را محکم گرفته گفت :

— بعد ازین محالست که بروی ا نی ، نی ! ایستاده باش .



— ( ۳۰۵ ) —

سیروس بسوی شخص مجهول روانه شد. خون ما سندجوی از شانه هایش روان بود ولی او هیچ به آن پروا نیکرد. سیروس گفت:

— دوست من! حالا باشما یکمهد شکران و منتداری عقد کردیم. چرا که اولاد ما از مرگ رهایی، و حیات خود را برای او به تهله انداختی!

— جان من! آیا حیات من چه قیمت دارد؟ مرگ هزار بار اشرقتراست از نجات!

— زخمی شده اید. هیچ نباشد بگذارد که زخم تا ترا مداوات کنیم.

— چه پروا دارم! من به این زخم مستحقم!

— آیا دست تا زراهم نمیدهید که مصافحه کنم، و بحجت بفشارم؟

اینرا گفته پیش شده دست شخص مجهول را بگیرد اما آدم مجهول دستهای خود را بر سینه خود چپراس کرده گفت:

— شبان کستید؟ برای من چه تصور دارید که چه کنید؟

معلوم شد که آدم وحشی، بخواد که اول سرگذشت مهاجران را بخود معلوم کند.

آینده از آنکه سرگذشت ایشانرا بشنود سرگذشت خود را نیز خواهد گفت بانی؟

سیروس سمیت احوال خود شانرا از هنگا، بیکه از ریشموندر آمده اند تا بوقت حاضر

غصراً بیان کرد. حتی از ترجمه احوال خود و رفقای خود نیز بیان کرد که کجائی و

چه صنعت دارند و وحشی بکمال دقت میشنید. مهندس گفت:

— در بنجیره از وقتیکه آمده ایم بهترین و سرت آورترین روزهای خود همان روز

را بشماریم که از جزیره تابور برگشته و مانند شما بک رفیقی دیگری را بدست آوردیم.

از بسخن رخسار و وحشی سرخ گردید، چشمانش باز گریه آلود شده سر خود را

بفرود آویخت و در حال آزار حسرت و تأثر پدیدار گردید. سیروس سمیت گفت:

— حالا ما را شناختید. بدهید دست خود را که بفشاریم.

— نی! نی! ... شما بیان آدامان اشراف و بانا موس هستید. اما من! ...

نی! نی! این دست لایق آن دستها نیست! ...

— ( ۳۰۶ ) —

— باب هفدهم —

— فهرست —

همیشه جدائی طلبی — طلب شخص مجهول — دوازده سال پیش ازین —  
سرعمله کشتی بریتانیا — متروک ماندن در جزیره نابور — دست  
سیروس سمیت — کاغذ اسرار انگیز شیشه .

این سخن آخری شخص مجهول ظاهر گردانید که در ماسبق احوال این آدم، مطلقاً یک  
جرم شدید بود و وجود است که بعد از بنهیمه مجازات، مدعشی که دیده، و از طرف این همجنسان  
خویش نیز عفو شده بازم و جدانش او را عفو نمیکند اما آثار یشیانی و ندامت و توبه  
کاری از هر وضع و حرکتش ظاهر و نمایان است . ازینسبب است که هرگاه دست خود  
را دراز کند، مهاجران بیمحابا بکمال محبت میفشارند و لی از بسکه وجدان او را در  
اشکنجه و عذاب دارد آن دست را بدست ناموسکاران نمیتواند که دراز کند .

شخص مجهول بعد از مسئله ژانگار بجنگل برنگشت . زخمهای خود را خود به تر  
بندی و گذاشتن بعضی نباتات تدایوی کرده دست مهاجران را نگذاشت که بجانش بخورد  
اکثراً اوقات خود را برپشته، منظره وسیعه در زیر چپری میگذراند . آیا این آدم چه  
اسرار دارد ؟

یکچند روز بدینمنوال گذشت . مهندس و ژم ده نون باهمدیگری یکجا کوشش و کار  
میکنند . گاه بکارهای کیمیاگری و گاه بکارهای حکمتی مشغول میشوند اجزای  
بسیار مفید و مساله های خیلی نافع برای بسیار کارها ساختند . تاب و یاقر و فکاه در  
آغل و گاه در صرغایچه و گاه باهاز بر بشکار سرگرم کار میباشند . شخص مجهول نیز و  
خلیفه باغبانی و برزگری را بکمال سعی و کوشش اجرا میکند . زمینهای بسیار را با بیل  
شد یار کرده برای زراعت گندم حاضر ساخته است .

در پانزدهم ماه کانون اول شخص مجهول در نزد وسیو سمیت آمده بیگلول



خجالت و شرمسازي گفت :

— افندي من ! از شما يکچيزي آرزو طلبدارم .

مهندس — بگوئيد ، ولي در اول امر ز خصت بدهيد که من يکچيزي بشما بگويم .  
از يکسختن شخص مجهول رنگش پريد ، بدنش لرزيد چرا که بگمانش آمد که از  
احوال ماسبق او خواهد پرسيد . خواست که از پيش مهندس دور شود اما مهندس  
مانع آمده گفت :

— اينرا بخوبي بدانيد که ما بشما دوست و مهربانيم . اينست که گفتني من بشما همين  
بود که گفتم حالا بفرمائيد هر چه که ميخواهيد بگوئيد .

شخص مجهول چشمان خود را از اشک پاك کرده گفت :

— افندي من ! از شما يک لطفي استرحام دارم .

— بگوئيد چيست ؟

— در دامنه گوم براي حيوانات و مواشئي خود يک آغلي داريد ، براي خدمت  
و سرپرستي حيوانات مذکور يک آدمي بکار است پس اگر لطف بفرمائيد که مرا  
از اين بدهيد که در اینجا باشم هم خدمت حيوانات شما را ميکنم و هم در اینجا ميخواهم .  
مهندس — دوست من ! در آغل يک جاي مناسبتي نيست که شما در اینجا بجا بيايد ؛  
— براي من کافيست .

— دوست من ! ماشاء انميخواهيم که بي راحت باشيد . چون خود شما بدور بودن  
از ما ، و در آغل بودن خود را ضي هسيديد بسيار خوب ! ولي صبر کنيد که براي شما  
يک اوتلي در اینجا بسازيم .

— نشکر ميکنم افندي من .

مهندس اينمکالمه را بر فقاى خود بيان کرد . رفقاً نيز ساختن يک کوته چوبي را  
در آغل براي او قرار دادند .

هاروز رفقاً آلات و ادوات لازمه را برداشته به آغل رفتند . بعد از يک هفته يک

خانه گک تخته‌ئی کوچک خوشنمای بوجود آمد. در خانه مذکور یک میز و چوکی و یک دولاب و یک تفنگ و مقدار کافی کله و باروت. و خوابگاه و کاسه و کوزه لازمی و ما کولات و مشروبات را نیز برده گذاشتند. شخص مجهول تا بوقتیکه رفقا در آغل کوشش می‌ورزیدند اصلا به آنها نزدیک نشده در نیمه نظر و وسیع بکار زراعت و کشت کاری مشغول گردید. با تفریف میگفت:

— چون استقدر از آدم کر بزان بود چرا مدد کاری میخواست، کاغذ را چرا در شیشه گذاشته برای طلب معاونت بدریا انداخته است؟  
سپروس — اینرا نیز خواهد گفت.

در پست و دوم کا نون اول مهندس حاضر بودن اقامتگاه او را بشخص مجهول خبر داد. و برای ناراحت نشدن او او را آزاد گذاشته بغرانیتهاوز برآمدند. در دالان بزرگ کرد آمده نشستند. از شب دو ساعت گذشته بود که دروازه سالونرا یکی آهسته دق الباب نمود بعد از اذن گرفتن شخص مجهول داخل دالان گردیده گفت:

— افندیان! از شما جدا میشوم، لهذا میخواهم که سرگذشت خود را حکا به کتم تابدانیده من لایق محبت و معاشرت شما اندازم. اینست که اسرار خود را میگویم.  
اینسخن مهاجران را بسیار متاثر نمود. مهندس بریا خواسته گفت:

— دوست من! ما از شما چیزی نمیبریم، بر اسرار شما آگاه شدن نمیخواهم.  
سکوت کردن داخل حق خود شماست.

— گفتن وظیفه منست.

— بنشینید. بگوئید.

— بی ایستاده میگویم.

شخص مجهول در کنار دالان بیا ایستاده، و سر خود را برهنه کرده، و دست های خود را بر سینه خود چپاس کرده، و بر نفس خود اجبار کرده، و چشمهای خود را لزشک پاك نموده بحکایت سرگذشت خود آغاز نهاد رفقا نیز بی آنکه چیزی بگویند ساکنانه



به شنیدن گوش نهادند . شخص مجهول باینصورت بسخن دهن کشاد .  
- در سنه ۱۸۵۴ در ۲۰ ماه کانون اول -

دوتقان نام واپور تنزه لارد کونار وان در « بندر » « بر نویسی » که در ۳۷  
درجه عرض بساحل غربی جزیره بزرگ « اوستر الیا » واقعت لنگر انداز اقامت  
گردیده بود درین واپور خود لارد کونار وان ، وزوجه او ویک کرنیل انگلیزی ،  
ویک عالم جغرافیه شناس فرانسوی ، ویک دختر ویک پسر نوجوان ، و کپتان اول ، و  
کپتان دوم ، و پاتزده نفر عمله موجود بود . ایندختر و پسر نوجوان اولادهای « غران »  
نام شخصیت که کپتان کشتنی « بریتانیا » بود که یکسال پیش از ان تاریخ با عمله واشبای  
خود غرق گردیده بود .

سبب لنگر انداختن واپور تنزه دوتقان در لنگرگاه بور « توئیسی » اینستکه پیش از  
شماره از ان تاریخ یک کاغذی در میان یک شیشه در دریای ایر لاند بدست لارد کونار  
وان که در کشتی دوتقان سیر و تنزه مینمود افتاده بود . این کاغذ از طرف کپتان کشتی  
بریتانیا کپتان غران نوشته شده ، و در میان شیشه هایدریا انداخته شده است که درین کا  
غذ کپتان غران کیفیت رهائی یافتن خود در اباد و نفر عمله خود بعد از غرق شدن کشتی خو  
یش نوشته بود ، و طول و عرض و وقتی را که در اینجا افتاده اند نشان داده بود . اگر چه  
طول و عرض جای بودن خود را کپتان غران خوب نشان داده ولی درجه عرض موجود ،  
و درجه طول را آب دریا گل کرده بود .

درجه عرض که نشان داده بود ۳۷ درجه و ۱۱ دقیقه عرض جنوبی بود . درجه  
طول مجهول بود لهذا هرگاه همین درجه عرض را پیروی کرده بر کره ارض دور شود  
البته بجاییکه کپتان غران موجود است رسیده خواهد شد .

وزارت بحریه دولت انگلیز ازینگونه بالیدن وجستجو کردن مجهولانه ابا ورزیدند .  
لذا لارد کونار وان بادوتقان نام واپور تنزه خصوصاً خویش به بالیدن وجستجو کرد  
حن کپتان غران اقدام نمود . « ماری » نام دختر کپتان غران را با « روبر » نام پسرک

او با خود برداشت. دو توفان برای سیاحت بسیار دور و درازی حاضر کردید. از بندر « غلا  
سقاو » که در « ایرلند » است حرکت کرده از گلوگاه « ما جلان » که در آخر امریکای  
جنوبیست گذر نمود. از اینجا یکسره به اراضی « پانا غونیا » که در امریکای جنوبیست برا  
مده خط ۳۷ درجه عرض جنوبی را گرفته تمام قطعه امریکای جنوبی را از غرب بشرق  
بر همان خط عرض از خشکه قطع نمود. ازینسفر فکر لارد این بود که مبادا کپتان غران  
درینسروز مینها بدست وحشیان افتاده باشد. ولی هیچ اثری درینسروز مین از کپتان نیا  
فت باز از ساحل شرقی زمین مذکور در دو توفان سوار شده پالیدن خود را در بحر محیط آغاز  
نهاد. بعد از آنکه جزیره های « ترستان و اکونهاد » و « آمستروام » که بر همین خط  
عرض واقعست گردش و پالش نمود از کپتان اثری نیافته برابر بسوی « اوسترالیا » حر  
کت ورزید تا در قطعه مذکور امر پالیدن بر خط عرض مذکور اجرا نماید. لهندا چنان  
چه گفتم در ۲۰ کانون اول سنه ۱۸۵۴ در لنگرگاه بورنویسی لنگر انداز اقامت کردید  
بود. فکر لارد این بود که اوسترالیا را نیز مانند پانا غونیا بر خط دایره عرض ۳۷ گردش  
نماید. سیاه از ساحل روانه شده بخانه یکت زمینداری که از مردم ایرلند میباشد  
فرو آمدند. لارد بزبان ایرلندی به صاحب زمین سبب آمدن خود را به اوسترالیا و گردیدن  
و پالیدن خود را بیان کرد و پرسید که آیا از کشتی بریتانیا اورا خبری هست یا نه. زمین  
دار مذکور از بیخبر بودن خود بیان کرد. ولیکن از خد متکاران زمینداران یکی بر پا  
خواستگفت:

— لارد صاحب! بجناب باری تعالی شکر بکنید اگر کپتان غران زنده باشند. مطلق  
جز اوسترالیا خواهد بود.

— شما کیستید؟

— من هم از مملکت شما یعنی از اسقوجیا میباشم. در سفینه بریتانیا در زیر امر کپتان  
خران سر عمله بودم. از رفقای کپتان خران میباشم.

نام این آدمیکه به لارد کولناروان خود را از رفقای کپتان خران و عمله باشی کشتی



- ( ۳۱۱ ) -

بریتانیایمانند (آرتون) میباشد. این مدعی خود را با کاغذ های رسمی که با خود داشت اثبات نمود. لارد گفت:

- در وقتیکه کشتی بریتانیا غرق میشد آیا شاهد در کشتی بودید؟

- بل لاردمن! کشتی در ساحل شرقی اوسترالیا غرق گردید. من بشنا وری در

یک گوشه برآمدم و تا بحال خبر نداشتم که کپتان غران زنده رهایی یافته باشد اما حالا که شواهد زنده گی او خبر دادید گمان قوی دارم که در ساحل شرقی اوسترا لیا برآمده بدست

پومپان وحشی آنسرزمین اسیر افتاده باشد، پس میباید که در انطرف رفته پالیده شود.

این آدم چنین گفته طور صداقت و ناموسکاری به لارد گولناروان نشان داده بود. لارد

و همراهان او از سخن او برستی و صداقت او هیچ شبهه نگرند زمیندار ایرلندی نیز بر

خوبی و درستی این آدم که آرتون نام دارد و از مدت یکسال بخدمت او نوکر میباش شد

شهادت و ضامنی نمود. لارد گولناروان نصیحت و رهبری آرتون را قبول کرده قرارداد

که اوسترا لیا را از غرب بشرق گذار نماید. لهدا لارد، و زوجة او، و عالم فرانسوی، و

کرنیل، و اولاد های کپتان غران، و کپتان اول واپوردونقان و یکجند عمده در زیر ادا

ده، و رهبری آرتون برام افتادند. دونقان نیز بر افسری کپتان دوم واپور به بندر

که [مالبورن] رفته منتظر امر لارد ایستاده میباند.

در ۲۳ ماه کانون اول سنه ۱۸۵۴ قافله در زیر نظارت و دیده بانی آرتون برام افتاد.

در بخایر اینز بگویم که آرتون از جانی های بسیار بزرگ و شقاوت پیشه کان خیلی

بشیرت. اگر چه در کشتی بریتانیا عمده باشی بودنش صحیحست ولی بسبب عصیان

دلون و بلوا کردن عمده کشتی را بر کپتان در ۸ ماه نisan سنه ۱۸۵۲ از طرف کپتان غران

به ساحل اوسترا لیا آورده ترك شده است. از وقتیکه به اوسترا لیا برآمده نام آرتون را

گذاشته (بخوینس) بر خود نام نهاده است، و سر کرده گی مجرمهای شقاوت پیشه

فرار را گرفته بسی شقاوتها، و جنایتها بعمل آورده است. و حالادر خدمت ایرلندی

نیز برای اجرای بعضی خیانت و شقاوت درآمده، و منتظر فرصت نشسته است تا آنکه

لارد کولاروان بچنگش در افتاد ، آیرتون بنام دیگر بخوئیس از غرض قشدن سفینه بر  
یتانیا هیچ خبر و آگاهی نداد . این خبر را از حکایت لارد آموخته است . مقصدش  
درینوقت این است که لارد را بسا حل شرقی اوسترالیا براند ، و از کشتیش دور اندازد ،  
و دو نقار ابر حیلۀ که باشد ضبط و تصرف کرده بواسطۀ آن رهنی و قطاع الطربضی  
دریائی را پیشه گیرد .

در نجا شخص مجهول یکقدری توقف نمود . صدایش بلرزه افتاد . باز بچکب آ  
غاز نموده گفت :

— هیئت قافله حرکت کرد . در راه ساحل شرقی اوسترالیا برهسپاری دوام ور  
زیده شد راه بالطبع خراب بود چرا که آیرتون به عونه و تابعان خود خبر داده آنها  
هم گاهی از پیش و گاهی از پس قافله را پیروی میکردند ، و هزار گونه مشکلات در راه  
می آنگیختند .

دو نقان حاضر شده بلند گراک مالبورن رفته بود . حال کار موقوفست برینکه دو نقان  
را بسا حل شرقی اوسترالیا بکشند چرا که در انجا بدست آوردن آن آسان مینماید .  
آیرتون قافله لارد را از بیرامه های مهلکی بکشیدن آغاز نهاد . بعد ازان در خصوص  
آوردن دو نقار از لنکرگام مالبورن به ساحل شرقی یک کاغذی از لارد بنام کپتان دوم  
دو نقان که « توم اوستن » نام دارد بدست آوردن لازم شد . اینستله نیز چون طبیعی  
و ضروری دیده میشد لهذا لارد قرارداد که مکتوبی برای کپتان دو نقان نوشته  
بدست آیرتون بدهد که او مالبورن رفته دو نقار بسا حل شرقی بیارد تا آنکه بمجرد  
رسیدن قافله لارد بسا حل شرقی کشتی خود را حاضر یافته سوار شود .

اگر چه در وقتیکه مکتوب را میخواستند به آیرتون تسلیم بکنند خیانت و شقاوت  
آیرتون از بسیار دلایل و براین بر لارد و همراهان او ثابت و واضح گردید اما آیرتون  
هزار گونه حیلۀ و دسیسۀ بعمل آورد . مکتوب مذکور را بدست آورده بعد از دو روز  
خود را مالبورن رسانید ، و مکتوب را به کپتان تسلیم نمود کپتان واپور دو نقان بمجردیکه



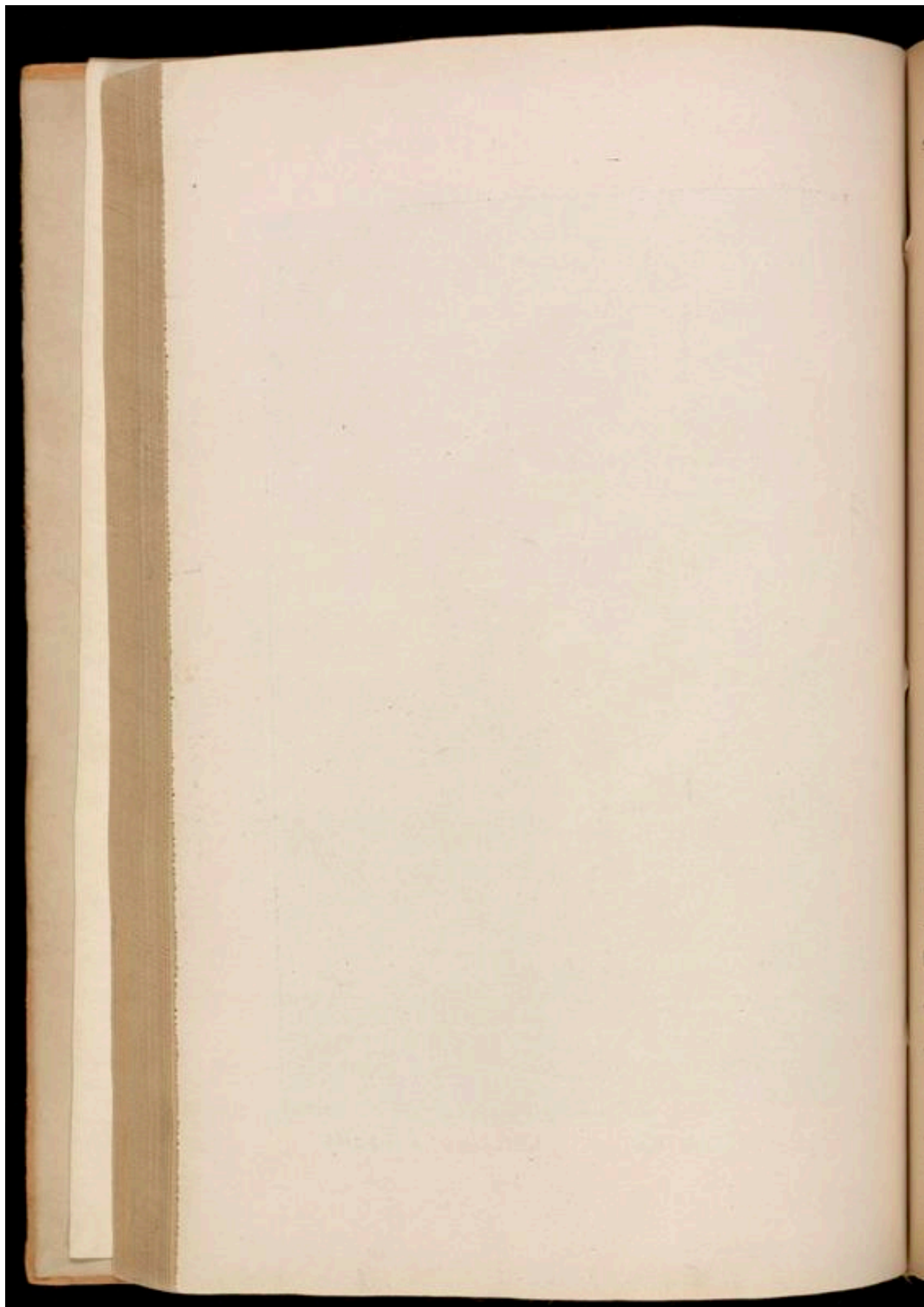
- ( ۳۱۳ ) -

مکتوب را بخواند لنگر برداشته روانه گردید .  
 آرتون بدل بسیار خوشنود بود ، و کامیابی خود را تصویری بلکه محقق میدانست  
 چرا که میدانست که بمجرد رسیدن بساحل شرقی همه عونه او حاضر و آماده برای  
 ضبط کردن دونقان خواهند بود . اما دوروز بعد دید که دونقان بطرف ساحل شرقی  
 ایستایی بلکه بطرف ساحل شرقی ( زه لاند جدید ) می رود . ازین حرکت واپور  
 آرتون بحیرت افتاده با کپتان واپور مخالفت و مجادلت آغاز نهاد کپتان همان مکتوب را رد  
 و که خود آرتون آورده بود نشان داد که دران مکتوب راستی همچین نوشته شده  
 بود که واپور باید بساحل شرقی زه لاند جدید رود . مگر عالم فرانسوی در وقتیکه  
 مکتوب را بدوشت بنا بر طبیعت متفکرانه که داشته فکرش به این مشغول بود که کپتان  
 غران در زه لاند جدید خواهد بود . لهندا بجای این که ساحل شرقی اوسترالیای بنویسد  
 ساحل شرقی زه لاند جدید نوشته .

ازین خطای سراسر صواب کاتب نقشه افکار ملعنت آثار آرتون سراسر برهم  
 خورد . خواست که عصیان نماید کپتان واپور او را بندی نمود . دونقان بساحل  
 شرقی زه لاند جدید آمده لنگر انداخت ، و منتظر ورود دلار دیا خبر لارد بماند . واپور  
 نشین از لارد و همراهان او هیچ آگاهی ندارند .

و دونقان تا سوم ماه مارت در ساحل زه لاند ایستاده ماند . آرتون در ازوز  
 از چیکه بندی بود صداهای توپ را شنید . این توپ از واپور دونقان انداخته میشد .  
 مدارکی لارد و همراهان او به واپور آمدند . مگر لارد کولناروان بعد از آنکه کاغذ را  
 برای کپتان فرستاد ، و شقاوت ، و خیانت آرتون به ایشان معلوم شد محقق دانست که  
 در قتل آرتون و عونه او ضبط کردند . لهندا بعد از بسیار زحمت و فداکت و تهلکه خود  
 شایر اساحل شرقی اوسترالیای رسانیدند . در اینجا چون از دونقان اثر نیاقتند زیاده تر  
 بشبه افتادند .

باوجود اینهم باز از فکر بالیدن کپتان غران فارغ نشد . از اینجا نیز بیک کشتی بادی





— ( ۳۱۵ ) —



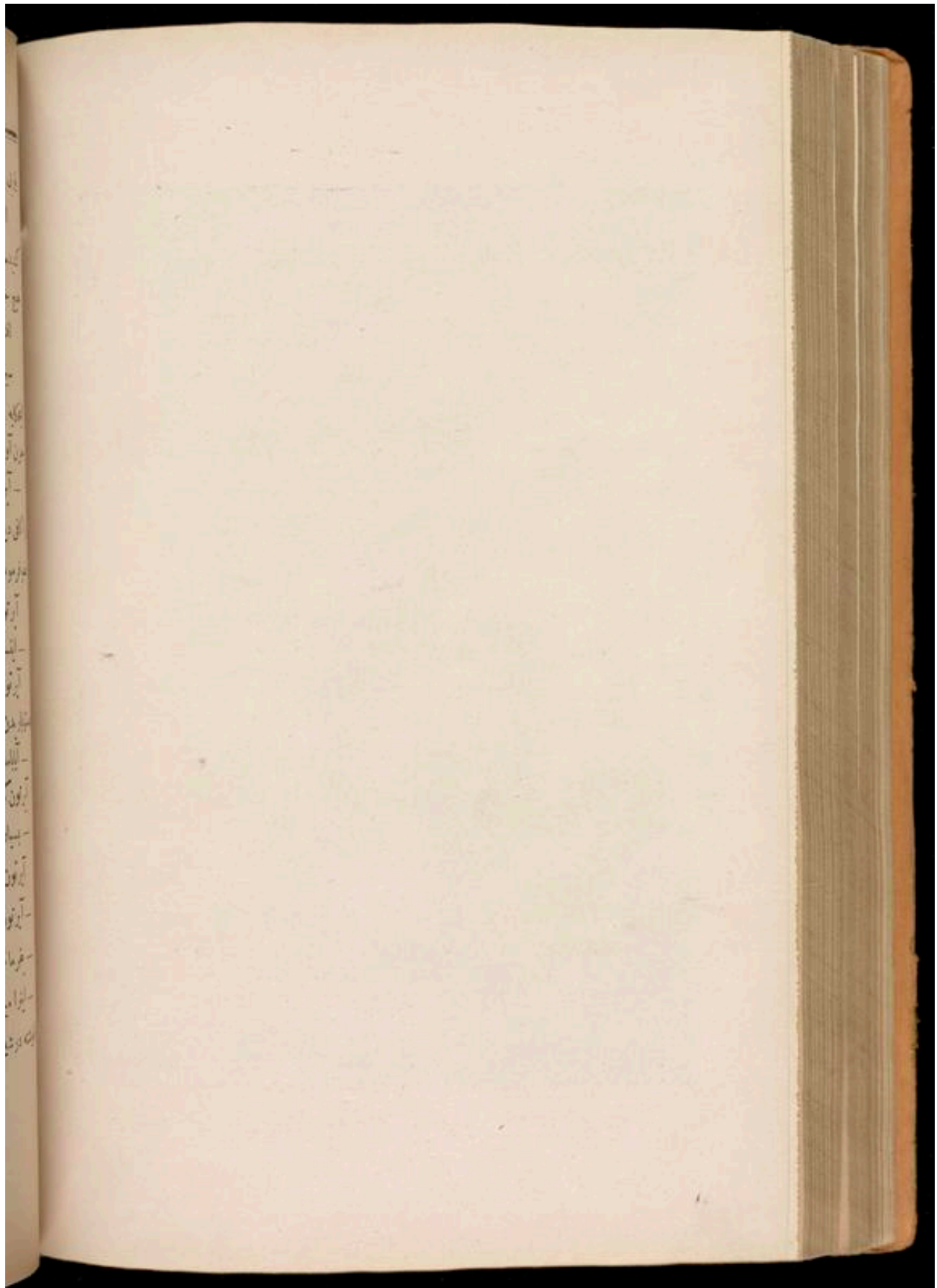
قیافت (آرتون) در اوسترالیا بهمرکابی وره‌نهایی لارد [کولناروان]

—(۲۱۵)—



قیامت « آبرتون » در جزیره « تابور » بعد از کسب نمودن حال وحشیگری





کراهی سوار شده برای پالیدن کپتان غران بساحل غربی زه لاند جدید برآمدند .  
 قطعه زه لاند جدید را نیز بردایم . درجه ۳۷ عرض از غرب بشرق قطع نمودند . از  
 کپتان غران باز هیچ اثری نیافتند . چون بساحل شرقی رسیدند از طرف بومیان وحشی  
 آنجا نزدیک بود که اسیر شوند ولی از آثار عنایت ربانی بود که بقوت توپهای دو تان رهائی  
 یافته به واپور رسیدند .

وقتی که لارده واپور بیامد آرتون را بحضور خود طلب نمود در خصوص کپتان غران  
 از و معلومات بخواست . آرتون ها تقدیر که خبر داشت براسی بگفت لارده از خیانتی که  
 به کپتان غران و خود لارده کرده بود آرتون را بجزای متروک کردن از دنیا ، و تخریب  
 نمودن از عالم انسانیت محکوم نمود . لارده بر خط عرض مذکور باز رهسپار گردید .  
 تا آنکه بجزیره تاپور که بر همان دایره عرض واقع بود رسید . لارده آرتون را در همین  
 جزیره به پاداش کارهایش بیخواست که برساند . واپور را در پیش این جزیره لشکر کرده  
 آرتون را کشید که در آنجا متروک گرداند . از حسن اتفاق کپتان غران و رفقایش نیز  
 در این جزیره بودند .

لارده کپتان غران و رفقای او را در واپور برداشته آرتون را در این جزیره ترک کرد .  
 افندیان من ! آدم متروک در جزیره تاپور در اقامتگاهی که کپتان غران برای خود  
 ساخته بود اقامت نمود . روزی روز دو چارندامت شده . میرفت ، تنهایی و وحدت هر لحظه  
 او را بر قبایح اعمالش مطلع میکردانید ، ذات اقدس خلاق کائنات در هر طپش دلش او  
 را از بدیهای کردارش با خبر میکردانید . او نیز توبه و ندامت میکرد . و با خود میگفت :  
 — آرتون ! تو میباید که سعی کنی که خود را الایق جمعیت بشریه بسازی تا اگر بگویی  
 بیایند و ترا بر بند کسب لیاقت دیدن انسانها را کرده باشی و الحاصل بچاره آدم متروک  
 بسیار غذا بکشید ، در بسیار کارها کوششها ورزید ، شبهای بسیاری را تابصیح بدعا  
 نذرانید . گریه ها کرد عبادت آنها نمود . ولی باز هم نظرش همیشه بسوی افق دریا معطوف  
 بود که کی یک بادبان کشتی از افق معلوم گردد تا او را از این حال عذاب و فلاکت و ارهاندان



— ( ۳۱۵ ) —

باری! وحدت و تنهایی برای دوچار شده گن عذاب وجدانی چقدر مدهش است!  
البته جناب حق میخواست که اور از یادم تر جز ابد هد که رفته رفته از حال انسانی  
کنیده بوحشیتش گرفتار نموده تا سه چهار سال احوال خود را خبر دارد و بعد از آن از  
هیچ حالات خویش خبر نیست.

افندیان من! کمان میبرم که دیگر حاجت به این نباشد که بگویم آرتون و یا نجویس که بود!  
سیروس سمیت، و دیگر رفقای او در آخر حکایه بیاخواستند، همه شان از شنیدن  
اینکجه بسیار متأثر شده بودند. در پیشگاه نظرشان یک لوحه فلاکت و سفاکت بسیار  
حزن آوری نجسم کرده بود. مهندس گفت:

— آرتون! شما بحقیقت که یک شقی بسیار بزرگ بوده اید اما جناب حق مجازات شما  
را کافی دیده فلاکت شما را نهایت بخشید که شمار ادر میان ما انداخت آرتون شما را خدا  
غفور فرموده است. حالا باز از شما میبرم: آیا میخواهید که رفیق و دوست ما بشوید؟

آرتون پس خزیده روی خود را بدستهای خود پنهان کردانید. مهندس گفت که:  
— اینست که دست محبت خود را بسوی شما دراز میکنم.

آرتون دوباره مردود دست مهندس را گرفته بیوسید و سیلابه سرشک خود را بران  
دستها بردن گرفت. مهندس پرسید که:

— آبا ما یکجا بود ترا هنوز آرزو و نخواستی کرد؟

آرتون گفت: — و سیروس! یکچند روز دیگر هنوز مرا در آغل بگذارید.  
— بسیار خوب، باشید!

آرتون وداع کرده میخواست که برود، مهندس گفت:

— آرتون از شما یکچیزی سوال میکنم.

— بفرمائید، افندی من! پرسید!

— اینرا میبرم که شما چون اینقدر تنهایی و گوشه گیری را آرزو داشتید پس چرا کاغذ

ر نوشته در شیشه انداختید، و امداد طلب کردید؟

— ( ۳۱۶ ) —

— من هرگز نه کاغذی نوشته ام ، و نه در شیشه انداخته ام !  
اینرا گفته و سلام داده از دروازه بر آمد .

— ﴿ باب هجدهم ﴾ —

﴿ فهرست ﴾

مکالمه — سیروس و زهده تون — تلگراف — القبا — موسم  
خوب — معموری لیتولن — فوتوگراف — برف — دو سال .

هار بر تابه دروازه از یس آرتون آمده آرتون چون بلماشین نزول و صعود فرو  
آمد هار پروایس آمده گفت :

— رفت .

سیروس — باز می آید !

پانقروف — من به این حیران ماندم که شیشه را بدریا که انداخته ؟ آرتون میگوید  
که من نینداخته ام چون او نینداخته باشد پس که انداخته خواهد بود ؟

ناب — مطلق که خود او انداخته اما بچاره فراموش کرده است ! چرا که بچاره  
بحال وحشت بوده است .

پانقروف — از وقتیکه او را بجزیره ترک کرده اند تا بقدر چهار پنج سال کسب و حشت  
نکرده است پس هرگاه در وقت انسانیت خود کاغذ را نوشته باشد اول امکان ندارد که  
فراموش کند چرا که همه حالات پیش از وحشتش را مکمل میدانند و کبرم که فراموش  
کرده باشد در بحال میباشد که اینکاغذ را پیش از هفت هشت سال نوشته و در شیشه کرده  
بدریا انداخته باشد که هرگاه چنین باشد از کاغذ و شیشه بکفایت استقدر که نه گمی معلوم نمیشود .  
مهندس — اینسخن بجز اینکه بگوئیم که آرتون درین نزدیکیها بو حشت گرفتار  
آمده و خود او کاغذ را نوشته ذکر تا ویلی قبول نمیکند و السلام !

اینرا گفته و سخن را بدگر وادیا کردانیده این بحث را خاتمه داد .

در ۲۲ ماه کانون اول مهاجران از غرانیته افز فرو آمدند و بر منظره پشته و سیمه



بر آمد از آرتون در انجا اثری ندیدند دانستند که شب را در آغل گذرانیدم و فغانخواستند  
که به آغل رفته او را ناراحت کنند . هاربر ، وناب و با تقریفات بکارهای هر روز خود  
مشغول گشتند . سیروس و ژده نون نیز در شمعینه هارننه بکار کیمیاگری سرگرم  
شدند . در انجا ژده نون گفت :

— عزیز من ! تا ویلی که دیشب در باب شیشه فرمودید من هیچ باور نکردم . آرتون  
گذرا نوشته باشد ، و بدر یا انداخته باشد ، و باز فراموش کرده باشد اینهم چیزیست که  
باور شود ؟

— این واقعه را نیز بر دیگر بعضی واقعه هائیکه تا بحال بحقیقت آن پی نبرده ایم علا  
و باید کرد ، و بهمینقدر اکتفا باید ورزید .

— بواقعیات کارهای بهم و پنهانی در جزیره ما بسیار شد . اولاً کیفیت خلاص شما  
بار واقعه دوغوق و نوپ ، باز پیدا شدن صندوق پر اسباب بیصاحب باز رسیدن کشتی  
دویر مرسی بوقت ضرورت ما ، حالا نیز ظهور یافتن این شیشه ...

بحقیقت که ما هائیمت بسیار عجیب ! آیا بکوفتی خواهد بود که این همه های بی  
سر را حل شود ؟

— عزیز من ! تو میدانی که من نه بر وایات اساطیر الاولین پریهای یونانیان ، و نه محکا  
بنا به از عقل پادشاهان و قسیان باور و اعتقاد داشته باشم . بلکه محقق میدانم که بی سبب  
ولی جهت معقول مادی هیچ چیزی بعمل نیاید . اسرار سرار را نیز نمیدانم . هر چیزی  
پوشیده دانسته که باشد البته برای آن یک اسبابی خواهد بود . ما حالا بکار خود مشغول  
نوم . بگروزی خواهد آمد که سبب های اینکارهای پنهانی خود بخود بمیدان بروز  
خواهد نمود .

ماه کانونی داخل شد . سنه ۱۸۶۶ نیز تمام شده سنه ۱۸۶۷ آغاز نهاد . مهاجران  
کابل غیرت و اقدام بکارهای تابستانی خود شان آغاز نهادند برای ذخیره زمستان به  
مرکبه تدارکات لازمی و ضروری کوشش ورزیدند . آرتون در خانه که به آغل ساخته

شده اقامت میکنند رمه های کوسفند ، و بزئی که در زیر دیده بانی و تربیه او میباشد به بسیار خوبی ودقت پرورش می بینند . مهاجران نیز اکثر برای دیدن وملاقات او میروند . آرتون خیلی صاحب اخلاق حسنه يك آدم عاقل خوب و معین ومددگار مرغوبی برای مهاجران شده است .

زه ده تون و سیروس از ظهور یافتن بعضی وقایع غریبه گاه گاهی در جزیره به آرتون خبر داده تنبه کردند که هر گاه يك حادثه پیش شود بزودی وجابجی به مهاجران خبر بد هد . اما برای ظهور یافتن واقعه غریبه که متعلق به اسرار جزیره باشد خبر دادن آرتون باید که به بسیار سرعت وجابجی بمعمل آید لهذا سیروس سمیت ساختن يك واسطه مخبره بسیار سریع را قرارداد . در ۱۰ ماه کانون اول مهندس فکر خود را بر فقای خود بیان کرده یا تقریف گفت :

— این واسطه مخبره سریع را چسان خواهید ساخت ؟ مگر خیال تلگراف ، ساختن رانداشته باشید ؟

— البته ، تلگراف خواهیم ساخت !

هاربر — آیا بالکتریک ؟ یعنی برق ؟

مهندس — بلی بالکتریک ! چرا که برای ساختن پیلهای تلگراف ، وخود الکتریک هر گونه اجزا بدست داریم تنها سیم تلگراف ما را لازمست . يك ماکنه که برای سیم ساختن آنها بمعمل میآید والسلام .

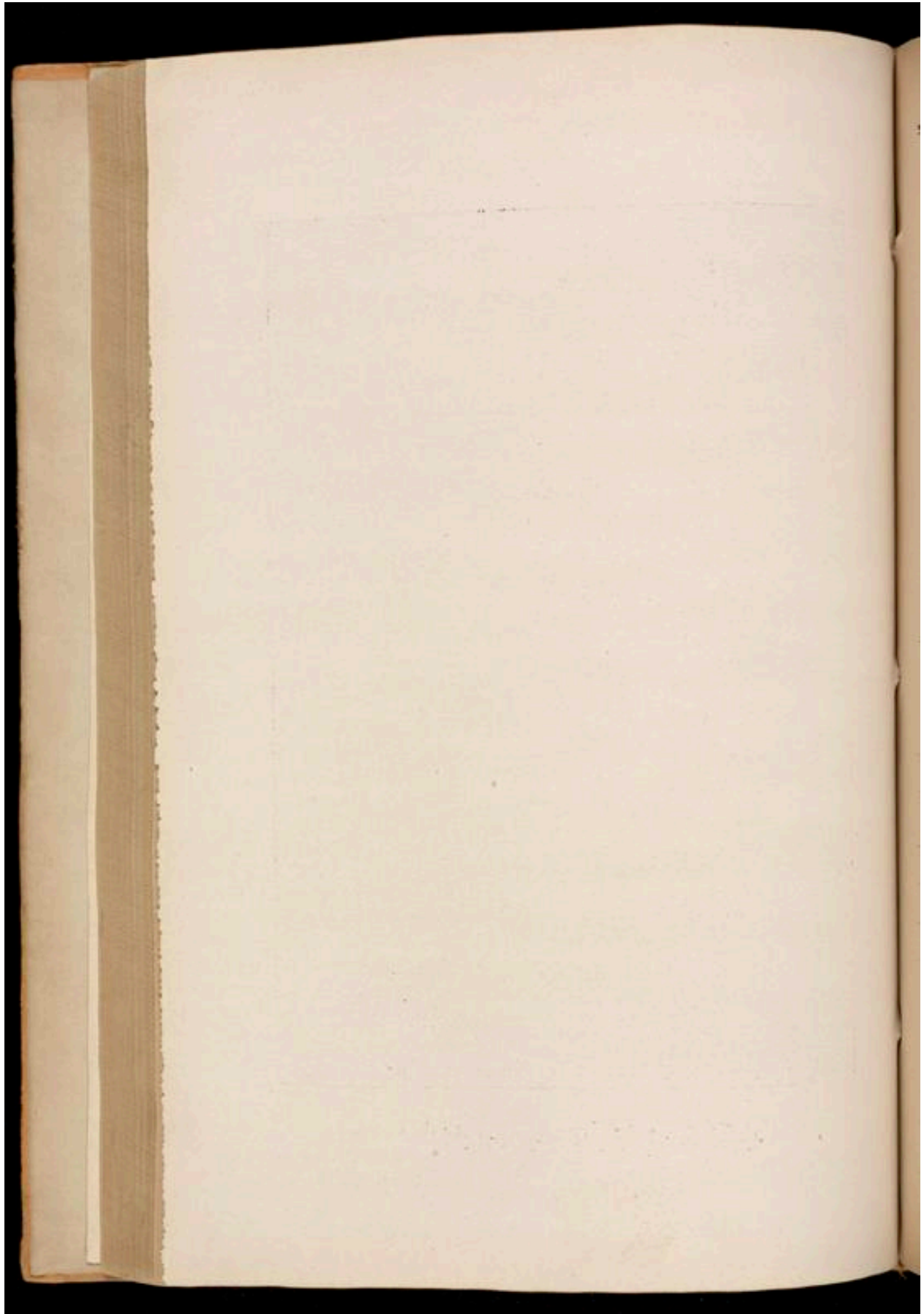
یا تقریف — معلوم شد که برای ساختن شمند و فریعی ریل نیز چیزی باقی نماند .

مهاجران بکار تلگراف ساختن آغاز ورزیدند . اول بکار دشوار ترین آن که سیم سازیست کمرهت بستند . معدن آهنی که در جزیره موجود میباشد از جنس بسیار اعلاست . سیروس سمیت اول بکار ساختن يك ماشینی برای ساختن سیم شروع نمود . اولاً يك لوحه آهنین مخروطی الشکل بمعمل آورد ، و در آن لوحه سوراخهای کوچک و بزرگی کشیده لوحه مذکوره را آبداری بسیار قوی داده فولاد بسیار سخت ومتین



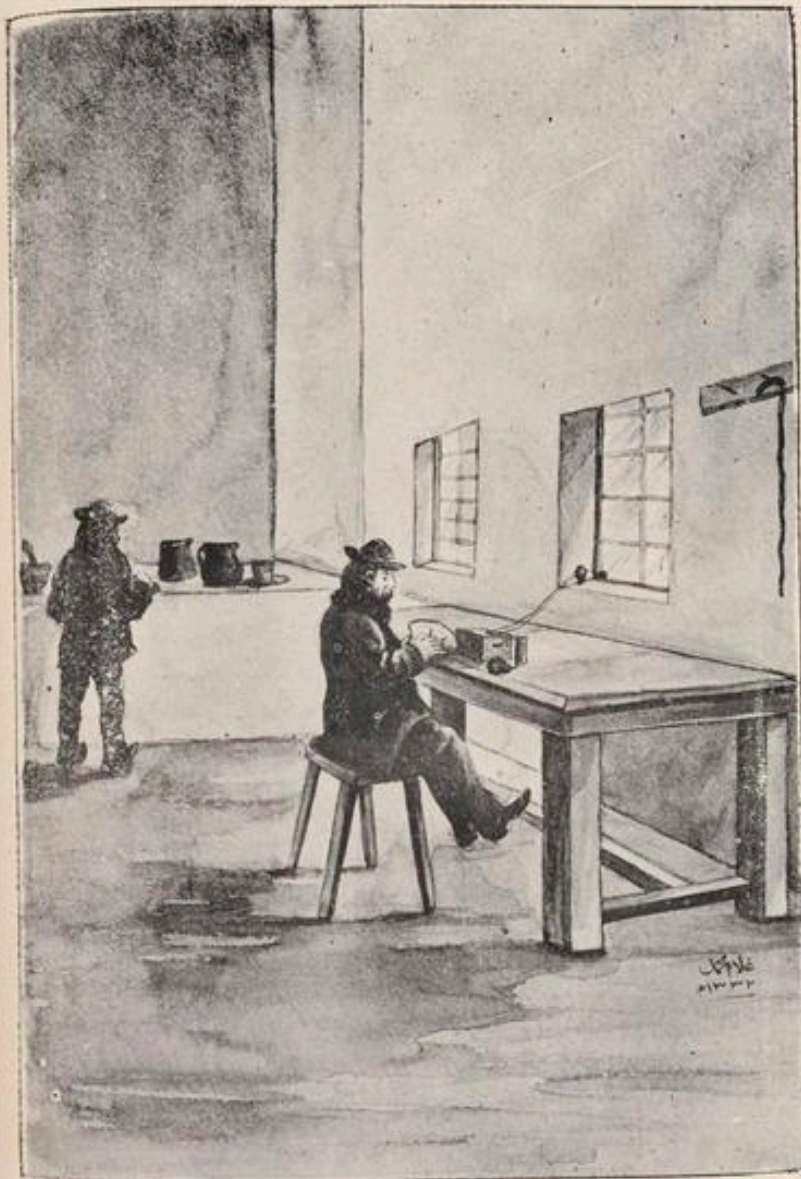
- ( ۳۱۹ ) -

ساخت . و در پیش آبشار بزرگ آنرا بصورت بسیار محکم و متینی در میان دو چوب  
 دار مانند کوناه و کلفتی ربط کرد بعد از آن چند روز کامل کوره آهنگری خود را گرم  
 داشت چند عدد میلهای آهنین نازک نازکی بساختند و نولک این میل را با سوهان باریک  
 ساخته از سوراخ بزرگترین لوحه پولادی بگذرانیدند و آنرا با تسمه های کلفت چرمی  
 که از پوست ماهی فوق بعمل آورده بودند ربط دادند بچرخ بزرگی که در انجا برای ماشین  
 قماش سازی ساخته بودند بسته کرده چرخ را بقوت آب بدور آوردند . میل باریک  
 مذکور بقوت از سوراخ سیم کش بدر آمده صورت سیم کلفتی را گرفت بعد از آن از سوراخ  
 باریک تر گذرانیده و از آنهم باریکتر کرده تا آنکه بدرجه سیم تلگرافش رسانیدند .  
 مسافتی که در میان چرخ و لوحه آهنین بود بقدر چهل قدم می آمد لهذا بدرازی چهل  
 چهل قدم چند عدد سیم بوجود آوردند که سر آنها را هم بایکدیگر جوش دادند بقدر درازی  
 مسافتی آغل نابغرا نیتها و زینک پاره سیم بسیار دراز متینی بوجود آوردند . اینکار سیم  
 کشی سه روز دوام نمود مهندس درین سه روز رفتار با بکار سیم کشی مشغول گذاشته  
 خودش برای حاضر کردن بیل و امثال آن دیگر اجزا و مساله های تلگراف مشغول گشت .  
 اولایک بیل ثابت جریانی ساختن لازمست این یک معلومست که بیل همان ظرف  
 هائی چودنی یا شیشه فی را میگویند که اجزا و مساله حاصل شدن الکتریک یعنی برق  
 در آن موجود است . این اجزا نیز معلومست که مرکب از جس ، و مس ، و زغال ، و بعضی  
 حاضرات میباشد این را نیز پیش ازین گفته بودیم که مس در جزیره لینگولن موجود نیست ،  
 زغال هم اگر چه موجود است ولی زغال را قابلیت دادن برای تلگراف به بسیار کارهای  
 دور و درازی موقوفست که اینهم خیلی مشکل میباشد . ولی جس در صندوق یافته کی  
 شان چنانچه گفته بودیم که در درون صندوق چوبی یک صندوق از جس نیز موجود  
 بود بوده است . دیگر حاضرات و اجزاها نیز حاضر است .  
 سیروس بعد از تفکر و تصور زیادی قرارداد که تلگراف خود را به اصول تلگراف  
 ویکرل نام کیمیاگری که در سنه ۱۸۲۰ از بیلهای بسیار ساده از تکلف آزاده بوجود





— ( ۳۲۱ ) —



همانروز سیروس سبیت برای آیرتون یک تلگرافی کشید

آورد بسازد چنانچه در اول امر بازداش شیشه سازی را اکرم کرده یکجند عدد بوتلهای  
دهن فراخ شیشه فی بعمل آورد . و در میان آنها حاض آزوت بر کرده دهن شیشه  
های مذکور را با چوبهای کله محکم کرده از وسط آن کا کبابک یک لوله میان خالی شیشه  
فی دیگر را که یکطرف آن باقیاش و گل پخته گرفته شده بود داخل گردانید . از طرف  
بازلوله ها بوتاس نام چه هر یک مهندس از بسیار نباتات حاصل کرده بود بر بخت که بان  
ترکیب بوتاس و حاض آزوت بواسطه گل پخته با یکدیگر رابطه پیدا کردند .

بعد از آن دو عدد میلههای جسی باریک را یکی در میان لوله بوتاس و یکی را در میان  
شیشه حاض آزوت فرورده در حال یک جریان الکتریکی حاصل آمد که از میل جسی  
شیشه در میل جسی لوله بر رفتن آغاز نهاد این دو میل جسی را نیز بدو سیم آهنی که  
حاضر شده بود مربوط نمود که یک سیم الکتریک منفی و یک سیم الکتریک مثبت گردید .  
اینست که پیل تلگراف با تصویرت ساده ولی بسیار ماهرانه بعمل آمد که بواسطه این  
پیلها غرانیتهای او را با آغل مربوط میگردد .

در ۶ ماه شباط چوهای تلگراف را از غرانیتهای او را با آغل به مسافت صد صد  
قدم از هم دیگر دور بزین نشانند . و بر هر دیریک یک شیشه که آنرا « آلت تجریده »  
مینامند نصب کرده سیم ها را بر آن بچا نیده تا به آغل کشیدند . چند روز بعد غرانیتهای  
و زو آغل با یک سیمی بهم مربوط گردید که جریان الکتریکی در هر ثانیه بسرعت صد  
هزار میل بر آن سیم بدور و سیر آمد . یکمد پیل برای غرانیتهای او یکمد پیل برای آغل  
ساخته سیمها ابدان مربوط نمودند . حالا کار و وقوف بر ساختن « سبتور » یعنی  
آلت تلگراف گرفتند و « مایپلاتور » یعنی آلت تلگراف دادن مانند آنرا نیز مهندس  
ماهر فنون شناس بطرز بسیار ساده و بسیطی بعمل آورد . در هر دو مرتبه یعنی آغل  
و غرانیتهای او را سیم تلگراف را در حالتی که مجرد بود بر روی « الکترونه مان » نام آلتی که  
عبارت از آهن زرمی بود به بچا نید که به این واسطه مجر دیکه جریان از پیلها آغاز کند  
الکتریک از سیم مجر گذشت و بر آهن دور کرده بواسطه این باز پس به نقطه که از آنجا ظهور



- ( ۳۲۱ ) -

بر میگردد. آهن نرم مذکور که به اصطلاح تلگرافیان آنرا «الکتروته مان» میخوانند  
خاصیت مغناطیسی یعنی آهن ربایی را میگیرد، و جریان الکتریکی را چون استاده کفند  
حالت مغناطیسیت نیز در حال منافع میگردد. پس هرگاه در حالت جریان الکتریک  
در پیش الکتروته مان یک آهن یارۀ گرفته شود بهمان لحظه از طرف الکتروته مان جذب  
میشود، چون جریان توقف نماید آهن یارۀ باز جدا شده بزمین می افتد. لهذا این  
آهن یارۀ را «مهندس بر لوحه چوبی در مقابل الکتروته مان نصب نمود که باینصورت در  
اشی جریان الکتریک آهن یارۀ مذکور بقوت مغناطیسیت الکتروته مان حرکت آمده  
بر یک دایزۀ که حروف الفبا بر آن نوشته شده و هر حرف از خود یک سوزن مخصوصی  
دارد که بر محورهای متحرکی سوار است. پس باینصورت بمرکت دادن هر سوزن از  
آغل تاغیرا نیتهاوز مغایره کردن برای سیروس سمیت خیلی آسانست.

در ۱۲ ماه شباط همه کارها تکمیل شد. هر روز سیروس سمیت برای آیرتون یک  
تلگرافی کشید که کارهای آن چسانست. بعد از دو ثانیه جواب رسید که خیریت است.  
باغروف از مسرت بی اندازه که از ساختن تلگراف او را حاصل شده در لبها سهای  
خود نمیکند. هر صبح و شام برای آیرتون تلگراف میکشد و جواب میگیرد. از  
وجود یافتن تلگراف دو خوبی برای مهاجران حاصل شد. یکی احوال آغل و حوادنی  
که رودهد بزودی برای مهاجران معلوم میگردد، دیگر آیرتون خود را در اینجا تنها  
بوجود نمی بیند. باوجود آنهم سیروس و رفقا در هفته یکبار به آغل رفته آیرتون را  
می بینند. او نیز بغیرا نیتهاوز آمده بارفقا ملاقات میکند.

موسم تابستان به اینگونه کارهای کونا کون در گذشت محصولات حیوانات و  
سبزه کاری شان هر روز زیاد شده میرفت. علی الخصوص تخمهاییکه از جزیره تابور  
آورده اند امسال محصول بسیار خوبی بخشید. منظرۀ تپۀ وسیعه بسیار خوب و لطیف  
شده است. از درواین دفعه کندم حاصل بسیار کافی و ببارکتی بعمل آمده. محققست که  
در بنبار فکر کسی برای حساب کردن چهارمیلیار دانه کندم نخواهد رفت. اگر چه

یا تقریفاً این حساب را نیز آرزو نمود ولی مهندس گفت که :

— اگر در هر دقیقه سه صد دانه حساب کنی در یک ساعت نه هزار دانه حساب خواهی توانست که به این حساب برای تمام کردن حساب همه آنها تقریباً پنج هزار و شصت سال میباید که مشغول شوی .

درین اوقات حال مهاجران ما بسیار معمو راست مرغان مرغیچه ها بسیار افزونی گرفته لهذا برای گذاشتن آنها را ایک حد اعتدال صبح و شام دوسه دانه از آنها را بیخو رند . بزهایی که از جزیره تابور آورده اند نیز چوچه ها داده شیرهای آنها را بخونی مینوشند کوره خرها نیز دو چوچه آورده و چوچه ها نیز بزرگ شده اند که اکثر زده تون و هار بر آنها سوار شده تزه میکنند بسیار وقتها نیز بر ابه بسته زغال و چوب و دیگر چیزها را بر آنها و زمینها و زمینها آورند .

بنابر تشویق ژم ده تون چند بار نیز بداخلیهای جنگل بهم پیوست فاروست برای شکار زغال نیز رفتند و با زغالها بصورت بسیار مد هشت اعلان حرب نموده بسیاری از آنها را تلف ساختند . هنوز از حالا او تاقهای غرانیهها و زبه بیست عدد پوست زغال نیزین و تقریباً شده است که اگر هم بصورت محاربه دوام ورزد در جزیره هیچ اثری از نجیوان باقی نخواهد ماند .

در قاهره و قلیک بطرف جاهائی که هنوز گردش نشده است میرفتند مهندس نیز با ایشان مراقت میورزید . مقصد مهندس از رفتن و گردش نمودن بجایهای مجهول جزیره آنست که بلکه اثری برای وقایع مجهول جزیره که چند بار واقعه بدست آرد . اما در انجاها توب و زوب هیچ آثار هیجان و تلاش نمیکردند ، و خود مهندس نیز هیچ گونه علامت و نشانی نمیبرد . اما با وجود اینهم باز توب و زوب بر کنار جاه درون غرا نیتهها و زاز آثار هیجان و تلاش در هر چند روز یکبار فارغ نمیشوند .

ژم ده تون با ماشین فوتوگرافیکه از صندوق برآمده ، و تا بحال معطن مانده بنای شکای را نهاد ، و چند قطعه فوتوگرافهای جزیره را از هر طرف گرفت . آلات



ماشین فوتوگراف خیلی مکملست . زه ده تون و هار بر دز کم مدتی عکاس بسیار کامل و ماهری بر آمدند . از تبه نظره وسیع هر طرف چیز بره را قطعه های بسیار خوش نای عکسی بعمل آوردند . تصویر های جمله مهاجران را نیز گرفتند . با نفرو ف ازین مسئله خیلی ممنون شده گفت :

— خداراضی شود از کسیکه این ماشین فوتوگراف را در صندوق نهاده بود . چرا که اگر این آلت نمیبود مایان کی ایستدر بسیار میشدیم حالاهریکی از ما دو آدم شدیم . خوبترین قطعه های عکس تصویر ژوب بر آمده ژوب بیکطر زمغور و رانه جدیت پرورانه ایستاده . تصویرش بخودش مشابه بر آمده است .

با وجودیکه ژوب بسیار مشکل پسند افتاده است اما از تصویر خود خیلی مسرور و ممنون میشاید که هر بار در پیش تصویر خود آمده می ایستد ، و پشاه شاه مشغول میشود ، و بوضع خود بک ندای مسرت میبازرد .

موسم گر ما بامام مارت یکجا تمام گردید . هو الاعتدال خریفی را پیدا کرد . حتی در ۲۱ ماه مارت مهاجران چون صبح از خواب برخاستند دیدند که جزیره کک سلامت و کنار ساحل یکسرفید گردیده که زمین و سنگها هیچ معلوم نمیشود . هار بر از بخیر . نظر کرده گفت :

— وای ! بر فبار یده ! جزیره سلامت سراسر در زیر برف پنهان مانده .

زه ده تون بر خواسته چون نظر کرد گفت :

— بسیار عجیب است ! در یخوسم و برف !

با نفرو ف — بحقیقت که برفست !

تاب — یا یک چیز است که به برف میماند .

زه ده تون — امامیزان الحراره از صفر ۱۴ درجه بالا تراست که هیچ هوای باریدن برف را نشان نمیدهد .

با نفرو ف — فرو آیم که کشتزار خود را بیک علاجی کنیم !

— ( ۳۲۴ ) —

با تقریف و ژوب هماندم در ما شین نزول نشسته فرو آمدند . بمجردیکه قدم  
ژوب بر زمین رسید بر فها از زمین برخواسته به پریدن آغاز نهادند . هار بر چون اینرا  
دید فریاد بر آورد که :

— وای ! این مگر برف نبود مرغانست !

بحقیقت که این هامرغان بسیار سفید کوچک کوچکی بودند که بصد هاهزار بر جز  
یره سلامت و اطراف ساحل فرو آمده نشسته بودند . بمجردیکه مهاجران بر زمین  
قدم نهادند همه کمی بیکبارگی به بسیار سرعت پرواز نموده بهوا شدند . بداندر چه شدت  
پریدند که مهاجران بزدن یکی از آنها کامیاب نشدند هار بر جنس آنها را هم نشناخت .  
بعد ازین واقعه بدوروز ۲۶ مارت داخل شد که ازین حساب از افتادن قضا زده گان  
بحجزیره لینقولن تمام دو سال کامل میشود .

— باب نوزدهم —

فهرست

طالع — تفتیش سواحل جزیره — شبه جزیره مار — ساحل

غربی — هواهای بد — شب شد .

دو سال کامل شد که مهاجران از هیچ طرف نه مددی و نه از هیچ کس از ابناهی  
جنس خود خبری و اثری ندیده اند . دو سالست که درینجزیره پنهان بینشان از همه ممالک  
متمدنه دور و مهجور افتاده اند . و چنان گمان میبرند که در روی زمین فی بلکه در یکی  
از سیارات صغیره عالم شمس در فضای نامتناهی سما افتاده اند .

آیادری مملکت شان چه شده، و چه میشود ؟ از اولاد و عیال و اقربا و تعلقات خود  
هیچ خبری ندارند و قتی که میبر آمدند بخار به مد هشته جنوبی و شمالی بکمال شدت حکم  
فر ما بود . آیا نتیجه آن بجه منجر گردید ؟ اینست که مهاجران بجزیره آواره همیشه به  
اینگونه افکار ها و اندیشه هامشغول میباشند .



— ( ۳۲۵ ) —

درین دو سال از پیش جزیره هیچ کشتی نگذشت ، يك بادبان هم دیده نشد ، اینجزیره  
از راه کشتی ها دور افتاده ، در هیچ يك خریطه و نقشه نام اینجزیره نوشته نشده .  
جزیره اگر نوشته میبود بهمه حال کشتیها برای آب شیرین گرفتن در اینجزیره گاه گاهی می  
آمدند . پس ازینسببها این بچاره کان امیدبر کشتن وطن راسرا از دل بر آورده اند .  
در هفته اول ماه نیسان مهاجران یکجا گرد آمده از جدائی وطن و ناامیدی باز  
گشت و امثال اینگونه سخنها مذاکره و مباحثه میکردند . زه ده تون گفت :

— اگر يك چاره خلاصی باشد آنها ساختن يك کشتی بزرگ است که یکجند صد  
میل راه را در دریای طی بتواند نمود ، بوناد و انتور را که ساخته توانستیم البته از انهم  
بزرگتر بساخته خواهیم توانست .

هاجر — و همچنانکه تا بجزیره تابور با بوناد و انتور رفته توانستیم با آنها تا بجزیره « بو  
تو » خواهیم رفت .

یاخروف — من نمیکویم که نمیشود اما اینرفتن به رفتن جزیره تابور نمیداند . چرا که  
اینجزیره بوموتو مسافت خیلی بعید است و هم هیچ بندری و مرسای سلامتی در ما بین  
بست بلکه سراسر در قمر دریا باید برود .

زه ده تون — هر گاه يك سبب عجبری پیش شود آیا با همین بوناد و انتور بر رفتن جزیره  
بوتور نخواهی خواست یا خروف ؟

یاخروف — شما میدانید موسیوسبیله که من از هیچ چیزی نمیترسم و بر هر چیزی  
قدم خواهم کرد . علی الخصوص که مانند آیرتون يك کشتیبان دیگری هم با من رفیق  
و مدون باشد .

تاب — صحیح يك کشتیبان دیگری هم داریم .

مهندس — دوستان من ! این فکر محالست با بوناد و انتور بجزیره بوتور رفتن  
مکن نیست . در میان امیدهای خلاص شدن امید کشتی دونقان لارد کولناروان را نیز  
از نظر دور نباید داشت . چرا که لارد با آیرتون وعده کرده که بعد از ختام مدت محکو

تیش آمده اور خواهد برد .

ژده تون — هم به این زود بها خواهد آمد . زیرا مدت دوازده سال نزدیکست  
که تمام شود .

یا قروف — من هم بهمین فکرم که لارد میآید اما بجزیره تابور میآید نه بجزیره لیبقولی .

هاربر — البته همچینست! چرا که جزیره مادر خریطه ها و قشقه ها نیز داخل نیست .

مهندس — چون چنینست . بیاید که مادر صدد چاره آ که کردن لارد را بر بودن

خود و آرتون در بخا بیفتم .

ژده تون — اینهم آسانست . باز بجزیره تابور برویم و در کلبه اقامتگاه آرتون یک

کاغذی نوشته میگذاریم و احوال خود در امفصل در آن مینگاریم و طول و عرض جزیره

خود را مکمل در آن نشان میدهم .

یا قروف — بسیار خطا کردیم که در اول باز همچین کاغذی نوشته نگذاشتیم .

هاربر — تو هم چه چیزها بگوئی! در انوقت آیامبار سرگذشت آرتون واقف بودیم

که چنین کاغذی میتوانستیم بنویسیم؟

ناب — اما در بنحوسم سفر دریا بسیار خطرناک است .

مهندس — بلی ، بواقعیکه همچین است . باید که اینکار را به اول بهار اجرا کنیم .

یا قروف — اما اگر تابه آتوقت و ابور لارد بیاید و آرتون را تیاغه و ایس برود؟

مهندس — لارد در بنحوسم زمستان به اینطرفها نمیآید . ولی اگر پیش از بیکه که

آرتون در بخا بوده آمده باشد البته که اور تیاغه بر کشته خواهد بود . اما اگر تابه حال

نیامده باشد آمدنش را به اول بهار امیدوار کشته صبر کنیم .

ناب — اگر دو نقان بجزیره تابور آمده و بازرفته باشد حقیقتاً شایان تأسف یک

مسئله ایست .

مهندس — گمان نمیرم که چنین شده باشد . جباب حق این امیدیکانه مارالز دست

مانخواهد گرفت .



— ( ۳۲۷ ) —

زده تون — وقتیکه در اول بهار بحزیره تابور برویم البته خواهم دانست که لارد  
بحزیره آمده یا نیامده زیرا بهمه حال يك علامتی خواهم دید .

مهندس — بلی ، راستست ماحالاً میباید که بکمال صبر و متانت بهار را انتظار بکشیم  
اگر لارد آمده و رفته باشد برای خلاصی خود دگر چاره پس از آن خواهم اندیشید .  
یا قروف — اگر از جزیره لینقولن برویم هم بسبب بیاحتی و پریشانی نخواهیم رفت .  
مهندس — فی یا قروف ، رفتن ما از جزیره لینقولن بسبب پریشانی و زحمت ما  
نخواهد بود بلکه بسبب اشتیاق وطن و اهل و اولاد ما خواهد بود .

پس از آنجا دوره ساختن کشتی بزرگ را برای رفتن جزیره بومو تو در وقت حاضر  
موقوف گذاشتند . بکارهای دیگر خود مشغول گشتند . تنها برین يك قرار دادند که  
پیش ازینکه زمستان داخل شود با کشتی بوناد و استور در اطراف جزیره لینقولن يك  
سیاحتی اجرا کنند . زیرا هنوز دور ادور جزیره را نسبتاً مباحثه کشف و معاینه نکرده  
اند . علی الخصوص در حق جهت شمالی و غربی جزیره معلومات شان سراسر مفقود است .  
این فکر سیاحت دور جزیره را در اول امر یا قروف در میان آورد . مهندس و  
دیگر رفقا بکمال ممنونیت قبول کردند .

بوم حرکت خود شان را در ۱۶ ماه نیسان قرار دادند . بوناد و استور را برای سفر  
چهار بخیر و زه به ذخیره و لوازمات حاضر ساختند . سیروس سمیت اگر چه آرتون را  
نیز در بنسیاحت بر رفتن تکلیف کرد ولی آرتون امتناع نمود و با ژوب در غرانیته او گذاشته  
شدند . در ۱۶ نیسان مهاجران با ژوب یکجا در بوناد و استور سوار شدند . باد از طرف  
جنوب غربی چون بوزیدن بود پیش رفتن بوناد و استور بطرف دماغه مار به آسانی بوقوع  
آمد . هنگامیکه دماغه مار را گذردش کردند شب هم داخل شد . مهندس چون این  
سواحل را ببخواد که بنظر روز ببیند در شب از ساحل یک قدری دور تر کشتی را لنگر  
انداخته شب را در کشتی گذرانید تا مناسب دید . لهنداد پیش دماغه مذکور یا قروف  
کشتی را لنگر انداز اقامت کرد تا دید . باد نیز چون باغروب آفتاب مقطوع کرد دید از ازارو

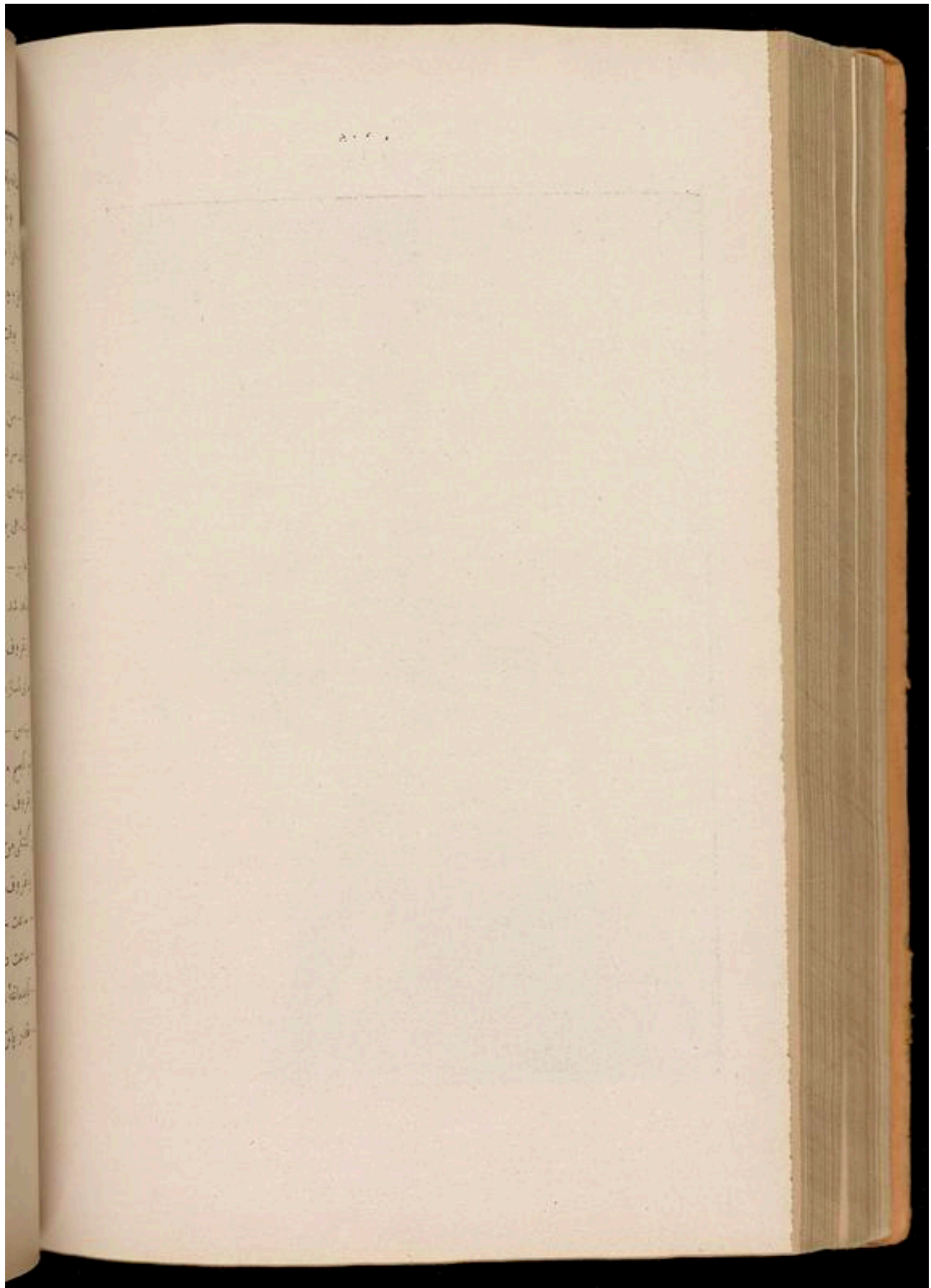
— ( ۳۲۸ ) —



بوقت پیدایش به پیش آبشار بلندی رسیدند.

۳۲۸  
۱۳۱۰





شب را بکمال سکون و آرامی بسر آوردند . غیر از یا تفر و ف که به پاسبانی مشغول بود  
دیگر رفقا در کمره کشتی بکمال راحت بخوابیدند .

روز دیگر بوقت صبح یا تفر و ف بوناد و استور را برام انداخت . باد چون موافق  
بود از نزدیک خشکه قطع مسافه مینمود . مهاجران این خشکه بسیار بلند را پیش ازین  
بگردش پیاده روی نیز دیده اند و حالا از طرف بحر می بینند . مهاجران به لطافت و  
هیئت بسیار عجیب این ساحل حیران ماندند . کشتی را به بسیار آرامی از نزدیک ساحل  
میراندند . حتی یکدوسه بار به لنگر انداختن نیز مجبور شدند چونکه زه ده تون تصویر  
بعضی منظره های ساحل را گرفت . بوقت پیشین به پیش آبشار بسیار بلندی که از ریختن  
نهر آبشار بدریا حاصل آمده است رسیدند . در پیش این منظره لطیفه نیز یک قدری  
توقف نموده و عکس آرا گرفته روانه شدند بعد ازین در خت های پشته ساحل رو بکتری  
نهاد . ساحل بطرف کوه فراقلان هر چه که نزدیک شده میرفت کسب بلندی میگرفت .  
و هیئت مجموعه آن چنان یک منظره غریبه عجیبه پیدا میکرد که در هیچ طرف دنیا امثال  
آن دیده نمیشد . مهاجران اینجا هارا از سر کوه فراقلان ندیده بودند . و تا بحال به این  
طرفها هم نیامده اند . کوه فراقلان از منظره مانند دیوار سنگینی سرفلک کشیده  
رفته است که جهت پایان این دیوار سر راست در برابر سطح دریا مغاره ها ، و طاق ناها ،  
و شنکها ، و قبه ها ، و کنبدها ، و پلهای سنگینی طبیعی قدرتی بوجود آمده که حدو  
حساب ندارد بدایع کونا کون طبیعت خارج قوه مخیله آثار غریبه عجیبه در بخار و بنا  
کرده است در بعضی جاها آنقدر کاواکیها و سوفهای تاریک و درازی از سطح بحر در  
زیر کوه در آمده است که از دیدن آن انسانرا حیرت و دهشت دست میدهد . مهاجران  
این منظره های عجیبه و غریبه را بکمال حیرت تماشا کرده ساکنانه و ساکنانه بر راهیکه  
دارند دوام میورزند . که این سکوت ، و سکونت شانرا عوعوه توپ در اینجا خلل  
پذیر مینمود . ولوله صدای سگ در کنبدهای طبیعی سنگی طنین انداز آواز میگر  
دید . مهندس عوعوه توپ را در اینجا مانند ولوله که در کنار چاه غرائیتهاوز می انداخت



- ( ۳۲۹ ) -

مشابه یافت .

یونان و آنتور تا بوقت شام به آهسته کنی و احتیاطاً رفتار نموده وقت مغرب بجهت شمالی  
که فراغتن در یک حوضه طبری کوچکی لنگر انداخت . آب های بحر در سطر ف بسیار  
عمق و چغوری دارد . باد چون آرام شده شب را خیلی براحت گذرانیدند .

بوقت صبح یا قزوف باز باد با تها را کشاده بطرف ماندیبول شمالی رو برآه عزیمت  
کردند . امر و زیاد یک قدری تندی پیدا کرد . یا قزوف گفت :

- من در شب بوقت غروب از زمینی عازیم دیده دانسته بودم که امروز بیک باد شدید  
غربی سرد و چار خواهیم شد .

مهندس - چون چنینست جابگی کرده خود را یک آن اولتر به ناله در آمده گشتی  
سگ های برسانیم چرا که در اینجا از خطر فارغ خواهیم شد .

هاریز - در ناله در آمده گشتی سگهای غیر از شب اگر روز دیگر را هم بگذرانیم بدنه  
خواهد شد . چرا که آنجا نیز بحقیقت شایان تماشا میباشد .

یا قزوف - اگر هوا خوب باشد در ناله در آمده خواهیم توانست . اما در شب ،  
و برای ناساز در چنین جاهای تنگ و آبهای ناشناس گردش کردن هیچ بدرد من نمیخورد .  
مهندس - یا قزوف ! کیتان ما تو میباشی هر چه که مناسب به بینی همچنان کن همه  
ما بنویسیم .

یا قزوف - شما خاطر جمع باشید . مویس و سیروس ! اگر صخره سنگی بخواد که  
بزرگ کشتی من بر خورد من حاضرم که آن سنگ را بسر خود بپاره بپاره کنم .

یا قزوف یک قدری توقف کرده پرسید که :

- ساعت چند است ؟

- ساعت ده .

- نابدماغه ماندیبول چقدر مسافت از اینجا خواهد بود ؟

- قدر پانزده میل تخمین میشود .

— ( ۳۳۰ ) —

— پانزده میل دو نیم ساعت راه است که با محاسب بعد از پیدایش ما در دره ناله مذکور  
خواهیم رسید و چون در آنوقت زمان جزر بجزر است آب های ناله به برآمدن آغاز  
دارد که به اینسبب در آمدن در ناله محالست .  
— در دهن مدخل ناله آیا لنگر انداخته نمیتوانید ؟  
— نمیشود ، چرا که در هوای بد به نزدیک خشکه لنگر انداختن مهلک است .  
— پس چه خواهید کرد ؟  
— دور از خشکه میان دریا لنگر می اندازیم و به مد انتظار میکشیم و قتیکه مدابندا  
کرد اگر روشنی بود می درانیم و گرنه تا بطولع آفتاب صبر میکنیم .  
— من کفتم ترا یا قروف ! ما بتو تابعیم .  
— هاربر — البته احتیاط لازمست چرا که در بنبار مهندس ما نیز در بیرون کشتی بست  
که برای رهنائی ما آتش بیفر و زد .  
ژده تون — صحیح ! خوب شد که بیادم دادی بخدا . و سیوسیروس اگر آن آتشر  
نمی افروختید ما جزیره را نمی یافتیم .  
مهندس بسیار متحیر شده بر سیدک :  
— کدام آتش ؟  
یا قروف — وای مگر فراوش کردید ! در وقتیکه ما از جزیره تا بور می آمدیم ،  
در شب آخری بسبب دمه و طوفان راه را یککلمه گم کرده بودیم ، و یکسر بطرف شمالی  
داندیم که در آن اثناعت و معانیت شما فریاد ما رسیده آتش بسیار روشنی در خشکه  
افروختید و ما را رهنائی نمودید که آتش هم بیستم ماه تشرین اول بود .  
— بلی بلی . خوب فکر کرده بودم که آن آتش را برای رهنائی شما افروختم ؛  
بعد از یکجند دقیقه مهندس بطرف بینی کشتی بازه ده تون تنها مانده گفت :  
— دوست من سینه ! در دنیا یک چیزی بسیار معلوم و ظاهریکه باشد آنهم هبست  
که من در بیستم تشرین اول یا بیشتر و یا در هر جای جزیره هیچ آتشی نیفر و ختم !



## - باب بیستم -

## - فهرست -

شب گذرانیدن در دریا - ناله سگهای - مذاکره - حاضری  
 برای زمستان - هواهای بد - سردیهای شدید - کارهای  
 داخلی - بعد از ششماه - آئینه فونوگراف - حادثه غریبه

هوا بحقیقت چنانچه با تقرووف گفته بود ابر گردید . باد رفته رفته کسب شدت  
 میورزید . بونادوانتور وقتیکه بدنه ناله سگهای رسید بسببی که جزر آغاز نهاده بود داخل  
 شدنش قابل نشد ، لهندادور از ساحل بلندگر انداختن و شب گذرانیدن قرار دادند .  
 اگرچه باد بسیار شدید بود ولی دریا موج کمتر داشت که اگر موج هم بسیار میبود مانند  
 بونادوانتور کشتیهای کوچک را طبعاً دوچار تهلکه میکردانید . با تقرووف بملاحظه  
 اینکه مبادا موج بسیار شود شربتا بصبح به دیده بانی و یاسبانی گذرانید .

اشب زه ده تون و مهندس تنها نشاندند که در باره مسئله آتش يك سخنی بگویند .  
 در جزیره لبقولن یکدست مجهولی همیشه آثار عجیبه بظهور میآورد آیا کیست؟ و چیست؟  
 زه ده تون تمام شب به این افکار افتاد ، و آشیرا که در وقت آمدن از جزیره تابور دیده  
 بود پیش نظر آورده بملاحظه افتاد . آتش رانشها خود اوئی بلکه رفقای او نیز عیا  
 نآید بودند ، و بروشنی همان آتش خود را بجزیره رسانیده توانستند ، و همه را تصور  
 این بود که آتش را مهندس افروخته است . حال آنکه مهندس میگوید که من نیفر و خسته  
 ام ؛ آیا که افروخته؟ و این اثر لطیف و مروت را که نمودار کرده؟ زه ده تون با خود  
 قرارداد که این بار چون بجزیره براید با جمله رفقا هر طرف جزیره را بکمال دقت و اعتنا  
 جستجو و پالیدن گیرند .

اشب را مهندس و زه ده تون همیگونه افکارها و ملاحظه ها ، و با تقرووف به  
 دیده بانی و یاسبانی ، و ناب و هاز بر بخواب بسر آوردند . اشب هیچ اثر آتشی از  
 جزیره ظهور نیافت .

— ( ۳۳۲ ) —

باطلوع آفتاب باد آرام شد . یا تقرووف باد بانهارا کشاده بکمال احتیاط دماغه ماند  
یبول شمالی را دور نموده بدهنه ناله سکهای داخل شده که این جایک حوض طولانی  
بزرگ است که از « لائو » نام مواد مذابیه ماده نیه کوه آتشفشان ترکیب و تشکیل یافته  
است . یا تقرووف گفت :

— اینست حوضه لنگرگاه بسیار امین و محفوظی که دسته های بزرگ کشتیهای جنگی  
نیز در آن پناه گرفته میتوانند .

مهندس گفت — این حوضه طبیعی از دوشاخ لائو یعنی مواد آب گشته و مذاب  
شده که در وقت اشتعال و آتشفشانی کوه فرانکلن از دهنه تنوره کوه مذکور رازم کوز  
زمین برآمده و سیلان نموده بعمل آمده است .

یا تقرووف — از هر چیزیکه بعمل آمده باشد باشد من این حوضه طبیعی را بدولت خود  
پیشکش میکنم . آیا برای دسته های کشتی جنگی حکومت جها هیر متفق در بحر محیط بهتر  
از این لنگرگاه امین و محفوظی تصور میشود ؟

ناب — یا تقرووف ، تو حالا آنسخن را بگذار اینرا بگو که حالا ما تا بدرون دهنه  
سکهای نیستیم ؟

هاربر — بلی بلی ، تا بدرون دهن آن ! اما ترس ناب ، سکهای دهن خود را بهم  
آورده مارا فرو نمیرد .

ناب — بی ازین نمیترسم ، اما باوجود آنهم ازین بخواهیج خوشم نمیآید ، میخواهم که  
یک آن اولتر از بخار انیم .

یا تقرووف — به بیدید ، ببینید ، من میخواهم که این حوضه را بحکومت متبوعه خود  
پیشکش کنم ناب از حالا اورا به نایسندی بد نام میکند .

اطراف این حوضه طبیعی را دیوارهای صخره سنگهایی که از مواد آب شده معدنی بعمل  
آمده و از سطح بحر بسیار بلندی پیدا کرده تشکیل داده است که هیچ راه مس و روبالا  
شدن برانهادیده نمیشود . دور ادور حوضه مذکور را اگر دش کرده باز روی بونادواتور را



— ( ۳۳۳ ) —

بسوی دهته ناله سر راست کرده دو ساعت بعد از پیشین از حوضه مذکور برآمدند تا بچون بر آمدن کشتی را از ناله سگهای دید بکمال ممنونیت و خشنودی يك « اوه » دور و درازی کشیدم. گویا زنجبی بیچاره بحقیقت خود را در دهن سگهای مینداشت که به ترس افتاده بود .

از ناله سگهای تابجای ریختن نهر مرسی بدریا بقدر رهشت میل راه است . بوناد و انوار از ساحل بقدر يك میل دور تر بسوی غرائبها و زباد با نكشای عزیمت گردید . بعد از گذشتن از پیش روی سنگلا خهسای بزرگ ساحل تپه زارهای ریگزار یک مهندس دران پیدا شده بود نمودار گردید . ساعت چار یا تقرو ف جزیره گک سلامت را دور کرده نهر مرسی داخل گردید و در انجا لنگر انداخته مهاجران بخشک بر آمدند . آیرتون ، و ژوب در ساحل منتظر بودند . ژوب از دیدن افندیان خود بسیار مداعای شوق و مسرت بر آورد .

مهاجران مدت سه روز کامل شده از غرائبها و زباد بر آمده اند . درین سه روز هم اطراف جزیره را گردش کرده هیچ جای نامعلومی در سواحل جزیره باقی نماند . هر گاه جزیره بغیر از مهاجران کسی دیگر موجود باشد یا در کوشه و کنار جنگل قار و ست و یا در رشته جزیره مار خواهد بود ؛ چرا که هنوز باین دو جا کماحقه بهر طرف آن کشت و گذار نشده .

زه ده تون با مهندس بعد از بسیار مذاکره و محاوره قرار دادند که نظر دقت رفتار از بسوی این واقعه هائیکه گاه گاه در جزیره رونمای ظهور میشود جلب و جذب نموده در باب کشفیات آن یکقراری بدهند . لهذا در ۱ ماه نisan مهاجران بر منظره وسیع در جزیره چیری خود کرد آمده . مهندس بسخن آغاز نهاده گفت :

— عزیزان من ؛ در جزیره ما بعضی وقایع عجیبه نظهور می یابد که بیخوامم نظر شمارا بسوی آنها جلب نموده در ان باب از شما رأی طلب کنم چرا که اینوقایع چیزها نیست که خارج طبیعت است .

یا قروف دودهای توتوز را از ذهن خود کشیده گفت :

— وای ! مگر جزیره ما خارج از طبیعت یک جزیره بوده است ؟

— نی جزیره از دایره طبیعت خارج نیست . اما بعضی کارهای پنهانی اسرار انگیزی

در و ظهور می یابد که خارج طبیعت شعرده میشود که اگر یکان یکان آن واقعات را برای

شما بیان کنم و شما هم برای آنها یک سبب معقولی نیابید جزیره ما اسرار انگیز و پنهانی

آمیژیک جزیره میشود والسلام !

یا قروف — بگوئید موسیو سیروس ! بینیم که چیست ؟

— خوب اول اینرا چه معنا میدهد که من بدریا بیفتم و غرق شوم و بعد از آن مسافه

یک ربع میل دور از ساحل در میان یک مغاره پیدا شوم ! ؟

— میگوئیم که بیهوش شده بودید ، و به بیهوشی تابه مغاره آمده اید .

— این تاویل هیچ قبول نمیشود . بگذاریم . اینرا چه میگوئید . از مغاره که من

در آن افتاده بودم تابه شمیمه های شما که بقدر هشت میل مسافه است توپ چنان آمده

توانسته است ؟

هازیر — به ذکاوت و درایتی که سگها دارند . . . .

زه ده تون — عجب درایت ! با وجودیکه باران بسیار شدید ، و طوفان هم بود سگ

در شمیمه ما خشک و بی تر شدن رسید . ؟

سیروس — ازینهم بگذریم . آیدر خصص مجادله سگ باد و غوغو و بالا بر آمدن سگ ،

و تلف شدن دو غوغو چه میفرمائید که بشنوم ؟

یا قروف — برایتی که ایمنشله هیچ دانسته نشد و هم زخم دو غوغو بسیار عجیب بود

سیروس — ازینهم گذاشته پیداشدن دانه ساجه رادر گوشت آهوبره چه بگوئیم ؟

پیداشدن صندوق پر از اسباب ضروری خود ما ترابی آنکه از کشتی قضا رسیده آن

بیسایم چه تفسیر کنیم ؟ رسیدن کشتی خود را در وقت ضرورت در نهر مرسی چه

بگوئیم ؟ وقتی که با یوناد وانسوز کردش میگردیم دفعته پیدا شدی شیشه را که ما را بر بو



— ( ۳۳۵ ) —

دن آرتون در جزیره تابور آگاه کند چه ناویلی دهیم؟ بخوف وهراس غریبی افتادن  
و خودشان از بجزیره های غرانیتهماوز بیان انداختن بوزینه کار ابا افتادن زینه چه معنادهیم؟  
سیروس سمیت همه وقوعات غریبه را که از وقت آمدن شان تا بحال در جزیره  
بوقوع آمده است بی آنکه یکی از آنها را فراموش کند یگان یگان بیان کرده ناب و هاربر  
و با نفرو و حیران مانند که چه بگویند! با نفرو و گفت:

— راستی که دانستن این مسئله ها خیلی مشکست درین باب حق بدست شماست.  
— دوستان من! حالا بگو اقامه دیگری پیش آمده که دانستن و فهمیدن آن از همه  
زیاده تر مشکل گردیده است!

— آن کدام واقعه است موسیو سیروس؟

و قتی که از جزیره تابور می آمدید آبادر جزیره ما آتش افروخته دیدید یانی؟

— بلی دیدیم.

— آیا از دیدن خود بخوبی امین هستید؟

— همچنین امینیم که از دیدن شما امینیم.

— تو هم آتش را دیدی هاربر؟

— بلی موسیو سیروس! آتش مانند یک سیاره بزرگی بدرخشیدن بود.

— خوب فکر کنید! مبادا که راستی سیاره بوده باشد؟

— فی سیاره نبود! چرا که آسمان سراسر با ابرهای سیاه و تیره مستور بود. موسیو  
زده تون نیز دیده است.

زده تون — بلی من هم دیدم. حتی بچشم من از روشنی آتش زیاده تر روشنی  
ضیای الکتریک برخوردار، و چنان گمان بردم که یک چراغ بزرگی برقی بدرخشیدن  
آمده است.

هاربر — بلی، بلی هم بر سر بام غرانیتهماوز بود.

مهندس — بسیار خوب دوستان من! حالا تحقیق بدانید که در آن شب نه من و نه

— ( ۳۳۶ ) —

ناب هیچ آتشی در جزیره نیفر وخته ایم!  
یا نفرو ف بحیرت تمام گفت:

— چه میگویی؟ آیا شما نیفر وختید؟

— محقق بدانید که اگر آتشی افروخته دیده باشید آن آتش از دست ما افروخته  
نشده است چرا که مادر انشب از غرض اینها و هیچ بیرون نبراده ایم.

رفقا! این سخن مهندس خیلی بحیرت افتادند چرا که آتش را برای العین دیده بودند.  
براستی که در مسئله های کوچک چیزی هست! معلوم است که يك قوت پنهانی ناقابل در  
جزیره لیبی و آن حکم فرما می باشد. اگر چه این قوت برای مهاجران نافع و مفید حرکت  
میکند باز هم در چه بودن، و که بودن آن خیلی به پریشانی خاطر و آتش افشان افکار افتاده اند.  
سپروس سمیت از لوله انداختن و هیجان توپ و زوب بر کنار جاء، و فرو  
آمدن خود در جاء، و نیافتن چیزی زیر پا کردن. بعد از این مکالمه همه مهاجران به اتفاق  
آرا قرار دادند که هر طرف جزیره را بکمال دقت و باریک بینی ببینند. و هیچ نقطه  
جزیره را بی تفحص و جستجو نگذارند.

بعد از امر و زیارت نفرو ف خیلی اندوهِگین شد. و بی اندیشه ماند. کشتیان قبرمان  
ما که تا بحال جزیره را بکانه مال خود می شمردند، و خود شاتراحا کم مطلق آن میدانستند  
حالا يك آمد دیگری برای آن پیدا شدن خیلی بر طبعش کران آمده است، و شوق و  
نشه اش بکفلم بریده است.

ماه مایس داخل گردید. زمستان نیز واصل شد. مهاجران بکارهای زمستانی خود  
آغاز کردند. مهاجران در زمستان خیلی پروا ندارند. لباسهای پشمی نمدی بسیار  
دارند. پشم و ماشین قماش سازی شان نیز حاضر است.

آب تون نیز لباسهای پشمینه را بوشید، و بنا بر جای مهندس زمستان را با مهاجران  
در غرض اینها و زبسر آوردن قبول نمود. اگر چه با ایشان بهر گونه معیشت اشتراک  
میورزد ولی همیشه مایوس و مکدر می باشد. ساعت تیرها، و سرورها با آنها اشتراک نمیکند.



مهاجران در زمستان که سوم زمستان شاست هیچ از غرائت‌هاوز نبرآمدند .  
 طوفانهای بسیار شدید شدیدی ظهور نمود . بحر بسیار طلاطم پیدا کرد . موجه های  
 بزرگ آن ناه پای دیوار غرائت‌هاوز رسید . نهر مرسی نیز سیلابهای شدیدی بعمل  
 آورد . مهاجران بله‌های تبه . منظره وسیعه را محکم بندی خوبی کردند .  
 در اشائی طوفانها برعائجه ها ، و آسیا بسیار خسارت رسید که اگر مهاجران  
 زود زود خبر گیری و سرپرستی نمیکردند سراسر محو و تلف میشدند .  
 در موسمه‌های سردی در خارج تبه منظره وسیعه یکچند ژانار و دیگر حیوانات  
 وحشی دیده شد . مهاجران بر مرغانچه ها و طویله حیوانات خود شان ترسید .  
 یکچند بار باز با آنها محاربه آغاز کرده . متعدد حیوانات را تلف نمودند . زمستان بهمینصو  
 رت بسیار شدیدانه گذشت . شدت هوا بغرائت‌هاوز اصلا ضرری رسانید . آغل  
 نیز بسبب باد بنا هئی کوه . فراتقلن بسیار خسارت نکشید . خرابی جزوئی آنها را  
 آبرتون تعمیر میکرد .

در زمستان هیچیک حادثه اسرار انگیزی ظهور نمود . اما مهاجران همه وقت  
 از اتوقعات غریبه اسرار انگیز مذاکره ها و مباحثه ها میراندند ، و قرار قطعی میدادند  
 که در موسم بهار همه اطراف جزیره را و کوشه و کناره های آنرا دور و تقایش نمایند .  
 بدخول ماه تشرین اول هواهای خوب و موسم لطیف بهار نیز داخل گردید . مها  
 جران تصور دور و تقایش جزیره را مصمم کرده بودند که درین استایک حادثه نودیگری  
 که نتیجه آن خیلی مهلك و وخیم بود ظهور یافت که بدینسبب از تصور گردش جزیره  
 فرغ شده در صد دجاره حال خود افتادند این حادثه غریبه را نیز آینه فوتوگراف  
 بظهور آورد باینصورت که در ۱۷ تشرین اول هاز برهوار خوب و مساعد یافته خواست  
 که بقطعه فوتوگراف همه کانه جناب هیر متفقه را بردارد . که این قطعه منظره تمام کانه  
 و الزحد دعاغه ماندیبول تا بحد دعاغه پنجه همه را در بر میگرفت . آرزو هوا صاف دریا  
 م آرام بود . ماشین فوتوگراف را هاز بر در یکی از پنجره های غرائت‌هاوز گذاشته ساحل

و بحر را در دایره رویت او در آورد . بعد از آنکه فوتوگراف را گرفت در خانه تاریک غریبا  
 نیتها و ز برای شستن آئینه فوتوگراف در آمد و شیشه را شسته پس بروشنی بر آمد . دید  
 که در نقطه التصاق هوا او در یابینی منتهای افق بحر در عکس یک لکه سیاهی موجود است .  
 بخیالش آمد که در شیشه این لکه خواهد بود باز آئینه را بخانه تاریک برده هر چه که شست  
 لکه پاک نشد . ذره بین بزرگ را برداشته نقطه مذکور را بدقت معاینه کرد . بعد از معاینه  
 دفعه یک ندای حیرتی بر آورده آئینه را با ذره بین به پیش هندیس دو انیدم برد و گفت :  
 - به این نقطه ببینید .

سیروس سمیت به نقطه مذکور با ذره بین بدقت نظر کرده آئینه را بجا یکی بنهاد .  
 و دور بین بزرگ را برداشته بسوی بحر دوید .  
 هندیس با دور بین هر طرف افق را معاینه کرده بر نقطه که در آئینه فوتوگراف مانند  
 لکه سیاهی بدیدار بود توقف نمود . و فریاد بر آورده گفت که :  
 - یک کشتی راست با منظره می آید .  
 زه ده تون و یا تروف نیز دویده دور بین را گرفته دیدند . بر آستی که یک کشتی بزرگی  
 بطرف جزیره لینگولن به سرعت در آمد نست .

- انتهای کتاب دوم -

- مترجمش -

محمد طریقی



- ( ۳۳۹ ) -



اعلان

کتاب دوم رومان ما که بعنوان « آدم متروک » بود بعون الله تعالى رسیده  
 حد ختم کردید و حالاً بکتاب سوم آن که « اسرار جزیره » است آغاز میکنیم .  
 آدم متروک که عبارت از آرتون نام شخصیت ، و از طرف مهاجران از  
 جزیره نابور مجزیره لیتولن آورده شده . اگر چه يك کمی از سرگذشت احوال او  
 درین کتاب دوم رومان جزیره پنهان بیان گردید ولی تفصیلات کلی وقوعات حالات  
 لارد کولاروان ، و کپتان غران ، و واپور دوئقان ، و خود این آرتون رومان مستقل  
 مخصوصی دارد که نام آن رومان ( اطفال کپتان غران ) میباشد . اطفال کپتان غران  
 نام رومان نیز از تألیفات مولف جزیره پنهان زول ورن فرانسه است که باز مستند  
 برین میباشد . رومان مذکور از یک سیاحت خارق العاده بسیار عجیبی که برسی و هفتم  
 درجه عرض جنوبی بر تمام کره زمین دور و گردش شده است بحث و بیان میراند ،  
 و از جزیره پنهان بزرگتر يك کتابیست . اطفال کپتان غران هم از طرف احمد احسان  
 يك بزبان ترکی عثمانی بعمه تصاویر ، و نقشه های مکمل آن ترجمه و نشر شده است .  
 هر که این زحمت و جگر خونی که در راه ترجمه جزیره پنهان را بزبان پارسی بر خود  
 کوار ساخته ایم به هدر و عبت نرود ، و این اثر ما از طرف قارئین کرام وطن عزیز ما  
 مظهر حسن قبول گردد ، و عمر هم وفا کند انشاء الله تعالی به ترجمه رومان اطفال کپتان  
 غران نیز آغاز خواهم کرد . و من الله التوفیق . ( محمود طرزی )



# خبرنامه پنجم

کتاب سوم      اسرار جزیره

— باب اول —

— فهرست —

ضیاع باخود سلامت — آیرتون را بخوایم — مذاکره مهمه — دوغقان  
نیست — کشتی مشکوک — ندا بیر — کشتی نزدیک میشود —  
صدای یک طوب — لشکر انداختن کشتی — شب شد

تمام دو نیمسالست که مهاجران بجزیره فضا زده فلاکت رسیده بجزیره لینگولن افتاده اند ، و در ظرف این مدت با عالم انسانیت بهیچ مخابره اصلا کامیاب نشده اند . اگر چه زه ده تون یکبار احوال خود شانرا مختصراً نوشته بگردن مرغ بزرگی که هار بر گرفته بود بسته و مرغرا بهوا کرده بودند اما این مخابره هم چیزی نیست که بنظر جدیدت و صحت بان دیده شود . تنها آیرتون است که بنابر نتیجه وقوعه تیکه بر قارین کرام معلومست به اینهار فیق گردیده است . حالاً آنکه امروز آمدن دیگر آد ما نرا در جزیره بنهان تنهای هجران خود می بینند .

زیاده هیچ جای شبهه نماند . در پیش روی شان یک کشتی باد بان کشاده بزرگی



— ( ۳۴۱ ) —

باید است اما آیا راه برای بدیگر طرف می رود؟ یا از این جزیره می آید؟ اینست که بعد از چند ساعت اینستله نیز بمیدان ظهور حقیقت خواهد رسید؛ یا ترقوف نیز با دور بین رفت بسوی کشتی که در آمدن بود نظر کرده گفت که:

— بحقیقت يك کشتی می آید . اما آیا چنان کشتی خواهد بود؟

در صدای یا ترقوف آثار ممنونیت و خشنودنی زیادی دیده نمیشد . زه ده نون گفت:

— آیا بطرف ما می آید؟

— حالانوز معلوم نیست ، در افق تنه اباد با نهایی کشتی معلوم میشود ، بدنه کشتی

موز معلوم نیست .

هاری — حالا چه باید کرد؟

مهندس — انتظار باید کشید!

یکدنی مهاجران ساکت و ساکن ماندند ، بهی از گونه فکرها ، و هیجانها ، و ترسها ، و امیدها دوچار شدند . این يك معلومست که این مهاجران جزیره لینگولن مانند دیگر نوازده گن آفر سیده نیستند که از پریشانی و فلاکت و سفالت به سنگ آمده يك آن اولتر آزوی بر آمدن از جزیره را داشته باشند علی الخصوص یا ترقوف و ناب بسیدیکه در جزیره لینگولن بر همه خواهشات خود مالک میباشد اگر ترک کردن جزیره لازم آید بکل تأسف و حسرت آنرا خواهند کرد ، و هم این پنج نفر رفیق با همدیگر چنان بلرابطه محبت و ودادی هم رسانیده اند ، و جا نهایی شان چنان با هم انس و الفت پیدا کرده که اگر بيك قطعه مسکونه هم بروند از همدیگر جدا نتوانند که زیست کنند .

اما از مشاهده این کشتی اگر هیجان ، واضطراب شان بیشتر باشد حق بدست شاست . چرا که این کشتی بیکاره از باره های ممالک متمدنه و یکتقطعه از قطعات مسکونه شمرده میشود ، و هم که میداند ، بد که يك پارچه از وطن خود شان باشد؟

مرحله یا ترقوف دور بین را گرفته به پیش بخیره میدود ، و بطرف جهت غربی جزیره بسوی کشتی که بقدر بیست میل دور است نظر میاند ازد ، مهاجرانرا از دیدن

— ( ۳۴۲ ) —

این کشتی حیرت و اضطراب عجیبی دست داده ، هر کس بیک سودای عجیبی افتاده آیا  
این کشتی به این طرف خواهد آمد یا راه برآمدیگر طرف خواهد رفت ؟ آیا وجود خود  
را به کشتی نشینان خیر بدهند یعنی یک آتشی بیفر و زند ، و یا یک برفی بکشند و یا یک  
تفنگی بندازند یا آنکه خاموشی را پیشه گیرند ؟ آیا این کشتی دوستست یا دشمن ؟ آمدنش  
به اینطرف دیده و دانسته است ، یا آنکه تصادفی و اتفاقی ؟ در حالتیکه نام و نشان این جزیره  
در خریطه ها و نقشه ها مذکور نباشد ، و بر راه هیچ کشتی هم برابر نباشد ، و در اینطرف  
ها بغیر از یک جزیره تابور که اینهم از راه تمام کشتیها بر طرفست دیگر جزیره هم موجود  
نیباشد آمدن این کشتی را چه معنا باید داد ؟ هر یک از رفقاه اینگونه سوالها و استفسارها  
مشغول بودند که هاربر گفت که :

— مبادا که این کشتی و ابور « دونقان » نباشد ؟

قارئین کرام فراموش نکرده باشند که دونقان و ابور لارد کولنار وانست که آیرتون  
را آورده در جزیره تابور گذاشته است . و بنا بر وعده لارد با آیرتون کرده باز به آمدن  
و آیرتون را بردن . و وعده بوده است . زده نون گفت :

— باید که بجای آیرتون از اغل طلب نمایم چرا که بغیر از و کسی دیگر نمیشناسد  
که این کشتی دونقان هست یا نه !

این رأی از طرف همه رفقاه قبول گردیده هاربر همان لحظه بر ما کینه تلگراف آمده  
برای آیرتون این تلگراف را بکشید .

( چابک برخواستند بیایید ) .

بعد از چند نایب آیرتون جواب داد که :

( می آیم )

• هاجران باز بشاهای سفینه مشغول شدند . هاربر گفت :

— اگر این کشتی دونقان باشد آیرتون چابک آنرا میشناسد چرا که بسیار در آن سفر  
کرده است .



— ( ۳۴۳ ) —

یا قروف — اگر بدانند که دونقان است چقدر متأثر خواهند شد!  
 مهندس — بلی، اما آرتون الحقی که درینوقت به سوار شدن سفینه لارد، دست  
 دادن با او لایق و سزاوار گردیده است. و خدا بکند که این کشتی دونقان باشد چرا  
 غیر از دونقان هر کشتی که باشد در نظر من شبهه ناکست. اینسلفهای بحر محیط همیشه  
 جولانگاه رهنمان دریا نیست. ازینسبب میترسم که مبادا این کشتی سفینه رهنمان در  
 یابی باشد!

یا قروف — اگر چنین باشد ماجزیره خود را بزور و جنگ مدافعه و محافظه میکنیم!  
 مهندس — همجنینست اما اگر بمجنک و مدافعه مجبور نشویم بهتر نخواهد بود؟  
 زده نون — بسبی که جزیره لینگولن در نقشه هامندرج نیست اگر این کشتی به  
 تصادف هم ازینرا بگذرد چون جزیره را به بند بهمه حال برای دانستن آن به جزیره  
 نزدیک خواهد شد.

مهندس — من نیز همین میگویم. چرا که از طرف بحریه همه دولتها قرار داده  
 شده است که هر کتانی که یک نقطه غیر معلومی در بحر بیند باید که آنرا تحقیق کرده  
 دیگران اخبار نماید.

یا قروف — چون چنینست فرض کنیم که این کشتی بمجزیره ما نزدیک شد، و در پیش  
 غرابتهاوز آمده لشکر انداخت بر ما چه لازمست که چه کنیم؟  
 این سوال در اول امر بجواب ماند. اما بعد از یکقدری سکوت مهندس سر برآ  
 ورده گفت:

— اگر کشتی سوداگری بود اول با صاحب کشتی مخابره و مذاکره میکنیم. اگر  
 ممکن شد و تکالیف ما را صاحب سفینه قبول کرد در کشتی سوار شده جزیره لینگولن  
 را بشام دولت جهایر، تنقه قبول گردانیده یکجا حرکت میکنیم، و بدولت متبوعه خود  
 رفته جزیره خود را پیشکش و تقدیم مینماییم، و از انجا بسیار آمده آنها آمده اشجار ادر ذیل  
 مستملکات حکومت معظمه خود آبادان میگردانیم.

یا نقره و آفرین! هزار آفرین! موسیوس سیروس! هم بحکومت خود یک جزیره که هر چیز آن ساخته و حاضر شده است پیشکش میکنیم. زیرا هر طرف آن نام گذاشته شده، حوضهای لنگرگاه، و سرکهای منتظم خط تلگراف، ماشینخانه های مگال ساخته شده است دیگر چه میخواهند!

ژده تون - بلکه وقتی که ما از اینجا حرکت کنیم دیگری آمده جزیره ما را ضبط کند؟ یا نقره و آفرین - چون چنین باشد من در اینجا مانده نگاهبانی و پاسبانی میکنم، و هم از دست من چنانچه از جیب احمق ساعت آنرا بر ندیفت و رایگان کسی نخواهد برد!

بقدر یک ساعت مدت گذشت درین اثنا هیچ معلوم نشد که کشتی بطرف جزیره می آید یا دیگر طرف می رود. اگر چه یک قدری نزدیک شده است اما باز هم معلوم نیست که بر استقامت جزیره می آید یا نی. درین اثنا از دروازه دالان غرانیتهای وزیرتون درآمده گفت:

- به امر شما منتظرم چه میفرمودید؟

سیروس سمیت چنانچه عادت اوست دست خود را بسوی آیرتون دراز کرده بعد از فشار دادن دست هم دیگر او را به پیش پنجره برده گفت:

- شما برای یک مسئله مهمی طلب کردیم در افاق یک کشتی دیده میشود.

آیرتون از شنیدن اینسخن رنگش پرید. به پنجره نزدیک شد بطرف بجزر نظر کرده چیزی ندیده. ژده تون گفت:

- دور بین را گرفته بدقت نظر کن چرا که ما گمان میبریم که این کشتی دونقان خواهد بود!

- آیا دونقان؟ استقدر چایک ها؟

اینسخن بغیر اختیاری از ذهن آیرتون بر آمد و سرش خم گردیده ساکت ماند. بعد از کمی سر بر آورده گفت:

- فی نی! دونقان نیست!



- ( ۳۴۵ ) -

مهندس - یکبار خوب بینید شبهه مار اخل بکشید .  
 آرتون دور بین را گرفته بکمال دقت معایت کرد . و بعد از معاینه گفت :  
 - واقعی يك كشتی دیده میشود ! اما کمان نمیرم که دو تان باشد .  
 - چرا ؟  
 - چرا که دو تان واپور است . حالا نکه درین کشتی هیچ اثر دود مشاهده نمیشود .  
 با تروف - بلکه با بادبان ر . بسیاری میکنند چرا که این جاها از اراضی مسکونه دور  
 است و در چنین جاهای دور البته سرفه کردن زغال لازم و لابد است .  
 آرتون - بلکه چنین باشد ! یکقدری صبر کنیم ، البته معلوم خواهد شد .  
 اینرا گفته و در يك گوشه نشسته ساکت و متفکر ماند . مهاجران در حق کشتی باز بمکالمه  
 دوام کردند . اما آرتون در سخن با ایشان شراکت نمود .  
 فکر همه مهاجران خیلی پریشانست . علی الخصوص با تروف و زه ده تون عصبی  
 التراج در هیچ جانی ایستند و دایما تقدم زدن و در پیش پنجره رفته بیدن مشغولند .  
 هاربر نیز خیلی اندوهگین دیده میشود . تنها تاب مستریخ دیده میشود . البته مستریخ  
 باید و چرا که هر جا قندی او باشد مملکت زنگینی صادق نیز همانجاست دیگر چه کار دارد .  
 آدیم بر مهندس . مهندس بسیار اندیشناک دیده میشود . و از هر وضع و حرکتش  
 چنان معلوم میشود که ورود این کشتی را علامت نحوست می شمارد .  
 درین اثنا کشتی خوب نزدیک شد . بادور بین دیدند که بدنه کشتی بسیار منظم و متناسب  
 است بادبانهای خود را باز کرده بسرعت راست بسوی جزیره می آمد که اگر همچنین  
 راه خود دوام ورزد بعد از کمی به دماغه پنجه خواهد رسید . در انحال میباید که بحوضه  
 بون رفته کشتی را استقبال کنند . اما چون شب نزدیک شده اینهم مشکست . زه ده  
 تون پرسید که :  
 - آیا اگر شب شود چه خواهیم کرد ؟ آیا اگر کشتی استاده نشود آتش بیفرو  
 زیم تا وجود خود را به آنها خبر بدهیم ؟ یا نه !

— (۳۴۶) —

این يك مسئله بسیار مشکلیست . چرا که حسابات مهندس باین هیچ راضی نیست  
لهذا این سوال ژه ده تون بچوب ماند . اما ژه ده تون باز گفت که :

— بلی باید که سفینه بدانند که جزیره مسکونست چرا که این فرصت را اگر از دست  
بدهیم در آخر بسیار موجب تأسف ما خواهد شد .

بنا بر این سخن قرار داد شد که ناب و یا قروف به لیمان یعنی حوضه بالون رفته يك  
آتش بزرگی بیفروزند تا از طرف کشتی نشینان دیده ، و بجزیره بیایند اما درین اثنا  
دیدند که کشتی سر راست بسوی جزیره بکمال سرعت می آید لهذا برای آتش افروختن  
لزوم ندیدند . دور بین را باز به آرتون دادند که ببیند که آیا دو تقاضای بی ؟ هنوز  
دوشنی بود . آرتون بکمال دقت نظر کرده گفت که :

— دو تقاضا نیست .

دور بین را با قروف گرفته دید که این کشتی خیلی کشتی بزرگ بسیار متین باد نیست .  
و ابور نیست یا قروف دقت میکرد که به بیند آیا بیریق کشتی علامت کدام دولت را دارد .

یا قروف — بردگان کشتی يك بیریقی می بینم اما نمی بینم که چه رنگست .

ژه ده تون — بعد از نیم ساعت آنرا هم خواهیم دید . و هم چنان معلوم میشود که کپتان  
کشتی بجزیره بر آمدن میخواهد که اگر امشب نشود فردا همه حال خواهیم شناخت .

— با وجود آنهم میخواهم که امشب ملیت کشتی را بخود معلوم کنم .

یا قروف دو بین را از دست نگذاشت و متصل بسوی بیریق کشتی نظر میکرد گفت :

— این بیریق امریکائی نیست . انگلیزی و عثمانی هم نیست زیرا رنگ سرخ بزودی

و خوبی شناخته میشود ، سفید هم نیست که به روس منسوب باشد در نگهای فرانسویس  
و المازام ندارد ، اسپانیاهم نیست که زرد باشد .

یا قروف مانده شده دور بین را گذاشت آرتون دور بین را برداشته نظر کرد و  
دفعه فریاد بر آورد گفت :

— رنگ بیریق سیاه است .



— (۳۴۷) —

این که بسیار تأثیر مد هشی بخشید چرا که بر همه مهاجران معلومست که این علامت کشتیهای رهنمان دریایی میباشد .

چه عظیم مصیبت ! آیا رهنمان دریائی مالیزی میباشد یا آنکه او ستر ایایی ؟ آیا جزیره لینگولن چنان بی برده اند ؟ چنان گمان میشود که بعد از رهنیها و شقاوتهای مد هشی که اجرا کرده اند خود را به پراچه زده به تصادف جزیره لینگولن رسانیده اند . و چون در نقشه ها آرا مندرج نیانته اند اینخوار برای پنهان کردن خود و جمع کردن اشیای سر و قه خویش پناگاه امین و محفوظی شمرده آمده اند . آیا این جزیره که ملجا ، ناموسکارانه مهاجرانست مجمع جنایت شقاوت پیشه گان خواهد شد ؟ بیروس سمیت وقت را برای مذاکره و محاوره مساعد ندیده گفت که :

— دوستان عزیز من ! بلکه کشتی تنها سواحل جزیره را دور تقطیس کرده پس می رود ؟ بلکه بخشکه آدم نمیرارد ؟ لهذا این دو امید برای مایکیک فرصتی میباشد . ما میباید ، که نارسیدن آنها وجود خود را در جزیره سراسر سترا کنیم و تا که سعی داریم باید چنان بنیاییم که در جزیره کسی نیست چرخ آسیای بادی مابه آسانی دیده میشود ، آرتون و ناب باید رفته آنجا خراب دارند ، بجزره های غرانیتها و زرا در میان برگها و شاخها بخوبی ستر باید کرد ، آتش و روشنی را یک قلم باید بر طرف کنیم تا که قطعاً بی نیند که در جزیره آدم هست یانی ؟

هائیر — بونادوانتورز اچه خواهیم کرد ؟

پانفروف — کشتی ما در حوضه بالون راحت پنهانست اشقیای خائن نمیتوانند که آرایابند .

امرهای مهندس در حال اجرا گردید . ناب و آرتون بر منظره وسیع رفته همه آگری که مسکون بودن جزیره را بنیایند برداشتند . دیگر رفیقان نیز بچنگل رفته بسیاری از شاخه های برگ را آورده بجزره های غرانیتها و زرا با آن بخوبی پیوشانیدند . ملحه و مهات حربیه خود سازانند و لا بهار آورده و پاک و حاضر ساختند اینکار

- ( ۳۴۸ ) -

ها چون همه کی تمام شد سیروس سمیت بیک صدای پر هیجان و بانابری گفت :

— عزیزان من ! هر که این اشقیای خبیث جزیره عزیز ما را ضبط و استیلا کردن  
خواهند وظیفه انسانیست ما بجز مدافعه و نکهبانی جزیره دگر چیزی هست ؟  
ژه ده تون و دیگر رفقا همه کی بیک زبان گفتند :

— در راه مدافعه جزیره خود مان همه بفدای جان کردن حاضریم .  
مهندس دست خود را بسوی رفقا دراز کرده ایشان نیز یگان یگان بکمال اخلاص  
دست اورا فشار دادند .

آرتون در یک گوشه بپای ایستاده بر فغان زدیک نشد . سیروس سمیت فکر آرتون را  
دانسته خودش به او نزدیک شده گفت :

— آرتون شما چه خواهید کرد ؟

— من وظیفه ، و دینی که بر من وفای آن واجبست آنرا اجرا میکنم !

آرتون اینرا گفته و به پیش رخبره نزدیک شده بمابینه حرکات کشتی رهنمان آغاز نهاد .  
بیست دقیقه میشود که آفتاب غروب کرده بود ، افق آهسته آهسته رو بسپاهی  
نهاده بود ، کشتی رهن سر راست بسوی کانه چهارمیر متفقه در پیش شدنست ، و حالا  
داخل کانه گردیده بکسر بسوی پیشگاه غرانیتها و زرد آمدنست یعنی اگر از ماغنه بجه  
تابد ماغنه ما ندیبول یک خطی کشیده شود کشتی درین وقت داخل آنخط میباشد .  
سیروس سمیت چون بیری سیاه کشتی را دید بسیار متاثر گردید . کشاده بودن و  
موجزدن این بیری علامت نحوسست و مصیبت بزرگی بر جزیره و جزیره نشینان شعر  
ده میشود . اینهمه آثار عمران و سعادت کی بمرق جبین و قوت بازو ، و سایه هایایه علم  
بروی کار آورده شده تموج این بیری منحوس آنرا الحظه بلحظه تهدید میکند و الحاصل  
حال سعادت اشغال مهاجران به ورود یافتن این کشتی منحوس شقاوت پشه کان دوچار  
تملکه عظیمی گردیده است . باوجود آنهم رفقا تابوقتی که هلاک شوند مدافعه و محافظه  
جزیره خود حاضر اند ، و با مهندس خود در بناب عهد و بیعت کرده اند .



— ( ۳۴۹ ) —

آیا اشقیای رهن در کشتی بسیار اند؟ اسلحه‌شان، کم است؟ اینست که دانستن این  
نقطه‌ها لازم! و برای اینعلم آوری تا بکشتی رفتن لازم؛ اما بچه‌گونه؟ و با چه واسطه؟  
شب شد، فکر که بحال هلال بود غروب نمود. جزیره و دریا یک ظلمت کشتی استیلا  
کرد. سحاببارها، های غلیظی که در افق جمع آمده، مرور ضیاء قطعاً منع کردیم بود.  
باز هم سراسر از وزیدن افتاده هیچیک صدائی از طرف خشکه، و بجز بگوش نیامد.  
پانقروف گفت:

— که میدانند! بلکه کشتی منحوس بشب بر راهی که دارد برود، و صبح که برخیزیم  
هیچ آزی از آن نیایم.

گویا اینسخن پانقروف را جواب بود که یک ضیاء شدیدی از طرف دریا پیدا  
شده و در عقب آن صدای یک توبی برآمد.

ازین معلوم شد که کشتی رفتنی نیست و بساحل نزدیک شد نیست و درین اثنا صدای  
بجز لنگر انداختن کشتی نیز بگوش تا سلف مهاجران بر خورد.

و چون در مابین درخشیدن ضیاء و رسیدن صدا بقدر شش ثانیه مرور نموده معلوم  
شد که سفینه بمسافت یک میل فاصله در پیش روی غرائبها و لنگر انداز اقامت شده است.

### — باب دوم —

#### فهرست

مذاکره — تکلیف آرتون — قبول شدن تکلیف آرتون —

پانقروف و آرتون در جزیره سلامت — رهنان دریایی

انگلیزی — تشبث جسورانه آرتون — عودت

کردن آرتون — شش نفر مقابل پنجاه نفر

فسکر رهنان شقاوت پیشه بخوبی معلوم گردید، در نزدیک جزیره لنگر انداختند.

فردا همه حال بازور قهای کوچک خود بجزیره میبرایند.

سبوس سمیت و رفقایش اگر چه بهر گونه دلاوری و شجاعت برای مدافعه حاضر

میباشند ولی قاعده احتیاط را از دست دادن نیز جایز نیست . اگر دهنان تنه‌پرای  
یک آب برداشتنی آمده باشند آب خود را از نهر مرسی برداشته ببروند . چه ضرور  
که مهاجران خود را به ایشان بنمایانند . با تقرو ف گفت :

— اما کشتی چرا بیرق سیاه خود را برافراشت ؟ و برای چه توپ انداخت ؟

مهندس — یا از برای نمایش ! یا آنکه میفهمانند که جزیره را استیلا کردیم !

ژنرال — با وجود آنهم جای ما بسیار امن و پنهان و محفوظست . دشمن هیچ  
صورت مجرای قدیم تالاب را که در زیر آب پنهان مانده پیدا نمیتواند ، از منظر ف نیز  
بی‌زین به فراتر نماند .

با تقرو ف — اما جمله بناها ، و تأسیسات بیرونی ما را در ظرف یکچند ساعت خراب  
میتوانند !

مهندس — بلی ! اما چه کنیم ؟ چاره نیست .

هاجر — آیا این اشقیای بسیار مردمان خواهند بود ؟ یعنی اگر ده یا نژده نفر باشند  
عیناً با آنها اعلان حرب کرده از عهده شان ببرائیم .

درین اثنا آرتون پیش شده گفت :

— موسیو-میروس ! از شما مساعده و رخصت میخواهم ؟

— چسان مساعده و رخصت ؟

— تا بکشتی رفته عدد وظیفه ، و درجه قوت آنرا بخود معلوم کرده برای شما خبر میآورم .

— به این حرکت جان نا را به تهلکه می اندازید .

— وظیفه منست چرا نیندازم ؟

— اما استکار از وظیفه شما افزونتر است !

— من مجبورم که از وظیفه خود افزونتر کارها اجرا کنم !

ژنرال — تا بکشتی بازورق کوچک خواهد رفت ؟

— فی‌به‌آب بازی میروم . چرا که زورق ما نماند انسان از زیر آب گذشته نمیتواند !



هاربر - کشتی اشقا از ساحل بقدر یکنیم میل راه دور ایستاده است چسان رفته  
خواهید توانست :

- من خیلی خوب شناوری میدانم موسیو هاربر .  
مهندس - اما این تهلکه بزرگ است !

- به این تهلکه پرواندارم موسیو سیروس ! از شما بکمال نیازمندی این رخصت را  
طلب میکنم . بلکه به این کار و خدمت برادران خود یکقدری تحقیقی در گناه های  
خود بینم .

مهندس دید که اگر قبول نکنند آیرتون بچاره که آرزوی ناموسکاری دارد خیلی  
دلگیر خواهد شد . لهذا گفت :

- بسیار خوب بروید .  
پانقروف گفت :

- منم با تو میروم !

آیرتون خیلی متاثر شده گفت :

- مگر هنوز از من امین نیستید ، و بر من شبهه دارید !!  
اینرا گفته باز در میان لبهای خود آهسته گفت :

- هزار اندوس که حق بدست شماست .  
سیروس سمیت گفت :

- فی ، آیرتون ! اینچنین نیست ! پانقروف از تو اصلا شبهه ندارد شما سخن او را  
غلط فهمیدید .

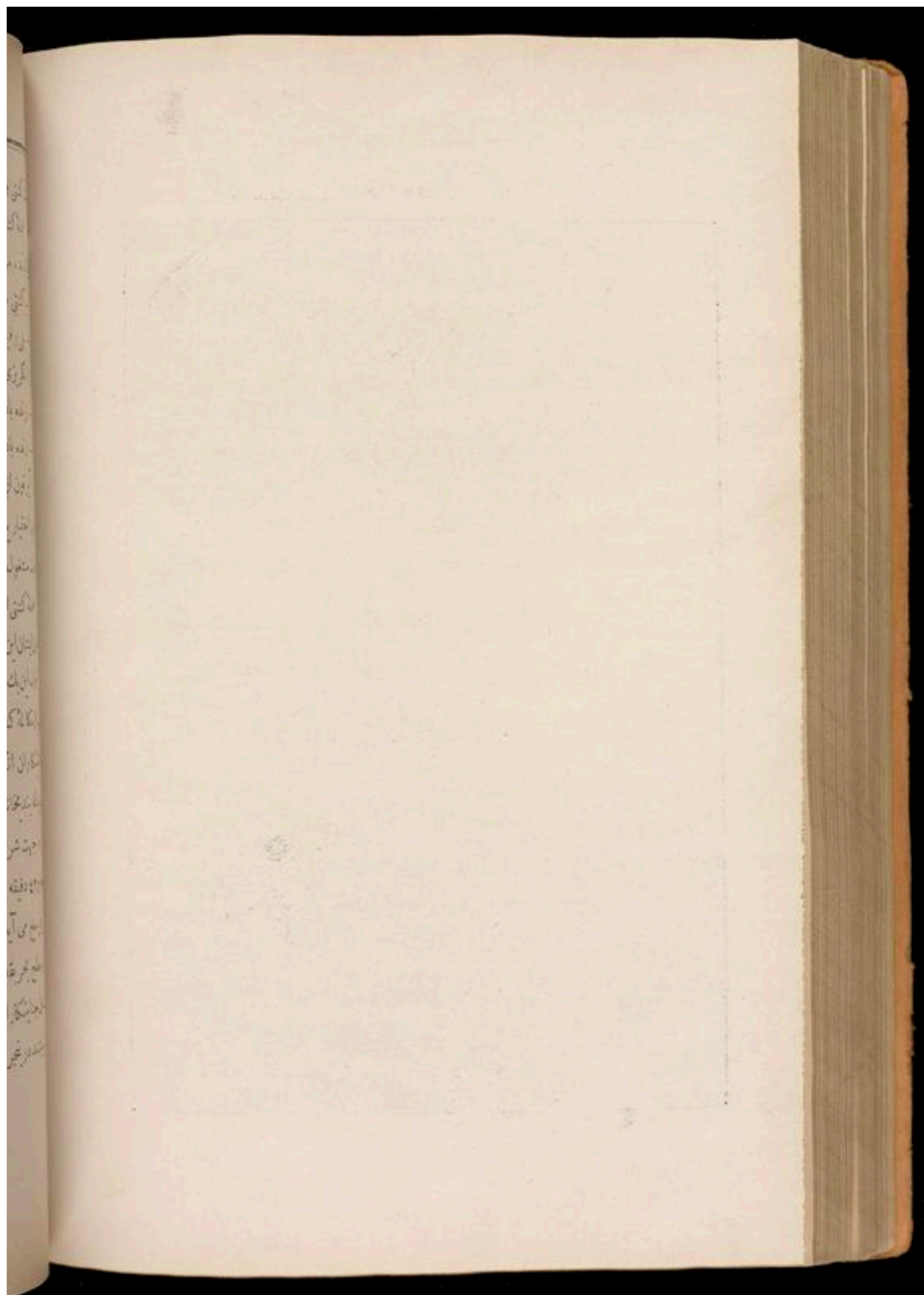
پانقروف -- بلی ، آیرتون من از شما هیچ شبهه ندارم . من با شما تنها تا بحجزیره  
سلامت میروم . چرا که بهاد از آن خبیثان کسی در انجا برآمده باشد تا با شما مدد کار و رفیق  
باشم ، و اگر کسی در انجا نباشد من در جزیره سلامت مانده و شما بکشتی بروید .  
بعد از قرار دادن بدینصورت آیرتون حاضری خود را دیده ، و از رفقا وداع کرده

— (۳۵۲) —



شهر آشور از آلبو بیرون میباشد





بایا نقر و فیکجا بساحل فرود آمدند . آیرتون خود را برهنه کرد . وجود خود را با آب  
 چرب کرد چرا که یکچند ساعت در دریا ماندنش احتمال دارد .  
 یا نقر و فوناب در اول امر زور بچینه کوچکی که داشتند از نهر مرسی آورده یا نقر و ف  
 و آیرتون در آن بنشینند . آیرتون یک پوستی بر شانه خود انداخته و وداع آخری خود  
 را با رفقا اجرا کرده زور بچینه خود را بسوی جزیره سلامت بر اندند . گلوگاه را به آسانی  
 گذر کرده بساحل جزیره سلامت رسیدند . در مخصوص بسیار احتیاط کردند زیرا  
 میترسیدند که با آکسی از رهزان در جزیره برآمده باشد . اما بعد از جستجو دانستند  
 که در جزیره کک کسی نیست . زور بچینه خود را در دریاها نجابسته کرده بساحل دیگر جزیره  
 روانه شدند . آیرتون از نجابلا تردد خود را بدریا انداخت بی آنکه صدایی و ندائی بکشد  
 سر راست بسوی کشتی به شناوری آغاز نهاد .  
 یا نقر و ف در یک گوشه خزیده به بازگشتن آیرتون منتظر نشست . آیرتون بکمال  
 جسارت و مهارت بی آنکه صدای از آب برآورد شناوری میکند تنها سرش از آب بیرون  
 میباشد ، و چشم خود را بر روشنی چراغ کشتی دوخته است . آیرتون نه از ناله گدازندانی  
 تیز سگهای بسیار که درین آبهاست پروا دارد ، و نه از مهالک مد هسه که در کشتی  
 بر ویش شود خوف و هراس میآرد بلکه تنها وظیفه خود را که در عهده گرفته می اندیشد  
 و بواسطه جریان که در خنما وجود است بسرعت بسوی کشتی پیش میشود .  
 بعد از نیم ساعت آیرتون بی آنکه وز و د خود را به کشتی نشان آگاه کند به پیش  
 کشتی و اصل شد . و زنجیر لنگر کشتی را که از طرف بینی کشتی بدریا آویخته شده بود  
 بدست گرفته خود را از آب بیرون بر آورد و یک قدری تنفس کرده ، و گوش بطرف کشتی  
 داده بر زنجیر مد کور بر بینی کشتی بالا برآمد . در انجا عمله کشتی کالاهای شسته کی خود  
 را بر ریسمانها آویخته بودند . آیرتون بجایکی تمام یک بتون را از سر طناب برداشته پای  
 خود در کشید ، و زنجیر لنگر را محکم گرفته تنها سر خود را از کشتی بالا بر آورده دیگر و  
 جود خود را در پشت دیوار کشتی آویخته پنهان نمود و یکمدنی بهمین وضعیت مانده



— ( ۳۵۳ ) —

پشت کشتی و سخنان کشتی با نان هوش و گوش بداد .  
 عمده کشتی هنوز بخواب نرفته بودند ، کسانی با هم سخن می گفتند ، بعضی بیت می خواندند ، مزاح ها ، و خنده ها میکردند آیرتون سخنانیکه میشنید اینست .  
 — کشتی ما بحقیقت که خوب مالست .

— ملی رفیق ، اسم آن که « سپیدی » شده با اسمهای آن مطابقت . ( سپیدی در زبان انگریزی بمعنی کارکن است ) .  
 — زنده باد کیتان ما !

— زنده باد [ بوب هاروی ] ( نام کیتانست ) .

آیرتون از شنیدن این نام آقدریک تأثیری بر وجود او اعصاب او پیدا شد که نزدیک بودی اختیار یک فریادی از دهنش بر آید . چرا که بوب هاروی در وقتیکه آیرتون به شقاوت مشغول بود یکی از عو نه او بود که از کشتیانان بسیار دلاور و ماهری میباشد .  
 عمده کشتی از یکطرف باده کشتی ، و از یکطرف با و از بلند سخن میزدند که آیرتون از سخنان ایشان این معلومتر حاصل نمود .

اول این یک را دانست که نام این کشتی سپیدی و نام کیتان او بوب هاروی میباشد . و اینهم از مکالمه کشتیانان به او معلوم گشت که بوب هاروی و عو نه او از شقاوت پدشه کان و جانیسکاران انگلیزی مرکب شده اند که از بندیکخانه « نور فولق » فرار کرده اند .  
 بنویسد که بندیکخانه ( نور فولق ) کجاست و چنانست ؟

در جهت شرقی قطعه او سترالیادر ۲۹ درجه و ۳ دقیقه عرض جنوبی ، و در ۱۶۵ درجه و ۴۲ دقیقه طول شرقی یک جزیره کوچکی موجود است که مساحت سطحیه آن شش فرسخ می آید . در وسط اینجزیره « پیت » نام یک کوهی موجود است که بلندی آن از سطح بحر بقدر دو صد قدم می آید . اینستکه نام اینجزیره نور فولق میباشد حکومت انگلستان جنابیسکاران و شقاوت پدشه کانیرا که قابل تأدیب و تربیه نباشند ، و بقید عمری محکوم باشند در اینجزیره میفرستد . « به اصطلاح هندیان اینجزیره را کاله بانی میگویند » .

در بنجریه بقدری بخصد نفر جانی و شقی موجود است که اینها در زیر کله بانی و دیده بانی صد نفر عسکر و صد و پنجاه نفر یاسبان محافظه میشوند. قانون این بند بخانه بسیار شدید است. قباحت بسیار جزئی است. و وجب جزا و بازخواست بسیار کالی میشود. اگر چه این جانیان بصورت خیلی کملی محافظه میشوند ولی با وجود آنهم گاه گاهی میشود که بعضی جانیان از بنجریه بفرار کردن کامیاب میشوند. و گاه گاهی که اینگونه فرارها بوقوع آمده است باینصورت بوده که چند نفر جانی دست یک کرده و بربک کشتی که نزدیک جزیره لنگر انداخته باشند هجوم برده کشتیراضبط و غصب میکنند.

اینست که بوب هاروی و عونته اونیز بدینسان حرکت کرده سیدی نام کتی تجارنی را که از اسلحه و آلات حربیه و دیگر اسباب بار شده و برای آب گرفتن در جزیره نور فولق استاده شده بود بدست آورده و صاحبان کشتی را هلاک ساخته برهنی دریا را آمده اند. و از یکسال باینطرفست که در بحر محیط به اجرای شقاوت و زهنی مشغول میباشند. آیرتون نیز همچنین میخواست که بکند. کشتی دو نقان را میخواست که بدست آورده برهنی دریا را بید. و هم بوب هاروی آیرتون را، و آیرتون بوب هاروی را بخوبی میشناسد.

اینست که آیرتون این معلومات را از کلمه چند نفر عمه که در نزدیک یفی کشتی جمع آمده و باده نوشی میکردند بخود معلوم کرد. و هم اینرا دانست که کشتی سیدی محض به تصادف و اتکلی بجزیره اینقولن آمده است. و چنانچه مهندس گمان برده بود کیتان بوب هاروی از دیدن اینجزیره خیلی ممنون و مسرور گشته اینجار برای کدام کردن اشیای مسروقه و پنهان ساختن کشتی خود را در وقت لزوم مناسب و منتحب یافته است.

آیرتون دانست که حال مهاجران خیلی به تهلكه افتاد، زیرا این اشیای خبیث بفرستیدلا کردن جزیره افتاده اند، لهذا اول کارشان که بجزیره را بسند قتل کردن مهاجران و بدست آوردن غرانیتها و زاست. البته که همچنین خواهد بود اجرا که برای ذخیره کردن اشیای مسروقه محفوظتر و خوبتر از غرانیتها و زاست؛ و نامها



- ( ۳۵۵ ) -

جران را بقتل رسانند غمرا نیتها و زجر چسان بدست خواهند آورد؟ و بسبب نبودن نام اینجزیره در نقشه ها بهتر ازین اختفا که برای بوب هاروی کجا خواهد بود؟  
دل آرتون را ازین اندیشه های مد هسه خیلی غم و الم استیلا نمود، و با خود تأمل کرد که آیا بچه گونه چاره و به چسان علاج شروع و ضررت این بلای ناگهانی را از جزیره و مهاجران دفع خواهد توانست؟ آیا قوت و طاقت مهاجران با قوت کشتی نشینان مقاومت و توانایی خواهد کرد؟ دانستن این مسئله هم موقوف بر معلوم کردن عدد عمله، و قوت تخزینی آلات حربیه کشتی میباشد. اینست که آرتون معلوم کردن و دانستن این مسئله را وظیفه خود می شمارد.

بعد از یک ساعتی که در مهاجرت پنهان ماند دید که اکثر عمله ها بیخود شده بخواب رفتند، چراغها نیز اکثر خاموش شد. آرتون دانست که بسبب تاریکی شب در کشتی گردش کرده خواهد توانست. لهذا از جا نیک پنهان بود خود را بالا بر آورد، و بر سطح بینی کشتی بایستاده شده اطراف و جوانب خود را نظر انداخت و بر سطح بگردش افتاد، دید که در کشتی سپیدی چهار عدد توپهای بسیار مکملی موجود است. آرتون توپها را ممانه کرده دید که از جنس دنباله پر و خیلی مد هس آلات تخزینی میباشد. بر سطح کشتی با نظر ف و آن طرف بقدری با زده نظر عمله افتاده دیده میشدند اما معلوم میشد که در کمره ها، و طبقه زیرین کشتی نیز بسیار آد ها خواهد بود زیرا آرتون از کلامهای عمله کشتی فهمیده بود که بقدری بخواه نفر آدم در کشتی موجود است.

آرتون دید که کار بسیار خراب است. آياشش نفر یا بخواه نفر چسان مقابله خواهند توانست؟ آيا با آن تفنگها نیک بدست دارند این توپهای مد هس را چسان مدافعه و جواب خواهند داد؟

آرتون وظیفه کشفیات خود را اینجا آورده میخواست که برگشته بر ققای خود معلوم ترا که حاصل کرده بیان کند تا آنکه موسیو سیروس قوت و عدد دشمن را دانسته از آنرا حرکت کند. اما در بحال بیادش آمد که بامهندس گفته بود که « من مجبورم

که از وظیفه خود افزونتر کارها کنم « لهدایت فکر بسیار دلاورانه بخاطرش خطور نمود که آسم خود را فدا کردن و چیزی را با ما جبران رها نیندخت! این مسئله را نیز آیرتون تفکرو نمود « که سبب یگانه آمدن این کشتی بصورت رهنی به پیشگاه جزیره لینگوان منم . چرا که فکر این رهنی دریائی را بد ماغ بوب هاروی من انداخته بودم . و هر شقاوتیکه او آموخته معلم اول او من بوده ام . که بسبب آن تعلیمات من آخر الامر رئیس اشقیای بحری شده تا بدینجاها رسیده است « آیرتون را ازین تفکر خیلی دهشت . و سر مساری دستداد و وجدانش بر و حکم کرد که میباید این کشتی را نغمه کشتی نشینانش بر هوا نماید ، و خود را نیز با آن یکجا محو و نابدید گرداند . آیرتون در اجرای این فکر خود هیچ تردد نورزید . و اینهم به او معلوم بود که در سگونه کشتیهای رهنن باروت بسیاری موجود میباشد ، و مخزن باروت هم در سقس کشتیها همیشه در طرف دنبال کشتی میباشد . لهدا خود را با آن مخزن رسانیدن و یک شرری در آن انداختن به اجرای مقصد آیرتون کافیهست .

آیرتون بکمال احتیاط ، و تمام دلاوری از سطح کشتی به طبقه پایانی از راه زینه فرو آمد . درین طبقه که یک دالان بزرگ طولانی بود عملاً کشتی بخودانه و مستانه افتاده و بخواب رفته بودند .

در زیر ستون کشتی یک فانوسی آویزان بود و به ستون مذکور از اجناس مختلف اسلحه مربوط میبود . آیرتون از میان اسلحه یک طیانچه شش میل بر او برد طیانچه را معاینه نمود . دید که از جنس بسیار اعلا و هر ششش میبلش بر است . دانست که با آتش دادن یک کارطوس آنرا در مخزن باروت کشتی را بر هوا خواهد برانید .

طیانچه را بدست گرفته بسوی آخر دالان مذکور که مخزن باروت در آنجا بود پیش رفت . هر چه که پیش میرفت فانوس روشنیش کمتر میشد که بسبب تاریکی ممکن نمیشد تا بای آیرتون به یکی از خوابیده ها بر نخورد ، و هر بار که پیش بکسی بر میخورد هزاران نفس میشنید . آیرتون به احتیاط و تأنی بر رفتن دوام ورزیده تا به پیش دروازه مخزن



— ( ۳۵۷ ) —

باروت واصل گردید .

در وازمه را بسته یافت . اگر چه شکستی قفل بی آنکه صد بار از دستش معلوم میشد ولی دستهای قوی آنک آیرتون در وازمه را حلك کرده باز نمود که درین اثنا کدست قوی نناکی بر شانه او خورد . آیرتون روی خود را گردانیده در میان تاریکی يك آدم دراز قامت بسیار قوی را دید که دست بر شانه او گذاشته و میگردد که :

— در اینجا چه میکنی ؟

اینرا گفته و فانوس دستنی که بدستش بود بروی آیرتون برابر کرد . آیرتون بشدت خود را وایس انداخت . آیرتون شخص مذکور را شناخت که بوبها روی میباشد ولی بوب هاروی آیرتون را اینجا نیاورد بوب هاروی از یانستون آیرتون گرفته باز پرسیده :

— تو کیستی ؟ و در اینجا چه میخواهی ؟

آیرتون بشدت تمام يك مشتق بر سینه بوب هاروی کرم کرده بطرف زینه دویدن گرفت . بوب هاروی فریاد بر آورده گفت :

— بدو بد ! بگیر بد که دزد است !

از بس صدا چند نفر رهن بر خاسته بر آیرتون هجوم کردند . و خواستند که او را بر زین اندازند . ولی آیرتون بر قوت دلاور ما خود را از هجوم ایشان رها نکرده بر زینه خود را رسانید ، و باطنی آنجه که بدست داشت بر اشقیائیکه در پی او افتاده بودند دو گوله انداخت و دو نفر از اشقیاء را بر خاک هلاک غلطانید ، و خود آیرتون نیز از سر شانه خویش بگذاشت که يك شتی بر و حواله نمود يك زخم کمی برداشت .

آیرتون بسبب اجرا نشدن تصورش خیلی اند و هکین گردید . زیرا بوبها روی در وازمه مخزن باروت را بسته کرده بود ، و بسبب صداهای تفنگچه و قیل و قال همه کشتی شنیدان بر پا خواسته بودند . لهذا بر آیرتون بغیر از اینکه گریخته خود را بر فقای خود رساند و بوجود خود قوت و عدد آنها را بیفزاید دیگر وظیفه نماند . اما به بینیم که با گریختن

کا میاب میشود یانی! اگر چه باین کامیابی خود شبیه داشت ولی باز هم هر چه بادا باد گفته از چار کله که در طیانجه مانده بود دو کوله دیگر را نیز بر اشقیاییکه راهش را گرفته بود دند آتش نمود یکی ازین دو کوله را بر خود بوب هاروی نشان گرفته بود، بوب هاروی اگر چه بصورت خفیفه مجروح گردید ولی شقی دیگر هلاک شده راه زین فراغت یافت آرتون بدو خیز خود را بر سطح کشتی رسانید. در اینجا چند نفر اشقیایا باز بر آرتون هجوم نمودند. باز از دو کله یکی را بسینه یکی از آنها خالی کرده بسرعت خود را بردیوار کشتی رسانید. و بعد از دو تانبه کله آخری خود را نیز بر پستانی آخرین شقی که او را گرفته بود آتش داده خود را بدریا پرتاب نمود آرتون بقدرسی قدم از کشتی دور نشده بود که باریان کوله از کشتی بر سطح بحر دزدی او باریدن گرفت.

با تفر و ف از جزیره سلامت، و دیگر رفقا از شمیمه ها که منظر آرتون نشسته بودند چون این صداهای تفنگها و قیل و قالها را از کشتی شنیدند بنهایت درجه اندیشناک گردیده تفنگها بشانه همه کی بساحل دو بندند. بخيال شان آمده آرتون از طرف رهز فان دریائی گرفتار آمده چار ماری گردید، و اشقیای نیز از تاریکی شب فرصت جستجو جزیره هجوم میاورند.

بقدر نیمساعت همین انتظار واضطراب گذشت. اما هنوز از یا تفر و ف و آرتون آتری پیدا نشد. آیا جزیره سلامت از طرف اشقیای رهزن ضبط و استیلا گردید؟ یا تفر و ف نیز مانند آرتون هلاک تیغ غد را شقیاشد؟ آیا به مدد آنها رفیق لازمست یانی؟ هر گاه لازم باشد بجه باید رفت؟ زورق هم نیست! آب دریا نیز بسیار بلند است! اینست که دماغهای مهاجران را اینگونه افکارهای مد هسه پاره پاره مینمود.

نهایت از نیمشب نیمساعت گذشته بود که زور بچه که یا تفر و ف و آرتون را حامل بود بساحل نزدیک شد. آرتون از شانه راست خود مجروح بود از طرف دوستانی که بساحل منتظر بودند بکمال محبت و اشتیاقی در آغوش گرفته شدند.

همه رفقا در شمیمه ها داخل شدند. آرتون همه وقوعات مد هسه را که دیده بوده



— ( ۳۵۹ ) —

واجباً کرده بود حتی از تصور بر هوا کردن کشتی که کرده بود نیز یگان یگان بیان نمود.  
از شنیدن این تصور جوانمردانه آرتون همه رفقا با کمال محبت دست آرتون را فشر دند.  
در بنوقت کار مهاجران خیلی مشکل و مد هس گردید چشمهای اشقیای رهن  
باز شد، دانستند که جزیره مسکونست. لهنذا با اسلحه کامل و مردم بسیار بجزیره  
هجوم می آورند. وای بحال مهاجران اگر بدست شان بیفتند؟ زده نون گفت:

— چه کنیم! ما هم فدای جان میکنیم!

پانقروف — البته تازنده باشیم جزیره خود را تسلیم دست غداران نخواهیم کرد.

• مهندس — بجناب حق توکل کنیم! و منتظر شویم!

پانقروف — موسیو سیروس! آیا یک طریق سلامت و نجاتی می بینید؟

— مهندس — بلی پانقروف.

— چسان؟ آياشش نفر با بخواه نفر؟

— بلی، شش نفر... اما... آيا فراموش میکنیم که:

— آیا که فراموش میکنیم؟

— اولاً عنایت ربانی را و بعد از ان...

• مهندس همینقدر اکتفا نموده سخن خود در اتمکبیل نمود و همچنان ناتمام ماند.

رفقا نیز ساکت شده هرکس بیک تفکری و اندیشه بگوشه خزیدند.

— باب سوم —

— فهرست —

دوهوا — قرارداد مهندس — سه موقع مدافعه — آرتون و پانقروف —

زورق اول — دوزورق دیگر — هجوم بر جزیره سلامت — بر آمدن شش

نفر شقی در جزیره لینگولان — لنگر برداشتن و پیش آمدن سیدی — گله

های پیدرپی طویها — حال نو میدی — نتیجه غیر منتظر.

شب بی آنکه حادثه بظهور برسد گذشت. شفق دید. مهاجران در میان دوه تیره

که روی دریا و هو از افرا گرفته بود یک سیاهی مشاهده کردند که آن سیاهی سپیدی نام کشتی  
رهزنان دریائی بود. مهندس گفت :

— دوستان عزیز من ! ما هستیم که این کشتی منجوس باسانی از ما و جزیره مادست  
بردار نخواهند شد. لهدایش از آنکه دهه سراسر بر طرف شود ما باید که خود را بجزیک  
حاضر و آماده سازیم. ما میباید چنان بنهائیم که کشتی نشینان بدانند که در جزیره ما بسیار  
مردمان هستند. لهدا بر سه فرقه میباید که تقسیم شویم. یک فرقه مادر شمیته ها، و یک  
فرقه مادر دهنه نهر مرسی، و یک فرقه مادر جزیره سلامت بوسه و وسنگر نمائیم. بدست  
ماش عدد تفنگ ماکمل موجود است که بهر یکی از ما یک تفنگ میرسد. کله و پارون  
ما هم بسیار است. ما از کله توپ و تفنگ آنها هم و هراس نکنیم بخوبی خود را در پشت  
خرسنگها پنهان کنیم. مقصد یگانه ما باید که کم کردن عدد آنها باشد، خوب نشان بگیریم،  
بهر تفنگ یکی از آن خبیثها را بجهنم بفرستیم، و سعی کنیم که خود را بدست این رهزنان  
غداران زنده نیندازیم، تا که سعی داشته باشیم نگذاریم که بجزیره بر آیند. بر جیخانه  
خود سرفه نکنیم، بهر یکی از ما هشت هشت آدم میرسد باید که این دشمنان را بکشیم.  
اگر چه سروس سمیت بکمال استراحت و اعتدال این سخنان را بر فقهای خود بیان  
نمود، و نقشه جنگ را ترتیب داد. اما در مقابل تهلکه عظیمه راه بسیار خوب و طریق  
خیلی اسلامی نشان داده بود. رفقای حرب مهندس این نقشه مهندس را بر رغبت و  
رضای تمام قبول کرده بر فرقه ها تقسیم شدند.

ناب و یا ترفوف در اول امر بغرائقها و زرفته جبه خانه و لوازمات لازمه را آور  
دند. زده تون و آرتون که ماهرترین نشان اندازان بود تفنگهای رخ دار دور انداز  
بزرگ را گرفتند، چهار تفنگ دیگر نیز در میان چهار رفیق دیگر تقسیم کردند.  
سروس سمیت و هار بر در شمیته هاسنگر گرفتند که از آنجا ساحل غرائقها و زرفه  
مدافعه کرده میتوانستند. زده تون، و ناب در دهنه نهر مرسی در میان خرسنگهای  
کلان پنهان شدند.



— ( ۳۶۱ ) —

آیرتون ویا نفرو ف در زور بچه نشسته بجزیره سلامت برآمدند که در اینجا در جدا جدا جاها موقع مدافعه میگیرند .

هرگاه جزیره سلامت از طرف دشمن گرفته شود همانحفظه بانقرو ف و آیرتون پس بجزیره آمده هر نقطه که زیاد تر به کمک محتاج باشد در اینجا خود را میپرسانند . فرقه هاییش از آنکه از همدیگر جدا شده بموقعهای خود بروند بطرز بسیار دلسوزانه و جگر خراشانه دستهای همدیگر را فشار داده از همدیگر وداع کردند . بعد از بجزیره هر فرقه به جاها نیکه برای مدافعه انتخاب شده بود جایجا شده موقع گرفتند . جایجا شدن مهاجران و رفت و آمدشان از طرف کشتی نشینان دیده نمیشد چرا که هنوز روشنی هم نشده بود ، و دمه هم نخوابسته بود .

بعد از یکساعت آفتاب طلوع نمود ، دمه نیز بریشان شده میرفت . دیر کجا و بدیده کشتی بیدان بر آمد بوق سیاه منحوسش در موج بود .

سیروس سمیت چون بادور بین نظر کرد دید که هر چهار توپ کشتی بطرف جزیره منوجا به آتش کردن آماده ایستاده است . اما در کشتی يك اثر حرکتی دیده نمیشود . کشتی آرام ایستاده ، و دولنگر انداخته است بر سطح کشتی بقدر بیست نفر اشقیاد در کشتی بود ، دو نفر از آنها بر دیرك کشتی بر آمده بادور بین همه اطراف جزیره نظرمی انداختند .

هر صورت بوب هاروی و عو نه او از واقعه که در شب میان کشتی بظهور آمده خیلی متحیر و پریشان گردیده اند . آیا این آدم برهنه و عریانی که در نیم شب میان کشتی آمده دروازه مخزن باروت را بشکست و رئیس شانز اجروح و پنج نفر شانز اهالك گردانید که بود؟ آیا زنده بر آمد یا در دریا هالك گردید؟ آیا دروازه مخزن باروت را برای آتش دادن و بر هوا کردن کشتی باز کرده بود؟ اینست که این مسئله هارا بهیچ صورت حل کرده نمیتوانند!

فکر بگانه اشقیای مذکور در رینو قوت تنها این نقطه مشغولست که آیا بجزیره مسکون است

یا خالی؟ اگر مسکون باشد آیا بسیار مردم در آنست یا کم؟ حالا نکه در ساحلها، و تپه  
 هابیح آری از انسان دیده نمیشود. در هر طرف علامت غیر مسکونیت در هر سمت  
 جزیره نایابست خانه و بنایی در هیچطرف جزیره دیده نمیشود؛  
 اینست که بوب هاروی این چیزها را تأمل میکند، و پیش از آنکه بچنگک آغاز کند  
 در جهت قوت و کثرت جزیره نشینان را بخود معلوم کردن میخواهد. بقدر یکساعت  
 گذشت هنوز از کشتی آثار بر آمدن معلوم نشد، مطلق که بوب هاروی تردد مینماید،  
 دور بین بزرگی بدست گرفته بهر طرف جزیره نظر می اندازد، مهاجران که در پشت  
 سنگها به خوبی پنهان شده بودند هیچ معلوم نمیشد. بجزه های غمرا اینتها و نیز سرا  
 سردر شاخها و سبزه ها پنهان مانده بنظر بر نمیخورد.  
 ساعت هشت بود که مهاجران در داخل کشتی یکحرکتی مشاهده کردند، دیدند  
 که یک زورچه از کشتی فرو آوردند. هفت نفر در زورق نشستند. چار نفر از آنها  
 برای برکشیدن نشستند. یکی سکان را گرفت، دو نفر دیگر تفنگهای خودشان را  
 بروی دست گرفته در طرف بینی کشتی جایگیر شدند.  
 با نفرو و آیرتون زورق را دیدند که برابر برایشان یعنی یکسوی جزیره  
 سلامت در آمدنست البته که از کشتی جزیره کوچک را دیده اند، و میخواهند که اول  
 اینجا را کشف نموده از اینجا احوال جزیره بزرگ را بخود معلوم کنند. لهذا با نفرو و  
 آیرتون منتظر نشستند تا زورق بزاهد تفنگ شان برسد.  
 زورق بکمال احتیاط پیش میشد، وهم دیدند که یکی از دو نفر شقی پیشینه ریسمان  
 اسقندیل نام آتی را که عمق و چقوری آب بحر را به آن معلوم میکنند بدست داشته متصل  
 در دریای اندازد و بر میکشد. ازین يك دانستند که اشقیبا میخواهد چقوری بحر را  
 دانسته کشتی خود را بجزیره نزدیکتر آرند.  
 زورق آهسته آهسته نزدیک میشد. که درین اثنا سبکباره کی دو تفنگ از جزیره  
 سلامت آتش گرفت، و دران واحد دو شقی که یکی ریسمان اسقندیل و یکی سکان کشتی



- ( ۳۶۳ ) -

و بدست داشت هلاک گردیده در درون زورق افتادند. کله تفنگ آیرتون و یا قروف  
بیکارزفه هر دو بر هدف مقصود اصابت نمود.

ما ناخفته از کشتی سیدی یک شعله و دود بسیار شدیدی برآمده یک کله بزرگی  
بر جزیره سلامت بیفتاد. کله مذکور چند خر سنگ جزیره را باره باره کرده به آیر  
تون و یا قروف هیچ ضرری نرسانید.

از زورق صداهای بسیار حدت و غشهای پر شدتی برآمد شتی دیگری سکا را  
گرفت، و بسرعت تمام خود را از جزیره سلامت دور کرده بطرف دهته نهر مرسی به  
برگشتن آغاز نهاد. بعد از بیست دقیقه نزدیک نهر مذکور رسید. درین اثنا چون زمان  
جز آب بود، و نهر مرسی نیز در طغیان بود کشتی مذکور را آب نهر نمیگذشت که به آسانی  
بزدیک شود. رهنمان شقاوت پیشه به بسیار قوت بازو بر یکسیدند، که در آن واحد  
از طرف ناب و زده ده تون دو تفنگ دیگر آتش گرفته دوشتی دیگر سرنگون گردید.

از کشتی بزرگ باز به آن طرف کله های توپ انداخته شد. ولی بجز باره کردن سنگها  
هیچ نمره نه بخشید. در زورق سه نفر زنده ماند. زورق چون بدم جریان آب افتاد  
ده بود، و قوت برزی هم از نقصان یافت مانند تیر بسوی کشتی بگریختن و بر زدن آغاز نهاد.  
نابه اینوقت مغفرت و کامیابی بطرف مهاجرانست. اگر اشقیای رهنمان بهمین  
اصول به هجوم آوردن و جنگ کردن دوام ورزند. مطلق که یکان یکان هدف تیر تفنگ  
مهاجران گردیده هلاک میشوند.

این ندره هندی س و نقشه او معلوم شد که چقدر فایده مند بود. رهنمان دریائی  
دانستند که در جزیره بسیار مردمان مسلح و وجود هستند. زورق بعد از نیم ساعت  
بگشتی واصل شد. از کشتی بسیار صداهای قهر و غضب بلند شد چند توپ دیگر نیز بر جز  
یره سلامت و دهته نهر مرسی انداخته شد ولی هیچ ضرری از آن بمهاجران نرسید. در  
زورق مذکور در حال دوازده نفر اشقیای دیگر فرو آمدند. یک زورق دیگر نیز پایان  
گردید. در میان آن نیز هشت شتی دیگر نشستند. یک زورق بسوی جزیره سلامت،

— ( ۳۶۴ ) —

ویکی بسوی دهنه مرسی به برکشیدن آغاز نهادند. آیرتون و یا نفروف دانستند که به  
ایستدر قوت مقابله نخواهند توانست. مع ذلک صبر کردند تا زورق بزرگه شان برسد.  
چون دانستند که رسید باز دو تفنگ آتش گرفته دوشتی سرنگون کردند. از زورق  
نیز فیر تفنگ برانها شد. آیرتون و یا نفروف چند تفنگ دیگر نیز انداخته، و واپس  
خزیده خزیده خود را بزورق خویش رسانیدند و در آن نشستند بعد از کمی خود را  
بشمینه هار رسانیدند. در اثنای رسیدن دور فیرق بشمینه هار و زورق اشقیبا نیز بجزیره  
سلامت واصل شده اشقیبای مذکور که از دو اژده نفر هشت نفر باقی مانده بودند بجزیره  
کک برآمده هر طرف را بجهت جو آغاز نهادند.

زورق دیگر که هشت نفر در آن بود نامی خواست که به نزدیک دهنه نهر برسد و تفنگ  
از شمینه ها آتش گرفته دوشتی را سرنگون کرد تا رسید و چند قدم دیگر زفته بود که جر  
یان آب مرسی و دست و پاچه شدن زورق نشینان چنان نتیجه بخشید که زورق در نزدیک  
ساحل یعنی بطرف دماغه پنجه کفته بیک خرسنگی برخورد از هم پاره پاره گردید.  
شش نفر شقی باقی مانده تفنگهای خود را از سرهای خود بالا گرفته در حالیکه آب تابشینه شان  
بود بهزار زحمت خود را بخشکه رسانیدند، و از آنجا بترخت بطرف جنگل فاروست با تفنگ  
و کار توسدانی های خود بگریختن آغاز نهادند.

در بحال بجزیره سلامت هشت نفر شقی میباشند که دوسه نفر از آنها نیز بجز روح هستند.  
شش نفر شقی مکمل سلاح نیز در داخل جزیره لینگولن گریخته اند که بسبب برداشته  
شدن پلهای نهر مرسی و غیر هم به پشته منظره وسیعه و طرف غرابتها و ز گذشته نمی  
توانند. یا نفروف و قتی که بشمینه هار رسید مهندس را گفت:

— تا بحال کار خیلی خوب و درستست.

مهندس — تا بحال خوبست اما گمان نمیبرم که محاربه تا به آخر به این صورت دوام ور  
زد. زیرا رهنمایان این اصولیکه برای شان مهلك است ترك کرده دیگر اصول برای خود  
خواهند گرفت.



— ( ۳۶۵ ) —

— بجه اصول حرکت خواهند گرفت؟

— یعنی اگر کشتی را نزدیک آورده، و متصل به توپ ریزی آغاز کنند!

آرتون — حق بدست شماست، و سیوسیروس اشقیای رهن ازمند در یافتن صحت گرفته

کشتی خود را بدهنه نهر مرسی می آورند بطو پهای مد هس خود بر ما کله می بارند .

پانقروف — راستست بخدا! در کشتی علامات لنگر برداشتن مشاهده میشود .

هاری — بلکه بگریختن بغر اینتهاوز مجبور خواهیم شد .

مهندس — صبر کنیم!

پانقروف — ناب و سپیله چه خواهند شد؟

مهندس — آنها هم خواهند آمد! اما تفنگهای رخدار آرتون و سپیله باید که

حاضر بایند چرا که حالا وقت کار آنها خواهد رسید .

درین اثنا اشقیاییکه در جزیره سلامت بودند هر طرف جزیره را دور و گردش

کرده بطرف ساحلیکه بسوی جزیره لینگولان بود آمدند، و بیقید بگردش آغازنها

دند، ولی از تفنگهای رخدار درست نشان حریران جزیره نشین بیخبر بودند که دفعته

دو تفنگ آتش گرفته و دو نفر از لهار ابر خاك هلاك انداخت . اشقیای باقی مانده کشته های

خود را گذاشته بناخت با نسوی ساحل رفته و بزورق خود نشسته بسوی کشتی روانه

شدند . پانقروف گفت که :

— به احتساب در کشتی از پنجاه نفر اشقیای است و سه نفر باقیاند چرا که پنج نفر را

آرتون در کشتی بقتل رسانید، و شش نفر زنده بجزیره گریخت، شش نفر هدف گله

های ما گردیدند .

آرتون — افندیان، کار مشکل شد . ببینید که کشتی ب حرکت افتاد .

پانقروف — بلی راستست، لنگر را برداشت .

مهاجران بکمال حسرت و ناامیدی پیش شدن کشتی را مشاهده میکردند . چونکه

از نزدیک با توپهای کشتی مقابله و مقاومت کردن مهاجران محالست زیرا هر اقدر که کشتی

— ( ۳۶۶ ) —

نزدیک شود، مهاجران از نظر اشقیبا خود در اینهان کرده نمیتوانند. البته که اشقیبا بجزیره  
خواهند بر آمد.

سیروس سمیت تأمل میکرد که آیا چه کند؟ آیا بفرانیتها اوز رفته محاصره کردن  
لازمست؟ چرا که بقدر دوسه ماه آذوقه و ذخیره محاصره را دارند در انحال اشقیبا  
بجزیره بر آمده همه عمارات و کشتزارهای مهاجران را خراب و برایشان میسازند و نهایت  
الامر ایندازا نیز اسیر کرده بقتل میرسانند. سیدی هنوز به پیش آمدن دوام دارد چنان  
معلوم میشود که بوب هاروی کشتنی خود را بجزیره نزدیک کرده باتو بها انتقام رقیقان  
هلاک شده خود را میگیرد سیدی نادمه غمناک جنونی جریه سلامت سیده از انجا بطرف  
دهنه مرسی پیش شد. یانقروف گفت:

— اشقیبا می آیند، اینست که نزدیک شدند.

درین آننا ناب و زده تون نیز به پیش رفقا آمدند. مهندس فریاد بر آورده گفت:

— زخمی نیستید برادران؟

— فی، زخمی نیستیم! اما ببینید که کشتی اشقیبا نزدیک شهر مرسی گردید!

یانقروف — هم بعد از ده دقیقه در پیش روی غرانیتهما اوز لنگر انداز اقامت خوا  
هد کردید.

زه ده تون — آیا چه تصور و خیال دارید موسیو سیروس؟

مهندس — دیگر چاره نیست مگر در غرانیتهما اوز رفته پنهان شویم.

زه ده تون — رأی من هم همینست اما بعد از ان چه خواهیم کرد؟

— در انجا قرار خواهیم داد.

یانقروف — اگر میخواهید من و آرتون در انجا بمانیم!

— فی! از هم جدا نشویم!

رفقا به احتیاط تمام از شمشینه ها بر آمده بی آنکه خود را نشان بدهند بسوی غرا

نیتهما اوز روانه شدند. در ماشین نزول و صعود نشستن، و بدالان بزرگی که از دور روز



-( ۳۶۷ )-

توب و زوب در آن مجبوس مانده اند داخل شدن همه کی سیکدقیقه اجر ایافت . مهاجران از بخره ها نظر انداختند دیدند که پیدی خیلی نزدیک شده و متصل در توب اندازی میباشد ، و سنگهای شمیته ها و دهنه نهر مرسی را بر هوا میکند .

مهاجران بسیار شکر میکردند که بنا بر رأی مهندس بخره های غرانیتهاوز را باشاخ ها و بر کها پوشانیده اند ، چرا که از نظر اشقیابنهان مانده کله با آنطرف نمیدانند هنوز رقابهمین فکر بودند که دفعته یک کله توب آمده و در وازه غرانیتهاوز را خورد و خاش ساخته در او نایق دالان طعام خوری بیفتاد . یا تفر و ف فریاد بر آورده گفت :  
- لعنت ! مسکن ما را شناختند !

مگر توب ها و ی در انشای بر آمدن مهاجران بغرانیتهاوز بادوربین ایشانز ایدیه بود لهذا بکله توب غرانیتها وز را کوبیدن گرفت . بر بخره ها و دیوارهای غرانیت ها و زنی همدیگر کله های توب ریختن گرفت بر کها و شاخهای بخره ها و در وازه ها و شیشه ها را محو و نابدید کردانید . حالت مهاجران خیلی مدهش کردیده مجبور گشتند بر سئکه افکنکه ناموسکارانه سه ساله خود را ترک داده مخزن بالایی النجا برند چرا که کله های نوپهای سیدی در غرانیتهاوز مجال اقامت را برای بیچاره گان نگذاشت . حسرت و ناامیدی و تأسف مهاجران بیچاره بدرجه نهایت رسید . کله های توب بی همدیگر در مسکن شان میریزد . همه شان در راه مجرای قدیم خزیده بنظر حسرت و ناامیدی بروی همدیگر مینگرستند و هیچ چاره برای دفع این بلا نمی یافتند که بنا کهان یکصدای خیلی مدهش و هول انگیزی شنیدند ، و در پی آنصداناله ها و فغانهای بسیار جانخراش جگر تراشی بگوش شان رسید .

مهاجران بتاخت بسوی بخره ها دویدند . چه می بینند ! که کشتی سیدی به تأثیر یک ستون مایع و منوری بر هوا بر آمده ، و از میان دوپاره کردیده بممه کشتی نشینان شقاوت پیشه خود سرنگون بدریا غرق گردید .

### — باب چهارم —

#### — فهرست —

مهاجران بساحل فرومی آیند — آیرتون ویا تقروف اشیا میبرهاند —  
 مکالمه در آشنای طعام — فکر پانقروف — جستجوی مدققانه در بدنه  
 کشتی — مخزن باروت بحال خود است — ثروت جدید —  
 ریز و پاش آخری — يك ستون شکسته آهنی .

هزار بر گفت که :

— برهوا شدند !

پانقروف — بلی چنانچه گویا آیرتون رفته وجبه خانه کشتی را آتش داده باشد !

پانقروف وناب وهار بر همان در ماشین نزول وصعود نشسته بساحل فرو آمدند

ژم ده نون گفت :

آیا چه بلا بر کشتی و کشتی نشینان رسیده !

• مهندس بشدت گفت :

— اینستکه این بار خواهیم دانست ...

— چه را ؟

— بعد ازین خواهیم گفت ، بیا سبیله حالا نقطه مهم محو شدن جنایستگار است !

ژم ده نون ومهندس نیز از بی رفتنای خود فرو آمدند . دیدند که از کشتی اثری

نیست در زیر تاثیر آن ستون مدهش مایع که برهوا کرده است البته که بربک بغل افتاده

خواهد بود ! کشتی در اول کوه گاهیکه در مابین جزیره سلامت وساحل لینگول واقع

شده است غرق گردیده است در اینجا چون آب دریا بقدر بیست قدم عمق دارد بعد از

گذشتن مدت مد دریا بدنه کشتی پیدا خواهد شد .

در روی دریا شکسته ها و یاره های دیر کهای کشتنی و قفسهای مرغان شناوری

داشتند . گاه گاهی بعضی پاپ های سر بسته از زیر آب بر روی آب بر بیچیدند . اما از



— ( ۳۶۹ ) —

نخه های سطح کشتی هیچ يك نخته باره بروی آب دیده نمیشود که اینهم دفته و بفته غرق و ناپدید گشتن کشتی را بحالت معمایی سر بسته میگذارد بعد از کمتری دو دیرك کشتی که کشتی از مابین این هر دو دیرك بدو یازه گردیده است ریسمانهای خود را کشیده بر روی آب بر آمد که بادبانهای آن نیز که بعضی پیچیده ، و بعضی باز بود بر آنها موجود بود . لهذا این چیزها در آب گذاشتن عیب است . یا ترقوف و آرتون خوانند که در زور یقه خود نشسته برای جمع کردن اسبابهای کشتی بر آید . زه ده تون گفت :

— آياشش نفر شقی رهنز را که در جزیره مانده اند فراموش کرده اند ؟

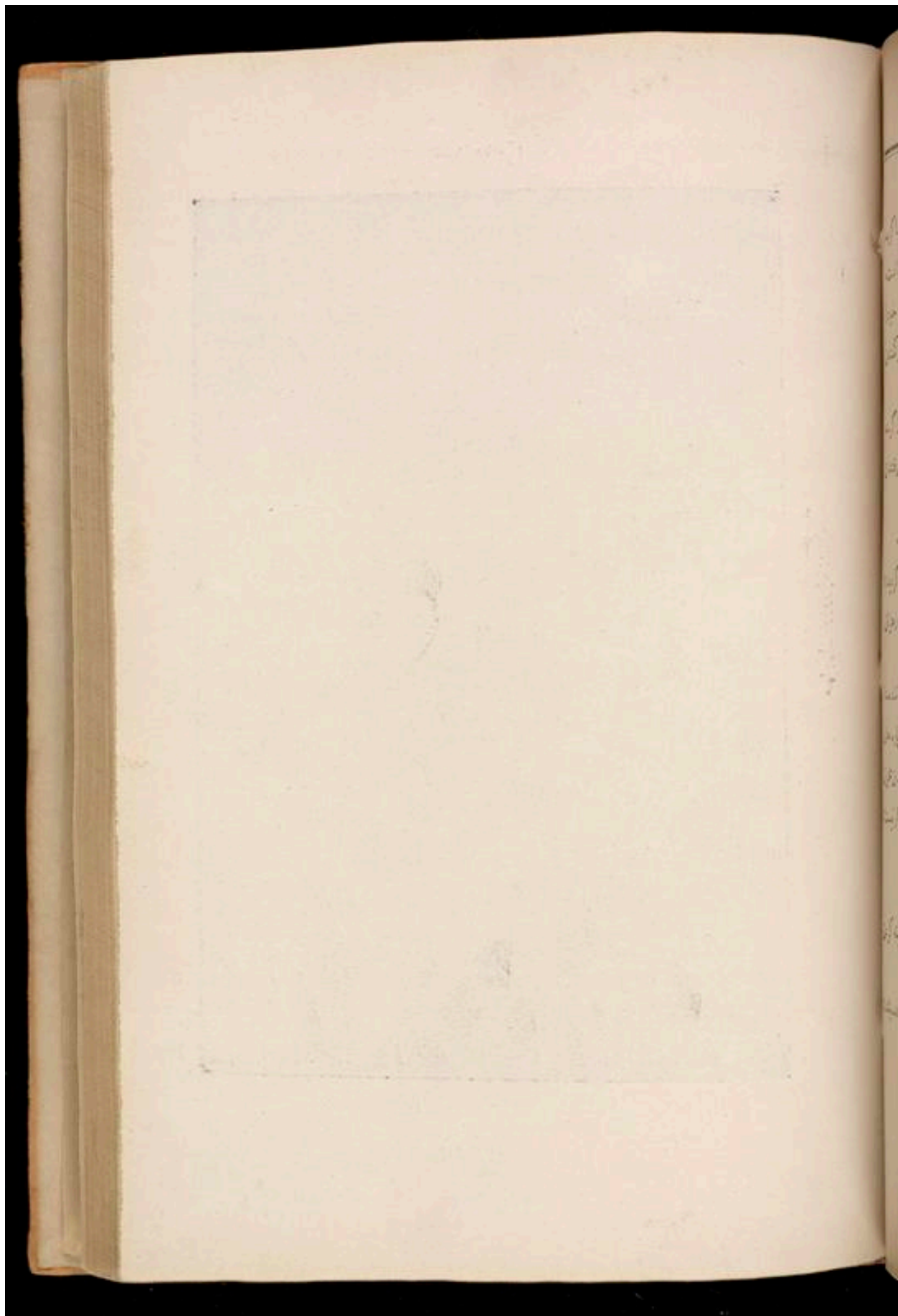
هنس — آنها را نیز بعد از این خواهیم اندیشید اگر چه بسبب مسلح بودن آنها تهلکه موجود است ولی چون آنها هم شش نفر و ما هم شش نفریم بسیار ترسی از آنها نداریم . آرتون و یا ترقوف در زورق نشسته بجمع کردن اسبابها تیکه بر روی دریا شنا وری میکردند مشغول گشتند . در یاد ریخال بحد اعظم مد بود . آرتون و یا ترقوف به دیرك های کشتی ریسمانها بسته . و سر ریسمانها را بسا حل آورده ، و همه رفقادست يك کرده در کنار ایمنه باد بانها بیرون کشیدند . بیهوا و قفسهها را نیز بر آوردند . و همه را در شینه ها گرد آورده . یکجدا لاشه جسد اشقیان نیز بر روی آب پدیدار بود که در میان آنها جسد بوب عاری را آرتون شناخته به یا ترقوف نشان داد ، و بیکسداي بسیار بر تأثیری گفت :

— یا ترقوف ، اینست که منم اول همچنین آدمی بودم :

— عالیجناب آرتون ! حالانامو سگار و وفادار ، و جوانمرد يك آدمی هستی .

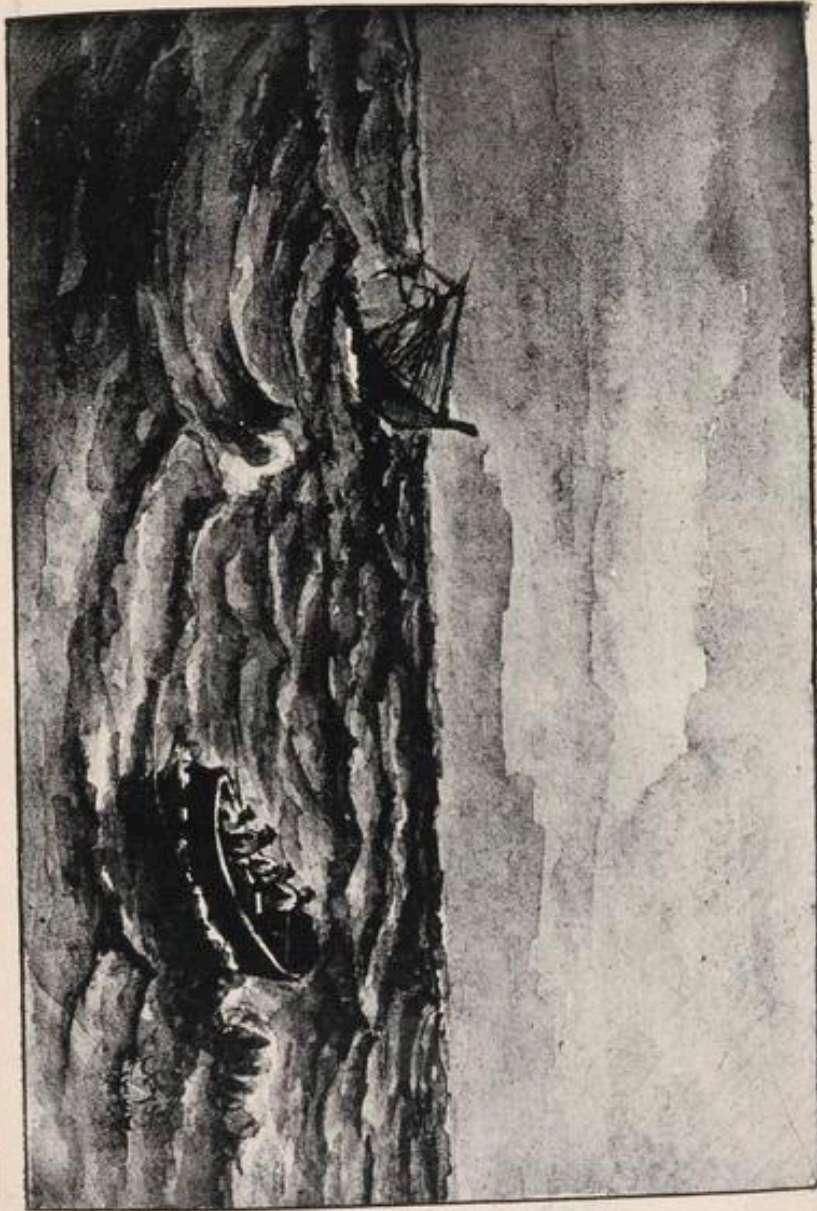
لاشه های مرده هائیکه بر روی آب دیده میشد بقدر هفت نفر بود که آنرا نیز جریان بسوی دریا میبرد که ازینهم چنان معلوم میشد که کشتی دفته غرق و نابود گردیده باشد چرا که نفرهای کشتی همه کئی در زیر آب مانده اند .

بقدر دو ساعت مهاجران بجمع کردن اشیا و خشك کردن بادبانها وقت کردن آنها مشغول گشتند بسیار کم سخن میگویند . زیرا کارشان بسیار است هر يك بدل هزاران تنه خالق رحیم خود ادا میکردند چونکه اولاً از شر مضرت آن اشقیای خائن وار هیدنده





— ( ۳۷۱ ) —



مهاجران در خورقچه نهند

از روی  
چنان  
سویج  
چون دریا  
سایه  
چنان  
زیر آلب  
از روی  
که گاه  
از زمین  
باز کرد  
باز شد  
سازند  
که به  
در خورده  
است  
ان معلوم  
کسی را  
سازند  
که گاه  
بسیار  
بسیار

— ( ۳۷۰ ) —

ثانیاً اینجین بک کشتی پروپیلانی بدست شان افتاد . حتی یا نفروف گفت :  
 — بلکه این کشتی را باز بشناوری آوردن ممکن باشد هر گاه یک شکافی پیدا کرده  
 باشد آنرا بستن آسانست . یکبار باههندس و آیرتون بدقت معاینه کنیم خواهیم دانست .  
 اگر پیدی را باز بشناوری آورده بتوانند گویا چارهٔ مهاجعت و وطن خود را  
 یافتند . برای حل این مسئله بحاصل شدن جزر باید انتظار کنند . چرا که بعد از کشیدن  
 آب دریا کشتی بخوبی پدیدار میگردد .  
 بعد از آنکه از کار فارغ شدند بر سر ریگها نشسته بطعام مشغول شدند . از گرسنه  
 گی بسیار خراب شده بودند . ناب طعام را حاضر کرد . در آشنای طعام از غرق شدن  
 سپیدی گفتگو میکردند ، یا نفروف گفت :  
 — خائنها تمام بوقت خوبی برهوا شدند و گرنه غرائتها و زخمی شده بود .  
 ژه ده تون — خوب یا نفروف این را میدانی که آیا کشتی بجه چیز برهوا کردید ؟  
 — این چیز نیست . معلوم ، مخزن بار و تیکه در کشتی بوده از غفلت و جهالت رهنران  
 آتش گرفته کشتی را برهوا نموده است .  
 هاربر — من چنین کمان نمیبرم . زیرا اگر مخزن بار و تر آتش بگیرت مانند صدا  
 های چند طوبی که آتش بگیرد آواز میداد ، و هم کشتیرا یاره یاره نموده حالا یاره های  
 آن بر روی آب نمودار میبود حالا آنکه صدایی که بگوش ما رسید به آواز کفیدن مخزن  
 یاروت مشابه نبود ، و چوب یاره هاوشکسته گیهای کشتی نیز بر روی آب پدیدار نیست !  
 ههندس — یعنی از مسئله متحیر میشوید ؟  
 هاربر — بلی . و سیوسیروس !  
 ههندس — منم متحیر هستم پس من ! اما بعد از حاصل شدن جزر و معاینه کردن  
 بدنه کشتی خواهیم دانست که چیست .  
 یا نفروف — اما اینرا هم ادعا نخواهید کرده کشتی بسنگ خورده یاره شده باشد !  
 ناب — چرا نباشد ، بلکه در کلوگاه خر سنگها بوده باشد .



با نفرو ف — ازین معلوم شد که توجش‌های خود را باز نکرده بودی و ندیدی که کشتی چسان غرق گردید؛ زیرا اگر چشمت باز میبود میدیدی که کشتی در اول امر بربک موج ستون مانند روشنی بالاشد، و بعد از آن افتاده غرق گردید. هرگاه بسنگ بر میخورد مانند دیگر کشتیهای امیل یا ناموس یا هسته کنی و اصول غرق میشد.

باب — یعنی این کشتی از باب ناموس نبود؛ از آنرو بسنگ بر نخورده است.

مهندس — جان من ایستقدر سخن نمیخواهد؛ بعد از یکساعت هر چیزیکه بود بمیدان میراید.

با نفرو ف — بمیدان میراید اما من از حال اسر خود را بشرط بمیدان مینهم که در میان کلوگاه بقدر سر من یک سنگی پیدا نشود؛ راست بگویند موسیو بیروس آیا این کار را نیز در میان کارهای اسرار انگیز دیگری که تا بحال در جزیره بوقوع آمده است داخل نخواهد کرد؟

بیروس سمیت جواب نداده یکمدتی رفقا ساکت مانده به تمام کردن طعام خود مشغول گشتند. بعد از ظهر به یکنیم ساعت مهاجران در زورچه نشسته در پیش کشتی رفتند که بدنه کشتی درینوقت به بیرون بر آمدن آغاز نموده بود. مهاجران چنانچه گمان کرده بودند که کشتی به یک بغل افتاده باشد چنین نبود بلکه از زیر کشتی یک ضربه مد هشی خورده سراسر مقلوب و معکوس گردیده است، و روی کشتی بزیر و زیرش بالاشده است.

ازین معلوم شد که از زیر آب یک قوت بسیار عجیبه که حقیقتش فهمیده نمیشود آمده کشتی را از یکرو بدیگر و بر وجه نموده است رفقا در اطراف بدنه کشتی گردش نمودند دیدند که در زیر کشتی و بطرف بینی نزدیکتر بقدر هفت هشت قدم یک دوشکافته کنی بسیار مد هشی کشاده شده است که بند کردن و تعمیر دادن آن غیر قابل مینماید. تخته های مس و چیراسیهای آهنین که ستون زیرین کشتی را با تخته های دو بغل کشتی با هم ربط داده چنان از هم دیگر بریشان و پاره و پاره گردیده که اثری از آنها معلوم نیست. تخته های

بغل‌های کشتی از ستون اساسی زیرین آن از جاهای مختلف از هم کسب‌کنند که مهاجران از شدت آفتابی که کشتیرا بدیحال رسانیده به تعجب و حیرت مانند زده‌ده‌تون یا قرو و فرا گفتند: — اگر بگفته تو مخزن بار و ترا آتش گرفته و کشتیرا به اینحال آورده باشد شایان تعجب یک عمل معکوسی بعمل آورده است. چرا که اگر مخزن بار و ترا آتش بگیرد تخته‌های روی سطح کشتیرا از هم باز می‌گردد و به ستون اساسی زیرین کشتی هیچ ضرری نرسد تا حال آنکه می‌بینیم تخته‌های سطح کشتیرا هیچ نشده و ستون و تخته‌های زیرین کشتی شکسته و از هم باز گردیده است که ازین یک چنان معلوم میشود که زیر کشتی بسنگ و یاد دیگر چیز مدهشی بر خورده باشد که کشتی را اینحال رسانیده یا قرو و — در بخامیان دریا هیچ سنگی نیست. هر کمان و نخمینی که می‌کنید بکنید اما اینرا مگوئید که بسنگ خورده.

مهندس — آها حالا خیلی فرو نشسته از سوراخ‌های باز شده بمان کشتی درایم بلکه آنوقت سبب غرقش را پیدا کنیم و هم اسباب و اموال کشتی را بیرون بر آوریم. مهاجران اینسخن مهندس را پسندیده و ترها را بدست گرفته بدرون کشتی در آمدند قسم زیرین کشتی قسم بالائی، و قسم بالائی آن قسم زیرین شده بود. هر نوع صندوقها در کشتی موجود بود. کشتی چون کم مدت در آب مانده بصندوقها ضرری وارد نیامده. مهاجران در کشتی هر گونه اسباب‌هایی یافتند که ازین جهت خیلی ممنون میشدند. اسباب‌ها را یک‌کان یک‌کان در زور قچه خود بار می‌سپارند و فر آورده به ساحل می‌رسانند و باز زور قرا خالی کرده می‌آوردند. در بنوقت پس جدا کردن و تفریق دادن اشیاء می‌گشتند بلکه به بر آوردن و انبار کردن آنها در ساحل اکتفا می‌ورزیدند. بیروس سمیت اینگونه غرق شدن کشتیرا بکمال دقت و سکوت ملاحظه و مشاهده می‌گردد. چنانچه ستون اساسی زیرین کشتی باز گردیده تمام تخته‌های بغل‌های کشتی از جهت بینی نابدنباله از هم جدا می‌گردد کسب‌کنند است و چنان معلوم میشود که یک کله از یک سر کشتی در آمده از دیگر سرش بدر آمده است.



مهاجران بطرف دنباله کشتی آمدند که بنا بر قول آیرتون جبه خانه در آنجا بوده است جای جبه خانه را آیرتون شناخته دیدند که سینه‌های باروت بحال خود سر بسته و وجود است . که های بسیار نیز وجود بود . بقدر بیست عدد پاپ باروت بدست مهاجران آمده بسبب محکم بودن آنها هیچ آب با آنها تأثیر نکرده بود . در اینجا با نفرو ف طبعا اغتراف نمود که غرق شدن کشتی بسبب آتش گرفتن مخزن باروت نیست . لهذا گفت که :  
 -- منم می بینم که کشتی بواسطه آتش گرفتن باروت ز هوا نشده است ولیکن اینرا هم حکم میکنم که بسنگ بر نخورده است !

هزار -- پس چه حکم میکنی که چه شد ؟

با نفرو ف -- منم نمیدانم ، تو هم نمیدانی ، موسیوسیروس هم نمیداند ، هیچ کس نمیداند والسلام !!

در آسای این جستجو ها و گردش ها یکچند ساعت سرور نمود که از انسبب زمان مد دریا رسیده آب گویا بیشتر گرفت . لهذا کار اسباب کشیدن را بفرود گذاشته بکشیدن همینقدر اسباب اکتفا ورزیدند . از رفتن کشتی با جریان آب نیز بیم ندارند چرا که از حالا هنوز درر یک فرورفته است . اما فردا در وقت جزر ناسعی داشته باشند باید بکشیدن اسبابها ، و حتی به باز کردن چوبها و اسبابهای خود کشتی کوشش و جهاد ورزند چرا که اگر دوروز دیگر همین حال بماند هیچ اثری از کشتی معلوم نخواهد شد بلکه همه درر یک غرق و ناپدید خواهد گردید .

مهاجران بساحل آمده از مانده کی بسیار باز بخوردن طعام مجبور گشتند . طعام خورده باز بکار مشغول شدند و بطرف مانده کی خود التفات نکرده بمعاینه کردن صندوق ها و تفریق دادن اشیاء پرداختند .

از میان صندوقها لباسهای دوخته پوشیدنی کونا کون ، از هر غیر بوطها و پاکت های سبکریت و توتون و اسلحه از هر نوع ، و آلات آهنگری ، و نجاری ، و انواع حبوبات بر آمدن گرفت که برای هر یک از آنها با نفرو ف « هور را » گفته فریاد میبند آورد .

جملة این اشیا بسپی که کم مدت در آب مانده خراب نشده است . هر گاه این اشیا دو سال پیش ازین بدست مهاجران می افتاد چه قدر خود را مسعوده می شمردند . اگر چه به نمره سعی و غیرت خود اکثر ما محتاج ضرورت خود شان را ساخته اند ولی زیاده الحیر خیراً گفته به این اسباب نیز خود در اختیار شمر دند .

برای حفظ نمودن اشیا اگر چه غرانیتهای او زکافیت ولی چون امشب برای نقل دادن اشیا را بغرانیتهای او وقت مساعد نیست لهذا اسبابها را امشب در شمشینه ها گذاشتن مناسب دیدند . و اینرا نیز فراموش نکردند که در جزیره شش نفر اشقیای مسلح موجود هستند اگر چه پلهای هر طرف منظره وسیع برداشته شده و گذاشتن شان باینطرفها ممکن نیست ولی در پیش آن خبیثها گذاشتن از سنگونه نهرهایی بل هم چندان مشکل نمی نماید . لهذا فرار دادند که در شب یکیکنفر بنوبت پاسبانی نمایند . توپ و ژوب را نیز برای پاسبانی در پایان گذاشتند .

شب به آرامی گذشت از اشقیای اثری معلوم نشد . زیرا اگر می آمدند توپ و ژوب اخبار کیفیت میکردند .

سه روز متهدیایه کشیدن و جابجا کردن اسباب های کشتی و باز کردن نخه ها و نقل دادن و چیدن آنها گذرانیدند . و اینکار هارا هم هر روز بعد از تمام شدن زمان مدت بوقت آغاز کردن مداجر امیکردند ، اسبابهای آهنین و سنگین باز کشتی در زیر آب فرو رفته بود ، و در ریگ مانده بود اما با نقر و آیرتون در زیر آب غوطه خورده زنجیر و لنگر کشتی حتی چار دانه توپهای آنرا نیز یافتند ، و ریسما نهار آبان بسته با جرقیل های سردستی که از اسبابهای خود کشتی مهندس بعمل آورده بود در چند وزسی و کوشش بیرون بر آورده و توپها را نیز با جرقیل بغرانیتهای او بالا بر آورده در جاهای مناسب تیرکشا کشیده گذاشتند . باینصورت قلمه غرانیتهای او را استحکام بسیار مبنی ساختند که بعد ازین از کشتی زهزنان دریائی نی بلکه از کشتیهای زرهپوش جنگی دولتی نیز پرواندارند !!



از کشتی بغیر از بعضی تخته یاره های برهم و در همی که آنرا نیزه و وجهای آب پراکنده کرده بود هیچ از و نشانی باقی نماند و بعد از هشت روز فکر مهاجران از کشتی و اسباب های کشتی فراغت حاصل کرده بفکر قوه غریبه مغربه مد هسه که سبیدی را باینصورت دهشتناکی غرق و ناپدید گردانید افتادند ، و هر انقدر فکر و اندیشه که در باب کشف و تخمین آن دو انیدند هیچ چیزی پی نبردند تا آنکه در ۳۰ ماه کانون اول ناب در اثنائیکه بر کنار دریای مجاریکه کشتی غرق شده بود میگردید یک میل آهنینی که از میان دوشق شده بود پیدا کرد . این میل آهنین کو یاد ز زیر یک قوت شدید بسیار بر تائیری آمده که از میان دوشق گردیده است .

ناب آهن یاره مذکور را در پیش مهندس آورده گفت :

-- این را ببینید که چیست ؟ در میان ریگهای ساحل یافتیم .

سیروس بدقت تمام میل مذکور را معاینه نموده بانقرو ف را گفت :

-- دوست من ! خوب میدانیکه کشتی رهزنان بسنگ ناخورده غرق شده باشد ؟

-- بلی خوب میدانم که بسنگ نخورده چرا که شاهم میدانید که در گلوگاه سنگ نیست !

-- بس من بتو گویم که بچه خورده و غرق شده است ، بسگر به این میل ! اینستکه

کشتی سبیدی به این میل خورده ، و غرق شده است .

-- چه ؟ به این میل ؟ !

-- دوستان من ! البته بیادتان خواهد بود که کشتی پیش از غرق شدن ، از سطح بحر

بالک ستونی از آب بالا برآمده و یاره شده غرق گردید ؟

-- بلی بیاد ماست .

-- آیا میخواهید که سبب ظهور آن ستون مایع را بدانید که چیست :

-- البته ، میخواهیم .

-- چون چنینست بخوبی بدانید که آن ستون آبی را همین آهن یاره بمیدان آورده ،

و کشتی را نیز همین آهن غرق و ناپدید گردانیده است .

— آیا این ؟

— بلی زیرا این میل یک پارچه ایست از طور پیل که بزیر کشتی انداخته شده است  
[طور پیل] کله های بمبوست که از کشتیهای جنگی در زیر کشتیهای دشمن در زیر آب کفانده  
میشود و کشتیها را بر هوا میکند !  
— آیا پارچه طور پیلست ؟

— بلی .

— آیا طور پیل را که گذاشته باشد ؟

— درین باب ایستدر گفته میتوانم که من نگذاشته ام ، اما حکم قطعی میکنم که این  
طور پیلست و در زیر کشتی گذاشته شده است و تأثیر مد هشت آزار برای العین همدا  
وشما دیدیم .

### — باب پنجم —

#### — فهرست —

سخنان مهندس — تصور بسیار بزرگ با نفروف — در جوسامداهای  
مد هشت توپ — چهار توپ — اشقیای زنده مانده — تردد  
و تلاش آبرتون — حسیات عالیجنابانه سیروس سمیت —  
با نفروف بتأسف مسئله را قبول میکنند .

حالا کیفیت غرق شدن کشتی سپیدی که بصورت بسیار عجیب و مد هشی بوقوع  
آمده بیداشدن پارچه طور پیل دانسته شد که چیست . سیروس سمیت در محاربه امریکادر  
خصوص تور پیلها که از مد هشت ترین آلات ناربه حر بیه ، و محزن بترین قوای بحریه  
شمرده میشود بالذات اجرای تدقیقات و تجربیه عملیات نموده است لهذا در باب دانستن  
و شناختن آهن یاره طور پیل هیچگاه خطا نمیکند . طور پیل چنان قوه محزنه ایست  
که کشتیهای زره پوش بزرگ جنگی را مانند یک زورقی بر هوا میپرانند . پس مانند  
سپیدی یک کشتی چوبی بادی در پیش قوت محزنه آن چگونه مقاومت خواهد نمود ؟



با ظروف گفت :

— بسیار خوب اینرا هم دانستیم که طور بیدست، اما آیاطو: پیل را نیز بر کشتی سپیدی که نهاد؟  
 مهندس — رفیقان عزیز من! بعد ازین دیگر شبهه جا نزنیدست که بگوئیم يك شخص  
 پنهان، وجودی درین جزیره وجود نه دارد. این شخص پنهان یا مانند مالک قضا زده و یا مانند  
 آرتون يك ترك کرده شده خواهد بود؛ هم اینرا برای آن میگویم که آرتون از وقایع  
 غربیه پنهانی که درین دو نیم سال در جزیره بر ما پیش آمده آگاهی حاصل کند. آیا  
 این آدم کیست که بارها ما و ستهای خارق العاده او باز سیده، و بگرنگ میرسد؟ آیا  
 مقصدش از پنهان کردن خود را از ما و خدمت کردن با چیست؟ اینستکه اینرا نمیدانم،  
 و هم این شخص پنهان مالک بسیار قوه شدیده خارق العاده میباشد که از دست هر کس  
 نجات بد. و چنانچه ما یان بجان متدار احسانهای نمایان آن شخص پنهان میباشد آیر  
 تون نیز بحیات خود مرهون لطف او میباشد. زیرا چنانچه مرا و قتیکه از بالون بدریا  
 اقدام و از خود در گذشته غرق کردیم او را هائی داده. خبر بودن آرتون را در جزیره تابور  
 بواسطه کاغذ و شیت نیز با او رسانیده است. صندوق پر اسباب را نیز او برای ما در دامنه  
 بیصاحب گذاشته. در انشای آمدن از جزیره تابور آتش را نیز برای رهنمایی شما و افر  
 خته است. دانه ساجه که در ران آهوبره پیدا شده نیز از تفنگ او برآمده، بوزینه  
 هارا نیز او از مسکن ما رانده، کشتی ما را بسر وقت ما نیز او رسانیده. مسئله توپ و دو  
 غولق نیز از طرف او اجرا گردیده است. سپیدی را نیز از خارق العاده مهارت او  
 بر هوا کرده است. و الحاصل همه وقوعات اسرار انگیزی که در جزیره بر ما پیش  
 آمده و ما سبب آنرا ندانسته ایم همه کئی از دست آن شخص پنهان اجرا گردیده. لهذا  
 آن شخص پنهان هر کسبیکه باشد باشد ما میباید که خود را مرهون لطف و احسان او  
 بجان بشماریم و هر وقتیکه بدست ما برسد دین شکران خود را به او ادا نمایم.  
 زه ده تون — حق بدست شماست. و سیوسیروس همه متدار آن شخص پنهان هستیم.  
 و هم در وجود بودن او در جزیره هیچ شبهه نماند. و هم اینهمه کارهای خارق العاده

که ظهور یافته چیزهایی نیست که از دست انسان بعمل آید مگر که يك قوه خارق العاده بسیار شدید را مالک باشد . مثلاً میباید که در زیر آب بر فتن هم مقتدر باشد .

مهندس — در نزد من این يك محققست که شخص پنهان انسانست، و اینرا هم تصدیق میکنم . که مالک چنان قوتها نیست که انسان ها هنوز بر کشف و استعمال آن قوتها مقتدر نشده اند . همه اسرار در کشف این قوتهاست . هرگاه شخص پنهان را پیدا کردیم اسرار پنهان آنرا نیز ظاهر خواهیم ساخت اما حالاً مسئله در نجاست! که آیا مدتی جستجوی این شخصی که ما و انتهای ظاهری و علنی بار سائیده و خود در از ما پنهان داشته بیفتیم، یا آنکه به آرزوی خود او متابعت کرده او را جستجو نکنیم؟

یا تقریف — هر که که باشد بحقیقت که این آدم پنهان خیلی عالیجناب يك آدمیست! موجب محبت و ستایش من گردید و والسلام!

مهندس — خوب اما انجواب سخن من نشد!

ناب — اگر بفکر من باشد باید من و جستجو کردن این آدم عبث و بیفایده است . چرا که هر قدر بیالیم تا خود را خود بمانشان ندهد پیدا نخواهیم توانست!

یا تقریف — درست گفتی ناب! آفرین!

ژم ده نون — من هم چنین میگویم! اما اگر بیالیم بد نخواهد بود . اگر هیچ نیابند ایغای وظیفه کرده خواهیم بود .

مهندس به هار بر رو گردانیده گفت :

— پس من! توجه رأی میدهی؟

— من آرزو مند آنم که مخلوق مخفی را پیدا کرده اول از سبب رهائی دادن شاه

دوم از لطفهایی که درباره ماها اجرا کرده عرض شکران به او بکنم .

یا تقریف — همچنینست اولادم! اگر چه خود من از اهل مراقب نیستم ولی برای دیدن این شخص آنقدر مراقب پیدا کرده ام که میگویم بیکبار دیدن او اگر يك چشمم را افتادکنم ضرر ندارد . من گمان میبرم که این شخص قد بلند، و ستمند و ریش سفید



— ( ۳۷۹ ) —

يك آدمی خواهد بود !

پندس به آرتون رو گردانیده گفت :

— خوب آرتون شما چیزی نگفتید ؟

— من در خصوص رأی داده نمیتوانم ، هر چیزی که شما بگوئید و بکنید خوب و پسندیده است ! من هر قسم خدمت و معاونت حاضریم .

— تشکر میکنم . اما شما هم یکی از اعضای ما، بیاید يك مسئله که متعلق بمنفعت عمومی باشد در انبواب رأی دادن شما هم لازم و ضروریست .

— چون چنینست عرض کنم که این ولینعمت مجبول و پنهان خود ما زربالیم و جستجو کنیم ، و بیاییم . بلکه تنهاست ، بلکه ناخوش است ، بلکه بيك معاونتی محتاج باشد . چنانچه خود شما فرمودید من هم به آن آدم دین شکران بزرگی دارم . مطلق که او بجزیره تاپور آمده و مرادیده است ، و بشما خبر مراد رسانیده و باین واسطه آدم شده ام این فضل و احسان او را هیچوقت فراموش نخواهم کرد .

— قرار داده شد . هر طرف جزیره رامبیلیم ، هیچ گوشه و کناری را بی تقیث و تفحص نمیگذاریم در خصوص ولینعمت ما مارالبته عفو خواهد فرمود .

بعد ازین قرارداد چند روزه تمادیا مهاجران به کارهای کشتکاری و زراعت مشغول گشتند میخواستند که پیش از برآمدن برای جستجو و بالیدن ولینعمت پنهان خویش ، کارهای خود را تکمیل و حاضر نمایند . محصولاتی که تخمهای آنرا از جزیره تاپور آورده بودند در بنوعی بکمال رسیده . جمع کرده بغر انیتها و ذخیره کردند . و مال و اشیاء ذخیره و جبه خانه مهاجران بسیار شد لهذا مجبور شدند که غار بالائی کدام خود را با باروت و کانتک و تیر بزرگتر ساختند . و در قسم آخری ضرائقها و زیك اوتاق نحو یا خانه دیگر نیز ساختند . ما کولات ، و اسلحه و جبه خانه ، و همه اسبابهای خود را بخوبی جایجا کردند . جاهای گذاشتن طوپها و تیر کشیهای آنها را نیز خیلی خوب اصلاح و محکم کرده دهنهای دو توپ ها را بسوی دریا و یکی را بطرف جنوب و یکی را بطرف شمال گردانیده

وضعیت يك استحکام جنگی بسیار منظمی ز ادادند بسبب بلندی غرائیتهایوز که های  
این توپهای استحکام غرائیتهایوز تا بسیار جاها را هدف نازیر مدش خود خواهد نمود .  
یا نفرو ف گفت :

— مو سیروس : طوپهای ما اینجا کز دید حالا میخواهم که يك تجربہ اجرا کنم .  
— جانن ، چه لازم است .  
— لازم نی بلکه الزمست ! اگر تجربہ نکنیم منزل توپهای خود را چسان تعیین  
خواهیم توانست .

— بسیار خوب تجربہ کنیم اما بجای باروت پیرو قسیل استعمال نمایم اگر چه باروت  
ما بسیار است ولی من میگویم که برای احتیاط باروت خود را هیچ غرض نگیریم .  
زه ده تون — آیا این طوپها به پیرو قسیل تحمل کرده خواهند توانست ؟  
— گمان میبرم که خواهد کرد . ما هم احتیاط را از دست نماندیم . منزل که بقدر  
باروت متناسب است و مقدار باروت با تحمل آهن طوپ مناسب است . متحملترین معدنها  
پولاد است ، و چون این طوپها از پولاد بسیار تمین و اعلائی ریخته شده است گمان  
قوی دارم که به پیرو قسیل طاقت بسیار د و نتیجه های مکمل بدهد .  
زه ده تون — تجربہ کنیم به بینیم !

این را هم بگوئیم که یا نفرو ف از وقتیکه طوپها را از دربار آورده به جرب کردن ، و  
جلادادن ، واسببها و بجهای آنرا درست و پاک کردن مشغول گشته طوپها را آنقدر  
خوشنوا و بر جلا ساخته که انسان گمان میبرد که حالا از کارخانه توپ ریزی برون آمده است .  
امروز در حالتیکه همه مهاجران حتی زوب و توب نیز حاضر بودند به تجربہ توپها  
آغاز کردند . هندیس در اول امر کار توپهای آنرا باز کرده و بار و تهای آنرا کشیده  
بعوض آن پیرو قسیل بر کرد . و چنان حساب کرد که پیرو قسیل چهار بار از باروت قویتر  
باشد لهذا همین مقدار و تخمین پیرو قسیل انداخت . مقصد هندیس از استعمال پیرو قسیل  
دو چیز است یکی آنکه طوپها را تجربہ کند که به پیرو قسیل تاب میآورد یا نی ، دیگر آنکه



پاروت پروقیل اختراع کرده کی خود را تجرب به کند که در نوب چقدر تأثیر و قوت دارد مهندس اول یکی از طوپهای که در آن بطرف جزیره سلامت بود بر کرد. با تقرووف ریسمان ساقی را گرفته منتظر اشاره مهندس گردیده و بنا بر اشاره مهندس با تقرووف ریسمانرا کشیده طوپ آتش گرفت .

گله از روی جزیره سلامت گذشته در بسیار دور بدریا افتاد .

طوپ دوم بر شده یکی از خر سنگهای سنگلاخ دماغه بیضا حب را نشان گرفته آنداده شد . گله بمسافت سه میل بر هدف مقصود بر خورده سنگرا پاره پاره کرد . طوپ را چون هار بر نشان گرفته و آتش داده بود لهذا بسبب موفقیت و کامیابی خود خیلی متعجب و مباهمی گردید . طوپ سوم را نیز بهمین رنگ تجرب به کرده در طوپ چهارم مهندس مقدار پروقیل را علاوه کرد . میخواست که منتهای درجه قوت پروقیل را تجرب به کند ریسمان چاقاقرادر از کرده هر کس از طوپ دور شده طوپرا آتش دادند . طوپ بصورت بسیار مد هشی آتش گرفته و صدای بسیار مهیبی بر آورده که را انداخت . اما طوپ از هم نه ترکید . رفاقا به پیش بنجره ها دویده دیدند که گله از دماغه اندیبول که بطرف شمال جزیره بمسافت پنج میل واقعست گذر کرده در حوضه ناله سنگهای بیفتاد . با تقرووف هور را بر آورده گفت :

— خوب موسیو سروس ! به این طوپخانه ما چه میفرمائید ؟ چیزی سفینه های رهن بخر محیطه هستند بیایند تا اذن ما نباشد هیچ یکی از آنها در کانه جواهر منقحه داخل شده نمیتوانند .

— من میگویم که اگر نیایند و ما هم به این تجرب به مجبور نشویم بهتر خواهد بود .

— خوب از رهنان خارجی در گذشته باین شش نفر اشقیای داخلی که مانند حیوانات درنده و وحشی در جزیره ما بقید و آزاد میگردند چه خواهیم کرد ؟

— توجه میگوئی که چه کنیم ؟

— من میگویم که در مابین اینها و زانها هیچ فرقی نیست . لهذا چنانچه جزیره خود

و از زاغاره ها باک ساختیم از پنهانم باک کنیم .

— آیا رأی شما همینست بانقرووف ؟

— بلی ، موسیو سیروس !

— بلکه تبدیل فکر کرده نادم و پشیمان شوند .

— آیا آنها پشیمان میشوند ؟

هازبر — بانقرووف آیرتوزا سبین که او هم از آنها بود چسان انسان کامل کردید .

— چون همه شما بر رأی من مخالفت میکنید به بنم که تا چه میشود اما خدا کند که پشیمان

نشویم !

هازبر — احتیاط را هم از دست ندهیم و برای آدم کردن آنها بکوشیم انشاء الله دو

چاره ها که نخواهیم شد .

زه ده نون — اشقیای شش نفر و هم همه شان مسلح است . هر گاه بیک بیک گوشه

پنهان شده و بر سر ما آتش کنند بکمال آسانی جزیره را صاحب میشوند .

مهندس — از همه بهتر اینست که صبر کنیم ! هر گاه آنها بر ما تجاوز و هجوم کردند ما هم

بر آنها هجوم میکنیم .

والحاصل مهاجران بر همین یک قرار دارند که بر آنها هجوم نبرند . و احتیاط را هم

از دست ندهند و هم جزیره بزرگست و منبت است . پس هر گاه به افکار انسا پتکارانه

بیفتند ناموسکاز شده بیکطرف جزیره ساکن میشوند . اگر چه مهاجران مانند پیش

آزادانه و بیقیدانه حرکت نمیتوانند ، و جزیره شان آزادی و بیقیدی اولئی خود را

غائب کرد اما چه باید کرد راحت و آزادی کالی درین دنیای سراسر اسارت برای که میسر

گشته تا برای مهاجران بیچاره میسر شود .





— ( ۳۸۳ ) —

— ﴿ باب ششم ﴾ —

﴿ فهرست ﴾

قراردادن برگردش — آرتون در آغل — رفتن بمحوضه بالون —  
 در بوناد و انتور بعضی علامات — تلگراف کشیدن به آغل —  
 جواب نیامدن از آرتون — روز دوم حرکت بسوی آغل —  
 تلگراف بریده .

بزرگترین آرزوها ، و مهمترین کارهای ، مهاجران پیدا کردن شخص مدد رسان  
 پنهانست که بر وجود داشتن او در جزیره دیگر شبهه برای مهاجران باقی نمانده ، و هم  
 در انشای جستجو کردن ، و پالیدن انسان پنهان جای و مقام اشقیار این بخود معلوم کنند  
 که بکار انتخاب کرده اند و بجه گونه معیشت میورزند .

سپروس سمیت اگر چه چابک حرکت کردن میخواست ولی بسبب زخمی بودن  
 یک پای یکی از او ناگهان حرکت شان بقدر یکپخته معطل ماند . زیرا مهندس میخواهد  
 که سیاحت خود را بقدر چند روزی امتداد دهد لهذا اسباب و لوازمات بسیاری میخواهد  
 که باخود بردارد که اینهم بر جور شدن پای او ناگهان و قوفست در ظرف این پخته کارهایی که  
 در غرض اینتها وزوتیه منظره وسیع اجرا کردن آن لازم بود همه را اجرا کردند . و  
 چون چند روز است که از آغل و حیوانات هم خبر نگرفته اند از آنرو فرستادن آرتون  
 تو را به آغل نیز قراردادند .

آرتون برای رفتن آغل و دور وز در آنجا ماندن و باز عودت کردن حاضر شد .  
 مهندس گفت :

— جزیره ما حالاً مانند پیش امین نیست آرتون ! میخواهی که یک آدم دیگر نیز  
 با تو همراه کنیم ؟

— نمی موسیوسپروس اگر که از کرک نمیترسد مانند این شش نفرها بنظر من حکم  
 یک نفر را دارد ، هیچ اندیشه نکنید .

— بسیار خوب! بروید بخدا سپردیم. هر گاه يك واقعه حادثه ظهور نماید مانند لحظه  
بتلکراف ما را خبر بدهید.

آیرتون از رفقا وداع کرده بسوی آغل روانه شد. بعد از دو ساعت بايخضمون که:

( هر چیزی بجای خود است. خیر خیر بخت )

يك تلکرافی از و رسید.

بعد از اجرا شدن اینکار بانقرو ف، وژده تون و هار نیز برای رفتن حوضه بالون  
حاضر شدند. زیر ایا نقرو ف کشتیدان در خصوص دیدن بوناد و اتور خیلی مهراق و تلاش  
دارد. و میگوید که:

— اشقیا وقتیکه از آب برآمدند راست بسوی جبهه زار تادورن رفتند. اگر تا بحو  
ضه بالون رفته باشند مطلق که بوناد و اتور را غصب کرده اند هر گاه برای فروختن درین  
وقت بی بازار بیع و شرا برایدن به نیم رویه هم آنرا نخواهم خرید چرا که بوجود خبا  
ثت آلود آنها ناپاک گردید.

بانقرو ف و رفقاییش طعام چاشت را خورده و با مهندس و ناب وداع کرده راه افتا  
دند. هر سه رفیق بصورت بسیار مکمل مسلح میباشند. بانقرو ف در تفنگ خود دو  
گه انداخته است، و از سر جنبایش چنان معلوم میشود که هر که پیش رویش بیاید سوال  
و جواب اورا تلف کند.

ناب رفقا را تابه پل مرسی برده، و بعد از گذشتن آنها پلرا برداشت. و در بین  
خود چنان قرار دادند که در اتنای بازگشت رفقا يك تفنگی انداخته ناب را خبر میدهند و  
ناب آمده پلرا می اندازد.

سه رفیق بر سر سرک روانه شدند اگر چه از ضرائبها و زتابحوضه بالون بقدر سه  
میل مسافه است اما رفقا این مسافه را بدو ساعت تمام طی نمودند چرا آرام، و هر طرف را  
دیدند و پالیده حرکت میکردند. تا آنکه محوضه بالون رسیدند. در راه بهیج آری از اشقیا  
بر نخوردند. کشتی خود را نیز در میان آبهای را کدو آرام حوضه مذکور ایستاده یافتند



— ( ۳۸۵ ) —

و چون هر طرف اینخوضه با سنگلاخهای بلند محاطست از آنرو بصورت رهگذری یافتن کشتی محالست . یا تقرووف گفت :

— اشقیبا اینطرف نیامده اند . . . مطلق که بطرف جنگل فاروست رفته اند .  
هاربر — نیامدن شان خیلی خوب شده است . زیرا اگر می آمدند بهمه حال بوناد و انستور را بخود میبردند ما هم بجزیره ناپور دگر بار رفته نمیتوانستیم .

زده تون — راستست ، رفتن ما بجزیره ناپور یکبار دیگر خیلی ضرور و لازمست .  
زیرا در اوناق آبرتون میباشد که یک کاغذی نوشته بگذاریم که اگر کشتی دو تان بیاید بو دن آبرتون و ما را در جزیره لیتقولن بدانند .

یا تقرووف — کشتی حاضر است مسیوسیدله ، هر وقتی که آرزو فرمائید رفتن حاضر م .  
زده تون — هر وقتیکه سفر داخلی جزیره ما تمام شود ، و از جستجو و یافتن حامی پنهان خود فارغ شویم بسفر جزیره ناپور آغاز میکنیم .

هاربر — من میگویم که حامی پنهان ما در حق جزیره ناپور ولینقولن از ما زیاد تر واقف و آگاه خواهد بود . حتی از آمدن لارد نیز با خبر خواهد بود !

یا تقرووف — بخدا بسیار عجب کاریست ! این آدم ما را بشناسد ، و ما او را نشناسیم !  
اگر قضا زده است ما هم قضا زده ایم چرا الزما پنهان شدن مجبور است ؟ آیا بجزیره لیتقولن به آرزوی مخصوص خود آمده است ؟ آیا هر وقتیکه دلش بخواهد می رود و باز می آید ؟ آیا حالا در جزیره است ؟ یا رفته خواهد بود ؟

سه رفیق بهمینصورت سخن زده زده در بوناد و انستور نشستند . یا تقرووف پادبان کوچک کشتی را که باز پنهان خودش بسته بود معاینه کرده فریاد بر آورده گفت :

— اینستکه به اینستکه باید انسان واله و حیران گردد ! بسیار عجب است !

زده تون — چیست یا تقرووف ؟

— اینستکه این گره را من زده ام !

یا تقرووف اینرا گفته و گرهی را که کشتی را بساحل ربط نموده بود نشان داد .

- ( ۳۸۶ ) -

زده نون — این کره را که تو زده دگر که زده ؟

همینقدر میدانم که این کره من نیست !

هزار بر — پس معلوم میشود که اشقیا در اینجا آمده باشند ؟

— آنرا میدانم منکه میدانم همینست که این کشتی یکبار از اینجا باز شده و دوباره بسته شده است . بلی بلی ، باز شده است علامت دیگر هم برای باز شدنش یا قتم این است که لنگر را هم برداشته اند و دوباره انداخته اند . چرا هنگامیکه من لنگر را انداخته و کشتیرا بسته بودم روی سوراخی را که لنگر از اینجا می افتد با تخته آن پوشیده بودم حالا نکه درینوقت باز است .

زده نون — اما اگر فرض کنیم که بدست اشقیا افتاده باشد آنها کشتیرا غضب کرده دوباره چرامی آوردند ؟ بلکه با آن فرار میکردند !

— آیا یکجا فرار میکردند آیا بجزیره تابور ؟ آن خبیثها اینقدر دلاوری ندارند که با این

کشتی کوچک در بحر محیط برآمده توانند .

هزار بر — وهم اشقیا از جزیره تابور چه خبر داشته خواهند بود ؟

— شها هر چه که بگوئید بگوئید . من همینقدر میگویم که چنانچه محقق میدانم که نام

من ( یا نفروف بوناد و انتور ) است همچنان محقق میدانم که کشتی ما از اینجا باز شده

و لنگر برداشته سفر کرده است .

هزار بر و زده نون ساکت شده چیزی نگفتند . اگر چه در باب بردن بوناد و انتور

دادن پیش روی غرانیتهاوز با گذاشتن در همین جا بسیار مذاکره و مباحثه کردند ولی

بسیب نبودن لنگر گاه مناسب در انطرف و نیامدن اشقیا درینطرف هر چه با داباد گفته

در همین جا گذاشتنش را مناسب دیدند . و ایچنینکه سفر بوناد و انتور را نیز بر اساس راهی

سابقه علاوه کرده از کشتی برآمدند و راه غرانیتهاوز را پیش گرفتند .

دو ساعت بعد بکنار نهر مرسسی رسیده نابر امتنظر و رود خود یافتند . بغروب

نیمساعت مانده بغرانیتهاوز باهوس و سیروس ملاقا کردند و دیدنیهای خود را بیان



یکان بیان کرده موسیوسپروس نیز با آنها در بنیاب متفق الرأی گردید .  
وقت شام به آغل برای آرتون یک تلگراف در خصوص آوردن بزها را با خود  
کشیدند اما بسیار عجب است که بخلاف عادت دایمی آرتون که بزودی جواب میداد به  
این تلگراف هیچ جواب نداد ! اگر چه مهندس از نخستله در اول امر متحیر گردید  
اما رقبه این تاویل کردند که بلکه آرتون باینطرف برآمده و در راه خواهد بود لهذا  
تلگراف را نگرفته است .

مهاجران بوقت صبح منتظر آمدن آرتون شدند چونکه بزابر قرار یکده داده شده  
بود امروز بوقت صبح باید که آرتون بغرا نیتهاوز بیاید . ناب و یا تقروف بر سر پل منتظر  
بایستادند . تا بظهر منتظر شدند از آرتون هیچ ازری و خبری معلوم نشد . شام شد  
باز هم آرتون نیامد . باز تلگراف کشیدند هیچ جواب نگرفتند . اندیشه مهاجران  
بدرجه نهایت رسید . آیا چه شد ؟ اگر آرتون در آغل نیست پس کجاست ؟ آیا کشته  
شد ؟ آیا اسیر افتاده ؟ هزار گرفت :

— بلکه درستو نهای تلگراف خرابی پیش آمده باشد .

زده تون — میشود !

سپروس — تا فردا صبر کنیم به بینیم چه میشود ؟

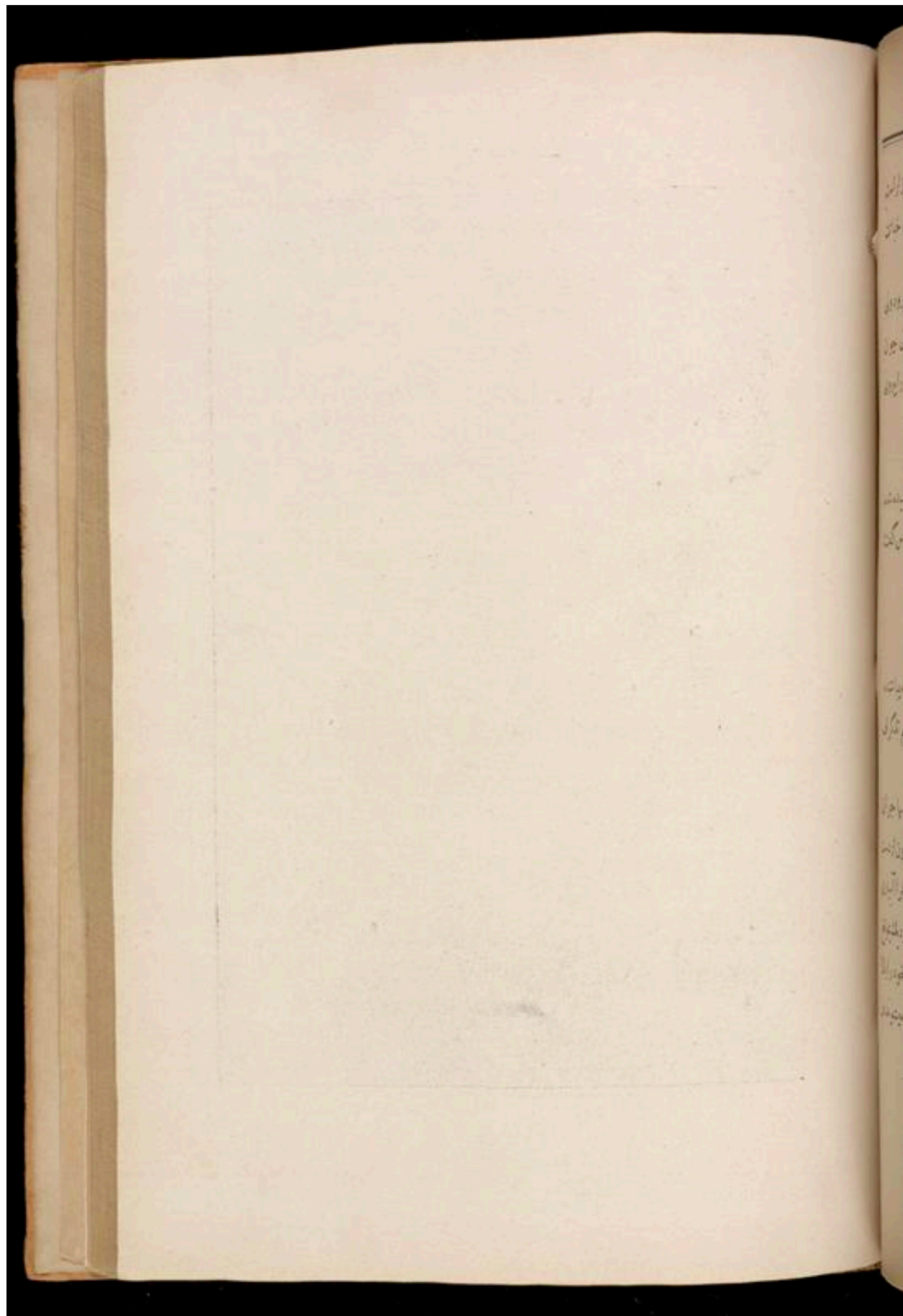
به اندیشه تمام تا بفر داصبر کردند . صبح سپروس باز تلگراف کشید . باز هیچ جواب  
نیامد . گفت :

— به آغل باید برویم .

یا تقروف — خوب مسلح باید بشویم .

قرار دادند که ناب را در غرا نیتهاوز بگذارند . ناب تا بسریل ایشانرا همراهی کرده  
بعدا از گذر کردن ایشان پل را میبرد دارد ، و در پشت درختان منظر ورود رقبه پنهان می  
کشند .

علی الصباح مهندس بارفقای خود خوب مسلح شده براه افتادند . وز راه آغلرا





— ( ۳۸۹ ) —



سید علی حسینی

زود  
و  
ای  
دلم  
کاپ  
سالی  
مک  
رست  
زود  
فر  
یا  
مرد  
و  
ای  
زود  
مرد  
و  
ای

پیشتر گفتند. تفنگهای خودشان را آماده و حاضر گرفته اند. دو طرفه راه پشه زار است  
لهذا احتیاط بسیاری لازمست. اشقیاد پشه زار پنهان بوده دفته اجرای خباثت  
کرده. میتوانند. ازار و در راه تهلکه بسیار است.

• مهاجران بسرعت ولی ساکتانه برای رفتن دوام دارند توپ پیش پیش میروند ولی  
هیچ آتار هیجان نمیکند. توپ هر گاه تهلکه حس کند بولوله می افتد ولی چون  
ساکت است. معلوم میشود که هنوز تهلکه نیست. رفقا در راه خط تلگراف را پیروی  
کرده میروند. بقدر دو میل راه رفته بودند که هار بر فریاد بر آوردند:

— سیم تلگراف بریده شده است!

رفقا و دیده دیدند که بحقیقت هم سیم بریده شده و هم ستون نمبر ۷ کشیده شده  
بر زمین افتاده است. و هم بخونی هو بد است که بدست انسان شده است. سپروس گفت:  
— ببینید که آیا نوب بریده شده است؟

— بلی بسیار وقت از بریده شدنش معلوم نمیشود.

یا قروف — به آغل برویم در آنجا کار را خواهیم دانست که چیست.

• مهاجران در نیم راه هستند. از يك واقعه مد هشت متأسفانه خیلی در بیم میداشند.  
جهه افکارشان به این مشغولست که آیا آرتون بوعده خود چرانیامد؟ آیا سیم تلگراف  
را که بریده باشد؟ آیا چسان میشود که به آرتون ضرری نرسانده باشند؟

• مهاجران بکمال اندیشه و هراس بدویدن پیش میروند. بحقیقت که مهاجران  
با آرتون يك محبت صمیمی پیدا کرده اند. همه در بیم اند که ببادا بخار آرتون از دست  
اشقیای خبیث هلاک شده باشد! نابه پیش جوی آب کو چکی که زمینهای آغل را آبیاری  
کرده بیرون میبراید رسیدند در بخارفتار خود را آهسته تر کردند. زیر آزدیک بموقع  
مجاهله شده اند. نمیخواهند که مانده و ناتوان باشند چاقاقهای تفنگهای خود را بالا  
کرده به بسیار دقت و بصیرت پیش میروند. به آغل هرا نذر که نزدیکتر میشوند در  
توپ آتار هیجان و غرش بیشتر میگردد.



— ( ۳۸۹ ) —

دیوار تخته فی آغل پدیدار گردید . علامت خرابی در دیوار مشاهده نمیشد .  
دروازه آغل را بسته دیدند در آغل سکوت و سکونت تمام حکم فرما بود . نه از آیرتون  
و نه از کوسفندان هیچ صدایی و ندانی بگوش نمبخورد . سیروس سمیت گفت :  
— در ایشم .

اینرا گفته و بدر وازه نزدیکشد . رفقاییش بفاصله بیست قدم از دنبالش روان بو  
دند . سیروس سمیت زنجیر چوبی در وازه را برداشته هنوز يك پله آنرا باز نکرده بود  
که توپ بشدت تمام بموعوم آغاز نهاد . همانوقت از پشت دیوار تخته فی يك تفنگی صدا کرد .  
صدای تفنگرا از سنطرف دیوار يك آم بر اضطراب جانخراشی مقابله نمود .  
مگر این آم از ذهن هار بر نوجوان بیچاره بر آمد که کلمه تفنگ غدارانه اشقیای ملمون  
راست بر سینه اش خورده و از پشتش بر آمده و بر زمینش غلطانیده است .

### بَاب هفتم

#### فهرست

زده تون و پانقروف در آغل — نقل دادن هار بر مجروح را به اوتاق تخته فی آغل —  
فریاد و فغان پانقروف درباره هار بر — معاینه کردن زخمهار بر از طرف مهندس  
و زده تون — پیداشدن امید — به ناب چسان خبر باید داد — امین  
يك واسطه خبر — جواب فرستادن ناب .

پانقروف بمجرد شنیدن آواز هار بر بی اختیار تفنگ خود را انداخته بر هار بر  
خود را بنداخت ، و بشدت فریاد بر آورده :  
— وای ! پسر من ! وای ! ولد عزیزم را کشتند مهندس و مخبر نیز به پیش هار بر  
دویده مخبر گوش خود را بردلهاز بر نهاده گفت :  
— زنده است اما باید که او را بیک جای نقل بدهیم .  
— بغرا نیتهاوز نمیشود چرا که بسیار دور است !  
— به آغل ببریم .

— بکفدری صبر کنید .

• مهندس اینرا گفته و از جائیکه تفنگ انداخته شده بود خود را بدرون آغل پنداخت .  
در انجا دید که یکی از اشقیا بسوی او نشان گرفته است . • مهندس بسوی او بتاخت .  
تفنگ شقی آتش گرفته کلاه • مهندس را از سرش بر بود و یک کمی پیشانی را نیز بلبسید  
شقی تا میخواست که دیگر میل تفنگ خود را آتش کند سپروس سمیت خود را باور سائیده  
قوه که بدست داشت بر جگرش حواله نمود ، و دران واحد بدار البوارش فرستاد .  
یا تقرو ف و زده تون نیز خود را بمعاونت مهندس رسانیدند . رسیدن اینها همان واندا  
ختن دوشقی دیگر خود را از دیوار تخته بی به بیرون همان بود . رفقا دانستند که اشقیا فرار  
کردند . دروازه آغل را آمده باز کردند ، و هار بر را بکمال احتیاط و آرامی برداشته  
به او نایکجه برای آرتون ساخته بودند نقل دادند ، و در انجا بر بستر خوابگاه آرتون بخواب  
بانییدند .

سپروس سمیت در اول رفته هر طرف آغل را بیاید اشقیا را نیافت ، دروازه آغل  
را بند کرده بیامد . هار بر بچاره مانند جسد بجان غیر متحرک افتاده بود . یا تقرو ف از  
دیدن اینحال مانند دیوانه کان فریاد ها میزند ، و گریه میکند ، و جامه چاک میکند ،  
سر خود را بدیوار ها میزند . • مهندس و زده تون او را تسکین و تسلی نمیتوانند . چرا  
که خودشان نیز خیلی مضطرب و پر هیجانند .

با وجود آنهم برای رهایی دادن هار بر را از نیجه نجات هر چی و کوششیکه از دست  
شان می آید دریغ نمیکندند . زده تون در فن طبابت نایکجه وجه مهارت دارد ، و بسیدیکه  
در محاربه های بسیاری ، و جود گذشته بصورت تداوی زخهای کله و تیغ واقف شده است  
• مهندس نیز در بنیاد سراسری بهره نیست . لهذا بمعاونت همدیگر به مداوات ابتدائی  
هار بر آغاز کردند .

هار بر مانند قالب بیرونی افتاده بود . زده تون از نحال به اندیشه و حیرت افتاده . این  
بیهوشی هار بر از ضایع شدن خون بسیار ، و یا از خوردن کله بر استخوان پیش



— ( ۳۹۱ ) —

آمده است .

سینه هار بر را باز کردند . خون را از جای زخم بادسپال تر پاك كردند . زخم را با آب سرد بخوبی شستند . بعد از شستن دهن زخم بمیدان برآمد . دیدند که يك سوراخ بیضی الشکلی در مابین استخوان قیور غنه سوم و چهارم موجود است که کله آنرا بعمل آورده است این سوراخ است که کله از آنجا درآمده است .

هار بر را به احتیاط بهلولو کردند . از دهن نوجوان یکصدای بسیار خفیفی برآمد گویا نفس آخرین خود را تسلیم نمود .

بشت هار بر نیز غرقه خونست . آنطرف را نیز با آب بسیار شسته بادسپال پاك كردند . در بنظر طرف نیز دهن سوراخ بیشتری نمایان بود که کله از طرف سینه درآمده از این طرف بیرون برآمده است زده تون گفت :

— خدا را شکر است که کله بدرون نمانده و گرنه برای کشیدن آن خیلی بمشکلات بر میخورديم .

مهندس — آیا قلب چسبانست ؟

— کله بر دل بر آبر نیامده ، هر گاه بر ارمی آمد حالا جان میداد .

با تقرو ف تنها کله آخری را شنیدند . فغان بر آورد که :

— آیا جان داد ؟

مهندس — فی نمرده ، نبضش میبرد دلش حرکت میکنند . حتی صدای خفیفی نیز بر آورد اما اگر تو میخواستی که بسرت جور شود خود را میباید که استوار و متین داری بفریادها و فغانهای بجا خود را هم از کار می اندازی و ما را هم ، وقت وقت معاونت و عقل و هوش را بسرداشتنتست .

با تقرو ف بچاره سکوت نمود . اما بشدت تمام مانند سیلاب از چشمانش اشک جاری گردید . زده تون به مداوات آغاز نهاد . در اول امر دانستن این مسئله ضرور است که آیا کله در داخل چگونه خرابیها بعمل آورده و بکدام اعضا ضرر رسانیده ؟

— ( ۳۹۲ ) —

ژده تون لازم بودن دفع کردن آماس داخلی زخم را حس نموده . و التهاب پیدا نکرد  
دن اطراف زخم را با حاصل نشدن حمار ادرك و اندیشه کرد . اماد و اه ای دفع کردن اینها را  
از کجا باید پیدا کرد؟ و جلوگیری آماس داخلی و التهاب خارجی و حمار را چنان باید کرد؟  
ژده تون گفت :

— در اول زخم را از دو طرف باید ببندیم و رفتن خون را منع کنیم چرا خون بسیار  
ضایع شده و هار بر را سراسر از قوت انداخته .

مهندس — اما پیش از بستن باید که آب سرد خیلی بشوئیم تا التهاب در زخم پیدا نشود .  
لهذا نوجوان را بیک بغل که انداخته بودند بهمان وضعیت گذاشته بمداوات ابتدا  
نمودند . ژده تون هار بر بیچاره را باز بکمال دقت معاینه کرد . دید که مانند کهر بازرد  
کر دیده . ژده تون گفت :

— سیروس من حکیم نیستم ، دست و دم می لرزد بمن باید . معاونت کنید . یکجا باید  
کار کنیم .

— دست و پاچه . شود دوست من ! برای ما حال اسکونت و بهوشیاری کار کردن لازم  
است . اصل مقصد هار بر را از نتیجه مرگ رها نیدن است .

ژده تون از بس سخن مهندس کسب سکونت نموده در پیش خوابگاه هار بر نشست .  
سیروس بپای ایستاده است یا تقرو ف کریبان چاک ، و موهایش پریشان ، و اشکهایش  
روان نشسته و بی اختیارانه پارچه های زخم بستن را ترتیب میدهد .

ژده تون با مشاوره مهندس چنان قرار داد که دهن زخمها را بصورت بسیار محکم  
نباید بست تا فعل تقیع دردزون بعمل نیاید . لهذا زخمها را بصورت تیکه دهنهای شان  
سراسر بند نشود با پارچه ها بسته کردند . و آب سرد بسیاری آورده بر پارچه هار بخن  
گرفتند استعمال آب سرد در عالم طبابت از واسطه های نخستین دفع کننده التهابات شمر  
ده میشود . آب سرد هم زخم را از التهاب منع میدارد . و هم از تماس هوا محافظه میکند .  
و هم زخم را به استراحت میگذارد .



— ( ۳۹۳ ) —

ژده نون و سیروس چنین قرار داده بکار آغاز نهادند. بر دهن زخما قاشهای ریش  
ریش شده که با قروف حاضر کرده بود گذاشته و با آب سرد تر کردن گرفتند.

یا قروف در اوتاق آتش افروخت ، بعضی نباتات نافعه نبه که خود هار بر به  
دست خود آنها را آورد آورده بود و چیزی از آن آیرتون با خود آورده بود در چابجوش  
چوشانیدند . هار بر را از آن نوشانیدند . بچاره هار بر از دنیا بخبر و بی هوش افتاده  
است حرارتش بسیار شدت دارد ، آبروز و آنشب باینصورت گذر نمود . حیات  
هار بر بیک نارخام بسیار باریکی مر بوطست .

روز دیگر یعنی ۱۲ ماه تشرین ثانی رفقا بیکقدری امیدوار شدند . هار بر بهوش آمد ،  
چشمان خود را باز کرد ، یا قروف و سیروس را شناخت . هار بر بعد از خوردن کله  
بهوش شده از هیچ چیزی خبر ندارد . رفقا همه واقعات را به پسر فهمانیدند و دانانند که  
اگر چه حیاتش در تهلكه نیست اما به استراحت کلی و حرکت نکردن قطعی محتاجست .  
و چون همیشه آب سرد بر زخما میفشارند ، هار بر در دراکتر حس میکند . فعل تقبیح  
بصورت منتظمانه بعمل آمد . حرارت بتناقص رو نهاد . رفقا از بیم نتایج وخیمه ابتدایی  
زخم هار بر بیکقدری امین شدند . شدت فریاد و ناله یا قروف نیز کمتر کی تسکین یافت .  
هار بر باز بهوش شد اما اینبار بهوشش مانند خواب راحتی بود . یا قروف گفت :  
— زهایی یافتن فرزند مرا آیا امیدوار هستید . و سیو ژده نون ؛ باید که هر لحظه  
امیدواری خود را بمن خبرید هید !

— آری یا قروف بسیار امیدوارم . هار بر انشاء الله برهد . اگر چه زخم بسیار  
سنگین و مهم است اما نتیجه اش وخیم نخواهد شد .

مهندس — بواقعیکه زخم بسیار دهشتناکست زیرا کله جگر سفید را شکافته گذشته  
است . اما با وجود آنها شکافته شدن این عضو موجب ممات نمیشود .  
مهاجران در نجات بیست و چهار ساعت تنها با هار بر مشغول گشته اند . و بفکر  
واندیشه اشقیاباز ظهور یافتن آنها ، و تهلكه های بردهشتی که از وجود خبائات آلود آنها

بوقوع آید هیچ فرصت نیافته اند .

با قشربان در پیش فرارشان بر پاسبان شده مهندس و ژنرال و تون بهالیدن و جستجوی آیرتون بر آمدند . هر طرف آغل را بکمال دقت بالیدند . نه از آیرتون و نه از اشقیای اثری یافتند . آیا آیرتون بیچاره را چه پیش آمد ؟ آیا بدست اشقیای اسیر شده با خود برده اند یا بدست غدر آنها هلاک گردیده ؟ سیروس گفت :

— بر آیرتون بیچاره بنا کمانی هجوم آورده اند ، و بیخبرانه او را تلف کرده اند ، و لاشه او را برده در یک گوشه یاغی انداخته اند .

— میشود که همچنین باشد . و هم بعد از آنکه آیرتون را هلاک کرده اند در آغل بکمال استراحت نشسته اند . و چون مارادیدند که می آیم بعد از کمی مقابله و آوردن این فلاکت را بر ما فرار کرده اند .

— بلی ! حتی یکی از آن ملعونان را من خود دیدم که بسوی دامنه جنوبی کوه فراتقان بتاخت بود ، و توپ نیز در پی آنها تانکجائی و لوله کرده دوید .

— بهر حال ، بیاید که ما حالا یکمدتی در آغل مانده هار بر راندای کنیم تا آنکه بیچاره یکقدری بحال آمده بدون تهلاک او را بغیرا نیتها و ز نقل داده بتوانیم .

بعد از شفا یافتن هار بر هر طرف جزیره را گردش کرده وجود منحوس آنخاستان را محو کنیم .

— بلی برین خبیثان مرحمت کردن بعد ازین هیچ جائز نیست . با قشربان خوب فهمیده بود . این سگهار امانند ژانگار هارمیدایست که بلا مرحمت هلاک میکردیم .

— حالا اینرا بگوئید که نابرا چه خواهیم کرد .

— ناب در غرا نیتها و ز به امانست !

— اما اگر بسبب نیامدن ما به اندیشه افتاده و بر خواسته روان شود ؟

— اینکار را اگر بکنند خیلی بد خواهد بود چرا که همه حال او را نیز در راه تلف خواهند کرد !



— ( ۳۹۵ ) —

— من طبیعت او را امید آمی همه حال خواهد آمد !  
 — آه ایگاش تلگراف خراب نمیدود، یا نفرو ف زادر نجاتها گذاشتن هم نمیشود .  
 تو با نفرو ف به محافظه و یا سبانی ما بردر نجاتمان . من تنهارفته و باز میآیم .  
 — تی فی سیروس این بهیچصورت نمیشود . در نجات لآوری هیچ فائده نمی نخلشد .  
 اشقیای خبیث در بیرون آغل بسخودارند . و در ستطرف و آنطرف به قابو نسته اند  
 اگر را نیم یک مصیبت مادو مصیبت خواهد شد !  
 — آیدیکر واسطه خبر نخواستیم یافت ؟

مهندس در ستفکر بود که چشمش به توپ بر خور د که دم جنبانی کرده و در پیش  
 پایهای صاحب خود در جهیدن و لابه بازی کردن بود کویا بلسان حال میفهمانید : که  
 « آیسرا نمی بینید ؟ » مهندس یک یکبار امیدوار گردیدم بر توپ فریاد کرده ، توپ  
 بدو بالابه کنان ایستاده شد !

زه ده تون تصور مهندس را درک کرده گفت :

— خوب یافتی موسیو سیروس ! از راه های پنهانی که ما گذشته نتوانیم توپ رفته  
 و باز ما خبر آورده میتوانند .

زه ده تون بزودی از جزدان خود یک کاغذی بریده انچند کله را بران تخریر نمود !  
 « ما بر زخمیست . مادر آغل هستیم ، بر خود هوش کن از غرانیتهای او زیرون مشو .  
 آیا از لشقادر انطرف چیزی اثری هست ؟ با توپ بزودی جواب بفرست »  
 کاغذ را الوله کرده در حلقه کردن توپ بصورت معلوم دار او میخندند . مهندس  
 سگ را از داده دست بر و کشیده و در وازه آغلر باز کرده و راه غرانیتهای او را باو نموده گفت :  
 — تو یک من دوست من ! ناب ! ناب ! بدو ! جانم ! ناب ! ناب ! توپ ناب ! هله هله .  
 سگ باینسختان مهندس بر جهید ، و مقصد را بخونی دانست که بجایالکی بتاخت  
 شده از نظر پنهان گردید . در وازه آغلر ایسته باز به پیش مریض آمدند . هاز بر بیهوش  
 افتاده است . یا نفرو ف بر بارچه های روی زخم در آب فشانیست .

— ( ۳۹۶ ) —

ژه ده نون بحاضر کردن طعام برداخت . قدری شیراز حیوانات دوخته آورد ،  
و آنرا گرم کرده کمتری شکر نیز آمیخته آهسته آهسته باقاشق بدهن هار بر ریختن  
گرفت و یک شور بایی نیز برای خودشان حاضر نمود . مهندس بیاسبانی مشغول بود .  
مهاجران بکمال اندیشه و بی صبری باز گشتن توپ را منتظر بودند . مهندس و  
ژه ده نون تفنگ بدست در پشت دروازه منتظر بودند . که بنا کمان یکصدای تفنگی  
بلند شد و در عقب آن عوعوه توپ هم بر آمد . مهندس بجایکی دروازه را باز کرده  
دید که از مسافت صد قدم دور تر دو تفنگ بالا شده است مگر خبیثهادر انجا باقاونشسته  
اند . ژه ده نون و مهندس آنجا را نشان گرفته آتش کردند . درین اثنا توپ بتاخت از  
دروازه درآمد و در پیش پا های افندی خود به لابه بازی آغاز نهاد . مگر خاشان بر  
توپ آتش کرده بودند که از اثر کله بعضی و های آخر دم توپ سوخته شده بود .  
مهندس دروازه آغل را بسته سگرا در آغوش گرفته بمحبت بیوسید . در گوی  
توپ کاغذی آویخته بود که از خط بر هم و در هم آن شناخته میشد که نوشته نابت .  
کاغذ را گرفته دیدند که ناب اینچنین نوشته :  
«در بنظر فها از اشقیای اثری نیست ! از جای خود حرکت نمیکنم . در حق و سبو  
هار بردعای میکنم .»

### — باب هشتم —

#### — فهرست —

اشقیادر جوار آغل — اقامت موقته — نداوی هار بر — مسرت نخستین  
پانقروف — تحظر ماضی — چه چیز هاست — فکر سیروس سمیت .

پس معلوم شد که اشقیادر اطراف آغل به کمین نشستند ، و قصد دارند که بچاره  
کاترا یکان یکان هدف کلمه غدر و خیانت نمایند . لهذا بسیار احتیاط لازمست ! زیرا  
اشقیای خبیث بی آنکه خود را نشان بدهند مهاجران را دیده نشان میکنند ، و خود



— ( ۳۹۷ ) —

شان از هجوم محفوظ میمانند .

سپهرین سیروس سمیت قرار داد که یکمدهتی در آغل بنهند . خوراکی در آغل بسیار است . اسباب ولوازم نیز تا یکد رج در اوتاق آیرتون موجود است سیروس سمیت گفت :

— بغیر از انتظار کشیدن و صبر کردن ذکر چاره نیست . هار بر بعد از آنکه صحت یابد همگی ما اتفاق کرده یک اعلان حرب بزرگی با آنها خواهیم کرد . وهم باینصورت بالیدن و جستجو کردنی که در مد نظر داریم نیز بعمل خواهد آمد .

با تروف — یعنی حامی پنهان خود را خواهیم بالید همچنین نیست ؟ لکن راست بگویم ، ویو سیروس در مسئله هجوم اشقیاء و مجروحیت هار بر حامی پنهان ما هیچ مددی نرسانید .

— که میداند ؟

— یعنی چه ؟

— یعنی اینکه هنوز فلاکت های بسیار بر ما خواهد آمد که در انوقت دست معاونت خود در انداز خواهد کرد ! حال این بحث را بگذاریم ، لازمترین چیزها حیات هار بر است . اینستکه حزن انگیزترین کارهای رفقا ندای زخم هار بر است . چند روز دیگر هم گذشت در احوال هار بر آثار شدت و خیمه دیده نشد . تریبندی با آب سرد جلوگیری التهاب و تقیح زخم را به بسیار خوبی نمودند ، وهم آبیکه در آغل می آید از معدن کو کرد میآید که اینهم برای التیام و خوبی زخم خیلی مدد رسانید . هار بر آهسته آهسته زنده گئی و نهاد امید حیات در و مشاهده شد . اما ضعف و ناتوانی آنقدر بر و مستولی شده که از شناخت بر آمده است . اما مشرب و باب مفرح باو میدوشانند . همیشه در باب استراحت او میکوشند . استراحت فایده کلی باو میرساند . سیروس و ژده تون و یا تروف در خصوص جراحی زخمهای هار بر خیلی مهارت حاصل کرده اند .

بعد از شش روز هار بر بحال آمده بنالین آغاز نهاد و بخوردن طعامهای خفیف نیز

میل نمود . یکقد ری رنگ هم بر خسارش آمد . بطرف رفقایگان تبسم لطیفی نیز  
 مینمود که ترکی بسخن هم آمده پرسیده که :

— آرتون کجاست ؟

یا تقریف از برای آنکه هار بر مضطرب نشود گفت :

— برای معاونت ناب بغرائیتها و زرفته است . آه اشقیای خائن اگر یکبار بدست من بیایند  
 آنوقت با آنها نشان خواهم داد که به سینه کی و دزدی تفنگ انداختن چیست ؟ اینرا  
 چه میگوئی که موسیوسمیت بفکر نیکویی و خوبی با آنها افتاده بود ! من خوبی و نیکویی  
 را در میان تفنگ خود انداخته با کله های بزرگ بزرگی بحضور شقاوت نشورشان  
 تقدیم و پیشکش میکنم !

هار بر — آیا دوباره دیده شده اند ؟

— فی دگر دیده نشده اند ! اما کی میگذاریم تا آنها را پیدا نکرده انتقام ترا از آن  
 معاونان خائن بگیریم پس تو یکبار جور شوی بعد از آن کار آنها را خواهیم اندیشید ؟ حالا  
 مقصد جور شدن است !

— یا تقریف من هنوز بسیار ضعیفم .

— آهسته آهسته بقوت می آیی هار بر ! هیچ اندیشه مکن ! از در آمدن یک کله در سینه  
 مانند تو یک پهلو ان دلاور چه میباید ؟ اینگونه کله ها مانند یک بازیچه است .  
 ناخوشی هار بر زرفته کذب خفت مینمود . اگر دیگر نکس و عکس عملی بظهور  
 نیاید عاده عاقبت محقق است . اما اگر کله در داخل سینه میماند ، و عملیات جراحی لا  
 زم میآمد آیا حال مهاجران بیجه ، بجز میشد ؟ ژه ده تون گفت :

— هر گاه بیاد می آید که اگر کله در داخل میماند موها بر بدنم راست می ایستد .

— سروس — هر گاه عملیات جراحی لازم میآمد تردد نمیکردیدنی موسیوسبیله ؟

— البته نمیکردم اما شکر خدا را که مجبوریت دست نداد !

اینستکه مهاجران بیچاره چنانچه تا بحال بدیگر کارها ، ظهر عنایت ربانی گردیده اند



— ( ۳۹۹ ) —

در نیمه جراحی هار بر نیز توفیق رفیق شان کر دید . اما هر بار اینچنین نحو اهد بود .  
 مهندس چنان حس میکند که تا بحال هر چیز موافق آرزوی شان بعمل آمد . در جزیره معادن  
 و نباتات و هر گونه حیوانات را فراوان یافتند و از همه آنها بخوبی وجه استفاده کردند .  
 حتی گاه گاه بدست حکمت با ماون مجهول از وسطه های بزرگ بزرگی را هائی یافتند . اما اگر  
 کار هم بصورت دوام نوز در چنان خواهد شد ؛ بنا برین سیروس سمیت از عدم موفقیت  
 و کابلی خود بهراس افتاد . اگر چه کشتی زمزان دریائی بیکسورت بسیار غریبی  
 غرق گردید اما شش نفر از آنها در جزیره برآمده راحت و سعادت مهاجران مختلف سا  
 حت . ز برادر مجادله اولی ضرر روزیان مهاجران از زیان اشقیای بیشتر بعمل آمد . آیرتون  
 زنده غائب گردید ، هار بر بصورت مهلك مجروح شد . از آنها تنها یک نفر بدست سیروس  
 سمیت تلف گردید که به اینحساب اشقیای در دم حاضر غالب و مهاجران مغلوب شمرده  
 میشوند . غرانیتم اوز ، و آغل هر دو در زیر محاصره مانده ، قوت مهاجران نیز تقسیم  
 یافته که در بنوقت در مقابل پنج نفر اشقیای برحم خائن مسلح یکجا ، سه نفر دلشکسته  
 شمشیر باقی مانده اند . قوت خارق العاده شنهائی که تا بحال در هر بار و هر جام عنایت ها و معاونه های  
 عظمی رسانیده در بنبار می بینند که آنقوت نیز پس مانده است .  
 باوجود آنهم دوچار نومیدی نیستند ، بکمال جسارت و دلآوری در روی فلاکت  
 ها و مصیبت های آمدنی مقاومت و پایداری کردند تا بر خود گرفته اند .

— باب نهم —

— فهرست —

از ناب خبری نیست — تکلیف زه ده تون و یا تقرو ف قبول نمیشود —

گردش زه ده تون — یکپارچه قماش — یک مکتوب —

در حال عزیمت مواصلت به منظره وسیعه .

مريض روز بروز بحال صحت در پیشرفتست . آرزوی یگانه مهاجران آنست که

هزار بر بچاکی یکقدری قوت یابد تا بغرا نیتهاوز نقل داده شود. چرا که خانه آغل اگر چه مکمل باشد ولی راحت و اسباب لازم که در غرا نیتهاوز موجود است هیچگاه در آغل میسر نمیشود. و هم اگر در غرا نیتهاوز باشند همه یکجا و بسیار محفوظ و از شر اعدا در امان میباشند.

از ناب هیچ خبر ندارند. اما برای ناب پریشان بودن و بفکر افتادن هم چندان لزومی ندارد. زیرا از نگی دلاور خود در غرا نیتهاوز بهکمال خوبی محافظه میکنند دوباره توپ را فرستادن غرا نیتهاوز لازم ندیدند زیرا سنگ صادق را هدف که خائشان نمودن هیچ نمائند.

در ۲۹ ماه در حالتیکه هزار بر بخواب بیهوشی بود در فقادریاب چگونگی دفع ضررت اشقیای خائن بمذاکره آغاز نهادند. زه ده تون گفت:

-- دوستان من! در سئوقت از آغل بغرا نیتهاوز رفتن خود را هدف دانند نانت اشقیاکردن است. لهذا از آن صرف نظر کردن، و در سئوقت چه لازم بود نیز باید اندیشه نمائیم. یا نقر و ف -- من میگویم که از کله این خائشان پر و انباید کرد. هر گاه موسیوسیروس اذن بدهد من همین لحظه به بر آمدن حاضریم.

مهندس -- یک آدم بایک آدم بخوبی مقابله میتواند لکن ماسه نفرو آنها نجنفر اند! زه ده تون -- من هم رای یا نقر و ف را میسندم اگر اذن مهندس ما باشد من و یا نقر و ف مسلح شده و توپ را به پیش انداخته میبرائیم.

مهندس -- هیچ جائز نیست. آیا فکر نمیکنید که اشقیای چون بیرون بر آمدن شمارا از آغل به بندد. میدانند که یک بسر مجروح و من در اینجا مانده ام. ما نلاحظه بر آغل هجوم می آورند.

یا نقر و ف -- حق بدست شماست اگر برایم آغل را پیشبیه ضبط میکنند. اینکاش در غرا نیتهاوز میبودیم.

مهندس -- بلی اگر در غرا نیتهاوز میبودیم زخمی خود را در پیش ناب گذاشته



خود ما میبرامدیم ، و جنگل را گردش کرده باین جانورهای مفتر سه نجه میدادیم . حالا باید تا وقتیکه همه ما یکجا از آغل برآمده بتوانیم چارناچار صبر کردن لازمست .

سخنان مهندس خیلی مقبول بود ، جواب او داده نمیشد . زده تون گفت :

— ایکاش آرتون هم باما بود . بیچاره آرتون باز کشتنش بعالم حیات بسیار کوتاه بود .

یا تقریف — اگر مرده باشد همچنینست که شما میگوئید !

زده تون — چه ! مگر گمان داری که آرتون را نکشته اند ؟

یا تقریف — اگر از نکشتن آن فایده داشته باشند البته که نکشته اند !

زده تون — ازینسخت چنان معلوم میشود که گمان داری که آرتون باز ققای قدیمه

خود دستیک کرده و ضایفه انسانیت و وفا شعار را فراموش کرده باشد ؟

یا تقریف — که میداند ؟

مهندس — فکر شما درینباب سراسر بخطاست یا تقریف ، اگر اینچنین بگویی مرا

زیاده منالم خواهی نمود . بصدقت آرتون من ضامنم .

زده تون — من هم ضامنم .

یا تقریف اعتراف قصور نموده ساکت شد . درینوقت از موسم بهار دو ماه گذشته

است . درختان همه بگلهای رنگارنگ مزینست . زمینها ، تپه ها ، دامنه ها همه کی بسپزه

ها و گلها و ریاحینها مزینست . بسیار مزروعاتی که بر تپه منظره وسیع کشت شده است زمان

درو آنها رسیده است . حالا نکه مهاجران بیچاره را کشنده و پریشان محصور مانده اند .

یکچند بار زده تون تفنگ خود را بدست گرفته و توب را در پیش انداخته اطراف

آغل را یک یک دوری اجرا کرد . هیچ یک از اهل آنجا شبیه ناکی ندید . توب نیز چون

هیچ فریاد و هیجان ندارد چنان معلوم میشود که اشیاقا بدیگر طرف جزیره رفته باشند .

در ۲۲ تشرین ثانی زده تون باز در حالتیکه اطراف و جوانب آغل را دور میکرد

در یکجایی رسید که توب بنای هیچانرا گذاشت . باینطرف و آنطرف جهیدن گرفت

و هر طرف را بو میکشید . بعضی اشارتهای غریب و عجیبی اجرا مینمود .

ژه ده تون حیوازا بشوق و حرکت می آورد سبب هیجان اورا فهمیدن میخواست  
خودش نیز در ختهار اسپر گرفته و تفنگر احاضر کرده پیش میرفت . اما از حرکات سگ  
بودن آدم در انجاها حس نمیشد چرا که اگر سگ آدم را حس میکرد البته که عروم  
ولوله زیادی می انداخت .

بقدر سنجیده کذشت . که در بن انسانگی یکی یکبار خود را در میان بوته زاری انداخته  
ویکبار چه قماش کلفتی بدهن خود گرفته بیرون برآمد . پارچه قماش از یک لباس بریده و  
پاره شده بود .

ژه ده تون قماش مذکور را گرفته به آغل آمد . و کیفیترا بمهندس بیان کرده قماش  
را باو نمود . مهندس قماش مذکور را شناخت که از قماشهای ساخته کی خودشان است که  
برای آیرتون ساخته بودند . مهندس گفت :

— حالا هیچ شبهه نماند که اشقیابنا کمانی در آغل بر آیرتون هجوم نموده اند ، آیر  
تون نیز با آنها مقابله و مقاومت نموده است . اما آخر الامر مغلوب گردیده بدست آنها  
اسیر افتاده و بهر شش نفر آرا بسته کرده بزور با خود برده اند حتی یکبار چه از لباس او  
در بوطه هابند مانده است آیا بعد ازین دیگر شبهه برای خیانت نکردن آیرتون برایت  
باقی نماند یا تفروف ؟

— نی . موسیو - بیروس ! من از بسیار وقت از ان فکر خود فارغ و نادم گشتم ! اما ازین  
حادثه یک چیزی دیگری استدلال میشود !

— آیا چه ؟

— اینکه آیرتون در آغل کشته نشده است بلکه تا بحال زنده است . اشقیابلیکه آیر  
تونرا شناخته اند که در اوسترالیانیس اشقیابنجوئیس است لهذا آیر با خود بزور برده  
اند تا با خود رفیق سازند !

رفقار همین فکر قرار دادند ، و به امید افتادند که اگر آیرتون زنده اسیر باشد البته  
یک چاره برای فرار خود خواهد یافت . و هم این اندیشه افکارها جران راسراس



— (٤٠٣) —

زیر و زبر میداشت که اشقیای غمرا نیتها و ز هجوم بپرند اگر چه بخود غمرا نیتها و ز ضرری  
و سائیده نتوانند ولی تیه منظره وسیعه راسر اسر خراب خواهند کرد . هار بر بسپی  
که محبوسیت رفقار ادر آغل ناخوشی اوباعت شده دایما از جور بودن خود و رفتن بغمرا  
نیتها و ز بحث میراند و میگردد که :

— از زحمت راه بمن هیچ ضرری نمیرسد ، و میدانم که اگر بغمرا نیتها و ز برویم .  
هوای دریامن خیلی خوب و موافق آید بر خیزید که برویم . عرا به که آیر تون با خود  
آورده بانک او ناغایز البته در نجا خواهد بود !

امازم ده تون از بیم آنکه مباد از خم هار بر که نو بهم آمده است باز پس باز شود آرز  
زوی هار بر را بالطبع رد میکرد .

امادین انشایک واقعه ظهور یافت که رفتن بغمرا نیتها و ز برای مهاجران امر محبوسری  
کردید ، و از رفتن نتیجه خیلی بر المی ظهور یافت :

۹ ماه کانون اول بود که مهاجران در اوتاق هار بر نشسته بودند ، و از هر در و  
رهگذر سخن میراندند که ناگاه ولوله شدت ناک توپ را شنیدند .

سیروس ، زده ده تون ، یا نقر و ف هر سه نفر تفنگهای خود را برداشته بیرون دویدند  
توپ در پیش دیوار تخته بی بجهیدن و ولوله کردن دوام دارد ، و از اوضاع و حرکاتش  
آثار فرحت و شادمانی بیدار میکرد . و آثار قهر و غضب معلوم نمیشود . مهتدس گفت :

— آیا کسی می آید ؟  
— بلی !

— امادشمن نیست !

— بلکه نایست !

— یا آنکه آیر تون .

این سخنان را هنوز تمام نکرده بودند که یک وجودی از پشت پرده تخته بی بر چسبیده  
بدرون آغل بیفتاد . آیا که باشد که به پسندید ؟

مگر ستری ژوپ نیاید ؟  
حالا مسرت ، و شادمانی توپ را تماشا کنید ! اینچه خیزها اینچه خوشامدنها !  
یا تقرو ف بجزرت فریاد کشید که :

— ژوپ ! ژوپ !

ژه ده تون — ناب فرستاده است !

• همدس — همه حال کاغذ آورده است .

یا تقرو ف بوزینه را پالیدن گرفت . در کردن میمون یک خر بیطه کک کوچکی  
آویزان بود . در درون خریطه بدستخط ناب یک کاغذی وجود بود که اینچند که  
بر آن نوشته شده بود .

« جمعه . ساعت ۶ . صبح . »

« اشقیاء ، نظره و سیمه را استیلا کردند »

( ناب )

سار فبق از خواندن اینکلمات بسیار متأثر شده بی آنکه چیزی بگویند بروی همدیگر  
بمیرت نظر کردند و برخاسته بخانه درآمدند . چه باید کرد ؟ هر گاه اشقیاء در تبه منظره  
وسیمه باشند هر چیزی را محو شده باید دانست . هازر چون بطرف رفقا نظر کرد دانست که  
کار خرابی گرفته است . علی الخصوص که ژوپ را هم در میان رفقا دید بخوبی دانست که در  
ضرا نیتهاوز فلاکتی ظهور نموده است . لهذا گفت :

— • وسیوسروس رفیق میخوام . بزحمت راه تاب و تون در خود می بینم .

ژه ده تون در نزدیک نوجوان آمده و نبض و زخمش را مایینه کرده گفت :

— توکل بر خدا ! بسم الله برویم .

فسکر کردند که هازر بر را بچه ببرند . هر گاه ز نیل مانند یک چیزی بسازند و هازر را  
در آن انداخته بدو آدم بردارند البته بهتر و راحت تر خواهد بود اما چون باینصورت دو  
آدم شان بیکار و بی سلاح میان در آسای هجوم اشقیاء مقابله و مدافعه کردن شان محال میشود .



بنا برین قرار دادند که چارناچار هزار بر را باید با عرابه که آیرتون با خود آورده نقل بدهند.  
اونانرا آورده بمرابه به بستند علقهای نرم بسیار بسیاری در عرابه بریختند لحاف  
ونهاین و دیگر کلایی که در اوناق آیرتون موجود بود همه را در عرابه فرش کردند. هزار بر  
را با فراشیکه بران افتاده بود به آرامی برداشته در عرابه گذاشتند.

هوا خیلی خوب و صافست. سیروس پرسید که :

- تفنگها پر و حاضر است ؟

- بلی .

- تو چگونه هزار بر ؟

- امین باشید موسیو سیروس ! انشاء الله در راه نخوام مرد .

سیروس باز تردید کرد . امر حرکت را درخواست که بدهد . اماند است که اگر تاخیر

شود هزار بر خیلی متأذی خواهد شد . لهدا بکمال حسرت و جسارت :

- مارش .

گفته حرکت نمود . دروازه آغل را باز کردند توپ ، و زوب به بیرون جهیدند .

عرابه با هسته گی بیرون نشد . دروازه را بسته بر راه روانه شدند .

با تقرو ف بیک دست طپانجه شش میله و بیک دست لجام اونانرا گرفته عرابه را میکشید .

سیروس وزه ده تون در دو طرف عرابه تفنگهای خود را حاضر گرفته پیش میرفتند .

توپ صداقت شعار ، و زوب وفا کردار پیش از همه در دو طرفه راه تقش و نجسس

کرده میروند اما هیچ علامت خوف و هیجان نشان نمیدهند . عرابه را خیلی آهسته

میرانند در آشنای راه هیچ اثری از اشقیابیدار نشد . بقدر دو ساعت طی مسافه کرده بو

دند که در بایدیدار شد و تبه منظره وسیعه نیز نمایان گردید .

درین اثنا یا تقرو ف عرابه را توقف داده بد هشت فریاد بر او زد که :

- لعنت باد بر اشقیابا !

اینرا گفته و دود کشینی را که از تبه منظره وسیعه میبرآمد بر قفا نشان داد .

مگر اشقیای خبیث چیری ، و آسیاب بادی ، و مرغانیچه ها و سایر بناهاییکه بهزاران  
 زحمت در بتقدیر مدت مهاجران بنا نموده اند همرا آتش داده اند . در میان دودهایک  
 آدمی دیده میشد که بکمال تلاش باسنطرف و آنطرف میدوید . این آدم مگر ناب بود که  
 برای خاموش کردن آتش سعی میورزند .  
 مهاجران نابرا آواز دادند . ناب شنید بتاخت بیامد . بلرا انداخته همراه و مها  
 جران داخل تبه منظره وسیع گردیدند .  
 مگر اشقیای بعد از آنکه تبه منظره وسیع را خراب کرده اند پیش از نیمساعت بطرف  
 جنگل فرار کرده دفع شده اند . ناب پرسید که :  
 - موسیو هار بر چسانست و کجاست ؟

ژمه ده تون به همراه اشارت کرده خودش نیز همراه نزدیکشد .  
 مگر هار بر بیچاره بیهوش شده از خود در گذشته بود .

### — باب دهم —

#### — فهرست —

هار بر را بفراتیتها و ز نقل میدهند — ناب واقعات را نقل میکند —  
 گردش موسیو سیروس در منظره وسیع — جسامت های مها  
 جران بشدت مرض هار بر عاجز میمانند — پوست درخت  
 بید — حتمای بسیار مهلك — توپ باز و لوله میکند

مهاجران خسارت های تبه منظره وسیع ، و تهلکه بودن اشقیای در جزیره همه  
 را فراموش کردند . چرا که حال هار بر خیلی خرابست . در اتنای نقل از آغل بغرا  
 تیتها و ز بسبب حرکت همراه البته که بعضی تبدلات داخلی در زخم هار بر بوقوع آمده  
 که مرضش کسب شدت ورزیده . هنوز ژمه ده تون نمیدانند که چه شده ولی او نیز مانند  
 دیگر رفقا از وضع و هیئت هار بر دوچار نومیدی شده است .  
 رفقا از چوپا و شاخهایک زنبیلی ساخته نوجوانرا بکمال آهسته کمی احتیاط در آن



— ( ٤٠٧ ) —

بخوابانیدند . بعد از ده دقیقه بدامنه غرانیتهماوزرسیده بواسطه ماشین نزول و صعود  
بالا برآمدند . بعد از کمتری هار بر رابر بسترش بخوابانیدند .  
هر واسطه و علاجی که بود صرف کردند تا آنکه هار بر بهوش آمده چشمهای خود  
را باز کرده توانست . اگر چه بسوی رفقایک تبسم شیرین شکرانه بخود ولی بر سخن  
گفتن مقتدر نشد .

ژمه ده تون زخم را باز کرد . چرا که به بند که زخم مبادا باز نشده باشد اماند که  
زخم بحال خود است هیچ آسیبی بان نرسیده . پس اینحال از چه پیش آمده است ؟  
هار بر بیک خواب بسیار پر هیجان و حرارتناکی فرورفت . ژمه ده تون و پانقر و ف  
در نزد بسترش به پاسبانی نشستند .

درین اثنا سیروس سمیت و قوعا تیکه در آغل بر آنها وارد آمده به ناب ، و ناب نیز  
و قوعا تیکه در اینجا رو پیش آمده به افندی خود حکایه میکنند . ناب میگفت :

— یکشب پیش ازین در مرغانجه ها بودم . دیدم که اشقیاد در کنار بیشه زار ژا قاقا مار  
پدیدار شدند . یکی از آنها بر کنار نهر مرسی نزدیک شده بود که من فرصت را اغنیمت دانسته  
برو آتش کردم . ولی چون تاریکی بود ندا نستم که گله ام کارگر شد یا نشد بعد از آن  
بفرانیتهماوز آمده نحصن نمودم . چونکه دانستم که قوت من با آنها قابله نمیتواند و  
چون بقدر نوزده روز بود که از شما هم خبری نداشتم و موسیوها بر رانیز میدانستم که  
مجر و حست ، و در آمدن اشقیار اینز در تبه محقق دانستم لهذا مجبور شده بازوب برای شما  
خبر فرستادم .

در اینجا موسیو سیروس سخن ناب را بریده گفت :

— خوب کردی ناب اما اگر برای ما خبر نمیفرستادی و هار بر بدینحال نمیشد خوبتر میبود .  
و الحاصل در وقت حاضر موجود بودن اشقیاد در جزیره برای مهاجران تها که عظیمی  
شمرده میشود ، و تا وجود خبانت آلود اینها از میدان بر طرف نشود ممکن نیست که راحت  
و سعادت اولی خود را بیابند .

ژه ده تون و پانقروف در نزد هار برمانده . مهندس و ناب بخوبی خود را مسلح کرده  
برای تقایش به تپه . منظره وسیعه برآمدند .

اشقیادز تپه . منظره وسیعه خسارت های بیشماری بعمل آورده اند اکثر بناها را آتش  
زده اند کشتزارها را ابا مال نموده اند . ولی تا بحال دشمنی ها و ساحل پیش روی غرابتها و ز  
فرو نیامده اند .

سیروس سمیت تا بساحل نهر مرسی و از انجا بخندق غلیسیرین هر طرف تپه . منظره  
وسیعه را کر دید از اشقیاد کسیرا نیافت . لهذا دانست که ازین طرفها بدیگر طرف دفع  
شده رفته اند .

مزرعات منظره وسیعه تمامها یا مال شده . مرغانچه هاسرا سر سوخته مرغها  
تیکه دران بود همه کئی باین طرف و آن طرف بریده اند ، و حالا یگان یگان پس بطرف  
آشیانه خود در آمدند . تخمهای نباتات نیز از هر نوع در پیش شان موجود است که  
ازان سبب غم ندارند .

سیروس سمیت از مشاهده این همه خسارات خیلی غضبناک و بر قهر گردیده بغرا  
تپه ها و زودت نمود . روز هائیکه بعد ازین بر مهاجران میگردد خیلی کدر انگیز و غم  
والم آمیز است . زیرا حال صحت هار بر رفته رفته کسب و خامت میکند . زه ده تون از  
ظهور یافتن یک مرض مهلك شدیدی بسیار به اندیشه افتاده است .

هار بر ر ایک بیروشی دائمی استیلا نمود . حرارت تب رو بزایدتی گرفت . پنی و  
کوشها و دستهای هار بر تمامها زرد گردید . تب لرزه بسیار شدیدی آمد . هار بر سراسر  
از خود در گذشت . یک عرق آتشین بسیاری از تمام وجودش ریختن گرفت . این  
نوبت حتمی شدیده تمام بقدر شجاعت دوام ورزید . زه ده تون از پیش بستر هار بر  
مریض هیچ جدانشد . زه ده تون دانست که اگر حبابه همینصورت یکچند نوبت اجرای  
دور کند هار بر هلاک خواهد شد . لهذا همه حال یک عاجی که دافع حبابه باشد ضرور  
است اما از کجا باید پیدا کرد ؟ زه ده تون مهندس را گفت :



— ( ٤٠٩ ) —

— برای هار بر به دو اینکه دافع حا [ ١ ] باشد احتیاج کلی پیدا شده .  
— اما خودت میدانی که نه کنین داریم و نه کبریتت کنین و بجز این اجزا دگر چیزی  
دافع ها نیست .

— البته که همچنینست . اما در کنار تالاب درختهای بید بسیار است . پوست درخت  
مذکور نیز که گاهی جای کنین را میگیرد اگر چه بدرجه کنین مؤثر نیست ولی باز هم بجز  
آن دگر چاره نداریم .

— چون چنینست همان رفته جمع نمایم .

اینرا گفته سیروس سمیت خود در فته پوست درخت بید را بیاورد ، و آنرا خشک  
و بیدم کردند . آنشب به هار بر ازان بنوشانیدند .

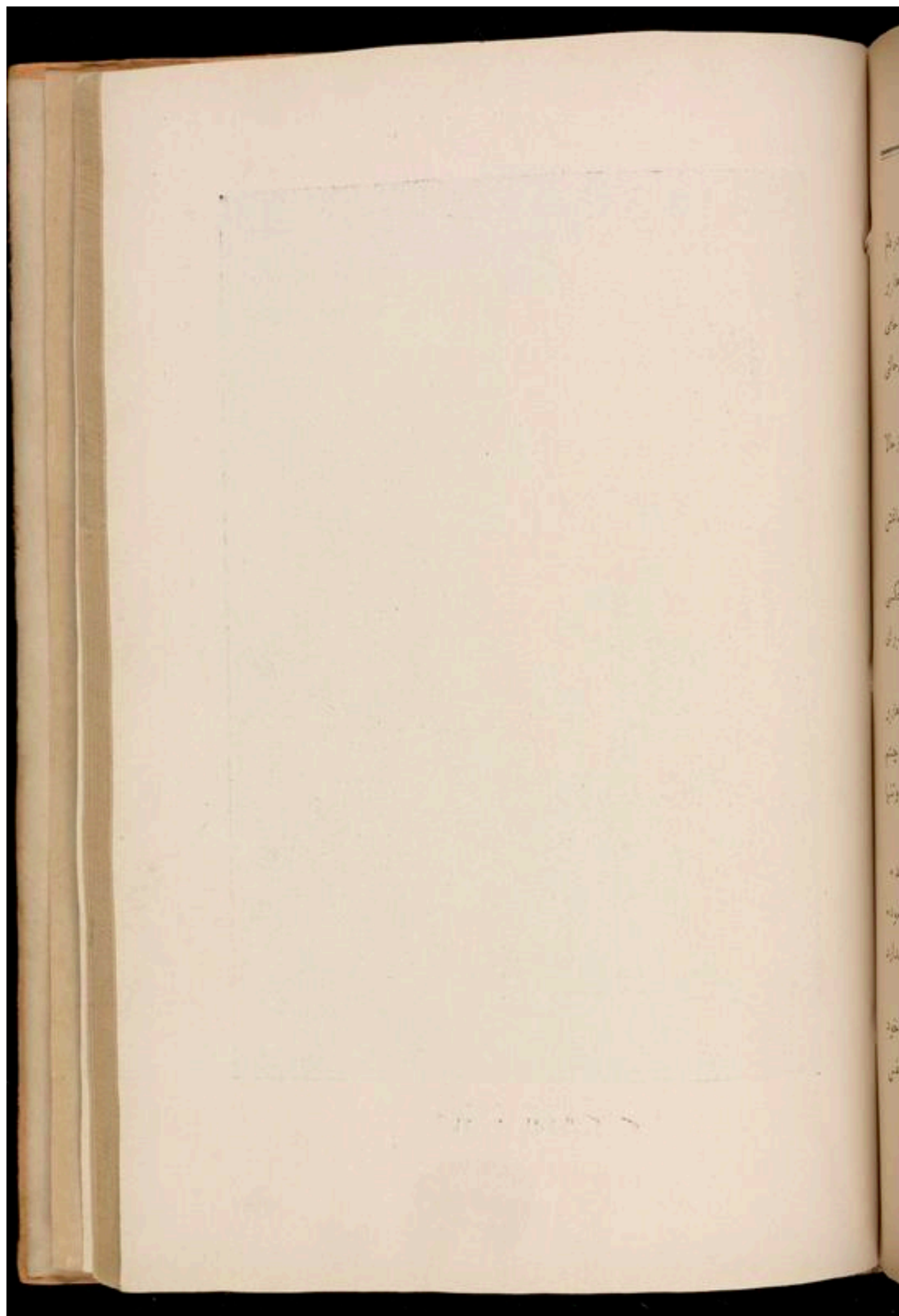
اگر چه تا بیکدر چه فایده کرد . ولی ژه ده نون دید که بسبب شدت حجاجر سیاه نیز  
رو به آماس مینهد ، و اگر علاج مؤثر دافع حجاب دست نیاید اختلال رنه وی دماغ نیز  
سرایت کرده هار بر را دفعته ژه سیاهی عدم خواهد کرد . در ١٧ کانون اول نوبت دوم  
حافظه رنمود . درین نوبت خیلی شدت ورزید . نوجوان بیچاره بآندر جه شدت و سخت  
پلرزه افتاد که تمام وجودش مانند چوب نیمسوخته سیاه شد ، گویارای رهانیدن جان  
خود را از بجه ممت کاه بطرف یا تقر وف و کاه بسوی ژه ده نون بحسرت نومیدانه در عالم  
بجودی دستهای خود را دراز میکند . یا تقر وف کاه جامه های خود را جاک میزند و کاه  
سر خود را بدیوار میزند ، ناله ها میکند فغانها میکشد .

این نوبت تمام هشت ساعت دوام درزید . اما شب بداندرجه بقم و الم برهه جران  
گذر نمود که به تصور نمیکند . ژه ده نون گفت :

— این نوبت هم گذشت اگر پیش از آمدن نوبت سوم کنین نرسد ، و باو خورانیده  
نشود هلاک هار بر مقرر است .

— پس امید از حیات هار بر باید برداریم . چرا که پس فردا دور نوبت حماسه است اگر  
فردا پیش از شام کنین باو داده نشود . میمیرد ، و چون کنین هم وجود ندارد هار بر را نیز

( ١ ) خنایمندی تب بسیار سخت که به آخر درجه باشد .







باقر وف بك قطنی كه چكي

کتابخانه  
و آثار  
است و  
براه آه  
این  
  
نزه  
نویس  
باید  
بند  
کتاب  
دو  
نویس  
ایز  
پس  
سرت  
هاری  
بک خوا

— ( ۴۱۰ ) —

هلاک باید شمرد ! و اسفا ! هزار اسفا !

هزار بر ، در انشای نوبت آنقدر سخنان دلسوزانه جگر خراشانه رقت انگیزی در عالم  
ببخودی و بیهوشی بطور هزیان گفتن گرفت که دل و جگر رفقار ابار ، پاره نمود . هزار بر  
گاه با والده و همسیره خود دراز دل میکند ، گاه با شقیبا مجادله و محاربه میورزد ، گاه حامی  
پسنانیر افریاد ، میکند . گاه از مهندس و یا تقرو ف حق پهل میطلبد . یکچند بار چنان حالتی  
بر نوجوان آمد که رفقا کمان کردند که تسلیم روح میکنند .

شب شد . امشب آخرین شب هزار بر است . رفقا ماتم نوجوان جوانمترک را از حالا  
گرفته اند چرا که فردا شب نوبت آخرین حتما و وداع آخرین هزار بر است .  
در انشای شب هزار بر بسیار هزیان گفت . جگر سیاهش زیاده تر آماسید ، دردماغش  
اختلال کلی پیدا شد هیچکس را نمیشناخت !

رفقا همه کمی در اوتاقی هزار بر کرد آمده بودند . در دالان و دیگر اوتاقها هیچکسی  
نمانده بود چرا که رفقا و وداع آخرین خود را با هزار بر جوانمترک ایفا کردن میخواستند برای  
آمدن نوبت سوم و هلاک شدن هزار بر مجدد ساعت دیگر باقی مانده است .  
درین اثنای نوبت بیکصورت بسیار عجیبی بولوله آغاز نهاد ، ولی از دروازه اوتاقی هزار بر  
که به بسیار حسرت بر آستان افتاده ، و پوز خود را بر دو دستهای خود گذاشته و چشم  
های خود را بسوی بستر خوابگاه هزار بر بیکر وضع عجیبی دوخته بود حرکت نکرد ، و تنها  
سر خود را بطرف آسمان بالا کرده عوعوه ناله آمیزی اجرا نمود .  
رفقا بسبب غم و المی که داشتند به این وضعیت و صدای سنگ التفات نکردند .  
صبح نزدیک شد . نبض هزار بر دقیقه بدقیقه اجرای حرکات شدید ، مینمود .  
بینایی واضطر ایش بدرجه بود که خود را چند بار از سر تخت به پایان میخواست پندازد  
ولی زده تون او را محکم میگرفت .

یا تقرو ف از شدت غم و الم درین اثنای اوتاقی هزار بر بیرون بر آمد ، و در اوتاقی خود  
آمده خواست که بی قید و آزاد ناله و فغان بر کشد . چرا که در پیش هزار بر بیضبط نفس



کردن مجبور بود . درین اثنا شعاع آفتاب جهانتاب از پنجره اوتاق بانقرووف داخل شد .  
اوتاق را نور ساخته بود . بانقرووف چشمش بناگام بر میز افتاده بی اختیار یکصدای  
فرحت و مسرت بلندی بر او زد که زده نون ، و هندیس متحیرانه به اوتاق بانقرووف  
دوید آمدند . بانقرووف يك قوطی کوچکی که بر میز افتاده بوده به اشارت بر فغانش داد .  
این قوطی دراز شکل و خیلی خوشنمایك قوطی بود . که بر سر آن اینکلمه خوانده میشد .

« کبریت کین »

﴿ باب یازدهم ﴾

﴿ فهرست ﴾

حال تقامت هاربر — یالیدن جزیره — حاضری سفر جزیره —

روز اول و دوم — اثر قدم — رسیدن به شبه جزیره مار .

زه ده نون قوطی را برداشته دید که بوزن دو صد گندم کین در آن وجود است . زه  
ده نون نونک زبان خود را بغبار سفید مذکور زده دید که کین بسیار اعلاست . کین را  
باید بلا قوت شدن وقت به هار بر بخورانسند . زه ده نون گفت یک قدری قهوه بخوشانید .  
ناب بعد از چند دقیقه قهوه را پخته بیاورد . زه ده نون بمیان قهوه بقدر سجده گندم  
کین انداخته و به هار بر بنوشانید .

دو اوقوت بسیار مناسبی رسید . زیرا هاروزنوبت حتما رسیده بود و امید است که بواسطه  
این دافع حتما دگر عودت نماید .

اینرا هم بگوئیم که از قوه خارق العاده حامی پنهان که چند وقت هیچ اثری از آن  
پیدا نبود باز در چنین وقت بسیار مهم و نازکی . در رسیدن مهاجران از ابا زغرقة دریای  
مسرت ، و غوطه خوار گرداب حیرت نمود .

هاربر بعد از چند ساعت از حالت مد هشی که در آن گرفتار بود سکو نت پیدا کرد .  
وبك خواب استراحتی فرورفت . رفقا فرصت یافته در باب واقعه ناگه ظهور بمذاکره

و گفتگو آغاز نهادند . مهندس گفت :

— املف و کرمکاری شخص مجهول در حق ما مانند آفتاب ظاهر و نمایان گردید .

— اما در شب بغرائنهاوز چسان درآمده توانسته است ؟

— این مسئله حقیقتاً بسیار غریبست !

— بواقعی که مسئله ایست معما که حل آنرا بغیر خود حامی پنهان ما ذکر کس نتواند .

آنروز تا شب در هر سه ساعت یکبار به هاربر کتین نوشا نیدند . فردا که نوبت حتماً بودی آنکه آثار حتماً در هاربر مشاهده شود بگذشت . اگر چه هاربر بحالت بیهوشی بود ولی این بیهوشیش از شدت حتمانی بلکه از ضعف و بیقوتی بود . بعد از ده روز هاربر بحال نقاهت یعنی ضعف و ناتوانی بعد از مرض در آمد . ضعف و ناتوانیش بسیار است . مرض دوباره عود نمود . با تفر و ف بشخصی . بیاندکه از یک گرداب عمیق فلاکت رهایی یافته باشد . سرش بدرجه ایست که بغیر از رقص و جهیدن دیگر چیزی کار نمیداند که ده نون و گاه مهندس و گاه ناب را در بغل گرفته میفشارد . با تفر و ف غمخوارا بعد ازین «دا کتر سبیله» خطاب کردن گرفت . لکن اصل مقصد آنست که دا کتر حقیقی را پیدا باید کرد .

ماه کانون ثانی نیز داخل شده بد خول ایماه سنه ۱۸۶۸ نیز ابتدا نمود . سنه هزار و هشتصد و شصت و هشت با یکروز بسیار خوشهوا و با آفتابی آغاز کرد . هاربر خود را خوب جمع کرده است . بر بستر خود که در پیش پنجره افتاده است هوای رو حفز اشیکه از طرف دریای آید حیات تازه باو میدبخشد ناب نیز در خصوص بختن طعام های رنگارنگ مقوی همه صنعتهای خود را صرف مینماید .

درین ایام اشقیادر اطراف غرائنهاوز هیچ دیده نشده اند . از آرتون نیز هیچ آری و خبری معلوم نشد در انسای ماه کانون ثانی کارهای لازمی تیه . منظره وسیع دیده شد . زمینهای کشتزار سر از نوشدیار شده زراعت گردید . برای ساختن آینه ها بنا بر رأی مهندس صبر کردند . چرا که تدافع مضرت اشقیانشود از ساختن آینه فایده



نیست . حالا از همه لازمتر آنست که با اشقیای کار را یکطرفه باید کرد .  
 بعد از ۱۵ ماه کانون ثانی مریض از بستر ناخوشی بر پا خواسته توانست . در روز  
 اول بقدریک ، روز دوم دو ساعت گردش نمود . هاربر بسبب جوانی و نشوونمای حرارت  
 غریزی روز بروز بصحت و عافیت پیش میرود . در آخرهای ماه هاربر بشانند یا تقرووف  
 نیکه زده بر بیکهای ساحل غرائبها و ز بقدم زدن مقتدر ز گردید سیروس سمیت  
 از نخل هاربر امیدوار گردیده قرار داد که در با نزد هم ماه شباط که مهتاب هم در ششمه قضا  
 نیست برای پالیدن و جستجو حرکت کنند .

بنای تدارکات و حاضری دیدن سفر خود را نهادند و حاضری سفر به خود را  
 برای سفر بسیار دور و درازی تدارک کردند . چرا که این باز چنان عزم نموده اند که  
 تا بقصد خود نرسند پس نگرند . مقصدشان نیز دو چیز است : یکی به اشقیای کار را  
 یکطرفه کردن ، دیگر حامی مجهول را و آیر تو را پیدا کردنست .

در چاردهم ماه شباط همه حاضری و تدارکات سفر به دیده شد . همه مهاجران  
 حتی توپ و زوب نیز برای سفر حاضر شدند . برای هاربر در عرابه جای ساختند .  
 ماشین صعود و نزول را نیز برداشتند تا هیچ راه بالا بر آمدن برای هیچکس نماند . زینت  
 ریسایر اودو جنگلی بر سر آن بند کرده با خود برداشتند که در وقت آمدن بواسطه آن  
 بالا بر آیند .

هوای بسیار لطیف و صاف بود . مهندس امر حرکت را داده عرابه که بدو اوناگای  
 های قوی و توانا بسته شده بود و هاربر بیکمال راحت در آن نشسته بود برام افتاد ناب  
 جلوهای عرابه را گرفته بود ، سیروس و ژه ده تون و یا تقرووف به پیش افتادند . توپ  
 بیکمال مسرت گاه بسوی چپ راه گاه بسوی راست راه بوی کشیده و هوشیاری کرده  
 میدود . در نفس بر راهی باید بروند که پیش از آن بر ازام نرفته باشند . و چون پیش  
 ازین از کانه و اشینفتون تا بدماغه مار را گردش کرده اند درین بار از وسط جنگل فاروس  
 بطرف دست راست نهر مرسی گردش را قرار دادند .

عرا به اولاً از پل نهر مرسی گذشته تا یکجایی بر سرک حوضه بلون برآه رفت . و بعد از آن سرک را ترک کرده راه جنگل را پیش گرفتند . در خت های جنگل تا یکجند فرسخ یکایک بود که از آنرا عرا به بسهولت پیش میرفت . در جنگل درخت های گوناگون و مرغ های بونفلمون بسیار دیده میشد سیروس سمیت گفت :

— اینجا و آنرا از پیش زیاد تر ترسان میدیم کان میبرم که پیش از کم وقت اشقیای از اینجا گذشته باشند البته آثار قدم شانرا خواهیم یافت .

حقیقت که بیشتر در اینجا و آنجا درخت های زده شده و جا های آتش در دادن ، و اثر های قدم دیده شد . اما هیچ علامتی که در اینجا بسیار نشسته باشند معلوم نمیشد بلکه در هر دو گذری گذشته اند .

سیروس سمیت رفتار از شکار کردن منع کرد چرا که بلند شدن صدای تفنگرا ، و افاق نیافت . بعد از پیشین بقدرشش میل از غرا تپهها و زودور شده بودند که راه کسب مشکلات نمود در خت های پیوسته گمی پیدا کرد بعضی جرها و چقور بها هم پیدا شد که در خت ها را زدن و بر جرها چو بها را انداختن و پلهای سردستی ساختن و چقور بها را برابر کردن لازم می آمد . سیروس در هر جا که برای کار کردن ایستاده میشد در اول امر سنگ و بو زینه را برای نجسس باطراف میفرستاد هر گاه آنها ولوله و آثار هیچان نمیکردند بعد از آن بکار آغاز میکردند .

آر و وزیر ابشام راه زده بقدر نه میل مسافت را قطع کرده در کنار یک جوی که از نهر مرسی جدا شده بود او تراق نمودند که تا بمال اینجوی و اینجاها را نزدیکند اند . یکمال اشتهانان خوردند چرا که بسبب مانده گمی بسیار گرسنه شده اند هر گاه تنها از حیوانات وحشیه درنده میترسیدند بر اطراف خود آتش در داده از تعرض و هجوم آنها خود را به امان میداشتند ، ولی چون آتش افر و ختن دیگر درنده گان یعنی اشقیای را جلب و دعوت نماید از آنرا و در تاریکی مانند ترا مر حج دانستند .

تا بصبح به نوبت پاسبانی کردند . و چون شبها هم کوتاه بود شب بزودی و بیعارضه



گذشت. گاه گاه صدای زانگاره‌ها، و بوزینه‌ها و دیگر حیوانات سکون و سکونت را اخلاص  
 مینمود. اینرا نیز بگوئیم که صداهای بوزینه‌ها مسترزوب را خیلی متأثر میکردانید.  
 روز دیگر بکمال مشکلات باز برآ خود دوام ورزیدند بقدر سه میل. سانه قطع کرده  
 بودند که باز به آثار قدم اشقیار خوردند. حتی در پیش خاکستر آتش که در یکجایی افروخته  
 بودند بسیار اثرهای قدم دیده میشد که رفقا این اثرها را بکمال دقت مابینه کرده قیاس آنرا  
 گرفتند. دیدند که قدم نجفراست. از ششمین که آبرتون باشد اثری معلوم نیست. هرگز بر گفت:  
 - معلوم شد که آبرتون با آنها نیست.

باتقروف - بلی نیست! معلوم میشود که بخاره را کشته اند. آه! آیا لمجا و ماوای  
 اشقیار پیدا نخواهیم کرد تا رفته در اینجا جگرهای شازایاره بازه نمائیم.  
 زه ده تون - ازین گردشهای شان چنان معلوم میشود که تا وقت فرصت یافتن بر ما  
 و صاحب شدن بر جزیره وقت خود را میگذرانند.

باتقروف از بس سخن قهقرو حدت فوق الحد آمده و چشمهایش بیرون برآمده گفت:  
 - چه گفتید؟ صاحب جزیره شوند؟ این کله که در تفنگ منست آیا پیدا کنید که  
 از جاست؟

- نی، باتقروف!

- این همان کله ایست که از سینه‌ها بر برآمده و بر زمین افتاده است. امین باشید که  
 تا این که راه را از جگر گاه آنها نکند اسم جزیره را مالک نخواهند شد؟

امروز نیز تا شبام راه زدند و بسبب تاب و سیج راه و تسمیه کردن، و درخت زدن خیلی  
 زحمت کشیدند. شب را در شبه جزیره مار بقرا شب سابق گذرانیده فردا صبح زودی  
 بحرکت افتادند و بعد از سه ساعت قطع مسافه بد ماغه مار واصل گردیدند و بدی حساب  
 به نقطه منتهای جزیره واصل شده اندامانه از اشقیانوه از حامی پنهان هیچ اثری نیافتند.



## — باب دوازدهم —

## — فهرست —

تفتیش در شبه جزیره مار — اوتراق در حوضه شلاله — شش میل  
 دور تر از آغل — کشتیبات یا تقروف وژه ده تون — عودت  
 کردن — مارش — دروازه باز — پنجره روشن —  
 در ضیای قرچه ها دیده میشود .

روز دیگر را بدور و تفتیش از شبه جزیره مار تا بحوضه آبشار حصر نمودند . هر  
 طرف این جنگلی که شبه جزیره را تشکیل داده ، و عرض آن بقدر سه چهارم میل می  
 آید دور و تفتیش کردند . در اینجا درختان از هر طرف جزیره زیاد تر بلند میباشد که  
 قوه اسبانیه این زمین را ثابت میکند انسان چون در اینجا باشد چنان گمان میبرد که در  
 جنگلهای افریقا یا امریکای وسطی آمده باشد .

و الحاصل هر آنقدر که بکمال دقت بایدند هیچ چیزی نیافتند . حتی در ساحل غربی  
 اثر قدم و جای آتش در داده کمی نیز ندیدند که ازین يك معلوم شد که اشقیبا در بنظر  
 هانیامده اند . سیروس گفت :

— ازین يك متحیر شدن لازم نیست ، زیرا اشقیبا جزیره از دماغه بر صاحب داخل  
 شده اند ، و بعد از آنکه از جبهه زارتادورن گذشته اند بر همین راهیکه ما آمدیم پیش شده  
 اند ، اما چون بساحل رسیده اند دانسته اند که در بنظر آنها آنگاه و بنا جایی نخواهند  
 یافت لهذا بطرف کوه فراقلن رفته آغلریافته اند .

یا تقروف — بلکه حالا نیز در اینجا خواهند بود !

ژه ده تون — من گمان میبرم که دوباره به آغل تحصن نخواهند کرد . البته در کوه  
 فراقلن کدام مغاره یا شامینه پیدا کرده آنجا را ملجا خود قرار داده اند .

یا تقروف — راه برای به آغل برویم . اینکار را یکطرفه کنیم بهبوده وقت خود را  
 ضایع کردیم !



سیروس - نی یا تقروف! مانهایک، مقصد داریم بلکه دو مقصد داریم که یکی سر شکنی  
اشقیاست، و یکی یافتن حامی پنهان ماست که او را یافته عرض شکران و ثنا گوئی خود را  
با و ادا کنیم. لهذا هر طرف را بخوبی باید بیایم.  
یا تقروف - خوب ایمن بخوبی میدانم که آن حامی را تا خود او نخواهد ما پیدا کرده  
نخواهیم توانست.

بواقعی که این سخن یا تقروف خیلی درست است. البته که محل اقامتگاه شخص پنهان  
مانند خود او و کارهای او اسرار انگیز خواهد بود.

امشب صرابه شان در آخر نهر آبشار یعنی بجاییکه از ساحل بسیار بلند آب نهر مذ  
کور آبشار بسیار بلند و عجیبی تشکیل داده بدریا میریزد توقف نمود. بقرار شهبای گذ  
شته محل او تراق را ترتیب، و بعد از صرف طعام بنوبت پاسپاتی کرده استراحت نمودند.  
هزار پشهها کسب صحت و عافیت کرده قوت قدیم خود را پس مالک گردیده است نوجوان  
ازین گشت و گذار خیلی فایده برداشته حالا بهر صرابه سوار هم نمیشود. از همه رفقای پیشتر برام  
میرود.

فردا مهاجران از یکجای که نهر هموازی و بی پی پیدا کرده بود گذر کرده راه دامنه  
کوه فراقان را پیش گرفتند. مهندس در سطح مائل کوه مذکور هر گوشه و کنار را  
بکمال دقت تفتیش کرده به احتیاط تمام بسوی آغل پشمیرفت که اگر اشقیادر آغل موجود  
باشند آنها را بزور از اینجا بر آورده محاربه قطعی با آنها اجرا کنند و اگر در آغل نیا  
شدند در اینجا اقامت گیرین گردیده به اجرای تفتیشات و حرکات خود آغاز میکنند.

این قرار به اتفاق آرا قبول گردید زیرا همه کمی میخوانند که صاحب یکانه جزیره  
شوند. بناء علیه مهاجران بکمال دقت و احتیاط پیش میشدند توپ و زورب هر طرف فرا  
معاینه و تفتیش کرده به افتدیان خود در هنائی میکردند. هیچ علامتی از گذشتن اشقیاب  
این نزدیکها از اینجا معلوم نمیشد.

نزدیک شام بود که مهاجران بقدر ششصد قدم از دیوار نخته فی آغل دور بودند در اینجا

توقف نمودند پیش ازین راه را درختان سراسر پوشیده داشته بود. حالا بودن و نبودن اشقیار را دانستن موقوف بر دیدن و کشف کردن آغلست. اما اگر حالا بسوی آغل روا نه شوند هدف کله خاشاک شدن از محققانست. لهذا بالطبع منتظر شب باید شد.

سه ساعت گذشت، پرده ظلمت شب بر کاشات کشیده شد. در هر طرف سکوت و سکونت حکمفرماست. اگر یک شاخ درخت حرکت کند در حال شنیده میشود. توپ نیز افتاده و سر خود را بر دستهای خود نهاده هیچ آثار هیجان نشان نمیدهد. با نفرو و وزه ده تون رسیدن زمان کشف و تقشیش را به مهندس اخبار کرده. مهندس، و هاربر و ناب حتی بوزینه و سگ نیز درها نجا ماندند. زیرا در انشای تقشیش صدا و صوت نباید بود. سیروس گفت:

— بی احتیاطانه حرکت نکنید. زیرا برای ضبط کردن آغل بی بلکه برای کشف و تقشیش کردن میروید.

هر دو رفیق روانه شدند. بسبب سایه درختان و تاریکی شب بقدری سیاه قدم بیشتر دیده نمیشد. هر گاه اد نایک صدایی میشنیدند توقف و رزیده هر طرف را مابینه میکردند. و باز به بسیار احتیاط پیش میشدند و از هم دیگر جدا جدا میرفتند. و لحظه بلحظه منتظر صدای یک تفنگ هستند. بعد از پنج دقیقه هر دو رفیق به آخر درختان و اول چمنزار یک آغل بران بنا یافته و اصل کردند که از آنجا تابه دیوار تخته بی آغل مسافت بسیار کمی باقی مانده است بقدری قدم بیشتر دروازه آغل مشاهده میشود که بسته است. این مسافت را اگر مطلقاً بگوئیم جادار د چرا اگر در پشت دیوار تخته بی یک کسی پنهان باشد و در این منطقه کسی را نشان کرده گله پندازد در حال برخاک هلاکت میغلطاند.

زه ده تون و پانفرو و اگر چه که بیدل و ترسنده نیستند ولی اگر بی احتیاطی کرده خود را به هلاکت اندازند سبب محو دیگر رفقا و از دست دادن جزیره میشوند لهذا توقف را در نجاسر وری دیدند. اما پانفرو و خلی غضبناک و پر حجت گردیده خواست



که در دروازه آغل هجوم نماید . اما زه ده نون مانع آمده گفت :

— بکچند دقیقه دیگر صبر کن تا تاریکی شب بخوبی فراید و دشمنان هم بخواب روند  
آنوقت کار خود را بخوبی خواهیم دید .

زه ده نون ویا نفروف یکمدتی در اینجا توقف نموده آغل را هیچ از نظر دقت و ملاحظه دور نگرفتند . آغل بنامها خالی مینماید . هر گاه اشقیاد را اینجا باشند البته یکی از آنها در پیش دروازه بیاسبانی نشسته خواهند بود .

زه ده نون دست یا نفروف را فشرده اشارت رفتن را بداد . چاقها قهای تفتکهای خود را بالا کرده پیش رفتن گرفتند . بی واقعه و حادثه در پیش دروازه رسیدند یا نفروف دروازه را تیله داده بسته یافت . وهم دید که ازینطرف نی بلکه از درون بسته است . پس معلوم شد که اشقیاد در آغل هستند چرا که دروازه را از درون محکم بسته اند .

زه ده نون ویا نفروف کوش دادند . در آغل هیچ صوت و صدایی نیست . حتی کوسفندان و بزبان نیز بخواب رفته سکوت و سکوت ترا اخلاص نمی کنند . دور فیق چون هیچ صدایی و ندایی نشنیدند از دیوار بالا بر آمده به آغل داخل شدند آرزو کردند که اینکار برای و فکر مهندس سراسر مغایر است . لهذا زه ده نون این فکر را رد کرد . و گفت :

— فی برادر . برای در آمدن به آغل همه ما یکجا باید باشیم . حالا استقدر دانستیم که تا بدینجا بلا عارضه آمده میشود . بیاسبان و نگهبان نیست .

یا نفروف نیز فکر زه ده نون را قبول کرده اصرار نکرد . عودت را مصمم نمودند پیش مهندس آمده کشفیات خود را افهمنانیدند . مهندس بعد از فکر کردن بسیار گفت که :

— من میگویم که اشقیاهادر آغل نیستند !

یا نفروف — وقتیکه در آغل درائیم آترامم خواهیم دانست !

— چون چنینست برویم .

— آیا عرابه بماند ؟

— فی اسباب ولوا ز مات مامه در انست . باید با خود ببریم . هم در وقت لزوم برای

ماسپر هم میشود.

-- مارش!

عسرا به از میان درختان برآمد. بی صدا بطرف پرده نخته بی روانه شدند. ظلمت شب خیلی کثیف بود. ژوب بنا بر امر افندی خود از پس عسرا به میآید. ناب نیز سک را گرفته از پیش رفتن و صدا کردن منع میکرد.

بعد از کمی عسرا به در پیش دیوار نخته فی آغل به ایستاد ناب لجام عسرا به را گرفته در انجا بماند. چهار نفر رفیق بسوی دروازه پیش شدند. مقصدشان دانستن محکم بودن یا نبودن دروازه و باز کردن آن بود.

حالا نک یک پله دروازه باز بود. مهندس به ژه ده ثون ویا نقروف روی خود را گردانیده گفت:

خوب شما چه گفته بودید؟

ژه ده ثون ویا نقروف دوچار وله و حیرت شدند یا نقروف گفت:

-- همچنین که در ژه ده ثون بودن ویا نقروف بودن، هیچ شبهه نیست در بسته بودن

این دروازه نیز پیش از کمی هیچ شك و شبهه نمیشد!

ژه ده ثون -- بحق سوگند است که من خوب دیدم که از داخل محکم بسته بود.

ماجران از اینکار به ترد افتادند. آیا اشقیاق وقتیکه ژه ده ثون ویا نقروف آمده

بودند در آغل بودند و پس از آن برآمده رفته اند؟ یا آنکی یکی از آنها بیرون برآمده؟ و

یا یک دام احتمالی ترتیب داده اند؟

درین آناهار بر که یکچند قدم بیشتر رفته بود یکی یکبار پس گردیده دست مهندس

را گرفته گفت:

-- در خانه روشنی معلوم میشود!

هر پنج نفر رفیق به آغل درآمدند. دیدند که بحقیقت از پنجره خانه یک ضیای خفیف

چراغی بیدار است سیروس سمیت گفت:



اشقیالز آمدن مایخی در در خانه نشسته اند فرصت بسیار خوبیست! بسم الله! پورش.  
 مهاجران پیش راندند. تفنگهای خود را حاضر گرفته بودند. بکمال احتیاط و  
 آرامی تابه پیش خانه رسیدند از درون خانه هیچ حرکت و صدایی حس نمیشود. سیروس  
 سمیت از پنجره بدرون خانه نظر انداخته دید که بر میز یک فانوسی میسوزد. در پیش میز  
 یک بستری افتاده است بر بستری آدمی بخواب است!!  
 مهندس دفته خود را پس کشیده بصدای لرزان و پرهیجانی آهسته گفت:  
 - آرتون!

اینرا گفته و دروازه خانه را باز کرده درآمد. رفقای نیز از پی او درآمدند. بغیر  
 از آرتون که بر بستر افتاده دیگر هیچ کسی در خانه نیست!  
 آرتون در یک خواب بیهوشی مانندی افتاده است از وضع و سیایش چنان معلوم  
 میشود که بسیار درد و الم کشیده است. در بازوها، و بندهای دست، و بندهای پایش  
 آثار زخهای بستن ریسمان پدیدار است. سیروس سمیت بر بستر آرتون خم شده از بازوی  
 آرتون بگرفت و بشدت جنبانیده گفت:  
 - آرتون!

یجازه آدم چشم خود را باز کرد، و بیکنظر حیرتی بسوی مهاجران نظر کرده به  
 صدای بسیار ضعیفی گفت:  
 - این شمائید! شما! آه.  
 - بلی ما نیم آرتون!  
 - من در کجا هستم؟  
 - در آغل.  
 - خبیثها کجا هستند؟  
 - اینجا نیستند نمیدانیم؟  
 - اما بر خود هوش کنید. هر جا که باشند حالا پیدا خواهند شد!

اینرا گفته باز چشمهایش از ناتوانی بهم آمد و بر بستر بیفتاد . مهندس گفت :  
 — دوستان ! فرصت نیست چایی کنیم ، بلکه ملعونهای از هجوم بیارند عرابه را بدرون  
 بیارید دروازه هارا بخوبی ببندید . همه ما در اینجا جمع شویم .  
 زه ده نون ، یا تقرووف ، ناب برای اجرا کردن امر اورفتند . هار بر با مهندس در  
 اوتاق پیش آیرتون بنامند .

سه رفیق از دروازه آغل برآمدند عرابه را بر جای خود دیدند . توپ سداهای  
 خفک درونی ، بیبرورد بوزینه نیز خرخر آهسته میداشت .  
 مهندس و هار بر از اوتاق برآمده تفنگهای خود را حاضر و آماده گرفتند . و در  
 واژه دیگر آغل را که بطرف کو هست در زیر نظر دقت و معاینه گرفتند . چرا که اگر اشقیبا  
 از آنجا هجوم آورند ، مهاجران را سراسر محو میسازند .  
 درین اثنا کوره قرطالوع کرد هر طرف ضیاء از کوره دید هر طرف آغل ، وجوی  
 آب پدیدار گردید . مهندس داخل شدن عرابه ، و رفقا را هم دید ، صدای بسته کردن  
 دروازه را نیز شنید . توپ بمجری دیکه در آغل درآمد ریسمان خود را از دست ناب  
 برکنده عوعوه زنان و وولوله کنان بتاخت بجهت دست راست خانه بدویدن آغاز نهاد .  
 سیروس سعیت گفت :

— رفیقان من ! بدقت نشان بگیرد که تها که در انظر فست .  
 مهاجران تفنگها را بر و گرفته به احتیاط در بی سگ روانه شدند . ژوب نیز در  
 پی توپ دویده سداهای غریبی کشیدن گرفت .  
 مهاجران نابزیر در ختان کوچکی که بر کنار جوی آب بود رسیدند در انجا چه می  
 بینند ؟ می بینند که پنج جسد بر سر سبزه زار بوضعیتهای مختلف در از در از افتاده اند .  
 این پنج جسد لاشه های پنج نفر اشقیبا است که پیش ازین به چهار ماه از کشتی سبیدی  
 رهن بجزیره لینه قولن برآمده بودند .



باب سیزدهم

فهرست

حکایه آرتون - تصور خاشاک - اقامت در آغل - حامی پنهان در  
جزیره لینگولن - در اطراف کوه فرا نکلن جستجو - صدا  
هاییکه از زیر زمین شنیده میشود - جواب بانگ خروف -  
مجرای کوه آتشفشان - برگشتن بفرانیتهاوز

آیا چه شد؟ مهاجران بحیرت افتادند که آیا اشقیار که هلاک کرد؟ آیا آرتون بر  
تلف کردن آنها موفق شد؟ این گمان صحیح نیست زیرا آرتون يك آن اول از ورود  
آنها بخوف بود برای دانستن حقیقت این مسئله بهوش آمدن و جو ز شدن آرتون را  
باید انتظار کشید.

مهاجران بحالت بسیار حیرت و هیجان شب را در اوتاق آرتون گذرانیدند و بمدا  
وات لازمی آرتون کوشیدند فردا آرتون بخود آمد. از دیدن رفقا که بعد از جدائی  
یکصد و چهار روز باز بهم رسیده اند يك فرحت و مسرت بی اندازه برای آرتون و مها  
جران حاصل گردید. آرتون بیکجند کلمه سرگذشت خود را بیان نمود.

آرتون بعد از آنکه از رفقا وداع کرده به آغل آمده است حیوانات را اجابجا کرده  
يك قهوه نوشیده بخوابفته است. اشقیای بخبرانه بر هجوم آورده او را گرفتار کرده  
اند، و دستها و پایهایش را بار بسمان ها محکم بسته کشان کشان با خود برده اند، و در دامنه  
کوه فرا نکلن در يك مغاره بسیار تنگ و تاریکی که برای خود منزل و مأوا اتخاذ کرده  
بودند در يك گوشه انداخته اند.

اشقیاد اول اسر اسیر خود را کشتن خواسته اند ولی یکی از آنها او را شناخته از  
کشتن او فارغ شده اند و در زیر شکنجه و عذاب او را گرفته با خود شریک کردن خواسته  
اند. ولی آرتون به صب و شتم آنها جواب رد داده است.

باینصورت چهار ماه تمام بیچاره دست و پایسته در همان مغاره مانده است اشقیای خو

را که خود را همیشه از آغل می‌آوردند ولی در اینجا اقامت نمی‌کردند. در یازدهم ماه  
تشرین اول در حالتیکه اشقیاب به آغل بودند آمدن مهاجران را کشف نموده فرار کرده  
اند و دو نفر از آنها برای کشف کردن نتیجه مقاصد مهاجران در آغل پنهان مانده اند.  
بعد از شام یکی از آنها آمده دیگران را خبر داد که یکی از مهاجران را کشته، و یکی از خود  
شان نیز کشته شده است.

از سخوات آیرتون خیلی متاثر و غمناک گردیده است بعد از چند روز باز حوادث  
خراب کردن و سوزاندن منظره وسیعه را آورده اند که این نیز بر غم و اندوه آیرتون  
افزون گردیده است. اما با وجود اینهم خبیثها از مهاجران خیلی به بیم و هراس  
بوده و قوت آنها را خیلی افزون پنداشته از اختفا که خود خیلی کمتر می‌آمده اند.  
درین اشاعذاب و شکنجه را بر آیرتون نیز بیشتر کردند، و میخواستند که از او در حق  
درجه قوت و عدد نفری مهاجران و کیفیت محل و مأوای شان معلومات حاصل کنند.  
ولی از آیرتون بجز صب و شتم دیگر معامله نمی‌دیدند تا بهفته سوم شباط حال بدبختی  
گذر نمود. آیرتون روز بروز ضعیف و ناتوان شده میرفت، و از شکنجه و عذاب بسیار  
هر لحظه بمرگ خود راضی بود. تا آنکه سراسر از خود گذشته نمیشدند، و نمی‌دیدند  
روخش زنده بود. حتی درین دور و زسراسر بخود بوده از هیچ چیزی خبر ندارد.  
آیرتون بعد از آنکه حکایت خود را تمام کرد پرسید که:

— من در مغاره بودم، آیا در اینجا چسان آمده توانسته ام؟ آیا شما مرا آورده اید؟  
مهندس — چنانچه شما از ما این کیفیت را می‌رسید ما هم از شما این کیفیت را می‌رسیم  
که آیا اشقیاب در کنار جوی آب میان آغل چگونه مقتول افتاده اند؟ آیا شما آنها را کشته اید؟  
آیرتون از بنسخن بکمال حیرت فریاد برآورده گفت:  
— آیا کشته افتاده اند؟

اینرا گفته بی اختیار بر پاخواست! بر شانه رفقاتیکه زده بالا تفاق بی‌سوی جاییکه  
اشقیاب افتاده بودند رفتند.



— ( ۴۲۵ ) —

صبح دیده بود . دیدند که پنج جسد بی روح بر چمنزار مانند صاعقه زده کن یکی  
بر روی و یکی بر پشت ، و بعضی چار پاق ، و بعضی سرنگون افتاده اند .  
آیرتون متحیر است . مهاجران ساکت !

بنا بر اشارت مهندس ناب وزه ده تون بمعاینه پنج جسد بچنان سرد شده شیخ مانده  
آغاز نهادند دیدند که در هیچ جایی از وجود آنها اثر زخم و جراحتی پدید نیست . اما  
با تفریف بعد از آنکه بکمال دقت و باریک بینی نظر کرد دید که بعضی نقطه های سرخ سرخ  
بر سینه . و پشت . و پیشانی ، و بازو ، و بغل آنها دیده میشد اما هیچ شناخته نشده که این  
علامت چیست ؟ مهندس گفت :

— بر همین جا بیکه علامات سرخی بر آن پیداست زده شده اند !

زه ده تون — آیا با چه گونه سلاح ؟

— بایک سلاحی که ماهنوز بصورت ساختن آن واقفیت و علم آوری نداریم .

— آیا که زده باشد ؟

— آیا بجز حامی پنهان ما که در جزیره است دگر که خواهد بود ؟ آیرتون را نیز بجز

او که از مغاره آورده است ؛ استقدر لطفها که تا بحال درباره ما اجرا نموده است بجز همان  
لطفکار و مرحمت شعار کیست ؟

— چون چنینست او را باید بیالیم !

— بیالیم اما چنین کسی که استقدر رخارقه هانشان میدهد تا خود او نخواد که او را

پیدا کرده میتواند ؟

بعد از چند دقیقه باز به اوتاق آمده بحیرت باهمدیگر نشستند . آیرتون بواسطه مشرو

بات مفرحه ، و مأکولات مقویه اعاده صحت و عافیت نمود .

ناب و یا تفریف لاشه های اشقیار از آغل کشیده در جنگل بردند ، و کودال

عمیق کنده لاشه هار ادران انداختند و سر آنرا با خاک پوشانیدند و بعد از آن با هم نشسته

سرگذشتهاییکه در انسانی غیبوبیت آیرتون بر رفق آمده بود بیان کردند . از زخم مهلك

هار برور سیدن بحالت مرکک ، وامداد نمودن حامی پنهان به کنین ، و نا امید شدن  
رفقا از دوباره دیدن آرتون همه را یکان یکان به آرتون حکا به کردند . هندی چون  
حکایه خود را تمام نمود گفت :

م - اگر چه از شره حضرت اشقیارهایی یافتیم اما بقوت بازوی خود درهایی نیافتیم .  
ژ - برالیم . هر طرف ، و هر گوشه کوه . فرانقلن را بگردیم ، هر شکاف را تدقیق  
کنیم تا اورا بچوئیم و بیابیم !  
ها - بلی البته تا حامی مجهول خود را نیابیم بغرانیتهاوز برنگردیم !

یا - آیدر آغل خواهیم ماند ؟

م - بلی در همین جا بمانیم . مرکز دایره تخری خود را آغل را قرار بدهیم .  
در اینجا خورا که هم بسیار است . هم بغرانیتهاوز ، و هم بکوه فرانقلن که اصل پالیدن  
مادر اینجا خواهد شد نزدیکست .

یا - بسیار اعلا ، اما من يك ملاحظه دارم که آنرا عرض کردن میخواهم !

م - بگوئید چیست ؟

یا - موسم تابستان درگذشتست ، لهذا باید فراموش نکنیم که يك سیاحت بر  
مافرض است !

م - چه - ان سیاحت ؟

یا - تا بجزیره تابور رفتن و يك کاغذی در اینجا گذاشتن تا آنکه لارد و قتیکه در اینجا  
بیاید از بودن ما و آرتون در اینجا خبر یابد .

آ - اما این سیاحت با چه اجرا خواهد شد ؟

یا - ببوناد و انتور .

آ - آه بچاره بوناد و انتور !

یا - یعنی چه ؟

آ - یعنی اینکه بوناد و انتور موجود نیست !



— ( ٤٢٧ ) —

یا — (بشدت) چه؟ بونادواستور، موجود نیست؟  
 آ — بلی، موجود نیست، چونکه اشقیای خدیت پیش از یکپخته بونادواستور را در  
 حوضه بالون یافته و در آن سوار شده اند، ولی چون کشتیانی را بخوبی نمیدانسته اند  
 بسنگ آنرا زده پارچه پارچه کرده اند، و هزار زحمت خود را از غرق وارهائیده  
 اند. اینکایترا وقتیکه باهمدیگر میگفتند، من بکمال تأسف شنیدم.  
 یا — وای خائنه‌های ملعون!  
 هاربر چون دید که با قروف خیلی متأثر و آزرده گردیده است باو نزدیک شده گفت:  
 — ضرر نیست یا قروف! دگر یک کشتی خواهیم ساخت.  
 یا — آیا نمیدانید که ما سبب بونادواستور یک کشتی ساختن به پنج ششماه کوشش محتاج است!  
 ز — چه کنیم چاره نیست، باید کوشش کنیم، و بسازیم. سیاحت خود را نیز  
 بسال آینده اجرا میکنیم!  
 یا — آه بونادواستور من! آه بونادواستور من!  
 یا قروف بچاره زار زار بگریستن آغاز نمود، بواقعیکه یارم یارم شدن بونادواستور  
 یک واقعه بسیار تأسف انگیز است که تلافی یافت آن بجز ساختن دیگر کشتی بدیگر چیزی  
 نمیشود. لهذا در اول امر باید نوبت و بعد از فراغت از بالیدن بکشتی ساختن قرار دادند.  
 به بالیدن از همان روز آغاز نهادند. سطحهای مایل کوه فراتقلن بسی تپه ها و  
 دره ها، و شیله ها بوجود آورده است. اینست که این بار بالیدن در میان این دره ها  
 و شیله ها اجرا میکنند. زیرا برای پنهان شدن در تمام جزیره از نیجاها بهتر جایی نیست.  
 و الحاصل، مهاجران بقدر یکپخته تمام هر طرف کوه فراتقلن را که عبارت از سه سطح  
 مائل بزرگ است بکمال دقت و بینایی بالیدند در هیچ طرف هیچ اثر قدیمی و لمجاوم آوایی نیافتند.  
 شیله ها و دره ها و شکافته گیها، و کودالهای بسیار عمیق و مد هشی در کوه دیده  
 میشد که اکثر آنها از شدت آتشفشانی کوه در وقت انشعاع قدیمه او بعمل آمده است  
 و بعد از انطقا یافتن و خاوش کشتن بهمان حال طبیعی خود مانده است. حتی سیروس

سعیت در آن شکافته گشاید و چقور پهانیز در آمده اجرای کشفیات نمود .  
 درین اثنا مهندس بر سر تپه یک چقوری بسیار عمیقی بر آمده بود که ازین کوه دال  
 بعضی صداهای پردهشت و مهیبی از زیر زمین مانند غرش رعد میبرآمد ، و آن صدا  
 در سنگهای کپسار پیچیده یک عکس صدایی بعمل میآورد . این چقوری که صدالزان  
 میبرآمد بقدر صد متر و عمق داشت .

زه ده تون نیز این صداهای مهیب را شنیده دانستند که حرارت مرکزیه ارض باز  
 به انشعال و انبساط کردن آغاز مینهد یعنی کوه آتشفشان از در دهن فرا نکلن باز بمانی  
 آتشفشانی و شعله وری را دارد . زه ده تون گفت :

— معلوم میتود که وولکان سراسر منطقی و خاموش نشده بوده است !

— بلکه منطقی بوده ولی بعد از آنکه ماوشما در آن گردش کرده ایم باز بعضی انشعالات  
 داخلی بظهور آمده باشد . زیرا هر کوه آتش فشانی که منطقی دیده شود باز هم  
 استعداد فطری در شعله وری میداشته باشد .

— اما اگر کوه ما به آتش فشانی آغاز نهد برای جزیره ما موجب تهلکه نخواهد کردید ؟  
 — گمان نمیبرم ! چرا که کوه ما بجزایع منفس دارد آتش از آن منفس و بجز اشعه  
 ورمیکرد ، و مواد مذابیه معدنییه او از مجراهای که سابق پیدا کرده جاری شده میروند .  
 — اما اگر آن مواد آب گشته مذاب شده که آنرا لایو میگویند بر مجراهای قدیم خود  
 نرفته بدیگر طرف یعنی بطرف منظره وسیعه ما و جنگل فاروست مجراهای نو کشیده  
 روان گردد ؟

— وولکانها هر چیز میتوانند ! اگر یک زلزله بسیار شدیدی بعمل آورده تبدیل  
 مجرا و منفس نماید اینهم ممکنست !

— اما دودیکه انشعال وولکانرا اعلان کنند ندیدیم .

— فی هنوز از دود اثری نیست ! بلکه در مجرای وولکان بمرور ایام سنگها و خاکهای  
 بسیاری گرد آمده مجرا را بند کرده باشد . اما این خاکها و سنگها در پیش قوه شدیدیه



مرکز به اصلاح مقاومت کرده نمیتواند. بهر صورت گفته میشود که انشعاب یافتن و کفیدن کوه آتشفشان ما علامت خیری نیست.

زده تون و مهندس از جائیکه بودند به پیش رفقا فرو آمده کیفیت پردهشت علامت آتش فشانی کوه فراتقلان را بیان کردند. یا تقرووف گفت:

— بسیار خوب! از همه خلاص شدیم، حالا کوه آتش فشانی نیز بر ما قوت خود را میخواهد نشان بدهد! بکنند! او هم مانع خود را خواهد یافت!

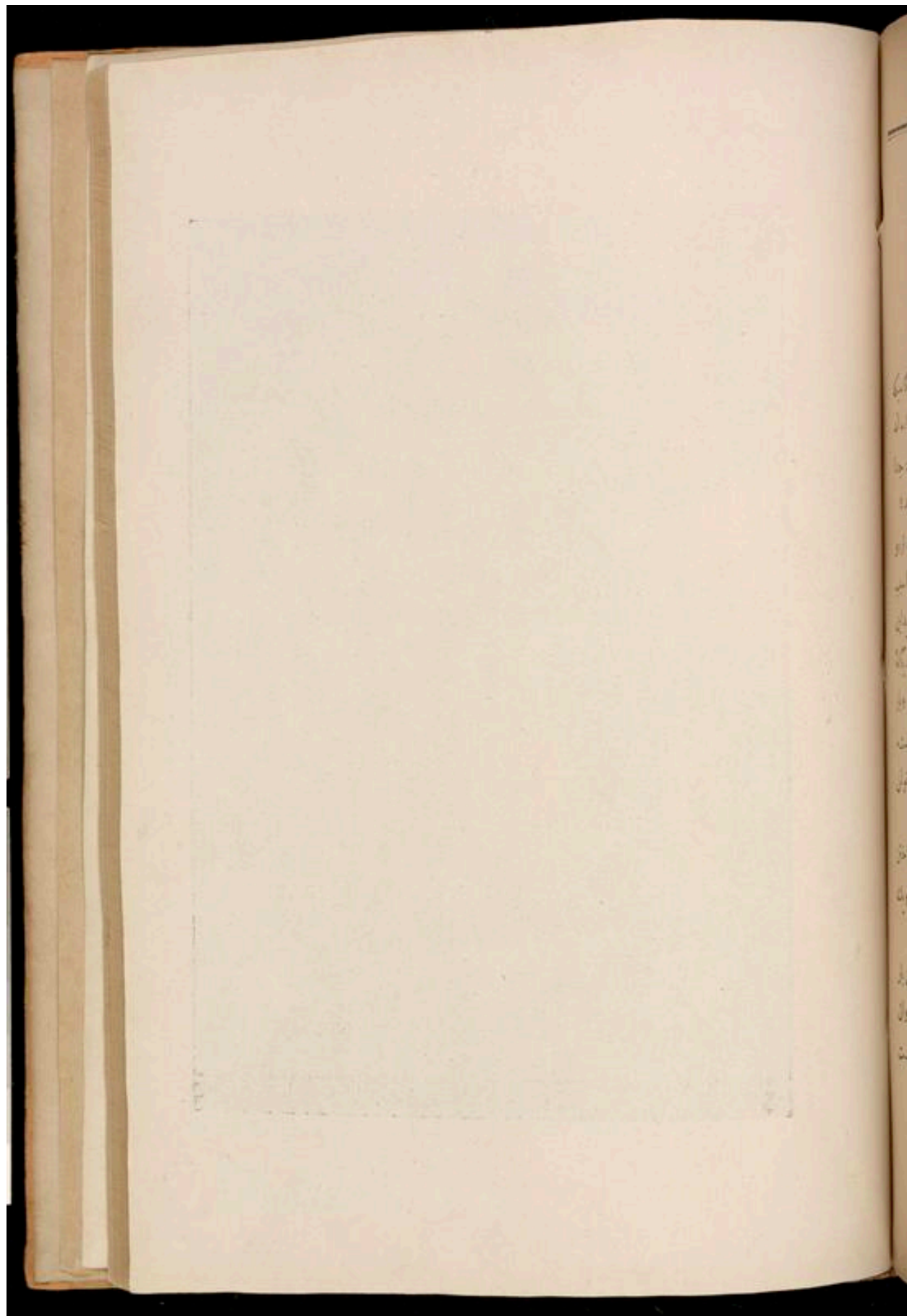
— چه میگوینی یا تقرووف مانع کوه آتش فشانی که میتواند شد؟

— وای! مگر حامی پنهان را فراموش کردید؟

مرد که اگر بخواد برای وولکان مجرای کشیده بدیگر طرف دنیا آزار آورده میتواند! به بیند که یا تقرووف بالغه کار ما درجه قوت و اقتدار شخص مجهول را بفکر و ذهن خود چقدر بزرگ گردانیده است و بواقعی که کارهای خارقه نهای شخص مجهول و یافت نشدن محل و ماوی او مانند یا تقرووف خیالپرستان بالغه دوستان را بسی خیالات و تصورات غریبه می اندازد!

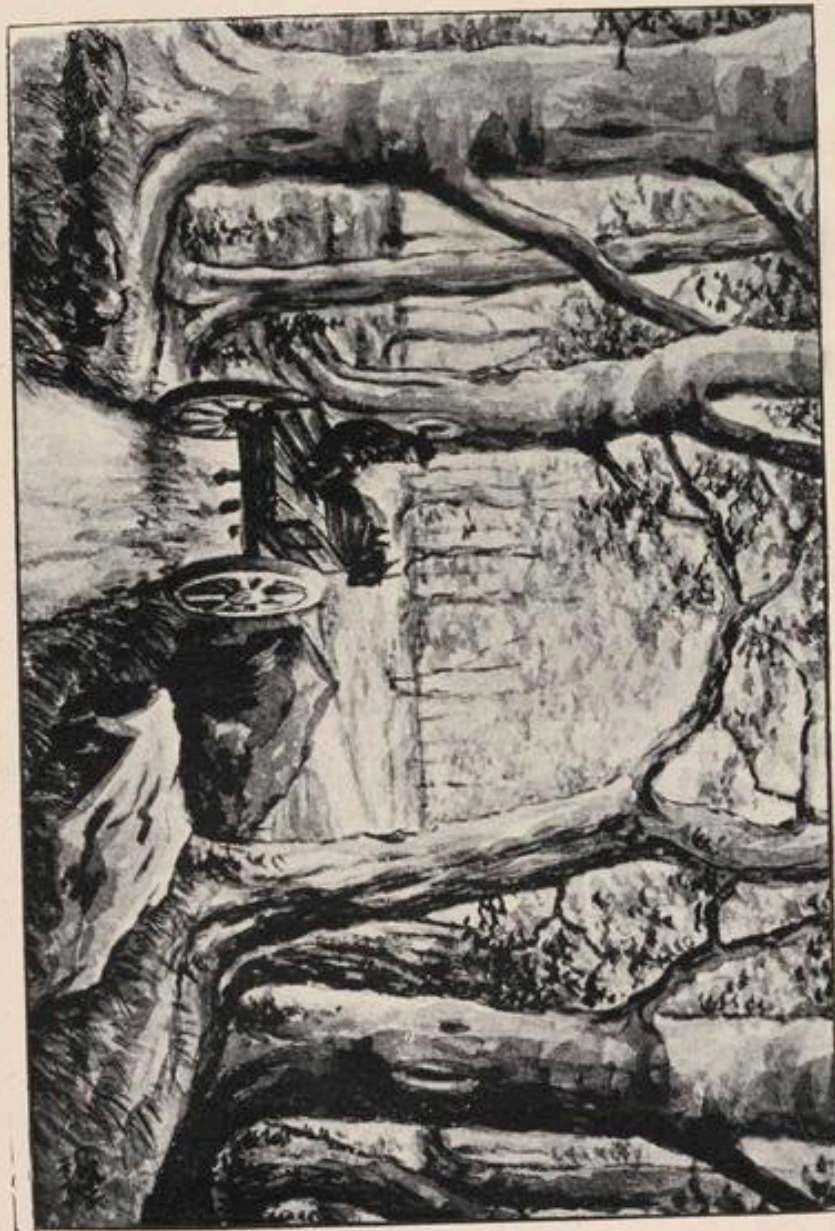
هر قدر تفحص و تحقیقات که در هر طرف کوه فراتقلان در تمام دره ها، و شیبه ها، و شکافته گیاه، و مغاره ها، و سنگلاخها حتی در مجرای قلّه کوه اجرا نمودند، و سعیها و کوششها و رزیدند از حامی پنهان اثری نیافتند. لهذا مهاجران محروم و آبیوس بفرانتیهاوز برگشتند، و محقق دانستند که شخص مجهول در جزیره یک جای و مقر معلومی ندارد چرا که حالا هیچ جای در جزیره نماند که آزار مهاجران نیابد باشند. علی الخصوص یا تقرووف و ناب سراسر بحیالات و تصورات محال بعبود از عقل افتاده بر یو دن پری و دیو اقرار گرفتند را باور کردند.

در ۲۵ ماه شباط مهاجران بفرانتیهاوز آمدند. زینت جنگلداری سمانی خود را انداخته بالا بردند و ماشین نزول و صعود را پس سوار کردند.





— ( ۴۳۱ ) —



سیب و قند سراب هاربا

هر  
پو  
آینا  
مان  
آورد  
مکمل  
صبح  
رابطه  
تبه پند  
در باب  
آن لا  
میکنند  
پیش  
وقت  
دیگر  
بودند

## — باب چاردم —

## — فهرست —

سه سال تمام گذشت — مسئله ساختن کشتی — برچه قرارداد  
میشود — راحت مهاجران — سردیهای زمستان —  
یا تفریف ناچار صبر میکنند — کوه فراخفن و غریب آثار

در ۲۵ ماه مارت سال سوم آمدن شان بحجزیره لینقولن تمام کردید . از هنگامیکه  
از محاصره شهر ریشموند فرار کرده اند و بیکسورت عجیبی بحجزیره لینقولن افتاده اند  
تمام مدت سه سال میشود که از وطن و اقربا و تعلقات و دوستان و آشنایان خود جدا  
مانده اند . آیا هر گاه که وطن شان بیاد شان میآید چقدر الم و اضطراب میکنند ؟  
آیا بخاربه که در آن داخل بودند بچه منجر کردید ؟ هیچ شبهه ندارند که اردو  
های شمالی مفقر و غالب آمده اند . اما این بخاربه چقدر خسارت و مضرت را سبب  
کردید ؟ چقدر خونها ریخته شد ؟ آیا چقدر دوستان و آشنایان شان تلف کردید این  
ست که مهاجران بیچاره اکثر در نخصه صها بحث و صحبت میدارند . فکر و مقصد بگانه  
شان عودت کردن بوطن است و رابطه جزیره لینقولن را با وطن پیدا کردن ، و باز  
از انجبارای اعمار اینجا آمدن ، و شیرینترین ایام عمر خود شان را در اینجا گذرانیدنست .  
برای اجرای این مقصد شان دو چاره . وجود است یا آنکه یک کشتی بحجزیره لینقولن  
آمده آنها را بردارید یا آنکه خودشان یک کشتی بزرگی ساخته بیرون برآیند .  
سیروس سمیت مسئله ساختن یک کشتی را بر رفق عرض نمود چرا که ساختن  
یک کشتی بسیار ضروری و لازمی دیده میشود هیچ نباشد تا بحجزیره نابور رفتن و یک  
کاغذی در اینجا گذاشتن از لوازم است . مهندس گفت :

— عزیزم یا تفریف ! تا به اول بهار بسیار وقتست مادام که کشتی میسازیم این بار  
یک قدری بزرگتر باید بسازیم چرا که من چندان اعتمای بر آن کشتی لارد کولناروان  
ندارم . آمدن دو نقان بحجزیره نابور و از انجبه اینجا آمدن یک امید بسیار دور است



— ( ۴۳۱ ) —

هرگاه بساختن يك كشتی که مارا تا بجزیره زه لاند جدید بتواند برساند، یا تا بجزیره پومونور برده بتواند آغاز کنیم بهتر و موافقتر خواهد بود!

— البته! اگر شما موجود باشید و ابورززه بوش جنگی نیز ساخته خواهیم توانست!

م — آیا اینچنین يك كشتی را بجه قدر مدت ساخته خواهیم توانست؟

یا — شش هفتاد کار دارد. اما در زمستان خوب نمیشود. هرگاه تا به تشرین نانی آینده تمام شود بسیار کامیابی و موفقیت خواهد بود.

م — تمام، در آنوقت موسم سیر و سفر در ریاست.

یا — خیلی خوب، چون چندینست نقشه کشتی را بسازید کاری که ما هم حاضر اند همان بکار آغاز کنیم!

سیروس به نقشه کشیدن کشتی مشغول گردید. دیگر رفقا نیز بچوب بریدن و آوردن ابتدا و روزیدند. چوب از جنگل فاروست آورده میشود، سرک تا به آنجا مکمل ساخته شده است يك گادی چوب کشتی بسیار سبک و قوی نیز ساختند. رفقا صبح وقت عرابه ها را به اوهاها بسته بسوی جنگل میکنند، و در آنجا چوبهای مناسب را برای نادای، و قبورغه و کنار، و دگل، و کمره ها و غیر هم بریده بواسطه عرابه ها تا به پیش شمشینه ها که کارخانه کشتی ساز بر آنجا برپا کرده اند میرسانند. مسترزوب در باب چوب بریدن خیلی مدد میرسانند. بر درختهای بلند بکه بریدن و انداختن آن لازمست با لامبراید و ریسمان ترا بر سر آن مینندد، و با زقرو آمده باز قمار ریسمان را میکشد و درخت را بر زمین میفلطاند، و یا تنه ها و تنخه های بزرگ را بشانه گرفته تا به پیش دستگاه کشتی سازی میرسانند. در فن آره کشتی و دیگر کارهای نجاری نیز در وقت ساختن بوناد و استور هنوز استاد شده بود.

در ماه نیسان هوا خیلی متعادل و خوش گذشت. مهاجران با کار کشتی سازی از دیگر کارها نیز فارغ نه نشستند. ضررها و خسارتهائی که اشقیاد در نظره و سیمه رسانیده بودند همه را سر از نود ستکاری و تعمیر کردند. مرغابیها را در بنبار بسبب بسیار شدن

مرغان بزرگتر ساختند . طویله او ناغاهار انزبه بزرگتر کردن مجبور شدند چرا که او ناغاهار پنج عدد کردیدند . دو کره آنها از سواری و عرابه کشتی شده اند حتی بقوله رانی نیز مستعد اند . یک کره دیگر هنوز نوبد نیا آمده است . والحاصل هر یک از آنها جزان بیک کاری مشغولند و هیچ یک دقیقه خود را بیکار نمیگذرانند . حال تحت اینچنین مردم مشغول کوشش مندر را تصور کنید که چقدر مکمل خواهد بود ! روز ها از وقت طلوع تا بوقت غروب بکار کشتی سازی و دیگر کارها مشغول میشوند . و بوقت شام هم باجران درد الان غرانیتها و زجمع آمده طعام های خوب و لذیذی که ناب حاضر میکنند میخورند . و اختلاطهای شیرین و لطیفی که در تصورات آنها صرف ذهن مینمایند وقت میگذرانند .

آیرتون مانند پیشها از رفقا کناره جوئی ندارد شب و روز با هم یکجا بسر میآورند . اما بجای آدم بساعت تیر با او سر تا هیچ اشتراك نمیورزد . اما در وقت کار بقدر سه آدم کار میکنند علی الخصوص در کار کشتی سازی با یا تقروف خیلی مهارت و غیرت بکار میرد . آغل نیز ترك نشده است در دو روز یکبار یکی از مهاجران با عرابه در انجام میروند ، سرپرستی حیوانا ترا کرده و بره و شیر را برای ناب میآورند . خط تلگراف که مابین غرانیتها و آغل بود سر از نو تعمیر یافت . هر گاه یکی از رفقا در شب به آغل بماند با تلگراف بغرانیتها و ز مخا بره میکنند .

در ۱۵ ماه مایس شکل و قیافت استخوان بندی کشتی نوشان بمیدان بر آمد . این کشتی که از چوبهای بسیار محکمی ساخته شده است بقدر صد قدم درازی و بیست قدم بردارد . اما چه فایده که درین اثناء موسم زمستان بکمال شدت داخل شد ، و کار کشتی سازی به تعطیل افتاد . بکفته دیگر نیز بسی کار کرده بکچند تخته دیگر را نیز بط کرده توانستند . در آخر ماه مایس هواها بسیار خرابی پیدا کرد . بادها و بارانهای بسیار شدید بیایدن و وزیدن ابتدا نمود یا تقروف و آیرتون هم پروان کرده حتی المقدور از کار کشتی سازی وانه ایستادند . یک میخ اگر زیاد بزنند آنرا منفعت میبخشاند . اما چه



— ( ۴۳۳ ) —

چاره که بعد از بارها و بارها آنها سردیهای بسیار سخت نیز و نهاده نخته هانما نند آهن سخت گردیده از آن در ۱۵ ماه حنری آن نجان بضرورت تعطیل کار نمودند .

• هاجران می بینند که موسم زمستان هادر جزیره لینگولن بسیار شدت می دارد .

سبب اینرا نیز مهندس از بیخ باره های بسیار جسیمی که در بحر محیط منجمد جنوبی بسیار حث و شناوری میباشد و تا بسیار جاها شناوری کرده می آید قیاس کرد . هار بر گفت :

— پیش ازین شما یکوقتی فرموده بودید که جزیره هائی که در بحر محیط باشند بسبب

بلغ کردن حرارت از موسم صیف و نشر کردن آنها از موسم شناختن زمستان

بسیار نمیشود . پس جزیره لینگولن چرا تابع استقاعده نیست !

م — بسببی که در نصف کره جنوبی واقعست ، و این بخود توهم معلومست که در

بحرهای نصف کره جنوبی بیخ باره های ساحل بحر منجمد جنوبی بدتر و بدتر از بحر

های طرف شمالی بدیدار میگردد لهذا گمان میبرم که شدت برودت جزیره لینگولن از

بیخ باره های ساحل بزرگ بزرگ بحر منجمد جنوبیست که تا به نزدیکهای جزیره ما

شناوری آمده میباشد .

ها — حق دارید موسیوس و سیروس از قواعد کلیه مثبتة فنیه است که قطعات جنوبیه

نسبت قطعات شمالیه سردتر و خنک تر است . چرا که کره شمس در موسم زمستان

از قطعات جنوبی بسیار دور می افتد ، و در تابستان بسیار نزدیک میشود . لهذا اگر

بحرارت و برودت بسیار شدید مصادف شویم از فن بعید نیست ؟

یا -- خوب ! اما چرا منطقه بچاره مابه اینگونه معامله ناحق دوچار بشود ؟

م — ( تبسم ) حق باشد یا ناحق انقیاد لازمست . سبب اینرا نیز بگوئیم که چیست ؟

کره ارض در اطراف شمس بربیک دایره تامی دور نمیکند بلکه محور ارض بیضی الشكل

یک قطع ناقصیست . شمس نیز بسببی که مرکز یکی ازین قطعهای ناقص را در زیر شعاع

تام می آورد لهذا وقتی که ارض بر محور خود پیش میرود گاه به آفتاب نزدیک و گاه دور

میشود ، در اثنای سفر نقطه که در تابستان بشمس بسیار نزدیک و در زمستان بسیار دور

می افتد بر منطقه جنوبی تصادف میکند ، و ازینست که این نقطه هم بسیار گرم ، و هم بسیار سرد میشود . برای اینگونه محذورات چاره جستن محالست با قروف ؛ انساها را تقدیر که عالم بشوند قواعد و نظاما تیرا که از طرف حق موضوع شده است تغییر داده نمیتوانند .

ژ — سبحان الله ! پروردگار چقدر علم به نوع انسان عطا فرموده است که اگر همه آن معلومات در یکجا جمع و گرد آید چه یک کتابی بزرگی بوجود خواهد آمد ؛ یا — و سیویژه ده تون ، همین باشید که اگر جهل ها و چیزها شیکه انسان نمیدانند در یکجا جمع آید از آن بزرگترین کتابی بعمل خواهد آمد .

در ماه حزیران به بسیار شدت زمستان حکم خود را اجرا نمود . مهاجران در خراسانیتهاوز محبوبس ماندند . ژمه ده تون ازین محبوسیت به تنگ آمده گفت :

— اگر کسی مرا بایک اخباری از اخبارات عالم مشترك گرداند و یک نسخه از آنرا در هفته یکبار بمن برساند همه مالی که بمیراث بمن برسد بآ نکس خواهم بخشید . باوجود آنهم مهاجران خود را در خراسانیتهاوز بیکار نمیکذارند هر روز یک مشغله برای خود پیدا میکنند گاه بشکر سازی ، گاه بشمع ریزی ، گاه بصابون رزی ، گاه به ترتیب دادن و ساختن بادبانهای کشتی سپیدی را برای کشتی نو خود مشغول میشوند . اما امسال مانند سالهای دیگر بی سرانجام نیستند . از کشتی سپیدی لوازمات و اسباب بسیاری بدست آورده اند که از جهت پوشاک و دیگر اسباب خیلی به استراحت میباشند . ماه حزیران و تموز و آگستوس بسرمای بسیار پر شدنی گذشت . امسال سرمانسبت بسالهای گذشته خیلی زیاد تر شدت و وزیده . درجه حرارت از صفر ۱۲۱ درجه فروتر آمد درین استخباریهای آهین خراسانیتهاوز بیک رونق بسیار خوشنمایی در شعله فشانیست . علی الخصوص تراشه های نجاری که از کشتی سازی بعمل آمده بود رونق و شعله وری بخا ریهازا دوبالا گردانیده بود .

صحت و عافیت همه مهاجران بر کالست . توپ و ژوپ نیز بکمال تند رستبست تنها



— ( ۴۳۵ ) —

زوب از خنك يكقدری متا تراست . لهذا برای خد متكار صادق خود از قشهای عمدی  
خود بافته کی خویش یکدست البسه مکملی ساختند . این خد متكار کار گذار که بکمال  
مهارت و سعی کار میکند و هیچ چیزی نمیگوید . بیاید که برای خد متكار آن نوع انسان يك  
نمونه و سرمشقی باشد . با تقرو ف میگفت :

— هر کس را مانند بوزینه اگر چار دست بوده باشد البته کار مکمل میکند .

بعد از جستجو و بالیدن کوه فراقلن بخت حامی پنهان هیچ بمیان نیامد . دیگر هیچ  
اثری و خارقه نیز درین هفتماه از و بظهور نرسید . مهاجران را نیز يك فلاکت و مصیبتی  
نرسیده که به استمداد و استعانت از و مجبور شوند . توب ، و زوب که گاه گاه بر کنار چاه  
آخر غمرا نیتهاوز عوعوه و اوضاع غریبه اجرا مینمودند از مدتیستکه آنها هم بر کنار  
چاه میروند و اوضاع غریبه اجرا نمیکند . آیا حامی پنهان سراسر از جزیره بیرون برا  
مد ؟ یا آنکه برای حمایت و مددگاری لزومی نیست تا او اظهار خوارق نماید آیا باز ظهور  
خواهد کرد یا نه ؟ که میداند ؟

زمستان گذشت . در هفتم ماه ابلول يك حادثه ظهور کرد که در آخر به نتیجه و خیمه  
منتج خواهد کرد . یعنی در روز مذکور سیروس سمیت چون بسوی کوه فراقلن نظر  
کرد دید که از تالاق کوه مذکور يك دود خفیفی با بخار آمیخته بالا میرامد .

### — باب پانزدهم —

#### فهرست

آتش فشانی وولکان — موسم لطیف — آغاز کردن بکارها —

پانزدهم تشرین اول — يك تلگراف — يك طلب —

جواب — رفتن بسوی آغل — يك کاغذ — دیگر

خط سیم تلگراف — ساحل سنگلاخ —

مد و جزر — شایان حیرت يك ضیا .

سیروس سمیت رفقارا آواز داد . رفقا نیز کارهای خود را ترک کرده به پیش مهندس

— ( ۴۳۶ ) —

دویدند و دود و بخار ز روه کوه فرا نغان را بکمال سکوت و اندیشه تماشا کردند. از حالا معلوم نمیشود که آیا حرارت مرکزی به شدت تمام خواهد کفید یا کمتر اجرای شدت خواهد ورزید. هرگاه زلزله شدیدة فوق العاده ظهور نکند از غرائق نیزهوزیم تهلکه ملحوظ نیست. اما اگر لاوبسوی قسم مثبت جزیره يك بحرای نوبی پیدا کرده سیلان گیرد آنوقت آغل سراسر محو و ناپدید خواهد گردید.

سراز امر و زلزله تنوره کوه فرا نغان دود و بخار بیلابرا آمدن دوام ورزید. رفته رفته دود و بخار زیادی میگرفت ولی هنوز شعله آتش پدیدار نشده است و از غرض های رعده مانندی که در اثنای طوفانها از جاهای بسیار دور دوری برآید از زیر زمین نیز همچنین صداهای سنگین دوری میرسید که ازینهم معلوم میشد که در مرکز ارض امر اشتغال روز بروز در افزونیست و نتیجه مد هسه کفیدن پر هیت آن نیز روز بروز در نزدیکیست مهاجران تن بتقدیر داده در کار کشتی سازی خود شب و روز بجان میکوشند. مهندس يك ماشین کوچکی که بقوت آبشار نالاب غرائق بدور و حرکت می آمد برای کشیدن آره نیز بعمل آورد که بواسطه آن چوپهاوشنه های بزرگ بزرگی را بکمال سهولت آره میکردند و تخته ها از آن میراوردند. در نهایت ماه ایلول قبور غه های کشتی به ستون کلفت و جسیم تادای و تخته های کنار و دیوار کشتی میخ شده شکل و قیافت کشتی ظاهر گردید. اما انداختن تخته های سطح و سوار کردن دکل و ترتیب دادن بادبان و تفریق دادن کمره ها و دیگر لوازمات آن بسیار وقت دیگر به تیشه زدن و آره کشیدن و میخ کردن موقوفست.

درین اثنا کار کشتی سازی بقدریکه گفته تعطیل گردیده مهاجران بسبب رسیدن موسم زراعت بکشتکاری و جمع کردن محصولات مشغول گشتند. باز بکار کشتی آغاز نهادند. در وقت شام مهاجران مانده و هلاک شده به غرائق نیزه و زجمع می آیند و طعام شام را وقت تر خورده همان بخواب میروند. اما بعضی شبها بمکمله و صاحبه پرداخته تا بسیار وقتها مینشینند.



امشب نیز از همان شبهایی بود که مهاجران بمکالمه و صاحبه مشغول گشته تا قریب  
 نیمی شب نشسته بودند . به نیشب دو ساعت باقی مانده بود که مهاجران بجمعاً کشفیدن  
 آغاز نهاده بنای خواب را گذاشتند . هر یک از رفقا بر خواسته بخوابگاه های خود رفتند .  
 هنوز بر بستر خود نیفتاده بودند که زنگ تلگراف که در دالان بزرگ موجود است بشدت  
 تمام نواخته شد .

مهاجران سر اسیمه و متحیرانه بدالان دویدند . در آغل مجز حیوانات هیچ کسی  
 نیست همه رفقا در دالان غرا نیتهاوز موجود اند . حیوانات از آغل تلگراف کشیده  
 نمیتوانند دیگر انسان هم در آغل نی بلکه در تمام جزیره نیست . آیا تلگراف را که کشیده است ؟  
 رفقا بحیرت و سر اسیمه بطرف ماشین تلگراف پدیدند ناب گفت :

— اینجا سراسر است ؟ بلکه بریها باشد ؟

ها — بعضی اوقات در هواهای طوفان الکتریک بتبدلات هوای . . . .

هزار بسخن خود را پوره نتوانست چرا که مهندس در مقام ردسر بیچنبانید . زه  
 ده تون گفت :

— صبر کنیم ، هرگاه اشارتی برای مکالمه کردن باشد البته بتلگراف زنگ نواخته  
 خواهد شد ! و اگر . . . .

زه ده تون هنوز بسخن خود را تکمیل نکرده بود که باز بشدت زنگ ماشین  
 تلگراف نواخته شد .

مهندس بیجا یکی بر ماشین آمده تلگراف کشیده که :

— چه میخواهید ؟

بعد از چند ثانیه جواب رسید ه :

( بیجا یکی به آغل برانید )

سیروس بمسرت تمام بر فقا گفت :

— آخر خود را نشان داد !

بلی نهایت الامر اسراری که از مدتها در پرده بود بمیدان ظهور جلوه کر میگردد.  
 رفقا خواب و مانده گئی و همه چیز را فراموش کرده بی آنکه يك کله سخن بگویند از غما  
 نینهاوز فرو آمدند . تنها توب و زور را در اقامتگاه گذاشتند .

شب بسیار تاریکست ، هلال باغروب شمس غروب کرده . ابر باره های کشیف  
 بزرگ در هوا ظهور يك طوفان باد و بارانرا نشان میدهد . تاریکی شب مانع راه رفقا  
 نمیکردید . بلا مشکلات تیره منظره و - یقه را گذشته در میان پشه زار بر سرک راه آغل  
 بر راه افتادند . مهاجران بکمال هیجان و سرعت بر راه میروند .

البته که به هیجان باید باشند : چرا که بعد از یکساعت در آغل شخص مجبول و  
 حامی پنهانرا که از بتقد رمدت لطفها و عنایتهای خارقه نمای او در اوقات ضرورت و  
 نا امیدي به ایشان دستگیری و مدد رسانی کرده ، و اینچنین کارها شیکه مافوق قوه بشریه  
 میباشد از او بعمل آمده او را رأی العین می بینند .

مهاجران همین فکر هایش می رفتند . ظلمت با ندر چه کشیف بود که يك مترو  
 بیشتر دیده نمیشد . در جنگل هیچ صدا و ندائی شنید ، نمیشد مگر صدای پاپای خود  
 مهاجران . این سکوت عمومیرا اینسخن با تقرو ف که :

— کاش يك فانوسی با خود می آوردیم ؟

اخلال نمود . مهندس مجواب گفت که :

— در آغل پیدا خواهیم کرد !

درین انصادی رعد و تابش برق نیز شنیده و دیده شد که ظهور طوفان را نشان میداد .  
 بعد از یکساعت طی مسافه دیوار تخته فی آغل را مشاهده کردند . به آغل درآمدند .  
 صدای رعد نیز بیشتر کردید ! بادی با باران آمیخته شدیدی نیز آغاز نمود بخانه که برای  
 آبرتون ساخته شده بود و اصل گردیدند . بلکه حامی پنهان در خانه باشد ؟ لهذا اول  
 مهاجران را يك طبش مسرت و حیرتی استقبال نمود . چرا که ماشین تلگراف در همین  
 خانه است ، و تلگراف هم لابد که از تجاوزده شده است ! اما هیچ اثر روشنی ، و صدا



— ( ۴۳۹ ) —

وندائی از اوتاقی دیده و شنیده نمیشود !

مهندس دروازه را در قیاب نمود . هیچ جوابی نیامد . دروازه را باز کرده  
بخانه درآمدند . ناب چاقیاق زده چراغ را بیفر و خند . هر طرف اوتاق را پالیدند  
هیچ کسی را نیافتند همه چیز اوتاق را بجا یافتند سروس گفت :

— این عجب است ؟ آیا با غلط دانستیم که تلگراف زده میشود ؟

ژ — فی این هیچ نمیشود ! چرا که تلگراف صریحاً و عیناً کلمات « چابک به آغل  
بیاید » را کشید .

بر سر ماشین تلگراف آمدند دیدند که همه آلات و اسباب تلگراف تیار و بجای خود است .  
درین اثناء هر برهه نظر انداخته فریاد کرد که :

— وای یک کاغذی موجود است !

مهندس کاغذ را برداشته دید که بران به انگلیزی این کلمات نوشته شده .

— « خط سیم تلگراف را که نواکشیده شده بیروی کرده بیاید »

مهندس دانست که تلگراف از آغل زده نشده است . بلکه از نقطه اقامتگاه شخص  
مجهول که سیم را از آنجا تا به آغل رسانیده کشیده شده است .

همانحظه مهندس ورق کاغذ نور را گرفته برای اقتادند . فانوس را مهندس بدست  
گرفته پیش پیش میرفت طوفان باد و باران نیز کسب شدت نمود . صداهای رعد و چکا  
چک برق بی همدیگر در غریدن و ناییدن بود حتی بدرجه که صدای رعد هیچ انقطاع  
نمی یافت و روشنی برق متصل همدیگر در تابش بود . بروشنی برق قله کوه فرانقان را  
نیز دیدند که در دود و بخار بنهان مانده است .

سیم تلگراف را یافتند که بر تنهای درختها ، و در بعضی جاها بر روی زمین ممدود  
شده رفته است . سیم اول در میان جنگل و از آنجا برداشته کوه فرانقان دراز شده  
رفته است . مهاجران در کنار کنار سیم بسرعت پیش میروند . خط تلگراف یکسر  
بطرف غرب جزیره کشیده شده است . صدای رعد چون متصل در غرش است از آنرو

سخن گفتن قابل نیست . و هم سخن گفتن درین وقت لازم نیست بلکه راه رفتن لازمست .  
 • مهاجران در اول امر از تنگی که در مابین سطح مایل کوه فرا نغان و نهر آبشار  
 واقع شده است خط را پیروی کرده پیش رفتند . بکمان مهندس بود که اقامتگاه شخص  
 مختفی در همین دره هاوشیله های کوه در کدام مغازه باشکافته کی خواهد بود . حالا آنکه  
 چنین نشد خط تلگراف بعد از آنکه برداشته کوه تا یکجائی امتداد یافت از آنجا بسوی  
 ساحل بلند بجزر که متشکل از سنگهای غریب الشكل و کمرها و گنبد ها و دهلیزهای طبیعی  
 که پیش ازین در انشای سیاحت دور جزیره با کشتی بودند و انشور آنرا دیده بودند فرو  
 آمدن گرفت . و یکسر بطرف بحر دراز شده رفته بود .  
 • مهاجران از اینجا مجبور شدند که پیروی سیم را کرده از ساحل بلند آهسته آهسته  
 بسوی دریافرو آیند . شدت طوفان باران پر رعد و برق نیز لحظه بلحظه در تزیاید بود  
 که گاهی صاعقه های دهشت آتشی نیز در بعضی اطراف جزیره بشدت و هیبت می  
 افتاد . غرشهای رعد سناوی ، و صدای مهیب زمینی که از زیر زمین بشده و وولکان  
 بر میخواست با هم آمیخته و لوله رستاخیز را برپا داشته بود . درین اثنا از زرو کوه  
 شعله های آتش نیز در میان دود و بخار پدیدار میگردد .  
 از نیم شب گذشته بود که مهاجران از ساحل بلند مهیب سیم تلگراف را پیروی  
 کرده بر راه باریک سر نشیب فرو آمدن گرفتند . مهندس پیش و آیرتون از همه پست  
 بکمال احتیاط بر راه دوام داشتند .  
 اگر چه تله کوه ها و سیم افتادن خیلی بسیار است ولی مهاجران یکی از تله کوه ها  
 خطرناک را نکرده مانند آهن یاره که بمقناطیس منجذب شده باشد بسوی اقامتگاه  
 مختفی حامی مختفی خود در تنگ و تازاند .  
 رفته رفته بجایی فرو آمدند که سیم تلگراف از یک گوشه سنگهای ستون مانند  
 دور خورده بلب دریا در میان آب فرو رفته غائب گردیده بود . مهندس سیم را بدست  
 گرفته دید که بدریا فرو رفته است .



-( ٤٤١ )-

مهندس و رفقا در نیجا بحیرت و تلاش افتاده توقف کردند. صدای نوییدی از دهنهای  
جمله شان برآمد اگر این هیجان و اضطراب مهاجران باشد بی اختیار خود در آبر پی سیم بدریا  
خوهند انداخته اما یک ملاحظه و مطالعه مهندس بر روی همه معقول و مقبول افتاده صبر و  
آرام گرفتند. مهندس رفقا را بیک مغاره کوچکی که در دیوار ساحل پیدا بود برده گفت:  
- در نیجا یک قدری مکت و درنگ نمانیم. زیرا حال دریا بحالت مدامت. پس از آنکه  
جزر آغاز کند راه باز بیدان ظهور خواهد نمود.

رفقا بر این سخن محل اعتراض نیافتند. لهذا یک چند ساعت انتظار کشیدن لازمست  
مهاجران در مغاره مذکور بر مهدیگر تکیه زده مستغرق خیالات گردیدند اضطراب  
و هیجان شان خیلی زیاده بود. آیا با چگونه مخلوق خارق العاده ملاقی خواهند شد؟  
آیا چگونه انسان عالی با اقتداری خواهد بود؟

بعد از نیم شب یک ساعت مهندس فانوس را گرفته بکنار دریا در پیش سیم آمد. دید که  
آب دریا یک کمی فرونشسته است، و دهن یک مغاره بسیار بزرگی بیدان یک کتری به  
بر آمدن آغاز نهاده است. سیم در میان این مغاره مدود کشته رفته است.

سپروس به پیش رفقای خود آمد. گفت که:

- بعد از یک ساعت راه کشاده میشود.

ژ - یعنی راه هست؟

م - البته هست، دهن یک مغاره بسیار بزرگی کترکی پیدا شده است!

ها - اما کمان و بیرم که اگر این مغاره بیدان هم براید باز هم آب بسیاری در آن خواهد  
ماند!

م - یا مغاره بستانها خشک شده ما رفته خواهیم توانست یا برای بردن ما یک واسطه خوا  
هد آمد؟

یک ساعت دیگری نیز گذشت. مهاجران همه کی بکنار دریا آمدند. در ظرف این  
سه ساعت آب دریا بقدری بازده قدم فرونشسته بود. مدخل مغاره مانند کمان یک طاق

بل بزرگی بمیدان برآمده بود . مهندس سیم تلگرافر ادیده بر دیوار مغاره مذکور پیش  
رفته است ، و هم دید که يك چیز سیاهی بر سطح آب در دهن مدخل مغاره بطرف درون  
گفته ایستاده و بایک ریسمانی بيك ستون سنگی مربوطست . مگر این جسم يك زور بچه  
بود که دو پر هم در آن موجود بود . مهندس گفت :

— توقف لازم نیست ، سوار شویم .

مهاجران همان خود را بدرون کشتی انداختند این زورق از آلومینیوم نام معدن  
بسیار محکم و سبکی ساخته شده است ، ناب و آیرتون پر هار ابدست گرفته به پر کشتی ،  
و یا تفرو ف زمام سکانرا گرفته بدور دادن زورق آغاز نهادند . مهندس نیز فانوس را  
بدست داشته بر یانی کشتی بنشست .

زورق بدرون مغاره به پیش رفتن دوام ورزید ، و قتی که از زیر کان مدخل گذشتند  
سقف مغاره را دیدند که خیلی بلند است . اما تاریکی نیز بسیار است روشنی فانوس بد  
بدن هر طرف اینغاره غریبه خلقت کفایت نمیکند . طول و عرض و عمق آن بخوبی  
دیده نمیشود . در داخل این مغاره سکون و سکوت زیادی حکمفرماست . از ولوله پر  
دهشت طوفان بیرون . هیچ چیزی در نجاشنیده نمیشود .

در بسیار جاهای کره ارض از این نوع مغاره های خلقتی موجود است که از ابتدای  
تکوین کره ارض موجود بوده اند . بعضی از این نوع مغاره ها را آب دریا پر کرده است ،  
و در میان بعضی از آنها تالاب های بسیار بزرگی پیدا شده است مثلاً مغاره « فتغال » که  
در جزیره « شتافا » ، و مغاره « دو آرنه نر » که در انگلستان و مغاره « بوتیقاسیو » که  
در قورسیقه ، و مغاره « لیز زورد » که در نوروچ ، مغاره « ماموت » که در کنتوکی واقع  
میباشد هر يك از عجیبه های خلقت و مصنوعات قدرت مغاره هائی میباشد که در پیش  
وضیعت و کیفیت تشکل آنها عقل بحیرت می افتد . تنها مغاره ماموت که در کنتوکی میباشد از  
تضاع سقف آن بخصه قدم ، و طول آن بیست هزار قدم است .

ایا این مغاره جزیره لینگولان چقدر طول و عرض و ارتفاع را مالک است ؟ اینست



— ( ۴۴۳ ) —

که بسبب تاریکی تا بحال مهاجران به تعیین آن موفق نشده اند! آیا از زیر جزیره تا یکدام حد جزیره لیتقولن محدود شده رفته است؟ تعیین اینهم مشکلت است؟  
 زورق بقدریک ربع ساعت است که برآه رفتن دوام میورزد. مهندس فانوس را بالا گرفته خط حرکت صندوق را نشان میدهد. درین اثنا مهندس بریا تقرووف که زمام سکان زورق را بدست دارد فریاد کرد که:

— بدست راست بگردان.

یا تقرووف زورق را بدست راست دور داد مهندس از حرکت مقصدش این بود که بدیوار مغاره نزدیکشده بیند که سیم تلگراف موجود هست یا نه. دید که سیم موجود است. باز به پیش راندن اشارت داد. بر هادر آبهای تاریک مغاره حرکت کرده به پیش راندن کشتی دوام نمود.

زورق بقدریک ربع ساعت دیگر قطع مسافه نمود. باین حساب از ابتدای داخل شدن بمغاره تا بدینجا بقدر سیم میل راه پیچوده اند.

درین اثنا یک ضیای بسیار درخشان درخشندگی شدیدی داخل مغاره را منور گردانید این ضیای الکتریکی بسیار شدیدی بود که از پیش روی شان از آخر مغاره بتابش آمده بود.

مهاجران بواسطه این ضیای بدیدن هر طرف مغاره موفق و کامیاب شدند. سقف مغاره بقدر صد و پنجاه قدم بلندی تخمین میشود که از سنگهای بازالت بوضع بسیار عجیبی تشکیلست.

بعضی از این سنگها با شکل غیر منظم مانند ستونهای کج و پیچی از سقف مغاره تا بسطح آب که بسیار ساکن و آرام ایستاده دراز گردیده و در آب پنهان شده رفته است.

ضیای شدید الکتریکی برین ستونهای صاف و براق عکس انداخته و بر آب صاف و هموار داخل مغاره سایه انداز گردیده. نظرها های بسیار نظار ربای بجلوه گری میآورد.

زورق نشینان چنان گمان میبردند که زورق شان در میان دو طبقه بلور نی پیش برود. قطرات آبی که از زدن بر کشتی فشانده میشود ضیای الکتریکی آنرا مانند دانه های

التماس بدرخشیدن میآورد. درینجا وسعت مغاره بقدر ۳۰ قدم می آید.

مهاجران یکسر بسوی منبع ضیای زورق خود اشارت به پیش راندن دوام میورزند.

دریادرنجا مانند تالاب بسیار جسم بیوج و آرامی بنظر می آید . آخر این تالابرا دیدند که بایک دیوار طبیعی سنگی براق صاف و راستی مسدود است . عکس ضیای الکتریک که بر دیوار صاف بجای آخر مغاره، و گاه بر ستونهای آویخته مختلف الاشکال ، و گاه بر سقف ، و گاه بر سطح آب عکس انداخته مهاجران خود را در یک عالم دیگری تصور میکردند .

چون بیک قدری بیشتر شدند دیدند که میان آب یک جسم بسیار بزرگ عجیب الخلقه غریبی بیک وضعیت و کیفیت برهیتی ایستاده است که ضیای الکتریک از دو سوراخی که برین جسم باز گردیده است میبرآمد . این جسم مستطیل الشكل و دو نوک آن باریک و حد وسطی آن مدور و بدرازی دو صد و پنجاهم بود که از سطح آب نیز بقدری یا نزده قدم بلندتر ایستاده بود .

زورق آهسته آهسته بجهت مذکور نزدیک شد . سیروس سمیت برینی زورق بیا ایستاده بکمال حیرت و هیجان بسوی جسم مذکور نظر دوخته بود . مهندس دست زده ثون را فشار داده گفت :

— بلی ، همانست !

مهندس اینرا گفته و یک نامی را بر زبان راند که سنهازه ده ثون آنرا دانست .  
زه ده ثون بتلاش پرسید که :

— آیاها نست ؟

— بلی ، خودش است !

پس بنا بر اشارت مهندس زورق را بسوی چپ جسم مذکور نزدیک کردند که در انطرف یک زینه بسیار منظم خوشنمایی آویخته شده بود . سیروس سمیت بر زینه مذکور بالا بر آمد ، رفقا نیز پیروی کردند . در مابین دو سوراخ بزرگ بلورینی که ضیای آن میبرآمد یک باجه صاف و واسعی که اطراف آن بایک کناره بسیار مصنوع برنجی کت شده گرفته شده بود ، و در وسط این محل یک دریچه باز بود که از آن دریچه یک نردبان منظم



و فراخی بسوی بیان فرورفته بود .

مهندس پیش و مهاجران از دنبال او از دریچه برنردبان مذکور فرآمدند . در آن  
خزینة يك رهرو بسیار روشن و مغروشی پدیدار بود که در آخرین این رهرو يك دروازه  
مربین پیش شده دیده میشد . مهندس دروازه مذکور را باز کرده در يك دالان بزرگ  
بسیار نور و فوق العاده بازینت و آرايشی داخل شدند . و از دالان مذکور گذشته در يك  
کتابخانه که از سقفش چراغهای الکتریکی آویخته بود در آمدند . مهندس از این کتابخانه  
هم بجایي گذر نموده يك دروازه بزرگ دیگری را که در آخر کتابخانه بود باز کرد .  
مهاجران خودشان را در يك دالان واسعی یافتند که در پیش زیب و زینت و مغروشات ،  
و آثار نفیسه ، مدنیه و ضیاعیه آن بجزرت افتاده خود را در عالم خیالات و منامات گمان کر  
دند . در یکطرف این دالان بريك کنبه بسیار مزیني يك پیرمرد دراز قامت نورانی دراز  
افتاده بود که بحالت یخودی در خود فرورفته بود که حتی از آمدن مهاجران نیز آگاه نگر  
دیده بود . سیروس سمیت در رو بروی پیرمرد محترم نورانی ایستاده شده بريك لهجه  
احترامکارانه و زبان نرم و متواضعانه که هم رفقای خود را و هم پیرمردم را دوچار وله  
و حیرت گردانیده گفت :

— جناب کبتان نمو ! ما را خواسته بودید اینست که بخدمت تان حاضر شده آمدیم !

### — باب شانزدهم —

#### فهرست

کبتان نمو — سخنان نخستین — يك حکایه — رفقای او — عمر

دورز بر بحر — تنها — التجا بردن آخرترین کشتی نوتیلوس

در جزیره اینقولن .

بصدای سیروس سمیت پیرمرد محترم سر خود را بالا کرده سر ظرف ، و پیشانی  
کناده ، و موهای سفید ریش و سر ، و انظار بر عظمت خود را نمودار گردانید . این  
آدم برکنار کنبه که بران افتاده بود تکیه زده بندشست از حالتش چنان معلوم میشد

— ( ۴۴۶ ) —

که دوچار مرض سخت است و آهسته آهسته شعله حیاتش رو بخاموشی نهاده است .  
بصدای بسیار پست و متحیرانه بزبان انگلیزی گفت :

— افندی ! من نام ندارم ! جسان شد که مرا کیتان نمو خطاب کردی ؟

م — من شمارا میشناسم !

کیتان نمو از بنسخن سیروس سمیت زیاده تر بحیرت افتاده و آثار قهر و غضب از  
ناصیه اش نمایان گشته انظار آتش فشان خود را بر مهندس عطف نمود . گویا میخواست  
که در زبردت شعله انظار خود او را آب سازد ! اما آهسته آهسته از قهر فرونشسته  
پس بر کنبه دراز کشید و بیکصدای مستریمحانه گفت :

— چه ضرر دارد ! مادامیکه زنده کیم به آخر رسیده اگر بدانند یا ندانند !

سیروس به کیتان نزدیک شد . ژه ده تون دست کیتان را گرفت دید که در آتش تب  
سوزانست . آرتون و پاتقروف و هازبر و ناب در یک گوشه دالان مزین چو زوزرو  
شن بیا ایستاده اند .

کیتان دست خود را کشیده به نشستن آنها را اشارت نمود . رفقا بکمال هیجان  
بطرف کیتان نظر دوخته بودند . خود شازاد ز پیش روی همان ذات خجسته صفاتی  
که اورا حامی پنهان نام نهاده اند ، و باز هابسیایه لطف و عنایت او از پنجه مرگ واریده  
اند می یابند بحیرت اند که آیدین های شکر گذاری خود شازاد چگونه وجه زبان ادا نمایند .  
علی الخصوص پاتقروف و ناب بسیار متحیر و مبهوت مانده اند چرا که آنها حامی پنهان  
رادر خیالخانه دماغ خود شان از انسان ها و عالم بشریت برتر و عالی تر یک چیزی قرار  
داده بودند . حالا نکه در سئوقت به پیش روی خود مانند خود یک انسان و بشر ببینند ؟  
رفقای مهندس بغیر از ژه ده تون از بنهم خیلی بحیرت افتاده اند که آیا کیتان نمورا  
مهندس از کجا میشناسد ؟ و کیتان نمو بمجردی که اسم خود را شنید چرا بحیرت از جای  
خود برخاست ؟

کیتان مهندس را خطاب نموده گفت :



— ( ۴۴۷ ) —

- معلوم شد که اسم مرا میدانید ؟
- بلی میدانم ، حتی نام این کشتی خارق العاده که اختراع کرده دست مهارت خود شاست و در زیر بحر بیک صورت عجیب العقولی حرکت میکند نیز میدانم .
- نوتیلوس ! فی !
- بلی ، کپتان ! نوتیلوس !
- اما ایترام میدانید که من کیستم ؟
- بلی میدانم !
- حالا نکه مدت سی سالست که من با جمعیت بشریه بیک قلم قطع مناسبات کرده در زیرهای بحر زیست میورزم و هیچکس به احوال من خبر ندارد ، و منمم هیچکس سر خود را فاش نکرده ام . آیا سر مرا که فاش کرد خواهد بود ؟
- یک آدمی که باشما در باب فاش کردن سر شما وعده نداده بود !
- مباد آن عالم فرانسوی که پیش از شانزده سال به تصادف در کشتی من افتاده بوده نباشد ؟
- تمام ! خوب شناختید ! خود اوست .
- اما من میدانم که آن فرانسویس و رفیق اودر هنگامیکه نوتیلوس در گرداب مدش « مائیلستروم » در آمده بود از کشتی بدریا افتاده غرق شده بودند !
- بلی افتادند را افتادند ولی هلاک نشدند ، و به اورویا آمده بعنوان ( پست هزار فرسخ سیاحت در زیر بحر ) یک اثری نشر کردند و سرگذشت شما و احوال نوتیلوس را در آن نوشتند .
- اما او بچند ماهه سرگذشت مرا خبر دارد !
- اما بهما نقدر سرگذشت نیز نام شما را و کشتی شما را باشناختانده توانسته است !
- بلکه مرا از عاصیان و جنایتکاران بزرگی برقم داده خواهد بود ؟
- همدس جواب نداد ! کپتان باز پرسید که :

— افندی ! آیا همچین نیست ؟

— احوال ماضی شمار آنفسیر کردن نمیخواهم . تنها اینقدر میدانم که در جزیره  
لینقولن بیکطر ز غمیری افتادیم . از طرف یکدوست عالیجنابی همیشه حمایه و محافظه  
شدیم . و همه مامدیون شکران آن حمایه میباشیم . و بجان و تن خود را مجبور و مرمون  
احسان او میدشماریم . و اینتر احم میدانیم که آن دست مبارکی که ما را حمایه کرده دست  
جناب کیتان نمومبیا شد !

— بلی منم !

• مهندس و رفقا بر یا خواستند . و بحامی معلوم خود عرض تشکر کردن خواستند .  
ولی کیتان نمویا نهابه نشستن اشارت کرده گفت :

— سخنان مرا بشنوید بعد ازان هر چه که میکنید مختارید .

کیتان اینرا گفته و در حالتیکه ضعف و ناتوانی برومستولی بود . و نفسش در هر  
چند کله بند میشد همه قوت و اقتدار خود را جمع کرده بحکایت سرگذشت خود دوام  
ورزید . در انشای حکایت چند بار از خود در گذشت مهندس و زه ده نون در باب بهوش  
آوردن او خدایت کردند . و سکوت نمودنش را رجا نمودند ولی اوسرگذشت خود  
را ناتمام نمانده گفت :

— بیهوده زحمت مکشید . میدانم که حیاتم به انجام رسیده است بگذارید که حکایت  
خود را تمام کنم تا که تهمت جنایتکاری که بر من بسته شده بوجدان صاحبان وجدان  
حواله شود که حقست یا نا حق !

خلاصه حکایه کیتان نموجینست که :

« کیتان نموبرادر زاده سلطان تیو که محارب مشهور هنداست میباشد . بعد از آنکه  
بدر و کاکایتس جنگهای خونریزانه بسیاری با انگلیزان نموده شهدای معرکه گردیدند  
کیتان نمو که اصل نام او « پرنس دافار » است بسن سیزده سالگی با تروت جسیمبرای  
تخصیص به او رویا آمده تابسن سی سالگی تحصیل علوم و صنایع حصر دقت و صرف



- ( ۴۴۹ ) -

مقدرت نمود. و چون ذکاوت استعدادش بدرجه فوق العاده بود در هر فن و هر صنعت معلومات خود را بدرجه اعلا رسانید.

« برنس در هر طرف اوز و یا گردش و سیاحت کرد و در هیچ وقت و هیچ جا بمحلات ذوق و عشرت موجود نگردد. همیشه در اطوار و اوضاعش جدیت و فصیلت رونما بود. »  
« برنس واقار از یک چیزی متنفر و بیزار است که آن نفرت او را به این حالت گرفتار آورده. موجب نفرت او خاک انگلتره و ملت انگلتره است. »

« ازین معلوم میشود که برنس واقار عداوت و خصومت را با انگلیزان از بدرو عم خود ده چندان بیشتر و بیشتر برده است. برنس واقار در جمله صنایع موجوده کسب مهارت نمود، فنون طبیعه را بدرجه فوق العاده پیش برده است. »

« برنس واقار متفنی اگر چه در ظاهر حال یک اور و پائی تمامی بنظر می آید اما در حقیقت حال از دل و جان قلباً و فکر آیک هند نیست. حرص انتقام. و دفع کردن انگلیزان را از هندستان، و باز نشستن بر تخت حکومت هندستان بجای گذشته گان هیچ گاهی از دل برنس واقار نبرآمده و نمیبراید. »

« بنابر همین فکر و آرزو در سنه ۱۸۴۹ از اور و یا به هندستان آمده با دختری هندینی که او نیز مانند خود برنس از انگلیزان متنفر و جگر خون بود عقد ازدواج نمود. باین زوجه خود اگر چه چند سال خیلی بخوبی گذران و سه اولاد نیز از او بدنیا آمد ولی این سعادت پایله نیز حرارت حرص انتقام او را تسکین نتوانست. »

« برنس هر طرف هندستان را گردید. اعوان و انصار بسیاری برای خود پیدا کرده و خود بسر کرده گئی آنها برآمده با انگلیزان اعلان حرب و زید، و مهاجمات عمومی خونریزانه که در سنه ۱۸۵۷ انگلیزان را سر اسیمه ساخته بود سبب یکانه آن محاربات برنس واقار بود. »

« برنس واقار بقدر بیست بار حیات خود را به تهاکه انداخت، و ده بار زخمی شد اما عسکرش یکان یکان هدف گله انگلیزان گردیده به آرزوی خود موفق و کامیاب نشد. »

« نام پرنس اقرار بهر طرف مشهور گردید . حکومت انگلیز بهر کسیکه پرنس را کشته  
وسر او را بیارد مبلغ بسیار کزافی وعده داد . اما کسی پرنس را نیافت . ولی زوجه  
و اولاد هایش در راه اوقربان رفتند .

« پرنس تنها مانده بکوهدستان دکن خود را کشید در انجا باقی مال و ثروت خود را جمع  
کرده بایست نفر عونه صادق خود بیکطرف مجهولی برفت .

« آیا پرنس بکجارت ؟ پرنس بیکی از جزیره های خالی ببحر محیط رفت . در انجا  
پنار ترتیب و اختراعات خویش بساختن یک واپوری که در زیر بحر حرکت و رفتار کند آغاز  
نهاد . از قوه الکتریک استفاده کردن خواست . بران هم موفق آمد . برای گرم کردن  
دن و حرکت دادن . و روشن ساختن الکتریک را استعمال نمود . در زیر بحر ماکولات  
مشروبات ، ملبوسات ، اشیای قیمتمدار از هر نوع بکثرت موجود است . پس کسیکه در آن  
جا زیست نماید بمدد کاری قطعات مسکونه هیچ احتیاج ندارد . علی الخصوص که ثروت  
وسامان کشتیهای قضا زده غرق شده را نیز بشامها مالک میباشد .

« پرنس واپور خود را ساخت . و چنانچه در راه او بود کامیاب آمد . نام واپور خود  
را نوتیلوس ، و نام خود را کپتان نمود . در زیر بحر ها غوطه خورده برفت .

« بسیار سالها کپتان کره زمین را از یک قطب به دیگر قطب و از شرق بغرب طولاً  
و عرضاً دور نمود اشیای بسیار نفیسه و اموال کثیره بدست آورد . سفینه بر از طلا نیکه  
در سنه ۱۸۰۳ در دریای وینوازمال اسپانیا غرق شده بود همه آن طلا ها را کپتان  
بدست آورد .

« در حالیکه با مردمان روی زمین اصلاً و قطعاً هیچ اختلاط و مناسبت نداشت و  
هیچ خیال دیدن مردمان روی زمین را آرزو و هوس نمیکرد در سنه ۱۸۶۶ در واپور  
اوسه نفر آدم افتاد که یکی ازینها عالم فرانسوی و یکی نوکر او و یکی صیاد ماهی از ملک  
کانادا بود یکی از کشتیهای زرهپوش دولت امریکا برای گرفتن نوتیلوس مامور شده  
در بحر چین راه را بر نوتیلوس گرفته بود . نوتیلوس نیز مجبور گشته دنباله کشتی زرهپوش



مذکور را بشکست تا در پی او آمده نتواند. در آشنای اینصدا مه این سه نفر مذکور در کشتی نوتیلوس افتاده بودند.

« کپتان این سه نفر را اگر چه بر روی زمین بر او روزه رها می توانست داد ولی بسبب افشاشدن اسرار خود اینکار را نکرد. و در سفینه خود محبوس نگاهداشت بدایع بحریه را در صرف هفتماه به آنها نشان داد.

« در سنه ۱۸۶۷ نوتیلوس در گرداب مانیلستروم افتاده این سه نفر بازور چقه خود نوتیلوس فرار نمود. کپتان بگمان اینکه از گرداب مذکور رهایی یافتن محالست در پی اینها نیفتاد و محقق دانست که غرق شده اند. و تا به ایندم ازین خبر معلومات نداشت که آنها رهایی یافته اند و در او رو پاسیا احتتامه هفتماهه نوتیلوس را نشر کرده اند.

« بعد از رفتن آن سه نفر کپتان باز سیاحتهای بسیاری در زیر بحر اجرا نموده عمر گذرانید. امارفته رفته عونه و عمله او میکانیکان وفات یافته در قعر بحر محیط بر تپه های قورای مد فون گردیدند تا آنکه آخر الامر کپتان در نوتیلوس تنها ماند.

« درین آشنای کپتان هم بشصت رسیده بود. تنها بسر خود نوتیلوس را در همین مغاره زیر جزیره لیبقولن که آنرا حوضه قرار داده بود آورد که حالام در انجاست.

« کپتان از مدت شش سالست که سیاحت و گردش زیر بحر را ترک داده در همین مغاره آرام گرفته است. و منتظر مرگ خود نشسته است. پیش از سه سال یک روزی بود که کپتان لباسهای اختراع کرده کی زیر دریا رفتن خود را پوشیده در دریا گردش داشت که افتادن مهندس را از بالون مشاهده کرد لهذا او را بعد از آنکه بیپوش شد از دریا بر او ده در مغازه تپه های ریگ رسانید، و سنگ او را بشمینه هارسانیده رفقار بحال او آگاه گردانید.

« کپتان این قضایه کان جزیره لیبقولن را از زیر نظر دقت دور نگرفت. لکن خود را بهیچصورت با آنها نشان دادن نخواست. یسان دید که این آدمان خیلی ناهوسکارویا هم دیگر بیک اخوت محبتکارانه مربوطند لهذا دست معاونت خود را از آنها دریغ نمود.

« کیتان در هر چند روز یکبار لباسهای دریایی خود را پوشیده از زیر بخر بچاه غمرا  
 نیتهاوز آمده از احوال و مکالمه مهاجران خبر میگرفت . کشتن دو غونق و بالابرا نیدن  
 توپرا از تالاب نیز کیتان بعمل آورده . صندوق اسباب را در دماغه بیصاحب نیز او نهاده .  
 کشتی شانرا نیز او به امدادشان رسانیده بوزینه کانرا نیز او بواسطه بجلی الکتریک از غمرا  
 نیتهاوز رسانده و زینه را برای شان بر بیان انداخته . احوال آبرتون را نیز او بمهاجران  
 خبر داده چرا که دلش خیلی بروسوخته کشتی سپیدی رهزنان را بواسطه توپریل نیز  
 او پراپرانیده ، برای هاربرکنین را نیز او آورده اشقیار ایاضنگ الکتریک اختراعگر  
 دهکی خود او هلاک کرده و آبرتون را از مغازه به آغل او رسانیده . و الحاصل همه و  
 قایع غریبه اسرار انگیزی که در جزیره بوقوع آمده فاعل همه آنها کیتان نموده که  
 امروز آن اسرار کشف گردید .

« نهایت الامر خود را قریب الموت دیده برای بعضی نصایح مفیده و اجرای بعضی  
 وصایا یا خط تلگرافی که خود آنرا تا به آغل رسانیده بومهجران را طلب کرده است .  
 کیتان نا بدیخاسر گذشت خود را تمام نمود . در آخر حکایه خود گفت :

— فرانسیسی که سیاحتنامه نوتیلوس خود را نوشته البته از بعضی جنایتهای من  
 که در بات غرق کردنهای کشتیهای جنگی انگلیزی اجرا کرده ام نیز نوشته خواهد بود .  
 حالاشمار گذشت مرا شنیدید شما حکم بدهید که من آنکار را بحق کرده ام یا بناحق؟  
 سیروس سمیت مرا و کیتان را فهمیده سکوت کرد . اما کیتان بشدت فریاد برآ  
 ورده گفت :

— افندی ! بدان که من کشتی دیگر ملتی را غرق نکرده ام ، ز رهپوشهای انگلیز را  
 غرق کرده ام . آن انگلیزی که بوطن من ، بملت من ، بقوم من ، بمایله من ظلم و غدر  
 و جنایت روا داشته . حالادانستی ! حکم بده که من بحق کرده ام یا بناحق؟  
 اینرا گفته و از شدت هیجان واضطراب ، و کثرت غم و الم و بسیاری ضعف و  
 ناتوانی بیهوش افتاد . زه ده تون و مهندس ، و رفقا معاونت کوشیدند . بعد از کمی



— ( ۴۵۳ ) —

باز بحال آمده بیکصدای ستر بخانه گفت :

— من از وجدان خود محجوب و شرمساری ندارم چرا که دردنازه حقیقت  
حرکت کرده ام در بسیار جاها نیکی ها و خوبیها که از دستم می آمد اجرا کرده ام ،  
و به بدبهای بسیاری که به اجرای آن وجدانم خود را مجبور میدانستم نیز کوتاهی نکرده ام .  
کیتان در صد او سینه اش خفقتانی حاصل شده بیک صدای خفه شده باز پرسید که :  
— بحق کرده ام یا بناحق ؟

سپروس سمیت دست خود را بسوی کیتان دراز کرده و بیک طور جدیت برورانه گفت :  
— کیتان نمو ! بحق بدانید که حرکات عالییه و اعمال حقانیه بطرف حق عودت  
میکنند . چرا که محل ورود آنهم از انظر فست . اما این بیچاره گانی که حالادر اینجا محضور  
شما حاضر اند و مظهر عنایت و معاونت شما گردیده اند آدمان ناموسکار حق شناسی  
مباشند که نامه ابد در غم شما سرشک حسرت خواهند بارید ، و نام مبارک شما را بزبان  
شکران و تمجید یاد خواهند کرد !

بعد از آن رفقا یگان یگان در پیش کتبه کیتان زانو زمین زده دست کیتان را بوسه  
دادند . در چشمهای پر مرد محترم سرشک حسرت و الم پدیدار گردیده گفت :  
— فرزندان من ! حضرت خالق بر حق شما را مظهر الطاف ربانی خود گرداند .

— ﴿ باب هفدهم ﴾ —

﴿ فهرست ﴾

ساعتهای آخری کیتان نمو — طلبهای حالت نزع بیک آدم — بدوستان

بکر و زده خود یادگار — تابوت کیتان نمو — مهاجران را

نصیحت — دقیقه آخرین — در زیر بحر .

درین اثنا صبح نیز پدیدار گردید ولی روشنی روز در مغاره اصلا دخول نمی یابد  
بلکه از روی ساعت پدیدار شدن روز را دانستند . دهن مغاره را آب مدد دریا سراسر  
پوشانیده است . اما ضیای شدید الکتریک نوتیلوس دو چار ضعیف نشد . همه اطراف

خیا دار و پرتو نثار است .

در حالت قبودان نمو آثار ضعف لحظه بلحظه در تزیاید بود . رفقا از فکر بر آوردن  
کپتان را از نوتیلوس و بردن بغرا نیتها و ز فراغت کرده بودند چرا که خود کپتان آرزوی  
بودن نوتیلوس و مردن رادران بیان کرده بود .

در حالتیکه کپتان بحالت بیهوشی بود زده نون و سیروس به نبض و حالت او دقت کرده  
دیدند که شمع حیات نمو آهسته آهسته در خاموش شدن و ختام یافتن است زده نون گفت :  
— چه چاره ! از دست ما چه می آید !

با — اما نا خوشیش ختام یافتن حرارت غریزی ، سبب مرگش خاموش شدن  
آتش اوست !

آیزتون — آیا اگر او را بیرون کشیم ، و بهوای صافی او را مروض داریم بلکه فایده کند .  
مهندس — باین فکر افتادن جائز نیست . کپتان را راضی کردن بر بر آمدن از  
نوتیلوس محالست ! در نوتیلوس زنده گانی کرده در آنجا میمیرد .

کپتان اینجواب سیروس را شاید که شنیده باشد که از جابر خواست و چشم خود را  
باز کرد . رفقای پیش شده متکاهار برای استراحت او در اطرافش گذاشتند . قبودان  
تکیه زده گفت :

— خوب گفتی افندی ! من در اینجا میمیرم ! بشاء علیه از شما یک طلب و آرزوی دارم .  
سیروس سمیت سکوت را موافق دانسته منتظر سخن گفتن قبودان گردید . قبو  
دان نمود در اول امر بر هر یک از اشیای قیمتمدار نفیسه که در دلان موجود بود یک نظری  
گردانید گویا از این اشیای نفیسه که از مدت سی سال با او الفت و آشنایی گرفته وداع  
آخرین خود را اجرا میکنند . بعد از آن گفت :

— افندیان ! آیا خود تا ترابه تشکر کردن از من مدیون میشمارید ؟

— کپتان ! برای تمدید حیات شما فدا کردن عمر خود حاضر و آماده میباشیم !

— چون چنینست وصیت آخری مرا اجرا بکنید و در مخصوص و عید بدهید که باین



— ( ۴۵۵ ) —

سبب دین شکران شما ادا شود .

— وعده میدهم .

کیتان يك مدتی ساکت مانده بعد از آن سر بر آورده گفت :

— افندیان ! من فردا میمیرم ! آرزوی وصیت من اینست که قبر من نوتیلوس باشد  
بغیر از نوتیلوس دیگر تابوتی برای من نباشد . زیرا همه دوستان و رفیقان من در زیر  
بحر مدفونند . من هم در میان همین تابوت خود در زیر بحر دفن شدن میخواهم .  
مهاجران سرهای خود را بوضع تواضع و احترام فرو آورده منتظر کلام کیتان گر  
دیدند . قیودان گفت :

— افندیان ! بسخنان من خوب گوش نهید بعد از آنکه فردا من میمیرم موسیو  
سیروس شهاور فغان شما از نوتیلوس میبرائید زیرا همه ثروت و سامانی که در واپور من  
موجود است با من یکجا باید مدفون شود . بشما این صندوقچه را یاد کار میدهم که در  
میان این صندوقچه بقیمت یکچند میلیون الهاس و گوهر موجود است . الهاسها را از  
میراث اجدادها ، و گوهرها را از قمر دریاست آورده ام . بایستقدر مبلغ شما بسیار  
و قتها بسیار کارهای نافع و مفیدی اجرا کرده خواهید توانست . فردا این صندوقچه  
را گرفته ازین دلان ببرائید . دروازه دلان را بدقت خوب میندید . بعد از آن بر  
سطح واپور بالا میرائید . و قتیکه از زینه بر سطح واپور برآمدید کانهای دروازه زینه  
را نیزه بسیار دقت و اعتنا بندید . بعد از آن در طرف دنباله کشتی رفته در دو طرف  
سکان واپور دو شیردهن بزرگی می بینید پیچ های شیردهنهای مذکور را باز میکنید ،  
و بجایکی از واپور برآمده در زورق خود می نشینید . آب دریا از شیردهنهای مذکور  
در غزنهاي مخصوصه زیرین نوتیلوس میدرآید . نوتیلوس نیز آهسته آهسته در قعر  
آب فرو میرود .

در پنجاسیروس سمیت یکحرکت متردانه کرد که کیتان معنی آن را درک کرده گفت :

— اندیشه و تردد میکنید زیرا در نوتیلوس بغیر از جسد پیحانی دیگر جاننداری نیست .

— ( ۲۵۶ ) —

سپروس و رفقای او به کپتان دیگر روی انکاری نشان ندادند زیرا وصیت آخری  
اوست قبول کردن آن امریست ضروری! قبودان مو گفت:

— خوب! حالا وعده دادید یانی؟

— بلی کپتان وعده دادیم.

کپتان در مقام تشکر یک اشارتی کرده تنها ماندن خود را آرزو کرد. مهاجران  
از دلان برآمدند و در کتابخانه آمده یکقدری مکت و درنگ نمودند از هر گونه کتاب  
های نادره نفیسه کتابخانه را تواتر یافتند بعد ها بر بر سطح و ابور بر آمده یک قدری کر  
دش کردند. سطح و ابور را بقدر دما نزده قدم از آب بالا یافتند. باز یکقدری بطرف دنباله  
کشتی رفته یک کمره کوچکی در آنجا دیدند که آلات ماشین های عجیب و غریب الکتریکی  
موجود بود. یکقدری بستر کمره سکان کشتی موجود بود که این آلات و ادوات ماشینها  
محیر العقول بود و ماشین بسیار عجیبی بود که ضیای الکتریکی ازان اخراج میدافت. و  
نوتیلوس وقتی که در زیر بحر حرکت میکند تا بسیار جاها را پیش روی آن روشن میسازد.  
مهاجران بعد از یکچند ساعتیکه هر طرف و ابور را سیر و تماشا کردند، و در بدایع  
صنایع آن حیران ماندند باز پس از زینه فرو آمده بدلان آمدند. قبودان نماز بیهوشی  
بخود آمده چشمهایش بدرخشیدن بود و در میان لبهایش یک بسم لطیف و شیرینی پدیدار  
بود. مهاجران به او نزدیک شدند. قبودان گفت:

— افندیان! بحقیقت که شما آدمان بسیار جسور و ناموسکاری هستید. برای تأمین

راحت و معیشت خودتان متفقاً کوشش میورزید. من شمارا بسیار دوست دارم. بد  
هید دستهای خودتانرا که بفشارم.

مهاجران یکان یکان پیش شده با قبودان دست دادند. قبودان گفت:

— بسیار خوب! هنوز باشما چیزی گفت و شنودی دارم اولاین را از شما میپرسم که

آیا از جزیره لیتقولن رفیق را آرزو دارید یانی؟

یا تروف — بلی، آرزو داریم اما بشرط بازپس آمدن!



— ( ٤٥٧ ) —

نمُو — ( به تبسم ) آری شما جزیره را بسیار دوست دارید . چونکه به نمره سعی و غیرت خودتان معمور شده !

مهندس — بفکر ما چنانست که جزیره خود را بحکومت خود یعنی امریکا پیشکش و تقدیم نماید تا آنکه دولت متبوعه ما را در بحر محیط یک لنگر گاهی باشد .

نمُو — آفرین شما مردمان باغیرت و وطن پرستی میباشد باید که همچنین بکنید . حال آنکه من از وطن خود بجدایی و حسرت در زیر آب های سیاه بحر درین مغاره زیر زمین ترك حیات میکنم .

سیروس سعیت برسید که :

— آیا چیزی گفتن و وصیت کردنی بوطن خود دارید؟ بلکه در انجاد و ستان و تعلقات آن باشد .

نمُو — فی افندی! هیچکس ندارم . عضو آخرین خاندان خود منم . باقی همه خاندانم گفته نیستم انگلیز شده اند . شما حالا باید چاره رفتن خود را از جزیره ببنویسید . با — بلی ، بنای ساختن یک کشتی بزرگی را داریم . اما اگر برویم باز خواهیم آمد چرا که بسیار یادداشتها ما را به اینجزیره مربوط دارد .

مهندس — علی الخصوص که قبودان نمودن در اینجا ساخته ایم !

نمُو — بلی ، منم در اینجا به نوم ابدی خواهم ماند . اما ... اگر ...

کپتان سخن خود را تکمیل نمود . تردد کرد ... و گفت :

— موسیو سیروس ! باشما تنها چیزی سخن گفتن میخواهم .

رفقای مهندس بیرون برآمدند . مهندس و قبودان بقدر نیساعت تنها ماندند . بعد از آن باز رفتار خواستند . ولی از مکالمه پنهانی خود بجهت نکشادن امروز نیز باینصورت گذشت .

زده تون دید که لحظه بلحظه شمع حیات قبودان نمود در خاموش شدنست و علامات حالت نزع در و بیدار است . اما هیچ عذاب و اضطراب نمیکند بلکه رفته رفته خاموش

میشود . از دهنش بعضی گله های که معنی آن فهمیده نمیشود . میباید .  
 یکچند دفعه دیگر باز مهاجران را خطاب نمود و بسمهای شیرین شیرینی بسوی آنها  
 نموده دیگر چیزی نتوانست بگوید .  
 بعد از نیم شب بیک ساعت اثر حیات سنا در چشمهایش باقی مانده بود چشمهایش دفعه  
 پدر خشیدن آمده از دهنش این دو گله که :

(الله! هندستان)

برآمد . و بکمال آهسته گمی و آرامی تسلیم روح نمود سیروس سمیت چشمهای پدر مرد  
 محترم را ببوشانید . هاربر و بانقرووف بگره کردن آغاز نهادند .  
 سیروس سمیت دست برداشته گفت :  
 — جناب حق تقصیراتش را عفو کند .  
 بعد از آن برقار و کردانیده گفت :  
 — برای استراحت روح این حامی عالیجناب خویش که بصورت ابدای او را غایب  
 کردیم دعا کنیم .

بعد از چند ساعت مهاجران به اجرا کردن وصایای کیتان نمود . مشغول شدند .  
 سیروس و رفقای او صندوقه کرانهای یادگار قبودان نمودار برداشته از دالان مزین  
 و مکمل نوتیلوس برآمدند . و دروازه دالان را بخوبی بستند ، و از زینه بر سطح و پاور  
 بالا برآمدند و دروازه زینه را نیز با کانهای محکم قتری آن بخوبی سد نمودند که یکتظار .  
 آب از آن گذشته نمیتواند . بعد از آن در زورق نشسته در پس کشتی در جائیکه - مکان . و  
 جو دست آمدند . و دوشیردهن بزرگ را که در دو طرف مکان . وجود بود باز کردند  
 نوتیلوس آهسته آهسته فرو آمده در آب غرق گردید .

مهاجران یکمدتی هنوز بروشنی ضیای الکتریک فرورفتن نوتیلوس را در زیر آب  
 تماشا کردند . لکن بعد از کمی ضیای الکتریکی ناپدید گردید که ازین معلوم شد که نابوت



— ( ۲۵۹ ) —

قبودان نموی و ابوز الکتریکی نوتیلوس در قعر دریا و اصل گردید . مغاره مانند شب  
تاریک تیره و تاریک گردید .

— باب هجدهم —

— فهرست —

ابتدا کردن بکارها — آغاز کردن سال ۱۸۶۹ — علو آتش در سر  
کوه — علامات نخستین اشغال — مهندس و آیرتون در  
آغل — مغاره داقار — قبودان نموی مهندس چه گفته بود

صبح زودی مهاجران بکمال سکون و سکوت بطرف مدخل مغاره متوجه شدند  
این مغاره را بنا بر یادگار قبودان نموی « مغاره داقار » نام نهادند . رفته رفته روشنی مدخل  
مغاره را دیدند . درین اثنا بحر چون بحالت جزر بود بکمال آسانی زورق آلومینیوم شان  
از مدخل مغاره بیرون برآمد .

زورق را در دهن مغاره بایک ریسمانی بیک سنگی بستند . حتی با نفرو ف بر سر  
ریسمانی کنار دریا زورق را خیلی خوب نشاند .

طوفان باد و باران از دور شنیده میشد ولی از جزیره لینگولن بر طرف شده بود . اما  
هوا هنوز به ابرهای کثیف سیاهی مستور است . سیروس سمیت بار فقای خود از مغاره  
داقار برآمده از راهیکه آمده بودند بسوی آغل متوجه شدند . در راه تاب و هار بر سیم  
تلگرافی را که اثر کپتان بود جمع کرده بیفتند .

در راه خیلی کم سخن میزدند . وقایع مختلفی که درین دو شب بر بچارگان پیش آمد  
خیلی موجب هیجان و اضطراب شان گردیده است . حامی مجهولی که بایند رجه لطفها  
و عنایتها در حق مهاجران اجرا مینمود پس ازین . وجود نیست بلکه خود او و نوتیلوس  
در قعر بحر عمیق بخواب شیرین ابدی رفته است . بنا علیه مهاجران خودشان را از  
قول خیلی تنهاتر و بیگس ترمی بینند ، و عجیب و ناتوانی بحسابی در خود مشاهده میکنند .  
آتش را در آغل گذرانیده فر دایساعت نه در غمرا نیتها وز آمدند . سیروس سمت

— ( ۴۶۰ ) —

بسا ختن کشتی از اول زیاد تر صرف همت نمودن گرفت . که میداند که در آیند چه خواهد شد همه حال یک کشتی محکمی بدست داشتن ضرور است . هیچ نباشد تا بجزیره نابور رفته یک کاغذی برای لار دکولناروان گذاشتن لابد و ضرور است و هم باید پیش از رسیدن زمستان کشتی حاضر شود . لهدا هر شش نفر رفیق بکمال جد و جهد از صبح بسیار وقت تابشام تاریک کار میکنند . آخر های سنه ۱۸۶۸ به این کارها گذشت . بعد از یکنیم ماه قبور غه ها و کناره های کشتی پتاهما ساخته شد . هنوز از حال معلوم میشد که این کشتی که بر نقشه مهندس بنا یافته تا بسیار جاها در و وجهای دریای تاب آورده و مقاومت خواهد کردید . علی الخصوص با نفرو ف از همه کس زیاد تر بکار کشتی سازی مشغول میشد . هر گاه یکی از رفقا پیشه را گذاشته تفنگ را برای شکار بدست بگیرد در حال به سر جنبانی و غرض آغاز مینهد .

هو همیشه بارانی و پر ابراست . حتی روز اول سنه ۱۸۶۹ یک هوای طوفانی پر باد و بارانی آغاز نهاد . در اطراف جزیره در بسیار جاها صاعقه ها افتاد . در روز سوم کانون ثانی هار بر بطرف کوه فرانقلن نظر کرده دید که از دهنه تنوره زرو و وولکان یک دود بسیار کثیف و سیاه پها شده است . هار بر دیگر رفقا اخبار کیفیت نمود . رفقا نیز دیده اظهار حیرت کردند با نفرو ف گفت :

— کوه ما از بخار پرانیدن به تنگ آمده حالا بدود کشیدن آغاز نهاد .

بواقعی که در بنبار این دود خیلی دهشتنا کست پیش ازین از غلیان مواد معدنیه بخار میبر آمد اما حالا از در گرفتن مواد مذکور بقدر هفتصد قدم بلندی و سه صد قدم سبتری یک دود بسیار کثیف و غلیظی بر می آید . ژم ده نون گفت :

— معلومست که او جاق در گرفت .

ها — چه کنیم ! خاموش کردن آن بدست مانیست !

سیروس بکمال دقت بزروه جبل نظر کرده بر فقا گفت :

— دوستان من ! تبدلات بسیار مهمی در جزیره ما بوقوع خواهد آمد . خود را



— ( ٤٦١ ) —

بازی دادن بیهوده است. معلومست که وولکان به این زود بها مواد مذاب کشته معدنیه خود را بسیلان خواهد آورد.

با — خیلی خوب است! اوسیلان میکند ما هم کف هم یزیم. در اینجا نقطه مهم چیست؟ درین آتشفشان کوش خود را بر زمین نهاده و یک قدری کوش کشیده گفت:

— بعضی صداهای مدهشی از زیر زمین میشنوم! مهاجران یز کوش نهاده شنیدند که بواقعی بعضی صداهای بسیار مهیبی می آید. یا تقرو ف گفت:

— این چیست؟ کوه به آتش فشانی آغاز کرده هر قدر که دلش میخوهد آتش بیفشاند بیاچه؟ ما برای آتشفشانی او از کار خود چرا پس بمانیم! کشتی ما باید که بعد از دو ماه بدریا شناوری کند.

سازیرین دعوت یا تقرو ف رفقا از کوه صرف ذهن کرده باز پس بکار خود سرگرم شدند. امروز که سوم ماه کانون ثانی بود مهاجران بلا توقف کوشش کردند و به کوه فرا نقلن مشغول نشدند. اما گاه گاه دود آتقدر بلند میشد که ضیای شمس را سراسر ستر میکرد، و روی هوا سیاه میشد. مهندس خیلی اندیشه ناگست. از آنرو میخواست که یک آن اولتر کشتی به اتمام رسد.

بعد از طعام شام هاربر و سیروس و ژر ده نون بر تبه. نظره وسیعه بر آمدند تا بینند که کوه بچه حالت از همه بیشتر هاربر رسیده فریاد بر آورد که:

— کوه آتش میفشاند.

از قله کوه فرا نقلن که بقدر ده میل مسافه از غرا نیتهاوز دور است بلافاصله شعله های آتش با خاکستر و دود و بخار معدنهای آب شده در بالا بر آمدند مهندس گفت:

— وولکان رفته رفته کسب دهشت میکند فکر مهندس آتقدر مشغول بود و آن

قدر متفکر و اندیشه ناک مینمود که ژر ده نون نیز به اندیشه افتاده پرسید که:

— آیا یک تهلکه از آتش فشانی کوه فرا نقلن بر جزیره می بینید که اینقدر متفکر

هستید؟

• هندیس — هم بلی ، هم نی •

ژه — یعنی چه تهلکه خواهد بود ؟ در هر جانی که کوه آتش فشان موجود است از دوسه چیز آن اندیشه میشود که یکی از زلزله شدید که خانه هارا خراب میسازد حال آنکه جزیره ما از آن اندیشه ندارد ! دوم ریختن خاکستر بسیار که از آنهم برای ما بیم بسیاری نیست ، سوم سیلان یافتن لآو که برای آنهم مجراهای بسیاری از قدیم بر سطح مائل کوه بطرف دماغه و حوضه ماندیبول موجود است که از آنجا لآو جاری شده خواهد رفت ، و با چیزی ضرری نخواهد رسانید . پس اندیشه و اندوه شمار اندانستم که از چیست ؟ — من هم از چیزی ها آنقدر اندیشه ندارم اما دیگر چیزی هست که بسیار مهلك و مد هوش دیده میشود !

— مثل چه ؟

— حالا چیزی گفته نمیتوانم ! نایکبار رفته کوه را به بینم • بعد از آن بیان رأی خواهم کرد !  
ژه ده نون سکوت کرد سه روز دیگر نیز گذشت • مهاجران بکمال سعی و غیرت در انشای سفینه میگو شدند علی الخصوص • هندیس بی آنکه سبب آنرا بنمایند خیلی استعجال میورزد • زروه فراقلان همیشه بطبقه های دود و شعله های کثیف مستور است • بعضی سنگپاره های آتشین شعله ریز از دهنه کوه آتش فشان بکمال شدت بچو هو آوریده باز در مجرانی افتاد که صداهای بردهشت کفیدن آن سنگها دهشت بخش دلها میکردید • یا نفرو ف میگفت :

— دیو بر هیبت ماسنگ بازی را بنانهاد •

اگر چه از کوه سنگپاره های آتشین بزرگی در بریدن هست ولی هنوز از سیلان مد هوش لآو اثری دیده نمیشود • معلومست که هنوز مواد مذابه معدنیه که بحرارت مسکزیه ارضیه آب شده اند تابدهن مجرا نرسیده اند •

• مهاجران با وجودیکه بساختن کشتی خود حصر وجود کرده اند ولی بازم بعضی کار های ضروری دیگر نیز دارند که آنهم بسی غیرت خود شان محتاجست • مثلاً به آغل



— ( ٤٦٣ ) —

رفت و حیوانا ترا سر پرستی کردن لازمست لهذا در مخصوص قرار داده شد که فردا آرتون به آغل برود . مهندس گفت :

— آرتون ، چون فردا به آغل میروی منم با تو خواهم رفت .  
با تقرووف گفت :

— او ، ، ، و سیروس ! کار کشتی سازی که از همه ضرورتر است برفتن شما دفعته چهار دست ازان برداشته میشود .

— ضرر ندارد با تقرووف اینهم ضرور است . چرا که من میروم تا بدانم که کیفیت کفیدن کوه آتش فشان بجه درجه است ؟

روز دوم بوقت صبح آرتون و سیروس به راه خود سوار شده بسرعت بسوی آغل متوجه شدند . جو هوای عالی مخصوص بر سر کوه فرا نغان به ابرهای کثیف و غلیظی محاطست که هرگاه بدقت نظر کرده شود آن ابرها از خاکستر غبارات معدنیه متشکلت . بواقعیکه غبارهاییکه از وولکانها میبراید براهها در میان ابرها میماند مثلا در سنه ۱۷۸۳ وقتی که کوه آتش فشان جزیره « ایسلانده » به آتشفشانی آمده بود ابرهای که از غبارات معدنیه متشکل بود تا بقدر یکسال در جو هوای باقی بود .

سیروس و آرتون چون به آغل تقرب نمودند بارش خاکستر سیاهی را دیدند که از هوا میریزد اما باد چون از طرف غربی درو زید نیست غبار مذکور را بسوی دریا میبرد آرتون گفت :

— اما این عجب است !

— عجب نی بلکه مهلك است . چرا که این دلیل درجه شدت وولکانست .

آرتون به آغل در آمده خدمت بزها و گوسفندا ترا بدید . حیوانات خیلی زم خورده و پر هیجان دیده میشدند سیروس سمیت سطح مائل شرقی کوه را دور کرده تا بجاییکه معدن کبریت را دیده بودند آمد .

تبدلات بسیار در آنجا دیده میشده در اوایل يك ستون بخار کبریتی میبرآمد درینوقت

بقدر سیزده ستون بخار مشاهده میشود. مهندس هر چه نظر کرد از لاواری ندید. سطح  
مائل شمالی را نیز گردش کرد اگر چه از جریان لاواری نیست ولی زمینها بتنها باغبانها  
رات. معدنی پوشیده شده است. بعد از آن مهندس به آغل برگشت. در راه بر صداها و  
ولوله هائیکه از زمین بر می آمد دقت مینمود. آرتون مهندس را منتظر بود مهندس گفت:  
— بک فانونس بگیر که برویم.

آرتون فانونس را گرفت همراه راو حیوانا ترادر آغل گذاشتند و دروازه را بجنونی  
بسته بسوی ساحل دیوار مانند شرقی روانه شدند. دور فبق بر زمینها بک باغبان معدنی  
مستور بود برام افتادند. در اطراف از مرغ و چاربا هیچ آری دیده نمیشود. گاه گاهی  
که باد غبار را بر میداشت دور فبق باد سبها دهن و بینی خود را میبستند. مهندس و آ  
پرتون بکمال زحمت قطع مسافه میکردند. چنان گمان میشد که گویا شعله های کوه آتش  
فشان بک قسم کلی. ولد الحموضه هوای نسیم را سوختانده باشد که برای تنفس غیر کا  
فی دیده میشد. در هر صد قدم یکبار به نشستن مجبور میشدند تا مانده کی خود را بر آورند.  
تا آنکه دو ساعت بظهر مانده بلب دیوار ساحل بلند رسیدند. و از انجا بر راهیکه پیش  
از آن بنا بر دعوت کمتان مخوفرو آمده بودند تا بکنار آب خود را رسانیدند. سپروس و آ  
پرتون بلا زحمت مدخل مغاره داقار را پیدا کردند. مهندس گفت:

— زور چقه آلو مینیوم آیا بجای خود است؟

آرتون زورق را کشیده گفت:

— بلی در نجاست!

— سوار شویم.

هر دور فبق نشستند. آرتون فانونس را در داد بطرف بینی زورق آویخت. و برها  
را بدست گرفته و مهندس نیز سکان را بدست داشته داخل مغاره گردیدند.  
نوتیلوس حالا در میدان نیست که داخل مغاره را ضیادار کند. نوتیلوس اگر چه  
در قعر بحر هنوز در ضیا پاشی خواهد بود اما آن ضیا تا بسطح آب نمیرسد. در داخل



— ( ۴۶۵ ) —

مغاره در اول امر يك سكوت و سكونت كلای پیدا بود اما هر چه که پیش شده میرفتند بعضی صداهای مدهش و خفه و پرهیبی از پشت دیوارهای مغاره مانند صوت رعد میبرآمد . مهندس گفت :

— اینست صدای مدهش کوه آتش فشان !

بعد از کمی در داخل مغاره بویهای گوگرد و دیگر اجزای کیمیویه معدنیه نیز به بینی شان رسید . هوای داخلی مغاره بمقدار کمی با این گازها مخلوط بود . مهندس یکقدری بتلاش افزاده گفت :

— اینست که قبودان نمو از خسته میترسید .

بعد از بیست و پنج دقیقه زورق منتهای مغاره رسید مهندس بطرف بینی زورق برپا خواسته فانوس را بسر دیوار سنگی آخر مغاره نزدیک کرد . آیا کلفتی و ستبری این دیوار چقدر خواهد بود ؟ اما از صدائیکه از پشت دیوار مغاره میآید چنان معلوم میشود که دیوار بسیار کلفت نیست .

مهندس اطراف دیوار از هر سو مشاهده و ملاحظه کرد . دید که از بعضی جا کها وسوراخها بود بسیار سیاهی در بر آمدنست . مهندس یکمدتی ساکت مانده به اندیشه فرو رفت . بعد از آن گفت :

— راستست ، قبودان در بنیاب حق داشت اینست که تها که مدهش در نجاست ! آرتون هیچ چیزی نگفت اما بنا بر اشارت مهندس به پرکشی آغاز نهاده بعد از نیمساعت از مغاره دافا برآمدند .

### — باب نوزدهم —

#### — فهرست —

دای سروس سمیت — زیارت آخرین به آغل — معارضه آب و آتش —  
از جزیره چه باقی میماند — شبهای ۸ و ۹ ماه مارت .

مهندس آنتش را با آرتون در آغل گذرانیده روز دیگر هر دو رفیق بفرانسه هاوز

برگشتند . مهندس رفقا را جمع نموده بیان نمود که :  
 — ای دوستان! مجبورم بر سکه بشما يك خبر کدورت از بسیار مدهشی را خبر بدهم .  
 و آن خبر اینست که جزیره لینگولن با کره ارض تا به آخر یکجا باقی نخواهد ماند . يك  
 سبب بسیار عجیبی جزیره را محو خواهد کرد ! بر طرف کردن این سبب داخل قوت و  
 اقتدار بشر نیست . وهم آن سبب در درون خود جزیره است .  
 رفقا از بنسخن مهندس بحیرت افتاده اولایکی بسوی دیگر خود، و بعد از آن همه کی  
 بسوی مهندس دیده ژده تون گفت :

— از بنسخن شما چیزی مفهومی نشد . مهربانی کرده مسئله را واضح فرمائید تا دانسته  
 شوم !

م — بسیار خوب ایضاح میکنم ! بلکه همان چند سخن قبودان نمود که بمن گفته بود  
 بشما تکرار میکنم .

ژ — خوب قبودان نمود بشما چه گفته بود ؟

م — قبودان نمود گفته بود که جزیره لینگولن قریباً از بیخ و بن بر افتاده محو و  
 خراب میشود .

یا — آنچه سخنست ! جزیره چسان از بیخ و بن محو و خراب میشود ؟

م — یا نفرو ف ! تو یکبار سخن را بشنو که کیتان نمودن چه گفته بود ، و منم در  
 مغاره داقار چه کشف کرده ام بعد از آن خواهی دانست که چیست ؟ مغاره داقار تا زیر  
 مجرای کوه آتش فشان پیش رفته است ، و با مجرای مذکور بيك دیوار سنگی از هم جدا  
 شده است که این دیوار هم از حالا بعضی جا کجا و شکافته گیهای پیدا کرده که از انهم  
 بعضی بخارها و دود هادر بر آمدنست ! منم دیدم که این جا کها و این دیوار به تضییق و  
 فشار داخلی مقاومت و توانایی نکرده از هم می کفد و آبهای بحر داخلی و ولکان  
 هجوم و یورش میبرد .

یا — خیلی خوب ! ازین بهتر چیست ؟ آبهای بحر در و ولکان هجوم میکنند . آتش هم



— ( ٤٦٧ ) —

خاموش میشود . کار هم باینصورت بخوبی بانجام میرسد . ما هم از بیم آتش فشانی کوه  
فرا تغان و امیر هم والسلام !  
م -- بلی بلی ، از کوه آتش فشان فی بلکه از غم تمام جزیره بکلی واخواهیم رهید .  
یعنی دیوار مغاره از هم پریده آبهای دریاد در وولکان در آمده جزیره لینگولن بر هوا  
شده از هم یاره یاره میگردد .

مهاجران جواب ندادند درجه شدت تهلکه زاد رنگ کردند . چرا که سیروس در  
پناب اصلا بالغه نکرده بود زیرا این معلومست که هر گاه در داخل کوه آتش فشان آب  
در آید آن آبها به مقابل آن هزاران درجه حرارت هیچ تاب آور مقاومت نکرده در  
آن واحد به بخار بسیار شدیدی منقلب میشود ، و مانند یک دیگی که آتش آن زیاد شود  
همه محبط خود را دفعتاً از هم کفانیده یاره یاره میشود . مثلاً اگر آبهای بحر سفید در  
کوه آتش فشان « آتنا » در آید جزیره بزرگ « سیچلیا » در آن واحد از هم می کفد .  
حالا دانسته شدید که دوام حیات جزیره لینگولن بر مقاومت و توانائی دیوار داخل  
مغاره موقوفست . آیا دیوار ، امروز ، فردا ، بعد از یک هفته یا بعد از یکروز ، یا بعد از یک  
ساعت یا پنج دقیقه شکافته شود ؟ معلوم نیست !

مهاجران از غم جان خود زیاده تر بیغ جزیره خود تامل شدند . و بی آنکه ماتم تهلکه  
حیاتهای خود در آیند یسند به اندیشه مصیبت جزیره خود شان افتادند که اینقدر مد  
تا ایشان را در آغوش شفقت خود پرورانیده و به اینقدر سببها و زحمتهای درجه اعمارش  
رسانیده اند باینصورت فجیع مد هسه دفعته محو و ناپدید گردد ؟ یا نقر وف قطرات  
سرشک خود را که در میان مژگانهایش جمع آمده بود گرفته نتوانست .  
کماله بقدر یک ساعت دیگر دوام کرد . برای چاره های خلاص خود از هر جهت  
سعی و کوشش را مفقود دیدند مگر این که در کشتی سوار شده از جزیره برآیند . لهذا  
میباید بکمال سرعت کشتی را به اتمام رسانند . هر کس بکار کشتی مشغول گشتند . دیگر کار  
هارا یک قلم ترک کردند . بلی کاشتن ، و درودن ، و حیوان پرورانیدن ، و انبیه ساختن و

غیره بعد ازین چه بکار خواهد آمد ؟

همه اوقات خود را بکار کشتی حصر نمودند . تا به پست و سوم کا نون نانی نصف کشتی  
تخته بندی گردید . تا به اینوقت در زروه جبل يك تبدلات عظیمه بعمل نیامده بود .  
اماندر شب پست و هفتم کا نون نانی در حالتیکه مهاجران در غرا نیتهاوز بودند . بنا کمان  
یکصدای دهشت انتهای بر هیبتی بر آمد . بکمان آنکه جزیره بر هوا گردید به تلاش  
و چابکی از غرا نیتهاوز فرو آمدند .

از نیمشب دو ساعت گذشته بود . روی هوا را آتش گرفته بود قسم مخروطی مر  
تقی که از اصل کوه به بلندی هزار متر و مانند شاخی بلند شده . و دهنه تنوره و ولکان  
را تشکیل داده . و در اوایل ورود مهاجران بحزیر . مهندس باهاز بر در آن در آمده بودند همین  
قله مذکور که به ثقلت هزار ها هزار بلکه ملیونها ملیون خروا رو به بلندی هزار متر و  
می آمد به تضییق و فشار . و اذ مذابه معدنیه که آنرا لومیکو بند تاب آور مقاومت نگر دیده  
مانند یک گله تویی به او پریده است . و بعد از آنکه بقدر صد صد و پنجاه متر و بهوالا برا  
مده یاره یاره گردیده به اطراف جزیره افتاده است . بعد از بریدن این زروه دهنه  
مجر اخیلی فراخی پیدا کرده بجزو هوا آنقدر آتش ها میرامد که بسبب انعکاس ضیا چنان  
کمان میشد که هوای محیط را یکقلم آتش گرفته است . درین اثنا مواد مذابه معدنیه  
بکمال شدت از مخرج و ولکان خروج و از اطراف کوه ریختن گرفت . و چنان معلوم  
میشد که کوه فرا تفلن را از هر طرف مازهای آتشی احاطه کرده است . آیرتون  
فریاد بر آورد که :

— آغل ، آغل !

بواقعیکه لاوها یکسر بطرف آغل هجوم آورده به سیلان آمده بود . چرا که بعد  
از بریدن زروه مجراهای نوبرای جریان لاو پیدا شده بطرف قسم منبت جزیره لاوها  
بسیلان آمده است .

بنا بر فریاد آیرتون بچابکی تمام اوناظا هارا بعرا به بسته بسوی آغل روانه شدند .



— ( ۴۶۹ ) —

فکرشان همان به آغل رفته حیوانات را آزاد کردنت . سه ساعت از نیمشب گذشته به آغل  
واصل شدند . حیوانات بیچاره بکمال اضطراب بناله و فغان آمده بودند . بزودی  
تمام دروازه ها را باز کردند . حیوانات بیچاره خود را همان به بیرون انداخته بفرار شتاب  
کردند . بعد از یکساعت لاوها به آغل هجوم نمود . بجرای آب کوچک آغل را به بخار  
نخوردند . در مدت بسیار کمی از آغل اثری باقی نماند دیوارهای تخته‌پزی و چپری های  
طویل حیوانات را سوختانده محو گردانید از آغل هیچ اثری باقی نماند . مهاجران  
اگرچه برای کشادن دیگر مجرا برای لاو و آغل را رهائی دادن کوشیدند . ولی واسفا  
که انسانها از علاج اینگونه آفات عاجزانند .

صبح شد ، مهاجران دیدند که لاوها یکسر بسوی قسم منبت جزیره در جریان آمده  
پشته زار اینطرف نهر مرسی را سوختانده . می رود . و رفته رفته ممکن است که همه جنگل را  
سوختانده تیره ، نظاره وسیع را نیز محو گردانند .  
ژه ده تون گفت :

— بزکترین مجرای لاو بطرف نهر قریق روز و تالاب غرانت جاری شده می آید .  
بلکه تالاب ما را وارهاند !  
م — بلکه !

مهاجران خود را بزودی از راه مجراهای لاو بر طرف کردند . لاو بطرف قسم  
منبت جزیره از دوشیله کوه بصورت بسیار مدشانه جریان یافته است یکی بسوی نهر  
آبشار و یکی بسوی نهر قریق روز که راست بطرف تالاب می آید . لاوها آبهای نهرها  
را بصداهای و فغانهای بسیار پردهشتی بلع نموده به بخار تحویل میدهد . شکل و قیافت کوه  
نیز سراسر بدیگر قالب درآمده است . بسبب پریدن قسم علیای کوه شکل کوه بدیگر  
هویت درآمده است . علی الخصوص سیلان یافتن نهرهای آتشین مواد مذابه معدنیه از  
هم طرف کوه یک منظر دهشت آوری بنظر می آورد . سر کوه آتشفشان را دودهای  
بسیار کثیف و غلظتی احاطه کرده است که از میان آن دودها شعله های تیره و بنفش رنگ بسیار

غلیظی بانگبارهای خاکستر معادن ارضیه و سنگپاره های بزرگ و کوچک سرخ شده  
هوا میشد حتی این سنگهای اخگر شده هزاران قدم در جو هوا بالا رفته و صدا های  
• بیبی برآورده از نظر نهان میگشت •

• مهاجران در جائیکه بودند توقف کرده نتوانستند چرا که از یکطرف سنگهای  
اخگری و از دیگر طرف مجراهای پر سیلاب لائو آنها را در زیر تهاکم می آورد • لائوها  
بمجردیکه به پیشه تقرب نمود در خت های صف اول جنگ را آتش گرفته چوب های خشک  
آنها در حال سوخته و محو میگردد و ترهای آن بقوت حرارت سیلاب لائو دفعه بدو  
و بخار منقلب گردیده مانند تفنگها و توپها از هم کفیده در میان سیلاب لائومی افتادند  
و سوخته محو میگرددند •

• مهاجران برکنار تالاب آمده توقف ورزیدند در انجام مسئله حیات و نجات در پیش  
آمد • مهندس گفت :

— ازدو حال خالی نیست : یا آب تالاب این سیلاب لائو را بلع میکند و آب بر لائو غا  
لب آمده یک قسم نسبت جزیره که عبارت از تپه منظره وسیع و اطراف تالاب باشد و  
میرهد • و یا آنکه لائو بر آب تالاب غالب آمده آبرای بلع کرده به بخار محو می دهد ،  
وتپه را با جنگل فاروست محو می سازد که در انحال برای ما انتظار کشیدن از هم کفیدن  
جزیره و هلاک شدن باقی می ماند •

یا — چون چنینست • مشغول گشتن ما بکار کشتی سازی نیز بیهوده است •

م — انسان باید که وظیفه خود را تا نقطه آخرین حیات خود اجرا نماید !

درین اثنا خط جریان لائو همه در خت ان اطراف نهر قریق روژ را محو کرده تا به نز  
دیک تالاب رسیده بود • اما در انجا زمین بلندی پیدا کرده بود که بسبب آن بلندی مجرای  
لائو بطرف تپه منظره وسیع ریخت میخواست • و اگر آن بلندی نباشد لائو بتالاب  
• ریخت لهذا مهندس فریاد برآورده که :

— رفقا بدویم که وقت کار است !



رفقا مقصد مهندس را دانسته بناخت از شمشینه هاییل و کلنگ را بر داشته بسوی بلندی شتافتند . اولایک سدی از خاگ و سنگ بطرف منظره و سیمه در پیش سیلاب بسته بعد از آن بکندن بلندی نیکه حایل ریختن لایه تالاب بود آغاز نهادند . بقدر سه ساعت کار کردند و چنان بنداشتند که سه ساعت فی بلد که سه دقیقه کار کرده اند . تمام وقت بود . زیرا تمام شدن کار مهاجران و رسیدن سیلاب . لاو در اول امر به پیش سدی که بسته بودند رسیده بکقدری توقف نمود . بعد از آن دفعته در نهر قریق روز ریختن گرفت و از انجادر تالاب بشدت تمام جریان یافت . مهاجران در نجا بهوتانه و متحیرانه و ساکنانه بمجاهله و محاربه این دو جسم بدیع الخلقه نظر میکردند .

سبحان الله! محاربه آب و آتش در نجاچه منظره . دهشی تشکیل داده است دهشت این منظره را آیا قلم کدام محرز ، و قلم موی کدام . صورت نخریر و تصویر بر میتواند ؟

بمجرد تماس کردن آب بالا و بدیل بخار گردیده صدا های پر و لوله عجیب و غریبی بر میآورد . بخار بکمال شہامت بجو هو ابالا بر آمده دایره ها تشکیل میدهد . اما از بخار چنان معلوم میشد که آب تالاب که از منبع آمدن نهر قریق روز محروم مانده و سیلاب لاو که همیشه از منبع لایستقاع دائمی در جریانست بر آب غالب آید .

لاو ها نیکه در تالاب غرانت میریزد در حال تصلب میکنند و در قعر تالاب به تشکیل دادن طبقه ها آغاز مینهند ، و طبقه بر طبقه پیش رفته تا به میان تالاب رسید حال رفته رفته کسب دهشت میکنند . چرا که تالاب نیز به بلع نمودن لاو کفایت نمیکند . رفته رفته آب تالاب بدیل به بخار شده بهو امیبرد .

بخاری که از آب تالاب بهو امی شود در جو هو ابازه آب بخوریل یافته باز مثل باران بر جزیره و دریا میریزد . در وسط حوضی که تالاب را تشکیل داده بعد از کمی خرسنگهای بزرگ بزرگی از انجهد یافتن لاو ها بعمل آمد و چنان معلوم میشد که بعد از یکشنبه روز اگر لاو بهمینصورت جریان داشته باشد بعوض آب در تالاب آتش مذاب شده قایم گردد . حالت اینطرف را گذاشته حالایکقدری بطرف مجرای سیلاب دیگری که بطرف

نهر آبشار و جنگل فاروست روان گردیده نظر کنیم . لاوهائیکه با آنطرف روان گردیده بعد از آنکه مجرای نهر آبشار را بر کر دیک شعبه آن بخندت سوختن نهر مرسی و یک شعبه آن بسوختن جنگل فاروست کمرهت بسته جنگل را آتش داد .

حیوانات برنده و چرندة که در جنگل هستند بکمال دهشت و وحشت با آنطرف و آنطرف در تکاپو شده اند . مهاجران بچاره از دیدن این حالت جزیره دل و جگرشان کباب میشود . و گاه بر حال خود دو گاه بر حال جزیره اشکر بز حسرت میگرددند . و بواقعیکه منظره جزیره خیلی جانمخراشست در خنهای سبز جنگل سراسر محو گردیده بجای آن طبقه های سیاه سیاهی از انجهد یافتن مواد مذابیه معدنیه قائم گردیده ، آب صاف ورا کد تالاب لطیف غرائت خشک شده بجای آن لاوهای حمیم آسای جهنمی جایگیر شده ، و از سردیوار غرائت ها و زبکناز ساحل ریختن گرفته بسوی بجز در جریان آمده است . در نهر های قریق روزه و آبشار و مرسی یکقطره آب باقی نمانده ، سبزه زار ها و چیزها را حالت پردهشت بلا انتهای در بر گرفته .

مهاجران بچاره لحظه بلحظه منتظر هلاک خود نشسته اند ، غرائت ها و زبکناز با لمجبو ریه ترك داده در جای کشتی سازی خود غزندی از بادبان کشتی سپیدی بر پا کرده منتظر موت نشسته اند . ولی لحظه از تیشه زدن و آرم کشیدن فارغ نیستند و امید دارند که اگر تا به ده روز دیگر اجل امان شان بدهد کشتی خود را در دریایندازند .

از وقت بریدن قله کوه و جریان یافتن سیلاب لاوتابه امروز که هشتم ماه مارت است حال بهمین متوال گذشت . اما روز نهم ماه از زروه کوه یک ستون عظیم پردهشت دود و بخار بقدر سه هزار قدم به جواهر اوصاف دیافت که از نظاره برهیت و صدای جانمخراش بر سرعت آن مو بر اندام و لرزه بر اجسام بینندگان افتاد . مهندس دانست که دیوار مغا رة دافار به تضییق و فشار بخارات داخلی مجرای وولسکان مقاومت نیاورده از هم بازه باز گردیده است و آبهای بجز در درون مرکز آتشین زمین بریخته است . و در حال آن آبهابه بخار بدل شده این ستون عظیم و خم را حاصل نموده است . اما مجرای دهنه

و از  
ستر  
وزیر  
این  
چیز  
همین  
کرد  
انگیز



— ( ٤٧٣ ) —

وولکان بخروج همه این بخارات کافی نیامده بایک صدای پرغلغله و ولوله دهشت استهلابی که از صد میل مسافه شنیده میشد جزیره لینگولن را از هم کفانیده باره های کوه فرا تقان در بحر محیط بریخت . آبهای بحر محیط نقطه بی را که جزیره لینگولن بر آن بود مستور و پوشیده ساخت .

### ◀ باب بیستم ▶

#### ▶ فهرست ◀

یک پشته سنگی در بحر محیط - النجاگاه آخرین مهاجران - مهابت  
مقرراست - یک معاونت غیرمنتظر - لطف آخرین قهر قیودان نحو

از تمام جزیره لینگولن یک پشته سنگی که درازی آن سی قدم ، و بر آن پانزده قدم ، و از سطح بحر بلندی آن ده قدمست باقی مانده است که همین قدر نقطه را آب بحر محیط سترنکرده است . این پشته سنگ ، تباقی خر سنگهای غرانیتها و اوزاست که در حالت زیر و زبر شدن جزیره این سنگها نیز به هوا پریده و باد دیگر باره های کوه فراتقان باهم آمیخته این پشته را بعمل آورده است . بغیر از همین پشته سنگی که مذکور گردید دیگر هیچ چیزی از جزیره لینگولن باقی نمانده است . که النجاگاه آخرین مهاجران عبارت از همین پشته سنگ گردیده است .

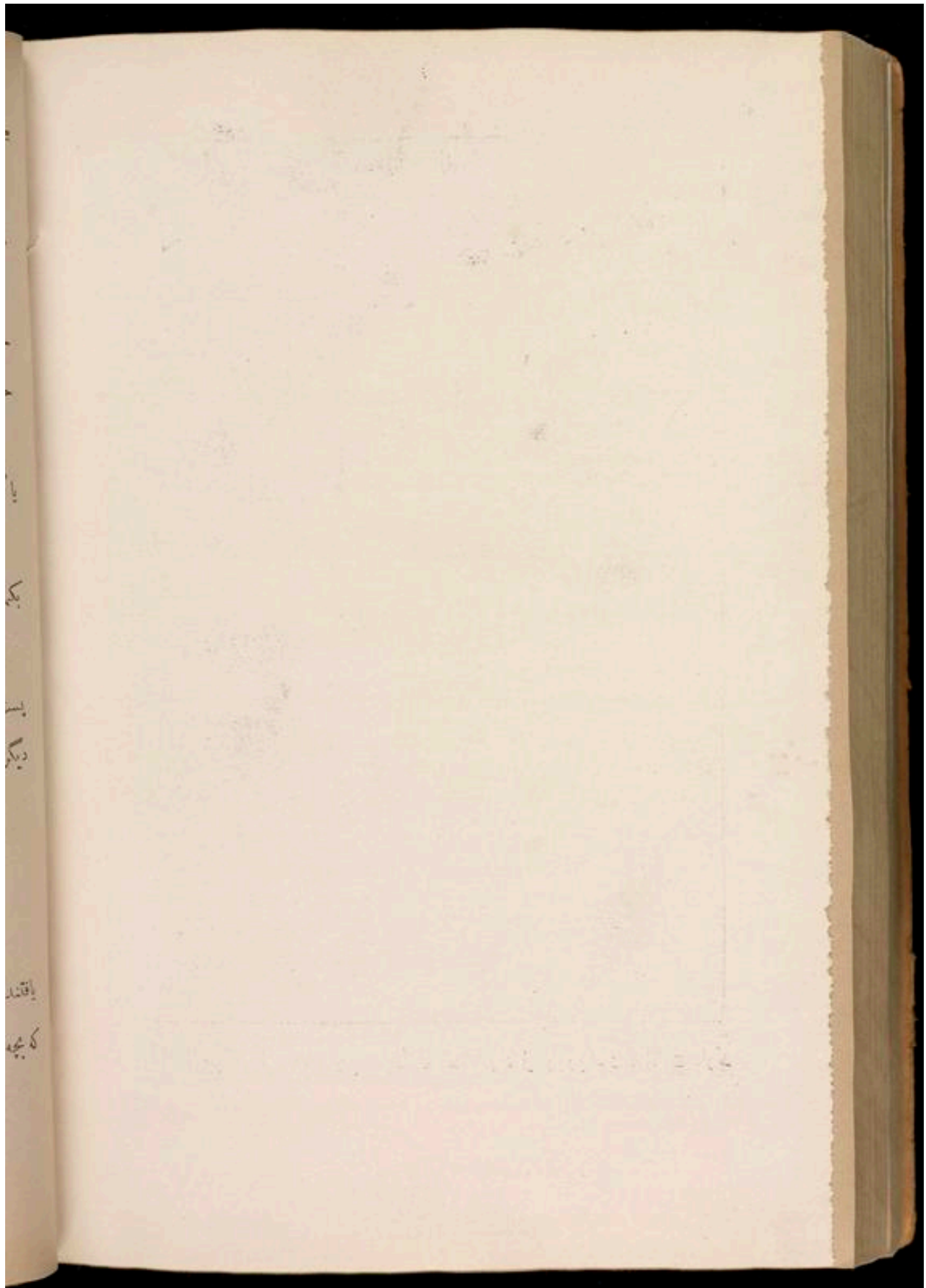
همچ کوه و دشت و جنگل و سنگ و خاک و پرند و چرند جزیره محو و هلاک گردید حتی توپ و زوپ نیز درین آشوب رستاخیز دکا دکای جزیره بر حیات ذوق انگیز خودشان خاتمه کشیدند .

— ( ۲۷۰ ) —



قضاة دکان از مرگ وار هیده برین پشته سنگ خشک و خالی دوروز است که اقامت دارند





اما رفقای شش گانه بنا بر اشارت مهندس در هنگام بر آمدن ستون مدعش بخار از دهنة  
کوه فراتقان خود را بدریا انداخته تا که قوت داشتند خود را بشناوری از جزیره دور  
کشیدند، و از نیم میل مسافه دور تر کفیدن جزیره را تهاشا کردند. بعد از غرق شدن  
جزیره باز خود را بشناوری برین پشته سنگ باقی مانده رسانیده بران بر آمدند.

اینستکه قضا زده کان از مرگ وارهیده برین پشته سنگ خشک و خالی دوروز  
است که اقامت دارند.

فلاکت این بار شان هیچگاه بفلاکت بار اول شان که از بالون بجزیره کوچک سلا  
مت افتاده بودند قیاس قبول نمیکند. چرا که درین بار بر چنان جایی مانده اند که از  
جنس خوردنی و نوشیدنی و سوختنی هیچ اثری نیست. مرگ شان مقرر، و هلاک  
شان منتظر است. در اینجا علم و فن، و مهارت و کار کنی هم هیچ بدر نمیخورد. معاونت و  
مرحمت بجز از طرف خداوندیگانه هیچ دیده نمیشود!

سیروس - سمیت ساکت و مستر یحیی، زه ده نون یکقدری، تمهیح دیده میشود،  
بانقرو ف بکمال قهر و حدت بر پشته سنگ گردش دارد، هار بر در پیش مهندس افتاده  
زار نالی میکند، ناب و آیر تون هیچ نمیگویند و هیچ نمیکشند. مگر ناب یکبار هم بقدر گفت:  
— قبودان نمو چقدر مرد عاقلی بود که پیش از دیدن اینحال فلاکت اشتغال وفات یافت!  
دور و زدیگر نیز همین منوال گذشت! شمع حیات فلاکت زدگان نیز لحظه باحفظه  
در خاموشی بود. زنده گی شان با مرگ در پنجه زدن بود.

ضعف و ناتوانی شان بدرجه رسید که برآی استادن برای شان محال گردید. هر یک  
از رفقا بر وی هم دیگر بکنظر حسرت و دیده رقت دیده ساکتانه و ساکتانه مبهوت افتاده



— ( ٤٧٥ ) —

بودند . کرسنه کی و نشنه کی و در مانده کی و نا امید ی تپشه ها وارمه های عمارت حیات  
شان گردیده لحظه باحفظه و جودشانرا منهدم میکردانید .

در پست و چهارم ماه مارت هر کس بیکطرفی مانند قلب بیروسی افتاده از عقل و  
حرکت سراسر محروم مانده بودند که هرگاه از خارج کسی آنها را امیدید هیچگاه بر ذی  
حیات بودن آنها حکم نمیکرد .

درین اثنا آنها آیرتون در عین حالت بیهوشی جانکنندن یک صدایی از طرف در  
با گوشش بر خورده بسوی افق بیک نظری انداخته توانست .

دید که یک واپوری سر راست بسوی پشت سنگی که فلاکت زدگان بران در جان کنندست  
بکمال سرعت پیش می آید !

آیرتون اینحال را مانند سیر فی المذامی مشاهده کرده ، و بعضی صداهای پر اضطراب  
پست و خفه شده بر آورده ، و دستهای خود را به هوا بالا کرده پس بیهوش شده مانند  
دیگر رفقا از خود در گذشت !

—————  
•••••  
﴿ خاتمه ﴾

بعد از یکساعتی سیروس سمیت و رفقای او بپوش آمده خود را در یک کوره واپوری  
یافتند که بعضی اشخاص ناشناسی را بمعالجه و مداوات خود مشغول دیدند ، و ندانستند  
که بچه صورت از نتیجه نجات رهایی یافته اند ! اما این فریاد بیجا بای آیرتون که :

-- دونقان ! دونقان !

برفقا همه کیفیت را بفهمانید . سیروس سمیت دستهای خود را بالا کرده گفت :  
 — ای خالق یگانه آرزو وسما ! آخر بفضل و عنایت خود ما را از مرگ رهایی دادی !  
 بواقعی که این واپور دونقان نام واپور لارد گو لنار وانست که بعد از دوازده سال در  
 زیر آفری « روبر » نام پسر کیتان غر ان برای آیرتون بجزیره تابور آمده است .  
 پس معلوم شد که اراده از لئی رب العالمین بر رهایی دادن مهاجران رفته بود که بچار  
 کان رهایی یافتند ، و حالا بوطن خود باز میگردند . سیروس پرسید که :

— خوب قبودان روبر ! شما برای گرفتن آیرتون بجزیره تابور آمدید ، و چون  
 او را در اینجا نیافتید باید باز واپس میرقتید ! پس چسان شد که به اینجا آمدید ؟  
 روبر — برای گرفتن شما و آیرتون بجزیره لینقولن آمدم ؟

م — آیا برای گرفتن ما ؟ بجزیره لینقولن ؟ حالا نکه جزیره لینقولن داخل نقشه  
 هانیست ! وهم بر بودن ما در بجزیره چسان واقف شدید ؟  
 روبر — از کاغذیکه نوشته بودید ، و در جزیره تابور گذاشته بودید ، و عرض و  
 طول و تمامه کفیدن جزیره خود را در آن نوشته بودید .

کیتان روبر این را گفته و از جیب خود یک کاغذی کشیده بسیروس سمیت بداد .  
 سیروس کاغذ را خوانده و خطر اشناخته گفت :

— اینهم اثر لطف قبودان نموست !

پا — معلوم شد که قبودان به کشتائی بوناد و انتور ما سوار شده تنها بجزیره تابور  
 رفته است .



— ( ٤٧٧ ) —

ها — بلی برای گذاشتن این کاغذ گرفته است؟ و آن علاماتی که در کشتی خود در باب سفر کشتی دیده بودید از طرف قبو دان نمود بعمل آمده است .

با — به بنید مرتضی کار آدم را که بعد از مرگ خود نیز با اظهار ماونت نمود!

م — دوستان من! دست بالا کرده برای کپتان نمود ما کنیم .

همه مهاجران و روبرو دعا کردند . درین اثنا آیرتون به مهندس نزدیک شده و یک خریطه بزرگی از جیب خود بر آورده گفت :

— این خریطه را در کجا میگذارد؟ موسیوس سروس!

این خریطه جوهرهای صندوقه بوده که کپتان نمود مهاجران را بیادگار هدیه کرده بود، و آیرتون حیات خود را به تهله انداخته و در وقت آشوب رستخیز آنرا از صندوقه درین خریطه گذاشته در جیب کرده بود، و درین وقت به مهندس آنرا عرض مینمود . مهندس از دیدن خریطه بکمال هیجان بسوی آیرتون نظر کرده گفت :

— آیرتون! آیرتون این تویی؟

بعد از آن به روبرو خطاب نموده گفت :

— افندی! بهوض جائی غداریکه در جزیره نابور گذاشته بودید یک نام ناموس

کاری میباید که من بدست فشار دادن او افتخار میکنم .

بعد از آن مهاجران از سر تابیا سرگذشت خود را به کپتان روبرو حکا به کردند .

شنوندگان را از سرگذشت عجیب ایشان حیرت دستداد . پشته سنگی را که از جزیره

لینقولن باقی مانده درخریطه موقع آنرا قید و ثبت کرده و بجماعت يك دعای آخری  
بروح کبتان نموخوانده و ابوربراه افتاد .

بعد از یازده روز مهاجران به امریکار آمدند دیدند که بعد از محاربه مدهشتمه  
که دران حاضر بودند شمالیان مظفر و غالب آمده اند . جواهرات خود درانی القور بستند  
تحویل داده يك زمین بسیار جسیمی خریدند . بزرگترین دانه کوه را بنام لیدی کو  
لناروان هدیه فرستادند . مهاجران باهمدیگر عقد رابطه اخوت کرده عهد بستند که  
تا ما دام الحیاه ازهمدیگر جدا نشوند . زهینی را که خریده بودند جزیره لینقولن نام  
نهادند چنانچه در جزیره لینقولن به اتفاق و معاونت همدیگر سعی و کوشش میوز زدند  
در نیجا نیز برای آبادی و عمران زمین خود همچنان جد و جهد بعمل میآوردند . از  
ثمره سعی و اتفاق در کم مدتی خیلی ترقی کردند . در داخل ازضی مذکور يك نهر کو  
چکی موجود بود که آنرا « نهر مرسی » و يك تالابی هم بوده آنرا ( تالاب غرانت )  
و يك یشه زار محمد و دی نیز بود که آنرا [ جنگل فاروست ] نام نهادند . عبارت نشیمن  
گاهی را که برای خود ساختند ( غرانیتهاوز ) نام گذاشتند ولی شکر کردند که کوه  
و یشته در داخل اراضی شان نبود که آنرا « کوه فرانقلن » نام نهند .

و الحاصل همه رفقا از دیگر صنعتهای خود دست برداشته بزمینداری

سکوشش ورزیدند .

زه ده تون در انجا بنام ( لینقولن هرالد ) يك اخباری نیز تأسیس و نشر داد که



— ( ٤٧٩ ) —

بسبب شیرینی مقصلاً لاش در کم وقت خیلی رغبت و نشر یافت .  
 یکچند بار هم لارو، ولیدی کولنازوان نزابا و پوردونقان زیارت مها  
 جران آمدند، و از طرف مهاجران به بسیار حسن معامله قبول  
 کردندند . در داخل اراضی هر کس بکمال سعادت و رفاهیت  
 و مسرت معیشت می نمودند . ولی با وجود اینهم  
 جزیره لیتقولن را که عریان و بیسایمان دران  
 افتاده مدت چهار سال بکمال خوشی و وفا  
 هیت دران بسر آوردند و آخر الامر  
 در زیر بحر غرق گردید بالطفها و  
 معاونت های قبودان نوهیج  
 فراموش نمودند \*

— ❦ انتها ❦ —

❦ تمام شد ❦

— ❦ المترجم ❦ —

محمد طهرانی

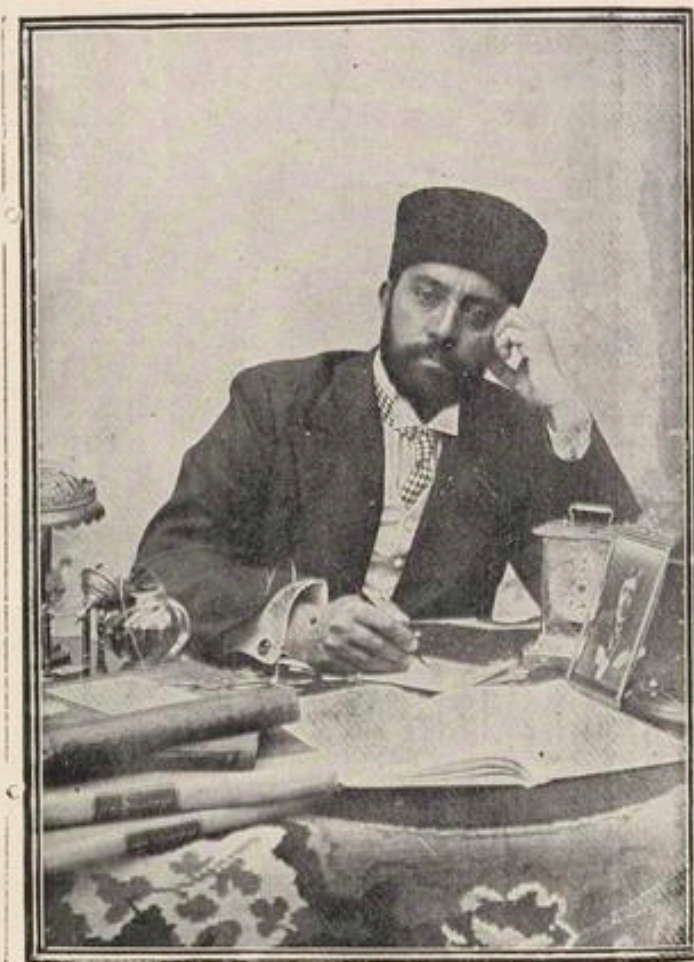


— ( ٤٨٠ ) —

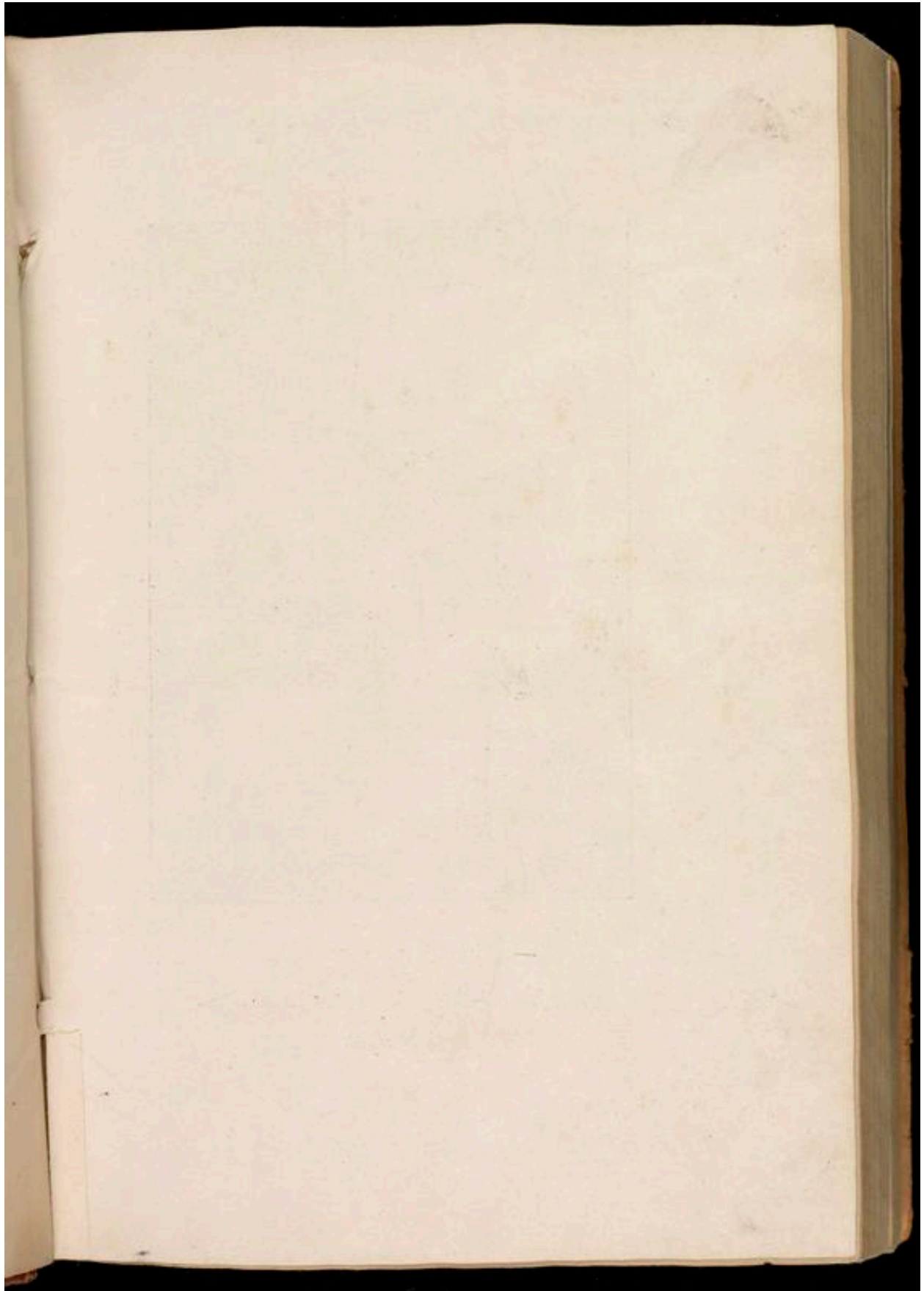


تأليف السيد محمد

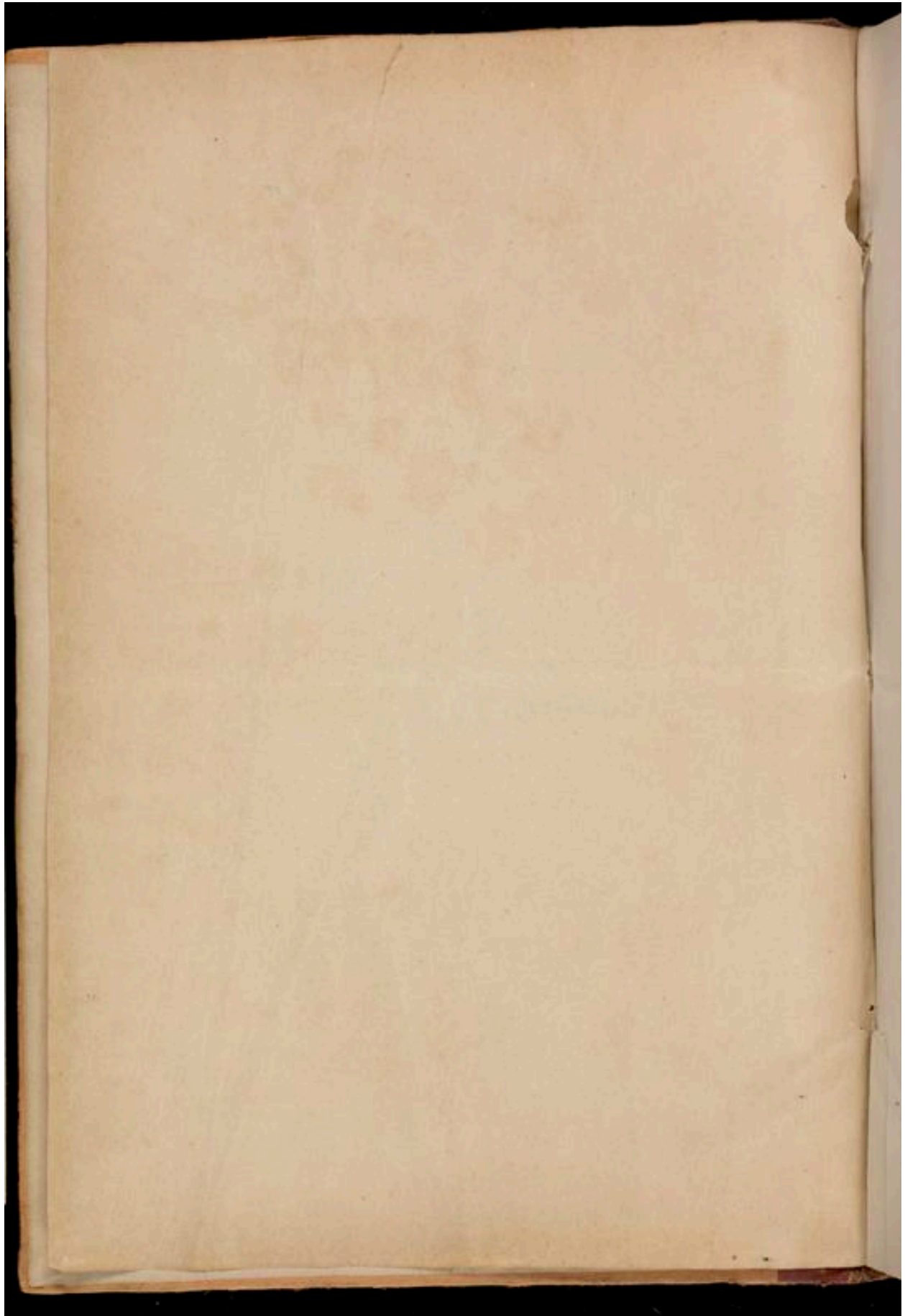


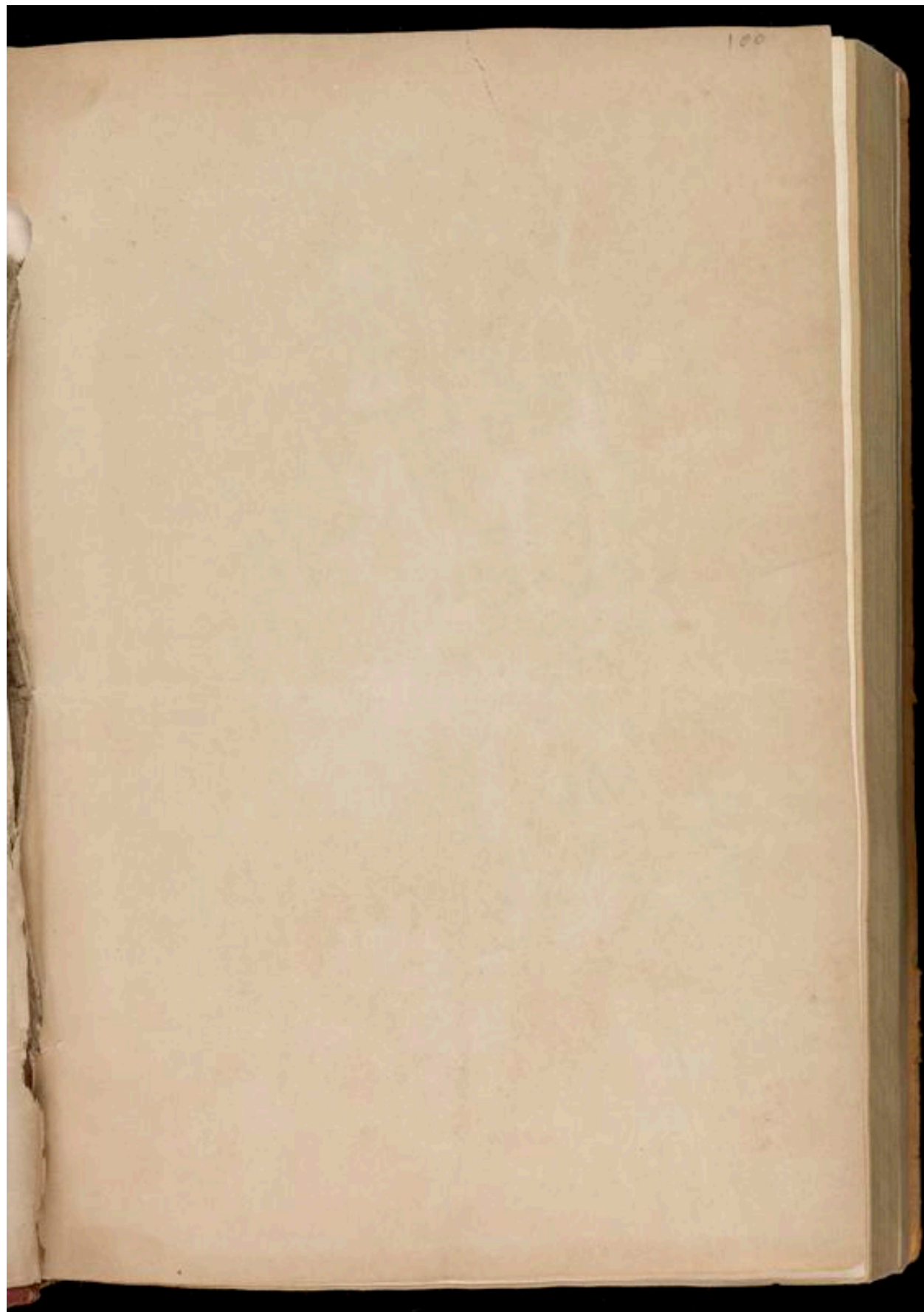


— مترجم این کتاب —  
مدیر و سر محرر جریده سراج الاخبار افغانیه —  
(محمود طرزی)

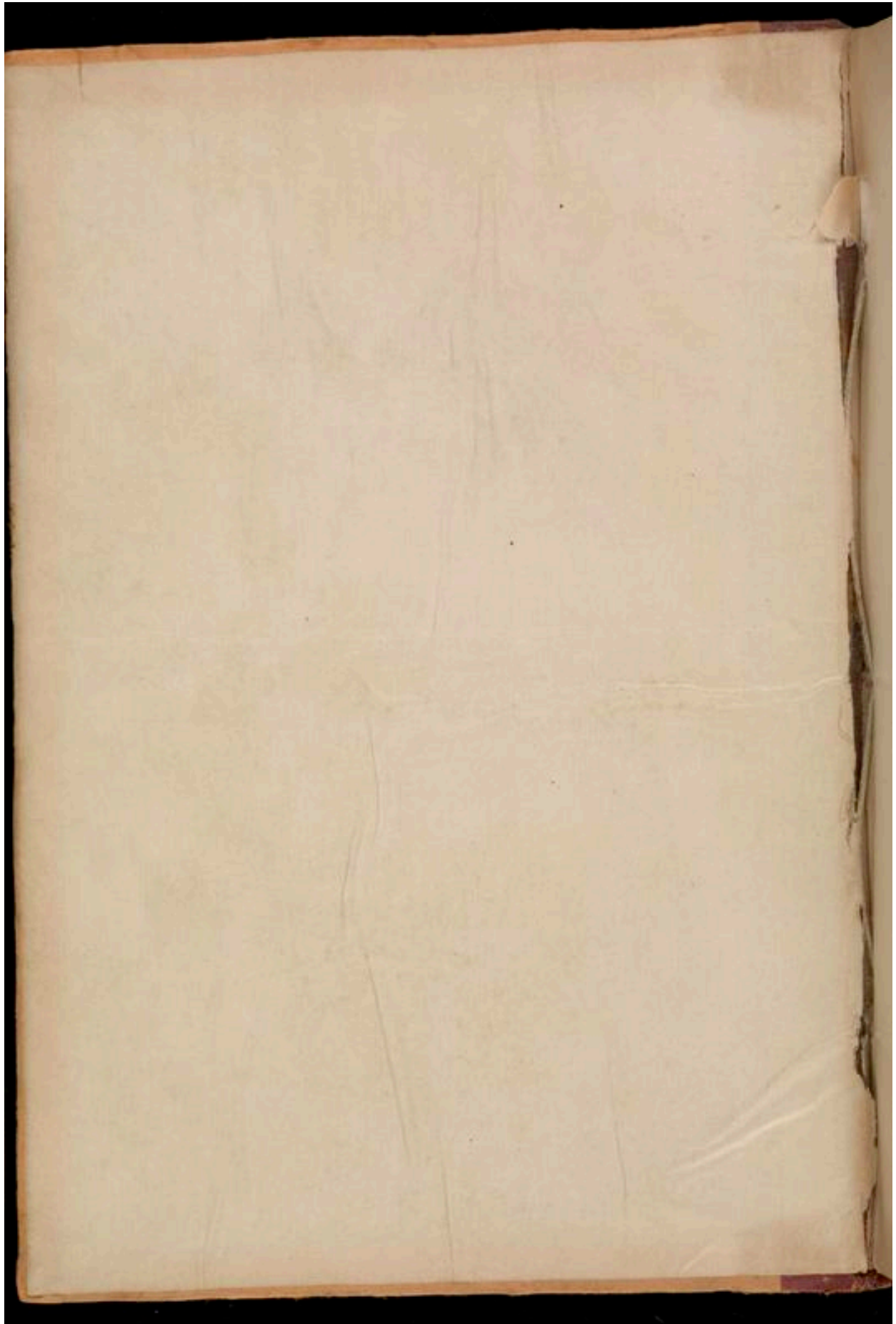














— اعلان —

آثار مطبوعه میرکه

(مطبعة عنایت)

اسم کتاب

(عدد)

( ۱ ) جغرافیای منظوم افغانستان ۱ نسخه اش باقی نمانده [

( ۲ ) سیاحت بر دورادور کره زمین بهشتاد روز

( ۳ ) از هر دهن سخنی و از هر چمن سوغی

( ۴ ) سیاحت در جو هوا

( ۵ ) روضه حکم

( ۶ ) بیست هزار فرسخ سیاحت در زیر بحر (مصور)

( ۷ ) جزیره پنهان (مصور) قیمت ۱۰۰ ریال

(تصاویر این هر دو کتاب آخری بقم با آقا میرزا محمد غلام محمد خان) مصور ساخته شده

همه این کتابهای فوقی در کتابخانه دولتی (مطبعة عنایت) آذربایجان

(عبدالرؤف شنان) سر مرتب و در آذربایجان از دکان (بازار)

تاجر کتب و از دکان ملا (غلام محمد) متصل مدرسه شاهی

بقرهتهای همین آن که در پشت هر کتاب رقم شده است

خریداری میشود. از خارج کنیکه آرزوی

خریداری آنها را بکنند با مدیر سراج

الاحیاء افغانیه بخیر کند.



**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**